

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به مناسبت بیستمین سال وفات مرد سخن و اندیشه آیت الله
محمد عیسی محقق خراسانی

یادنامهٔ آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی

(نگاهی به زندگی، اندیشه، آثار و خدمات آیت الله
محمد عیسی محقق خراسانی)

خاطره / ۲

به کوشش: محمد علی برهانی شهرستانی

انتشارات بنیاد اندیشه
زمستان ۱۳۹۸

سرشناسه: برهانی شهرستانی، محمدعلی
عنوان: یادنامه آیت الله محمدعیسی محقق خراسانی
مشخصات نشر: چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، زمستان ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: وزیری، ۵۰۲ صفحه
موضوع: خاطره
شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۲۴-۱-۱

ISBN: 978-9936-635-24-1



یادنامه آیت الله محمدعیسی محقق خراسانی

تهیه و تنظیم: محمدعلی برهانی شهرستانی

ناشر: انتشارات بنیاد اندیشه

ویراستار: حسین حیدریگی

بازخوانی: عصمت الطاف و نجیب الله پویا

صفحه آرایی و طرح جلد: محمدرضا قربانی

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۸، کابل

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۴۵۰ افغانی

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۲۴-۱-۱

ISBN: 978-9936-635-24-1

آدرس مرکز پخش (۱): کابل، سرک دارالامان، سرک اول، خانه ۸،

بنیاد اندیشه، شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

آدرس مرکز پخش (۲): کابل، پل سرخ، مارکیت ملی، انتشارات بنیاد

اندیشه، شماره تماس: ۰۷۰۰۲۰۰۵۱۹

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

- ۱۱..... خداوندگار سخن و قلم
- ۱۷..... آغاز سخن
- ۲۱..... فصل اول؛ از نجف تا خراسان
(نگاهی به زندگی محقق خراسانی از نجف تا خراسان)
- ۲۳..... روایت زندگی و کارنامه آیت الله محقق خراسانی (ناصر واعظزاده)
- ۵۶..... محقق خراسانی؛ نمونه‌ای از فضایل انسانی و دینی (علی حسن زاده)
- ۷۱..... حوزه علمی نجف اشرف و عالمان افغانستان (علی حسن زاده)
- ۹۳..... فصل دوم؛ در حدیث دیگران.....
(محقق خراسانی از زبان یاران و شاگردان)
- ۹۴..... محقق خراسانی؛ خطیب بی نظیر.....
گفتگو با آیت الله محمدعلی اسلامی شهرستانی
- ۱۰۳..... ناگفته‌هایی از زندگی آیت الله محقق خراسانی
گفتگو با آیت الله ناصر ناصری کرمانی
- ۱۱۴..... محقق خراسانی در آرزوی بازگشت به افغانستان.....
روایت آیت الله خادم حسین فاضل ورسی
- ۱۲۲..... خطابه‌های رسا و پرشور در ترویج مرجعیت امام خمینی.....
گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین استاد یوسف واعظی شهرستانی
- ۱۳۴..... محقق خراسانی را می‌شناسم.....
گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین ناصری یکه‌ولنگی
- ۱۴۳..... آیت الله محقق خراسانی؛ نمونه صدق و اخلاص

- گفتگو با حجة الاسلام محمدعلی حلیمی یکه‌ولنگی
نگاهی به کارنامه و زندگی محقق خراسانی در سوریه ۱۴۷
حاصل گفتگو با شیخ دیدارعلی شریفی
- فصل سوم؛ کارنامه محقق خراسانی در گفتگو با اندیشوران..... ۱۵۱
آیت‌الله محقق خراسانی ستاره آسمان علم و ادب ۱۵۲
گفتگو با محمد ناطقی سفیر پیشین دولت اسلامی افغانستان در لیبی
- نقش محقق خراسانی در تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان ۱۶۱
گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین ناصر اخلاقی یکه‌ولنگی معاون دفتر آیت‌الله محقق کابلی در قم
- خدمات و برکات مرجعیت در افغانستان..... ۱۹۲
گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین محمدباقر فاضلی بهسودی رئیس بخش استفتائات دفتر آیت‌الله محقق کابلی
- نقش محقق خراسانی در عبور هزاره‌ها از بحران هویت ۲۱۷
گفتگو با شاعر و نویسنده معروف سید ابوطالب مظفری
- محقق خراسانی؛ تلاش در جهت ایجاد وحدت و خودباوری ۲۳۳
گفتگو با حجة الاسلام اسدالله جعفری
- فصل چهارم؛ بازتاب اندیشه‌ها..... ۲۴۹
تحلیلی بر ضرورت انتخاب مقام رسالت و ولایت از سوی خداوند..... ۲۵۱
سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی به مناسبت سالروز شهادت امام علی (ع)
- مرجعیت اساس رهبری و وحدت در جامعه ۲۶۱
از سخنرانی‌های آیت‌الله محقق خراسانی
- وظایف اجتماعی نهاد مرجعیت (محمدعلی جويا)..... ۲۸۰
نگاهی به آرای فلسفی آیت‌الله محقق خراسانی (حسن‌رضا فهیمی)..... ۲۹۵
- زمان از دیدگاه ابن‌سینا (حسن‌رضا خاوری) ۳۱۶
روش‌شناسی نظام اخلاق اسلامی (یوسف عارفی)..... ۳۳۸
- جستاری در تاریخ منطق؛ در جستجوی ریشه‌ها (حبیب‌الله فهیمی) ۳۸۱
تأملی در شرایط مقدمات برهان منطق (عبدالله جعفری)..... ۴۰۲

- فصل پنجم؛ نگاهی به آثار علمی محقق خراسانی..... ۴۵۳
نردبان عروج به آسمان؛ نگاهی به سلم الصعود اثر اخلاقی آیت الله محقق خراسانی
(اسدالله جعفری)..... ۴۵۵
مؤلفان معاصر افغانستان؛ نگاهی به کتاب المؤلفون الافغانيون المعاصرون
(محمد علی برهانی شهرستانی) ۴۵۷
مبارزه با فقر؛ نگاهی به کتاب الكفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر (یوسف عارفی) ۴۶۰
دَریگانه در منطق؛ معرفی دو اثر منطقی از آیت الله محقق خراسانی (حبیب الله فهیمی) ۴۶۳
فصل ششم؛ نکته ها و خاطره ها..... ۴۷۰
ویژگی های درس آیت الله محقق خراسانی (محمد حسین فاضل)..... ۴۷۳
تلاش برای ترویج مرجعیت (علی احمد راسخ)..... ۴۷۶
یادگاری از استاد محقق خراسانی (غلام نبی نظری)..... ۴۷۷
صدای رسای عزت و شکوه ملت (غلام حسن اکبری)..... ۴۷۹
محقق خراسانی گمنام و مظلوم زیست و مظلوم رفت (محمد حسین ابراهیم زاده)..... ۴۸۱
قصیده ای در شرح زندگی «استاد محقق» (سید جواد حسینی)..... ۳۸۴
قصیده ای در وصف کتاب «المؤلفون الافغانيون المعاصرون» (محمد حسین نوری)..... ۸۸۴
تصاویر آیت الله خراسانی..... ۴۹۱

یادداشت ناشر

خوشبختانه در طی یک دهه اخیر، صنعت چاپ و نشر کتاب در افغانستان رو به رشد بوده است؛ این بهبودی را هم می‌توان در نوع کتاب‌آرایی دید و هم در کیفیت چاپ، و این جایی بسی مباحث است؛ اما چیزی که این بازار را مغشوش ساخته است، عدم نظارت رسمی نسبت به کیفیت چاپ محصولات فکری و فرهنگی است؛ هر بنگاه نشراتی دیدگاه ارزشی- کیفی خاصی برای خودش تعریف کرده است. این مسئله اگرچند به نحوی سوار بر بال آزادی بیان است؛ اما پی‌آیندش گاه چاپ آثاری است که از نگاه کیفی، بافت ساختاری، زبان و قدرت محتوایی ضعیف به نظر می‌نماید. انتشارات بنیاد اندیشه با توجه به این کم‌وکاستی‌ها، گام به میدان نشر گذاشته و سعی دارد، علاوه بر حمایت نیروهای پژوهشگر و فرهنگی و چاپ آثارشان، نگاه کیفی، از لحاظ فرم و محتوا نسبت به آثار پژوهشی و آفرینشی داشته باشد.

از سوی دیگر، در دهه‌های پرشر و شور و گذشته تاریخی نابسامان این آب‌وخاک، آثار بسیاری در زمینه‌های تاریخ، ادبیات و مباحث فکری خلق شده و بار تحولات و درد و رنج این ملت را در سینه دارند، تحولات و رنج‌هایی که همزاد و دوشادوش انسان افغانستانی حرکت کرده و با قلم و فکر نسل‌های گذشته و امروز، میراث تلخ نسل‌های آینده شده‌اند؛ اما بسیاری از همین میراث خلق شده در دهه‌های گذشته در پستوها مانده‌اند که کم‌کم در غبار شتاب‌آلود زمانه گم می‌شوند؛ آثاری که نمی‌دانیم برای خلقتش چه خون دل‌هایی خورده شده‌اند و چه رنج‌هایی تحمل. انتشارات بنیاد اندیشه بر این است که نگاه ویژه‌ای نسبت به چاپ این‌گونه آثار داشته باشد و از اولویت‌های خودش تعریف کند. امید است که مورد قبول طبع خوانندگان و پژوهشگران افتد.

انتشارات بنیاد اندیشه

کابل، زمستان ۱۳۹۸ شمسی

خداوندگار سخن و قلم

حق شخصیت سترگ مرحوم آیت الله محمدعیسی محقق خراسانی، تنها با نشر این «یادواره» ادا نمی‌شود. ابعاد گوناگون شخصیت و اندیشه آن مرد بزرگ کار بیشتری می‌طلبد؛ اما در شرایط کنونی این حداقل کاری است که انجام شده و من از همه نویسندگان و کسانی که به صورت نوشته یا مصاحبه، خاطرات و نظریات خود را در مورد آن شادروان بیان کرده‌اند و دوستانی که این مجموعه را گردآوری و تنظیم کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم. در این کتاب علاوه بر تبیین شخصیت محقق خراسانی، تاریخ یک دوره‌ای از فعالیت‌های علمی و فرهنگی علمای ما در حوزه‌های علمیه نیز تشریح شده و نکته‌های ناگفته بسیاری نیز برای اولین بار آفتابی شده‌اند که واقعاً بسیار خواندنی و قابل استفاده‌اند.

در مقدمه این کتاب گرانسنگ، چند نکته و خاطره بسیار کوتاه از آیت الله محمدعیسی محقق خراسانی را برای خواننده گرامی نقل می‌کنم:

۱

در سال ۱۳۵۱ خورشیدی، که هنوز به سن بلوغ و تکلیف نرسیده بودم و در حوزه علمیه بزرگ نجف اشرف کتاب جامع المقدمات و سیوطی می‌خواندم، می‌دیدم طلاب جوان‌تر و بزرگتر که مشغول تحصیل در سطوح بالاتر از ما بودند، در مناسبت‌های دهه عاشورا یا اربعین و یا ماه رمضان و مناسبت‌های مذهبی دیگر، گروه‌گروه و با اشتیاق و علاقه فراوان، به محافل و مجالس سخنرانی می‌شتافتند تا به سخنرانی خطیب نامور حوزه نجف گوش فرا دهند و یا سخنرانی‌های او را ثبت کنند تا بعد در اطاق آورده بار بار بشنوند و یا حتی از سبک سخنرانی ایشان تقلید کنند و یا جملات ایشان را حفظ کنند.

این سخنران نامور، نبود جز خداوندگار کلام و سخن و دریای موج اندیشه و علم و معرفت محمدعیسی محقق خراسانی (قاسمی) که در میان عرب و عجم و ایرانی و افغانستانی و ملت‌های دیگر، سرآمد فن خطابه بود و به فارسی و عربی و با فصاحت بی‌نظیر و محتوای عالی علمی و با سبک خاص خود سخنرانی می‌کرد و شنونده را بدون این که احساس خستگی کند، برای ساعت‌ها میخکوب می‌کرد و حتی شخصیت‌هایی مانند امام خمینی و آیت الله خویی و رجال علمی دیگر حوزه

علمیه نجف، زیر سخنرانی ایشان تا آخر می‌نشستند و با دقت گوش می‌دادند. آن سال‌ها در حوزه علمیه نجف یک نوع رقابت شدید بین علما و طلاب کشورهای مختلف، از نگاه جایگاه علمی و فرهنگی آغاز شده بود و خیلی‌ها مخصوصاً ایرانی‌ها که به مراتب در آن حوزه هزار ساله، سابقه چند صد ساله داشتند، نسبت به طلاب افغانستان که اکثریت از مردم محروم هزاره بودند و سابقه حضور بیشتر از دو یا سه دهه در حوزه نداشتند، با دید منفی و یا حقارت می‌نگریستند و این‌ها را از هر جهت برای خود رقیب نمی‌دانستند؛ اما برعکس این تصور، علما و طلاب افغانستانی در آن دوره بسیار خوش درخشیدند و در میدان علوم دینی تا حد زیادی گوی سبقت را ربودند و در آن سال‌ها بهترین و بی‌نظیرترین آثار علمی و پژوهشی را تولید کردند.

این دوره واقعاً یکی از ماندگارترین تجربیات علمی و از درخشان‌ترین دوره‌های رشد علمی علما و طلاب هزاره در عرصه علوم دینی و حوزوی است که نظیر آن، نه قبل از آن سابقه داشته و نه بعد از آن تکرار شده است. جالب است اکثر مؤلفان آن آثار از نگاه سنی در آن تاریخ، در سنین کمتری یا چیزی بیشتر از سی سالگی یعنی در عنفوان جوانی هستند، ولی آثاری را خلق کرده‌اند که همگی در سطح تخصص و فوق تخصص و در حد اجتهاد قرار دارند.

کتاب پنج جلدی «محاضرات» از آیت‌الله محمد اسحاق فیاض به عنوان بهترین کتاب در دروس عالی خارج اصول در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، کتاب «مصباح الاصول» از آیت‌الله سید سرور واعظ، کتاب «صراط الحق» از آیت‌الله محسنی، کتاب‌های «الیتیمه»، «هدایت المنطق»، «سلم الصعود» و «الكفاح الاسلامی فی مشكله الفقر» از آیت‌الله محقق خراسانی در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، کتاب «تحریر العروه» از آیت‌الله محقق کابلی در سال ۱۳۴۴، کتاب هفت جلدی «المدرس الافضل» از علامه محمدعلی مدرس افغانی به عنوان یک دایرة المعارف ادبیات عربی و کتاب «الكلام المفید» و «مکرات المدرس» ایشان در سال ۱۳۴۶ خورشیدی، کتاب چهار جلدی «المفصل» در شرح مطول از علامه شیخ موسی بامیانی در همان سال‌ها منتشر شدند و ده‌ها کتاب کوچک و بزرگ دیگر که نشان‌دهنده توان بالای علمای افغانستانی بودند. برخی از این آثار با این‌که اکنون در حدود ۶۰ سال از تألیف و چاپ آن‌ها سپری می‌شود؛ اما هنوز هم در موضوع خود، منحصر به فرد بوده و پیوسته در حوزات علمیه مورد استفاده‌اند.

محقق خراسانی از آن دسته افرادی بود که در این رقابت، در ایام جوانی یعنی در سن سی سالگی به عنوان مرد علم و قلم و سخن، چهره درخشانی از خود نشان داد و علاوه بر تألیف کتاب‌هایی که بیشتر یاد شدند، کتاب کوچکی به نام «المؤلفون الافغانیون» نوشت و در این کتاب بیش از بیست تن از علمای افغانستانی مقیم حوزه علمیه نجف را که در میدان تألیف قدم گذاشته و کتاب نوشته بودند، به معرفی گرفت. ایشان همگی را تشویق می‌کرد که شما هیچ کمی و کاستی از هیچ قوم و گروه

دیگری ندارید و باید همت کنید، علم بیاموزید و به تحقیق و تألیف رو آورید.

۲

بار دوم در ماه دلو ۱۳۵۷ آیت‌الله محقق خراسانی را در حوزه علمیه زینبیه در سوریه دیدم. ایشان از نجف عراق وارد سوریه شده و در حوزه علمیه سوریه مستقر شدند. حوزه علمیه زینبیه به همت آیت‌الله سید حسن شیرازی در ابتدا با حضور تعداد چهل تا پنجاه طلبه افغانستانی تأسیس شده بود و بعدها به صدها طلبه افزایش یافت و از کشورها و ملت‌های دیگر نیز در این حوزه شرکت کردند؛ اما در عین حال، اکثریت طلاب و اساتید آن‌جا را طلاب و اساتید افغانستانی از مردم هزاره، تشکیل می‌دادند و آیت‌الله محمدعلی فاضل از سنگتخت دایکندی و مرحوم آیت‌الله غلام‌علی محمدی از بامیان و مرحوم آیت‌الله مقدس از بهسود از برجسته‌ترین اساتید آن حوزه بودند که توفیق داشتم سطوح عالی حوزه را نزد آنان تلمذ کنم.

با ورود محقق خراسانی و با توجه به نام و آوازه ایشان، همگی خوشحال شدیم که بر تعداد استادان حوزه، یک چهره برجسته دیگر نیز افزوده شد. اگر حافظه‌ام اشتباه نکند، بهار ۱۳۵۸ بود که ما جمعی از طلاب، برخی از درس‌ها را نزد ایشان شروع کردیم. درسی که من برای مدتی اشتراک داشتم، درس کتاب الخیارات «مکاسب» بود. با این‌که این کتاب را خوانده بودم و سطوح عالی حوزه را به پایان رسانده بودم، ولی دوباره در این درس اشتراک کردم تا از دانش استاد محقق خراسانی استفاده بیشتر کنم. ایشان می‌گفت که نمی‌خواهم صرفاً متن کتاب را تدریس کنم، بلکه هدف من در این نوع درس‌ها این است که از شاگردان خود، «مجتهد و فقیه» تربیه کنم.

در این درس به راستی ژرفای علمی و تسلط کامل ایشان بر مباحث بسیار فنی و پیچیده فقهی را درک کردم و این‌که ایشان بر عکس آن تصویری که از نجف عراق از ایشان داشتم، نه تنها یک خطیب زبردست و بی‌نظیر، بلکه یک «استاد» چیره‌دست و یک «فقیه» برجسته و یک «مجتهد» مسلم نیز هستند. درس خیارات مکاسب ایشان هرچند از ناحیه متن کتاب، پیشرفت زیاد نداشت و به کندی پیش می‌رفت، چون در هر جلسه درسی، بیش از پنج یا شش سطر کتاب را تدریس نمی‌کرد، ولی همان چند سطر را به اندازه کافی مورد موشکافی و نقد و بررسی قرار می‌داد و در واقع، این درس کاملاً مشابه درس‌های خارج فقه حوزه و همان‌طور که خود ایشان می‌گفت، مجتهدساز بود. در کنار این درس، مضامین دیگری در منطق و فلسفه و اصول فقه را نیز تدریس می‌کرد.

من در همان سال ۱۳۵۷ در حوزه علمیه زینبیه از درس‌های مرحوم آیت‌الله محمدآصف محسنی مخصوصاً کتاب‌های «کفایة الاصول»، «مکاسب» و «منظومه» سبزواری و «اقتصادنا» ی شهید صدر نیز استفاده کردم و بهره فراوان بردم؛ اما به راستی به نظر من درس‌های آیت‌الله محقق خراسانی با درس‌های آیت‌الله محسنی از نگاه عمق علمی بسیار متفاوت بود. آیت‌الله محسنی در یک جلسه

درسی حتی تا یک صفحه از کتاب «مکاسب» (از چاپ‌های سنگی قدیم) و دو صفحه از «کفایه» و «منظومه» را تدریس می‌کرد که از نگاه کمیت، درس‌های ایشان پیشرفت بسیار خوبی داشت، ولی کمتر وارد نقد و بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد؛ اما آیت‌الله محقق خراسانی برعکس، همه جوانب مسأله و نظریات مختلف را بررسی کرده و مورد نقد قرار می‌داد و شاگرد را با همه زوایای مسأله آشنا می‌کرد.

۳

سال‌ها بعد و برای بار سوم آیت‌الله محقق خراسانی را در ایران دیدم که هر چند در اثر بیماری ضعیف شده بود، ولی از نگاه روحی به مراتب شاد و بانشاط بود. این دیدار در روزهایی صورت گرفت که مدیرمسئول «هفته‌نامه وحدت» بودم. در سال ۱۳۷۲ شاهد دو تحول عمده در جامعه هزاره بودیم: یکی اوج مقاومت غرب کابل و تثبیت رهبری استاد مزاری نه تنها در حزب وحدت، بلکه در سطح همه مردم هزاره و شیعیان افغانستان و دوم مطرح شدن مرجعیت تقلید آیت‌الله العظمی محقق کابلی. محقق خراسانی خود نیز از کسانی بود که به این دو پدیده افتخار می‌کرد و در تثبیت مرجعیت آیت‌الله کابلی نقش بسیار برجسته داشت.

در یکی از روزهای بهار ۱۳۷۲ که از شهر مشهد به قم تشریف آورده بود، به من پیام داد که از نزدیک خدمت‌شان برسم. چند دقیقه مختصر حضورشان رسیدم. از کار فرهنگی من و همکارانم هم در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت و مخصوصاً «هفته‌نامه وحدت» که در آن ایام یک نشریه پرطرفدار و پرخواننده بود و هم از کارهای «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» که تازه تأسیس شده و فعالیت‌هایی را آغاز کرد بود، بسیار تقدیر کرد و گفت که هرچند فرصت و حال خواندن نشریات را ندارد، ولی از این‌که یک جمعی از نسل جدید ما یک حرکت نیرومند فرهنگی و نشراتی را راه‌اندازی کرده‌اند خوشنود است و هم چنین تأکید کرد که باید روی تثبیت رهبری سیاسی استاد مزاری و مرجعیت تقلید آیت‌الله محقق کابلی و توسعه کارهای فرهنگی و علمی تلاش بیشتر نمایند. در جریان همین سفر در مناسبت‌ها و شهرهای مختلف محل حضور مهاجرین، به سخنرانی پرداخت و بعدتر در شهر مشهد به طور خاص، در کنار تدریس، در محافل مختلف، ده‌ها و بلکه صدها سخنرانی ایراد کرد. گزارش برخی از سخنرانی‌های ایشان را در بعضی از شماره‌های «هفته‌نامه وحدت» همان‌وقت چاپ کردیم. در همه این سخنرانی‌ها از استاد شهید مزاری به عنوان «سردار رشید ما مزاری» یاد می‌کرد و هم‌چنین از آیت‌الله العظمی محقق کابلی به عنوان یک مجتهد مسلم و پرهیزکار و واجد شرایط مرجعیت نام می‌برد و در آن سال (۱۳۷۲) می‌گفت: «آیت‌الله محقق هجده سال کامل در درس خارج آیت‌الله خوبی حضور مداوم داشته و بیست‌وهشت سال پیش «تحریر العروه» را به عنوان یک کتاب استدلالی فقهی تألیف و چاپ کرده است.» ایشان می‌افزود: «من سی

سال پیش (پیش از سال ۱۳۷۲) که آیت‌الله محقق را دیدم ایشان را یک مجتهد یافتم. پس در اجتهاد ایشان هیچ تردیدی وجود ندارد و امروز این مجتهد از خود شما است و افتخار ما است.»

۴

سخن آخر این که آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی از میان ایل محرومی برخاست؛ اما به تعبیر ناصر خسرو بلخی، درخت وجود او چون بار دانش گرفت، چرخ نیلوفری را به زیر پای اندیشه خود کشید و با تحمل سختی‌ها، محرومیت‌ها و زخم زبان‌ها و با کوشش و همت بلند خود، یل بزرگی شد که در عصر و زمانه خود از همه هم‌عصران و هم‌گنان خود یک سر و گردن بالاتر داشت و سرافراز و باعزت زیست و برای دین و فرهنگ و مردمش افتخار آفرید؛ اما این مرد بزرگ متأسفانه در روزهای آخر حیاتش، به خاطر بیماری، تنگدستی و مشکلات دیگر، زجر و رنج زیادی را متحمل شد و بالاخره بعد از شصت و سه سال عمر پربرکت، به تاریخ اول دلو ۱۳۷۸ در مشهد ایران دارفانی را وداع گفت و به لقای حق شتافت.

روان تابناک آن مرد بزرگ شاد و خاطره‌اش جاویدانه باد.

سلام علیه یوم ولد و یوم توفی و یوم بیعت حیّا

سرور دانش

معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد اندیشه

جدی ۱۳۹۸

آغاز سخن

آیت‌الله محقق خراسانی فقیه، فیلسوف، متکلم و خطیب و مبلغ دینی بزرگ به شمار می‌رود. نام او برای همه علمای افغانستانی در ایران و نجف آشنا است. آیت‌الله محقق خراسانی را بیشتر با خطابه‌های آتشین، جذاب و پرشورش می‌شناسند؛ خطابه‌هایی که ساعت‌های طولانی عرب و عجم را در پای منبرش می‌کشاندند و آنان با قلب‌های سرشار از ایمان دینی از مجلس و عطش برمی‌خاستند. او در کنار برخورداری از هنر خطابه، عالم برجسته‌ای در فقه، فلسفه و سایر علوم حوزه‌ای نیز به شمار می‌رفت و شاگردان فراوانی را در این رشته‌ها تربیت کرد.

محقق خراسانی در کنار همه هنرهایی که داشت، یک مبارز اصلاح‌طلب اسلامی نیز بود. به همین دلیل در انقلاب جهانی اسلام، به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران و عراق سهم داشت و نقش ایفا کرد؛ اما درد جانکاهی که او را از درون رنج می‌داد، مظلومیت مضاعف شیعیان مظلوم افغانستان بود. به همین دلیل، سال‌های آخر عمر همتش را بر سر ایجاد وحدت، عزت و هویت‌یابی جامعه شیعیان افغانستان گذاشت. ایشان این ایده را در نجف داشت و هم‌چنان در ایران با این ایده زیست، تمام فعالیت‌ها و تلاش‌های خود را معطوف این ایده کرد. زندگی او در نجف وقف تحصیل، تدریس و تبلیغ و تربیت نسل دل‌سوز و حساس به مسائل اجتماعی گردید و توانست طیف درآشنا را به جامعه تحویل دهد. تلاش‌های او در نجف در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب از نظر علمی و فرهنگی قابل تحسین است و در همین راستا در کنار آیت‌الله مدرس افغانی هر نوع حمایتی را از طلاب و عالمان مردم خود دریغ نمی‌کرد. پس از حضور در ایران نیز با تبلیغ از مرجعیت جامعه شیعه افغانستان گام دیگری در جهت هویت‌یابی و وحدت جامعه هزاره حول محور واحد دینی برداشت و با تبلیغ مؤثر از حزب وحدت اسلامی از وحدت سیاسی جامعه هزاره دفاع کرد.

محقق خراسانی توانست با ابزار بسیار مؤثر خطابه در ترویج این ایده گام‌های مؤثری بردارد، خطابه‌های محقق خراسانی به اعتراف و اعطان و سخنرانان از نمونه‌های روزگار است. شاید ایران خطبا و سخنرانان بسیار عظیم و بزرگی را در زبان فارسی در خود پرورش داده باشد، ولی هیچ کدام به پایه آیت‌الله محقق خراسانی نمی‌رسد؛ زیرا سخنرانی‌های او آمیخته‌ای از علم و هنر، شور و شعور، عمق و اثربخشی بود. او در خطابه صاحب سبک مخصوص به خود بود. محقق خراسانی با آخرین گام در جهت تبلیغ از مرجعیت جامعه شیعه کارنامه عملی خود را به پایان رسانید و در یکم دلو سال ۱۳۷۸ در

اثر مرض دیابت از این جهان رخت بریست و به لقای معبود شتافت.

در سال ۱۳۸۸ به همراه تعدادی از دوستان گرامی به خصوص برادر گرامی جناب اسدالله جعفری، در مشهد مقدس با جمعی از دوستان و شاگردان محقق خراسانی مصاحبه کرده و سعی نمودیم خاطره‌های مربوط به این استاد گرامی را جمع‌آوری نموده و در اختیار عموم مردم قرار دهیم؛ اما تقدیر رفیق نگردید و مجموعه یادنامه آیت‌الله محقق خراسانی به نشر نرسید.

بار دیگر در سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۶ دوست گرامی ما دکتر عبدالله جعفری از قم این پروژه ناتمام را به عهده گرفت تا هم با مصاحبه با جمعی از دوستان استاد محقق خراسانی بر غنای این مجموعه بیفزاید و هم با معرفی اجمالی آثار آیت‌الله محقق خراسانی، مجموعه آثار او را معرفی کند و هم با جمع‌آوری مقالات، اندیشه‌های او را به کاوش بگیرد. انگار تقدیر آن بوده است که تقریباً هر ده سال یک‌بار یاد این شخصیت برجسته در میان دوستان و علاقه‌مندان ایشان زنده شود. امید است با انتشار این یادنامه از این شخصیت گران قدر جامعه ما تجلیل گردد. البته کار تدوین یادنامه به سهولت انجام نشد؛ یادم نمی‌رود بعد از درگذشت آیت‌الله محقق خراسانی آقای علی پیام در یادداشتی در شماره ۱۱ تا ۱۲ مجله «در دری» از صعوبت کار در مورد تدوین زندگی‌نامه علمی و خدمات اجتماعی آیت‌الله محقق خراسانی صحبت نموده بود و خاطر نشان کرد که تمام تلاش‌ها جهت تدوین زندگی‌نامه به بن‌بست مواجه گردید. گویا این موضوع بار دیگر نیز تکرار شد. هر چند توانستیم با جمع قابل توجهی از دوستان و باران و صاحب‌نظران مصاحبه نماییم و گوشه‌هایی از حیات پربار علمی و اجتماعی او را باز کنیم؛ اما نتوانستیم با برخی از بزرگانی که افتخار شاگردی او را داشتند مصاحبه نماییم. یکی از عالمان پنجاب که به اعتراف خود فن سخنوری را از آیت‌الله محقق خراسانی فراگرفته، نتوانست در این یادنامه همکاری کند، پس از پیگیری‌های مکرر و وعده و قرار، در آخرین لحظات که تیم مصاحبه نزد ایشان حضور می‌یافت، از انجام مصاحبه عذر خواست.

همین‌طور سید بزرگوار جناب آقای سید غلام‌حسین موسوی نیز جزء افرادی بود که امید می‌رفت روشنی‌هایی به زندگی آیت‌الله محقق خراسانی بیفکند، چرا که او هم افتخار شاگردی آیت‌الله محقق خراسانی را داشت و به فراز و فرود و زوایای زندگی آیت‌الله محقق خراسانی از نجف تا ایران وقوف داشت، هم شخصیتی بود که استاد خراسانی در کتاب المؤلفون الافغانیون خود از او به عنوان محصل متأدب نام می‌برد و نام او را به عنوان یکی از مؤلفان افغانستان در نجف زنده نگهداشته است؛ اما پس از پیگیری‌های مکرر، او نیز از انجام مصاحبه عذر خواست.

آخرین شخص از مجموعه حواریون و شاگردان نجف آیت‌الله محقق خراسانی جناب آقای صابری لعلی به شمار می‌رفت که می‌توانست بر حیات استادش روشنایی بیندازد؛ اما به دلیل کسالت جسمانی، امکان مصاحبه با ایشان وجود نداشت. گویا تقدیر چنین بوده است که شرح زندگی او بسان حیات او حالت غریبانه به خود بگیرد.

در قسمت معرفی آثار، پاره‌ای از آثار ایشان قبلاً در نجف اشرف به نشر رسیده بودند. همین مجموعه

در اختیار ما بود و سعی نمودیم این مجموعه را معرفی کرده و مقالاتی دربارهٔ اندیشه‌های علمی آیت‌الله محقق خراسانی بر پایهٔ همین آثار شکل بگیرد. پاره‌ای دیگر از آثار به صورت نوشتهٔ خطی است، تلاش‌های ما در جهت دسترسی به این آثار و نشر آن‌ها به صورت مستقل و یا به صورت تعدادی از مقالات منتخب در این مجموعه نیز به نتیجه نرسید، آثار مخطوط ایشان در دسترس ما نیستند. سلسله مباحث کلامی ایشان در دفتر آیت‌الله محقق کابلی در قم را نتوانستیم پیدا کنیم، پیگیری‌های دوستان ما در قم جهت یافتن آن به نتیجهٔ مطلوب نرسید.

به هر روی، آن‌چه مقدور بود در این یادنامه گرد آمده، کوشیده‌ایم در چند محور زندگی آیت‌الله محقق خراسانی را شرح داده و کارنامهٔ علمی و اجتماعی او را بیان نماییم. بر این اساس، مطالب در فصول زیر شکل گرفته است، فصل اول «از نجف تا خراسان» روایت زندگی ایشان را از نجف تا خراسان در بر گرفته است، یک نگاه کلی به زندگی و کارنامهٔ علمی و اجتماعی او شده و فضایل انسانی او بیان شده‌اند. فصل دوم، «در حدیث دیگران» کارنامهٔ درخشان زندگی آیت‌الله محقق خراسانی از زبان یاران و دوستان او بیان شده و خاطرات و مطالب بسی شیرین در این مجموعه وجود دارند. فصل سوم، «کارنامهٔ محقق خراسانی در گفتگو با اندیشوران» است که در این گفتگو شخصیت‌های بسیار برجسته‌ای سیاسی مانند استاد محمد ناطقی و فرهیختهٔ پرآوازه سید ابوطالب مظفری و رجال برجستهٔ دفتر مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی مشارکت نموده‌اند. در فصل چهارم، «بازتاب اندیشه‌ها» و تأملات او را به کاوش گرفته و محققان و نویسندگان بلندمرتبتی چون دکتر جعفری، دکتر جویا و دکتر عارفی از نویسندگان مقالات این دفتر است که بسی از آنان و سایر نویسندگان ارجمند سپاس گزاریم. در فصل پنجم، به معرفی آثار او پرداخته‌ایم و سعی شده آثار این محقق گران قدر به خوبی برای خوانندگان معرفی گردند، به امید آن روزی که بتوانیم مجموعه آثار او را نشر نماییم. در فصل ششم نکته‌ها و خاطره‌های پراکندهٔ دوستان و شاگردان ایشان پایان بخش این دفتر است.

مهم‌تر از همه پیام مرجع بزرگوار آیت‌الله العظمی محقق کابلی زینت بخش این دفتر شده است و بسی نکات ارزنده در این پیام پر محتوا وجود دارند. امید است که با نشر این مجموعه بخشی از زوایای زندگی و دانش این چهرهٔ علمی معرفی شده باشد.

در پایان بار دیگر لازم می‌دانیم از کلیهٔ دوستان گرامی که در نشر این اثر با ما همکاری کرده‌اند به خصوص دانشمند گرامی استاد دکتر عبدالله جعفری که بخش عمدهٔ این مجموعه به همت و تلاش مجدانهٔ ایشان رقم خورده است تقدیر و تشکر نمایم و نیز از فرهیختهٔ بلندمرتبت استاد دانش معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان و رئیس بنیاد اندیشه که زمینهٔ نشر این اثر را فراهم کرد، بی‌نهایت سپاس گزارم.

پیام مرجع عالیقدر آیت الله العظمی محقق کابلی (مدظله العالی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیام مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (مدظله العالی)

به مناسبت ارتحال عالم ربانی آیت الله محقق خراسانی (اعلی الله مقامه)

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

با کمال تأسف خبر ارتحال جانگاہ عالم ربانی، فیلسوف نامدار، خطیب شهیر حوزه علمیه نجف اشرف و چشم و چراغ حوزه علمیه خراسان حضرت آیت الله حاج شیخ محمد عیسی محقق خراسانی (قدس سره) در جوار ملکوتی ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) موجب تألم و تأثر فراوان گردید.

علامه محقق خراسانی در یک قرن اخیر در میان علما و فضیلابی حوزه علمیه نجف اشرف و خراسان در عرصه های مختلف علوم اسلامی اعم از فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر، تاریخ، فن خطابه و امور تبلیغ از شخصیت های کم نظیر بود. آن عالم فقید سعید به خاطر ویژگی های منحصر به فردش از الطاف و توجهات مراجع عظام تقلید زمانش مانند حضرات آیات عظام امام خمینی، سیدنا الاستاذ (خوئی) ^{شهبیل} شهید محمد باقر صدر (رحمت الله علیه) و دیگر بزرگان و اراکین حوزه علمیه کهن اسلامی نجف اشرف بهره مند بود.

آیت الله محقق خراسانی با بیش از نیم قرن تلاش و جهاد علمی در حوزه تدریس و تبلیغ صدها شاگرد فاضل، صاحب نظر و مبلغ توانا در جهان اسلام پرورش داد.

فقید راحل نسبت به جامعه تشیع افغانستان و روحانیت معظم آن علاقه فراوان داشت؛ او اولین شخصیتی در حوزه علمیه بود که طرح مرجعیت تشیع را در افغانستان ارائه داد و در این مسیر تا پایان عمر پربار و با برکتش تلاش مضاعف و مستمر انجام داد. حقیر با توجه به جایگاه حوزوی و کرسی تدریس در حوزه علمیه قم و عنایات مراجع عظام تقلید زمان، حضرت امام خمینی، سیدنا الاستاذ خوئی (رحمت الله علیهما) و سایر فقها و بزرگان حوزه علمیه قم انگیزه و داعی جدی برای مرجعیت نداشتیم ولی اصرار علما و فضیلابی افغانستان بالاخص شورای مدرسین حوزه علمیه مشهد مقدس و در رأس آن آیت الله محقق خراسانی مرا بر آن داشت که مسئولیت خطیر مرجعیت در افغانستان را پذیرا گردم. الان اگر در عرصه های علمی، فقهی و خدماتی توفیقاتی شامل حال حقیر گردد قطعا مرحوم خراسانی در ثواب آن شریک خواهد بود انشا الله.

فقدان این فیلسوف و کلامی فرزانه و زبان گویای جامعه روحانیت که هم اکنون در جوار رحمت الهی آرام گرفته و به ندای قدسی (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّاتِي (۳۰)) لیبیک گفته است حقیقتاً نلمه جدی و ضایعه جبران ناپذیر برای جهان تشیع و حوزه های علمیه است.

این جانب فقدان و غروب غم بار آن استوانه عظیم تشیع را به حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء، مردم شریف و متدین خراسان، بویژه برای اعضای بیت آن عالم ربانی تسلیت عرض می نمایم و برای آن عالم مجاهد علو درجات، غفران الهی و برای حوزه علمیه خراسان، شاگردان و خانواده داغدار آن عالم فقید از درگاه حضرت احدیت اجر جزیل و صبر جمیل مسئلت دارم.

حوزه علمیه قم
قربانعلی محقق کابلی
۱۳۸۸/۱۱/۷

فصل اول

از نجف تا خراسان

(نگاهی به زندگی محقق خراسانی از نجف تا خراسان)

روایت زندگی و کارنامه آیت‌الله محقق خراسانی

ناصر واعظزاده

مقدمه

حوزه علمیه شیعه و دانشگاه بزرگ اسلامی که اواخر قرن اول هجری به دست توانای امام باقر (ع) تهداب‌گذاری و توسط فرزند برومندش امام صادق (ع) به کمال و شکوفایی رسید، توانست یک جهان‌بینی الهی و توحیدی و خط فکری صحیح و منطبق با اسلام اصیل و تعالیم قرآن و سنت نبوی را بنیان نهد و نیروهای کارآمد و نگاهبانان دینت و شریعت را تربیت و تحویل جامعه بشریت دهد. این مهم میسر نشد مگر به دلیل حرکت نمودن حوزه علمیه تشیع در مسیر اهداف بنیان‌گذاران آن؛ یعنی امام باقر و امام صادق (ع) در پرتو همین فضای قدسی بود که علما و فضلا، نخبگان علم و دین و ستاره‌های فضیلت، آموزش دیده و تربیت شدند و مشعل‌داران هدایت جامعه بشری گردیدند. از این جهت رسالت اساسی فرهنگیان، دانش‌آموختگان و قلم‌به‌دستان جامعه، حفظ، پاسداری و دفاع از آموزه‌ها و ارزش‌های دینی و ترویج و گسترش آن است.

تکریم و نکوداشت شخصیت‌های دینی و برجسته‌سازی تلاش‌های علمی و معنوی و تولیدات فکری و آثارشان و هم‌چنین الگوسازی و نهادینه کردن افکار و اندیشه‌های آنان برای نسل حاضر و آینده و تشنه‌کامان زلال معرفت یکی از کارهایی است که در راستای ترویج ارزش‌های دینی محسوب می‌شود.

در این میان و در گستره تمدن شکوهمند اسلامی جغرافیای افغانستان یا خراسان کهن به عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی و حوزه تمدن جهان اسلام، توانسته است قهرمانان سترگ عرصه‌های علم، هنر، ادب، شعر و مردان برجسته تاریخ چون؛ بوعلی سینای بلخی، جلال‌الدین محمد بلخی، ابو شکور بلخی، رابعه بلخی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی، سنایی غزنوی، ملا محمدکاظم هروی، علامه سردار کابلی، مجاهد شهید علامه سید اسماعیل بلخی، پیشوای جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری و صدها حکیم، فیلسوف، عارف، مفسر، دانشمند و... را در دامان خود پرورانده و تربیت کرده است، چنان‌که حکیم متأله و مفسر قرآن کریم آیت‌الله جوادی آملی «مدظله العالی» در کنگره بزرگداشت آخوند خراسانی در قم فرمود:

«این (کشور) مهد پرورش بزرگان بود؛ اگر بوعلی است، بالاخره از بلخ است؛ اگر مولوی است، بالاخره از بلخ است و این چنین نیست که فقط لعل بدخشان از بدخشان باشد؛ اگر سید جمال است، از بلخ است؛ اگر آخوند خراسانی است، از هرات است. این‌ها افغانی‌اند. نگاهی گذرا به گذشته تاریخی «هزارستان اسلامی» نیز نشان می‌دهد که نقطه‌نقطه این خطه، مهد علم و دانش و فرهنگ بوده است. مورخ نامدار کشور «غلام‌محمد غبار» هنگامی که جنایات عبدالرحمن را بازگو می‌کند، می‌نویسد: «مردم هزاره تلفات زیادی دادند؛ اما تلفات روحانیون بیشتر بود... تنها از یک‌هولنگ صد خانوار روحانی به دام دولت افتادند، یک هزار روحانی موفق به فرار شدند و دو هزار و یک‌صد روحانی در جنگ کشته شدند.»^۱ این سند تاریخی دلیل دانش‌ورزی و بالندگی علمی جامعه افغانستان، به‌خصوص هزاره است.

در این نوشتار کوتاه برآنیم تا گوشه‌ای از زندگی، سرگذشت، حالات و آثار بزرگ مردی از رهیافتگان به کهکشان کمال و فضیلت و اندیشه را به تصویر بکشیم تا لوح زرّینی فراروی ما باشد:

زندگی سبز مردان خدا

لوح زرّینی است در انظار ما

و آن شخصیت فرزانه کسی نیست جز خطیب نامدار، فقیه ارجدار، فیلسوف دین‌نگهدار، اصولی‌روش‌دار، مدرس عالی‌مقدار که مدادش افضل از دماء شهیدان بود، حضرت آیت‌الله شیخ محمدعیسی محقق خراسانی «رحمت الله علیه».

گفتار اول؛ دورنمایی از اقیانوس حیات

۱. وضعیت خانوادگی

زندگی اجتماعی مردم افغانستان بر اساس قوم و قبیله و طایفه استوار است. آیت‌الله محقق خراسانی از قوم بزرگ و ریشه‌داری به نام خوجه‌احمد از مردم بابه‌جی دایزنگی بود. این طایفه از اقوام اصیل، متدین و خوش‌نام هزارستان اسلامی هستند و در قریه جنگلگ کرمان از توابع ولسوالی لعل ولایت غور و همجوار با ولسوالی پنجاب ولایت بامیان باستان که در شمال آن قرار دارد، زندگی می‌کردند. ایمان، صداقت، تقوا، پابندی به واجبات و شعائر الهی، علم‌دوستی و عالم‌پروری از ویژگی‌های بارز این طایفه و مردمان این منطقه بودند.

پدر بزرگوار ایشان شخص متدین و علم‌دوست و عالم‌پرور به نام قنبرعلی است که دارای دو برادر به نام‌های شیخ میرزاعلی و قاسم است. مرحوم شیخ میرزاعلی، عموی گرامی آیت‌الله خراسانی از علمای فاضل، خدمت‌گزار و خوش‌نام منطقه کرمان بود و انتخاب لقب «قاسمی» توسط علامه

۱. غبار، میر غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۹.

خراسانی در برخی تألیفاتش به خاطر عمویش «قاسم» است.

۲. هجرت به ایران

والد مکرم و عموهای محقق خراسانی از جمله طویف و ایل و تبار هزاره‌هایی‌اند که بر اثر ظلم و جنایات حکومت وقت افغانستان به طور اجباری از افغانستان هجرت نموده و وارد ایران می‌شوند. تاریخ دقیق این هجرت معلوم نیست، لیکن احتمال داده می‌شود که در اوایل ۱۳۴۵ هجری قمری، حدود ۱۳۰۰ هجری شمسی و ۹۵ سال قبل از این تاریخ بوده است.

خانواده پدری و عموهای ایشان ابتدا در نوارمرزی افغانستان و ایران اقامت می‌گزینند و پس از مدتی ساکن یکی از روستاهای شهر فریمان از توابع مشهد مقدس به نام «چلمه‌سنگ» می‌شوند. انتخاب این نام برای این روستا از طرف هزاره‌های کوچیده از افغانستان صورت گرفته است.

۳. طلوع خجسته

زندگی ساده و بی‌آلایش و توأم با ایمان و تقوای والد علامه خراسانی در این منطقه از دیار هجرت سپری می‌شد تا این‌که در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در روستایی به نام «گیامی» واقع در جنوب شرقی مشهد مقدس خورشید وجود فرزندی طلوع کرد که نام «محمدعیسی» را بر وی نهادند؛ کودکی روستایی‌زاده که شعاع اندیشه تابناکش گرمابخش دل طلاب و عالمان شد و انوار هدایت و معنویت را بر سرزمین قلب انسان‌های تشنه معارف و حکمت تابانید و در آینده به «آیت‌الله محقق خراسانی» شهرت یافت.

این طلوع مبارک احیاکننده ستاره‌های دنباله‌دار علم و فضیلت در آسمان تاریخ خراسان کهن و سرزمین آبایی و اجدادی‌اش بود تا برای نسل حاضر و آینده سوسو زند و نهال امید و طراوت را در باغچه دل آنان بکارد. سیمای ملکوتی و معنوی و نگاه نافذ و بابصیرت این کودک مبارک پدر و عموی عالم را بر آن داشت تا بار دیگر بار سفر ببندند و مهاجر دیار دیگری شوند تا تقدیر چگونه تقدیر شود.

گفتار دوم؛ هجرت به نجف

۱. هجرت؛ سنت انبیا و اولیا

هجرت از دیار وطن در برخی مواقع سفارش قرآن و سنت انبیا و اولیا است که بزرگان و خورشیدسواران بدان جامه عمل پوشانیده و آن را منشأ تحولات سترگ عرصه زندگی خویش قرار داده‌اند، چنان‌که هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه و هجرت امام علی (ع) از مدینه به کوفه و هجرت امام حسین (ع) از مدینه به کربلا منشأ تحولات ماندگار و تمدن‌ساز در تاریخ بشریت گردید.

آیت‌الله محقق خراسانی در دهمین بهار عمر شریفش به سال ۱۳۶۵ هجری قمری قرار داشت و یک‌بار دیگر پدر و عموهایش تصمیم می‌گیرند که بار سفر را بسته و هجرت در پیش گیرند؛ اما این بار نه به سوی هزارستان و زادگاه خویش، بلکه آنان تصمیم گرفته‌اند تا محقق خراسانی را از فضای نورانی مهتاب رضوی به کهکشان انور آفتاب مرتضوی نقل مکان دهند. آسمان مبدأ و عرش مقصد از منظومه شمس رضوی به کهکشان عرش علوی. خوشا به حال چنین مهاجری که مبدأ و منتهای سفرش نور است و روشنایی. این سفر محقق خراسانی و همراهان را قطعاً کشش و جذبۀ تاریخی است که خداوند در نهاد و سرشت پاک‌شان قرار داده است. آن عهد و پیمان با ولایت علوی است که سال ۳۶ هجری قمری آل شنسب از حاکمان منطقه غور با امیرالمؤمنین علی (ع) بست و مردم سرزمینش تا پای جان بر سر آن عهد و پیمان استوار ماندند و هرگز دل در گرو نفرین ندادند. حال محقق خراسانی ما بر سر آن عهد و عمل، با ارادۀ پولادین راهی دیار علی (ع) شده است.

صفت عاشق صادق به درستی آن است

که گرش سر برود از سر پیمان نرود.

۲. قدم در گلستان علم و ادب

سرشت آیت‌الله محقق خراسانی از همان کودکی و طفولیت با عشق و علاقه خاص به علم و دانش عجین گشته بود و این را از خود بروز می‌داد. اوج علاقه او را از حضور در مجلس وعظ و استماع خطابه سخنرانان می‌توانست فهمید. این مطلبی است که بستگان و هم‌شهریان نزدیک ایشان نقل می‌کنند. به همین جهت در سال ۱۳۶۵ هجری قمری همراه عموی روحانی خود آقای شیخ میرزا علی کرمانی و والد مکرم، راهی نجف اشرف گردید و در جوار بارگاه ملکوتی مدینه علم النبی (ص) قدم به عرصه تحصیل علوم دینی و کسب فضایل اخلاقی گذاشت. در این مرحله از سن و سال که دوره نوجوانی استاد بود، او توانست با علو همت و عشق به دانش و ادب بهترین دوره عمر شریفش را آغاز نماید.

او در تمام دوران تحصیل در میان طلاب علوم دینی به عنوان برترین فرد به شمار رفت. او که از قریحه عالی و سرشار از تلاش و طراوت برخوردار بود در میان هم‌درسان و هم‌صنفان خود، هر مطلب دشوار و مشکلی را به آسانی حل می‌نمود و تعجب همگان را بر می‌انگیخت. هدف‌مندی، سرعت فهم، ذکاوت فوق‌العاده، تلاش مستمر، توکل و ایمان راسخ و درک درست از آینده از جمله عواملی بودند که آیت‌الله خراسانی در سن ۲۰ سالگی سطوح عالی به پایان رساند و در زمره عالمان برجسته قرار گرفت.

بنابراین، استاد محقق پس از طی دوران کودکی همراه با عمویش شیخ میرزا علی کرمانی به نجف اشرف مشرف گردید و در حوزه علمیه نجف اشرف به تحصیلات علوم حوزوی پرداخت و در سن

۲۰ سالگی از سطوح عالی فارغ می‌شود، در حالی که در ضمن تحصیل در مرحله سطوح عالی، به تدریس قسمتی از سطوح نیز اشتغال داشته است. پس از طی این مرحله وارد حلقه‌های دروس خارج گردیده و از محضر آیات و مراجع عظام تقلید آن دوره، دوره‌های خارج فقه و اصول را استفاده می‌نماید و با توجه به استعداد قوی و درخشانی که داشت، در مدت زمان کوتاهی به مرحله عالی اجتهاد و استنباط می‌رسد و سپس خود به عنوان یک مجتهد و چهره برجسته علمی حوزه علمیه نجف اشرف حلقه درس خارج ایجاد نموده و به تربیت شاگردان می‌پردازد.^۱

با این که استاد محقق خراسانی بسیار خوش درخشید و در آوان جوانی قدم به مرحله اجتهاد و تدریس دروس خارج گذاشت؛ اما خودش رضایت کامل ندارد و این نشان‌دهنده علو همت و روحیه بلند اوست که ظرفیت زمانی و دوره‌های بعد پاسخگوی پرواز اندیشه بلندپرواز او نیست. استاد فرزانه خود چنین می‌گوید:

«من در سن بیست سالگی از تحصیل سطوح عالی فارغ شده و قسمتی از سطوح را تدریس می‌کردم؛ ولی مع الأسف پس از آن وقت تا کنون یک پیشرفت محسوس و رضایت‌بخش با طول مدت مشاهده نمی‌کنم و در عین حال به انتظار یک گم‌گشته مجهولی هم به سر می‌برم، فکر می‌کنم به این درد بسیاری از محصلین افغانی گرفتار خواهند بود؛ زیرا غالب آنان از تحصیل خود هدف و منظور معینی ندارند و شاید هدف جمعی تنها آموختن دروس سطح است و بس. از این رو، گاهی محصل ده ساله و سی ساله آنان یکسان است و این خود نشانه گم بودن هدف است.^۲»

۳. اساتید محقق خراسانی

استاد محقق خراسانی با همه علم و فضل و فرزاندگی‌ای که داشت، متأسفانه ناشناخته بود و ناشناخته ماند. از این رو، زوایای زندگی ایشان به طور دقیق معلوم نیست.

در بخش تحصیلات علمی نیز این گونه است. آنچه که مسلم است حضرت استاد محقق در دوره خارج فقه و اصول آیات عظام خویی و حکیم شرکت داشته و نیز طبق اظهارات حجة الاسلام سید محمدعلی عالمی بلخابی از درس خارج آیت‌الله میرزا هاشم آملی (از شاگردان برجسته ضیاء الدین عراقی) بهره برده است^۳ و با آیات عظام و شخصیت‌های علمی سرشناسی چون «امام خمینی» («شهید صدر») «صدر ابادکوبه‌ای» ارتباط صمیمانه داشته است؛ اما درس خواندن ایشان در محضر این افراد معلوم نیست.

با توجه به تبحر استاد محقق خراسانی در فلسفه و منطق و تفسیر و ادبیات عرب، اساتید ایشان

۱. مرجعیت رمز بقاء تشیع، ص ۷۶.

۲. محقق خراسانی، محمد عیسی، المؤلفون الأفغانیون المعاصرون، زندگی نامه آیت‌الله محقق خراسانی، نوشته غلام‌حسن فصیحی یکاؤلنگی از شاگردان ایشان.

۳. گرفته شده از گفتگوی ایشان با دکتر عبدالله جعفری، تابستان ۱۳۹۷، قم.

در این علوم نیز مشخص و معلوم نیست. دست نیافتن به اطلاعات در این بخش از زندگی ایشان دلیل کم‌توجهی جامعه علمی و نخبه کشور ما به فرهیختگان علم و اندیشه است و این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که چرا ما این قدر به این مفاخر و گنجینه‌های ماندگار و سرمایه‌های انسانی بی‌توجهیم.

۴. محقق خراسانی و تدریس

همان‌گونه که اشاره رفت، استاد محقق خراسانی همزمان با تحصیل علوم حوزوی در نجف اشرف، مشغول تدریس سطوح عالی نیز بوده‌اند و کتاب‌هایی چون کفایة‌الاصول، رسایل و مکاسب، مطول، حاشیه، منظومه سبزواری و غیره را تدریس می‌کرده است. آیت‌الله شیخ خادم حسین فاضل ورسی می‌گوید:

سید محمد پیتاب‌جوی ورسی کتاب‌های رسایل و مکاسب و کفایه را نزد آیت‌الله محقق خراسانی که شاگردان زیادی داشته، خوانده است و از نحوه تدریس ایشان هم بسیار زیاد تمجید می‌کرد.^۱ علاوه بر دروس سطوح عالی که به شکل جذاب و عالمانه تدریس می‌کرد، خارج فقه و اصول را نیز در حوزه علمیه نجف اشرف تدریس کرده است. تدریس در این سطح عالی از دروس حوزه آن هم در نجف اشرف، دلیل روشنی بر فرزاندگی علمی استاد محقق خراسانی است؛ زیرا در آن زمان، اندک افرادی در کرسی تدریس خارج فقه و اصول تکیه زده بودند؛ شخصیت‌هایی چون آیت‌الله خوبی، حکیم، امام خمینی، شهید صدر و... و به خصوص این که در میان علمای افغانستان این وضعیت در پایین‌ترین حد خودش قرار داشت و تنها شخصیت‌هایی هم چون آیت‌الله فیاض، علامه مدرس افغانی و آیت‌الله محقق کابلی مشغول به تدریس بوده‌اند.

حضور پررنگ ایشان در عرصه تدریس علوم حوزوی در سطح بالا در حوزه علمیه نجف اشرف اجتهاد استاد را مهر تأیید زده و تلاش علمی ایشان را مبرهن می‌سازد. بدون شک رسیدن به مقام منبع درجه اجتهاد در سن جوانی و توفیق تدریس در حد بسیار بالا و جذاب و اظهار وجود در این عرصه ممکن نبود، مگر به خاطر فضل و علم و زهد و تقوی و توکل عمیق به خداوند متعال که سرزمین وجود استاد محقق خراسانی را شکوفا کرده بود.

تدریس آیت‌الله محقق خراسانی منحصر به نجف اشرف نبود، بلکه پس از مراجعت به ایران در حوزه علمیه مشهد مقدس نیز ادامه یافت و شاگردان زیادی را تربیت کرد. در حوزه علمیه زینبیه سوریه نیز حدود سه سال بر فراز کرسی تدریس قرار داشت و استاد ممتاز در این حوزه بود.

از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱ هجری شمسی کتاب‌های کفایة‌الاصول، رسایل، مکاسب، منظومه سبزواری، شرح تجرید الاعتقاد، مطول، فلسفتنا و اقتصادنا را، در حوزه علمیه مشهد مقدس تدریس کرد. در خلال این مدت، خارج فقه را نیز برای جمعی از مشتاقان تدریس نمود و تشنه‌کامان

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با آیت‌الله خادم حسین فاضل ورسی.

عرصه دانش را از چشمه‌سار جوشان علم خویش سیراب کرد.

۵. ویژگی‌های تدریس آیت‌الله محقق خراسانی

جایگاه بلند علمی استاد، تسلط کامل او بر مطالب و موضوعات نظریه‌پردازی و تحلیل علمی، تدریس استاد را امتیاز خاصی بخشیده بود که برخی از این امتیازات عبارتند از:

بیان رسا و فصیح، دسته‌بندی منظم، سیر منطقی و مستدل بودن، تبیین موضوعات و تنقیح مطالب، بررسی آرا و نظریات، تبیین نظریه خویش، اجتهادی سخن گفتن، این ویژگی‌ها سبب شده بودند که کلاس درس استاد آیت‌الله محقق خراسانی جذاب و پررونق و محل حضور افراد عالم و باسواد و اهل تحقیق باشد.

۶. تدریس در دانشگاه تهران

جامعیت علمی استاد محقق خراسانی به حدی بود که علاوه بر حوزه علمی، در دانشگاه تهران نیز تدریس می‌کرد. دروس فلسفه و عقاید از جمله موضوعاتی بودند که تدریس می‌کرد. شرح منظومه سبزواری را آن‌گونه تدریس عالی می‌نمود که کرسی استادی دانشگاه تهران را از سایر اساتید ربوده بود. کتاب‌ها و اندیشه‌های فلسفی شهید استاد مطهری در آن زمان در دانشگاه‌ها خیلی مطرح بود؛ اما محقق خراسانی ضمن رد آرای ایشان، خود نظریه‌پردازی می‌کرد. در این زمینه خود استاد محقق خراسانی چنین می‌گوید:

«در ضمن درس‌های منظومه، آرای شهید مطهری را در پاره‌ای از مسائل که داشت نقد می‌کردم، به من اعتراض شد که نمی‌شود کسی نظریات شهید مطهری را رد کند، من گفتم: آقایان! شما با دفتر حضرت امام تماس بگیرید و به آیت‌الله رضوانی بگویید که محقق خراسانی چنین چیزی می‌گوید، من تابع آرای خود هستم و در علوم عقلیه و نقلیه صاحب‌نظم و نظرات کسی را بدون دلیل و برهان رد نمی‌کنم.»^۱

درخشندگی استاد بر کرسی تدریس چه در حوزه و چه در دانشگاه جایگاه علمی و محبوبیت شخصیت او را چند برابر کرده بود که از این جهت الگویی عالی از علم و اخلاق است.

۷. محقق خراسانی و تحقیق

از مهمترین ویژگی‌های آیت‌الله محقق خراسانی جامعیت علمی او است. منظور ما از جامعیت علمی این است که توانایی و تخصص یک اندیشمند در عرصه‌های تحصیل، تدریس، تألیف و تبلیغ ظهور و بروز نماید و جامع «تأآت» باشد: (ت: تحصیل، ت: تدریس، ت: تألیف و ت: تبلیغ). این شخصیت اندیشمند جامع همه آن کمالات بود که در آن عصر در افراد انگشت‌شماری از علما

۱. گرفته‌شده از مصاحبه باحاجه الاسلام ناصری یکاؤلنگی.

یافت می‌شد. به همین جهت، به حق می‌توان او را از پیشکسوتان اهل قلم در میان علمای معاصر افغانستان دانست. در بخش تألیف کتاب نیز جامعیت اندیشهٔ او حاکی از زبان‌شناسی و نیازشناسی این عالم فرزانه دارد. بررسی آثار علمی او در عنوان بعدی گواه این مطلب خواهد بود.

۸. آثار علمی محقق خراسانی

پس از فراغت از تحصیل، واژگان زیبای تدریس، تألیف و تبلیغ زینت‌بخش دفتر زندگی علامه محقق خراسانی است. تألیفات او در موضوعات متنوع، نشانی است روشن از دغدغه‌مندی و مسئولیت‌شناسی این شخصیت نابغهٔ علمی نسبت به مسائل پیرامون و نیازهای مخاطبان و زمانهٔ خودش. آثار علمی علامه محقق خراسانی، میراث‌های ماندگار اندیشمندی است که هم جایگاه و جامعیت علمی او را ثابت می‌کند و هم تبلور استعداد والای اهالی خراسان کهن و سهم‌گیری آنان در تولید فکر و علم در جامعهٔ بشریت است.

بازخوانی اندیشهٔ او در قالب آثارش راهبرد مهم جامعهٔ علمی در الگوسازی عالمان برجسته و چهره‌های ماندگار است. به طور کلی آثار علمی علامه محقق خراسانی را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

الف. آثار فلسفی و کلامی

۱. «هدایة المنطق» شرح منطق منظومه، ج ۱ چاپ‌شده؛
۲. «هدایة المنطق» شرح منطق منظومه، ج ۲ و ۳ مخطوط؛
۳. هدایة الحکمة، شرح حکمت منظومه، دارای اجزای متعدد و ناقص، مخطوط؛
۴. ارغام الجاحدین فی دحض شبهات الملحدين، ج ۱ و ۲ مخطوط؛
۵. الیتیمه شرح حاشیة ملا عبدالله در منطق، جزء ۱ و ۲ چاپ‌شده؛

ب. آثار فقهی و اصولی

۶. الإيضاح القاسمی، شرح بیع مکاسب در فقه، ج ۱ و ۲ مخطوط؛
۷. ابدع الوسائل فی شرح قطع الرسائل در اصول، مخطوط؛

ج. آثار اخلاقی

۸. سلم الصعود، فارسی ۱ چاپ‌شده؛
۹. سلم الصعود، فارسی ۲ و ۳ مخطوط؛
۱۰. الکفاح الاسلامی فی مشکلة الجهل، مخطوط؛

د. آثار اجتماعی - اقتصادی

۱۱. المؤلفون المعاصرون الأفغانیون در شرح حال و زندگانی، چاپ‌شده؛

۱۲. الكفاح الإسلامی فی مشكلة الفقر، چاپ شده؛

۱۳. الكفاح الإسلامی فی مشكلة المرض، مخطوط؛

۵. آثار تاریخی

۱۴. العلماء و الادباء من افغانستان بین الأمس و الیوم؛

۱۵. الهزارة فی التاريخ؛

۱۶. خصال نامتناهی در صفات مرد نامتناهی.

آثار علمی ذکر شده، ابتکار و نوآوری علامه محقق خراسانی را در عرصه‌های مختلف فکری، علمی و اجتماعی آشکار می‌کنند، آن هم در زمانی که امکانات تحصیل در وضعیت کمبود قرار داشت و مشکلات فقر و نبود پشتیبان، رنج تألیف را مضاعف ساخته بود. این ژرف‌نگری علامه محقق خراسانی الگوی کاملی از تلاش، امید و آینده‌نگری و نیازسنجی جامعه برای اهل علم، محصلان و دانشجویان ما است. امید است با تاسی به چنین فرزاندگانی، جامعه پیشرو داشته باشیم.

آنچه که تاکنون در گفتار اول و دوم بیان شد، مربوط به زندگی خانوادگی و تحصیلی علامه محقق خراسانی بود اعم از تحصیل، تدریس و تألیف که لوح‌های زرینی از دفتر سراسر عظمت، فضیلت، دلدادگی و فرزاندگی استاد بود.

۹. هجرت به سوریه

ارتباط نزدیک آیت‌الله محقق خراسانی با امام خمینی و حمایت‌های بی‌دریغ وی از انقلاب اسلامی و اندیشه سیاسی امام خمینی و همین‌طور معاشرت صمیمی و رابطه بسیار نزدیکی که با شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر داشت، سبب شد که پس از روی کار آمدن صدام بر علمای انقلابی سخت‌گیری نمایند؛ لذا ایشان را به خاطر گویندگی و سخنرانی‌های روشنگر درباره انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی تحت نظر بگیرند و سرانجام زندانی نمایند. پس از تحمل زندان حزب بعث عراق ایشان را به سوریه تبعید کردند. این جا بود که سومین هجرت آیت‌الله محقق خراسانی به اجبار شروع شد و پس از استقرار در حوزه علمی زینبیه باز هم در کرسی تدریس و خطابه بسان خورشید فروزان پرتوافکنی نمود و مردم نیازمند به موعظه و خطابه و طلاب تشنه علوم اسلامی را از فیض وجودش بهره‌مند و سرشار ساخت. مدت سه سال از عمر شریف ایشان در آن جا سپری گردید.

گفتار سوم؛ فضایل اخلاقی محقق خراسانی

مهم‌ترین ویژگی انبیای الهی علم و عصمت است که آنان را شایسته دریافت وحی نموده تا خلعت رسالت بر تن شریف‌شان پوشانده شود. «العلماء ورثة الأنبياء» حال که دانشمندان چنان مکانت

رفیع دارند، شایسته است به عنوان وارثان انبیای الهی از ویژگی علم و تقوی برخوردار باشند تا خلعت فضیلت بر اندامشان پوشانده شود. آیت‌الله محقق خراسانی از این دو گوهر گران بها به عنوان وارث رسول خدا (ص) برخوردار بود و همین صفت علم و تقوی بود که او را شایسته تکریم و تعظیم و تجلیل گردانید. در کنار این فضیلت، محقق خراسانی فضایل اخلاقی زیادی را در وجودش پرورانده بود که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. عاطفه و مهرجویی

مهربان بودن با انسان‌ها نوعی دیگر از کرامت انسانی است. همان‌گونه که پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «التَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نَصْفُ الْعَقْلِ»، آیت‌الله محقق خراسانی شخصیت مؤمن و عالمی است که با تمام توان در پی گره‌گشایی از مشکلات مردم و هم‌نوعان و طلاب بود و کمتر دیده می‌شد که خواسته کسی را رد کند و از این جهت مصداق حدیث نبوی بود که فرمود: خَيْرُ النَّاسِ مَنْ اتَّفَعَ بِهِ النَّاسُ^۱. به خاطر همین خدمت‌رسانی بیش از حد به هم‌نوعان، گاهی مورد مؤاخذه دوستان و نزدیکان قرار می‌گرفت.^۲ علی‌رغم این اعتراض‌ها، او اعتقاد همراه؛ عملش این‌گونه بود:

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن

به درمی یا قلمی یا قدمی.

۲. همت عالی

او طی مراحل علمی و کمالات انسانی به درجات پایین قانع نبود با این‌که از نوابع عصرش بود و یگانه دهرش در شعاع انسان زمینی؛ اما پیوسته از وضع موجودش ناراضی است و تبلیغ و تألیفش را آرام‌بخش برای روح پرتلاطم خود می‌داند و چنین می‌سراید:

لقد اصبحت ضائعا و ضحیة لهذه النفسیة

فانی منذ ان شعرت بالذل والهوان

من از نظر سلیقه طبیعی و خصلت نفسی خود ضایع شده و قربانی آن شده‌ام؛ زیرا از آن وقت که در بعضی فرصت‌ها احساس وهن و ذلت نمودم.

صرت اتجول البلدان لتحصيل ما اصون

به کرامتی و استطیع نشر جهودی الفکریة

به گردش و مسافرت‌ها رهسپار شدم تا بتوانم به این وسیله حفظ کرامت نموده و آثار قلمی و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۲، ص ۶۴۳.

۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۶.

۳. محقق خراسانی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، زندگی‌نامه محقق خراسانی نوشته‌شده توسط سید محمد محقق دایزنگی.

ثمرات فکری خود را نشر نمایم.

التي هي رأس مالي و كل آمالي من حياتي
و لولا ذلك فما الذي اتطلب من وراء تجولي
زيرا که این آثار و مؤلفات تمام سرمایه زندگی و همه آرزوهای من در زندگی می باشد، به راستی
اگر این نبود کمترین انگیزه برای این مسافرت ها نداشتم.

الي مرض نفسي ام عارض عقلي

و لو كان قلمي يبيد طول ليلي و نهاري

فو الله لم اكن ذلك الانسان

الذي عرفت و اتجلى الآن به.

زیرا که اگر در تمام فرصت های خود از شب و روز قلم به دست گرفته و منصرف از کتاب نباشم،
البته انسان دیگری بوده و جلوه دیگری خواهم داشت.

این ابیات علاوه بر این که قریحه شعری و ذائقه طوفانی ادبی علامه محقق خراسانی را آشکار
می گرداند، روح خروشان او در دریای پرموج زندگی تجلی می سازد که تا چه حد استاد به دنبال نشر
افکار و تلاش علمی خودش بوده است و فراتر از زمانه می اندیشیده است.

۳. تواضع و فروتنی

تواضع و فروتنی در مقابل خالق و مخلوق که از ویژگی های عباد الرحمن است (فرقان: ۶۳)، در نهاد
و سرزمین وجود عالم و ارسته، طراوت بخش و روح افزا است. این خصوصیت والا در تمامی لحظات
زندگی آیت الله محقق خراسانی جلوه ویژه دارد.

در زمان حضورش در نجف اشرف و کربلای معلا از معروف ترین خطبایی بود که به دو زبان
فارسی و عربی به طور فصیح و بلیغ با محتوای بسیار بالای علمی و سراسر از حکمت و معرفت،
سخنرانی می کرد. به همین خاطر جمعیت انبوهی از مردم، طلاب علوم دینی از کشورهای مختلف
افغانستان، ایران، هندوستان، پاکستان، عراق، کویت، بحرین و... زیر منبرش شکوهمندانه حضور
می یافتند؛ اما در این میان حضور مراجع تقلید و فرزندان علمی آن روز آیات عظام خوبی، امام
خمینی، شهید صدر و شاهرودی، اساتید و بزرگانی چون صدرا بادکوبه ای، شهید مصطفی خمینی
و... برای استماع سخنرانی این خطیب نامدار، بی نظیر و سپاس مندانه بود و پیام رسان این نکته که
آنان گوهرشناس بودند و وقت عزیزشان را برای هر کسی به ثمن بخش نمی فروختند و در اختیار
سخنور توانا حضرت آیت الله محقق خراسانی قرار می دادند.

حضور مستمر این استوانه های علمی جهان تشیع و علما و طلاب و مردم بی شمار هرگز روحیه
تواضع و فروتنی او را کم رنگ نکرد و او هیچ گاه از این وسیله برای نام و شهرت و حتی نان استفاده

نکرد و تا واپسین لحظات عمر شریفش فروتن ماند.

۴. زهد و پارسایی

در تمامی دوران زندگی و علمی، زندگی ایشان زاهدانه بود چه در عراق و چه در ایران. با این‌که زمینه‌های زیادی برای استفاده بیشتر و بهتر از مادیات بود؛ زیرا در عراق اکثر منبرهای باشکوه را ایشان داشت و در ایران هم استاد دانشگاه تهران بود و می‌توانست از این راه‌ها به آلف و الوف برسد؛ اما آیت‌الله محقق خراسانی بدون دلبستگی به زخارف دنیا همچون عالمان پارسا حیات طیبه داشت.

۵. عزت نفس

از دیگر فضایل اخلاقی بارز و کم‌نظیر این عالم ربانی، عزت نفس و طبع کریم وی بود. خدمات بسیار ارزنده آیت‌الله محقق خراسانی نسبت به ترویج مرجعیت آیات عظام حکیم، خویی و به خصوص امام خمینی («قدس سرهم») او را جزء افراد مقرب و محبوب و مورد اعتماد در این بیوت قرار داده بود؛ اما او از این موقعیت و ارتباط نزدیک هیچ‌گاه خواسته شخصی خویش را مطرح نکرد و از فقر کمرشکن شکایت نمود از عزت نفس و طبع کریم با کمال متانت و بردباری پاسداری کرد. همین‌طور وقتی که در ایران بود و با افراد شاخص از بیت امام خمینی ارتباط داشت.

در زمان شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان و ارتباط صمیمانه با رهبر شهید آن، استاد مزاری و سایر رجال برجسته سیاسی افغانستان که از جایگاه اجتماعی و سیاسی بالایی برخوردار بودند و آیت‌الله محقق خراسانی از مبلغین و استوانه‌های تحکیم‌بخش آن بود، باز هم اوست که خواسته‌های شخصی خویش را مطرح نمی‌کند و با زندگی زاهدانه در مسیر انجام مسئولیت دینی و ملی و انسانی خویش با ثبات قدم و استوار گام بر می‌دارد و خم به ابرو نمی‌آورد.

البته برخی از شخصیت‌های بلندپایه حزب وحدت اسلامی افغانستان از جمله استاد محمدکریم خلیلی، استاد حاجی محمد محقق و مرحوم استاد عرفانی در مشهد با رفتن به منزل و دیدار از ایشان و تقدیم تحفه‌هایی، از این اندیشمند فرزانه تکریم و تجلیل نمودند؛ اما آیت‌الله محقق خراسانی هیچ‌گونه انتظاری از دیگران نداشت. این چنین زندگی است که مصداق «عاش سعیداً و مات سعیداً» می‌باشد و الگوی عملی را برای ما ترسیم می‌کند و به عنوان یک شخصیت همیشه‌زنده در برابر دیدگان ما قرار می‌دهد.

۶. دادخواهی از مظلوم

شیوه زندگی مردان خدا در تاسی به اهل بیت (ع) نهفته است، آنگاه که امام سجاد در آخرین وصایای به فرزندش می‌گوید: «یا بُنِیَ اِیَّاکَ وَ ظَلَمَ مَنْ لَا یَجِدُ عَلَیْکَ نَاصِراً اِلَّا اللّٰهَ»، 'فرزندم بپرهیز از ستم به

کسی که جز خدا یار و یوری ندارد، منشور دفاع از مظلوم و دادخواهی از ستمدیده را فریاد می‌کند. محقق خراسانی که خود از تبار ستمدیدگان تاریخ است، هرگز ظلم بر انسان مظلوم را بر نمی‌تابد و همچون مولایش حسین (ع) صدای رسا در دفاع از مظلوم می‌شود. یکی از هم‌شهریان و نزدیکانش نقل می‌کند:

«زمانی بود که در مشهد، مهاجرین افغانی را اذیت و آزار و رد مرز می‌کردند (ظاهراً سال ۷۳ بود). این موضوع به سید باقر شیرازی فرزند آیت‌الله سید عبدالله شیرازی رسید، ایشان در اعتراض به این عمل جلسه‌ای ترتیب داد و از استنادار برای پاسخگویی دعوت کرد؛ اما به جایش فرماندار آمد. من و آیت‌الله محقق خراسانی و نهضت یکه‌ولنگی و یک نفر دیگر هم منزل سید باقر شیرازی رفته بودیم.

سید باقر اعتراض کرد که چرا این افغانی‌های بیچاره را این قدر اذیت می‌کنید، این‌ها شیعه‌اند، این‌ها مظلوم‌اند. به ایران به عنوان یک کشور اسلامی و شیعی پناه آورده‌اند و شما مهاجرین را هر جا گرفته و رد مرز می‌کنید، این زبیده‌ی یک کشور اسلامی نیست. مطالب زیادی گفت تا این‌که آیت‌الله محقق خراسانی یک مرتبه برزخ شد و بلند شد و گفت:

اگر من می‌دانستم دولت ایران با مهاجرین افغانی این‌گونه رفتار می‌کند به این‌ها می‌گفتم به ایران نیابید. به هر جای دنیا پراکنده می‌شوید، پراکنده شوید؛ اما به ایران نیابید، این‌جا جای شما نیست. حرف من در آن‌ها نفوذ داشت، این حرف را کسی دیگر نمی‌تواند به یک فرماندار ایرانی بگوید؛ اما آقای خراسانی با شدت و عصبانیت این حرف را گفت.^(۱)

این‌گونه دفاع شجاعانه و بیان حقایق، تبلور روحیه‌ی آزادگی و دادخواهی از مظلوم است.

۷. خستگی‌ناپذیری در همه‌ی عرصه‌ها

او عالمی است وارسته و مجاهدی است خستگی‌ناپذیر، فقیهی است ارجدار و خطیبی نامدار. از لحظه‌ای که قدم در دانشگاه بزرگ اسلامی گذاشت، خود را سرباز استوار یافت که در تمامی سنگرها آماده بود چه در سنگر تحصیل و تدریس و چه در عرصه‌ی تبلیغ و تألیف و سیاست و اجتماع. چه شهرها که نرفت و چه کشورها که در نوردید تا پیام مکتب اسلام را برساند و آن‌چه لازم است ترویج نماید.

آن روز که ۱۰ ساله بود و تحصیل را آغاز کرد، شوق و ذوق، جدّ و جهد بال پروازش بود و آن‌گاه که تدریس را انجام داد، نوآوری و استدلال، مهربانی و راهنمایی همراهش بود و آن وقتی که بر فراز منبر تبلیغ را آبرو داد، هیچ‌گاه عرق شرم بر جبین نورانی‌اش جاری نشد و آن هنگامی که در اجتماع و سیاست قدم گذاشت هرگز دنبال نام و نان نبود و خود را محصور جناح بندی کاذب نکرد و در همه‌

۱. گرفته‌شده از خاطرات آقای ناصری کرمانی.

این عرصه‌ها او هم‌چنان بالنده، سازنده، تابناک، متحرک، جهت‌دهنده، هدفمند و خستگی‌ناپذیر بود و امیدبخش و امیدآفرین. این مهم ممکن نبود جز با ایمان قوی به رحمت کردگار لم‌یزلی که فرمود: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** (عنکبوت، ۶۹). **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ** (نحل، ۱۲۸).

گفتار چهارم؛ فعالیت‌های اجتماعی

در میان فرزندگان علم و دانش اندک‌اند افرادی که هم جامع معقول و منقول باشند و هم صاحب‌قلم و زبان‌آور در تدریس و تبلیغ و هم فعال و تگاپوگر در عرصه اجتماعی و سیاسی. آیت‌الله محقق خراسانی همه این ابعاد را داشت و از این جهت منحصر به فرد در میان هم‌دوره‌ای‌های خودش بود. بارزترین نماد فعالیت اجتماعی او حضور بر فراز منبر و تبلیغ بلیغ و خطابه غزای اوست که گویی تنها تخصص و تبحر او در این عرصه است. آن‌گونه بیانش سحرآمیز است که همه سخن‌دانان نکته‌سنج را به پای منبرش جذب می‌کرد و همه طلاب جوان را فریفته و عظم و نصیحتش. در زمان حضورش در حوزه علمیه نجف اشرف و در جوار بارگاه ملکوتی امیر بیان، امیر مؤمنان علی (ع) هم‌زمان با تدریس دروس سطح عالی و خارج فقه و اصول و اشتغال به تألیف، از مهمترین برنامه زندگی اش تبلیغ و سخنرانی بود.

۱. محقق خراسانی؛ خطیب نامدار در نجف

به اقرار و اعتراف بسیاری از شخصیت‌های علمی و سرشناس حوزه علمیه نجف اشرف، مجلس و عظم و خطابه این عالم فرزانه هم از نظر کمیت و تعداد مخاطبان و تعدد و تنوع مجلس و هم از نظر کیفیت و محتوا از بهترین و معروف‌ترین مجالس آن زمان بود.

این خطیب نامدار در حوزه علمیه نجف اشرف به دو زبان عربی و فارسی به ایراد خطابه و سخنرانی می‌پرداخت و لؤلؤ منظوم و در منثور از لسان مبارکش برای تشنه‌کامان سخن بلیغ و مطالب عمیق گسترانیده می‌شد و منبر عجیب و غریب داشت. یکی از مکان‌های مهمی که در آن‌جا منبر داشت، مدرسه قوام، جنب مرقد شیخ طوسی در نجف اشرف بود.

وقتی علما و طلاب از برنامه سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی اطلاع می‌یافتند، با عشق و علاقه زایدالوصفی در آن‌جا حضور می‌یافتند و هم‌چنین بسیاری از علمای حوزه علمیه نجف اشرف از جمله آیت‌الله فاضل لنکرانی، صدرا بادکوبه‌ای، شاه‌رودی و آیت‌الله خویی می‌گفتند: از همه کلمات این آقا بوی اجتهاد می‌آید.^۱

مخاطبان او در مجلس خطابه‌اش از علمای کشورهای مختلف؛ ایران، پاکستان، هند، عراق،

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با آیت‌الله اسلامی شهرستانی.

افغانستان بود و بیش از هزار نفر شرکت می‌کردند. آیت‌الله صدرا بادکوبه‌ای که از معاصرین آیت‌الله خویی و از اساتید معروف در فقه و اصول و فلسفه در حوزه علمیه نجف اشرف بود؛ یکی از مستمعین دلداده به منبر و خطابه آیت‌الله محقق خراسانی بود. ایشان در برخی از بیانات‌شان در مورد خطابه این خطیب نامدار می‌گفت: ایشان علاوه بر مقام علمی، در ادبیات فارسی چنان مسلط است که یک معنا و یک مضمون را هر طور که دلش بخواهد می‌پیچاند و می‌چرخاند، من نبوغ خاصی را در ایشان می‌بینم.^۱

آیت‌الله خراسانی به زبان عربی کاملاً تسلط داشت و بسیار فصیح و حماسی و شورانگیز و پرحرارت سخن می‌راند. در ایام محرم در شب و روز هشت الی ده منبر می‌رفت، برای عرب‌ها به زبان عربی و برای فارسی‌زبان‌ها به زبان فارسی سخن می‌گفت.

در یکی از روزهای محرم در منزل آیت‌الله خویی بودیم و تعدادی از بزرگان و آیات و شاگردان ایشان هم حضور داشتند. مراسم عزاداری امام حسین (ع) در مدرسه پاکستانی‌ها (قوام) که جنب بیت ایشان بود شروع شد و صدای بلندگو به صورت واضح در منزل آیت‌الله خویی شنیده می‌شد. وقتی سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی شروع شد، آیت‌الله خویی اطرافیان و حاضرین را امر به سکوت کرد که اجازه دهند به سخنرانی ایشان گوش فرا دهد. از اول تا آخر سخنرانی را گوش دادند و خیلی هم گریه نمودند به گونه‌ای که قطرات اشک مانند باران بر صفحه‌گونه‌های‌شان جاری شد. بعد از پایان سخنرانی خطاب به مجلس گفت: من در عمرم نه در عرب و نه در عجم مانند این محقق خطیب و سخنران ندیدم.^۲

حضور شخصیت‌های علمی و سیاسی جهان اسلام هم چون آیات عظام امام خمینی، خویی، شهید صدر و شاهرودی و سایر اندیشمندان حوزه علمیه نجف اشرف در سخنرانی‌های آیت‌الله محقق خراسانی گواه روشن و دلیل محکم بر محتوای عمیق، بیان رسا، زبان گویا و ارزشمندی مجلس خطابه این فقیه ارجدار است.

خاطره استاد ناصری در این زمینه شنیدنی است:

با رحلت آیت‌الله حکیم که مرجع بزرگ جهان تشیع و رکن اعظم حوزه علمیه نجف اشرف بود، همه عزادار شدند و غم و اندوه بر همه سایه افکنده بود و علما و طلاب کشورهای اسلامی اعم از عرب‌ها، پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها، هندی‌ها و علما و طلاب افغانستانی هر کدام به نوبه خود برای آیت‌الله حکیم مراسم فاتحه برگزار کردند. در مراسمی که از سوی علمای افغانستان برگزار شده بود و سخنران آن آیت‌الله محقق خراسانی بود، عرب‌ها دسته‌دسته از هر قبیله و عشیره با پرچم‌های

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با آقای واعظی شهرستانی.

۲. گرفته‌شده از مصاحبه با آقای ناصری یکه‌ولنگی.

مخصوص می‌آمدند. علما و طلاب و حضرات آیات عظام امام خمینی، خویی، شاهرودی و سایر آیات عظام و پسران مرحوم آیت‌الله حکیم نیز در مراسم حضور داشتند.

وقتی آیت‌الله خراسانی بالای منبر رفت و شروع به خطبه نمود، ناگهان شخص عربی فریاد زد و با ناراحتی و افسوس گفت: واعجبا! چه خبر شده امروز آقای حکیم از دنیا رفته، گویا تمام عرب از دنیا رفته، کسی نیست که در مراسم ایشان سخنرانی کند که حال یک عجم، آن هم یک افغانی، آن هم با این جنه کوچک سخنرانی می‌کند؟

سید یوسف پسر مرحوم آیت‌الله حکیم نگاهی به آن عرب کرد و گفت: یا عمی اسکت أنت تعرف، أنا اعرف. تو ایشان را می‌شناسی یا من می‌شناسم؟ آن عرب ساکت شد. آیت‌الله محقق خراسانی وقتی سخنانش اوج گرفت و اوصاف مولا امیر المؤمنین (ع) را به آیت‌الله حکیم تطبیق می‌کرد، همان عرب با احساسات تمام از جا حرکت کرد خطاب به مردم گفت: ایها الناس أنا کاذب، من دروغ گفتم هذا السید، هذا الشیخ، هذا الخطیب عین العرب، قلب العرب، لسان العرب! پس از این که این حرف‌ها را گفت، ساکت شد و نشست.^۱

۲. نوآوری‌های تبلیغی

یک. آشنایی با دانش روز

یکی از ویژگی‌های مهم فیلسوف، فقیه، اصولی و خطیب نامدار ما به‌روز بودن او و اطلاعات جامع ایشان از مسائل علمی روز دنیا بود. در بیت امام خمینی ایشان به یک مناسبت سخنرانی کردند که در آن جا هم مسائل علم و فلسفه و کلام را با مسائل جدید و علمی روز مطرح می‌کردند. آن هم به صورت بسیار زیبا و جذاب. پس از پایان سخنرانی، همه به احترام ایشان ایستادند و راه را باز کردند تا ایشان در کنار آیت‌الله سید مصطفی خمینی فرزند ارشد امام خمینی جلوس نماید. آقا مصطفی پیشانی علامه محقق را بوسید و به زبان عربی گفت: الحق و الإنصاف أنت لسان الأفغانیین.^۲

دو. تسلط به دوزبان فارسی و عربی

آیت‌الله خراسانی تکلم به زبان عربی را بهتر از زبان مادری می‌دانست و بلد و مسلط بر آن بود. این ویژگی، منبر و خطابه استاد را چندین برابر جذاب و پرمخاطب کرده بود و ایشان را از چهره‌های بسیار تاثیرگذار نموده بود به همین دلیل وقتی که شیعیان کویت از محضر مرجع صاحب نام حضرت آیت‌الله العظمی خویی درخواست مبلغی را می‌نمایند که هم مسلط به زبان عربی باشد و هم توانایی بالایی علمی را دارا باشد تا بتواند پاسخگوی شبهات مخالفین باشد، معظم‌له با اعضای دفترشان

۱. همان.

۲. همان.

تشکیل جلسه داده و می‌فرماید: خطیبی که هم در عرصه علمی توانمند باشد و هم در عرصه تبلیغی مسلط به دو زبان عربی و فارسی باشد، غیر از شیخ عیسی محقق افغانی کسی را در بین عرب و عجم سراغ نداریم.

سه. زیبایی در بیان و فصاحت کلام

فصاحت در گفتار و بلاغت در کلام عامل مهمی در زیبایی خطابه است که شخص خطیب را قادر می‌سازد تا مفاهیم و مقاصد را در قالب بدیع و شورانگیز و الفاظ دل‌نشین بریزد و روان و اندیشه مخاطبین را تسخیر نماید. براساس نیاز و سطح فهم مخاطب سخن بگوید. تبحر و تخصص آیت‌الله محقق خراسانی در آن وادی آن‌قدر عالی بود که آفریننده کلام و خلاق سخن بود و بیانش سحر بود و اعجاز‌گر که جمعیت انبوهی از عالمان و جوانان را افسون کلامش می‌کرد.

۳. ایده تشکیلاتی و انسجام نیروهای فکری

نظم و سامان‌دهی امور و تقویت افراد متعهد و توانمند و ایجاد سازوکار تشکیلاتی از ایده‌های اجتماعی این شخصیت والامقام است که به برخی از آن‌ها به عنوان نمونه اشاره می‌شود.

یک. حمایت از «موکب شباب الهزاره»

در ایام عزاداری در محرم و صفر بین مردم عراق و شیعیان کشورهای اسلامی مقیم در عراق رسم بود که هر کدام دسته‌جات سینه‌زنی و عزاداری به نام «موکب» داشته باشند؛ مثلاً موکب الشباب الفاضلیه، العماره و... به همین خاطر عده‌ای از کسبه کاران، جوانان طلبه و غیرطلبه هزاره افغانستانی جمع شدند و تصمیم گرفتند که به عزاداری‌شان انسجام ببخشند؛ لذا «موکب شباب الهزاره» را تشکیل دادند.

محقق خراسانی با روحیه جوان‌گرا و اعتقادی که به کار تشکیلاتی و منسجم داشت، از این‌گونه حرکت‌ها هم حمایت می‌کرد و هم آنان را تشویق می‌نمود. هر چند بعضی از افراد مغرض به این تشکل مذهبی، رنگ سیاسی دادند و تبلیغ کردند که تشکلی به این نام و عنوان در نجف اشرف علیه دولت حاکم در افغانستان که ظاهر شاه بود، فعالیت دارد، در نتیجه سفیر وقت افغانستان در عراق که شاعر نامدار، استاد خلیل‌الله خلیلی بود، براساس دستوری از کابل برخی شخصیت‌های مهم افغانستان از جمله آیت‌الله مدرس افغانی را احضار نموده بود که ایشان هم فرموده بود، آن یک هیات مذهبی است و بس.^۱

دو. گره‌گشایی از مشکلات طلاب

با این‌که آیت‌الله محقق خراسانی، تولد یافته در مشهد بود و تابعیت ایران را داشت؛ اما هم‌چنان نسبت به افغانستان علاقه‌مند بود، به همین جهت با شخصیت‌های افغانستانی از جمله آقای خلیل‌الله

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با استاد واعظی شهرستانی.

خلیلی سفیر وقت در بغداد رابطهٔ حسنه داشت؛ چون سفیر یک شخصیت فرهنگی و شاعر نامدار افغانستان بود، به علما و به خصوص به فرزندان علمی کشورش همچون علامه مدرس افغانی و محقق خراسانی احترام ویژه‌ای را ابراز می‌کرد. اگر برای علما و طلاب در زمینهٔ گذرنامه و یا اقامت مشکلی پیش می‌آمد با سفارش محقق خراسانی، از طرف سفارت همکاری خوبی صورت می‌گرفت و مشکل آنان حل می‌شد. این روحیهٔ خدمت‌رسانی به دیگران تا آخر عمر شریف ایشان ماندگار بود و از آن لذت می‌برد.

سه. تکریم شخصیت‌های علمی و انقلابی

از دیگر فعالیت‌های اجتماعی فقیه و فیلسوف ارج‌دار ما علاقهٔ خاص ایشان به تکریم از علمای سرشناس کشورش افغانستان بود. این رویکرد متواضعانهٔ او شاید دو دلیل داشت: یکی این که به جوانان و مردم مظلومش هویت بدهد تا عقبهٔ علمی و فرهنگی خودشان را فراموش نکنند. دیگر این که الگوسازی نماید تا تکریم از شخصیت‌های علمی در بین مردم نهادینه گردیده و تبدیل به یک فرهنگ عمومی شود. به همین خاطر هنگامی که علامه شهید سید اسماعیل بلخی به عراق و نجف اشرف آمد، آیت‌الله خراسانی در معرفی ایشان نقش مهمی داشت و در برنامه‌های مختلف از شخصیت او تبلیغ نموده و کارهای انجام‌شده توسط شهید بلخی را یادآوری می‌کرد. مورد دیگر از این گونه فعالیت‌های اجتماعی او که نشان از تواضع و فروتنی و در عین حال علاقهٔ او به تکریم علما را آشکار می‌سازد؛ حضور در مجالس استقبال و نشست و برخاست با آیت‌الله سید حسن رئیس یکه‌ولنگی است. محقق خراسانی در این گونه محافل ضمن دیدار و تجلیل از علمای فعال افغانستان و اطلاع یافتن از اوضاع منطقه و مردم آن سامان راهکارهای دلسوزانه‌ای را برای حل مشکلات جامعهٔ تشیع افغانستان مطرح می‌کرد.

۴. ترویج مرجعیت در جهان تشیع

مرجعیت دینی در جهان تشیع جایگاه والا و مقام رفیع است که در عصر غیبت امام معصوم و محبت الهی عنوان نایب عام را دارد. از این رو، شیعیان و جامعهٔ روحانیت و حوزه‌های علمیه، همواره به این مقام با حساسیت خاص دینی توجه نموده و ضمن دریافت احکام و مسائل شرعی مورد نیاز از مراجع دینی، نسبت به مسائل روز و سیاسی و سرنوشت جمعی نیز، گوش به فرمان آنان است.

حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف که با سابقه‌ترین نهاد علمی روحانیت در جهان تشیع است؛ در بستر تاریخ چندین هزار سالهٔ خود، مجتهدان برجسته و مراجع دینی معروفی را پروراند که نام و آوازهٔ بلند آنان را اکثر دین‌داران شریعت‌مدار می‌شناسند. از جملهٔ آنان آیات عظام حکیم، امام خمینی، خوبی، محقق کابلی و... هستند.

آنچه که در این نوشتار مدنظر است، نقش عالمان دلسوز و جامعه روحانیت در احیاء و ترویج مرجعیت دینی در میان مردم و حمایت از آنان است. در این خصوص تلاش و مجاهدت جامعه روحانیت افغانستان در ترویج و حمایت از مرجعیت دینی کمتر مورد توجه قرار گرفته و گاهی نیز، به فراموشی سپرده شده است، در حالی که روحانیون تشیع افغانستان در تحکیم و ترویج و حمایت مرجعیت دینی، همیشه فعال و تأثیرگذار بوده‌اند که اینک به نمونه‌های از این فعالیت با تأکید بر مجاهدت خالصانه و اندیشمندانه علامه محقق خراسانی اشاره می‌گردد:

یک. حمایت از مرجعیت آیت‌العظمی حکیم

در حمایت از مرجعیت آیت‌الله حکیم، جامعه روحانیت افغانستان به خصوص بزرگانی همچون آیت‌الله سید محمد سرور واعظ بهسودی، آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی، آیت‌الله محمد علی مدرس افغانی، شیخ علی جمعه ترکستانی، شیخ سلطان ترکستانی و غیره نقش مؤثری داشتند. این امر که پس از فوت آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، مرجعیت از ایرانی‌ها به یک سید عرب آن هم با حمایت روحانیت افغانستان انتقال یافته بود، برخی از علمای ایرانی را عصبانی و وادار به واکنش کرده بود. خواندن خاطره زیر جالب است: آقای خراسانی خودش نقل می‌کرد:

یک وقتی با سید محمد محقق دایزنگی پسر شاه مختار پیتاب جوی ورس نزد شیخ نصرالله خلخالی رفتیم. ایشان آخوند تاجر و از بزرگان نجف بود. اگر مجتهدی را شیخ نصرالله خلخالی تأیید نمی‌کرد، مرجعیت او مطرح نمی‌گردید. وقتی در محضر او نشستیم به محض این که ما را دید، زبان به شماتت ما گشود و به همین تعبیر گفت: خدا لعنت کند شما افغانی‌ها را. گفتیم: آشیخ چه شده این قدر عصبانی هستی؟ گفت: شما حکیم را که یک سید عرب است سرکار آوردید. اگر شما افغانی‌ها نبودید، هیچ کس حکیم را نمی‌شناخت، شما ریاست و حکومت هزار ساله دینی را که مال عجم بود به عرب‌ها دادید.^۱

دو. حمایت از مرجعیت امام خمینی

پس از رحلت آیت‌الله العظمی حکیم، درباره مرجعیت اعلی در حوزه علمیه نجف اشرف سکوتی حکم فرما شد و به صورت گسترده از شخصیت خاصی تبلیغ انجام نمی‌گرفت. باز هم علمای افغانستان و جامعه روحانیت این سامان بود که برای طرح مرجعیت شخصیت‌های مبرز آن دوره، فریادشان را بلند کردند؛ اما با این تفاوت که این بار بین علمای افغانستان در ترویج مرجعیت آیات عظام: خویی و امام خمینی تا حدی اختلاف پدید آمد. دسته‌ای از علما از مرجعیت آقای خویی و عده دیگر از مرجعیت امام خمینی دفاع می‌کردند، آیت‌الله مدرس افغانی طرفدار آقای خویی و

۱. گرفته شده از مصاحبه با آیت‌الله ناصر کرمانی.

آیت‌الله محقق خراسانی طرفدار امام خمینی بود.^۱

با این که این دو شخصیت مهم و علمی در حوزه علمیه نجف اشرف ایرانی بودند؛ اما جامعه روحانیت افغانستان در ترویج مرجعیت آن دو استوانه علم از هیچ گونه تلاش و کوششی فروگذار نمودند و دلیل آن هم این بود که مردم ما و علمای جامعه ما همیشه تفکر آرمانگرایی داشته و به دور از روحیه ناسیونالیستی می‌زیسته‌اند و تابع مصالح اسلامی بوده‌اند.

تفاوت عمده آیت‌الله خوبی و امام خمینی در این نگرش بود که آیت‌الله خوبی بیشتر طرفدار ریاست دینی و مرجعیت علمی به نظر می‌رسید و بین علمای ایران، هند و پاکستان هم طرفداران زیادی داشت؛ امام خمینی بیشتر طرفدار زعامت جامعه اسلامی و تطبیق حکومت دینی بر جامعه بود و در نجف اشرف در میان علما از طرفداران کمتری برخوردار بود.

در چنین اوضاع و احوالی که در حوزه علمیه نجف اشرف در تعیین مرجعیت پس از رحلت غم‌انگیز آیت‌الله حکیم به وجود آمده بود، تحیر و سرگردانی و تا حدی اختلاف پیش آمده بود. مشاهدات آیت‌الله ناصری کرمانی از دیدارشان با امام خمینی جالب است:

«به یاد دارم وقتی نزد امام خمینی رفتیم، ایشان ما را نصیحت کرد که شلوغ و کشمکش نکنید. مرجعیت چیزی است و اداره حوزه چیز دیگر، هر کسی مجتهد است، مجتهد است؛ اما حوزه نجف اشرف را تا پسران آقای حکیم اداره نکنند، ما نمی‌توانیم اداره کنیم، این‌ها عرب‌اند. حسن بکر رئیس جمهور عراق و صدام معاون او نسبت به حوزه علمیه حساس شده و می‌خواهند بعد از فوت آقای حکیم حوزه نابود شود. بنابراین، حوزه در خطر است. بروید دامن بیت حکیم را بگیرید. پسران حکیم می‌توانند حوزه را اداره کنند. وقتی آقای خمینی این حرف را گفت تعداد حدود ۱۰ نفر از علما و بزرگان از جمله شیخ محمدتقی واعظی از بهسود و شیخ صفر عالمی پیش سید یوسف پسر بزرگ آقای حکیم رفتیم و گفتیم ما آمده‌ایم که شما به عنوان مرجع ما را هدایت بدهید. آقای خمینی هم شما را تأیید کرده است.»

سید یوسف گفته بود: من مجتهد نیستم امروز آقای خوبی اعلم است پیش خوبی بروید. این بزرگان گفتند ما از بیت آقای حکیم ناامید شدیم، سپس حضور آقای خوبی و آقای خمینی آمدیم. تبلیغات از آیت‌الله خوبی و امام خمینی شروع شد.^۲ باور عمیق علامه محقق خراسانی به مرجعیت امام خمینی و این که او قهرمان مبارزه با ظلم و استبداد است و اندیشه والای نجات مسلمین را در سر دارد از اعماق درون و قلب و جان او بود، به همین دلیل از چندین جهت در راستای ترویج، تحکیم، حمایت از امام خمینی تلاش کرد و این کار از چند جهت صورت گرفت:

۱. همان.

۲. همان.

الف. تبلیغ از مرجعیت امام خمینی

در آن دوران از کشورهای اسلامی و از افغانستان و ایران زواران زیادی به عتبات عالیات می‌آمدند و این فرصت مناسبی برای آشنا نمودن آنان با مقام مرجعیت و تبلیغ از او بود. آیت‌الله محقق خراسانی در این میدان گوی سبقت را از سایر علما ربوده بود و در منابر و مساجد زبان گویای تبلیغ از مرجعیت امام خمینی بود نه تنها برای زواران عتبات عالیات، بلکه در حوزه علمی و در مساجد و در ایام تبلیغ به صورت پرشور از امام خمینی توصیف و تمجید می‌کرد و مرجعیت او را مطرح می‌کرد.

وی در عین احترام به همه مراجع و شخصیت‌های طراز اول در حوزه علمی نجف اشرف در دفاع از مرجعیت امام خمینی بسیار داغ و آتشین و پرحرارت سخن می‌گفت و از جمله این شعر معروف را می‌خواند:

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه
هر دو یکرنگ است؛ اما این کجا و آن کجا؟

این شعر را با صدای بلند می‌خواند و می‌گفت: خمینی کسی دیگر است، خمینی چیز دیگری است. در بسیاری از منابر ایشان از جمله در مدرسه قوام و مدرسه بزرگ آخوند سید مصطفی پسر ارشد امام خمینی زیر منبر آیت‌الله محقق خراسانی حضور می‌یافت و به سخنان او گوش فرا می‌داد.^۱ تبلیغ گسترده محقق خراسانی از مرجعیت و شخصیت امام خمینی در کنار همراهی علمای افغانستان از جمله شهید عبدالعلی مزاری، استاد عرفانی یکه‌ولنگی، واعظی شهرستانی، عباس فرقانی، سید غلام‌حسین موسوی، آیت‌الله ناصری کرمانی و... تأثیر به‌سزایی در ترویج مرجعیت ایشان داشته است و امید هسته مرکزی اطرافیان امام خمینی را چندین برابر کرده است.

ب. حمایت از مرجعیت امام خمینی

علاوه بر تبلیغ، در صحنه عملی نیز آیت‌الله محقق خراسانی از حامیان صادق و پرتلاش ترویج مرجعیت امام خمینی بود. در نجف اشرف منطقه‌ای است به نام «جدیده» که ساکنان آن‌جا شیعیان هزاره و خاوری‌ها بودند و «حسینیة سجادیه» را تأسیس کرده بودند، محقق خراسانی با تعدادی از کسبه‌کاران توافق می‌کنند که امام خمینی را به منطقه جدید دعوت نمایند. این کار صورت می‌گیرد و هنگام ورود چندین گوسفند را سر راه ایشان قربانی می‌کنند و استقبال پرشوری از امام خمینی به عمل می‌آورند. آن‌گونه تبلیغ صادقانه و این‌گونه حمایت‌های عملی از امام خمینی ایشان را به یک شخصیت محبوب نزد امام و پسر ارشدش آقای سید مصطفی خمینی و اعضای بیت امام تبدیل کرده بود.

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با استاد واعظی شهرستانی.

حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف که از راه وصول و پرداخت وجوهات مسلمین از کشورهای مختلف اسلامی از جمله افغانستان که شیعیان آن همه ساله وجوهات شرعی خویش را از طریق وکلای مراجع وقت به آنجا گسیل داشته و می‌فرستادند، تأمین می‌شد، مع ذلک در پرداخت شهریه به طلاب علوم دینی یک نوع تبعیض ظالمانه صورت می‌گرفت و به طلاب افغانستان کمتر از دیگران شهریه می‌دادند. پس از تثبیت مرجعیت امام خمینی این رسم توزیع شهریه در دفتر ایشان هم اجرا می‌گردد.

آیت‌الله محقق خراسانی و مدرس افغانی و امثال آنان گلایه‌ای را محضر امام خمینی عنوان می‌کنند که ما از شما انتظار نداشتیم که با افغانی‌ها چنین برخوردی صورت بگیرد و نصف شهریهٔ برادران ایرانی به آن‌ها داده شود. این که از سوی بعضی مراجع دیگر صورت می‌گیرد ما حرفی نداریم، ولی از سوی شما انتظار نداشتیم. حضرت امام خمینی معذرت خواهی می‌کند و می‌گوید: حالا این دفعه را بگیرید، دیگر تکرار نمی‌شود که واقعاً تکرار نشد.^۱

ج. همراهی با امام خمینی

شناخت آیت‌الله محقق خراسانی از امام خمینی و اندیشه‌های علمی و سیاسی او در سطح دقیق و همه‌جانبه بود. خراسانی به خوبی شناخته بود که خمینی فقیه و اندیشمند و سیاستمداری است که تبلیغ و حمایت از او بدون همراهی نمی‌تواند بار مسئولیت در قبال او را کم کند. از این رو، با صراحت و قاطعیت و بدون ترس و واهمه از حزب حاکم بعث در عراق و نظام شاهنشاهی در ایران از اندیشه‌های سیاسی امام خمینی حمایت نموده و همراهی خودش با راه و آرمان خمینی را نشان می‌دهد. در مسجد وسط جدیدی سخنرانی می‌کرد و فریاد می‌زد:

آهای پسر پهلوی! برای تو همان ظرف شراب مناسب است تو لیاقت حکومت بر مردم را نداری. خبر نداری که با چه کسی طرف هستی. خمینی مسیح زمان است، تالی تلو امیر مؤمنان است.^۲ بنابراین، حمایت همه‌جانبهٔ فقیه، فیلسوف، ادیب و خطیب نامدار، از مرجعیت مراجع آن زمان به‌ویژه امام خمینی که نزد او جایگاه ممتازی دارد، نشان از اندیشهٔ متعالی و زمان‌شناسی اوست که او را به یک عالم و شخصیت فراملی جلوه داده و نمادی از احساس مسئولیت در امور دینی و در قبال سرنوشت سیاسی جوامع اسلامی قرار داده است.

۴. حمایت از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی

همان‌گونه که گفته شد محقق خراسانی به وطن آبایی خود افغانستان تعلق خاطر ویژه‌ای داشت و مهاجرت‌های پیاپی و تابعیت ایران هیچگاه از محبت او به وطن و وطنداران مظلومش نکاهید. با

۱. همان.

۲. گرفته‌شده از مصاحبه با آیت‌الله ناصر کرمانی.

این‌که او اندیشهٔ اسلامی و شناخت عمیق از مکتب اسلام داشت و خود را در حصار جغرافیا و قوم و تبار خاص محصور نکرده بود؛ اما پناهگاه مطمئن و دلسوز و امیدآفرین جامعهٔ مظلوم خویش هم بود. از این رو، وقتی که از افغانستان و هزاره‌ها سخن به میان می‌آمد او را شوق مضاعف فرا می‌گرفت که لب‌گشاید و نغمه‌خوان رنج‌ها، محرومیت‌ها، ظلم‌ها، حق‌کشی‌ها باشد و صلاهی امید، احیای هویت، رفتن به جلو، نجات از سانسور شدن، تحقیرها و رسیدن به قله حقیقی منزلت و شخصیت ملت‌اش، می‌شد و آرامش و غرور و دل‌گرمی به آینده‌طنین حنجره‌اش بود.

طنین صدای آیت‌الله محقق خراسانی در تبلیغ از مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی «مدظله العالی» و تثبیت آن ماندگارترین خدمت در تحقق مرجعیت در افغانستان است که تهداب‌گذاری آن توسط شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری گردیده بود و از اندیشه‌های سیاسی آن پرچمدار عدالت در افغانستان بود؛ اما تلاش علما و فضلاهی افغانستانی مقیم مشهد و قم با محوریت و تلاش صادقانهٔ آیت‌الله محقق خراسانی تکمیل‌کنندهٔ آن حرکت بود. گفتگوهای صمیمانه و خلوص‌مندانه و در عین حال با دنیایی از احساس مسئولیت در مقابل مردم مسلمان و متدین کشورشان، شنیدنی است.

آیت‌الله ناصری کرمانی چنین می‌گوید: «زمانی که آیت‌الله العظمی محقق کابلی در مشهد سی متری و طبقهٔ فوقانی بانک سپه‌خانه داشت، آیت‌الله خراسانی و من و شیخ غلام‌حسن فصیحی یکه‌وولنگی و چند نفر دیگر به دیدنش رفتیم و در یک نشست دوستانه صحبت‌هایی داشتیم تا این‌که سخن به این‌جا کشیده شد که آیت‌الله محقق کابلی گفت:

ما به اندازه قمی‌ها ملایم؛ اما ملت و مردم نداریم و الا این‌طوری روی زمین نمی‌ماندیم، این حرف گویا آیت‌الله محقق خراسانی را آتش زد، گفت: آیت‌الله کابلی شما اقدام کنید و قدعلم نمایید، تبلیغات از من، آیت‌الله محقق کابلی به آیت‌الله خراسانی گفت: شما از من ملاتر هستید من مدتی افغانستان رفتم و آن‌جا رسائل و مکاسب درس گفتم و مشغول فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شدم. شما نجف بودید، در قم ماندید و در مشهد درس خارج گفتید، بنابراین، شما برای مرجعیت سزاوار ترید.

آقای خراسانی گفت: شرایط برای من فراهم نیست؛ مرجعیت بدون پول و بدون قوم نمی‌شود، من نه پول دارم و نه قوم پولدار. آقای خراسانی قبول نکرد. آیت‌الله محقق کابلی قرآن طلب نمود و استخاره گرفت و قرآن تأیید کرد و از همان مجلس دو کار سرنوشت‌ساز و مهم آغاز گردید. آقای کابلی شروع به نوشتن رساله نمود و آقای خراسانی اقدام به تبلیغ از مرجعیت آیت‌الله کابلی نمود و چنان تبلیغات جانانه از کابلی کرد که بی‌نظیر بود، حتی در بعضی منبرها تعبیر می‌کرد: استادم

حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.^۱)

گفتگوی این دو شخصیت فرزانه و عالمان برجسته تابلویی از اخلاص، دردمندی، صداقت، تواضع، تکریم و احترام متقابل، توکل به خدا و عزم راسخ در تحقق هدف مشترک را پیش چشمان انسان حقیقت‌بین ترسیم می‌نماید.

قدم گذاشتن آیت‌الله خراسانی در مسیر ترویج مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی نه به خاطر پایان دادن به محرومیت‌های علمی و اجتماعی مردم تشیع افغانستان بود؛ بلکه ناشی از تعهد و تخصص و جنبه کارشناس بودن و اهل خبره بودن او است. چه این که متصدی شدن امور دینی مردم و تبیین شریعت در قالب احساسات و صرفاً دفاع از حقوق انسانی و هویت‌بخشی به مردم نمی‌گنجد. در این وادی باید به دور از حب و بغض قوم و تبار و از سر اخلاص و جلب رضایت «الله» جل جلاله قدم گذاشت. آیت‌الله محقق خراسانی به عنوان اهل خبره، مجتهد مسلم و عالم‌شناس، قدم در عرصه تبلیغ از مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی گذاشت و تا آخر هم بر سر این عهد و پیمان باقی ماند.

یکی از شخصیت‌های تلاش‌گر در مسیر مرجعیت آیت‌الله کابلی و از یاران همیشگی معظم‌له جناب آقای اخلاقی یکه‌ولنگی است که با تشکیل جلسه و جمع نمودن بخش قابل توجهی از علمای افغانستانی مقیم قم از تصمیم آیت‌الله محقق کابلی در عملی نمودن مرجعیت حمایت قاطع نمودند. ایشان برای اطمینان بیشتر و حصول نتیجه از آیت‌الله خراسانی سؤال می‌کند و می‌پرسد: «استاد، شما فعلاً مجتهد هستید و باید مجتهد را اهل خبره تعیین کند، حالا ما به این کاروان ملحق شدیم آیا شرعاً مشکلی پیدا نمی‌کنیم؟ آیا واقعاً آیت‌الله محقق کابلی به نظر شما فقیه جامع‌الشرایط و جایز‌التقلید است؟ آیت‌الله خراسانی می‌فرماید: من در این ده روزی که در قم در منزل معظم‌له اقامت داشتم، طی این ده روز صبح‌ها قبل از صبحانه با آیت‌الله کابلی نبرد علمی داشتم. آیت‌الله کابلی قهرمان فقه و اصول است. طی این ده روز با آیت‌الله منتظری، مکارم شیرازی، سید محمد شیرازی، صانعی و... مباحثه داشتم. در نبرد علمی با آیت‌الله مکارم شیرازی و صانعی و بقیه بزرگان کوتاه آمدند و آن‌گونه که انتظار داشتم، پاسخگو نبودند به جز آیت‌الله منتظری، لذا به شما اطمینان می‌دهم که با ایمان و اعتقاد حرکت کنید. آیت‌الله کابلی از نظر فقهی و اصولی قهرمان است و هیچ کمبودی از دیگر فقها و مراجع تقلیدی که در حوزه علمیه قم مشغول تدریس هستند ندارد.^۲» بنابراین، محرک اصلی و عامل اساسی قبول مرجعیت توسط آیت‌الله العظمی محقق کابلی آیت‌الله خراسانی است و هم‌چنین در استواری و ثبات قدم دیگر علما در حمایت و تبلیغ از مرجعیت معظم‌له.

۱. همان.

۲. گرفته‌شده از مصاحبه با جناب حاجی آقای اخلاقی.

۵. محقق خراسانی از خراسان و کویر و کناره دریا تا پاکستان و قم

از ویژگی‌های برجسته مؤمنان رستگار وفاداری به عهد و پیمان است. آیت‌الله محقق خراسانی بر سر پیمان در تبلیغ از مرجعیت چونان کوه استوار است و پس از جلسه در منزل مرجعیت در مشهد مقدس، سفر تاریخی خویش در این هدف الهی را آغاز و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت فاطمه معصومه (س)، در قم در جمع باشکوهی از عالمان نخبه و فاضل با استدلال قوی، منطقی، فلسفی و عقلانی و تحلیلی از ضرورت ظهور مرجعیت و ثمرات و برکات آن توانایی‌های آیت‌الله العظمی محقق کابلی سخن می‌گوید و همه را به تسلیم و قبول و همراهی وا می‌دارد و کلام سحرآمیزش بر قلب‌ها نفوذ و روزنه امید را در دل‌ها می‌گشاید.

۱. اصفهان

در اصفهان، علما و مهاجرین با شکوه تمام از هیأت تبلیغی مرجعیت و آیت‌الله محقق خراسانی استقبال نمودند. ایشان ضمن تأکید بر ضرورت ظهور مرجعیت از خطبه خراسان کهن از آیت‌الله سید سرور واعظ نیز حرفی به میان می‌آورد و از خاطرات نجف اشرف سخن می‌گوید و عنوان می‌کند که: آیت‌الله واعظ وقتی نجف اشرف آمد، علمای بهسودی را تقسیمی داد من به او انتقاد کردم که شما باید به همه علمای افغانستان مساعده می‌دادی و اگر نداشتی اصلاً نمی‌دادی، تو چرا سید الأفغانیین نباشی که سید البهسودیین باشی.^۱

این روحیه آیت‌الله محقق خراسانی نشان از فکر بلند و افق دید وسیع اوست، که منطقه‌گرایی را بر نمی‌تابد هر چند که آیت‌الله سید سرور واعظ در آن زمان که تقسیمی داد، آن انگیزه را نداشته است و توجه به پیامد عملش نیز ننموده است.

۲. بندر عباس

پس از طی مسیرهای کویری، محدوده دیگر سفر فیلسوف ژرف‌نگر و خطیب نامدار و فقیه مصلحت‌گرا، کناره‌های دریای نیلگون خلیج فارس و بندر عباس است؛ شهری که مردم غریب ما در پراکندگی هجرت‌نشینی خویش آن‌جا را نیز مأوا گزیده‌اند. در این‌جا نیز آیت‌الله خراسانی و هیأت همراه با استقبال پرشور علما و مردم مهاجر روبه‌رو شدند و نسبت به ضرورت مرجعیت، اهداف و تقویت بنیان‌های دینی مردم دیندار کشورش سخن گفت.

۳. تهران

در تهران، مهاجرین و علما در مرقد مطهر امام خمینی از فقیه فرزانه آیت‌الله خراسانی و هیأت همراه استقبال به‌یادماندنی کردند و روح بلند و ملکوتی امام خمینی را که حدود ۳۰ سال آیت‌الله خراسانی

۱. گرفته‌شده از مصاحبه با جناب حاجی آقای اخلاقی یکه‌ولنگی.

همراهش و مروج و مبلغ مرجعیتش بود، گواه گرفتند که اینک این یار دیرین و خستگی‌ناپذیر هم‌چنان در ترویج مرجعیت در سایر نقاط نیز از پانفتاده و با شوق و ذوق زایدالوصف پرچم مرجعیت را در خراسان کهن به اهتزاز می‌آورد.

۴. پاکستان

تابستان سال ۱۳۷۲ بود و حرارت مرجعیت، فقیه و اصولی، فیلسوف و مؤلف و خطیب نامور ما را به سوی سرزمین گرم پاکستان کشاند. آیت‌الله محقق خراسانی با هماهنگی مرجعیت و با همراهی عده‌ای از دلسوزان و مخلصین خستگی‌ناپذیر همچون حجت‌الاسلام و المسلمین حاجی شیخ ناصر اخلاقی یک‌هولنگی (معاونت محترم دفتر مرجعیت) و مسئول فعلی مجتمع علمی و فرهنگی امام صادق (ع) در بامیان، از تهران، آسمان را درنوردید و در کراچی فرود آمد. پیشاپیش آقای اخلاقی رفته بود و با همکاری مردم و بزرگان قوم هزاره و مؤمنین مقیم در پاکستان زمینه استقبال باشکوه در فرودگاه را آماده کرده بود.

حضور علما و شخصیت‌هایی از مجموعه نهادهای علمی و مردمی مانند دفتر حزب وحدت اسلامی افغانستان، دفتر نفاذ فقه جعفری، حوزه علمیه کویت، تنظیم نسل نو هزاره، صحنه‌های باشکوه و ماندنی را به وجود آورده بودند. آیت‌الله خراسانی را با همراهی ۱۵۰ وسایل نقلیه تا کویته استقبال نمودند.

سخنرانی‌های کم‌نظیر و پرشور و نشاط‌انگیز و هدف‌مند آیت‌الله محقق خراسانی در کویته پاکستان در جمع مردم و اساتید دانشگاه و علما و تاجران در راستای ضرورت ظهور مرجعیت در کشور افغانستان و هویت‌بخشی به مردم هزاره آن‌سامان اشک شوق و نخل امید را بر دیدگان جاری و در دل‌ها زنده می‌کرد.

دلبستگی مردم هزاره در پاکستان به سرنوشت جمعی‌شان از طریق دیانت و حمایت از مرجعیت زمینه شد که هزار رساله توضیح‌المسائل مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در کویته چاپ و در اختیار مؤمنین علاقه‌مند قرار بگیرد، این در حالی است که در قم و مرکز حوزه علمیه شیعه در تاریخ کنونی اجازه چاپ داده نشده بود و تنها تعداد ۵۰ رساله زیراکس شده بود. سفر آیت‌الله محقق خراسانی به پاکستان برای ترویج مرجعیت بسیار پرثمر و بابرکت بود. بخش دیگر این سفر مربوط به جنبه مردمی و ارتباط با تشکل‌های مردم هزاره در کویته است که در قسمت بعدی به نگارش خواهد آمد.

بدون شک نقش آیت‌الله محقق خراسانی در ترویج و تبلیغ و تثبیت مرجعیت چه در حوزه علمیه نجف اشرف و چه در قم بی‌بدیل و مثال‌زدنی است. حدود سی سال در کنار مرجع جهانی حضرت امام خمینی و سایر مراجع و از دهه هفتاد به بعد در کنار مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله محقق

کابلی از ویژگی‌های منحصر به فرد این شخصیت اندیشمند، فرزانه، دلسوز و مصلحت‌نگر است که تواضع، صلابت، ایمان، هدف‌مندی، تعالی‌بخشی دینی، مظلوم‌پاوری، الگوسازی، تربیت‌سازی دینی، خودباوری مقید نشدن در حصار قوم و قبیله و محبوس نگردیدن در زندان سرزمین نژادی و منفعت‌طلبی شخصی و مادی و... برای همیشه فرا روی ما ترسیم می‌نماید.

گفتار پنجم؛ فعالیت‌های سیاسی

مردان بزرگ و صاحب اندیشه نسبت به همه مسائل پیرامونی خویش در سطح کلان همواره دغدغه‌مند و حساس‌اند و از روی حس مسئولیت و تکلیف الهی چشمه‌های همیشه‌جوشان و جاری در ایجاد انگیزه و خروش برای دیگرانند. حضرت آیت‌الله محقق خراسانی از مجموعه علمای عامل و دین‌باور و مجتهد و مجاهد خستگی‌ناپذیر در عرصه‌های مختلف علمی، اجتماعی و سیاسی است. اوج اندیشه‌های سیاسی آن سترگ‌مرد را در سه عرصه به ظاهر مجزا و در عین حال واحد می‌توان جستجو کرد و تبیین نمود:

۱. انقلاب اسلامی ایران و دلدادگی به رهبری آن امام خمینی؛

۲. جنبش‌های آزادی‌بخش جهان اسلام؛

۳. انقلاب اسلامی افغانستان.

این سه خیزش انقلابی که تحولات سیاسی فراوانی را به وجود آورده‌اند، هر چند از نظر جغرافیایی و حتی زبانی از یکدیگر مجزا و جدایند؛ اما به خاطر هویت اسلامی و دینی و بستر ساختاری آن و اهداف و آرمان‌های آن، همه آن‌ها عنوان «خیزش اسلامی» را دارند و از این منظر مجموعه واحد به حساب می‌آیند.

۱. حمایت از انقلاب اسلامی ایران

در نگرش اسلامی و بینش صحیح دینی، دین از سیاست جدا نبوده و بلکه عین یکدیگر است. از این رو، این اسلام‌شناس متعهد در کنار سایر فعالیت‌ها و اندیشه‌های ناب از سیاست نیز غافل نبوده و در این عرصه نیز از شخصیت‌های ممتاز حوزه علمیه در طول حیات طیبیه خویش بوده است و نسبت به انقلاب اسلامی ایران که به عنوان مهمترین پدیده کشورش نگر بسته و به حمایت قاطع و تبلیغ بی‌دریغ از نهضت امام خمینی اقدام نمود. به منظور روشن شدن بهتر لازم است فرازهایی از ارتباط علامه محقق خراسانی را با امام خمینی بازگو نماییم.

یک. آشنایی با امام خمینی

آیت‌الله محقق خراسانی، دوره تحصیلات و مدارج علمی را در حوزه علمیه نجف اشرف گذرانده و همزمان با آن و به خصوص پس از نیل به مرحله اجتهاد و تدریس دروس عالی سطح حوزه و خارج

فقه و اصول و با برخورداری از امتیاز والای فن سخنوری و حضور مستمر در همه منابر و مجالس باشکوه و هم‌فکری با همه شخصیت‌های طراز اول حوزه علمیه احاطه کامل بر اندیشه افراد مهم در نظام حوزه علمیه نجف اشرف دارد. از این رو، امام خمینی و اندیشه‌های انقلابی و سیاسی او را به خوبی می‌شناسد. اندیشه و شخصیت او را در بعد سیاسی و نجات امت اسلامی درک کرده است و اعتقاد راسخ به توان‌مندی و روحیه انقلابی خمینی دارد و در بیانات و اظهار نظرهای خویش هیچ‌کس را در این اوصاف با ایشان قابل مقایسه نمی‌داند و او را چیز دیگر می‌داند. این معرفت، او را به وادی محبت و سرانجام به عرصه تابعیت از امام خمینی در اندیشه‌های سیاسی می‌کشاند. بنابراین، شالوده اندیشه سیاسی علامه محقق خراسانی از آشنایی و همراهی او با امام خمینی شکل گرفته و نظم پیدا کرده است.

دو. آشنایی با اهداف امام خمینی

محقق خراسانی به عنوان اعضای بیت امام و یار نزدیک ایشان به آرمان‌های الهی او آگاهی کامل دارد و می‌داند که هدف والای امام خمینی بنیان‌گذاری حکومت اسلامی و به دنبال آن جهت‌دهی و نجات امت اسلامی از سلطه اجانب و احیای هویت اسلامی و تشکیل امت واحده است و این‌ها آرمان‌های محقق خراسانی جوان نیز هست و این خود عامل دیگری برای تبلور اندیشه سیاسی او است.

سه. تبلیغ و حمایت از نهضت امام خمینی

محقق خراسانی که از تبار هزاره‌های همیشه‌مظلوم و محروم تاریخ افغانستان است، ایده حکومت اسلامی را تنها عامل قدرت مسلمین و به‌ویژه تشیع می‌داند. بدین‌سان اندیشه سیاسی او را بدون حکومت اسلامی نمی‌توان تحلیل و ارزیابی کرد. همین ویژگی دلدادگی او به امام خمینی کبیر و انقلابش را مضاعف کرده است.

بنابراین، نگاه عمیق او به تاریخ و گذشته‌های نه چندان روشن مظلومین تاریخ باورهای سیاسی او را تحکیم بخشیده و گام‌های او را در مسیر حمایت همه‌جانبه به‌ویژه در سخنرانی‌های پرشور و شورانگیز از امام خمینی، انقلاب اسلامی و اهداف متعالی او استوارتر نموده و شخصیت محقق خراسانی را به چهره منتقد ترس و بی‌باک از نظام شاهنشاهی مبدل می‌سازد. مهم‌تر این‌که حمایت او تا واپسین لحظات حیاتش از امام خمینی باقی است.

۲. حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی

آیت‌الله محقق خراسانی به عنوان عالم متعهد، زمان‌شناس، مسئولیت‌مدار همواره به دنبال انجام رسالت‌های اسلامی در برابر امت اسلامی و جهان اسلام و مسلمانان بوده است و هیچ‌گونه توجهی به

خصیصه قوم، نژاد، جغرافیا و ملیت به عنوان هدف ندارد. به همین خاطر، او از تحولات ناخوشایند جهان اسلام غمگین و از ترقی و پیشرفت و تحولات مثبت آن خوشحال و مسرور است. از این رو، خودش را اسیر جنبش خاصی نکرد و با روحیه خیرخواهانه‌ای که داشت؛ بارها از جنبش‌های آزادی‌بخش جهان اسلام در فلسطین و عراق و سایر کشورهای مظلوم حمایت کرد. از مسلمانان هند و پاکستان و کشورهای عربی یاد می‌کرد و اهداف والای اسلامی‌شان را تأیید می‌نمود، به خصوص در زمان حضور در عراق از جنبش آزادی‌بخش عراق و احزاب شیعی آن‌جا همانند مجلس اعلای شیعیان، حزب الدعوة و پیروان شهید صدر حمایت و با آن‌ها همراهی هم می‌کرد. این‌گونه حمایت و همراهی نشان از درک عمیق ایشان از تحولات جهان اسلام و اندیشه سیاسی کلی اوست و تعهد و مسئولیت‌مداری وی را در قبال امت اسلامی به اثبات می‌رساند. در همین راستا سالیان طولانی به عنوان یکی از سخنرانان در محافل مجلس اعلای اسلامی عراق به شمار می‌رفت. یکی از شاهدان از مشاهدات خود این‌گونه می‌گوید:

نگارنده در سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۲ ش. در شهر مشهد مقدس زندگی می‌کردم، روزی اتفاقاً عبورم از صحن امام خمینی افتاد که فعلاً تبدیل به شبستان گردیده، مردی را با لباس روحانیت و چهره هزاره‌گی و با قامت کوتاه و لحيه اندک، پشت ماشین بلند و پوشیده دیدم که از تبار هابلیان، تریبونی را در اختیار دارد و مشغول سخنرانی داغ برای عرب‌زبانان طرفدار مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق است، درست پیش دارالزهد و دم درب ورودی صحن مسجد گوهرشاد، از داخل صحن امام خمینی قرار داشت، با بیان رسا و عربی روان و انقلابی سخن می‌گفت. آن زمان، شناختی از آن مرحوم نداشتم و آوان جوانی بود، از کسی پرسیدم: این فریادگر انقلابی و حماسه‌ساز کیست؟ پاسخ شنیدم: آیت‌الله شیخ محمد عیسی محقق خراسانی، از خاوری‌های مشهد است. عالم فرزانه و محقق بزرگ و خطیب قوی و نیرومند است.^۱

۳. انقلاب اسلامی افغانستان

همان‌گونه که اشاره شد، او به وقایع تاریخی کشورها و جهان اسلام و به‌ویژه افغانستان آشنایی و شناخت داشت و از گذشته تاریک و دوران ظلم و ستم بر مردم آن سامان همواره یاد می‌کرد. به همین خاطر انقلاب اسلامی افغانستان را که نشأت گرفته از اسلام و قیام عاشورا بود، مورد تأیید قرار می‌داد و از آن حمایت می‌کرد و چهره‌های انقلابی و حماسی کشورش همچون شهید سید اسماعیل بلخی را می‌ستود و اقدامات انقلابی او را در منابر و تبلیغات خودش ترویج می‌کرد.

این‌ها نمونه‌هایی از تعلق خاطر او به انقلاب اسلامی افغانستان است؛ اما پس از به وجود آمدن احزاب متعدد در دوران انقلاب، هیچ‌گاه در حصار حزب و جریان خاصی قرار نگرفت، بلکه فراتر از

۱. از خاطرات علی حسن‌زاده از طلاب و فضایی مقیم قم.

حزب و جریان به اندیشه‌های سیاسی و انقلابی‌اش جامعه عمل پوشاند، چرا که او شخصیت والایی داشت که در حصار حزب خاصی نمی‌گنجید؛ زیرا قرار گرفتن در حصار و قالب یک گروه او را تبدیل به ابزار و عضو هوادار آن می‌کرد.

۴. محقق خراسانی و حزب وحدت اسلامی

وقتی جامعه و احزاب شیعی افغانستان با تلاش و پرچمداری شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری و سایر دلسوزان به مردم، تشکل واحدی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» را به وجود آوردند، ایشان نه تنها حمایت و تأیید می‌کرد و مبلغ آن بود، بلکه اظهار می‌کرد که: من افتخار می‌کنم که به عنوان حامی، پشتیبان و مبلغ این جریان باشم؛ چرا؟ چون او حزب وحدت اسلامی را مظهر اراده، قدرت، انسجام، تشکل‌گرایی و احقاق حقوق مردم تشیع افغانستان می‌دانست. حمایت او از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی و رهبر شهید مزاری را نیز می‌توان در راستای اقتدار دینی و سیاسی مردم افغانستان تفسیر کرد.

بنابراین، او اندیشه نظام سیاسی را در سطح کلان داشت و به عنوان عالم فقیه و متعهد و زمان‌شناس نسبت به مسائل جهان اسلام حساسیت ویژه‌ای داشت و در هر کجا و هر برهه‌ای که به او نیاز بود، اعلام نظر و موضع می‌کرد و فراتر از تفکر ناسیونالیستی می‌اندیشید و به جامعه‌های مظلوم و محروم تاریخ بشریت عنایت ویژه و دلسوزانه‌ای داشت.

اندیشه بازگشت به «احیای هویت اسلامی» را آیت‌الله محقق خراسانی همانند بسیاری از مصلحان مسلمان در تاریخ معاصر از جمله: سید جمال‌الدین افغانی، اقبال لاهوری، سید قطب و... در سر می‌پروراند و از آن حمایت می‌کرد؛ اما ویژگی ایشان این بود که ایمان به خودباوری را در میان قبیله محرومی که مستعد بود با توان و تلاش احیا می‌کرد، نهال امید را در سرزمین وجود آن‌ها می‌کاشت و با یادآوری کدها و آدرس‌های مشخص روحیه خودباوری را در بین مردم مظلوم تاریخ کشورش احیا می‌کرد و در این مسیر از هیچ‌گونه تلاش و کوشش فروگذاری نکرد. او که با صداقت و فروتنی کتابخانه‌های رسالت و قائم آل محمد (عج) و حسینیه هزاره‌ها در مشهد مقدس را پایگاه تبیین اندیشه‌هایش در این زمینه قرار داده بود، می‌گفت:

«مردم هزاره استعداد سرشاری دارند و دارای نبوغ فکری می‌باشند. آیت‌الله شیخ محمدکاظم آخوند خراسانی صاحب کفایه از شما مردم بود و زبردستی ایشان بر شیخ مرتضی انصاری صاحب رسایل این بود که نبوغ فکری داشت و نظرات فشرده و مطالب عمیق را در قالب عبارات کوتاه بیان و تدوین کرده است و باقی تلاش را به عهده طلاب گذاشته است بر خلاف شیخ انصاری که توضیح مفصل داده است.»^(۱)

۱. گرفته‌شده از سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی با اندک تخیلی.

در جای دیگری می‌فرماید:

«یک باور غلط در اذهان علمای ما تحمیل شده بود؛ این که هزاره مجتهد نمی‌شود، رهبر نمی‌شود، تألیف و تصنیف نمی‌تواند، مدرس خوب درس خارج نمی‌شود، وقتی که در نجف بودیم، کوشیدیم این سدها شکسته شوند. لذا کتاب نوشتیم، درس خارج گفتیم، جزوات درس خارج ما در حوزه نجف ممتاز بودند، حوزه درس علامه مدرس افغانی در ادبیات بی‌نظیر بود، کتاب‌های مصباح الاصول آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی و محاضرات آیت‌الله محمداسحاق فیاض در حوزه لنگه نداشت، تنها آرزوی محقق‌نیافته مسأله مرجعیت بود که الحمدلله امروز این سد شکسته شده و آیت‌الله محقق کابلی به عنوان مرجع جا افتاده است.

آخرین آرزویی که تا هنوز جامه عمل نپوشیده و آن این است که مرجعیت عالیقدر ما باید رهبری دینی و مذهبی را در سطح کل دنیای شیعه به دست آورد و برای شیعیان دنیا از افغانستان، هند، پاکستان، ایران و لبنان و عراق تا دورترین نقاط مانند آیت‌الله حکیم، خوبی، امام خمینی بیدارگری داشته باشد، کمک‌رسانی شود، دفاتر افتتاح شود، سیطره و نفوذ معنوی و اجتماع داشته باشد و این بسیار مهم است و باید این امر تحقق یابد و علما و فضلاء بیدار، روشن و مؤمن و متعهد شیعه افغانستان متحد و یکپارچه مانند کوه ثابت و استوار در پشت مرجع عالیقدر محقق کابلی بایستند و مجدانه از ایشان حمایت نمایند.»^۱

این موارد کدهایی‌اند از طرف ایشان برای هویت‌یابی جامعه هزاره. این اندیشه از طرف آیت‌الله محقق خراسانی دارای اهمیت ویژه است، نه به خاطر تقویت روحیه ناسیونالیستی که شأن ایشان اجل از آن هست، بلکه به خاطر احیای هویت و خودباوری و ایمان به آن در قومی که استعداد سرشار و نبوغ فکری دارند، ولی از آن به خوبی استفاده نمی‌توانند و این همان بازگشت به «احیای هویت دینی و اسلامی» است که مصلحان داشته‌اند. تقویت رهبری سیاسی و مرجعیت دینی در جامعه تشیع و هزاره افغانستان و بازگشت خود آیت‌الله محقق خراسانی به هویت قومی خود در زمانی که بسیاری از شخصیت‌های ما دچار بحران هویت و سردرگم هستند، دلیل آشکاری بر احیای هویت و باور نمودن ایمان به خودباوری و نقش این جماعت در احیای هویت اسلامی است. این بخش را نیز می‌توان در راستای فعالیت سیاسی ایشان مطرح کرد و آن را تحلیل و ارزیابی کرد.

سرانجام سخن

آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی از قوم اصیل و ریشه‌دار هزاره به نام خوجه‌احمد از مردم بابه‌جی دایزنگی از کرمان در ولایت غور افغانستان است. ایشان زندگی پرفرازی دارد که از سه مرحله هجرت تشکیل یافته است.

الف. هجرت پدر و عموهایش به ایران؛

ب. هجرت علامه محقق خراسانی به عراق؛

ج. هجرت کوتاه‌مدت به سوریه و بازگشت به ایران.

سرشت پاک و طینت علاقه‌مند به معنویت و علم، تلاش و مجاهدت خستگی‌ناپذیر و نبوغ فکری او را در جوانی به مرحلهٔ اجتهاد و استاد زبده در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف رساند تا جایی که از اساتید مطرح در سطوح عالی و درس خارج گردید.

جامعیت او در علوم منقول و معقول او را هم‌نشین با شخصیت‌های فرزانه‌ای همچون آیات عظام امام خمینی، خویی، صدرابادکوبه‌ای، شهید محمدباقر صدر و دیگران قرار داد.

تسلط کامل او به زبان عربی و فارسی و بیان رسا و فصاحت و بلاغت بی‌مثال، او را قهرمان عرصهٔ تبلیغ و منبر و فن سخن و سخنرانی نمودند. اعتمادبه‌نفس، خودباوری و درک محرومیت‌های تاریخی عواملی شدند برای استخراج گوهرهای ناب اندیشه و شخصیت سراسر ایمان، تواضع، تهذیب، خوش اخلاقی او که در قلم عالمانه‌اش تراوش نمایند و آثار گوناگونی را در عرصهٔ تألیف به یادگار گذارد.

حس مسئولیت و تعهد او را به اندیشمند انقلابی در جهان اسلام قرار داد تا همهٔ جنبش‌های آزادی‌بخش از وجودش به‌رمند شوند؛ از ایران و افغانستان تا عراق و سوریه و لبنان.

محقق خراسانی؛ خورشید بی‌غروب آسمان علم

با همهٔ افتخاراتی که در پیروندهٔ تاریخی حیات طیبهٔ علامه محقق خراسانی است، او مظلومانه زیست و مظلومانه عروج کرد؛ اما هیچ‌گاه خورشید وجودش از آسمان علم غروب نخواهد کرد؛ زیرا «العلماء باقون ما بقی الدهر» اندیشه و آثار او هم‌چنان فیض‌بخش جان‌ها و سیراب‌کنندهٔ تشنه‌کامان زلال معرفت خواهند بود. جامعهٔ علمی ما امروزه بیش از گذشته به ژرف‌اندیشی او نیازمندند و او را «سراج منیر» مسیر دانش‌ورزی خویش قرار خواهند داد.

آن‌چه که غم‌فقدان کنز خفی علم و اندیشه را در جان و روان ما جانکاه و طاقت‌فرسا می‌نماید، مظلومیت اوست، به‌خصوص در بین خواص و اهل علم که نه در زمان حیاتش توجه کردند و نه اکنون که مسافر ملکوت اعلا شده است. امید است این حرکت قابل تقدیر و ستایش دوستان اهل فضل و دلسوز نسبت به احیای شخصیت این دانشمند فرزانه زنگ بیدارباشی برای سایرین باشد.

اوج مظلومیت آیت‌الله محقق خراسانی به واپسین روزهای زندگی با برکت و حیات طیبهٔ ایشان بیشتر مربوط می‌شود که ضمن تحمل دشواری‌های زندگی با بیماری دیابت نیز دست‌وپنجه می‌زد؛ ولی در عین حال تنها و مظلوم بود و با لسان شکور و قلب صبور آمادهٔ ملاقات با پروردگار می‌شد و

به ندای الهی: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي (فجر: ۲۷-۳۰) را لبیک می‌گفت. سرانجام این وعده خداوند رحیم و کریم در شامگاه روز یکشنبه، یکم دلو ۱۳۷۸، تحقق یافت و روحش بر شاخسار جنان پرواز کرد. به محض انتشار خبر غم‌انگیز ارتحال ایشان، تمامی علما و مردم متدین در مشهد مقدس از مهاجرین و انصار در منطقه سی متری طلاب حضور پیدا نموده و در یک تشییع جنازه شکوه‌مند پیکر حضرت آیت‌الله محقق خراسانی را به سوی جایگاه ابدی‌اش در بهشت رضا و قطعه مخصوص علما، مشایعت و همراهی کردند. «والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیا.»

محقق خراسانی؛ نمونه‌ای از فضایل انسانی و دینی

علی حسن‌زاده

مقدمه

نوشتن و بیان حال مردان علم و عمل و ادب، نیاز به بررسی اوضاع و احوال زمان و مکانی است که در آن هویت شخصیتی او شکل گرفته است. زندگانی این افراد در گرو تربیت و تعلیم و تعلم می‌باشد که وجود علمی خود را به دست آورده و در طول حیات خویش مقید به همان بوده‌اند، ذره‌ای خویشتن خویش را از آن تجرید نکرده‌اند. این‌ها میدان‌دار علم و عمل و متدکاری انسانیت و خدامحوری‌اند. در واقع گام‌های استوار و سازنده‌ی خویش را از آغاز حرکت برای هدایت و بیداری جامعه‌ی انسانی برداشته‌اند، تمام توان علمی خود را وقف کارهای بسترسازی دینی کرده‌اند، چونان پیامبران، طلوع کرده و تا آخرین لحظه‌های حیات به روشن‌گری ادامه داده‌اند. چنین مردانی، در حوزه‌های دینی و علمی خدامحور، تربیت یافته و رشد کرده‌اند که آن حوزه از جامعیت کامل برخوردار بوده و رنگ و ملیت و قومیت و هویت‌های جداسازی در آن مرکز معنا و مفهوم‌شان را از دست داده‌اند. فقط معیار در آموزش، چارچوب دینی مورد توجه فرهیختگان بوده است. از این جهت، شخصیت‌های بسیاری را در این مسیر تقدیم جامعه‌ی اسلامی کرده و به اقصی نقاط جهان ارسال داشته است. این روش حیات طیبه‌ی دینی و اسلامی است.

شخصیت بی‌بدیل و بی‌ظنیر علامه‌ی مجاهد، فقیه، فیلسوف، کلامی بزرگ، خطیب و مبلغ دینی، نویسنده و محقق اسلامی آیت‌الله شیخ محمدعیسی محقق خراسانی برخاسته از حوزه‌های علمی شیعی بوده و توان علمی خود را از این مراکز به دست آورده بود. این نوشتار مروری کوتاه است بر فضایل و کمالات اخلاقی ایشان.

۱. محقق خراسانی و طلبگی

محقق خراسانی از شخصیت‌های ممتاز دینی و حوزوی در عرصه‌های مختلف بود. زندگی طلبگی

را با هجرت به شهر علم و حکمت آغاز کرد. بنیان شخصیتی او از همین شهر تکون یافته و شکل گرفت. از محضر اساتید مختلف در زمینه ادبیات عرب بهره برده و خود را آماده مراحل بالاتر می‌کند. حیات طیبۀ علمی و دینی خود را با مرارت‌های روزگار ادامه می‌دهد. فعالیت‌های روزانه او برای پیشرفت و ترقی کسب دانش هرگز متوقف نشد؛ زیرا علاقه‌مندی به فراگیری علم هرچه زمان می‌گذشت، او را تشنه‌تر می‌نمود و شوق بیش از پیش او را به تلاش بیشتر وامی‌داشت. همت و توان خود را در این مسیر به کار می‌بست تا خوشه از خرمن دانش و اقیانوس بی‌کران حوزه نجف اشرف و استان علوی برگردد.

خراسانی به این هدف درس و بحث علمی را در حوزه برگزید که روزی تبدیل به یک عنصر خدوم و هدایت‌گر شود. شخصیت‌های عالی با هدف بزرگ و مقدس، تکامل علمی و انسانی خود را باز می‌یابد. او از حوزه مشهد به منظور دستیابی به قلۀ دانش، عازم حوزه کهن سال نجف اشرف شد. راه‌های دور و درازی را با وسایل قدیمی پشت سر گذاشت تا از فحول علمی آن مرکز، بهره بیشتری جوید.

او سختی و زحمت و رنج و مشقت راه را برای رسیدن به هدف والای علمی و انسانی با جان و دل پذیرفت و از عنصر همت و پشت کار استفاده کرد و لحظه‌ای در این مسیر درنگ نکرد و تلاش‌های شبانه‌روزی را به کار بست تا به محقق خراسانی تبدیل شد. او با فکر خلاق و اندیشه خدمت و دورنگری، نگاه وسیع داشت و دردها و حرمان بشریت را درک می‌کرد.

زادگاه او نواحی مشهد و از تبار غوریان بود، ولی اندیشه او از نوع تفکر پیامبران بود که: نژاد، ملیت، سرزمین و وضعیت جغرافیایی را بر نمی‌تافت و خود را محدود نمی‌دانست. فراتر از هویت‌های اعتباری را شامل بود و عزت دینی و انسانی را در پرتو رفتار پیامبران می‌دید.

۲. فضایل اخلاقی

او پس از رسیدن به پلکان فقه و اجتهاد، در حوزه جهانی نجف اشرف آرام نگرفت و واژه: *لَيْتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ* (توبه ۱۲۲) را از حالت تئوری بیرون آورد و عملی ساخت. برنامه‌های حیاتی خود را در آن مرکز آغاز کرد و همانند خورشید در میدان مختلف علمی می‌درخشید و روشنی‌بخش پایتخت علمی و فرهنگی و تمدنی جهان اسلام (حوزه علمیه نجف) گردید. شخصیت‌های علمی و فقهی در آن سرزمین علاقه‌مند بودند که در درس‌های فقیهانه، فیلسوفانه ایشان شرکت کرده، پای خطابه‌های آتشین و علمی و هدایت‌گرانه او بنشینند و کمال استفاده را ببرند. این مرد الهی و بزرگ دینی برنامه‌های حیات علمی خود را به شیوه درست و حساب‌شده پی‌ریزی کرد که همواره علاقه‌مندان به علم و دانش را به خود مجذوب می‌کرد. او فقاقت در دین و انذار جامعه و تربیت شاگردان را در رأس برنامه‌های زندگی خود قرار داده بود. به

چند مورد، از ویژگی‌های آن فقیه بزرگوار اشاره می‌شود:

۲.۱. تواضع

یکی از خصیصه‌های بارز مردان خدایی که علم اندوخته و فرهنگ‌سازی کرده، هرگز خودسازی را فراموش نکرده، چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: *وَمَشِيهِمُ التَّوَّاضُعُ خَضَعُوا لِلَّهِ بِالطَّاعَةِ*.^۱ مؤمنان در راه رفتن فروتنی دارند و خاضع به پیروی از خدا هستند. زمانی که محقق خراسانی را هنگام راه رفتن با آن شخصیت و علمی که داشت، انسان ناشناس می‌دید، او را نمی‌شناخت و درست همانند انسان عادی و بی‌شائبه حرکت می‌کرد و هرگز خود را بالاتر و برتر از دیگران به حساب نمی‌آورد. او گفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان علی (ع) را انتخاب نموده و خود را به همان طریق قرار داده بود و از سوی دیگر از مصادیق فرمایش امام صادق (ع) نیز می‌باشد که می‌فرماید: *التَّوَّاضُعُ أَصْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ*.^۲ فروتنی ریشه هر شرافت و بزرگی ارزشمند و مقام و موقعیت بلندی است. به قول عامه مردم: درخت‌های میوه، هر قدر پربار گردند، سرشاخه‌های‌شان خم می‌گردند. عالمان و دانشمندان با عمل، درست همانند درختان میوه‌داری هستند که از عظمت دانش توأم با عمل، فروتن می‌شوند. او با همین شیوه رفتاری خویش وقار و شخصیت الهی را از سوی خدای خویش به دست آورده بود، گویی در این روش نسبت به دیگران سبقت داشت. او هنگام کسب علم به کسب سلوک انسان‌سازی نیز مشغول بود.

۲.۲. قناعت

محقق خراسانی، قناعت در زندگی دنیایی داشت، هرگز به دنبال ثروت‌اندوزی و قدرت و شهرت‌طلبی نبود. توان علمی‌ای که در او وجود داشت، هرگز به نفع دنیای خود بهره نگرفت و قناعت را در حیات خود نهادینه کرده بود، در حالی که از جهت زندگی در سطح پایینی قرار داشت و می‌توانست از علم خویش به عنوان وسیله و ابزار استفاده کند و از این روش برای رسیدن به ثروت‌زایی شخصی کوشش و تلاش نماید؛ ولی او این شیوه را انتخاب نکرد و خداخواهی را محور حیات طبیه خود قرار داد. چنان که امام علی (ع) در این روش اصرار دارد و هرگز از قدرت خویش به نفع زایش‌های مالی استفاده نکرد و همواره برای مردم و بندگان خدا کار می‌کرد و آسایش و آرامش دیگران را مقدم می‌داشت. هدایت‌گری را در اولویت حیات خود قرار می‌داد.

پیامبر اسلام (ص) نسبت به قناعت می‌فرماید: *الْقَنَاعَةُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ وَ هِيَ مَرْكَبٌ رَضَا اللَّهُ تَعَالَى تَحْمِلُ صَاحِبَهَا إِلَى دَارِهِ*؛^۳ قناعت حکومت و قدرتی است که زوال‌ناپذیر و ثابت است، او مرکب

۱. سلیم، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، تحقیق محمدباقر انصاری، ج ۲، ص ۸۴۹.

۲. منسوب به امام صادق، مصباح الشریعة، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۲۰۳.

رضایت و خشنودی خدا است، صاحبش را به خانه‌اش حمل و نقل می‌کند. محقق خراسانی، پیراهن قناعت را پوشیده بود و زیبایی و عزت نفس خویش را در آن می‌دید؛ قرب الی الله و خداجویی را در آن احساس می‌نمود. قناعت را از بزرگترین سرمایه‌های خدایی می‌دانست که هیچ فردی غیردینی نتوانسته است، به حقیقت و درک آن برسد، جز مردان پاک‌سرشت؛ چنان که رسول خدا (ع) می‌فرماید: **الْقَنَاعَةُ بَرَكَةٌ**^۱؛ قناعت برکت است. عزت، عبادت، عُمر انسان در خدمت اسلام و زینت حیات آدم، قناعت است. این روش انسان‌سازی از برکت‌های حوزه‌های دینی شیعه است که شخصیت‌های بزرگ بی‌آلایش را در دامن خود تربیت کرده و تقدیم جهان اسلام می‌کند.

۲.۳. شاگردپروری

او پس از فراغت و تفقه در دین و رسیدن به پلکان ترقی، به دنبال تربیت و پرورش شاگرد شد. همان‌طوری که سیره انبیای الهی و اوصیاء، پرورش شاگردان بودند که هدایت‌گر جامعه اسلامی و انسانی گردند. چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: **زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرَةٌ**^۲؛ زکات علم، نشر و پخش آن است. در ادامه این حدیث از امام علی (ع) آمده است: **زَكَاةُ الْعِلْمِ بَدَلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَ إِجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ**^۳؛ زکات علم، یاد دادن آن به شایستگان و وادار کردن خود به عمل کردن به آن است. امام صادق (ع) نیز در این بخش، خود از کسانی است که شاگردان بسیاری را تربیت نمود و در آموزش و تربیت، دست بالایی داشت که در عصر آن حضرت، تبدیل و تغییر رژیم‌های استبدادی اتفاق افتاده بود و طلایه‌دار دوران شاگردپروری به حساب می‌آمد، آن گونه که مذهب را به او نسبت می‌دهند و او را مؤسس و رئیس مذهب شیعه می‌دانند، در حالی که تأسیس این مذهب از زمان رسول خدا (ص) بوده است. این امام همام می‌فرماید: **إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً وَ زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ يَعْلَمَهُ أَهْلُهُ**^۴؛ به درستی هر چیزی زکاتی دارد، زکات دانش، آموختن آن به اهلش است.

محقق خراسانی نیز از مصداق فرمایش روایت‌های مزبور است که از امامان معصوم (ع) به ما رسیده‌اند. او در این راه خود را آماده ساخت تا دانشمندی را تربیت کرده و تقدیم جامعه کند. او در حوزه نجف اشرف، به تدریس فقه و فلسفه آغاز کرد که پاسخ‌گوی شبهات فقهی و فلسفی و عقیدتی آن روز باشند. در واقع او نمادی از معلم نمونه و انسانیت بود، رفتارش بیشتر انسان را به ساختن نفس ترغیب می‌کرد.

شاگردپروری از خصیصه‌های مردان بزرگ و الهی است که در زمینه‌های بسیاری آموزش داده و

۱. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۶۰.

۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۶.

۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۳۶۴.

به تشویق و تبلیغ دین بپردازند؛ حیات مادی را کم‌رنگ کرده و جز در خدمت خلق نباشند. مهمترین عنصر ماندگار، یکی تدریس با بیان شاگردفهم است که استاد در پیش می‌گیرد، به گونه‌ای که رضایت شاگردان را به دنبال داشته باشد. او با همین روش رضایت‌مندی، به آموزش دانش ادامه می‌داد و در دو قالب، شاگردانی را تربیت می‌نمود:

الف. حوزه: مرکز این نوع تربیت و آموزش، در حوزه‌های علمیه نجف اشرف و مشهد مقدس بود. وی در این حوزه‌ها کتاب‌های رسائل شیخ اعظم مرتضی انصاری در علم اصول و مکاسب در موضوع فقه را تدریس می‌کرد.

ب. دانشگاه: پس از بازگشت از حوزه کهن نجف به ایران اسلامی که برابر با آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بود، به دانشگاه تهران در موضوع فلسفه دعوت شده و مشغول به تدریس شد.

۴.۲. قلم‌فرسایی

قلم وسیله و ابزاری برای نشر امور دینی و ارزش‌های آن است، از ارزش بالایی برخوردار است؛ به گونه‌ای که خداوند به آن قسم خورده و می‌فرماید: سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گویاترین شاهد بر شرافت و قداست آن است: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (قلم، ۱)؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد.» درجایی که خداوند، صاحب هستی به آفریدای از آفریده‌های خود قسم یاد می‌کند، بشر در چه جایگاهی می‌تواند از ارج و منزلت آن سخن براند.

در نخستین ارتباط و حیاتی رسول خدا(ص) با مبدأ هستی در غار حرا، سخن از قلم به میان می‌آید تا جایی که خداوند خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (علق، ۴)؛ آن که با قلم آموخت» امام صادق (ع) در این زمینه به مفضل می‌فرماید: «الْكَتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَحْبَابُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَحْبَابُ الْبَاقِينَ لِلْآتِيينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْأَدَابِ وَ غَيْرِهَا؛ ای مفضل دقت کن! در امر کتابت که اخبار گذشتگان را برای باقی‌ماندگان و از اینان را برای آیندگان در بند می‌کشد و ضبط می‌کند که فراموش نشود و نیز به وسیله نوشتن کتب، دانشمندان پیشین که در علوم و آداب و دیگر رشته‌ها تحریر نموده‌اند، باقی و جاودان می‌مانند.»

با سیری در زندگی پیامبر و امامان علیهم السلام می‌توان توجه و اهتمام عملی به نوشتن را از متن سیره آنان دریافت. این قدرشناسی به حدی بود که گاه موجب آزادی اسیران کفار می‌گشت. در صدر اسلام، پس از پایان برخی جنگ‌ها، پیامبر (ص) دستور می‌فرمود: اسیرانی که به ده نفر از مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزند، آزاد شوند. این عمل در جامعه محروم از تمدن آن دوره، زیباترین و مؤثرترین پیام برای ارج نهادن به جایگاه قلم و علم بوده و هست.^۲

۱. مفضل بن عمر، توحید المفضل، تحقیق: کاظم مظفر، ص ۸۰.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه.

قلم، زبان عقل و معرفت و احساس انسان‌ها و بیان‌کننده اندیشه و شخصیت صاحب آن است. قلم، زبان دوم انسان می‌باشد. هویت، چیستی و قلمروی آن، بسیار گسترده‌تر از آن است که در بیان بگنجد. هرگونه رشد و پیشرفت، پیروزی و آرامش و معرفت و شناخت، ریشه در قلم دارد. تمدن‌ها، تجربه‌های تلخ و شیرین و علوم با نوشتن ماندگار می‌شوند و آیندگان مملو از تجربه و پر از راه حل‌ها هستند. هرکس می‌تواند قلمی را بین انگشتانش بفشرد و فرمانش دهد که بنگارد و هر آن‌چه را که از مخیله صاحب انگشت تراوش می‌کند، بنویسد. قلم، تخریب می‌کند، می‌سازد. واقعیت‌ها را آشکار می‌کند. آشکارها را نپنهان می‌نماید. به واقع قلم، معجزه جاودان است.^۱

در حوزه علمی نجف اشرف، کمتر کسی از علما و طلاب پیدا می‌شد که قلم در دست گرفته، مطالبی درخور مخاطبانش را روی کاغذ پیاده نموده و تحت عنوان کتاب به چاپ بسپارد! محقق خراسانی با قلم زیبا و پر محتوایش، کتاب‌هایی را نوشته و در آن عصر و زمان تقدیم جویندگان دانایی می‌کند. او از قلم به‌دستان بزرگ دینی بود که موجب افتخار حوزه‌های علمیه شد، آشنا و بیگانه نام او را در ذهن داشتند و از او تعریف و تمجید به عمل می‌آوردند. در واقع او همانند سلف صالح خود آخوند خراسانی در حوزه‌های علوم دینی درخشید و از مشرق زمین و خراسان بزرگ برخاسته و زمین و زمان را در نوردید و آثار گران‌بهایی را به عنوان میراث علمی و فرهنگی برای محققان و پژوهشگران برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که زندگی و پلکان ترقی به سوی اجتهاد، بدون نردبانی موسوم به کفایة الاصول آخوند در حوزه‌های دینی، برای طالب فقه و فقاہت امکان‌پذیر نیست. هردو از یک سرزمین و از یک مطلع ظهور نمودند و به همان توان علمی رسیدند و آثار قلمی را از خود بر جای گذاشتند.

۵.۲. خطابه و سخنوری

دیگر از خصیصه‌های بارز محقق خراسانی، خطابه است که در حوزه‌های نجف اشرف و قم مقدسه و مشهد مقدس، بین علما و طلاب و فحول علمی از شهرت خاصی برخوردار بود. زندگی آمیخته با این صفت برجسته دینی و اسلامی، در حیات شخصیتی او موج می‌زند؛ گویی با خطابه عجین شده بود. در حقیقت ثروت عظیم الهی است که برای این مرد علمی عنایت نموده، چنان‌که خداوند از توجه به این موضوع برای موجودی به نام انسان خیر داده و در قرآن کریم خود با اعجاز بیان و فصاحت و بلاغت ما را آشنا کرده و می‌فرماید: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (رحمن، ۴)؛ به او بیان را تعلیم کرد. تعلیم بیان از موهبت‌های الهی است که برای بشر لطف و عنایت می‌شود. هر دین و مکتب و نهادی مجبور است، از این صفت خود را دور نکند و بدون آن به پیشرفت و پیروزی و موفقیت نمی‌رسد. امام صادق (ع) به مفضل می‌فرماید:

يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا الْمُنْطِقِ الَّذِي يَعْبُرُ بِهِ عَمَّا فِي صَمِيرِهِ

۱. نقش قلم در زندگی انسان، اثر نگارنده، غیرمطبوع.

وَمَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَيَنْتَجِبُهُ فِكْرُهُ وَبِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْءٍ وَلَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً؛^۱ ای مفضل دقت کن! در نعمت نطق که خداوند به انسان عطا فرموده و انسان به وسیله آن، چیزهایی را که در باطن دارد، بیان می‌کند یا آن‌چه که به خاطرش خطور نموده یا از اندیشه و تفکر عایدش گردیده به زبان می‌آورد. هم‌چنین با سخن گفتن چیزهایی را از غیر خود می‌فهمد که در ضمیرش نهفته بود. اگر آدمی نطق نمی‌داشت، همانند چهارپایان می‌بود که نه قدرت دارد از خود چیزی را خبر دهد و نه می‌تواند از کسی که خبر می‌دهد، چیزی بفهمد.

پس خطابه یک هنر است و می‌تواند به کمک فکر و عقیده و فلسفه و دین و آیین یا به جنگ آن‌ها برود و یا به وسیله این هنر می‌توان آن‌ها را تقویت یا تضعیف کند. خطابه فنی است که اثر اجتماعی دارد و عامل آن به شمار می‌رود. هیچ هنری به اندازه خطابه نمی‌تواند اثری در جامعه داشته باشد. در واقع اسلام در دامن خود، خطبای بسیار زبردستی را پرورش داده است که به نام خطیب معروف بوده‌اند.^۲

نمونه آن در وجود مرحوم محقق خراسانی تبلور داشت و از توان بالای خطابه برخوردار بود. وی با دو زبان زنده دنیا در محافل خصوصی و عمومی و علمی سخنرانی آتشین و سحرانگیزی را ایراد می‌فرمود؛ به گونه‌ای که همه مخاطبان‌ش انگشت حیرت به دندان می‌گرفتند. مردم از او تمجید بسیار به عمل می‌آوردند. او با خطابه خویش، روح حماسی را در قلب و جان انسان به وجود می‌آورد. او در هر موضوعی می‌توانست، با بیان رسا و روان، سخنرانی کند.

الف. فارسی: هر کسی دارای بیان و فصاحت و بلاغت، حتی به زبان مادری خود نیست؛ اما محقق خراسانی از این ویژگی برخوردار بود که با زبان مادری خود، به سخنرانی اعجاب‌برانگیزی پیردازد.

ب. عربی: زبان عربی برای غیرعرب‌زبانان، اگر توانایی سخن گفتن را با آن داشته باشند، زبان دوم گفته می‌شود؛ مرحوم محقق خراسانی به این زبان نیز تسلط کاملی داشت، همانند زبان مادری، خطابه آتشینی را ایراد می‌کرد.

نگارنده در سال‌های ۱۳۶۳ - ۱۳۶۲ ش. در شهر مشهد مقدس زندگی می‌کردم، روزی عبورم از صحن امام خمینی اتفاق افتاد که فعلاً تبدیل به شبستان گردیده، مردی را با لباس روحانیت و چهره هزاره‌گی و با قامت کوتاه و لحيه اندک، پشت ماشین بلند و پوشیده دیدم که از تبار هابلیان، تریبونی را در اختیار دارد و مشغول سخنرانی داغ برای عرب‌زبانان طرف‌دار مجلس اعلاى انقلاب

۱. مفضل بن عمر، توحید المفضل، ص ۸۰.

۲. مطهری، مرتضی، ده گفتار، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

اسلامی عراق بود، درست پیش دارالزهد و دم درب ورودی صحن مسجد گوهرشاد، از داخل صحن امام خمینی (ه) قرار داشت، با بیان رسا و عربی روان و انقلابی سخن می‌گفت. آن زمان، شناخت از آن مرحوم نداشتیم و آوان جوانی بود، از کسی پرسیدم: این فریادگر انقلابی و حماسه‌ساز کیست؟ پاسخ شنیدم: آیت‌الله شیخ محمد عیسی محقق خراسانی، از خاوری‌های مشهد است. عالم فرزانه و محقق بزرگ و خطیب قوی و نیرومند است.

در کتاب «مرجعیت رمز بقاء تشیع» آمده است: استاد محقق به تمام معنی استاد ادب و سخن می‌باشد، خصوصیت منحصر به فرد ایشان در جنبه خطابه و سخن در این است که به دو زبان ریشه‌دار و کهن (عربی و فارسی) به صورت همسان و همانند زبان مادری مهارت کامل دارد. ایشان خطیب مسلط و سخنور توانایی است که نظیرش میان خطبای معاصر کشورهای اسلامی دیده نشده یا کمتر دیده شده است. در معرفی این بُعد شخصیت ایشان این جمله امام خمینی کافی است که بدین مضمون فرمود: «خطیبی نظیر ایشان در میان عرب و عجم نداریم.»^۱ ایشان نسبت به هیچ‌کسی سخن اغراق‌آمیز نمی‌گفت؛ آن‌چه را به محقق خراسانی نسبت داده، عین واقعیت است.

۲.۶. فقه و فلسفه

فقه دانشی است که شخص باید بر اثر آموزش و یادگیری، کسب نماید و آن‌که به قدرت و توانایی آن رسید، نامش را فقیه می‌گذارند و آن شخص بایستی از مبانی دینی باید استنباط و استخراج احکام کند. علمای علم اصول، معنا و تعریف فقه را نوشته‌اند: *الْفَقْهُ فِي اللَّغَةِ الْفَهْمُ وَ فِي الْإِصْطِلَاحِ هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفُرْعَانِيَّةِ عَنْ أَدْلَتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ*.^۲ فقه در لغت به معنی مطلق فهم است و در اصطلاح علم و دانشی به احکام شرعیه فرعیه از دلیل‌های تفصیلی است. این تعریف فقه در لغت و اصطلاح است که هر کدام دارای قید خاصی می‌باشد و جای بحث آن در این جا نیست. پس اجتهاد و مجتهد آن است که دارای قوه و نیروی استنباط احکام باشد. علی بن ابی حمزه گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: *تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي*.^۳ در دین تفقه کنید. اگر کسی از شما تفقه در دین نکند، پس او بی‌سواد است. امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: *الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ*.^۴

بدیهی است، مشکلات جامعه بشری نو می‌شود و مشکلات نو، راه حل نو می‌خواهد. «الحوادث الواقعة» چیزی جز پدیده نوظهور نیست که حل آن‌ها بر عهده حاملان معارف اسلامی است. سر

۱. جمعی از نویسندگان، مرجعیت رمز بقاء تشیع، جامعه روحانیت، ص ۷۶.

۲. حسن بن زین الدین، معالم الدین، انتشارات علمیة اسلامیة، ص ۲۲.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۳۳.

ضرورت وجود مجتهد در هر دوره، ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است و الا در یک سلسله مسائل استاندارد شده، میان تقلید از زنده و مرده فرقی نیست. اگر مجتهدی به مسائل و مشکلات روز توجه نکند، او را باید در صف مردگان به شمار آورد.^۱

مرحوم محقق خراسانی از فرهیختگان فقه و فقهات و مجتهدان نواندیش و به‌روز بود به گونه‌ای که مبانی دینی، قدرت و توان اجتهاد را مطابق زمان و شرایط روز داشت و می‌توانست استنباط احکام در مسائل مستحدثه نماید و همان ملکه و قدرت را در وجودش ذخیره نموده و صحت و سقم ریشه‌های احکام را تشخیص می‌داد. یکی از دست‌آوردهای حوزه، فقه استدلال‌محور است که مطابق نیازهای روز به کار برده می‌شود و او از این توان و دانش برخوردار بود.

با این اوصاف، محقق خراسانی از مصادیق روایات ذیل می‌باشد که پیامبر اسلام (ص) فرمود: **الْفُقَهَاءُ أُمَّةٌ أُرْسِلَ**^۲. فقها امینان فرستادگان خدا است. امام موسی کاظم (ع) می‌فرماید: **لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا**^۳. به درستی مؤمنین از فقها، دژ اسلام می‌باشند، همانند دژ دیوار برای شهر است. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود که پیامبر اسلام (ص) می‌فرمود: **اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي**. قیل: **يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟** قَالَ: **الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي**^۴. بار الها، به جانشینانم رحم کن. گفته شد: آیا رسول‌الله جانشینان شما کیستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

شخصیتی با خصیصه فقهاتی و وارث پیامبران، باید کارشناس امور فقهی باشد که در تشخیص علم، مسائل سختی مورد توجه صاحب‌نظران است. هرکس، قادر به تمیز نیست، باید کسی که کارشناس مسائل باشد، علم را از غیرش تمیز دهد و برای مقلد بیان نماید که اعلم فلان شخص است. محقق خراسانی این ویژگی را دارد؛ زیرا خود در این موضوع صاحب‌نظر بود، به شکلی که هرکسی نامش را می‌شنید، از او به خوبی به عنوان فقیه خبیر یاد می‌کرد. او همانند سایر مراجع عظام تقلید، از قدرت علمی و مبانی فقهی برخوردار بود. به تعبیر دیگر: خود فقیه و مجتهد مسلم و فیلسوف قوی و نیرومندی به حساب می‌آمد. در عرصه‌های مختلف علمی می‌درخشید. همان‌طوری که از نامش پیدا است، او از خراسان و سرزمین دانش‌پرور طلوع نمود و نام نیک خویش را برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که شمشیر اجتهاد را در نیام داشت.

۳. حمایت از نهضت‌های دینی

وقایع و حوادث اجتماعی و تاریخی، همانند پدیده‌های طبیعی، از نظر ماهیت با یکدیگر اختلاف

۱. مطهری مرتضی، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۳۸.

۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۴، ص ۴۲۰.

دارند. هرگز ماهیت انقلاب اسلامی صدر اسلام با ماهیت انقلاب کبیر فرانسه و یا انقلاب اکتبر روسیه، یکی نیست. تشخیص ماهیتی نهضت، از راه‌های مختلف ممکن است صورت گیرد:

از طریق افراد و گروه‌هایی که بار نهضت را به دوش می‌کشند؛

علل و ریشه‌هایی که زمینه نهضت را فراهم می‌کنند؛

هدف‌هایی که آن نهضت تعقیب می‌کند؛

شعارهایی که به آن نهضت قدرت و حیات و حرکت می‌بخشد.

نهضت پیامبران برخاسته از «خودآگاهی الهی» یا «خودآگاهی» است. این خودآگاهی، ریشه در اعماق فطرت دارد؛ از ضمیر باطن سرچشمه می‌گیرد. هرگاه تذکر پیامبرانه، شعور فطری بشر را به خالق و آفریدگار به اصل و ریشه، به شهر و دیاری که از آن جا آمده و آشنایی مرموز نسبت به آن جا در خود احساس می‌کند، بیدار سازد، این بیداری خودبه‌خود به دلبستگی به ذات جمیل علی الاطلاق منتهی می‌گردد. دلبستگی به خدا که سرسلسله ارزش‌ها است، به دنبال خود دلبستگی به کمال و زیبایی و عدل و برابری و گذشت و فداکاری و افاضه خیرسانی در او به وجود می‌آید.^۱

از ابعاد بلند شخصیت محقق خراسانی، اندیشه فرامرزی و تفکر انترناسیونالیستی اسلامی است. او حضور فعال و محوری خویش را در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی حفظ کرد و حضرتش علاقه خاصی به ایشان داشت. در نهضت اسلامی ملت مسلمان عراق و در انقلاب اسلامی افغانستان به خوبی نشان داده است که ایشان در تاریخ معاصر اسلامی از پیشگامان نهضت جهانی اسلام و معتقد به انقلاب بین‌الملل اسلامی و برپایی حکومت جهانی اسلام است. جنبش اسلامی معاصر و ملت‌های مسلمان مرهون زحمات و مبارزات امثال ایشان است. بدون هیچ مبالغه‌ای، چهره ایشان در تاریخ نهضت‌های اسلامی همچون اسلاف صالحش سید جمال‌الدین افغانی و شهید سید اسماعیل بلخی و... می‌درخشد.^۲

مردی که در فعالیت‌های دینی و سیاسی و تبلیغی و خیزش‌های مردمی، مرز و قومیت و ملیت نمی‌شناسد، معیار در حرکت‌های انسانی او، فقط اسلام بود؛ زیرا عنوان فقیه و خطیب و فیلسوف اسلامی را از حوزه علوم دینی کسب نموده و باید با همان عنوان و آدرس به فعالیت‌های روزانه خویش بپردازد، سرزمین و جغرافیای خاصی در ایده و جهان‌بینی توحیدی او هیچ نقش و اثری نداشت؛ زیرا او نقش پیامبرانه‌ای در حیطه کاری و حوزه فعالیت خود بازی می‌کند که بسیاری از مدعیان اصلاح‌طلبی ندارند. پیامبران در انسان احساس بیداری پدید می‌آورند که خداجویی و خداپرستی است و در فطرت هر فرد نهفته است. پیامبران به انسان ایده می‌دهند و طرفدار حق و حقیقت

۱. مطهری مرتضی، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. جمعی از نویسندگان، مرجعیت رمز بقاء تشیع، ص ۷۷.

می‌نماید؛ از آن جهت که دشمن پوچی و باطل است، فارغ از هر منفعت و زیانی؛ چون عدالت و برابری و راستی و درستی از ارزش‌های خدایی هستند؛ خود به صورت هدف و مطلوب در می‌آیند، نه صرفاً وسیله‌ای برای پیروزی در تنازع زندگی. انسانی که بیداری خدایی پیدا می‌کند و ارزش‌های متعال انسانی برایش به صورت هدف در می‌آیند. از این که طرفدار یک فرد به عنوان فرد یا دشمن یک شخص به عنوان شخص بشود، آزاد می‌شود. او دیگر طرفدار عدل است نه عادل، دشمن ظلم است نه ظالم. طرفداری از عادل و دشمنی با ظالم از روی عقده‌های روانی و شخصی ناشی نمی‌شود، بلکه اصولی و مسلکی است.^۱ روح جمعی پیامبرانه و الهی او، موجب راه‌اندازی فکر جمعی و جهانی اصلاح‌طلبی و آزادی‌خواهی شد که در جامعه اسلامی در قالب خطابه ریخته و برای مخاطبانش بیان کند.

اینک به سه نمونه از فعالیت‌های محقق خراسانی در نهضت‌های اسلامی اشاره می‌شود.

۳.۱. نهضت اسلامی ایران

با شروع مبارزات علیه رژیم ستم شاهی هزار ساله با رهبری روحانیت و فقهای عظام در رأس امام خمینی، خیزش‌های مردمی از رنگ بیشتری برخوردار گردید تا این که کار به تظاهرات و شعارهای ضد حکومت به داخل شهرها کشیده شد و دست‌گیری رهبری قیام و تبعید او به کشورهای بیرون از ایران. در نتیجه مقیم شدن او در عراق، شهر نجف اشرف و مرکز و پایتخت دینی و علمی جهان اسلام، باعث شد که مبارزه به شکل اساسی‌تری مدیریت شود.

محقق خراسانی در همین مکان مقدس، شیوه‌های مبارزاتی رهبری قیام و نهضت را با دقت مطالعه نمود و شعارهای داده‌شده آن را به بررسی گرفت. اولین گزینه، برداشتن حاکمیت تبعیض از حوزه نجف بود. او را وادار ساخت تا با این انقلاب دست همکاری دهد و سخنرانی‌هایش را به نفع آن، سامان‌دهی نماید.

آیت‌الله خراسانی در زمان حکومت حزب بعث و دست‌گیری علما و طلاب و اخراج اجباری از نجف، به سوی ایران آمد، به خراسان و شهر مشهد مقدس ساکن شد. سقوط نظام شاهی در این کشور با حضور محقق خراسانی هم‌زمان گردید. او کمر همت را بست و از توان علمی و فقهی و فلسفی خویش به نفع حاکمیت دینی به رهبری امام خمینی استفاده نمود. درس‌های دینی را در حوزه و دانشگاه‌ها برگزار کرد و دانشجویان خود را برای حمایت از جمهوری اسلامی ترغیب و تشویق می‌کرد. فقه و اصول و فلسفه را در حوزه و دانشگاه، تدریس می‌نمود و شاگردانی را در این مسیر تربیت کرده و تقدیم جامعه اسلامی کرد و از همه امکانات موجود با تمام توان علمی برای حمایت از نهضت نوپای اسلامی در ایران حمایت به عمل آورد تا ریشه‌های خود را عمیق غرس نماید.

۱. مطهری مرتضی، نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، ص ۶۴ و ۶۵.

او اعتقاد راسخ به بیداری مردم و مبارزه علیه بیداد و ظلم و ستم داشت. حاکمیت شاهی را در ایران آن روز، مستبد و غیردینی می‌دانست، با این عقیده با خط و مشی امام خمینی همگام و همکار شد. در نجف اشرف، زبان و بیان را در خدمت نهضت بیداری این مرد بزرگ و الهی قرار داد. در سرزمین ایران، زیر سایه حکومت و پرچم و نظام جمهوری اسلامی به فعالیت‌های علمی خود ادامه داد.

۳.۲. نهضت اسلامی مردم عراق

با حاکمیت حزب بعث به رهبری صدام حسین، وضعیت حوزه نجف اشرف و مراجع عظام تقلید و علما و طلاب و شخصیت‌های دینی و علمی و مردمی، رو به وخامت گذاشت و رفتار رژیم با اینان با خصومت تمام صورت می‌گرفت. هر روز جامعه علمی و فرهنگی عراق با دست‌گیری و زندان‌های گسترده مواجه می‌شدند. عرصه برای فرهیختگان و حتی عامه مردم تنگ‌تر می‌گردید. حوزه نجف هرچه زمان می‌گذشت، تحت فشار شدید نظام دیکتاتور صدام قرار می‌گرفت.

ناگزیر نخبگان علمی به سوی ایران مهاجرت نمودند و از سوی جمهوری اسلامی تازه‌تأسیس به گرمی استقبال شدند. با گردهم‌آیی عراقی‌ها، نهضت اسلامی را برای مبارزه علیه حاکمیت استبدادی عراق، در ایران پی‌ریزی نموده و سامان‌دهی کردند. در این میان محقق خراسانی به عنوان وظیفه اسلامی و دینی، احساس مسئولیت نمود و در خیلی از مبارزین ضد حکومت بغداد پیوست و از اعضای فعال آن شد. ایشان دارای زبان و بیان و توان علمی و خطابه‌های سحرانگیز با زبان مردم عراق بود و از سوی جامعه مهاجر آن کشور مورد استقبال قرار گرفت.

با این وضعیت، صدام حسین با حمایت کشورهای استعماری، به سرزمین و حاکمیت ایران به منظور سیطره، تجاوز نمود. زیاده‌خواهی و روحیه شرارت در این حاکم مستبد به اوج رسیده بود و جنگ ویران‌گری را به منظور نابودی نظام اسلامی ایران به وجود آورد. نهضت ضد ظلم و ستم به رهبری علمای عراق در مبارزه علیه این بیدادگر تاریخ، با ایرانیان شرکت نمودند. مرحوم محقق خراسانی نیز در این دفاع، از سهم و نقش فعال برخوردار بود.

در این بحبوحه زمانی، در داخل عراق، از سوی فرعون زمان، خاندان مرجع بزرگ آیت‌الله حکیم، مورد تعرض قرار گرفت و بسیاری از اعضای بیت این فقیه فقید را به زندان برده و به شهادت رسانیدند و برخی سوی ایران آمدند و مجموعه‌ای را برای مبارزه بنیان نهادند که محقق خراسانی به عنوان عضو فعال در آن نیز مشغول فعالیت شد و از حرکت انقلاب مردم عراق با بیان شیوا، مورد حمایت خود قرار داد که پس از زمانی به مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق موسوم شد و تا نابودی حکومت دیکتاتور آن کشور به تبلیغ و تشویق مردم عراق ادامه داد. در عین حال او نه عرب بود و نه عراقی، بلکه یک عنصر خدوم و انسان‌دوست و فرهیخته اسلامی بود که خود را همانند مولایش علی (ع)

وقف هدایت و خدمت‌رسانی به انسانیت نموده بود. در این راستا از هیچ تهدید و ارعابی نمی‌هراسید و به هیچ تطمیع متمایل نمی‌شد. مرز و جغرافیا برایش مفهومی نداشت.

۳.۳. انقلاب اسلامی افغانستان

با کودتای نظام خلق و پرچم، سال ۱۳۵۷ش، با حمایت شوروی سابق در کشور، علیه نظام جمهوری کودتایی به رهبری داوود خان، عقاید و سنت‌های دینی توسط برنامه‌ریزان کودتا، مورد تعرض قرار گرفت. جامعه سنتی و دینی این کشور اعم از شیعه و سنی به خشم آمده و در گوشه و کنار کشور، انقلاب اسلامی را با نام جهاد مقدس، علیه حاکمیت کمونیستی آغاز نمودند.

شخصیت‌های دینی و سیاسی از ترس دست‌گیری از شهرها به روستاها هجرت نموده و به خارج از کشور خود را منتقل نمودند. با رهایی از قید حاکمیت استبدادی، به سازمان‌دهی نیروهای پراکنده مردمی پرداختند و احزابی را بدین منظور به وجود آوردند. این روند با سرعت تمام در تمام نقاط کشور گسترش یافت. شیعه و سنی با یک هدف، قیام نمودند و آن نابودی نظام کمونیستی و مزدور بلوک شرق بود.

این انقلاب تا به دهه ۱۳۷۰ش. خود را وصل نمود که زمان عقب‌نشینی ارتش سرخ شوروی سابق بود. در این میان نیروهای جهادی وارد کابل شدند و هزاره‌ها را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند. در این میان، جامعه‌ای که سال‌های قبل از انقلاب اسلامی خود را از کتمان هویت‌های قومی و مذهبی تازه بیرون آورده، بار دیگر با همان تعصب مذهبی و قومی در ساختار دولتی مواجه شدند. این بار هر دو طرف قالب جهادیان را با خود داشتند و افتخار مبارزه علیه اشغالگران را به خود نسبت می‌دادند. جنگ با تعصب خشک مذهبی و قومی آغاز گردید؛ این بار جامعه تازه‌آزادشده از زیر زنجیر استعمارهای داخلی و خارجی، عزم را جزم نمودند که تا دستیابی به حقوق ملی، دست از مبارزه بر ندارند.

با این وضعیت پیش‌آمده بین مردم ما، احساس نیاز به مصدر فتوا بیش از پیش شدت گرفت تا خون‌های ریخته‌شده به حمایت و دفاع از حریم تشیع، توجیه دینی داشته باشد. مرحوم محقق خراسانی، سال‌های حضور در نجف، این احساس را برای محرومان جهان درک می‌نمود و شعار همگانی داشت که با وجود سرزمین‌های جغرافیایی خاص، هر کشوری از خود، دارای مرجعیت و مصدر فتوا باشد، تا با اتهام هم‌شهریان خویش مواجه نگردند که شما مزدوران ایران و نجف هستید و سال‌ها به این اتهام سوختیم و ساختیم. گویی او به هدف خود نزدیک شده و شعارش در یک مورد جامعه عمل پوشیده و در شرف تحقق است.

او در این بحبوحه حساس و سرنوشت‌ساز در پاسخ به سؤالی که شد، فرمود: «من بیست سال در کنار امام بوده‌ام و مبارزه اسلامی کرده‌ام و ده سال از عمر خود را وقف انقلاب اسلامی عراق نمودم

و با مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق همکاری می‌کردم و اکنون بنا دارم آخر عمرم را برای شیعیان مظلوم افغانستان وقف نمایم.^۱

محقق خراسانی وظیفه اسلامی و دینی و انسانی خود می‌دانست که در هر سرزمینی حضور یافته و از مظلومان و محرومان جهان حمایتی به عمل آورد. او انسان بی‌بدیل و عالم فقیه و فیلسوف فرهیخته بود و حد و مرز جغرافیا را نمی‌شناخت و هویت‌های اعتباری را کنار می‌گذاشت. روی همین جهت، اواخر عمرش را با حمایت از نهضت دینی و انسانی شیعیان افغانستان پرداخت و با تمام توان وارد میدان شد.

از زمانی که حزب وحدت اسلامی در مرکز هزارستان (بامیان) شکل گرفت، به اتفاق همه اعضای شورای مرکزی آن، شخصیت سیاسی استاد عبدالعلی مزاری را به عنوان دبیر کل انتخاب کردند و از بامیان فعالیت‌های آن حزب شروع شد تا حق و حقوق این مردم را باز ستاند و مردم را از حالت کتمان هویت مذهبی و قومی بیرون آورد و با هویت اصلی وارد جامعه و سرزمینی به نام افغانستان گرداند و هزاره‌ها همانند سایر ساکنان این کشور به صورت رسمی و قانونی از حقوق مساوی برخوردار گردند. ظهور مرجعیت دینی به زعامت آیت‌الله محقق کابلی در افغانستان، برای اولین بار در تاریخ مردم این کشور بی‌سابقه است. محقق خراسانی از توان علمی و فقهی و خطابه خویش استفاده کرد و موقعیت اجتماعی و نیازهای مردم افغانستان را بین مهاجرین پررنگ کرده و روی منبر رفته، توجه جامعه محروم و مظلوم کشور را به سوی این نعمت و رحمت الهی جلب نمود و با بیان سحرانگیزش حمایت خود را از این نهضت بزرگ دینی اعلام داشت. بدین مناسبت، به شهرهای مختلف ایران در کنار مرجع بزرگوار دینی، سفر نمود و بین مهاجرین به ایراد سخن پرداخت. حلقه‌های پاسخ به سؤالاتی در این زمینه تشکیل داد و شبهه‌هایی وارده را با کمال علمی و فقهی پاسخ می‌داد و بسیاری از کسانی که در این راستا شک داشتند و نزدیک نمی‌شدند با وجود محقق خراسانی و پاسخ‌های قانع‌کننده؛ با افتخار تمام در خدمت تبلیغ از مرجعیت قرار می‌گرفتند.

نقش او در شکستن سد مرجعیت و راه‌اندازی و تبلیغ، یک کاری بسیار سخت و دشوار بود که او با توان علمی و جرئت، خود را میدان‌دار مبارزه علیه موانع ظهور آن کرد و همانند قهرمان و فاتح میدان جنگ، سلاح دانش را به دست گرفته و آماده رزم گردید و جهاد فصاحت و بلاغت و منطق و اجتهاد و فقاقت استدلالی را به کار بست و تا آخرین لحظه حیات خویش از این نهضت حمایت نمود؛ زیرا هیچ نهضتی بدون مبلغ توانمند به راه نمی‌افتد. تنها راه پذیرش آن بین ملت‌ها و اقشار مختلف، وجود مبلغ قوی و نیرومند است که از هیچ چیزی نهراسد و به هیچ مسأله مادی تطمیع نگردد و به حرکت خط انتخابی خود ادامه دهد. محقق خراسانی داخل همین مقوله بود.

۱. جمعی از نویسندگان، مرجعیت رمز بقاء تشیع، ص ۷۸.

منابع

قرآن کریم.

ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، تهران: مکتبه النینوی، اول، بی تا.
ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، اول، ۱۳۶۳.

پایگاه اطلاع رسانی حوزه. گرفته شده از مقاله: نقش قلم در زندگی انسان، اثر نگارنده، غیرمطبوع.
جمعی از نویسندگان، مرجعیت رمز بقاء تشیع، جامعه روحانیت، قم: ۱۳۷۴.

حسن بن زین الدین، معالم الدین، انتشارات علمیه اسلامیة، بی جا: ۱۳۶۳.

سلیم، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق محمد باقر انصاری، قم: الهادی، اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.
صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چهارم، ۱۴۰۸ هـ.ق.

مطهری، مرتضی، ده گفتار.

مطهری، مرتضی، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر.

مفضل بن عمر، توحید المفضل، تحقیق کاظم مظفر، قم: داوری، سوم، بی تا.

منسوب به امام صادق، مصباح الشریعة، بیروت: اعلمی، اول، ۱۴۰۰ هـ.ق.

نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۰۸ هـ.ق.

حوزه علمیه نجف اشرف و عالمان افغانستان

علی حسن زاده

مقدمه

از زمانی که پیامبر اکرم (ص) با هجرت خویش به مدینه، زمینه گسترش اسلام را فراهم نمودند و امام حسین (ع) با هجرت خود همراه با اهلبیتش علت مبقیه اسلام گردید، گویا نشر دین با هجرت و از خودگذشتگی و تحمل مشقتها پیوند خورده است.

عالمان پارسا و شیفتگان نشر دین در طول تاریخ به پیروی از اسوه‌های حسنه، با هجرت‌های خویش، پیامبران پاکی و نور به نقاط مختلف جهان بوده‌اند، تا آن‌جا که می‌توان گفت بخش عظیمی از گرایش مسلمانان به دین مبین اسلام و هدایت آنان به راه نورانی قرآن، به برکت همین حرکت‌ها بوده است.

حوزه‌های علمیه، در طول تاریخ سرنوشت‌ساز خود همواره رهبری امت اسلام را بردوش داشته و با اتکا به قرآن و عترت، رهروان راه حقیقت را به ساحل فلاح و رستگاری رهنمون گردیده‌اند. در میان حوزه‌ها، حوزه علمیه نجف اشرف از قدمتی به بلندای تاریخ اسلام برخوردار است. به عنوان اساس و ریشه حوزه‌های علمیه تشیع قلمداد می‌شود. تأسیس آن به دست با کفایت «مهاجری از خطه خراسان» صورت گرفت. این نوشتار می‌کوشد فراز و فرودهای حوزه نجف و عالمان افغانستانی برجسته برخاسته از آن حوزه را بررسی نماید.

ادوار حیات حوزه نجف

فعالیت رسمی حوزه نجف به عنوان مهد علم و مرکز حوزه‌های علمی شیعه با ورود شیخ طوسی آغاز می‌گردد. شیخ طوسی در ماه ضیافت الهی، در سال ۳۸۵ ق. در طوس از توابع خراسان بزرگ به جهان هستی قدم گذاشت و در سال ۴۰۸ ق. وارد عراق شد و در بغداد از محضر اساتید بزرگی هم‌چون: «شیخ مفید، متوفای ۴۱۳ ق.» بهره‌های فراوانی برد. شیخ مفید در آن زمان ریاست متکلمین شیعه را

در دست داشت و با طرفداران هر مذهب و مسلک با متانت و عظمت خاصی بحث و مناظره می‌کرد. پس از گذشت حدود پنج سال، با رحلت شیخ عالیقدر مفید، شیخ ابوجعفر، با تلمذ در محضر سید مرتضی سال‌های زیادی را از محضر ایشان کسب فیض نمود. پس از گذشت دو دهه و رحلت علم‌الهدی در سال ۴۳۶ق. علم‌هدایت شیعیان را بر دوش گرفت و زعامت مسلمین را پذیرفت. البته پس از مدتی وضعیت سیاسی و اجتماعی بغداد تا حدی نابسامان گردید. شیخ طوسی با توجه به این وضعیت، بغداد را برای ایجاد یک تشکیلات منسجم مناسب ندید، به سوی نجف اشرف بار سفر بست. با رسیدن این خبر، شیفتگان معارف الهی به سوی آن دیار سرازیر شدند و پروانه‌وار گرد شمع وجودشان حلقه زدند و شالوده‌های آغازین حوزه نجف را پی‌ریزی کردند.

با مهاجرت شیخ طوسی در سال ۴۴۸ق، از بغداد به نجف، نشاط و تحرک علمی در آنجا قوت گرفت و تبدیل به مرکز مهم علوم شیعی شد. عمده‌ترین دروسی را که در کتاب «الامالی» برای دانشجویان املا کرده، در نجف اشرف بوده است.^۱

حوزه علمیه نجف اشرف، از زمان حضور شیخ الطائفه، مراحل مختلفی را سپیر نموده و عالمانی را در دامان خود تربیت نموده و تقدیم اسلام کرده است. شیخ طوسی، محوری را پدید آورد که در اندک زمان شاگردانی را از اقصای نقاط جهان به سوی خویش کشاند و سالیانی درازی گرد وجود مبارک بارگاه ملکوتی اولین پیشوای شیعیان جهان جمع شدند تا از آب چشمه زلال عصمت و امامت استفاده نموده و در سرزمین خود بازگشته و منبع آثار و برکت‌ها و خیر گردند. حوزه علمیه نجف پس از ورود شیخ طوسی تاریخ پرفراز و نشیبی و شیرین و تلخی را سپری کرده است، با مطالعه در حیات مختلف آن می‌توان این موضوع را درک کرده و فهمید که مراحل آن عبارت‌اند از:

دوره اول: تکون و تثبیت

نخستین دوره از حوزه علمیه نجف اشرف با هجرت شیخ طوسی از بغداد به نجف آغاز می‌گردد و تا قرن ششم هجری ادامه می‌یابد. شیخ الطائفه پس از ۲۲ سال مرجعیت در بغداد به نجف اشرف هجرت کرد و ۱۲ سال در این مرکز دینی به فعالیت پرداخت. شیخ طوسی از جمله دانشمندان شیعی است که به علوم نقلی و عقلی احاطه کامل داشته و تألیفاتی در هر یک از موضوعات و علوم اسلامی به رشته تحریر درآورده است.

اندکی پس از ورود طغرل سلجوقی به بغداد، در سال ۴۴۹ق. خانه و کتابخانه آن را در حالی که خود وی قبلاً به نجف مهاجرت کرده بود، آتش زدند. مدتی بعد شیخ طوسی فعالیت علمی خود را در این شهر آغاز کرد و حوزه بزرگ نجف با تلاش‌های او پا گرفت. شیخ توانست اوضاع تحصیلی آشفته و نابسامان نجف را تحت نظم درآورد و حلقه‌های درسی را تشکیل دهد. عده اندک از کسانی

۱. نخستین املاء در ۲۶ صفر ۴۵۶ بوده است.

که همراه شیخ از بغداد به نجف رفته یا شهرتش را شنیده بودند، به او پیوستند و دیری نپایید که شهر نجف مرکزیت علمی و فکری تشیع را از آن خود کرد. کتاب امالی یا المجالس شیخ گواه انضباطی است که او در حوزه نو تأسیس نجف در انتقال علوم به شاگردانش برقرار کرده بود. کار سترگ دیگر شیخ، سوق دادن علما و شاگردان خود به فقه استدلالی و اجتهادی بود.

هجرت شیخ طوسی به نجف اشرف، موجب گشت تا دهها دانشمند شیعی در این حوزه گرد آیند و صدها دانش پژوه به تحقیق و تألیف پردازند و از محضر دانشمندان بهره ببرند و همین امر به بنیان گذاری حوزه علمی نجف اشرف انجامید؛ حوزه‌ای که با برخورداری از بزرگان علم و عمل، دانشکده‌های مختلف خود را در این دانشگاه بزرگ شیعی تأسیس نمود و به علوم اسلامی در فقه و کلام و تفسیر و حدیث پرداخت.

سرانجام شیخ طوسی پس از عمری پربرکت در سن هفتاد و پنج سالگی، در سال ۴۶۰ ق. در جوار مرقد مطهر مولای متقیان امیر مؤمنان علی (ع) ندای حق را لبیک گفت و در جوار آن محبوب آریمید. پس از رحلت شیخ طوسی، فرزندش «شیخ ابوعلی طوسی» در سال ۵۱۵ ق. مرجعیت شیعه را عهده دار گردید و ابونصر محمد بن ابی علی الحسن بن ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی فرزند ابوعلی، پس از پدرش حوزه‌ای را که جدش دایر کرده بود، اداره نمود.

دوره دوم: تبعیت و رکود

دوره تبعیت و رکود با وفات شیخ طوسی آغاز شد و تا اوایل قرن دهم ادامه یافت. عوامل متعددی در ایجاد رکود پس از شیخ دخیل بودند:

- نخست آن که به رغم ابتکارات شگرف او در حوزه اصول، فقه و دفاعش از فقه، رشد در حوزه شریعت و توفیقش در ترویج و تحکیم روش‌های استدلال و استنباط آرا و نظریات وی تا مدت‌ها به دلیل عظمت شخصیت او در مجامع علمی شیعه بدون معارض و نقدناپذیر رواج یافت و پیروانش بیش از یک قرن در صدد خرده‌گیری و نقد و بررسی نظریاتش برنیامدند. به تعبیر شهید ثانی^۱ و صاحب معالم ابن شهید ثانی،^۲ همه فقها تنها ناقل گفته‌های او بودند.

- عامل دیگری این ایستایی، جوانی حوزه نجف بود که نمی‌توانست هم‌پای مراکز هم‌چون حوزه علمی بغداد، در برخورد با آرای گوناگون، پویایی داشته باشد، مخصوصاً آن که هنگام مهاجرت شیخ از بغداد به نجف، تنها تعدادی کم‌شمار او را همراهی کرده بودند.^۳

- از میان رفتن قدرت آل بویه که پیوسته مراکز و شخصیت‌های علمی شیعه را تحت حمایت خود

۱. زین‌الدین شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، ص ۹۳.

۲. حسن صاحب معالم، معالم الدین و ملاذالمجتهدین، قسمت اصول فقه معروف به معالم الاصول، ص ۱۷۶.

۳. صدر، محمدباقر، المعالم الجديده للاصول، ص ۶۳.

داشتند، عامل اثرگذار دیگری بر رکود بود و مخصوصاً از همان آغاز تصرف عراق به دست سلجوقیان، شیعه تحت فشارهای روزافزون قرار گرفت.

دانشمندان و آثار علمی آن‌ها در این دوره

با همه این احوال، در این دوره نیز حوزه نجف از تکاپوی علمی دور نماند. از ابوعلی طوسی فرزند شیخ طوسی (متوفی ۵۱۵) اثری چون «المرشد الی سبیل المتعبد» و «الامالی» به جای مانده است. وی نزد علمای شیعه با عنوان مفید ثانی شهرت دارد.^۱ ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مؤلف «مجمع البیان» و ابو عبدالله حسین بن احمد بن طحّال مقدادی تربیت‌یافتگان محضر اویند.^۲ هم‌چنین شیخ ابوالوفاء عبدالجبار رازی، شیخ ابو محمد حسن بن بابویه قمی و شیخ ابو عبدالله محمد بن هبة الله طرابلسی معاصران او و جملگی از شاگردان پدرش در حوزه علمیه نجف بوده‌اند.^۳ کتاب «شرح کافیه» ابن حاجب و «شرح قصائد ابن ابی الحدید» از نجم‌الائمة رضی‌الدین محمد استرآبادی (متوفی ۶۸۶)، «الایماقی فی شرح الایلاقی» و «شرح تعریب الزبده در طب» از عبدالرحمان بن عتائقی از علمای حله و بعد نجف اشرف و «التنقیح الرابع فی شرح مختصر الشرایع» مقداد بن عبدالله سیوری مشهور به فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶) از جمله آثار دانشمندان این دوره حوزه نجف‌اند.

- ظهور محمد بن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ق) در حله، رونق حوزه علمیه این شهر را به همراه داشت، ولی همین مسأله به رکود حوزه علمیه نجف شتاب بیشتری بخشید. وی توانست به روحیه پیروی بی‌چون و چرای مشایخ امامیه که در برابر آرا و فتاوی شیخ طوسی تسلیم و منقاد بودند، پایان دهد و با نقادی آرا و برخی روش‌های شیخ، روح تحقیق و نقد و تجدید نظر را به محافل علمی شیعه باز آورد.

در عوض در این دوره که از قرن ششم تا نهم هجری یا تا نیمه قرن دهم به طول انجامیده، حوزه علمیه کربلا از تحرک بیشتری برخوردار بوده است و دانشمندانی چون «ابو العباس احمد بن علی نجاشی»، «عماد الدین ابی حمزه طوسی»، «سید فنخار موسوی حائری»، «رضی الدین علی بن طاووس»، «شمس الدین محمد بن مکی» (شهید اول)، «ابن خازن حائری» و «ابن فهد حلی» در آن به تربیت دانشجویان علوم دینی مشغول بوده‌اند. از این رو، حوزه علمیه نجف در آن برهه از رونق چندانی برخوردار نبود؛ چه آن‌که اغلب رجال علم در حوزه کربلا سکنی گزیدند. برخی علت رکود علمی این دوره را به سبب تحرک حوزه حله در این عصر دانسته‌اند و بیوت علمیه آل ادریس، آل شیخ

۱. منتخب‌الدین علی رازی، الفهرست، ص ۴۶.

۲. حسینی طهرانی، حسین، رساله سیر و سلوک علامه بحر العلوم، ص ۴۴ تا ۴۵.

۳. ابن شهر آشوب، کتاب معالم العلماء، ص ۴۳.

ورام، آل فهد، آل طاووس و... را دلیل گفتار خویش ساخته‌اند.

دوره سوم: رونق دوباره

دوره سوم حوزه علمی نجف اشرف از قرن دهم آغاز می‌گردد و تا قرن یازدهم هجری ادامه می‌یابد. در واقع از نیمه دوم قرن دهم رونق علمی به حوزه نجف بازگشت. اقدامات اثرگذاری چون آسان ساختن دسترسی به آب آشامیدنی از طریق حفر رودها توسط شاهان صفوی و ساخت قلعه‌های استوار و تأمین امنیت جانی ساکنان، به عنوان عوامل شکوفایی مجدد حوزه نجف شمرده شده‌اند؛ ولی بعید است چنین طرح‌هایی به تنهایی شکوفایی علمی را باز آورده باشند، چه پیش از صفویان، برخی فرمانروایان و امیران ایلخانی و جلایری با رویکرد سیاسی به احیای نجف شیعی در برابر بغداد سنی به اقدامات مشابهی دست زده؛ اما توفیق چندانی کسب نکرده بودند.

نقش مولی احمد بن اردبیلی (متوفی ۹۹۳ق) مشهور به مقدس / محقق اردبیلی در بازیابی رونق حوزه علمی نجف در این دوره بسیار برجسته بود. حضور محقق اردبیلی در حوزه نجف و مقبول افتادن مکتب فقهی او، یعنی تتبع همه‌جانبه در احادیث و توجه به احادیث صحیح‌السند - که چه بسا مورد بی‌اعتنایی یا اعراض فقهای سلف قرار گرفته بود - در برابر قول به پذیرش فتوای مشهور، پژوهشگران و طلاب بسیاری را در حلقات درس او حاضر ساخت.

کسانی چون شمس‌الدین محمد بن علی عاملی، نوه شهید ثانی، صاحب مدارک الاحکام (متوفی ۱۰۰۹) و حسن بن زین‌الدین، فرزند شهید ثانی معروف به صاحب معالم (متوفی ۱۰۱۱) از تربیت‌شدگان بزرگ مکتب فقهی و اصولی او هستند. مقدمه کتاب معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین حسن بن زین‌الدین در اصول فقه است و متن آن به فقه اختصاص دارد که ناقص مانده است. این مقدمه از زمان تألیف تا به امروز محل توجه فقهای اصولی بوده و جایگزین کتاب‌های سه‌گانه تعلیمی اصول فقه در حوزه‌های امامیه - یعنی «الشرح العمیدی علی تهذیب العلامة»، «شرح العلامة علی مختصر ابن الحاجب» و «شرح العُضدی علی مختصر ابن الحاجب» - شده و تا سالیانی قبل متداول‌ترین کتاب درسی مقدماتی اصول فقه در نظام تعلیمی شیعه به شمار می‌رفت.

دانشمندان و آثار علمی این دوره

محمی‌الدین بن محمود نجفی (متوفی ۱۰۳۰) در شعر و ادب دستی داشت. رکن‌الدین علی قُهیایی از شاگردان مکتب اردبیلی، در علم روایت و رجال متبحر بود و کتاب «مجمع‌الرجال» او از آثار دیگرش مشهورتر است.

ملا عبدالله یزدی (متوفی ۹۸۱) مؤلف حاشیه بر بخش منطق تهذیب المنطق و الکلام اثر تفتازانی متعلق به همین دوره حوزه نجف بوده و کتاب او هم‌چنان یکی از درس‌نامه‌های رایج در حوزه‌های

علمیه است.

شیخ ابوالحسن فتونی عاملی نجفی (متوفی ۱۱۴۰) که از او به عنوان افقه المحدثین یاد شده، صاحب نوشته‌هایی چون «مرآة الانوار» در تفسیر و «ضیاء العالمین» در کلام است. کتاب اخیر در زمره مفصل‌ترین تألیفات کلامی به شمار می‌رود. وی هم‌چنین کتابی با عنوان «تنزیه القمیین» در نفی نسبت تشبیه و رؤیت به محدثان قم، نگاشته است.^۱

دوره چهارم: ظهور و افول اخباریان

این دوره از اوایل قرن یازدهم شروع شد و تا آخر آن امتداد داشت و به اخباریانی اختصاص یافت که در حوزه علمیه نجف به فعالیت علمی اشتغال داشتند. در این عصر رکود علمی مباحث اصولی مشهود است. از جمله عللی که باعث شدند مکتب اخباری بر مکتب اصولی چیره گردد و تا پیش از وحید بهبهانی در حوزه نجف اشرف رشد یابد، انتقال زعمای مکتب اصولی به حوزه علمیه کربلا ذکر شده است.

در این قرن، نجف اشرف همانند دیگر حوزه‌های شیعه درگیر موضوع اخباری‌گری شد. بزرگترین تأثیر را در این بین محمدامین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳ق) داشت. وی که خود درس‌آموخته حوزه علمیه نجف بود و از صاحب معالم و صاحب مدارک اجازه روایت داشت. با تألیف کتاب «الفوائد المدنیة» در ۱۰۳۰، به نقادی سخت روش اصولی و فقهی مجتهدان شیعه، که میراث پر بهای شیخ طوسی در حوزه علمیه نجف بود، پرداخت. او امثال ابن جنید، ابن ابی عقیل، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و از همه بیشتر علامه حلی را به انحراف از طریقت ائمه (ع) متهم می‌کرد و تکیه آنان به علم کلام و اصول فقه مبتنی بر افکار عقلی و اعتقاد به قیاس را بدعت می‌شمرد. مکتب اخباری، با شتاب، در نجف و دیگر مراکز علمی عراق و ایران و بحرین نفوذ و بیشتر فقیهان را به خود جذب کرد.

در این دوره نیز در نجف به نام دانشمندان یا آثار برجسته‌ای بر می‌خوریم. از میان آنها «مجمع البحرین» اثر شیخ فخرالدین بن محمدعلی طریحی نجفی (متوفی ۱۰۸۵) از مهمترین آثار قلمداد می‌شود، که موضوع آن واژگان دشوار قرآن و حدیث است. فاضل شروانی (متوفی ۱۰۹۸) یا (۱۰۹۹) از نویسندگان کثیرالتألیف این روزگار و از دانش‌آموختگان نجف بود که به اصفهان مهاجرت کرد و ضمن نوشتن کتاب‌هایی چون «شرح الشرایع» و «حاشیه بر شرح تجرید قوشچی» شاگردان بزرگی همچون میرزا عبدالله افندی مؤلف «ریاض العلماء»، شیخ حسن بلاغی صاحب تنقیح المقال و مولی محمد اکمل اصفهانی پدر وحید بهبهانی را پرورد است.

در این مرحله، محمدباقر بن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ق) نقش مهمی در از میان بردن صولت و قدرت اخباریان داشت. به قول ابوعلی حائری (متوفی ۱۲۱۶)، عراق، خصوصاً کربلا و نجف، پیش از آمدن بهبهانی آکنده از اخباریان بود تا آنجا که اگر کسی می‌خواست کتابی از آن فقهای اجتهادی را حمل کند، برای پرهیز از نجس شدن، آن را با دستمال به دست می‌گرفت.^۱ جنبشی که وحید بهبهانی در کربلا آغاز کرد، در نجف ثمر داد و با آمدن محمدمهدی بن مرتضی مشهور به بحر العلوم (متوفی ۱۲۱۲)، از شاگردان وحید بهبهانی، حوزه نجف با پشت سر گذاشتن ناملایمات دوره اخباری‌گری، به دوره جدیدی گام نهاد. این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که مجموعه انتقادهای دانشمندان اخباری و نیز میراث علمی آنان، به‌ویژه تلاش‌های آخرین فقیه نامدار این جریان، شیخ یوسف بحرانی و کتاب مهم فقهی او؛ «الحدائق الناضرة»، در بالندگی و شکوفایی این دوره جدید، تأثیر درخور توجهی داشته است.

دوره پنجم: عصر درخشش و کمال

این دوره که از قرن سیزده تا پانزدهم هجری را شامل می‌گردد از پرتکاپوترین دوره‌های حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می‌رود.

شروع دوره پنجم، حوزه نجف باز هم از وحید بهبهانی و شاگردان وی آغاز می‌گردد «سید محمد مهدی بحر العلوم» (۱۱۵۴/۱۱۵۵ - ۱۲۱۲) از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است که پس از استاد کل، زعامت شیعیان و تربیت حوزه علمیه نجف را به عهده گرفت و آن در حالی بود که هنوز سنش از ۳۰ سال تجاوز نمی‌کرد. بحر العلوم از دانشمندان فرزانه‌ای است که مقام‌های معنوی و سیر و سلوکی را به نحو نیکو طی کرده و مورد احترام علمای شیعه بوده است و تالی تلو معصوم به شمار می‌رود، کرامت‌های زیادی از او نقل شده‌اند.

با آغاز فعالیت علامه بحر العلوم در نجف و عالمان و فقیهان بسیاری که به همت وحید بهبهانی تربیت شده بودند، حوزه نجف عظمت و شکوه خود را بازیافت و از نو به مرکز علمی جهان تشیع تبدیل شد. تلاش‌های شاگردان مستقیم و غیرمستقیم وحید بهبهانی معطوف مبارزه با اخباری‌گری و پاسخ‌گویی به شبهات آنان و اثبات نیاز به قواعد اصولی در استنباط شد. این کوشش‌ها ثمربخش بودند؛ علم اصول را به کمال رساند و در زمینه فقه به طور محسوسی باب بحث، نقد و تحلیل موضوع‌ها و کاوش در آرای پیشینیان و ادله آنان گشوده شد. سرانجام آن‌که جریان اخباری هر چند از میان نرفت، به شدت محدود شد. در امتداد سبک علمی وحید بهبهانی کتاب‌های نفیسی در حوزه نجف به رشته تحریر درآمد.

نگاشته‌های علامه بحر العلوم، به استوار کردن مکتب اجتهاد و کنار زدن جریان اخباری‌یاری رساند.

- پس از او شیخ جعفر بن خضر نجفی، معروف به کاشف‌الغطاء به زعامت امامیه و ریاست حوزه علمیه نجف رسید. در این زمان میرزا محمد نیشابوری (متوفی ۱۲۳۲) که به شدت برای حفظ و احیای مکتب اخباری می‌کوشید و حتی به حکومت قاجار نیز متوسل شده بود، از رقابت با اصولیان باز ماند. کاشف‌الغطاء رساله «کشف‌الغطاء عن معایب المیرزا محمد عدوالعلماء»ی خود را برای طرد او نزد فتح‌علی شاه به ایران فرستاد.

- دیگر دانشمندان حوزه علمیه نجف، هم‌چون محمدتقی اصفهانی (متوفی ۱۲۴۸) در هدایة المسترشدين فی شرح معالم‌الدین، محمدحسین اصفهانی در الفصول الغروية، حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی (متوفی ۱۲۶۰) در الزهرة البارقة، شیخ محمدابراهیم کلباسی (متوفی ۱۲۶۱) در اشارات الأصول، سید محمد مجاهد طباطبایی نوه دختری وحید بهبهانی در مفاتیح الاصول، میرزا ابوالقاسم قمی در قوانین الاصول و سرانجام شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱) در فرائد الأصول (مشهور به رسائل)، هر کدام سهم مهمی در نقد فکر اخباری و توسعه علم اصول داشته‌اند.^۱

دوره ششم: دوران معاصر

دوران حوزه نجف معاصر با فقیه و اصولی و عابد زاهد شیخ انصاری آغاز می‌گردد. شیخ انصاری از شاگردان سید محمد مجاهد و شیخ علی کاشف‌الغطاء و شیخ محمدحسن نجفی مشهور به صاحب جواهر در نجف بود و پس از وفات صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ق. به مرجعیت شیعه نایل آمد. کتاب رسائل او از برترین نوشته‌های اصولی مذهب شیعه به شمار می‌رود؛ به‌ویژه طرح ابتکاری او در ساماندهی مباحث «حجّت»، افق‌های نو را در برابر فقها و مجتهدان گشوده است. این کتاب از درس‌نامه‌های مهم حوزه‌های شیعی است که هم در مرتبه سطوح عالی تدریس می‌شود و هم بسیاری از استادان و مجتهدان حوزه‌های علمیه، دروس اجتهادی خود را در علم اصول، بر محور این کتاب ارائه می‌دهند.

مکتب فقهی - اصولی شیخ انصاری، با پیگیری جدی چند تن از شاگردان برجسته او و در رأس آنان میرزا محمدحسن شیرازی استقرار یافت. میرزای شیرازی، پس از شیخ انصاری به سامرا رفت و در آن‌جا حوزه درسی تأسیس کرد. به دعوت او شماری از مجتهدان و فضلالی حوزه نجف نیز راهی سامرا شدند و با محوریت میرزای شیرازی، که مرجع علی الاطلاق شیعه بود، در تثبیت و تبیین آرای شیخ انصاری کوشیدند. در واقع، حوزه سامرا که نزدیک به نیم قرن پایید، بخشی از حوزه نجف بود و صرفاً با آن فاصله مکانی داشت.

شخصیت دیگری هم که نقش بسیار بارز در ساختار علمی نجف داشت آخوند خراسانی است. با این‌که دانشمندان دیگری در حوزه نجف، پس از شیخ انصاری، دست به تألیف و تصنیف در علم

اصول زدند، ولی هیچ یک به رتبه آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ق) نرسیدند. وی از تربیت‌شدگان مکتب اصولی شیخ انصاری است، ولی آرای او در همه مباحث با نظریه‌های شیخ انطباق ندارند. پس از شیخ انصاری، او بیشترین تأثیر را بر حوزه‌های علمی شیعی گذاشته است. کتاب «کفایة الاصول» او در بردارنده نظریه‌ها و بیان‌هایی ابداعی است و چون به طور موجز تألیف شده، شروح و تعلیقه‌ها و تقریرات بسیاری بر آن نوشته‌اند. این کتاب نیز به عنوان آخرین متن آموزشی علم اصول در سطح عالی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اغلب فقیهان برجسته اصولی قرن چهاردهم از پرورش‌یافتگان مکتب اصولی شیخ انصاری و شمار زیادی از آنان شاگردان آخوند خراسانی بوده‌اند. صدها تن محضر خراسانی را درک کردند و برخی چون شیخ محمدجواد بلاغی (متوفی ۱۳۵۲)، ابوالحسن مشکینی (متوفی ۱۳۵۸)، محمدحسین نائینی (متوفی ۱۳۵۶)، محمدحسین غروی اصفهانی (متوفی ۱۳۶۱)، آقا ضیاءالدین عراقی (متوفی ۱۳۶۱)، سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵)، شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (متوفی ۱۳۷۳)، سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی (متوفی ۱۳۷۷) و حاجی آقا حسین بروجردی (متوفی ۱۳۸۰ق) به بالاترین مدارج اجتهاد و مرجعیت نایل آمدند.

ویژگی‌های حوزه نجف

حوزه نجف دارای ویژگی‌هایی بوده است که به طور اختصار بررسی می‌شود:

۱. زعامت حوزه نجف

زعامت و رهبری حوزه نجف را می‌توان به دو شاخه (زعامت علمی و زعامت اجتماعی) تقسیم کرد. زعامت علمی معمولاً در دست عالمان دینی قرار می‌گیرد که در حوزه‌های مختلف علوم دینی و به خصوص در دانش فقه و اصول ابتکار و نوآوری داشته باشند. شخصیت‌های برجسته مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی، محقق نائینی، ضیاءالدین عراقی، محمدحسین غروی اصفهانی، سید محسن طباطبایی، سید ابوالقاسم خویی، شهید صدر و محمداسحاق فیاض این طراز از عالمان را تشکیل می‌دهند. زعامت اجتماعی و رهبری دینی جامعه شیعی معمولاً در دست مراجع قرار می‌گیرد که چه بسا ممکن است با زعامت علمی در شخص واحد جمع شود و چه بسا ممکن است با همدیگر جمع نگردد، پس از دوران شیخ انصاری و محمدکاظم خراسانی چند شخصیت برجسته زعامت اجتماعی حوزه علمیه نجف را به عهده داشته‌اند که می‌توان از بزرگانی چون سید ابوالحسن اصفهانی، سید محسن حکیم و آیت‌الله خویی نام برد.

۲. متون درسی حوزه نجف

نظام درسی حوزه علمیه نجف، بسان حوزه‌های مشابه شیعی دارای سه مرحله اصلی مقدمات، سطح

و خارج است. مقدماتی که سه تا پنج سال به درازا می‌کشد، با ادبیات عرب آغاز می‌شود. طلاب عرب معمولاً کتاب‌های *أجرومية*، *قَطْرُ التَّدْيِ* و *بَلِّ الصَّدْيِ* و شرح ابن عقیل را می‌خوانند و طلاب غیر عرب کتاب جامع المقدمات را (شامل امثله، شرح امثله، صرف میر، تصریف، عوامل النحو، هدایه، شرح *أنموذج* و *صمدیه*). سپس، برای تکمیل ادبیات عرب، *البهجة المرضیة* (شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک، معروف به سیوطی) و *مغنی اللیب* خوانده می‌شود. مطول و مختصر تفتازانی در بلاغت و معانی و بیان و حاشیه ملا عبداللّه، شرح *الشمسیه* قطب‌الدین رازی و *منطق مظفر* و کتبی چون *تبصرة المتعلمین* علامه حلّی یا برخی رساله‌های عملیه در فقه خوانده می‌شود. بسیاری از طلاب از همین مرحله، در کنار درس و در روزهای تعطیلی به تمرین عملی خطابه می‌پردازند. دروس اصلی در مرحله میانی، یعنی سطح، فقه و اصول فقه است. به همین منظور کتاب‌هایی همانند *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة* (معروف به شرح *لمعه*) تألیف شهیدثانی (متوفی ۹۶۶) و *مکاسب شیخ مرتضی انصاری* در فقه؛ بخش اصول فقه معالم‌الدین حسن بن زین‌الدین جبل عاملی (متوفی ۱۰۱۱)، *قوانین الاصول میرزای قمی* و رسائل شیخ مرتضی انصاری و کفایت‌الاصول آخوند خراسانی تدریس می‌شود. در قرن اخیر در همین موضوع دو جلد کتاب مرحوم شیخ محمدرضا مظفر (اصول فقه) بر متون درسی علاوه گردید.

هم‌چنین طلاب می‌توانند به آموختن کتاب‌هایی چون *درایة الحدیث* شهید ثانی یا کتاب‌های مشابه در مباحث علوم حدیث، منظومه حاجی ملاهادی سبزواری و *الأسفار الاربعه* ملاصدرا در فلسفه و شرح الباب الحادى عشر علامه حلّی و نیز شرح او بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی در کلام، یا دیگر دانش‌ها، همانند تفسیر قرآن و حساب بپردازند. به طور معمول، طلاب این مرحله را چهار ساله طی می‌کنند.

مرحله پایانی و عالی دروس حوزه نجف اشرف، خارج فقه و اصول است. برخی از طلاب علوم دینی، پس از اتمام مرحله سطح، تحصیلات خود را پایان می‌بخشند، ولی کسانی که به دنبال فراگیری سطح بالاتری از دانش و نیل به مرتبه اجتهاد باشند، وارد مرحله خارج می‌شوند. از دروس تعلیم داده‌شده در حوزه نجف امتحان نمی‌گیرند و هیچ نوع مدرک علمی نیز برای فارغ‌التحصیلان صادر نمی‌شود. البته طلابی که به مرتبه علمی معینی یا درجه اجتهاد نایل می‌شوند، حسب معمول از اساتید خویش یادداشتی به نام «اجازه» دریافت می‌کنند که در آن به تحصیلات و فضل و توانایی‌های علمی صاحب اجازه اشاره می‌شود. این موارد و متون یادشده، مضامین درسی حوزه سنتی بود که در نجف اشرف رواج داشتند و توسط مراجع عظام و زعمای حوزه دینی در هر زمانی اعمال می‌گردیدند.

۳. حوزه نجف و علوم عقلی

شهرت و اعتبار علمی حوزه علمیّه نجف به علوم نقلی، به‌ویژه فقه و اصول، اجتهاد پویا و پرورش

اندیشمندان در قلمرو این دو دانش بود و عالمانی که در افق علوم معقول ظاهر شده‌اند و نیز آثار ایشان، به هیچ روی قابل مقایسه با اصحاب علوم نقلی و نوشته‌های‌شان نیستند؛ حتی بر پایه برخی اطلاعات، در حوزه نجف، در دوره جدید، با خواندن فلسفه مخالفت می‌شده است. در عین حال، تلاش‌هایی برای تحقیق و تدریس این علوم صورت می‌گرفته است. مثلاً شیخ محمدتقی گلپایگانی نجفی (متوفی ۱۲۹۲)، علوم عقلی تدریس می‌کرد تا آن‌که آخوند ملا حسین قلی همدانی (متوفی ۱۳۱۱)، شاگرد حاجی ملا هادی سبزواری، در نجف رحل اقامت افکند و شاگردان خویش را با حکمت متعالیه ملاصدرا آشنا ساخت؛ هر چند شهرت او بیشتر ناشی از ترویج مکتب سلوکی عرفانی در این حوزه است. در این میان، سید حسین بادکوبه‌ای (متوفی ۱۳۵۸) مهم‌ترین شخصیت اثرگذار در تعلیم و نشر علوم عقلی در حوزه نجف بود. وی در حوزه فلسفی تهران درس آموخت و پس از مهاجرت به نجف، نزد استادان آن حوزه فقه و اصول آن را فراگرفت؛ سپس به تدریس متون فلسفی همت گماشت. از جمله شاگردان معروف او، فیلسوف معاصر، علامه طباطبایی بود.

به این نکته نیز باید توجه کرد که شمار نه چندان اندکی از استادان و دانش‌آموختگان حوزه نجف، پیش از انتقال به این شهر یا پس از بازگشت به موطن خود، در حوزه‌های محل خود به درس و بحث فلسفه اشتغال داشته‌اند و این ورود و وقوف، در مباحث اصولی آنان نیز تأثیر گذاشته بوده است:

- آخوند خراسانی نزد حاجی ملا هادی سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه فلسفه خوانده بود و برخی نگرش‌های فلسفی را در مهم‌ترین اثرش، کفایت‌الاصول، مطرح ساخت.

- شیخ محمدحسین اصفهانی نیز همین روش را در مباحث اصول خود ادامه داد.

- مولی مهدی نراقی و فرزندش مولی احمد نراقی آثار متعددی در شرح متون فلسفی داشته‌اند.

- میرزا احمد آشتیانی و شیخ محمدتقی آملی، دو مجتهد برجسته نیمه دوم قرن چهاردهم تهران، که مراتب عالی اجتهاد را در نجف طی کرده بودند، فلسفه نیز درس داده‌اند و شروحنی بر متون فلسفی داشته‌اند.

در دهه‌های اخیر، ورود اندیشه‌های فلسفی غرب، حوزه علمیه نجف را به تکاپو واداشت تا پاسخ‌های مناسبی به نظریه‌ها، فرضیه‌ها و مسائل مطرح‌شده توسط دانشمندان غربی، به‌ویژه درباره فلسفه مادی‌گری، ارائه کند. کتاب نقد فلسفه داروین، تألیف عالم بزرگ اصفهانی، آقا محمدرضا مسجدشاهی (متوفی ۱۳۶۲) که آن را در ۱۳۳۱ق. در نجف نوشت و کتاب انوارالهدی از محمدجواد بلاغی (متوفی ۱۳۵۲ق) هر دو در رد مادی‌گری و طبیعت‌گرایان نوشته شده‌اند؛ به‌ویژه از آن جهت که فرضیه تکامل دستاویزی برای طرفداران فلسفه مادی‌گری شده بود، مؤلفان این کتاب‌ها به نقد این فرضیه پرداخته‌اند. در تفسیر مواهب الرحمن سید عبدالاعلی سبزواری از مراجع معاصر (متوفی ۱۳۷۲ش) نیز نقد همین فرضیه مورد توجه بوده است.

۴. مکان‌های آموزش علوم در نجف

تدریس در مکان‌های مختلفی انجام می‌گیرد: مساجد، مقابر علما، مثل مقبره شیخ طوسی، خانه‌های استادان و مدارس دینی. صحن علوی، مرکز اصلی گردهمایی اساتید و طلاب است. علمای مشهور معمولاً مسجدی دارند که همان‌جا تدریس می‌کنند. مدارس دینی حوزه نجف هم به اهتمام عالمان، بازرگانان یا صاحب‌منصبان خیرپا گرفته است. حدود ۵۴ مدرسه در نجف نام برده شده و قدیمی‌ترین آن مدرسه مرتضویه است که در سال ۷۸۶ ق. سید حیدر آملی در آن سکونت داشت و شاه عباس اول آن را بازسازی کرد. مدرسه‌ای که مقداد سیوری (متوفی ۸۲۸) در نجف تأسیس کرده، از دیگر مراکز تعلیمی کهن است که شخصی به نام سلیم خان آن را بازسازی کرده و نام سلیمیه یافته است. مدارس چون قوام، قزوینی، بادکوبه‌ای و هندی را صاحب‌منصبان دولتی یا بازرگانان ثروتمند ساخته‌اند و مدرسه‌های ایروانی، شریانی، آخوند خراسانی، سید طباطبایی و بروجردی را مراجع و عالمان ساخته یا به نام ایشان بنیان نهاده‌اند. این مکان‌های مقدس، مراکز تدریس و تعلیم حوزه علمیه نجف اشرف‌اند که اساتید و آیات و مراجع عظام تقلید در آن‌ها مشغول تربیت شاگردان خود بوده و هستند. در شرایط فعلی از آن جوشش باز مانده است.

در این آبادسازی مراکز آموزشی و علمی و فرهنگی، شخصیت‌های بسیاری از کشورهای مختلف شیعه‌نشین شرکت جسته‌اند و یادگارهایی از سرزمین‌شان به جای گذاشته‌اند. از خطه عالم‌خیز، از سرزمین خراسان سابق و افغانستان فعلی نیز در این کاروان فرهنگ‌دوستی پیوسته و مکان‌های عبادی و آموزشی را در شهر نجف اشرف از خود به یادگار گذاشته‌اند.

۵. ملیت طلاب علوم دینی در نجف

اغلب طلاب نجف غیربومی بوده و ملیت‌های گوناگونی داشتند؛ پاکستانی، هندی، تبتی، سوری، لبنانی، بحرینی، ترک، ایرانی، افغانستانی و غیره بودند. همه اینان همواره یکی از مراکز علمی خود را نجف قرار داده بودند، طلاب علوم دینی جبل عامل نیز از روزگار شهید اول (نیمه دوم قرن هشتم) از لبنان به نجف مهاجرت می‌کردند و در روزگار سید جواد عاملی (متوفی ۱۲۲۶ ق) بر تعداد آنان در این شهر افزوده شد. مدارس، معمولاً ملیت طلبه را ملاک پذیرش قرار نمی‌دادند، ولی برخی از مدارس را بانیان آن‌ها برای ملیت خاصی بنا می‌کردند، مثلاً مدرسه عاملیین خاص لبنانی‌ها، مدرسه هندی از آن‌ها، و مدرسه ایروانی ویژه ترکان بود. گاهی نیز اختلافاتی پیش می‌آمدند. در سال‌های اخیر، پس از سقوط رژیم بعثی، به تدریج طلاب از کشورهای مختلف برای تحصیل به حوزه علمیه اشرف نجف روی آوردند.

تعداد طلاب حوزه نجف به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عراق و نجف بستگی داشت. مثلاً قبل از اشغال کامل عراق در ۱۳۳۵ توسط انگلیسی‌ها، شمار طلاب نجف را بیش از ده هزار و

در ۱۳۷۶ق / ۱۳۳۶ش. نزدیک به دو هزار نفر برآورد کرده‌اند. در اوضاع بحرانی، تعداد آنان رو به کاهش می‌نهاد و بعضی روانه حوزه‌های علمیه دیگر شهرها می‌شدند، چنان‌که بارها طاعون عامل این نوع مهاجرت‌ها شد. یا پس از تنگناهایی که رژیم عراق در ۱۳۴۹ش / ۱۹۷۰م. ایجاد کرد، حوزه علمیه قم پذیرای بسیاری از طلاب حوزه نجف شد.

۶. تأمین معیشت در نجف

برای تدریس در حوزه علمیه، شروط خاصی چون مدرک یا سن مطرح نیست و طلاب آزادانه مدرّسان و اساتید خود را بر می‌گزینند. بنابراین، استاد باید از توانایی علمی و قدرت بیان و پیشینه درسی در خور ذکر برخوردار باشد. در برابر تدریس، حقوقی به استادان پرداخت نمی‌شود و نیازهای ضروری زندگی آنان را مراجع تقلید تأمین می‌کنند.

طلاب رکن دیگری حوزه علمیه نجف‌اند که با داشتن برخی شرایط به تحصیل مشغول می‌شوند. معیشت طلاب از طریق شهریه مدرسه، کمک‌های مالی مراجع نجف یا مراجع دیگر کشورها، خانواده‌های طلاب، اشخاص حقیقی یا مراکز خیریه یا از محل موقوفات مدارس تأمین می‌شود. بعضاً نیز کمک‌های غیرنقدی و تسهیلاتی چون لوازم التحریر در اختیار طلاب قرار داده می‌شد و هرازگاهی در برخی مدارس (نظیر مدرسه قوام) غذا توزیع می‌شد. برخی هم در حوزه نجف ترجیح می‌دادند، معاش خویش را از دست‌رنج خود تأمین کنند.

۷. حوزه نجف و سیاست

فعالیت حوزه علمیه نجف در عرصه علم و دانش محدود نماند و به‌ویژه از دوره قاجار، به‌طور جدی به صحنه سیاست کشیده شد. در آن دوران، دنیای اسلام با دو پدیده استعمار و استبداد مواجه بود و حوزه علمیه نجف به عنوان بزرگترین مرکز علمی تشیع، با رویکرد دینی، به آن‌ها واکنش نشان داد. این واکنش‌ها بیش از همه مربوط به تحولات ایران و عراق بود. در دوران معاصر دو شخصیت بیشترین سهم را در حوزه سیاست داشته‌اند: یکی امام خمینی که پس از تبعید به ترکیه و انتقال به نجف مبارزه خود را با رژیم وقت ایران پی‌گرفت و در نهایت منجر به برقراری حکومت اسلامی گردید. دیگری آیت‌الله سید محمدباقر صدر بود که با روی کار آمدن جریان‌های طرفدار کمونیسم و سپس حاکمیت رژیم بعث، در برابر آن واکنش نشان داد و در نهایت پس از مبارزه نسبتاً طولانی از سال ۱۳۵۰ش تا خرداد ۱۳۵۹ دستگیر و به فیض شهادت نایل آمد.

عالمان افغانستان و حوزه نجف

رد پای تحصیل عالمان افغانستان در حوزه علمیه نجف به صورت دقیق مشخص نیست، از چه زمانی هجرت محصلان علوم دینی از افغانستان به حوزه نجف آغاز شده و افراد شاخص چه کسانی

است؛ ولی به طور مشخص شخصیت برجسته و چهره نامدار در این میان آخوند خراسانی است که از هرات به این شهر هجرت نموده و در اوج قله علمی و مرجعیت دینی آن حوزه قرار گرفته است. به هر روی زندگی نامه تعدادی از شخصیت‌های تأثیرگذار و برجسته افغانستان را که در حوزه نجف تحصیل نموده‌اند، از کتاب «آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعیان افغانستان» اثر نگارنده است، می‌آورم. کتاب مذکور بر اساس تحقیق میدانی گردآوری شده و منعکس‌کننده کارهای علمی و فرهنگی و ادبی و دینی علمایی است که در صد سال اخیر در حوزه‌های علمیه شیعی تحصیل نموده‌اند. تفصیل مطالب را به آن کتاب مراجعه گردد، این نوشته ظرفیت توضیح بیشتر را ندارد:

۱. ملا محمد کاظم خراسانی

آیت‌الله آخوند خراسانی صاحب کتاب گرانسنگ کفایة الاصول از شخصیت‌های بزرگ و تأثیر گزار در حوزه علمیه نجف اشرف بود، فرزند ملاحسین ابریشم‌فروش (۱۲۵۵ تا ۱۳۲۹ق. و ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۱م) سال ۱۲۵۵ق. در هرات متولد شد. وی در اصل از منطقه چوره دره در افغانان از توابع ولایت ارزگان است و به هرات و سپس به مشهد مهاجرت نمود. بازم از خراسان بزرگ که اصل و ریشه آن به شهر باستانی و فرهنگی هرات و ارزگان قهرمان خیز باز می‌گردد. وی در عصر و زمانی، وظیفه مرجعیت و زعامت عامه را به عهده داشت و در درس فقه و اصول دارای متد خاصی مبتنی بر مطابقت با زمان و مکان بود:

۱. اداره حوزه علمیه را به دوش داشت؛

۲. زعیم و مرجع جهان تشیع بود؛

۳. مدارس علوم دینی را در شهر نجف اشرف تأسیس کرد.

به چند مورد از مدارس که ایشان تأسیس کرده است، اشاره می‌شود:

۱. مدرسه آخوند (کبری) در سال ۱۳۲۱ق. توسط معظم‌له تأسیس گردیده است و به نام امام حسن (ع) یاد می‌شود و فعال است. این مدرسه در محله حویش واقع شده است و بزرگ است.
۲. مدرسه آخوند (متوسط) در سال ۱۳۲۶ق. توسط آن حضرت بنیان‌گذاری می‌گردد. این مدرسه در منطقه براق است و کوچک‌تر از مدرسه اول می‌باشد و در سال ۱۴۱۲ق. تخریب می‌نماید.
۳. مدرسه آخوند (کوچک) در سال ۱۳۲۸ق. توسط آن مرجع دینی پایه‌ریزی می‌شود، در منطقه حویش است و کوچک‌تر از دو مدرسه دیگر و از فعال بودن و فعال نبودن آن خبری نیست.

در زندگی نامه او می‌نویسد: متولد مشهد و پدرش ملاحسین از شهر هرات است، مردی باسواد و اهل علم بوده، در آن شهر زندگی مرفهی داشت. وی برای مدتی به کاشان رحل اقامت می‌نماید و به ارشاد مردم می‌پردازد، سپس به هرات باز می‌گردد و همسری اختیار می‌نماید و دارای چهار فرزند می‌شود که یکی از آنها «محمد کاظم» است. پدرش علاوه بر کسب علم و تبلیغ و هدایت مردم، به

تجارت ابریشم نیز مشغول بوده که در زادگاهش به ابریشم‌فروش معروف بوده است.

۲. آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی

بهسودی یکی دیگر از پرورش‌یافتگان علمی و فقهی حوزه علمیه نجف اشرف است به گونه‌ای که درس‌های اصول استادش را روزانه یادداشت نموده و به نام: «مصباح الاصول» با تقریظ مرحوم آیت‌الله العظمی خوئی در نجف اشرف به چاپ رسیده و مورد استفاده همه مراجع عظام تقلید در دروس خارج اصول‌شان در جهان است. وی پس از بازگشت در کشور، مصدر خدمات علمی و فرهنگی گردیده است و مدرسه علمیه محمدیه را سال ۱۳۴۷ ش. در شهر کابل، واقع در محله جمال‌مینه (تپه سلام) بنیان‌گذاری می‌نماید که محل رفت‌وآمد عموم مردم می‌شود و به عنوان مرکز آموزشی علوم دینی و مراسم مذهبی قرار می‌گیرد. باز هم دست‌بیگانگان در دست‌گیری این شخصیت علمی، دخالت نموده و این فقیه بزرگوار را به سرنوشت نامعلومی گرفتار می‌سازند.

۳. آیت‌الله شیخ محمدعلی مدرس افغانی

مدرس از بزرگان علم و دانش است. تحصیلات خود را محضر بزرگان و فقها و مراجع عظام تقلید به پایان رسانیده و مشغول به تدریس در این حوزه شده است. مرجع وقت، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، مطابق ضرورتی که می‌بیند؛ سال ۱۳۱۷-۱۸ ش. استاد را به سرزمین زادگاهش اعزام می‌نماید و به مدت پنج سال در ولایت غزنی مشغول به هدایت و تبلیغ و تدریس و شاگردپروری می‌شود و پس از آن به نجف اشرف باز می‌گردد و مرجعیت آن زمان، او را به حوزه سامرا جهت تربیت شاگردانی ارسال می‌نماید و مدت دو سال در کنار آن دو امام همام [امام علی النقی و حسن العسکری علیهما السلام] مشغول تدریس و تبلیغ می‌گردد. پس از آن باز هم نیازهای مردم افغانستان را از زبان برخی می‌شنود، استاد را دوباره به آن کشور می‌فرستد و تا سال ۱۳۲۶ ش. مشغول کارهای حوزوی می‌گردد و پس از آن بازگشته و تا سالی که بازداشت شد، به درس و بحث می‌پردازد.

سال ۱۳۵۰ ش. حزب بعث عراق به بهانه‌های مختلف استاد را با برخی دست‌گیر و وارد زندان نموده و آنگاه از عراق بیرون می‌نماید و آن بزرگوار ساکن قم شده و درس و بحث حوزوی را ادامه می‌دهد و در حوزه مشهد نیز سفر نموده و کلاس‌های درس را دایر می‌سازد و این استاد ادبیات عرب، پس از نیم قرن خدمت در حوزه‌های علمیه در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۵ ش. چشم از این جهان فرو بسته و به عالم بقاء می‌شتابد و محضر کوه دوست سفر می‌نماید؛ استادی که در جهان به عنوان شخصیت وزین علمی و باپسوند سرزمینش شناخته می‌شود.

۴. آیت‌الله سید میر علی احمد حجت

وی یکی از شخصیت‌هایی علمی در کابل بود که در حوزه پربار نجف اشرف رفته و محضر اساتید

مختلف رسیده و تحصیلاتش را به پایان رسانیده است و پس از بازگشت، برای اولین بار تکیه‌خانه‌ای را در شهر کابل، محله چنداول در سال ۱۳۱۷ ش. بنیان می‌گذارد که دارای دو جنبه بوده:

الف. تربیت شاگردان و مرکزیت آموزشی؛

ب. محل برگزاری محافل و مراسم دینی برای شیعیان آن شهر.

او یکی از هدایت‌گرانی است که مرکز دینی را برای شیعیان برای اولین بار در این شهر ساخت، علی‌رغم سخت‌گیری از سوی دولت وقت، باز هم با جرئت آن مرکز دینی را ساخته و در اختیار علاقه‌مندان قرار داد به گونه‌ای که قبل از او هیچ کسی پای مذهب این مردم را در پایتخت وارد نساخته است.

۵. آیت‌الله شیخ قربانعلی محقق کابلی

آیت‌الله کابلی یکی از این شخصیت‌ها و استوانه‌های علمی و فقهی مرجعیت دینی بود، آیت‌الله العظمی حاجی شیخ قربانعلی محقق کابلی است که پرچم‌دار نهضت زعامت برای اولین بار در کشور بود. بر نسل‌های آینده است که این نعمت و برکت و امانت الهی را به نسل‌های پس از خود پاس دارند و ادامه‌دهنده این خط و راه و رسم علمی آن باشند. معظم‌له، فارغ‌التحصیل از محضر اساتید و دانشمندان و مراجع عظام تقلید حوزه نجف است و در کابل، پایتخت افغانستان، محله پل سوخته، مرکزیت آموزشی علمی وزینی را سال ۱۳۵۲ ش. به نام [جامعه‌الاسلام] پس از بازگشت بنیان نهاد و مشغول تربیت شاگردان بود. مدرسه نام‌برده در شرایط فعلی محور مذهبی و دینی مردم کشور در این شهر است.

۶. آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی

او از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و فقهی و اصولی و فلسفی و کلامی افغانستانی تبار است. در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیل نموده و تکوّن شخصیتی خود را به دست آورده است و در خطابه و منبر یکی از بزرگان بنام در حوزه وزین و سنگین و پر بار نجف سرآمد بود و شهرت و آوازه خاصی کسب کرد به گونه‌ای که برخی از مراجع عظام تقلید، جز پای منبر او نمی‌نشست. در انقلاب اسلامی ایران و مبارزه علیه حزب بعث عراق فعال بود و از نقش مؤثری در پیشتازی دینی و جهاد به حساب می‌آمد. او از چهره‌های درخشان خراسان محسوب می‌گردید. در اواخر عمر خویش، تمام توان و تلاش را برای تداوم بخشی نهضت انقلاب و فرهنگ و علم در افغانستان به کار بست و در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرد. درود و سلام بر این فقیه و فیلسوف و فرهیخته گرامی و خدوم اسلامی و انسانی.

۷. آیت‌الله شیخ محمدامین افشار

افشار بعد از سال‌ها تحصیل و کسب دانش در شهر نجف اشرف به وطن بازگشته و در آغاز به شهر مزار شریف رفته مشغول تدریس و آموزش و تربیت شاگرد می‌شود و پس از آن به کابل باز می‌گردد. سال ۴ - ۱۳۴۳ ش، واقع در قلعه فتح‌الله خان، مدرسه علمیّه دینی [مهديه] را تأسیس نموده و مشغول تربیت شاگردانش بوده که در سال ۱۳۵۹، سال به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در کشور، توسط مزدوران بیگانه دست‌گیر و به سرنوشت نامعلوم گرفتار می‌سازند و مردم کابل را از استفاده‌های علمی او محروم می‌نمایند.

۸. آیت‌الله نوراحمد تقدسی

تقدسی از علما و دانشمندان خدوم و پارسایی است که در طول حیات ارزشمند خود مشغول خدمت‌رسانی بوده و از بزرگانی است که تحصیلاتش را در حوزه علمیّه نجف به اتمام رسانیده و پس از بازگشت به کشور، مدرسه علمیّه مدینه العلم را سال ۱۳۴۳ ش، در شهر کابل، واقع در قلعه شاده بنیان‌گذاری می‌کند و در کوران حوادث همراه و هم‌گام با مردمش بوده و سختی‌ها و تلخی‌های فشار گروه خشک و خشن و سیاه‌دوران طالبان را تحمل نمود تا در کنار مردم باشد و زحمت‌های وارده را با ملتش تقسیم نماید. مسجد جامعی را نیز در این شهر بنیان‌گذاری نموده که مورد استفاده نمازگزاران مؤمن در این شهر است. پس از شکست این گروه و زمان حکومت دموکراسی، چشم از این جهان فرو بست و خاطره و یادگاری خوبی را در دل مردم کابل برجای گذاشت.

۹. آیت‌الله شیخ سلطان مزاری

ایشان از کسانی است که مرارت و تلخی هجرت را برای کسب علم و دانش چشیده و سختی راه را تحمل نموده و تحصیلات خود را در نجف اشرف به پایان رسانیده و محصول دهی خود را از ولایت بلخ با مرکزیت شهر مزار شریف آغاز نموده و مدرسه علمیّه‌ای را در سال ۱۳۴۲ ش، واقع در شهر مولا علی، محله سیدآباد، جاده شهید مزاری بنیان می‌نهد که تا هنوز مورد استفاده دانشجویان علم و دانش است. علمای بسیاری از این مرکز دانش‌آموخته و مشغول هدایت‌گری شده‌اند. این عالم فرهیخته را مزدوران کمونیستی دست‌گیر و به سرنوشت نامعلوم می‌برند و به شهادت می‌رسانند.

۱۰. آیت‌الله محمداسحاق فیاض

سال ۱۳۰۹ خورشیدی در روستای صوبه جاغوری از توابع ولایت غزنی در فاصله ۱۲۰ کیلومتری جنوب کابل متولد شد و دومین فرزند خانواده است. پدر ایشان مرحوم محمدرضا متوفای ۱۳۶۸ خورشیدی یک کشاورز ساده‌ای بود که از راه تلاش و کسب حلال زندگی خانواده‌اش را اداره می‌کرد. او گرچه از نظر مالی فقیر بود؛ اما مرد باایمان و عاشق اهل بیت (ع) بود و نسبت به خانواده‌اش بسیار

مهربان و دلسوز. او هنگامی که در وجود فرزندش محمداسحاق، نشانه‌های نبوغ، تیزهوشی و ذکاوت را دید، او را به خواندن درس ملزم کرد. اگرچه آن پدر مهربان نمی‌دانست که در آینده فرزندش از علمای تراز اول جهان اسلام می‌شود و شایستگی آن را می‌یابد که زعیم حوزه‌های دینی و پیشوای امت اسلامی گردد؛ اما از هنگام ولادت فرزندش در او آثار فضل و بزرگی را مشاهده می‌کرد و مقام علمی، ورع و تقوا در وی نمایان بود و آشکار می‌دید که در آینده جایگاه بلندی را به دست آورده، نقش بارزی در ارائه خدمت به دین و مؤمنان خواهد داشت.

به اهتمام پدر بزرگوارش جهت فراگیری علوم در حوزه‌های علمیه مشغول به تحصیل شد و پس از آموختن قرآن، کتاب جامع‌المقدمات و بهجة المرضیه را نزد شیخ ملا اسماعیل و ملا حیدرعلی فرا گرفت. پس از فوت مادر گرامی‌شان اولین هجرت در راه تحصیل علم را متحمل شدند و به شهر مقدس مشهد در ایران رفت.

سپس به شهر نجف اشرف مهاجرت کرد و از حوزه هزار ساله آن دیار بهره‌ها برد و آداب و اخلاق حوزه علمیه نجف را سرمشق خود قرار داد و به صورت خستگی‌ناپذیر شروع به تکمیل علوم حوزوی خود نمود، مراحل سطوح عالی را طی کرد تا این که به شرکت در جلسات درس بزرگان علم در درس خارج نایل گشت.

در همین ایام بود که خود ایشان شروع به تدریس کردند و به یکی از اساتید مبرز در حوزه نجف بدل شد و جمع کثیری از فضلا و اندیشمندان علوم دینی به محضر درس‌شان حاضر می‌گشتند و هم‌اکنون شاگردان زیادی در درس ایشان حاضر می‌شوند که به تقریر درس مشغول هستند. تألیفات ایشان عبارتند از:

۱. محاضرات در اصول فقه، ده جلد؛

۲. الأراضی؛

۳. النظرة الخاطفة فی الاجتهاد؛

۴. حاشیه بر عروة الوثقی، ده جلد؛

۵. احکام البنوک؛

۶. منهاج الصالحین، سه جلد؛

۷. مناسک حج؛

۸. المباحث الأصولیة، چهارده جلد.

۱۱. آیت‌الله حاجی شیخ غلام حسن پدردار

وی از نخبگان علم و دانش بود و در شهر نجف اشرف از محضر بزرگان و دانشمندان دینی کسب فیض علم کرد، تلخی‌های حیات طلبگی را چشیده و از فقها و عالمان بزرگ محسوب می‌گردد.

ایشان کتاب گران سنگ کفایت الاصول را در پایتخت علمی، فرهنگی و فقهی جهان اسلام تدریس می کرد. پس از برگشت او به کشور، بسیاری از ابزارهای علمی و فرهنگی او در مرز اسلام قلعه توسط مأموران متعصب حکومت وقت توقیف و به تاراج می روند. پس از آزادی از زندان، به سوی بلخاب [مربوط ولایت سرپل] رفته و در مدرسه علمی مشغول تربیت شاگردان می شود و پس از چند سالی، خود به منطقه باجگاه رفته و پایگاه آموزشی علمی را به نام مدرسه علمی حسنیه، سال ۱۳۴۳ش، پایه ریزی می نماید و تا آخر عمر در این مرکز، مشغول تربیت شاگرد بوده است.

۱۲. آیت الله شیخ علی جمعه دره صوفی

ایشان از شخصیت ها و بزرگانی دانش بود و با حضور خویش در شهر نجف اشرف، به محضر بزرگان علمی زانوی ادب خم نموده و خوشه هایی از خرمن علم بارگاه علوی چیده و خود را با شاخ و برگ علمی برجسته نموده و عازم سرزمین خویش گردید. وی در داخل کشور وارد ولسوالی دره صوف (از توابع ولایت سمنگان) شده و در خدمت شیفتگان و علاقه مندان دانش قرار گرفته و مشغول تبلیغ و هدایت گری شده است و مدرسه علمیه ای را به نام «امام صادق» واقع در روستای نوالی تأسیس می نماید و مشغول شاگردپروری می شود. ایشان بازدهی خوبی نسبت به تربیت فرزندان معنوی خود داشته است.

۱۳. آیت الله شیخ حسن نجفی

او از نخبگان علم و دانش است که با نداشتن امکانات تحصیلی و بهره گیری از مزایای مادی، مقدمات علم را در کشور آموخته و تکمیل آن را از حوزه علمی نجف اشرف آموخته و سرزمینی را که به آن متعلق است به فراموشی نسپرده و خود را برای بازگشت به وطن و خدمت به مردمش آماده ساخته و در نقاط مختلف کشور مصدر خدمت رسانی بوده است.

الف. تبلیغ و هدایت و تربیت شاگردان در ولایت دایکندی، واقع در روستای شیخعلی در تکیه خانه مردمی؛

ب. تدریس در مدرسه علمی، واقع در ولایت سرپل و ولسوالی بلخاب؛

ج. در مناطق مختلف ولایت بلخ، خدمات ارزنده نموده به گونه ای که مردم آن سرزمین از او به نیکی یاد می نمایند.

۱۴. آیت الله حاجی شیخ محمدعلی اسلامی

او از ولسوالی شهرستان مربوط ولایت دایکندی، از شخصیت های وارسته و برجسته دینی است، در شرایط فعلی در ایران و شهر مذهبی قم، ساکن می باشد. از بزرگانی است که تحصیلات حوزوی خود را در حوزه علمی نجف اشرف به پایان رسانیده و مشغول تدریس و تبلیغ در مراکز مختلف ایران

و افغانستان بوده است؛ از قبیل حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف در عراق، قم مقدسه در ایران، شهرستان [شارستان] در کشور. او انسان خدوم و متواضع در خطابه تخصص کامل دارد؛ به گونه‌ای که مورد قبول فرهیختگان و مردم ایران می‌باشد و در مناسبت‌های مختلف برای ایراد خطابه از سوی آنان بین مردم و دفاتر مراجع عظام تقلید دعوت می‌شود و مهاجرین نیز وارد همین مقوله اند و او را دوست دارند در برخی مناسبت‌ها او را به عنوان سخنران مجلس دعوت می‌نمایند. او عضو دفتر مرجع تقلید وقت، حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی است و در دفتر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی نیز در مناسبت‌های مختلف دعوت شده و به سخنرانی پرداخته است. تا کنون از وی کست‌ها و سی‌دی‌های سخنرانی در بخش بایگانی نهادی مقدس دینی موجود است.

سایر هادیان و منادیان حق و حقیقت، علما و دانشمندان فرهیخته و آیات و بزرگوارانی هستند که در تبلیغ و هدایت‌گری و تأسیس مراکز امور علمی و فرهنگی و آموزشی از نقش بالایی برخوردار بوده و هستند؛ به گونه‌ای که آثار گران‌سنگ و خاطرات خوبی را در دل‌های مردم از خود برجای گذاشته‌اند، هرگز از ادای وظایف اسلامی و انسانی را که به عهده داشتند، غفلت و کوتاهی ننموده، به عنوان تأیید به نام‌های برخی به صورت ذیل اشاره می‌گردد:

- شیخ حسن خسروی از ولسوالی سنگتخت مربوط ولایت دایکندی؛
 - سید محمدحسن رئیس از ولسوالی یکه‌ولنگ مربوط ولایت بامیان؛
 - حاجی شیخ خادم حسین آخوند کوه بیرونی از ولسوالی بهسود مربوط ولایت میدان وردک؛
 - شیخ عبدالحسین آخوند دره‌صوفی، از ولسوالی دره‌صوف مربوط ولایت سمنگان؛
 - شیخ میرزا حسین اوحدی از ولسوالی جاغوری مربوط ولایت غزنی؛
 - شیخ خادم حسین فاضل ورسی، از ولسوالی ورس مربوط ولایت بامیان.
- اینان از شخصیت‌ها و نخبگان دانش بوده‌اند که از حوزهٔ علمیهٔ هزار سالهٔ نجف اشرف کسب فیض نموده‌اند و همانند سایر علما و فضیلائی دینی در اقصی نقاط جهان، در مناطق مختلف کشور و در هر ولایت و ولسوالی و مناطق روستایی مصدر خدمت‌رسانی بوده‌اند.

منابع

- بخش فرهنگی جامعهٔ روحانیت، مرجعیت رمز بقای تشیع، قم: جامعهٔ روحانیت، ۱۳۷۴.
- جمعی از مؤلفان، دائرة المعارف تشیع، تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۶۰.
- جمعی از نویسندگان، تاریخ تشیع، قم: پژوهش حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- حسن‌زاده، علی، فرزندان علم و فرهنگ، غیر مطبوع.
- دبیرخانهٔ علمی کنگره، زندگی‌نامه، قم: کنگره آخوند خراسانی، ۱۳۹۰.
- رجا، شیخ سرور، احیاگر شیعه در افغانستان، تهیه‌کننده، حجت، سید خلیل، قم: انتشارات افق

فردا، ۱۳۸۲.

سید جوادی غزنوی، یادنامه استاد ادبیات عرب استاد علامه مدرس افغانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

شفایی، حسین، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، قم: مؤلف، ۱۳۶۸.

محقق کابلی، قربانعلی، مجمع الاحکام، تهیه شده توسط فاضلی کوهیرونی، محمدباقر، قم: دارالنشر اسلام، ۱۳۹۵.

نگاهی به خدمات علمی و فرهنگی و اجتماعی آیت الله کابلی، تهیه کننده: مدیریت جامعه الاسلام، کابل، ۱۳۹۴.

فصل دوم

در حدیث دیگران

(محقق خراسانی از زبان یاران و شاگردان)



محقق خراسانی؛ خطیب بی نظیر

گفتگو با آیت‌الله محمدعلی اسلامی شهرستانی^۱

آیت‌الله اسلامی شهرستانی یکی از علمای برجسته و سرشناس افغانستان و یکی از مفاخر و چهره‌های بزرگ علمی جامعه ماست که عمری را در حوزه‌های علمیه افغانستان، نجف اشرف، قم، مشهد مقدس و ایران شهر بلوچستان به تحصیل و تدریس و تبلیغ گذرانده است. استاد اسلامی با ذکاوت و استعداد سرشاری که داشته و دارد در عرصه‌های تحصیل، تبلیغ و تدریس کارنامه بسیار درخشان دارد. در نطق و سخنوری، ناطق و سخنور توانا و چیره‌دست است که حدود نیم قرن در حوزه علمیه نجف، قم و نقاط مختلف ایران و افغانستان در حلقات علمی، بیوت مراجع عظام، محافل و اجتماعات مردمی، عالمانه، محققانه و متخصصانه منبر رفته و به تنویر افکار نسل تحصیل کرده و بیدار عامه مردم پرداخته است و تا هنوز هم چنان پرنانژی منبر می‌رود. ایشان در تدریس نیز ید طولایی دارد. وی مدت زیادی در حوزه علمیه قم و مدت هشت سال در حوزه علمیه ایران شهر

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی شهرستانی، ۱۳۸۸/۸/۹.

بلوچستان عهده‌دار کرسی تدریس بوده و شاگردان زیادی از محضر ایشان کسب فیض نموده‌اند. استاد اسلامی از دوستان بسیار صمیمی زنده‌یاد آیت‌الله محقق خراسانی می‌باشد که در نجف اشرف با ایشان رابطه دوستانه داشته و در ایران هم این دوستی و ارتباط تا زمان حیات آن فقید سعید ادامه داشته است. در سفری که در قم داشتیم خدمت ایشان رسیده پیشنهاد یک مصاحبه پیرامون شخصیت علامه محقق خراسانی را دادیم، ایشان بابزرگواری پیشنهاد ما را پذیرفت و دوست عزیز ما جناب آقای محمدعارف شریفی در ظهر شنبه ۱۳۸۸/۸/۹ زمینه این مصاحبه را در منزلش فراهم نمود که در همین جا از عنایت و همکاری ایشان سپاس گزاریم.

زندگی نامه و شرح حال استاد اسلامی

برهانی: جناب آقای اسلامی، لطف نموده ابتدا پیرامون زندگی خود از دوران کودکی، نوجوانی، جوانی، تحصیلات و اساتیدتان و حوزات علمیه‌ای که در آن درس خوانده‌اید و نیز از خدمات علمی و اجتماعی‌تان به طور خلاصه برای ما صحبت بفرمایید.

اسلامی: بنده در زمان صباوت و کودکی در قریه خود، تگاب لرگر شهرستان، تا اندازه‌ای جامع‌المقدمات و صرف میر را پیش آقای به نام سید عالم خواندم. مرحوم پدر بزرگوارم قصدش این بود که مرا نجف اشرف برساند تا در آن‌جا درس بخوانم ایشان می‌گفت: ذخیره‌ای باشد برای قیامت. اولاد هم زیاد داشت، غیر از من هشت پسر دیگر داشت، من از همه کوچکتر بودم. پدرم معروف به «خودی کربلایی» فرزند «علی خوش بای» بود. جدم فرزند «محمود بای» بود، این‌ها افراد معمر بودند، خیلی زیاد عمر می‌کردند، مردم می‌گفتند جدم «علی خوش» دو صد سال و خرده‌ای عمر کرده بود.

هنوز به سن تکلیف نرسیده بودم پدرم مرا همراه خود به نجف اشرف برد. شاید حدود دوازده‌سیزده ساله بودم که آن‌جا سیوطی را نزد شخصی به نام طاهری که از هم‌شهری‌های خراسانی ما و مردی بسیار بزرگوار بود، خواندم. مقداری از سیوطی را در درس آقای شیخ حسن خسروی شرکت کردم. خسروی بسیار قشنگ درس می‌گفت، خیلی حافظه خوبی داشت، نکات برجسته‌ای که در نحو داشت، در افراد دیگر من کم دیدم. مدتی در درس مطول آقای مدرس رفتم.

اما زندگی ما در نجف اشرف خوب نچرخید و خیلی سخت گذشت، من به مشهد مقدس بازگشتم و حدود چهار سال و خرده‌ای در مشهد مقدس زندگی کردم و آن‌جا حاشیه و مطول را خواندم. حاشیه را پیش آقای مهدوی پسر آیت‌الله مهدوی دامغانی از مردم دامغان خواندم، منطق ایشان خیلی عالی بود، مطول را پیش ادیب نیشابوری خواندم.

بعد از چهار سال دوباره به نجف اشرف بازگشتم و شروع به خواندن درس نمودم، مکاسب را پیش مرحوم شیخ مجتبی لنگرانی خواندم که یکی از اساتید بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف بود. رسائل را

پیش مرحوم آقای شیخ کاظم تبریزی خواندم که ایشان هم از اساتید مشهور نجف اشرف بود. مقداری از کفایه را پیش مرحوم مدرس افغانی خواندم، بعد جلد اول کفایه را پیش مرحوم میرزا علی غروی خواندم. (آیت‌الله غروی که در زمان بعثی‌ها در کربلا شهید شد). سطح را در حدود هشت نه سال تمام کردم.

بعد از اتمام سطح درس خارج را شروع کردم در درس خارج آیت‌الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) و فقه آقای حکیم می‌رفتم، ولی یک دوره کامل نشد. آقای حکیم در مسجد شیخ طوسی درس می‌گفت.

در همین زمان در نجف اشرف ازدواج کردم و خداوند به من دو فرزند داد و با آنان به زادگاهم تگاب لرگر شهرستان برگشتم، حدود چهار سال آن‌جا بودم، بعد از چهار سال، چون عیالم ایرانی بود و دل‌شان تنگ می‌شد، من از روی ترحم دوباره به نجف اشرف بازگشتم. حدود یک ماه کم‌تر یا زیادتر درس آقای خوئی و درس فقه حضرت امام رفتم، سخت‌گیری از طرف دولت بعثی شروع شد، در حدود سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ همه ایرانی‌ها را خارج کردند.

من هم در ۵۳ از آن‌جا حرکت کردم به قم آمدم. سال ۵۷ و ۵۸ انقلاب پیروز شد. بعد از پیروزی انقلاب مرا به ایران‌شهر بلوچستان فرستادند، آقای از آن‌جا آمد التماس کرد که آن‌جا بیا حوزه‌ای تشکیل داده‌ایم، درس بگو. من هم پذیرفتم و آن‌جا رفتم جامع‌المقدمات، سیوطی، مغنی تا شرح لمعه را تدریس می‌کردم. البته قبلاً هم که در قم بودم تدریس می‌کردم، شرح لمعه، اصول فقه و منطق درس می‌گفتم. هفت هشت سالی عمرم در ایران‌شهر گذشت بعد دوباره به قم برگشتم و در قم هم مدتی این سو و آن سو منبر می‌رفتم و الآن هم برای هم‌شهری‌ها منبر می‌روم. خیلی از هم‌شهری‌ها از من دعوت می‌کنند برای آن‌ها صحبت می‌کنم. خلاصه زندگی من همین بود. من خیلی ادعایی ندارم که من چه هستم و کی هستم، نه مختصر زندگی من همین است و بیش از این چیزی نیست.

برهانی: دست‌نوشته‌هایی هم دارید؟

اسلامی: نوشته‌هایی خیلی پراکنده دارم، حدود پنجاه شصت تا نوار از گفته‌ها و منبرهای خودم دارم که همان‌طور خوابیده و جرأتی این‌که بتوانم این‌ها را جمع کنم، تألیف کنم و یا چاپ کنم پیدا نکردم، هم جرأت پیدا نکردم و هم مسائل دیگری ممکن است باشد؛ ولی در قم من زیاد منبر رفتم، منازل مراجع مثل منزل آیت‌الله شیرازی، منزل آیت‌الله مرعشی نجفی منبر رفتم، در حسینیه ایشان زیاد منبر می‌رفتم، منازل بقیه مراجع هم منبر زیاد می‌رفتم. تمام حوزه علمیه قم مرا می‌شناسند که این شیخ منبری است.

۱. زندگی و شرح حال محقق خراسانی در نجف

برهانی: شما در زمانی که در نجف اشرف بوده‌اید آیت‌الله محقق خراسانی هم آن‌جا مشغول بوده است

و جناب عالی با ایشان خیلی هم دوست بوده‌اید و به ایشان علاقه داشته‌اید، ابتدا بفرمایید چگونه با ایشان آشنا شدید؟

اسلامی: زادگاه محقق خراسانی قریه‌ای است در پساکوه مزنگان مشهد مقدس به نام چلمه‌سنگ است. آن قریه را هم شهری‌هایی که از افغانستان آمده بودند، درست کرده و چلمه‌سنگ اسم گذاشته بودند. آقای محقق در همان قریه به دنیا آمده و پدرش هم حاجی قاسم بود. از این جهت، ابتدا فامیل ایشان شیخ محمدعیسی قاسمی بود بعد به محقق خراسانی معروف شد.

برهانی: بعضی می‌گویند اسم پدر ایشان قنبرعلی بوده است؟

اسلامی: من این طوری شنیدم. از این جهت، هم فامیل ایشان قاسمی بود. این‌ها اصالتاً از مردم لعل افغانستان بودند. در زمان عبدالرحمن از آن‌جا فرار کرده، این‌جا آمده بودند و شاید پدر آقای محقق هم بچه همین خراسان بود و خودش هم خراسانی بود و معروف بود به محقق خراسانی. بعد، از خراسان به نجف اشرف رفتند. ابتدا که ما در نجف رفتیم آقای محقق خراسانی جوان بود. نمی‌دانم آن زمان ازدواج کرده بود یا نه. در جماعت من خوشم می‌آمد که بروم پهلوی ایشان بنشینم، خیلی خوشم می‌آمد چون تعریف کرده بودند که خیلی فاضل است. بعد کم‌کم آشنایی پیدا کردیم. کم‌کم خیلی با همدیگر دوست شدیم. ایشان به قدری هم شهری‌ها را دوست داشت و به قدری با هم شهری‌ها مانوس بود که همیشه در حلقات هم شهری‌ها بود، همیشه کارهایش با هم شهری‌ها بود. ایشان جلد دوم کفایه را پیش آیت‌الله فیاض می‌خواند. من در مدرسه کاشف الغطا بودم، می‌آمد آن‌جا می‌خواند. بعد از کفایه من نمی‌دانم ایشان درس خارج آیت‌الله خوبی می‌رفت، خیلی هم فاضل بود.

برهانی: محقق خراسانی در کدام یک از موضوعات علمی تبحر و تخصص بیشتر داشت؟

اسلامی: تبحر ایشان بیشتر در فلسفه و منطق بود، فلسفه‌اش خیلی عالی بود، حالا پیش کی خوانده بود، من نمی‌دانم.

۲. محقق خراسانی و رابطه‌اش با امام خمینی

محقق خراسانی جرأت خاصی داشت وقتی در جلسه‌ی علما یا مراجع می‌رفت، سؤال‌هایی می‌کرد خیلی عالی و قشنگ که آن مرجع خوشش می‌آمد. وقتی امام (رضوان الله تعالی علیه) در نجف آمد، شب‌ها بعد از نماز جماعت نیم ساعت در منزل خود می‌نشست ما هم آن‌جا می‌رفتیم. محقق خراسانی می‌آمد سؤالاتی را از امام می‌کرد که نجفی‌ها و بقیه شاگردان امام سؤالاتی را که محقق می‌کرد، نمی‌توانستند و امام هم به سؤالات ایشان توجه کامل می‌کرد و قشنگ جواب می‌داد.

آیت‌الله محقق خراسانی اول شاگرد آقای خوبی بود. در جلسات آقای خوبی شرکت داشت. بعد وقتی امام به نجف آمد، مدت مدیدی در اطراف امام بود، بعد ایران آمد و انقلاب پیروز شد و مدتی

این‌جا در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. تدریس ایشان هم خیلی گرفته بود، ولی از دانشگاه هم بیرون آمد و در اواخر عمر با هم‌شهری‌ها کار کرد، بعد هم پیر و مریض شد و به رحمت خدا رفت. برهانی: بعضی از کسانی که در آن زمان در نجف بودند و ما با ایشان درباره محقق خراسانی گفتگوی کردیم، گفتند آیت‌الله خراسانی با امام خمینی و شهید صدر رابطه دوستانه داشت؛ بدین جهت رژیم بعث ایشان را زندانی و به سوریه تبعید نمود، جناب‌عالی در این مورد اطلاعی دارید؟ اسلامی: ایشان با امام خمینی رابطه کامل داشت، امام را خیلی دوست داشت، در مدرسه قوام منبرهایی می‌رفت، همه‌اش از امام تعریف می‌کرد. آقای خوبی را ترک کرده بود، از این جهت، آقای خوبی از ایشان کمی گله‌مند شده بود؛ اما راجع به زندانی شدن ایشان چون من جلوتر از آن‌ها به ایران آمدم، من جلوتر فهمیدم که فعلاً در نجف اشرف زندگی نمی‌شود، لذا کوچ را بار زدم، ایران آمدم. بعد از من ممکن است ایشان زندانی شده باشد، خیلی‌ها را بعد از من زندانی کردند.

۳. محقق خراسانی و خطابه

مهم‌ترین ویژگی محقق خراسانی منبر و خطابه ایشان بود، محقق خراسانی منبر عجیب و غریب داشت. در یکی از محرم‌ها شاید سال ۵۰ یا ۵۱ در مدرسه قوام که جنب مرقد مطهر شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) است، منبر می‌رفت. آن‌جا تمام علمای نجف اشرف پای منبر ایشان می‌آمدند، آیت‌الله لنکرانی می‌آمد، آیت‌الله مرحوم صدرای بادکوبه‌ای می‌آمد، خیلی از علمای معروف نجف پای منبر ایشان می‌آمدند. صدرا می‌گفت: منبر همین است که این آقا می‌رود. آقای خوبی در منزل‌شان، چون مدرسه نزدیک منزل آقای خوبی بود، حرف‌های آقای محقق و سخن‌هایش را از بلندگو می‌شنید. ایشان گفته بود از همه کلمات این آقا بوی اجتهاد می‌آید. منبرش خیلی عجیب و غریب بود، جالب منبر می‌رفت. ابتکاری منبر می‌رفت و تدریس ایشان هم خیلی خوب بود. درس زیاد می‌گفت، تألیفاتی هم داشت. اولین تألیف ایشان کتابی به نام «سَلْم الصَّعُود» بود. کتابی هم در منطق به نام «الیتیمه» نوشته بود، آن هم خیلی قوی بود. بعد کتابی به نام «المؤلفون الافغانیون» نوشت که مختصر احوالات، خدمات علمی و تألیفات مؤلفین افغانستان را در آن کتاب ذکر کرده بود.

۳.۱. ارزیابی سخنرانی‌های محقق خراسانی

برهانی: با توجه به این که جناب‌عالی یکی از منبری‌های معروف حوزه علمیه قم، سخن‌دان و نکته‌سنج هستید و در قواعد فن خطابه تخصص دارید، یک خطیب و سخنور خوب را خوب می‌شناسید، لطف کنید در این بُعد از آیت‌الله محقق خراسانی بیشتر صحبت فرمایید.

اسلامی: زبان محقق خراسانی خیلی عالی، فصیح و بلیغ بود، منبرش خیلی کامل بود. منبرش جوری بود که همه حوزه علمیه نجف اشرف قبول داشتند، حوزه علمیه، نه طایفه خاص. حتی در

زبان عربی هم ایشان منبر خوب می‌رفت، منبرهای عربی قوی می‌رفت. منبرش را هرکس متوجه نمی‌شد، منبرش به قدری قوی بود که حتی طلبه‌های فاضل هم متوجه نمی‌شد که این آقا چگونه منبر می‌رود و چه دارد می‌گوید. ما گاهی اوقات به ایشان عرض می‌کردیم که منبر شما خیلی عمیق است، مطالب خیلی زیاد است شما برای عوام الناس یک مقداری ساده‌تر صحبت کنید. می‌گفت من عادت کردم. واقعاً منبر ایشان ابتکاری بود؛ منبرهایی که ایشان در نجف می‌رفت خیلی جالب بودند. یک مسجد بود در آن‌جا، من هر وقت می‌شنیدم که ایشان منبر می‌رود، می‌رفتم زیر منبرش. در اعیاد و ولادت‌ها و ولادت حضرت امیر که در نجف منبر می‌رفت، من گاهی وقت از ایشان جلوتر می‌رفتم صحبت می‌کردم. یک شب من رفتم صحبت کردم، ایشان بعد از من رفت و گفت: آقای اسلامی هرچه ما داشتیم همه را گفتید. گفتیم نه استاد زبان شما غیر از زبان ما است.

۲.۳. مقایسه فلسفی و محقق خراسانی

برهانی: پس شما در آن زمان در نجف اشرف هم منبری بودید و منبر می‌رفتید؟
اسلامی: بله منبر می‌رفتم، تمرین داشتم. من چهل سال و پنجاه سال است که منبر می‌روم. در ایران شهر بلوچستان که بودم، روز سه چهار درس می‌گفتم و روز پنج شش منبر می‌رفتم، برای ارگان‌ها و برای مساجد. در همین قم هم همیشه منبر می‌روم، هیچ جمعه نیست که منبر نروم؛ ولی منبر خراسانی را کسی دیگر نداشت، مثلاً مرحوم اصغری که از هم‌شهری‌ها بود در مشهد منبری خوبی بود؛ اما منبر محقق را نداشت. صدای او خوب بود؛ اما مطالب آیت‌الله محقق خراسانی را نداشت. من منبر آیت‌الله فلسفی را زیاد گوش کردم، زیاد هم دیدم، سخنور عجیب و غریب بود. واقعاً سخنور توانایی بود، ولی مطالبی که محقق در منبر داشت، او نداشت. به هر صورت مثل خراسانی کم داریم، حالا اصلاً نداریم. جوان‌ها و کسانی هستند که صحبت خوبی می‌کنند؛ ولی ابتکاری نیست. محقق خراسانی مرد بزرگواری بود خدا رحمتش کند. تدریس ایشان هم خیلی عالی بود، ابتکاری بود، آدم عجیب و غریب بود رحمت الله علیه.

۴. جامعیت علمی محقق خراسانی

من در اربعین آیت‌الله خراسانی در بیت آیت‌الله محقق کابلی منبر رفتم، آن‌جا گفتم آیت‌الله محقق خراسانی در حدیث مانند زراره بن اعین بود، در مباحث کلامی و عقایدی مانند هشام بن حکم بود، واقعاً این‌طور بود در بحث و مباحثه و مجادله ید طولایی داشت.

خاطره‌ای از محقق خراسانی و مکارم شیرازی

آیت‌الله محقق خراسانی پیش آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی رفته بود، آقای شیرازی نشناخته بود که ایشان کیست. خوب، گفته بود این هم یک طلبه‌ای هست که آمده چیزی نگفته بود. کم‌کم ایشان

که شروع کرده بود به سؤال کردن از مسائل فلسفی، آقای مکارم تعجب کرده بود، گفته بود شما کی هستید؟ آقای محقق گفته بود من فلانی هستم. بعد آقا بلند شده بود صورتش را بوسیده و گفته بود من نام شما را شنیده بودم، حالا شما را بیشتر شناختم که شما آدم فاضلی هستید، مرا ببخشید. بعداً احترام کرده و برایش میوه آورده بود و برای خداحافظی برای احترام او تا دم دروازه آمده بود.

۵. محقق خراسانی و تدریس

۵.۱. تدریس فلسفه در دانشگاه تهران

برهانی: شما قبلاً اشاره کردید ایشان در دانشگاه تهران تدریس داشته، اگر ممکن است در این زمینه توضیح دهید؟

اسلامی: بله در دانشگاه تهران تدریس داشت. یک روزی رفتم صحن حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها)، دیدم ایشان رو به مرقد حضرت معصومه در حالت دوزانو نشسته نگاه می کند. رفتم پهلوی ایشان نشستم. بلند شد احوال پرسى کرد. گفتم استاد کجایی؟ گفت فعلاً تهرانم. گفتم چه کار می کنی؟ گفت فلسفه و عقاید تدریس می کنم، خیلی هم خوش شان آمده. از استادان دانشگاه کسی را نام برد و گفت ایشان به من پیشنهاد کرد که به شما خانه می دهم، خواهر من هم از اساتید دانشگاه است، به تو می دهم و هیچ چه از تو درخواست ندارم. من قبول نکردم و گفتم نه، دیگر از من این کارها گذشته. آن استاد دانشگاه گفت: خیلی دانشمندانی این جا آمده، اساتیدی آمده، مدرسینی آمده در دانشگاه، من هیچ کسی را نپسندیدم فقط شما را می پسندم، این را خودش گفت من شما را می پسندم.

۵.۲. مشکلات تدریس محقق خراسانی

برهانی: یکی از انتقادهایی که بر محقق خراسانی می شود این است که ایشان نظم درسی نداشته است، مثلاً درس ایشان چند روزی ادامه پیدا می کرده و بعد تعطیل می شده و یا بعضی روزها حاضر می شده و بعضی روزها هم غیبت می کرده، نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

اسلامی: خوب شد یادم آوردید، ایشان گاهی تصمیمی می گرفت؛ اما این تصمیم تا آخر ادامه نمی یافت، یکی از عیوب ایشان همین بود. یکی از چیزهایی که آدم را از ایشان گله مند می کرد، همین بود. تدریسش خیلی عالی بود، خیلی عالی شروع می کرد، بعد هم یک وقت دنبال آن را نمی گرفت و ترک می کرد. علت این امر چند چیز بود: یکی شاگردان که گاهی اوقات چیزی نمی فهمیدند؛ دیگری هم گرفتاری های داخلی ای که ما نمی دانیم، دیگر این که ایشان خیلی خوش باور بود هر کس هر چیزی می گفت او باور می کرد، ولی از نظر ملایی خیلی پر بود، هیچ کس مانند او نبود.

برهانی: می گویند ایشان از لحاظ موضع گیری های سیاسی ثبات نداشت، نظر شما در این مورد

چیست؟

اسلامی: ایشان واقعاً مرد عالم و بزرگواری بود؛ اما تا اندازه‌ای در سیاست کوتاه می‌آمد. چرا؟ چون خوش‌باور بود، زود باور می‌کرد، از نظر بنده در این ناحیه پیشرفتی نداشت.

۶. خاطراتی از محقق خراسانی

برهانی: آخرین دیداری که جناب‌عالی با ایشان داشتید چه زمانی بود؟

۶.۱. خاطره‌ای از منبر و محقق خراسانی

اسلامی: آری یک روزی در بیت آقای کابلی ایشان را دیدم از خراسان آمده بود و از طرف آیت‌الله کابلی به عنوان مبلغ به اراک رفته بود. آن‌جا بین هم‌شهری‌ها منبر می‌رفته است، حالا کجای اراک بوده، شهر بوده یا دهات بوده، نمی‌دانم. یک محرم حدود ده پانزده روز آن‌جا مانده بود، بعد از آن‌جا که آمد، دو سه نفر از هم‌شهری‌ها با ایشان آمده بودند و خیلی احترام کرده بودند. از هم‌شهری‌ها پرسیدم که منبر ایشان چطوری بود؟ گفتند منبر ایشان را ما نمی‌فهمیم، منبر می‌رفت و مردم خیلی گریه می‌کردند. گفتم استاد تو چرا این جور هستی، چرا منبرت را برای عوام ساده نمی‌کنی؟ گفت نمی‌توانم عادت کرده‌ام. بعد آن روز که سیزدهم محرم بود، من یک منبر رفتم و آن کلمات امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) را که در وقت خداحافظی با اباذر گفت: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَأَرْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ؛ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ؛ فَأَتْرِكُ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَ أَهْرُبُ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ، فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَعْتَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ»؛ ای اباذر همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی. این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیایی را که به خاطر آن از تو ترسیدند، به خودشان واگذار و با دین خود که برای آن ترسیدی، از این مردم بگریز. این دنیاپرستان چه محتاج‌اند به آن‌چه که تو آنان را از آن ترساندی و چه بی‌نیازی از آن‌چه آنان تو را منع کردند.

این‌ها را خواندم و معنی کردم و حدود ۳۰ دقیقه منبر رفتم، یک گریز دادم خیلی گریه کردم و طلبه‌ها هم گریه کردند، ایشان هم گریه کرد. بعد وقتی من از منبر پایین آمدم، گفت: تو معجزه می‌کنی این گریه‌هایی که تو می‌کنی من نمی‌توانم. گفتم من گریه نمی‌کنم، ولی یک چیزهایی صحبت می‌کنم. خدا رحمت کند ایشان را، نمی‌توانست منبرش را برای عوام‌الناس پیاده کند.

۶.۲. خاطره از نجف با محقق خراسانی

برهانی: در آخر اگر خاطره‌ای که در ذهن شما جایگاه خاصی داشته باشد، از آیت‌الله محقق خراسانی داشته باشید، برای ما صحبت کنید.

اسلامی: خاطره خاصی که در ذهنم هست، این است که در نجف اشرف روزهای جمعه گاهی

اوقات می‌رفتیم پهلوی ایشان در آن زمان هیچ کس رادیو و ضبط نداشت. ایشان رادیو داشت و رادیوی ایشان همیشه پهلوی گوشش بود و ضبطش هم روشن بود. ایشان آدم روشنی بود، منتها ما متوجه نمی‌شدیم. بعضی چیزها را هم شاید به ما نمی‌گفت. خیلی آدم عجیب و غریبی بود، نابغه بود، ولی از نبوغ خود آن طوری که باید کار بگیرد نتوانست کار بگیرد یا شرایط زمان اقتضا نمی‌کرد یا شرایط زندگی خودش اقتضا نمی‌کرد.



ناگفته‌هایی از زندگی آیت‌الله محقق خراسانی

گفتگویی با آیت‌الله ناصر ناصری کرمانی^۱

آیت‌الله ناصری کرمانی یکی از علمای برجسته و سرشناس افغانستان و یکی از مفاخر و چهره‌های بزرگ علمی جامعه ما است که بعد از تحصیلات ابتدایی در سال ۱۳۴۴ عازم نجف اشرف گردید و مدت چهارده سال در حوزه علمیه نجف اشرف اقامت گزید. سطوح عالی‌ه را در محضر آیت‌الله صدر، آیت‌الله محقق کابلی و شیخ مجتبی لنگرانی تلمذ نمود و دروس خارج فقه و اصول را از محضر آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر و امام خمینی استفاده کرد. بعد از گرفتار شدن آیت‌الله صدر و اختناق شدید حزب بعث نسبت به حوزه علمیه نجف و بالاخص شاگردان شهید صدر و امام خمینی، تصمیم گرفت نجف اشرف را ترک نماید و از سال ۱۳۵۸ تا حال در مشهدالرضا مشغول تحقیق، تدریس و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است. آیت‌الله ناصری عمری را در حوزات علمیه افغانستان، نجف اشرف و مشهد مقدس به تحصیل و تدریس گذرانده، همزمان با کوشش‌ها و

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی شهرستانی.

تحقیقات و پژوهش‌های علمی، خدمات دینی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی زیادی داشته و در جهت رشد و شکوفایی و بیداری مردم هزاره و تثبیت نهاد مقدس مرجعیت در افغانستان و استحکام حزب وحدت اسلامی و حمایت‌های معنوی از مسئولین و دست‌اندرکاران سیاسی و نهادهای فکری و فرهنگی جامعه ما نقش مهم ایفا نموده است. ایشان شخصیتی است شجاع، دارای شهامت و همت بلند که در بیان حقایق و بازگو نمودن دردها و رنج‌های مردم خود و انتقاد از بی‌عدالتی و ظلم و فساد و خیانت حاکمان و زورمداران در افغانستان و دفاع از حقوق مهاجرین افغانی در ایران جسارت و بی‌باکی فوق‌العاده داشته و دارد.

آیت‌الله ناصری از هم‌دوره‌های آیت‌الله محقق خراسانی است که شناخت عمیق و دقیق از آن فقید سعید دارد، در نجف اشرف باهم بوده و در مشهد مقدس نیز ارتباط تنگاتنگ باهم داشته‌اند و خاطرات بسیار شیرین و به یادماندنی از آن بزرگ‌مرد دارد. جمعی از دوستان خدمت ایشان رسیدیم تا خاطرات، نظرات و برداشت‌های ایشان را درباره شخصیت زنده‌یاد علامه آیت‌الله محقق خراسانی بشنویم و ضبط و ثبت نماییم.

برهانی: بازشناسی شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی برای جامعه ما و آشنایی نسل امروز و فردای ما با افکار و اندیشه‌های علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایشان ضرورت انکارناپذیر است؛ جناب‌عالی کسی هستید که سالیان درازی با ایشان محشور بوده و رابطه دوستانه با ایشان داشته‌اید، همکار و هم‌هدف بوده‌اید، لطف نموده پیرامون شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی روشنی اندازید.

ناصری: خوش آمدید، زحمت کشیدید، موفق باشید که زحمت را متحمل می‌شوید و از احوالات زندگانی یکی از بزرگان مردم ما جستجو می‌کنید. مرحوم شیخ عیسی محقق خراسانی واقعاً مرد بزرگی بود در حوزات نجف اشرف و ایران جزء معروفین بود و همه بزرگان با نام ایشان و کارهای ایشان آشنا بودند. من هم ایشان را خوب می‌شناسم، حتی آبا و اجداد و طایفه ایشان را می‌شناسم. از زمانی که هفده هیجده ساله بودم، آقایان و بزرگانی که از نجف تشریف می‌آوردند، از نام و آوازه محقق، از منبر و بیانات ایشان صحبت می‌کردند و می‌گفتند: شیخ عیسی محقق در سن جوانی مرد بسیار بزرگی شده است. از آن زمان من با نام ایشان آشنا شدم.

۱. تبار و نیاکان آیت‌الله محقق خراسانی

آیت‌الله خراسانی از قوم بزرگ و ریشه‌داری به نام خوجه‌احمد از مردم بابه‌جی دایزنگی بود. این طایفه قوم اصیل، متدین و خوب بودند و در قریه جنگلگ کرمان زندگی می‌کردند. این قوم در تدین، صداقت و سادگی معروف بودند. جنگلگ کرمان سال‌های متمادی پذیرای علما بود و مردم جنگلگ، انسان‌های علم‌دوست، عالم‌پرور و بسیار مردم شریف و ساده و صادق و مقدس و نمازخوان و مؤمن

بودند. پدر آیت‌الله خراسانی و عموهای ایشان سه برادر بودند. برادر بزرگ‌تر به نام شیخ میرزا علی یاد می‌شد، برادر دیگر قنبرعلی نام داشت و آن دیگری را قاسم بای می‌گفتند. پدر مرحوم خراسانی قنبرعلی بود. ایشان در تألیفات و آثاری که در عراق به چاپ رسانید، نام خود را محمدعیسی قاسمی معروف به محقق خراسانی گذاشت که در واقع خود را به نام عمویش ملقب کرده بود.

پدر خراسانی و عموهای ایشان، ایل و تباری‌اند که بر اثر ظلم و جور حکومت وقت افغانستان و قوم پشتون از افغانستان هجرت نموده و وارد ایران شدند. مدتی را در همین مناطق مرزی ایران ماندند، کم‌کم خود را به روستاهای اطراف مشهد و در محلی به نام «چلمه‌سنگ» رساندند و در آن‌جا مقیم شدند.

شیخ عیسی محقق در یکی از همین روستاهای اطراف مشهد متولد شده است. این‌ها مدتی را در خراسان مقیم بوده، بار دیگر بار سفر را بر بسته به سوی عراق هجرت کردند. من خوب یادم هست که در نجف اشرف با خانواده خراسانی رفت‌وآمد داشتیم. شیخ میرزا علی عموی آقای خراسانی و پدر ایشان هر دو پیرمرد و ضعیف و نحیف شده بودند و عاقبت در همان نجف فوت کردند و در همان‌جا مدفون گردیدند.

۲. ویژگی‌های محقق خراسانی

برهانی: از ویژگی‌ها و برجستگی‌های شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی برای ما بگویید.
ناصری: خداوند شیخ عیسی محقق را رحمت کند، خصوصیات و ویژگی‌های زیادی داشت؛ در بیان، در علم و عمل، در شجاعت، در جوانمردی و سایر اوصاف یک انسان شایسته و تک بود.

۲.۱. تسلط بر منبر و خطابه

تسلط بر منبر و خطابه یکی از خصوصیات بارز محقق خراسانی بود. ایشان به دو زبان فارسی و عربی منبر می‌رفت که در بین افغانی‌ها در نجف اشرف نظیر نداشت. منبر افغانی تقریباً منحصر به خراسانی بود. از ایرانی‌ها شیخ عبدالحسین مقدس منبری خوب بود و در حوزه نجف منبرش شهرت داشت و از عرب‌ها سید محمدعلی شبر منبری خوب بود و بسیار پرجذبه و هیجان‌انگیز منبر می‌رفت.

سخنرانی محقق خراسانی در مدرسه قوام نجف

خوب به یاد دارم در نجف اشرف مدرسه‌ای به نام مدرسه قوام بود و اختیارش دست پاکستانی‌ها بود. در آن مدرسه مراسم سخنرانی برگزار می‌شد و سخنران آن محقق خراسانی بود. در نجف این‌گونه بود وقتی معلوم می‌شد فلان‌جا منبر است، شخصیت‌های معروف اعم از ایرانی، پاکستانی، افغانی و عرب همه در آن محفل شرکت می‌کردند. یک وقتی اعلام شد که آقای محقق خراسانی در مدرسه قوام منبر می‌رود، من بسیار عشق و علاقه به بیانات و کارهای ایشان داشتم و همیشه زیر منبرش

می‌رفتم. آن روز رفتم در مدرسه قوام جمعیت کثیری گرد آمده بودند. شاید حدود هزار نفر یا بیشتر، همه روحانی و علما با عمامه‌های بزرگ سفید و سیاه در آن مدرسه جمع شده بودند. شیخ عیسی محقق با آن قیافه هزاره‌گی و جثه کوچکی که داشت و بیانش مثل بلبل بود، منبر می‌رفت. بزرگان عرب و عجم زیر منبرش حضور داشتند، از جمله آیت‌الله سید محمد شاهرودی پسر شاهرودی بزرگ زیر منبر محقق آمده بود و شیخ صدرای بادکوبه‌ای که یکی از بزرگان حوزه نجف اشرف و مدرس سطوح عالی بود نیز در آن مجلس حضور داشت. آن زمان من کوچک بودم؛ اما خوب به یاد دارم که بعد از پایان سخنرانی وقتی مردم از مدرسه بیرون می‌شدند، آیت‌الله سید محمد شاهرودی با لحن خاصی که شائبه بی‌اعتنایی و بی‌احترامی داشت، گفت این افغانی خوب منبر رفت. همین را که گفت آیت‌الله صدرا پیرمرد مقدس آتش گرفت و از سخن آقای شاهرودی که با لحن خاصی ادا شد، بدش آمد و گفت محقق درس خوانده، زحمت کشیده، ملا شده، کسی که درس نخوانده باشد نمی‌تواند روی هزار نفر طلبه و عالم که بعضی‌شان مجتهد و بعضی‌شان متجزی‌اند، این‌گونه تأثیر بگذارد. آیت‌الله شاهرودی سکوت کرد.

۲.۲. شجاعت در بیان حقایق و دفاع از مظلوم

یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم خراسانی شجاعت و بی‌باکی ایشان در بیان حقایق و دفاع از مظلوم بود. جرأت ایشان مایه تعجب همه ما بود.

اعتراض به فرماندار مشهد در مورد مهاجرین

خاطره‌ای را برای شما نقل می‌کنم. آن زمانی که مهاجرین افغانی را اذیت و آزار می‌کردند و می‌گرفتند رد مرز می‌کردند، این موضوع به سید باقر شیرازی پسر آیت‌الله سید عبدالله شیرازی رسید، ایشان در اعتراض به این عمل کرد جلسه‌ای ترتیب داده و استاندار را دعوت کرده بود تا اعتراضش را به استاندار برساند، ما را دعوت کرده بود. من، آیت‌الله محقق خراسانی و آقای نهضت یکه‌ولنگی و یک نفر دیگر که یادم نیست، منزل سید باقر شیرازی رفتیم. در آن جلسه استاندار نیامد و به جایش فرماندار آمده بود. سید باقر اعتراض کرد که چرا این افغانی‌های بیچاره را این قدر اذیت می‌کنید، این‌ها شیعه‌اند، مظلوم‌اند، به ایران به عنوان یک کشور اسلامی و شیعی پناه آورده‌اند و شما مهاجرین را از هر جا گرفته رد مرز می‌کنید. این زبندۀ یک کشور اسلامی نیست، مطالبی زیادی گفته شد تا این که آیت‌الله خراسانی یک مرتبه برزخ شد و بلند شد و گفت اگر من می‌دانستم دولت ایران با مهاجرین افغانی این‌گونه رفتار می‌کند، به این‌ها می‌گفتم به ایران نیاید، به هر جای دنیا پراکنده می‌شوید پراکنده شوید؛ اما به ایران نیاید، این جا جای شما نیست، حرف من در آن‌ها نفوذ داشت. این حرف را کسی دیگر نمی‌توانست به یک فرماندار ایرانی بگوید؛ اما آقای خراسانی با شدت و عصبانیت این حرف را گفت.

۳. فعالیت‌های محقق خراسانی در نجف

برهانی: زمانی که شما در نجف اشرف تشریف داشتید، افراد شاخص و برجسته هر کدام از مراجع خاص تبلیغ و حمایت می‌کردند، در این زمان آیت‌الله محقق خراسانی از کدام یک از مراجع حمایت و تبلیغ می‌کرد؟

۳.۱. محقق خراسانی و حمایت از آیت‌الله حکیم

ناصری: سه یا چهار سال در نجف بودیم، آیت‌الله حکیم به رحمت الهی پیوست. ریاست دینی، اجتهاد و مرجعیت به ایرانی‌ها منتقل گردید. ناگفته نماند ایرانی‌ها آقای حکیم را مجتهد افغانی‌ها می‌گفتند. علت قضیه این بود که آقای حکیم را بزرگان افغانی به میدان آوردند، آقایان آیت‌الله محقق خراسانی، شیخ محمدعلی مدرس، شیخ علی جمعه ترکستانی، شیخ سلطان ترکستانی، سید سرور واعظ، این‌ها بزرگانی بودند که مرجعیت آقای حکیم را مطرح کردند و معرف آقای حکیم شدند. مردم ما همان زمان از ایرانی‌ها سرخورده و دل‌زده بودند؛ زیرا این مردم زبان شور و توهین‌آمیز دارند به این لحاظ مردم ما از ایرانی‌ها همان زمان خاطر خوش نداشتند، از آقای حکیم که مجتهد عرب بود، حمایت و پشتیبانی و تبلیغ کردند.

آقای خراسانی خودش نقل می‌کرد یک وقتی با سید محمد محقق پسر شاه مختار پیتاب‌جوی ورس نزد شیخ نصرالله خلخالی رفتیم، ایشان آخوند تاجر و از بزرگان نجف، بود. اگر مجتهدی را شیخ نصرالله خلخالی تأیید نمی‌کرد مرجعیت او مطرح نمی‌گردید. وقتی در محضر او نشستیم به محض این که ما را دید زبان به شماتت ما گشود و به همین تعبیر گفت: خدا لعنت کند شما افغانی‌ها را. گفتیم: آشیخ چه شده این قدر عصبانی هستی. گفت: خدا لعنت کند شما افغانی‌ها را، شما حکیم را که یک سید عرب است، سرکار آوردید، اگر شما افغانی‌ها نبودید هیچ‌کس حکیم را نمی‌شناخت. شما ریاست و حکومت هزار ساله دینی را که مال عجم بود، به عرب‌ها دادید.

۳.۲. محقق خراسانی و ترویج مرجعیت امام خمینی

وقتی آیت‌الله حکیم به رحمت خدا رفت، نوبت به امام خمینی و آیت‌الله خویی رسید. آقای خمینی مرد بلندقامت و لاغراندام بود و یک شیخ افغانی به نام شیخ عباس فرقانی همراه و ملازم ایشان بود. همراه ایشان به حرم می‌رفت و همراه ایشان باز می‌گشت. وقتی مسأله مرجعیت مطرح شد، ایرانی‌ها و عرب‌ها ساکت بودند؛ اما ما افغانی‌ها بسیار فعال بودیم، جمعی طرفدار آیت‌الله خویی بودند، عده دیگر طرفدار امام خمینی. طرفین بین خود درگیری عجیبی داشتند، بعضی می‌گفتند آقای خویی اعلم است و بعضی دیگر می‌گفتند آقای خمینی اعلم است. شیخ عیسی محقق و شیخ محمدعلی مدرس در این مسأله با همدیگر اختلاف داشتند. آقای مدرس از دوستان و خدمت‌گزاران آیت‌الله خویی و

آقای محقق خراسانی طرفدار امام خمینی بود.

خاطره‌ای از امام خمینی بعد از فوت آیت‌الله حکیم

به یاد دارم وقتی نزد امام خمینی رفتیم ایشان ما را نصیحت کرد که شلوغ و کشمکش نکنید مرجعیت چیزی است، اداره حوزه چیز دیگر. هر کسی مجتهد است، مجتهد است؛ اما حوزه نجف اشرف را تا پسران آقای حکیم اداره نکنند، ما نمی‌توانیم اداره کنیم. این‌ها عرب‌اند. حسن بکر رئیس جمهور عراق و صدام معاون او نسبت به حوزه علمیه حساس شده و می‌خواهند بعد از فوت آقای حکیم حوزه نابود شود. بنابراین، حوزه در خطر است، بروید دامن بیت حکیم را بگیرید، پسران حکیم می‌توانند حوزه نجف را اداره کنند.

وقتی آقای خمینی این حرف را گفت، تعداد حدود ده نفر از علما و بزرگان از جمله شیخ محمدتقی واعظی از بهسود و شیخ صفر عالمی، پیش سید یوسف پسر بزرگ آقای حکیم رفتیم و گفتیم ما آمده‌ایم که شما به عنوان مرجع ما را هدایت بدهید، آقای خمینی هم شما را تأیید کرده است. سید یوسف گفته بود من مجتهد نیستم، امروز خوبی اعلم است پیش خوبی بروید. این بزرگان گفتند ما از بیت حکیم ناامید شدیم، سپس حضور آقای خوبی و آقای خمینی آمدیم. تبلیغات از آیت‌الله خوبی و امام خمینی شروع شد و قرار نقل آقای خوبی گفته بود که ریاست دینی و مرجعیت غیر من را سزاوار نیست، من در نجف اشرف سابقه علمی دارم.

هیچ‌کس باور نمی‌کرد آقای خمینی بتواند در مقابل خوبی قد علم کند. ایرانی‌های طرفدار آقای خوبی درباره آقای خمینی تعبیرات ناروا داشتند، علم و اجتهاد امام خمینی را زیر سؤال می‌بردند. شاید این سخنان به امام خمینی رسیده بود. ایشان در همان زمان تعدادی از کتاب‌های خود؛ مانند مکاسب محرمة را چاپ کرد، بعد از نشر این کتاب‌ها همه فهمیدند که آقای خمینی خیلی ملاً است.

۳.۳. سخنرانی‌های پرشور محقق خراسانی در حمایت از امام خمینی

آقای محقق خراسانی مبلغ آیت‌الله خمینی شد و بسیار پرشور و جانانه از ایشان تبلیغ می‌کرد. آن زمان از افغانستان زوار زیاد می‌آمدند، آقای خراسانی در جمع آن‌ها سخنرانی می‌کرد و نیز در مساجد به مناسبت‌های مختلف در جمع اقشار مردم منبر می‌رفت و از خمینی توصیف و تمجید می‌کرد.

آقای خوبی باور نمی‌کرد که آقای خمینی بتواند با او رقابت کند. این امر را از محالات می‌دانست؛ اما وقتی محقق خراسانی زبان به تبلیغ آقای خمینی گشود، جو کاملاً تغییر کرد، باورها عوض شدند. آقای خوبی گفته بود، دیگر نمی‌توانیم با آقای خمینی رقابت کنیم و آیت‌الله خمینی هم در اعیاد مذهبی و جشن‌های اسلامی شهریه طلبه را تا حدود شصت الی هفتاد دینار بالا برد.

۴. تبعید محقق خراسانی به سوریه

خلاصه آیت‌الله خمینی شهرت پیدا کرد و اقشار مختلف مردم و شیعیان به ایشان گرویدند. همین بود که صدام به حوزه نجف حمله کرد و کار را بر طلبه‌ها، علما و بزرگان حوزه به خصوص شهید سید محمدباقر صدر و آیت‌الله خمینی تنگ گرفت. کسانی را که با این دو بزرگوار مرتبط بودند، از شاگردان‌شان بودند یا از دوستان و طرفداران‌شان، سخت تحت فشار قرار داد. از جمله آقای شیخ عیسی محقق خراسانی را به خاطر گویندگی فوق‌العاده‌اش، به خاطر این که از طرفداران آیت‌الله خمینی بود، به خاطر این که مرادۀ دوستانه و ارتباط نزدیک با مرحوم شهید صدر داشت، دستگیر نموده و زندانی کردند و مدتی در زندان بود، سپس ایشان را به سوریه تبعید کرد.

حاج محمدجان پسر برادر شیخ حسین‌بخش از کجکی مازار اسپ چشمه لعل افغانستان نقل می‌کرد، روزی در زینیه یک نفر را دیدم خود را بین عبایش پیچیده و وضعش بسیار خراب است، خوب نگاه کردم شناختم که شیخ عیسی محقق خراسانی است. جلو رفتم و گفتم آقا شما کجا و این جا کجا؟ گفت: من در عراق زندان بودم، حال مرا این جا تبعید کرده‌اند. مریضی و کسالت شدید داشت، فوراً ایشان را خانه بردم، لباس‌هایش را عوض کرده، حمام فرستادم و بعد دکنتر برده و دارو و درمان نمودم تا حال ایشان بهبود یافت. حکومت عراق خانواده آیت‌الله خراسانی را نیز به دنبال ایشان به سوریه فرستاد، آن‌گاه ایشان با خانواده‌اش دو یا سه سال در سوریه به تبعید به‌سر بردند و در سوریه هم منبر می‌رفت و تبلیغات می‌کرد.

۵. حمایت امام خمینی از محقق خراسانی در ایران

برهانی: آیت‌الله محقق خراسانی وقتی به ایران بازگشت در کجا اقامت گزید و به چه فعالیت‌هایی مشغول گردید؟

ناصری: آقای خراسانی بعد از نجف هوای ایران کرد. وقتی ایران آمد با این که به امام خمینی خدمت شایانی کرده بود؛ اما طرفداران ایشان در ایران آقای خراسانی را تحویل نگرفتند، ایرانی‌ها تا زمانی به یک شخص نیاز دارند، او را تحویل می‌گیرند و کار می‌کنند؛ اما به محض این که از او بی‌نیاز شدند، او را رها می‌کنند. البته امام خمینی وقتی به ایران آمد و انقلاب اسلامی پیروز شد، به آقای خراسانی گفته بود به شما مدرسه می‌دهم، منبر می‌دهم، برو فعالیت کن؛ اما آقای خراسانی قبول نکرده بود.

ایشان مدتی در قم بود آن‌جا دید که مشتری کمتر دارد، آمد مشهد مقدس و در مشهد چندین مرتبه درس سطوح عالی و درس خارج شروع کرد؛ اما ما افغانی‌ها به قول معروف خودکش بیگانه‌پرور هستیم. طلبه‌های هم‌شهری درس‌های ایشان را ترک کرده و او را تنها گذاشتند تا این که انقلاب

افغانستان شروع شد. محقق خراسانی در حمایت از انقلاب افغانستان چنان منبر می‌رفت و تبلیغ می‌کرد که نظیر نداشت. خراسانی با این‌که شناسنامه ایرانی داشت؛ اما هیچ وقت خود را ایرانی نمی‌گفت، می‌گفت من افغانی و در خدمت افغانی‌ها هستم.

۶. تبلیغ محقق خراسانی از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی

برهانی: تا آن‌جا که ما اطلاع داریم آیت‌الله خراسانی با جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی همکاری داشته، جنبش‌های اسلامی عربی، نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی افغانستان مورد تأیید و حمایت ایشان بوده، از این نهضت‌ها دلسوزانه تبلیغ و پشتیبانی می‌کرده؛ بفرمایید که حمایت‌های معنوی و تبلیغاتی آیت‌الله خراسانی از انقلاب اسلامی به خصوص شیعیان افغانستان چه دست‌آوردهایی داشته‌اند؟

ناصری: بیان آقای خراسانی و تبلیغات ایشان از انقلاب افغانستان و جامعه ما ثمرات و برکات زیادی داشت. آقای خراسانی بسیار تلاش کرد و جانانه تبلیغ کرد تا شیعیان افغانستان به اقتدار دینی و سیاسی برسند؛ لذا از شهید مزاری که محور قدرت و عظمت و رهبر سیاسی مردم ما بود، جانانه حمایت و تبلیغ کرد.

۶.۱. خاطره‌ای از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی

محقق خراسانی در تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی نقش بسیار برجسته داشت. من خوب به یاد دارم زمانی که آیت‌الله محقق کابلی در مشهد بود، خانه‌اش در ۳۰ متری طبقه فوقانی بانک سپه بود. یک وقتی آیت‌الله خراسانی، من و شیخ غلام‌حسن فصیحی بیکه‌ولنگی، تعداد چهار پنج نفر منزل آیت‌الله محقق کابلی رفتیم، در یک نشست دوستانه صحبت‌هایی داشتیم تا صحبت به این‌جا کشیده شد که آیت‌الله محقق کابلی گفت ما به اندازه کمی‌ها ملایم؛ اما ملت و مردم نداریم و الا این‌طور روی زمین نمی‌ماندیم. این حرف گویا آیت‌الله محقق خراسانی را آتش زد، گفت: آیت‌الله کابلی شما اقدام کنید و قد علم نمایید، تبلیغات از من.

من به یاد ندارم مجتهدی به مجتهد دیگر گفته باشد شما از من ملاتر هستید. این بین مجتهدین رسم است که می‌گویند اگر اعلم است، من هستم؛ اما آیت‌الله محقق کابلی به آیت‌الله خراسانی گفت: شما از من ملاتر هستید، من مدتی افغانستان رفتم و آن‌جا رسائل و مکاسب درس گفتم و مشغول فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شدم. شما در نجف بودید، در قم ماندید و در مشهد درس خارج گفتید. بنابراین، شما برای مرجعیت سزاوارترید. آقای خراسانی گفت: شرایط برای من فراهم نیست، مرجعیت بدون پول و بدون قوم نمی‌شود، من نه پول دارم و نه قوم پولدار. آقای خراسانی قبول نکرد، آیت‌الله محقق کابلی قرآن طلب نمود و استخاره قرآن گرفت و قرآن تأیید کرد و از همان مجلس

دو کار مهم و سرنوشت‌ساز آغاز گردید. آقای کابلی شروع به نوشتن رساله نمود، آقای خراسانی اقدام به تبلیغ از مرجعیت آیت‌الله کابلی نمود و چنان تبلیغات جانانه از کابلی کرد که بی‌نظیر بود، حتی در بعضی منبرها تعبیر می‌کرد استادم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.

۲.۶. مشکلات مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی

برهانی: چه موانعی بر سر راه مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی وجود داشت که آیت‌الله خراسانی با حمایت‌های بی‌دریغ و تبلیغات جانانه‌اش آن موانع را از سر راه برداشت و به هدفی که می‌خواست نائل گردید؟

ناصری: واضح و روشن بود و انتظار هم می‌رفت که موانعی بر سر راه مرجعیت آیت‌الله کابلی پیدا شود. یکی این‌که ایرانی‌ها نمی‌خواستند که مرجعیت از مرزهای ایران عبور کند، همین‌طور طبقه سادات ما از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی ناخشنود بودند، این‌جا بود که بعد از اعلان مرجعیت آیت‌الله کابلی کار شکنی‌ها و سنگ‌اندازی‌ها شروع شدند.

ایرانی‌ها چندین مرتبه محقق خراسانی را طلب نموده و گفته بود تو ایرانی هستی چرا از یک افغانی تبلیغ می‌کنی؟ خدا رحمت کند آقای خراسانی در برابر این برخوردها قاطعانه ایستادگی کرده و در جواب گفته بود: برای من فرقی نمی‌کند افغانی یا ایرانی یا عرب، شخص برجسته، برجسته است، یک زمانی از امام خمینی تبلیغ کردم؛ چون شخص برجسته و ممتاز بود و الآن از محقق کابلی تبلیغ می‌کنم چون به نظر من شخصیت برجسته است.

حتی بعد از آن‌که آقای کابلی در جایگاه مرجعیت جا گرفت و بین مردم معروف شد، رساله ایشان چاپ و بین مردم پخش گردید، به‌یاد دارم آقای خراسانی برای تبلیغات به پاکستان سفر نموده و آن‌جا چند روز منبر رفت و از آقای محقق کابلی تبلیغ کرد. خود ایشان بین مردم پاکستان نفوذ عجیبی پیدا کرده بود و بزرگان کویته پاکستان از ایشان تبلیغ کرده بودند. این حرف‌ها نه در نظر ایرانی‌ها خوش آمد و نه در نظر طبقه سادات ما؛ لذا مانع فعالیت ایشان در پاکستان شدند، حتی ایشان می‌خواست افغانستان برود، به ایشان گفته بودند تو ایرانی هستی و پاسپورت تو ایرانی است، چطور می‌خواهی افغانستان بروی؟ تو حق رفتن به افغانستان را نداری، به آیت‌الله خراسانی فشار آوردند تا ایشان مجبور شد و به ایران بازگشت و در این‌جا تبلیغات خود را انجام داد.

۷. تقدیر رهبران حزب وحدت از آیت‌الله محقق خراسانی

برهانی: آیت‌الله خراسانی از شهید مزاری که محور قدرت و رهبر سیاسی جامعه ما بود و از حزب وحدت اسلامی حمایت جدی نمود و در خطابه‌های داغ و آتشین خود مواضع حزب وحدت را به خوبی تبیین کرد و از رهبر شهید استاد مزاری به عظمت یاد نمود و نیز از جانشین شهید مزاری

به عنوان رهبر سیاسی مردم ما حمایت و تبلیغ نمود؛ آیا رهبران سیاسی ما در زمان حیات ایشان و همین‌طور بعد از رحلت ایشان تا چه اندازه از ایشان قدردانی و تجلیل و تکریم نمودند؟
 ناصری: آیت‌الله خراسانی برای هم‌شهری‌ها جانانه خدمت کرد. بنابراین، حق بزرگی به گردن ما دارد و بسیار سزاوار بود از ایشان قدر دانی و تجلیل شایانی شود؛ اما آن‌گونه که حق ایشان بود از ایشان قدردانی نشد. البته از بزرگان افغانی آقای مزاری از دنیا رفته بود؛ ولی آقای خلیلی زمانی جهت تقدیر از خدمات آقای خراسانی به منزل ایشان رفته از ایشان تقدیر و تشکر کرد و یک ماشین سواری برای ایشان خرید. همین‌طور آقایان شیخ محمد محقق و شیخ قربانعلی عرفانی هرکدام به طور جداگانه از آقای محقق خراسانی تقدیر کردند.

۸. تشییع و وداع باشکوه با پیکر مطهر محقق خراسانی

برهانی: وقتی خبر رحلت آیت‌الله محقق خراسانی را شنیدید، چه احساسی پیدا کردید؟
 ناصری: مرحوم خراسانی به مرض دیابت مبتلا بود و ما به عیادتش می‌رفتیم. در آخر عمر چشمان ایشان هم خیره شده بود تا کار به جایی رسید که دکترها گفته بودند که باید پاهایش قطع شود. یک مرتبه از بند پا قطع کرد و مرتبه دوم از بالاتر قطع کرد تا این‌که روزی به سوی شهر می‌رفتم که آقای گوهری را که از طلبه‌های ولایت غزنی بود، دیدم ایشان گفت: کجا می‌روی ناصری. گفتم درس. گفت آیت‌الله محقق خراسانی فوت کرده تشییع جنازه ایشان برویم، از شنیدن این خبر خیلی متأثر شدم با آقای گوهری تشییع جنازه ایشان رفتیم. انصافاً آقای خراسانی تشییع با شکوهی شد. طلبه‌های افغانی؛ آن‌هایی که شنیده بودند مطلقاً شرکت کرده بودند. وقتی سیل جمعیت از دنبال جنازه آیت‌الله خراسانی در خیابان ۳۰ متری طلاب راه افتادند، ایرانی‌ها مهوت مانده بودند که این شخص کیست که این همه جمعیت و این همه طلبه افغانی او را این‌طور تشییع می‌کنند. تا حرم مطهر امام رضا (ع) تشییع نمودیم و در آن‌جا بر جنازه ایشان نماز خواندیم، بعد ایشان را در بهشت رضا در قطعه مخصوص علما دفن نمودند.

آقای خراسانی در کوی صاحب‌الزمان گلشهر خانه‌ای داشت، آن را به عنوان مدرسه علمیه و کتابخانه امام علی (ع) وقف کرده بود. کتاب‌هایش را که حدود هزار نسخه بود نیز به آن مدرسه و کتابخانه وقف نموده بود و وصیت کرده بود که جنازه‌اش را در حیاط مدرسه دفن کنند. وقتی خراسانی از دنیا رفت، دوستان رفته بودند که طبق وصیت ایشان در حیاط آن مدرسه برایش قبر آماده کنند؛ اما همسایه‌ها اعتراض کرده و گفته بودند: ما از میت می‌ترسیم، لذا نمی‌گذاریم این‌جا میت دفن شود. در نتیجه نگذاشتند آقای خراسانی آن‌جا دفن شود. بعد از خراسانی فرزندان دختر و پسر از ایشان بر جای مانده‌اند، طلبه نیستند و نتوانستند مسیر آقای خراسانی را ادامه دهند.

۹. آرزوی سخنرانی در اجتماع مردم کابل

برهانی: به نظر شما آیت‌الله محقق خراسانی چه آرزوهایی داشت که در حال حیانتش تحقق نیافت؟
ناصری: خدا رحمت کند محقق خراسانی اهداف و آرزوهای زیادی داشت که در راه رسیدن به آنها همیشه تلاش می‌کرد. متأسفانه به بسیاری از آرزوهایش نرسید. یکی از آرزوهایی که او به دوستان خود همواره می‌گفت، ولی به آن نایل نگردید، این بود که یک بار افغانستان برود و در اجتماعات کابل سخنرانی کند. این را بارها آرزو می‌کرد؛ اما به این آرزو نرسید.



محقق خراسانی در آرزوی بازگشت به افغانستان

روایت آیت‌الله خادم‌حسین فاضل ورسی^۱

آیت‌الله خادم‌حسین فاضل ورسی در سال ۱۳۰۸ در ولسوالی ورس از توابع ولایت بامیان افغانستان دیده به دنیای خاکی گشود و در خانواده متدین و روحانی رشد یافت. از آن جایی که علاقه وافر به تحصیل علوم اسلامی داشت، از سال ۱۳۲۱ شمسی شروع به تحصیل علوم حوزوی نمود. درس ابتدایی را نزد پدرش علی‌جان کربلایی فرا گرفت و سپس بیشتر کتب رایج در حوزه را نزد اساتید دیگری از جمله جناب شیخ ابراهیم ورسی، آیت‌الله شیخ موسی کلانی یکه‌ولنگی، آیت‌الله سید محمدحسن رئیس یکه‌ولنگی، آیت‌الله حاجی آخوند کوه‌بیرونی و عالم شهیر و ادیب کامل جناب شیخ محمدزکی پنجاب در حوزات علمیه ورس، بهسود و یکه‌ولنگ در افغانستان تلمذ نمود.

در سال ۱۳۳۵ جهت ادامه تحصیل عازم عراق گردید. با این‌که بیشتر کتب حوزوی در سطوح متوسطه و عالی‌ه را در حوزات علمیه افغانستان خوانده بود، در حوزه علمیه نجف اشرف دوباره درس رسائل را از محضر آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله شیخ کاظم ترک بهره برد. درس مکاسب را خدمت

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی شهرستانی. ۱۳۸۸ / ۱۲ / ۱۵.

آیت‌الله شیخ مجتبی لنگرانی شاگردی کرد، منظومه حکیم سبزواری را از حوزه درس آیت‌الله شیخ مسلم ملکوتی استفاده نمودند، کفایة الاصول را در محضر آیت‌الله صدرای بادکوبه‌ای و آیت‌الله میرزا علی فلسفی فرا گرفت، شرح تجرید را در درس آیت‌الله سید اسدالله مدنی شرکت جست.

بعد از پایان سطوح عالی، چند سالی در درس خارج فقه و اصول آیات عظام خویی، سید محمدباقر صدر و شیخ جواد تبریزی حضور یافت و تقریرات درس این اساتید برجسته را به طور بسیار زیبا و شیوا به قید قلم درآورده که فعلاً موجود است.

آیت‌الله فاضل پس از تقریباً هشت سال تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف، به وطن افغانستان باز گشت. در زادگاه خود «ورس» حوزه علمیه تشکیل داد و مدت پانزده سال از صرف و نحو تا جلدین کفایة الاصول را تدریس نمودند و در ضمن به تبلیغ احکام و قوانین و معارف اسلامی و خدمات اجتماعی و رتق و فتق امور اجتماعی و حل نزاع‌های مردمی پرداختند. دعاوی و اختلافات و نزاع‌های دامنه‌داری که سال‌ها در بین مردم منطقه وجود داشته و حکومت، ارباب‌ها، ریش‌سفیدان و سایر دستگاه‌های ذی‌صلاح از حل آن عاجز آمده بودند، با خیراندیشی و نفوذ معنوی آیت‌الله فاضل به‌طور عادلانه که طرفین دعوا راضی می‌گردیدند، حل و فصل می‌شد.

پس از کودتای هفت ثور و روی کار آمدن خلقی‌ها و تعقیب مرگ‌بار علمای طرازاول از سوی رژیم و به شهادت رسیدن بسیاری از علما و بزرگان، آیت‌الله فاضل موفق شد به جمهوری اسلامی ایران مهاجرت کنند. از آن زمان تا کنون در حوزه علمیه مشهد مقدس به تحقیق و تألیف و پژوهش مشغول‌اند.

آیت‌الله فاضل به لحاظ علمی یکی از چهره‌ها و استوانه‌های بزرگ علمی جامعه ما هستند و در رشته‌های فقه، اصول، تفسیر، کلام، منطق و ادبیات عرب تخصص دارند و از فقیه عالی مقام حضرت آیت‌الله العظمی مرحوم سید عبدالله شیرازی اجازه نقل حدیث دارند و اینک خود به مقام والای اجتهاد نائل آمده و صاحب اجازه شد.

آیت‌الله فاضل از بین علمای سرشناس افغانستان جزء اولین کسانی هستند که باب تحقیق و تألیف و کتاب‌نویسی را گشودند و خدمات ارزنده‌ای را به جامعه علمی مردم هزاره انجام داد. آثار قلمی زیادی در موضوعات گوناگون اخلاقی، قرآنی، تاریخی، منطقی، ادبی و غیره به دست توانای این محقق اندیشمند و پژوهشگر پیشکسوت و سخت‌کوش خلق گردیده که بعضی به چاپ رسیده و بعضی غیرمطبوع می‌باشند.

آثار منتشرشده ایشان عبارت است از: «رموز تربیت و تکامل از نظر عقل و اسلام»، «العاشورا یا بزرگترین حادثه سال ۶۱ هجری»؛ «الحوادث المفجعه»، «ذخائر العقبی یا تاریخ زندگانی فاطمه زهرا و زینب کبری (سلام الله علیهما)»، «سیاسة السبطين»، «مباحث منطقیه» (شرح حاشیه

ملا عبد الله، «مبانی تفکر اسلام و مسیحیت» و «ندای وحدت‌آفرین قرآن»، به صورت مقالات، چاپ شده، در هفته‌نامه حزب وحدت اسلامی افغانستان، در قم. آیت‌الله فاضل از دوستان صمیمی آیت‌الله محقق خراسانی است. خدمت ایشان رسیده‌ایم که گفتگوی کوتاهی را پیرامون شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی انجام دهیم.

۱. محقق خراسانی در نجف

برهانی: ابتدا بفرمایید چگونه با آیت‌الله محقق خراسانی آشنا شدید؟

۱.۱. محقق خراسانی و فراگیری علم

فاضل: بنده در سال ۱۳۳۵ شمسی به نجف اشرف وارد شدم و در آن‌جا در درس رسائل و مکاسب می‌رفتم هرچند مقداری از آن‌ها را در وطن در منطقه پنجاب و بهسود خوانده بودم. بعد از آن با محقق خراسانی آشنایی پیدا کردم. آن زمان ایشان طلبه جوانی، بسیار با درک و با فعالیت و قابل تحسین بود. در آن‌جا از خراسانی‌ها سه نفر بودند که در عرصه علمی با هم رقابت داشتند؛ یکی همین آقای محقق خراسانی بود و دیگری آقای انصاری و سومی هم آقای دیگری که نام‌شان از یادم رفته است و فعلاً به رحمت خدا رفته است. این سه نفر خیلی جوانان لایق و زبردستی بودند. بین هم‌شهری‌های خراسانی و هم‌چنین بین طلاب افغانی در منبر، چستی و چالاک‌ی، در درس و بحث و غیره نسبت به دیگران پیش قدم بودند. این در دوره اول حضور ما در نجف اشرف بود.

۱.۲. محقق خراسانی و تدریس

بار دوم وقتی نجف اشرف رفتم، دیدم آقای خراسانی بسیار جلو رفته و رفقای هم‌طراز ایشان عقب مانده‌اند. در منبر بسیار رشد کرده بود، در تدریس هم مدرس بسیار لایق و قابل تعریف و توصیف شده بود. من در درس ایشان شرکت نداشتیم، ولی طلبه‌ها و رفقای که در درس ایشان می‌رفتند، خیلی از ایشان تعریف و تمجید می‌کردند. از جمله سید محمد پیتاب‌جوی ورس که حالا در نجف اشرف می‌باشد و به درجه اجتهاد رسیده، در منتدی النشر نجف درس می‌خواند، آن‌جا را رها کرده، در درس آقای خراسانی شرکت می‌کرد. مرتبه دوم رسائل و مکاسب و کفایه را پیش ایشان خواند. ایشان شاگردان زیادی داشت و همه شاگردان از درس‌های آقای خراسانی زیاد تعریف می‌کردند و ما هم عقیده داشتیم که ایشان همین جور است.

۱.۳. محقق خراسانی و خطابه

در این زمان با آقای خراسانی رفت‌وآمد پیدا کردم، دو سه بار منزل ایشان رفتم. ایشان خیلی آدم شریفی بود و اقتدار علمی‌شان هم بالا بود و دیگر سر و صورت ظاهری‌شان هم خیلی خوب بود. در بین هم‌شهری‌ها و خراسانی‌ها ممتاز بود، در بین افغانی‌ها و خراسانی‌ها کسی دیگری مثل ایشان

وجود نداشت. در شب‌های محرم در مدرسه قزوینی منبر می‌رفت. در آن‌جا علمای ایرانی، افغانی، هندی، پاکستانی و عرب خیلی جمع می‌شدند، خیلی مجلس باعظمتی بود. همین‌طور در مدرسه قوام منبر می‌رفت. آن‌جا جمعیت کثیری جمع می‌شدند. می‌گفتند آیت‌الله صدرا که یکی از فحول حوزه علمیه نجف بود و برابر با آیت‌الله خوبی مطرح بود، زیر سخنرانی آقای خراسانی حاضر می‌شد. از زبان ایشان شنیده می‌شد که گفته بود این مرد اجتهادی صحبت می‌کند و سخنانش از روی اجتهاد است.

خلاصه تبلیغ و تدریس آقای محقق خراسانی خیلی عالی بود. منظم، منقح، مستدل و فصیح و بلیغ و قابل توصیف و تمجید سخن می‌گفت و در بین افغانی‌ها و خراسانی‌ها بی‌نظیر یا حداقل کم‌نظیر بود.

۴.۱. محقق خراسانی و تألیف

آقای خراسانی علاوه بر تبلیغ و تدریس، صاحب تألیف هم بود و آثار زیادی از خود بر جای گذاشت؛ از جمله کتابی دارد به نام «الیتیمه» در شرح حاشیه، در دو جلد و به زبان عربی است. کتاب دیگری به نام «سلم الصعود الی منتهی المقصود» دارد که در موضوع اخلاق است. کتاب دیگری به نام «هدایة المنطق» در شرح لئالی منظومه سبزواری است. کتاب دیگر به نام «الکفاح الاسلامی» است. یک کتابش هم خیلی معروف است به نام «المؤلفون الافغانیون المعاصرون». من وقتی افغانستان رفتم، ایشان از هر کدام از کتاب‌هایش یک نسخه از دست شیخ حسین‌بخش معروف به «هژده‌رفت» برایم فرستاد و در پشت جلد شرح منظومه نوشته بود که این کتاب را با فلان، فلان، فلان کتاب از دست آقای هژده‌رفت به شما ارسال کردم. شیخ حسین‌بخش هژده‌رفت از سگدین پنجاب ولایت بامیان بود. روضه‌خوان خوبی بود، به لهجه محلی بیت‌های زیاد می‌خواند. ایشان یک سفر زیارتی که به نجف اشرف داشت، آقای خراسانی کتاب‌هایش را از دست ایشان برایم فرستاده بود.

۲. محقق خراسانی و فعالیت‌های اجتماعی

۱.۲. رابطه محقق خراسانی با خلیل‌الله خلیلی

برهانی: آیت‌الله محقق خراسانی و استاد خلیل‌الله خلیلی باهم دوستی و رفاقت داشتند؟
فاضل: آقای خراسانی با خلیل‌الله خلیلی که سفیر وقت افغانستان در بغداد بود، دوستی داشت و همین‌طور آیت‌الله محمدعلی مدرس افغانی با خلیل‌الله خلیلی دوستی عجیب و خوبی داشت. وقتی ایشان از بغداد به نجف اشرف می‌آمد یا به خانه محقق خراسانی وارد می‌شد یا به خانه آقای مدرس می‌رفت. این دوستی بسیار صمیمانه و بی‌آلایش بود. ایشان بدون این‌که کلانی به خرج دهد، یک نان و ماستی طلب می‌کرد و باهم می‌خوردند و آن‌گاه پیرامون موضوعات مختلف حرف می‌زدند

و لحظات خوب و خوشی داشتند؛ یعنی باهم خیلی رفیق موافق بودند.

۲.۲. تعاملات فکری محقق خراسانی و خلیل‌الله خلیلی

برهانی: این رفاقت‌ها صرفاً جنبه تعاملات فکری و علمی داشت یا انگیزه‌های دیگری هم در کار بود؟
فاضل: فقط جنبه تعاملات علمی داشت. آقای خلیل‌الله خلیلی واقعاً خیلی عالم بود، در علوم روز و رموز دنیاداری و سیاست‌های روز وارد بود. شاعر زبردست بود و دیوان شعر داشت، آقای مدرس هم از آن جایی که متخصص در ادبیات عرب بود و نیز آقای محقق خراسانی که ذوق ادبی داشت و این از آن سخنرانی‌های فصیح و بلیغش به خوبی پیدا بود. بدین لحاظ این دو بزرگوار با استاد خلیل‌الله خلیلی وجه مشترک پیدا کرده بودند.

از طرف دیگر آقای محقق خراسانی با این که ایرانی بود، ولی خود را از افغانی‌ها جدا نمی‌دانست. بعضی از مردم ما که تابعیت ایرانی می‌گیرند، خود را از افغانی‌ها دور می‌گیرند و کنار می‌کشند و بسیار بدنما هستند، ولی محقق خراسانی با افغانی‌ها محشور و بر کارها و برنامه‌ها و اوضاع آن‌ها مسلط بود. از این نگاه هم استاد خلیل‌الله خلیلی با ایشان خیلی دوستی داشت.

۲.۳. محقق خراسانی و حل مشکلات طلاب

برهانی: با توجه به رابطه دوستانه آیت‌الله مدرس افغانی و محقق خراسانی با خلیل‌الله خلیلی سفیر وقت افغانستان در عراق، آنان تا چه اندازه از دوستی‌شان برای حل مشکلات اقامتی و سایر نیازهای طلاب و زوّار افغانستانی استفاده می‌کردند؟

فاضل: آیت‌الله مدرس افغانی و محقق خراسانی در جهت حل مشکلات طلاب در حد مقدور تلاش می‌کردند. استاد خلیلی تا جایی که ممکن بود سفارش‌های محقق خراسانی و مدرس را انجام می‌داد.

۲.۴. شخصیت استاد خلیل‌الله خلیلی

استاد خلیل‌الله خلیلی آدم بسیار مهربان، دارای سعه صدر و بشّاش بود. من یکبار ایشان را در بغداد دیدم و آن زمانی بود که داوود کودتا کرد و ظاهر شاه را ساقط نمود و خود در جایش قرار گرفت. آن وقت پاسپورت‌های افغانی‌ها باید عوض می‌شدند. رفقا بغداد می‌رفتند، پاسپورت‌های‌شان را تعویض می‌کردند. زمانی که من رفتم، گفتند پاسپورت از کابل نیامده و فعلاً موجود نیست. من یک جلد از کتاب «رموز تربیت و تکامل» خودم را که در نجف اشرف تألیف کرده بودم و تازه از چاپ در آمده بود، همراه خود برده بودم. سه چهار قطعه پاسپورت نیز همراهم بود، کتاب را به آقای خلیلی تقدیم کردم، ایشان به من خیلی مهربانی کرد، بعد گفت: مولانا شما این جا «ورس» را با «سین» نوشته‌اید و بقیّه با «ث» نوشته می‌کنند، کدام مدرک و دلیلی بر نوشته‌تان دارید؟ من گفتم: یکی این که

در لغت فارسی حرف «ث» استعمال نشده و این حرف مخصوص زبان عربی است. مثل اثر، اثر، ثمره و غیره. دیگر این که یکی از مناطق ما را تکاب برگ می گویند، آن جا یک نوع گلی است که «برگ» نامیده می شود. حالا، ورس هم از «ؤرس» است و ورس هم گیاهی است که گلی دارد و گل آن بسیار خوشبو و خوش رنگ می باشد. در کتاب ها هم وقتی گل ها را نام می برند، می نویسند: ورس از ورس است. «الورس نوع من الورد». وقتی این را گفتم استاد خلیلی گفت: آفرین مولانا. من تا هنوز این نکته ای را که شما گفتید، نشنیده بودم. از این به بعد من در اسناد و نوشته هایی که در مورد ورس باشند، کلمه ورس را با سین نوشته می کنم و هم چنین به کاتبان دستور می دهم که ورس را با سین نوشته کنند، از آن به بعد همین طور شد. حالا چه در کابل، چه در بامیان و چه در خود ورس در تمام اسناد دولتی ورس را با سین می نویسند.

آن روز با این که می گفتند پاسپورت در سفارت موجود نیست، استاد خلیلی به کارمندان دستور داد که تفتیش کنید پاسپورت پیدا نموده کار مولانا را اجرا نمایید، این جا بود که بسیار زود پاسپورت هابیم را عوض کردند.

بعد از سرنگون شدن داوود و به قدرت رسیدن خلقی ها، مردم به خصوص علما در شکنجه افتادند و عده زیادی در زندان ها و سیاه چال ها گرفتار شدند. بسیاری هم سر به نیست گردیدند، آن زمان آقای خلیل الله خلیلی به عربستان سعودی رفت، مدتی هم در آلمان به سر برد و بعد پاکستان آمد و در آن جا هم فوت شد. خدا رحمت کند.

۵.۲. محقق خراسانی و امکان عزیمت به افغانستان

برهانی: حضرت عالی وقتی با آیت الله محقق خراسانی می نشستید پیرامون چه چیزهایی با هم صحبت می کردید؟

فاضل: من بعد از مدتی به افغانستان برگشتم و چند سالی ماندم، بعد به تنهایی در سوریه و از آن جا به سوی عراق رفتم و حدود یک ماه در عراق ماندم. آن زمان استاد خلیل الله خلیلی از آن جا رفته بود. من کارهایی در بغداد داشتم انجام دادم و آنگاه به طرف نجف آمدم و در آن جا دعوت های دوستان شروع شد و آقای خراسانی پیشم می آمد و خیلی صحبت های شیرینی داشتیم. یادم هست یک وقتی در خانه آقای سید محمد محقق پیتابجوی دعوت بودیم، بعد از شام آقای محقق خراسانی آمد. از اوضاع و احوال افغانستان از جمله از ملاها و شیخ ها و سیدهای کابل سؤال کرد و روابط آن ها با مردم دهات و دایزنگی را با جزئیات سؤال کرد و من برایش به تفصیل صحبت کردم و من آن جا یک مقداری از علما و سیدهای کابل گلایه کردم و گفتم آن ها نژادپرستی و منطقه پرستی دارند. مردم یکه و لنگ، پنجاب، ورس، شهرستان و دایزنگی پیش آن ها ارزشی ندارند و برای شان محلی قائل نمی شوند که حقیقت هم همین طور بود. این ها را برای آقای محقق خراسانی نقل کردم، ایشان اظهار

کرد که اگر من آنجا بیایم شما مصلحت می بینید؟ من گفتم: اگر شما در کابل بیاید خیلی خوب است، هم مردم دهات و مناطق مرکزی هزاره جات عاشق شمایند و هم کابل آن قدر جرات نمی کنند که با شما مخالفت نمایند و کم کم به شما تمایل پیدا می کنند، آنگاه خیلی خوب می شود. همین چیزها را با هم صحبت کردیم.

۲.۶. محقق خراسانی و تعامل با مردم

برهانی: آیت الله خراسانی با خاوری ها و خراسانی ها تا چه اندازه تعامل و همکاری داشت؟
فاضل: ایشان در نجف و همین طور در اینجا همان گونه که خود شما دیده بودید، با خاوری ها تماسی نداشت. هر چند دولت ایران ایشان را در تهران استاد دانشگاه قرار داده بود، مدتی آنجا فعالیت داشت؛ اما شانه خالی کرد و خود را از آنجا خلاص نمود. در این چند سال اخیر از عمر شریف خود که در مشهد بود، رابطه اش با دستگاه امام خمینی به سردی گراییده بود؛ با این که آقای خراسانی در نجف در نزد امام خمینی دوم خود را نداشت و با آقای کروبی که آن زمان در دستگاه امام آدم مخصوص امام بود، بسیار رفت و آمد و رفاقت مخلصانه داشت.

۳. ارتباط محقق خراسانی با امام خمینی

۳.۱. محقق خراسانی و استقبال از امام خمینی در جدید نجف

در نجف اشرف محله ای به نام جدید است، مثل گلشهر، اینجا افغانی زیاد بودند. وقتی آقای امام خمینی از ترکیه در نجف آمده بود، آن زمان من در افغانستان بودم. ایشان وقتی نجف آمده بود از ایشان استقبال خوبی شده بود، جلسات زیادی برگزار گردیده بود و بعد آقای محقق خراسانی با بعضی از کسبه خراسانی توافق کرده بودند که آقای خمینی را در جدید بیاورند. بعد از ایشان دعوت می کنند و چند گوسفند از قصاب می گیرند برای قربانی دم راه ایشان. وقتی آقای خمینی در جدید می آید، شور و شوقی بر پا می گردد و جمعیت زیادی به دور و بر ایشان گرد می آیند. چندین گوسفند هم قربانی می شود. در این میان آقای خراسانی پیش قدم بود و نیز در مورد استفتائات ایشان و برگزاری امتحانات از طلاب و سایر امور دستگاه مرجعیت با سایر مسئولین کمک می کرد و در نزد ایشان تقرب خاصی داشت.

۴. خاطراتی از محقق خراسانی

برهانی: از دورانی که با آیت الله محقق خراسانی بودید اگر خاطره ای داشته باشید، برای ما صحبت بفرمایید.

۴.۱. خاطره‌ای از منبر محقق خراسانی در نجف

فاضل: وقتی آقای خراسانی در نجف اشرف در بین هم‌شهری‌ها منبر می‌رفت جمعیت کثیری پای منبرش گرد می‌آمدند. از جمله کسی بود به نام ارباب که یک آدم غریب و بیچاره، ولی بسیار عقیده‌مند بود و همیشه در سخنرانی‌های محقق خراسانی و سایر جلسات دیگر حضور داشت. ایشان وقتی صلوات می‌گفت، صلوات را چهار پنج قطعه می‌کرد، می‌گفت: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» این را به یک طرز بسیار عجیب و خنده‌آور می‌گفت. رفقا می‌گفتند صلوات گفتن ارباب، یک مجلس می‌ارزد.

۴.۲. خاطره‌ای از تألیف کتاب

مورد دوم: من کتابی نوشته‌ام به نام «علی میزان الحق» چند سال پیش زمانی که آقای خراسانی در قید حیات بود، من تألیف این کتاب را شروع کرده بودم و روایت‌های «الحق مع علی و علی مع الحق» و «القرآن مع علی و علی مع القرآن» را جمع می‌کردم. یک وقتی دفتر آیت‌الله محقق کابلی، من و آقای خراسانی را خواسته بود، رفتم دم در ایشان. در زدم ایشان از خانه بیرون آمد. آن زمان ماشین هم داشت که آقای خلیلی به ایشان داده بود. ماشین ایشان را سوار شدیم، همان‌جا گفتم که من یک عده روایاتی راجع به امیر المؤمنین (ع) پیدا کرده‌ام و می‌خواهم این‌ها را به شکل یک کتاب تنظیم کنم، به نظر شما چطور است؟ ایشان پرسید: چه روایاتی هستند؟ گفتم همین روایاتی که شیعه و سنی نقل می‌کنند که: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» و یا «إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» و یا در بعضی روایات اهل سنت آمده است: «الحق و القرآن مع علی و علی مع الحق و القرآن حتی یردا علی الحوض». آقای خراسانی بسیار ابراز خوشی کرد و گفت این کار شما یک نوع خدمت بسیار کامل است و خدا به شما توفیق بدهد. این کار بسیار عالی است که از روایات اهل سنت شما این مطلب را بیاورید و یکجا جمع کنید. این خیلی ارزشمند است. ایشان بنده را در این کار بسیار تشویق کرد و این به عنوان یک خاطره در ذهنم مانده است.



خطابه‌های رسا و پرشور در ترویج مرجعیت امام خمینی

گفتگو با حجة السلام والمسلمین استاد یوسف واعظی شهرستانی^۱

حجة السلام والمسلمین استاد یوسف واعظی شهرستانی از شخصیت‌های علمی و سیاسی کشور بود. ایشان فعالیت سیاسی طولانی مدتی را در کارنامه خود دارد، از مسئولان بلندپایه سازمان نصر و حزب وحدت اسلامی افغانستان بوده و فعلاً وزیر مشاور آقای کرزی می‌باشد. به منظور پاسداشت و تجلیل از شخصیت برجسته علمی آیت‌الله محقق خراسانی با افرادی که با ایشان آشنایی داشته‌اند، مصاحبه‌هایی را انجام دهیم. در این بخش در محضر استاد واعظی شهرستانی هستیم.

۱. تهیه‌کنندگان محمدعلی برهانی و اسدالله جعفری.

۱. جایگاه و شخصیت محقق خراسانی

جعفری: در ابتدا از استاد واعظی تقاضا می‌کنیم که نحوه آشنایی‌شان را با آیت‌الله محقق خراسانی بیان کند.

واعظی: در سال ۱۳۴۷ برای ادامه تحصیل از افغانستان به ایران آمدم، مدت یک سال در مشهد مقدس اقامت داشتم و از محضر مرحوم ادیب نیشابوری معروف و حضرت آیت‌الله سید صالحی و امثال این‌ها که از مدرسین حوزه علمیه مشهد بودند، بهره‌ها بردم.

۱.۱. جایگاه علمی محقق خراسانی

بعد از یک سال با جمعی از دوستان عازم عراق و نجف اشرف شدیم و در سال ۱۳۴۸ به نجف رسیدیم. من در ابتدا طلبه مبتدی بودم و با کسی خصوصاً با شخصیت‌ها آشنایی و ارتباطی نداشتم تا این‌که کم‌کم با افراد بیشتری آشنایی پیدا کردم، با شخصیت‌های علمی و مهم حوزه علمیه نجف اشرف، خصوصاً با شخصیت‌های مهم افغانستان آشنا شدم. از جمله شخصیت‌های خیلی مهم و مطرح آن زمان که در حوزه علمیه نجف از مقام بالایی علمی برخوردار بود و دارای نام و نشان بود، آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی بود. شخصیت علمی و اخلاقی ایشان مرا جذب کرد و باعث آشنایی من با ایشان شد. البته نه در حدی که یکی از خواص ایشان باشم، در طول مدتی که در نجف بودم با ایشان رفت‌وآمد و معاشرت داشتم.

۱.۲. ویژگی‌های اخلاقی محقق خراسانی

جعفری: چه ویژگی‌هایی در شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی وجود داشتند که از بین آن همه شخصیت در حوزه علمیه نجف اشرف، جذب ایشان شدید؟

واعظی: ایشان ویژگی‌های زیادی داشت، یکی از ویژگی‌های مهم ایشان که باعث جذب طلاب جوان می‌شد، اخلاق و رفتار نیک و برخورد خوش ایشان با طلاب بود. در آن زمان من تقریباً جوان بودم و برخورد و معاشرتی که با ایشان داشتم یک برخورد خاص و ویژه بود و آدم را دلگرم می‌کرد. ایشان یک آدم دوست‌داشتنی بود. اصل آشنایی من با ایشان و این‌که من جذب ایشان شدم برخورد اخلاقی ایشان بود.

ویژگی مهم دیگری که داشت این بود که ایشان در آن زمان از یک مقام علمی بالا برخوردار بود. ایشان در همان زمان دارای تألیف، تصنیف، بحث و اظهار نظر بود و هم‌چنین مقام علمی تدریس را داشت. از این جهت، هم خیلی مهم بود که جذب ایشان شدم. این ویژگی‌ها بودند که طلبه‌ها را مجذوب ایشان ساختند.

۲. محقق خراسانی و فعالیت‌های اجتماعی

برهانی: شما در درس‌های ایشان شرکت داشتید؟

واعظی: در درس‌های ایشان شرکت نداشتم، ولیکن برخوردهای زیادی با ایشان داشتم. حتی منزل ایشان می‌رفتم، منزل ایشان در محله‌ای به نام جدیده بود. چه بسا ایشان از شهر نجف پیاده به طرف منزل می‌رفت، من نیز با ایشان می‌رفتم صحبت‌ها می‌کردیم. از محضر ایشان سؤالاتی داشتیم، ایشان آن زمان تقریباً جوان بود و ما جوان‌تر بودیم، ایشان یک روحیهٔ بشاش، شاد و سرشار داشت. در همان اولین برخورد آدم مجذوب ایشان می‌شد.

۲.۱. محقق خراسانی در تلاش برای بهبود وضعیت

جعفری: در صحبت‌هایی که با آیت‌الله محقق خراسانی داشتید، بیشتر در رابطه با چه اموری صحبت داشتید؟

واعظی: ایشان آن زمان واقعاً آدم با احساس بود، با این که تابعیت و شناسنامه ایرانی داشت، ولی معروف به افغانی بود و هیچ ابایی هم نداشت از این که یکی از علما و فضلاء افغانستان باشد. از این جهت مشکلی نداشت و مثل این که پاسپورت افغانی هم داشت که در سفارت بغداد تمدید می‌شد، اقامه داشت. در همان زمان ایشان واقعاً یک احساس عجیبی داشت، در قبال مردم افغانستان مخصوصاً هزاره‌های افغانستان احساس مسئولیت می‌کرد و خیلی در این رابطه حساس بود. با طلاب جوان افغانستان بحث‌ها و صحبت‌ها داشت. ایشان می‌گفت مردم افغانستان مخصوصاً شیعیان باید از این حالت بیرون آیند. این محرومیت، این ذلت، این حقارت دیگر نباشند. می‌دانید آن زمان شیعیان افغانستان وضعیت خوبی نداشتند، ایشان از این جهت رنج می‌برد و تلاش داشت که این وضعیت تغییر کند. مخصوصاً طلاب جوان و قشر جوان را جذب کند و یک تشکیلاتی داشته باشند، یک هماهنگی داشته باشند و از این حالت رکود و خمودی که بر جامعهٔ شیعهٔ افغانستان حاکم است، باید بیرون رفت؛ ایشان می‌خواست این‌ها را از این حالت بیرون کند، این احساس آن زمان در ایشان بود.

۲.۲. حلقهٔ شباب الهزاره در نجف

جعفری: می‌گویند یکی از حلقات خاص در نجف حلقهٔ شباب الهزاره بوده، آیا آیت‌الله محقق خراسانی جزء این حلقات بوده، شما در این زمینه اطلاعی دارید؟

واعظی: تا جایی که من اطلاع دارم داستان شباب الهزاره به آن شکلی که الآن مطرح است، آن زمان مطرح نبود. در عراق در ایام عاشورا چه از مردم عراق و چه از شیعیان کشورهای دیگر مقیم عراق، دسته‌های مختلف سینه‌زنی و عزاداری به نام‌های مختلف تشکیل می‌شدند؛ مثل موکب

الشباب الفاضلیه، موکب شباب العماره و... جمعی از دانشجویان، طلاب و غیرطلاب در یک سالی تصمیم می‌گیرند که هیأتی عزاداری تشکیل دهند. در نجف اشرف جمع می‌شوند و هیأتی را به نام «موکب شباب الهزاره» برای دسته سینه‌زنی و نوحه‌خوانی درست می‌کنند. پرچم و پلاکارتی را هم در جلو هیأت به نمایش می‌گذارند و با بیرق و پرچم وارد صحن می‌شوند و به دیگران می‌پیوندند. «شباب الهزاره» آن زمان اصلاً رنگ و مفهوم سیاسی نداشت، صرفاً یک هیأت مذهبی سینه‌زنی و عزاداری بود، ولی بعداً بعضی افراد مغرض به این هیأت رنگ سیاسی دادند و تبلیغ کردند که تشکلی به این نام و عنوان در نجف اشرف علیه دولت حاکم افغانستان تشکیل شده است. آن زمان حاکم افغانستان ظاهر شاه بود. این قضیه را به سفارت افغانستان در بغداد گزارش دادند. سفیر افغانستان آن زمان شاعر معروف و نامدار افغانستان، استاد خلیل‌الله خلیلی بود. در همین راستا بعضی از شخصیت‌های مهم و سرشناس افغانستان از جمله آیت‌الله مدرس را در سفارت طلب کرد و این‌ها را تهدید کرده بود که شما تشکیلات و حزب درست کرده‌اید و برنامه‌های خاصی دارید. این‌ها توضیح داده بودند که چنین مسأله‌ای نیست و چنین برنامه‌هایی نبوده، بلکه یک تشکیلات مذهبی بوده و هست. جریان «شباب الهزاره» به این صورت بود.

برهانی: می‌توانید از کسانی که در تشکیل «شباب الهزاره» نقش داشتند نام ببرید؟
واعظی: نه، یک جمعی از جوانان بودند، ولی بعداً خیلی‌ها را متهم کردند که این‌ها عضو «شباب الهزاره» بوده؛ مثلاً خود همین آیت‌الله محقق خراسانی را.
برهانی: چه کس یا کسانی جریان «شباب الهزاره» را که یک تشکل مذهبی بود، رنگ سیاسی داده و به سفارت گزارش داده بود؟
واعظی: نمی‌دانم کی بوده؛ ولی به سفارت گزارش داده بودند.

۳.۲. محقق خراسانی و ارتباط با خلیل‌الله خلیلی

جعفری: گفته می‌شود آقای خراسانی دو خدمت برای علمای شیعه افغانستان در عراق کرده، یکی این که با توجه به شخصیت علمی‌ای که داشت، علما را به بیوت مراجع معرفی کرد؛ دیگر این که آقای محقق رابطه خوبی با استاد خلیل‌الله خلیلی داشت؛ از این ارتباط برای راه‌انداختن کارهای اقامتی و غیراقامتی طلاب استفاده می‌کرد. شما در این زمینه اطلاع جامع‌تری دارید؟

واعظی: در این که آیت‌الله خراسانی یک چهره سرشناس، معروف و مشهور بود و یک چهره علمی به تمام معنا در حوزه علمی نجف از جمع افغانی‌ها بود، شکی نیست. این که ایشان در سفارت افغانستان احترام داشت و سفارت افغانستان ایشان را به عنوان یک شخصیت علمی و سرشناس و چهره معروف می‌شناخت. مسئولین سفارت از جمله استاد خلیل‌الله خلیلی سفیر افغانستان ایشان را احترام می‌گذاشت، نه تنها احترام ایشان را، بلکه هرکدام از بزرگان افغانستان را احترام می‌کردند

و توصیه و سفارش‌شان تا حدی برای مسئولین سفارت قابل قبول بود. آقای آیت‌الله خراسانی هم یکی از این شخصیت‌ها و بزرگان بود، اگر نامه یا پیامی می‌داد، مشکل اقامتی و غیراقامتی طلاب و غیرطلاب افغانی حل می‌شد.

اما این که ایشان در بیوت مراجع نقش داشته باشد، ایشان در حد خواص یا به اصطلاح حواریون بیوت مراجع نبود، ولی یک چهره سرشناس و معروف بود که همه روی ایشان حساب می‌کردند. می‌دانید که بیوت مراجع افراد خاص خود را داشته و دارند و این کار مستلزم آن است که یک کسی همیشه در بیوت مراجع برود و سهم امامی ببرد و تحویل بدهد؛ زواری را بی‌آورد سهم امام او را تحویل بدهد و او را معرفی کند. آیت‌الله خراسانی به این چیزها مقید نبود، این سلیقه را هم نداشت. ایشان یک آدم باز و آزاد بود، در قیدوبند این که از حواریون مراجع باشد نبود، ولی مراجع و شخصیت‌های علمی و اساتید روی ایشان حساب می‌کردند.

۳. محقق خراسانی و ایفای رسالت تبلیغی

برهانی: فرمودید آیت‌الله خراسانی همان زمان یک چهره سرشناس، معروف و مشهور بود، به نظر جناب عالی چه چیزی موجب شهرت و معروفیت ایشان شده بود؟
واعظی: ایشان در آن زمان دارای تألیف و تصنیف و تدریس بود. علاوه بر این‌ها آن چه در معرفی ایشان خیلی مؤثر بود و ایشان را بیشتر مطرح کرد، در دو مرحله بود:

۳.۱. نقش محقق خراسانی در ترویج مرجعیت امام خمینی

یک مرحله بعد از فوت آیت‌الله حکیم بود. در جریان هستی اکثر افغانی‌ها مقلد آیت‌الله حکیم بودند. وقتی ایشان وفات نمود، مسأله مرجعیت و تقلید مطرح شد. آیت‌الله محقق خراسانی در معرفی امام خمینی برای مردم افغانستان، زوار افغانی و شیعیان افغانستان نقش بسیار تعیین‌کننده داشت. آن زمان‌ها زوارهای افغانستانی برای زیارت زیاد می‌آمدند. معمولاً در جدید اقامت می‌کردند، آن جا یک سجاده تازه تأسیس شده بود. ایشان آن جا سخنرانی می‌کرد. در حسینیه‌های شیعه‌ها و هزاره‌ها که در جدید بودند سخنرانی می‌کرد. ایشان در مورد امام واقعا سنگ تمام گذاشت. همان‌گونه که ایشان برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی در این جا نقش بازی کرد، بیش از این در معرفی امام خمینی بعد از وفات آیت‌الله حکیم بین افغانی‌ها و شیعیان افغانستان نقش بازی کرد، خیلی مطرح شد، مخصوصاً در بین ما طلاب جوان که بیشتر تمایل به حضرت امام داشتیم و مرجعیت حضرت امام را می‌خواستیم محبوبیت خاصی پیدا کرد. ایشان در تبلیغ از حضرت امام چنان داغ و آتشین و پر حرارت سخن می‌گفت، شعر می‌خواند، فریاد می‌زد که عجیب و غریب بود، همه را جذب خود می‌کرد، مثلاً یادم است که در سخنرانی‌هایش با آن بیان شیوا و دلربا و جذابیتهای که داشت می‌گفت: ما

به همه مراجع احترام داریم، از همه مراجع تجلیل می‌کنیم، بعد آن شعر را می‌خواند که:

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه

هر دو یک رنگ است؛ اما این کجا و آن کجا.

این شعر را با صدای بلند می‌خواند و می‌گفت: خمینی کس دیگری است خمینی چیز دیگری است. در همین ارتباط یادم هست آیت‌الله سید مصطفی خمینی پسر ارشد حضرت امام خیلی مجذوب ایشان شده بود. در مدرسه کوچک آیت‌الله بروجردی که تولیت آن دست شیخ نصر الله بود، ایشان از مبلغین و افراد نزدیک حضرت امام بود و نیز در مدرسه بزرگ آیت‌الله بروجردی، مجالس سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی برگزار می‌شد. سید مصطفی خمینی هم هر صبح در مدرسه کوچک آیت‌الله بروجردی پای سخنرانی آیت‌الله خراسانی می‌آمد و اصلاً ترک نمی‌کرد و در جاهای دیگر هم اگر فرصت پیدا می‌کرد، خدمت ایشان می‌رسید، پای سخنرانی ایشان می‌نشست، واقعاً جذب ایشان شده بود. آیت‌الله خراسانی پیش آقا سید مصطفی همین‌طور پیش حضرت امام از احترام خاصی برخوردار بود. همین سخنرانی‌های عالمانه و در عین حال داغ و آتشین ایشان در تبلیغ از مرجعیت حضرت امام باعث شد که ایشان معروف و مشهور شود. یادم هست در محرم آن ایام ایشان شب در دو جا منبر می‌رفت. قبل از آن در آن حد نبود، در مدرسه قوام منبر می‌رفت، مدرسه بزرگ آخوند منبر می‌رفت، در مدرسه قوام که شب‌ها منبر می‌رفت، طلبه‌های ایرانی و افغانی و پاکستانی و عرب به حدی زیاد می‌آمدند که در مدرسه جا نمی‌شدند. عنوان بحث ایشان عنوان همان کتاب «الكفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر» بود. این موضوع را شرح می‌داد و این‌ها واقعاً برای‌شان خیلی مهم بود و به همین دلیل در بین طلاب جوان در نجف اشرف خیلی مطرح شد. یکی همین مرحله بود که ایشان خیلی شهرت پیدا کرد.

۲.۳. نقش محقق خراسانی در معرفی شهید بلخی

مرحله دیگر وقتی بود که علامه شهید بلخی به عراق آمد. آیت‌الله محقق خراسانی در معرفی ایشان هم خیلی نقش بازی کرد. در تمام سخنرانی‌های مرحوم بلخی شرکت می‌کرد، در سخنرانی‌هایش از بلخی تبلیغ می‌کرد، از کارهایی که برای جامعه و مردم افغانستان انجام داده نام می‌برد. مرحوم علامه بلخی نیز متقابلاً از آیت‌الله خراسانی زیاد تعریف و تمجید می‌کرد. در این مرحله هم ایشان خیلی مطرح شد.

۳.۳. محقق خراسانی و سید حسن رئیس یکه‌ولنگ

مرحله دیگری که تا حدی تأثیرگذار بود در آن زمان مخصوصاً در زمان آیت‌الله سید محسن حکیم علمای بزرگ افغانستان در عراق برای زیارت می‌آمدند. سهم امام و وجوهات شیعیان افغانستان را

می‌آوردند به مراجع تقلید تسلیم می‌کردند. یک سال آیت‌الله سید حسن رئیس یکه‌ولنگ به نجف اشرف تشریف آورد. در چند جلسه‌ای که با آیت‌الله محقق خراسانی نشست و بحث و گفتگو داشت، چنان جذب ایشان شده بود که عجیب بود. در چندین جلسه من می‌دیدم که از سخنان ایشان شگفت‌زده می‌شد. ایشان وقتی صحبت می‌کرد، آیت‌الله سید رئیس فقط طرف ایشان خیره می‌شد و نگاه می‌کرد و احساس می‌کردم که از صحبت‌های ایشان خیلی کیف می‌کند، بسیار برای ایشان لذت‌بخش است.

۳.۴. خاطره‌ای از محقق خراسانی و سید حسن رئیس یکه‌ولنگ

من به عنوان یک خاطره عرض می‌کنم، در جلسه‌ای آیت‌الله رئیس ما شهرستانی‌ها و طلاب شهرستان را که مجموعاً ۲۵ نفر بودیم، جمع کرد و در رابطه با یک موضوعی صحبت کرد. آیت‌الله خراسانی هم در آن جلسه حضور داشت. به هر صورت، یک بحثی پیش آمد و خیلی بالا گرفت. بعد مرحوم آیت‌الله محقق گفت: بحث دیگر غلق، آقای رئیس گفت: غلق چیست؟ ایشان گفت غلق یعنی بسته. بعد آقای رئیس سرش را تکان داد و گفت آقای محقق شما عجب آدم عجیب و غریبی هستی.

در این مرحله هم مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی در بین طلاب جوان خیلی مطرح شد و مطرح بود. همه ایشان را دوست داشتند و امثال ما دور و بر ایشان بودیم. من آن زمان یک طلبه جوان و عادی بودم که از بحث‌ها و صحبت‌های ایشان استفاده می‌کردم و لذت می‌بردم. پای منبر ایشان می‌رفتیم، حرف‌های ایشان را گوش می‌کردیم و افتخار می‌کردیم. این که بگویم آن زمان در حدی بودم که ایشان با من مشاوره داشت، اصلاً این حرف‌ها نبود، ولی در عین حال به ما علاقه و لطف داشت. واقعاً همین جوری که زیاد همراه ایشان نشست و برخاست داشتیم، رفت‌وآمد می‌کردیم توجه خاصی به ما داشت؛ حتی در این اواخر عمر که دفتر آیت‌الله محقق کابلی بود، گاهی ایشان را می‌دیدیم، ایشان توجه خاصی به ما داشتند.

من آن زمان از طلاب فاضل افغانی در حوزه علمیه نجف اشرف بودم و از بین دوستان، سید طلبه افغانی جزء شاگردان مبرز و برجسته مرحوم آیت‌الله صدر بودم. این‌ها را ایشان می‌دانست و نسبت به طلاب فاضل و روشن افغانستان توجه خاصی داشت. دلش می‌خواست که بیشتر با این‌ها در تماس باشد و مشکلات افغانستان و مشکلات شیعیان افغانستان را مطرح کند.

۳.۵. جایگاه محقق خراسانی در بیت امام خمینی در نجف

جعفری: گفته می‌شود که آیت‌الله خراسانی در بیت امام خمینی ممتحن بوده و از طلاب تازه‌وارد امتحان می‌گرفته، در این زمینه شما چیزی می‌دانید؟

واعظی: من می‌دانم که حضرت امام در نجف اشرف برنامه امتحانی حوزه را برای طلاب

گذاشته باشد و چند تا ممتحن داشته باشد.

برهانی: در آن زمان طلاب به چه نحوی در حوزه پذیرش می‌شد؟
واعظی: من آن زمان نبودم. گفته می‌شد وقتی امام از ترکیه وارد نجف اشرف می‌شود، در ابتدا به دادن تقسیم می‌شروع می‌کند. در آن زمان بعضی مراجع برای طلاب افغانی نصف شهریه طلاب ایرانی را می‌دادند. کسانی که قبل از ما آنجا بودند قصه می‌کردند که بزرگان افغانستان از جمله مرحوم آیت‌الله خراسانی، مرحوم آیت‌الله مدرس و امثال آنان اعتراضی و گلایه‌ای را محضر امام خمینی می‌کنند که ما از شما انتظار نداشتیم که با افغانی‌ها چنین برخوردی از طرف شما صورت بگیرد و نصف شهریه برادران ایرانی به افغانی‌ها داده شود، این که از سوی بعضی مراجع دیگر صورت می‌گیرد ما حرفی نداریم، ولی از سوی شما انتظار نداشتیم.

حضرت امام معذرت خواهی می‌کند و می‌گوید: حالا این دفعه را بگیرید دیگر تکرار نخواهد شد که واقعاً دیگر تکرار نشد و بعداً کم‌کم مساعده ایشان تبدیل به شهریه شد. ایشان آن زمان اصلاً امتحان نداشت فقط آیت‌الله حکیم امتحان داشت که من خودم رفتم آنجا امتحان دادم. آیت‌الله خوبی اول شهریه نمی‌داد، بعدها با امتحان شهریه می‌داد. هیأت ممتحنین ایشان آیت‌الله صدرا، آیت‌الله شیخ مجتبی لنگرانی و آیت‌الله مدرس افغانی بودند. این‌ها امتحان می‌گرفتند و شهریه می‌دادند، حضرت امام را من نشنیدم که برنامه امتحان داشته باشد. طلاب وقتی از جاهای دیگر مشهر می‌شدند ایشان هم به مقسمین خود می‌گفتند به این‌ها شهریه بدهید.

۴. اشاره به آیت‌الله صدرا بادکوبه‌ای

جعفری: راجع به مقام علمی و فلسفی آیت‌الله خراسانی یک مقدار صحبت کنید، آقای خراسانی در محضر آیت‌الله صدرا که استاد شما هم بوده، فلسفه درس خوانده یا نه؟
واعظی: اساتید فلسفه و عرفان آیت‌الله خراسانی را نمی‌دانم؛ اما این که ایشان در رشته فلسفه معروف و مشهور بود شکی نیست. همه می‌دانستند که ایشان یک فیلسوف بود و در علم منطق ید طولایی داشت، خیلی مبرز و قوی بود، در رابطه با علم منطق کتاب الیتیمه را نوشت. در فلسفه همین‌طور، در تفسیر خیلی مهارت و استعداد بالایی داشت؛ اما این که پیش چه کسانی خوانده بود، نمی‌دانم.

۴.۱. جایگاه علمی صدرا بادکوبه‌ای

مرحوم آیت‌الله صدرا بادکوبه‌ای از معاصرین آیت‌الله خوبی و جزء اطرافیان ایشان بود. آیت‌الله صدرا آن زمان یکی از مدرسین برجسته حوزه علمیه نجف در فقه و اصول بود. آن زمانی که من آنجا بودم ایشان مکاسب و کفایه درس می‌گفت. من جلد اول کفایه را پیش ایشان خواندم و از آن درس‌ها

نوشته‌هایی دارم و نوشته‌هایم را پیش ایشان می‌بردم. ایشان تصحیح و تأیید می‌کرد و در پای نوشته‌هایم می‌نوشت حسن، جید جدا و آن نوشته‌ها الان هم پیش من هستند؛ اما این که آیت‌الله خراسانی پیش ایشان درس خوانده باشد، نه، درس نخوانده است.

۴.۲. خاطره‌ای از سخنرانی محقق خراسانی و حضور صدرا بادکوبه‌ای

بعد از فوت آیت‌الله حکیم و مطرح شدن مرجعیت حضرت امام، آقای خراسانی در مدرسه‌ای سخنرانی می‌کرد. من شخصاً به آقای صدرا پیشنهاد کردم که آقای خراسانی در مدرسه قوام منبر می‌رود، سخنرانی دارد، خطابه می‌خواند، اگر شما وقت داشته باشید، تشریف بیاورید خیلی خوب است. ایشان اجابت کرد، یک شب پای منبر آقای خراسانی آمد. فردای آن شب من از آیت‌الله صدرا سؤال کردم دیشب پای سخنرانی آقای خراسانی تشریف آوردید؟ ایشان را چگونه دیدید؟ گفت: ایشان علاوه بر مقام علمی در ادبیات فارسی چنان مسلط است که یک معنا و یک مضمون را هر طوری دلش بخواهد می‌بیچاند و می‌چرخاند، من یک نبوغ خاصی در ایشان دیدم.

۴.۳. جایگاه صدرا بادکوبه‌ای در فلسفه

آقای صدرا در فلسفه خیلی قوی بود. اسفار را از برداشت؛ اما آن زمان که من آنجا بودم ایشان فلسفه تدریس نمی‌کرد و تعطیل کرده بود. داخل صحن امیرالمؤمنین (ع) مقبره‌ای بود، آقای صدرا وقتی درس ایشان تمام می‌شد آنجا می‌رفت. یک عرب کولایی اسفار را مطالعه می‌کرد و در اصل پیش کسان دیگر درس می‌خواند، گاهی نزد محقق هم می‌آمد. اشتباهات و سوالات و مشکلاتشان را از مرحوم آیت‌الله صدرا سؤال می‌کرد. ایشان تمام عبارات اسفار را از حفظ می‌خواند و خیلی تبحر داشت؛ اما این که مرحوم آیت‌الله خراسانی پیش ایشان درس خوانده باشد، من نشنیده‌ام.

جعفری: شما پیش ایشان فلسفه خوانده‌اید؟

واعظی: من نزد آیت‌الله صدرا فلسفه نخوانده‌ام. گرچه از ایشان تقاضا کردم که اگر می‌شود یک درس فلسفه بگذارید، اسفار ملا صدرا یا حداقل منظومه سبزواری را ولو در سطح خاصی از شاگردان شروع کنید. گفت یک زمانی بود این درس‌ها را زیاد می‌دادم؛ ولی فعلاً چندان علاقه‌ای ندارم که در این رابطه حوزه درس باز بکنم. من در نجف قسمت عمده منظومه سبزواری را پیش آیت‌الله قوچانی خواندم و یک قسمت آن را هم وقتی در قم آمدم، پیش آیت‌الله گیلانی که الان عضو شورای نگهبان است خواندم.

۴.۴. ویژگی‌های تدریس صدرا بادکوبه‌ای

برهانی: شنیدم آیت‌الله صدر بادکوبه‌ای یک مدرس خیلی خشن بوده، با طلابی که درس را خوب نمی‌فهمیدند برخورد خشن داشت. خیلی هم زیرک بوده از حال و هوای حوزه درس و از چهره‌های

طلاب می‌فهمیده که چه کسانی درس را فهمیده و چه کسانی نفهمیده‌اند. وقتی می‌دیده اکثر طلاب نفهمیده‌اند، فوق‌العاده عصبانی می‌شده و می‌گفته است همه‌تان خرید، نمی‌فهمید، من دارم با دیوار حرف می‌زنم. کسانی هستند درس مرا خوب می‌فهمند، همین شیخ یوسف واعظی درس مرا می‌فهمد. چنین چیزی شنیده‌ایم، آیا این حرف راست است؟ شما هم تأیید می‌کنید؟

واعظی: دقیق شنیده‌اید، تقریباً دویست سیصد نفر طلبه در درس ایشان می‌آمدند، طلبه‌های ایرانی به خاطر همان برخورد خشن ایشان کمتر پای درس ایشان می‌آمدند. آقای صدرا واقعاً خشن بود. هر طلبه‌ای که می‌رفت از ایشان اشتباه خود را سؤال می‌کرد، اگر سؤال او بی‌مورد بود، داد و فریاد ایشان بلند می‌شد و می‌گفت: به خاطر خدا بیایید مرا از دست این آدم بی‌سواد نجات بدهید. می‌گفت: بی‌سواد، خر، هیچ چیز نمی‌فهمی تو. تعبیرات ایشان این‌گونه بودند. می‌گفت: کاش من با دیوار حرف می‌زدم. برایم آسان‌تر بود، من از دیوار انتظار ندارم، ولی از شما انتظار دارم. ایرانی‌ها به خاطر همین مسائل کمتر می‌آمدند. عادت ایشان این بود که در آخر هر درس تست‌وار سؤالات را مطرح می‌کرد و می‌گفت بروید حل کنید، فردا برایم جواب بدهید. این سؤالات را طلبه‌ها می‌نوشتند و جواب می‌دادند. بعضی از طلبه‌ها از شرح و شروح پیدا می‌کردند و جمع می‌کردند. من اوائل به فارسی می‌نوشتم و می‌آوردم به ایشان تحویل می‌دادم. ایشان مطالعه می‌کرد و می‌نوشت بسیار خوب است، خوب است، اگر متوسط بود می‌نوشت بد نیست. طلبه‌هایی که سؤالات ایشان را جواب داده نمی‌توانستند، داد و بیدادش بلند می‌شد و آخرش می‌گفت: ممکن است کسانی باشند که درس‌های مرا بفهمند، از بین شما یکی دو نفر بفهمند کافی است. می‌گفت: این محمدیوسف حرف‌های مرا ضبط می‌کند. ولیکن یک عیب دارد و آن این است که فارسی می‌نویسد. این تعبیر ایشان بود این برایم خیلی تاثیرگذار بود و از آن به بعد کمرم را بستم و شروع کردم به عربی نوشتن. درس ایشان را به شکل تقریرات به عربی می‌نوشتم. ابتدا برایم کمی مشکل بود، ولی چند بار که نوشتم برایم عادت شد. وقتی نوشته‌هایم را پیش ایشان می‌بردم، همه را تأیید می‌کرد و می‌نوشت جید جدا، حسن، یا احسن. بله شما این موضوع را دقیق شنیده‌اید.

جعفری: در ایران که آمدید رابطه‌تان با آقای محقق خراسانی چطور بود؟
واعظی: من شخصاً به ایشان احترام خاصی قائل بودم و ایشان هم به من لطف داشت و خیلی آشنای خوبی بودیم با هم. در بعضی مجالس و محافل ایشان را می‌دیدم، ایشان واقعاً به من لطف داشتند. خیلی ایشان را دوست داشتم و احترام داشتم و ایشان هم به من توجه و لطف داشت. در نجف خاطراتی داشتیم و این‌جا هر وقت مرا می‌دید، از آن خاطرات یاد می‌کرد. ایشان خیلی آدم دوست‌داشتنی بود.

برهانی: موضوعی را ما از خیلی از بزرگان و کسانی که با آیت‌الله خراسانی آشنایی داشتند سؤال

کردیم و به نتیجه مشخص نرسیدیم؛ این است که ایشان از سوی امام خمینی در یکی از دانشگاه‌های تهران به عنوان مدرس فلسفه تعیین شده و مدتی آنجا تدریس کرده و بعد ترک کرده است؛ شما در این زمینه اطلاعاتی دارید؟

واعظی: من این مقدار می‌دانم که ایشان در یکی از دانشگاه‌های تهران فلسفه تدریس می‌کرده است؛ اما این که کدام دانشگاه بوده و چه مدتی درس گفته، نمی‌دانم.

آشنایی و اعظی با شهید مزاری

برهانی: در نجف که بودید مرحوم آیت‌الله خراسانی با رهبر شهید استاد مزاری تا چه حد ارتباط و دوستی داشت؟

واعظی: من از این جهت چندان اطلاعی ندارم، زمانی که ما در نجف بودیم، شهید مزاری در قم بود؛ ولی به نجف رفت و آمد داشت. پیام‌ها، نامه‌ها و گاهی سهم امام و وجوهات را از طرف مرحوم آیت‌الله پسندیده برادر حضرت امام از قم می‌آوردند. من آقای مزاری را اولین بار در بیت حضرت امام دیدم. یک طلبه ساده و معمولی با یک لباس خیلی معمولی که به تن داشت. ایشان عمامه شیک و گران قیمت نمی‌پوشید. یک روز بعد از آشنایی مان ایشان از من خواست که برای‌شان عمامه بزنم و هم‌چنین از من تقاضا کردند که عبا و قبایم را هم به ایشان بدهم تا به عکاسی‌ای که در خیابان ارم است بروند و عکس بگیرند. همان‌طور که گفتم هنگامی که ایشان را در بیت امام دیدم، بسیار تحت تأثیر ایشان قرار گرفتم که چطور یک طلبه به این شکل و در این حد با حضرت امام در ارتباط است و هم‌چنین با آقا مصطفی ارتباط دارد و به قول شما یک مجموعه‌ای در آنجا به نام جوراب سفیدها معروف بودند. آن‌ها به این خاطر به جوراب سفیدها معروف بودند که همه آنان جوراب سفید می‌پوشیدند و به عنوان روشنفکر مطرح بودند. در این مجموعه استاد عرفانی، آقای علوی، آقای اخلاقی و افراد دیگری عضو بودند.

البته من در جمع آن‌ها به عنوان یک عضو نبودم؛ اما با آن‌ها به عنوان یک دوست و رفیق و آشنا بودم. لازم به ذکر است که اصطلاح جوراب سفیدها یک طنز بود و تقریباً یک اظهار نظر منفی بود که بعضی‌ها ساخته بودند. در مورد این که مرحوم آیت‌الله خراسانی با شهید مزاری آن زمان در ارتباط بود یا نه، معلوماتی ندارم.

۵. خاطره‌هایی از محقق خراسانی

برهانی: در پایان، اگر خاطره‌ای از آیت‌الله خراسانی دارید بیان کنید.
واعظی: من خاطره خاصی ندارم. یک مورد این که قبلاً عرض کردم در مجلس آیت‌الله رئیس یک‌هولنگ بود، خیلی جالب بود، طلاب شهرستانی بود. یک بحث پیچیده درگرفت بعد آقای خراسانی

فرمود: این بحث دیگر غلق. آقای مرحوم آیت‌الله رئیس گیر کرد و گفت غلق یعنی چه؟ ایشان گفت: یعنی بسته.

خاطره‌ای از محقق خراسانی و سید غلام حسین موسوی

خاطره دیگر این که سید غلام حسین موسوی که فعلاً در قید حیات است، با آقای خراسانی خیلی آشنا و رفیق بود و رفت‌وآمد داشت. آقای موسوی کتابی به نام «سید جمال الدین افغانی پیشرو نهضت‌ها» نوشته بود. یک وقتی بین آقای موسوی و آیت‌الله خراسانی بحثی در گرفت و آقای موسوی حرف‌هایی زد، آقای خراسانی قهر کرد و گفت: برو سید تو یک «پس‌رو نهضت‌ها» نوشته‌ای این قدر به خود می‌نازی. این خاطره دیگری است که از آیت‌الله خراسانی در ذهنم مانده است.



محقق خراسانی را می‌شناسم

گفتگو با حجة الاسلام و المسلمین ناصری یکه‌ولنگی^۱

بزرگان و علمای دین همان‌گونه که در حال حیات هادی و راهنمای جامعهٔ انسانی‌اند، پس از مرگ نیز آثار و خاطرات و زندگی‌نامه‌هایی که از آنان بر جای می‌مانند، راهگشا و آموزنده‌اند. یکی از آن بزرگان آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی بود که در زمان حیات، وجود پربرکتش نعمت الهی بود. حال که به جوار رحمت ایزدی پیوسته، شخصیت جاودانه دارد. بزرگترین رمز جاویدانگی ایشان این است که ایشان منحصر به ملت خاص و کشور خاص نبود، بلکه قلبش برای دنیای اسلام به خصوص تشیع می‌تپید. برایش عرب، عجم، عراقی، ایرانی، افغانی، پاکستانی، هندی و... فرق نمی‌کرد؛ یعنی هم افغانی بود چنان که خود، خود را افغانی معرفی می‌کرد، هم ایرانی بود چنان که زادگاهش ایران بود، هم عرب بود چون زبان دومش عربی بود و با عرب هم‌زبان بود و در قلب اعراب، جایی داشت و هم پاکستانی و هم هندی بود و با تمام این ملت‌ها همکار و همدرد بود. شخصیت بی‌بدیلی که آیت‌الله سید یوسف حکیم در مورد او می‌گوید: محقق خراسانی را می‌شناسم.

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی شهرستانی.

پیرامون شخصیت علمی و خصوصیات علامه بزرگ حضرت آیت الله محقق خراسانی، با حجت الاسلام والمسلمین شیخ ناصری یکه‌ولنگی، یکی از شاگردان ایشان گفتگویی انجام داده‌ایم که از نظرتان می‌گذرد.

۱. ویژگی‌های اخلاقی محقق خراسانی

برهانی: جناب آقای ناصری، شما از شاگردان آیت الله محقق خراسانی بوده‌اید، لطف نموده پیرامون شخصیت علمی و خصوصیت‌های اخلاقی حضرت استاد برای ما صحبت کنید و بفرمایید ایشان در چه زمان‌هایی در حوزه علمی مشهود و چه کتاب‌هایی را تدریس می‌کرده است؟

ناصری: پیشاپیش از شما تشکر می‌کنم که این فرصت را فراهم نمودید تا آنچه از خصوصیات علمی و اخلاقی آیت الله محقق خراسانی و درس آن بزرگوار می‌دانم، برای شما بازگو نمایم، آیت الله خراسانی عالم عامل، اصولی و فقیه چیره‌دست، فیلسوف توانا، خطیب نیرومند و استاد توانمند بود. تمام لحظاتی که با ایشان بودیم و در درس‌های ایشان شرکت داشتیم خاطره‌اند؛ خاطراتی که هرگز از یادمان نمی‌رود. «اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة» گرچه ایشان فعلاً در این جهان در جمع ما نیست؛ اما روح آن بزرگوار بر قلوب ما حکومت دارد.

۱.۱. مهربانی و دلسوزی

آیت الله خراسانی استاد رئوف، مهربان، دلسوز، شخصیت جامع و از تمام جهات اسوه و الگو بود. همه مردم، با اختلاف نژادی و طبقاتی و لسانی و اصناف مختلف از ذکور و اناث، دانشجو و روحانی و عموم مردم هر کدام به قدر ظرفیت و استعدادشان از وجود پربرکت ایشان بهره بردند و علم آموختند و نظام زندگی و آداب اجتماعی و اصول اخلاقی و عادات نیک را از ایشان یاد گرفتند.

۱.۲. ترغیب به تهذیب نفس

یکی از خصوصیات ایشان این بود که همیشه و به طور مکرر چه در جلسات درسی و چه غیردرسی طلاب و علما را تشویق به تحصیل علم می‌کرد و به تهذیب نفس و اخلاق نیک دعوت می‌کرد و می‌فرمود: عالم نباید در عمل تقصیر کند. عالم باید به همه شئون اسلامی توجه خاص داشته باشد. اعمال واجب و مستحب منحصر به نماز و روزه و... نیست، بلکه خارج از ابواب فقه مسائل دیگری هست که اهمیت آن از همه بیشتر است و آن‌ها عبارتند از آراسته شدن به اخلاق حمیده و پاکیزه کردن نفس از رذایل خفیه و جلیه از قبیل کبر، ریا، حسد، کینه و غیر این‌ها و هر کدام از جوارح انسان وظایف خاصی دارد که در باب بیع و اجاره و سایر ابواب فقهی پیدا نمی‌شود. می‌فرمود: ما در عمل باید مولایمان امیرالمؤمنین را میزان قرار بدهیم.

۱.۳. سادگی و بی‌آلایشی

برخورد ایشان با دوستان، شاگردان و عموم مردم ساده و بی‌آلایش و بدون تکلف بود و نسبت به شاگردان خود بسیار لطف و مهربانی داشت. چنان شیرین سخن می‌گفت که سخنان او در قلب شاگردان نقش می‌بستند و از کلامش همواره بوی امیدواری به مشام می‌خورد. طلاب را بسیار نصیحت و به درس خواندن تشویق و ترغیب می‌فرمود و به فردای روشن امیدوار می‌ساخت. خلاصه به تعلیم و تربیت شاگردان اهتمام فراوان داشت.

۲. تحصیلات و اساتید محقق خراسانی

آیت‌الله خراسانی مورد عنایت خاصه مولا امیرالمؤمنین (ع) بود و از برکت توجه آن امام همام توانست شجره علم و تقوی را در سرزمین وجودش بکارد و در حوزه علمیه نجف اشرف از محضر اساتید بزرگواری چون آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خویی و سایر آیات عظام بهره برد و قله‌های مرتفع علم و معرفت و حکمت را فتح نماید و رایت پیروزی بر ستیغ قلّه اجتهاد بکوبد.

آیت‌الله خراسانی مجتهد مسلم، متفکر بزرگ، شخص عمیق فهم و حافظ نکات و قواعد فقهی و اصولی بود و در منابع و ابزار و وسائل استنباط قوی و متبحر و کم‌نظیر بود. حافظه عجیب و استثنایی داشت و در تمام مسائل حاضرالذهن و حاضر جواب بود. آن بزرگوار گرچند رساله عملیه نوشت؛ اما به تعبیر مولا امیرالمؤمنین عالم ربانی، مدرک حقایق و معانی بود. بسیار دقت نظر داشت و از نبوغ فکری برخوردار بود و در علوم عقلیه و نقلیه تخصص داشت. به هر حال هر چه بگویم باز شخصیت علمی و ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله استاد خراسانی بزرگتر از آن بود که در بیان ما بگنجد.

۳. محقق خراسانی و تدریس

آیت‌الله محقق خراسانی بعد از این که از قم به حوزه علمیه مشهد مقدس تشریف آوردند، کتاب زیر را درس گفتند. حقیر نیز افتخار حضور در محضر ایشان را داشتم.

۳.۱. مباحث درسی محقق خراسانی

۱. جلدین کفایة الاصول را در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۶ در مسجد جامع گوهرشاد شروع کرد و در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۱ به پایان رسانید و درس دو جلد کفایه، مدت دو سال و سه ماه و دوازده روز طول کشید و این حقیر درس‌های کفایه ایشان را در ۱۳ دفتر نوشته‌ام که فعلاً موجودند.

۲. رسائل را در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۶ شروع نمود و در تاریخ: ۱۳۶۲/۳/۵ ختم نمود. درس‌های رسائل ایشان را حقیر در ۱۴ دفتر نوشته‌ام که فعلاً موجود می‌باشند.

۳. مکاسب را در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۱۰ از اول کتاب شروع نمود و در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۵ به پایان رسانید و تا آخر کتاب درس گفت و مدت چهار سال و هفت ماه و ۲۲ روز طول کشید و از درس‌های

مکاسب آن بزرگوار، ۲۷ دفتر نوشته‌ام که الآن موجودند.

۴. منظومه را از اول کتاب در تاریخ ۱۳۶۲/۶/۱۵ آغاز کرد و در تاریخ ۱۳۷۰/۸/۲۰ به پایان رسانید و از منظومه ایشان شش دفتر نوشته‌ام که اکنون موجودند.

۵. شرح تجرید الاعتقاد را در تاریخ ۱۳۷۰/۹/۱۳ از اول کتاب تا صفحه ۷۱ درس گفت و بعد به جهت پیش‌آمدهایی این درس تعطیل شد و بقیه کتاب درس گفته نشد.

۶. کتاب‌های اقتصادنا و فلسفتناى شهید صدر را نیز درس می‌گفت.

۷. تدریس خارج فقه؛ ایشان در مشهد درس خارج فقه هم شروع کرد و مدتی ادامه داشت و بعد به خاطر موانعی تعطیل شد.

استاد محقق خراسانی، سطوح عالی‌ه و کتاب‌هایی را که نام بردم، به‌طور مرتب و منظم درس گفت و تعطیلی درس‌های ایشان بسیار کم بود و تمام همت و تلاش‌شان این بود که طلبه‌ها زودتر به مقصد برسند.

همزمان با آیت‌الله محقق خراسانی، اساتید بزرگوارى مانند آیت‌الله فلسفی، آیت‌الله مرتضوی، آیت‌الله سید صالحی، آیت‌الله مرعشی و پسر آیت‌الله سبزواری و... درس می‌گفتند؛ اما درس‌های آیت‌الله محقق خراسانی، رونق خاص داشت. تعداد زیادی از طلاب ایرانی، افغانی، عرب، پاکستانی و... در درس‌هایش شرکت می‌کردند.

۲.۳. نحوه تدریس محقق خراسانی

روش درس گفتن ایشان این‌گونه بود که: ابتدا رؤوس مطالب را با شماره‌بندی عنوان می‌کرد و بعد هر مطلب را به‌طور مفصل توضیح می‌داد و آنگاه با متن کتاب تطبیق می‌فرمود و در مسائلی که تضارب آرا بود، نظریات سایر آقایان را نیز مطرح می‌کرد و با استدلال محکم و قوی رد یا قبول می‌فرمود.

اما بیان ایشان علمی و سنگین بود، از اصطلاحات علمی و مخصوصاً از اصطلاحات فلسفی و کلامی زیاد استفاده می‌کرد. بدین لحاظ فهم درس‌هایش برای طلاب مبتدی یک مقدار دشوار می‌نمود؛ اما برای کسانی که دور دوم و سوم‌شان بود، درس‌های ایشان بسیار مفید و مناسب بود؛ لذا شاگردان ایشان اغلب از فضلا بودند. وقتی ایشان درس منظومه را در مدرسه یوسفیه معروف به مدرسه دو دَرَب در قسمت بالای سر حرم امام رضا (ع) شروع کرد، شبستان مدرسه مملو از علما و فضلا می‌شد.

۳.۳. شاگردان محقق خراسانی

برهانی: از شاگردان ایشان، اعم از عرب و عجم، ایرانی، پاکستانی، افغانی و... شما کسی را می‌شناسید که فعلاً جزء اساتید و چهره‌های علمی و شخصیت‌های معروف باشد؟

ناصری: از شاگردان نجف ایشان، باید از بزرگانی که قبل از من بوده‌اند سؤال شود؛ اما از شاگردان مشهد ایشان، از ایرانی‌ها و عرب‌ها و پاکستانی‌ها ممکن است جزء شخصیت‌های مهم باشند؛ اما من نمی‌شناسم؛ ولی از شاگردان افغانی ایشان چهره‌های علمی زیاد هستند، از جمله استاد انصاری است؛ که هم در تایباد درس گفته و هم در شاه عبدالعظیم. استاد محقق دایکندی، استاد زاهدی ورسی، آقای رحیمی دایکندی و شیخ صادق اکبری دایکندی و... این‌ها بزرگانی هستند که از محضر آیت‌الله محقق خراسانی علم آموخته‌اند.

۳.۴. جامعیت علمی محقق خراسانی

برهانی: با توجه به این‌که جناب‌عالی هم در درس اصول و هم در درس فقه و هم فلسفه و منطق آیت‌الله محقق خراسانی شرکت داشته‌اید، بفرمایید ایشان در کدام یک از علوم مذکور تخصص و تجربهٔ بیشتر داشت؟

ناصری: ایشان استاد ماهر و مسلط به تمام علوم حوزوی و متخصص به تمام معنا بود. از این جهت، ایشان فرد جامع بود، ادبیاتش خیلی قوی بود. مطول ایشان حرف نداشت. یکی از دوستان به نام شیخ صادق اکبری از دایکندی، نقل می‌کرد بعد از رحلت آیت‌الله شیخ موسی عالمی بامیانی (صاحب شرح مطول) که مطول درس می‌گفت، گیر کرده بودیم که درس مطول را کی بگویید. درس آیت‌الله مدرس افغانی خیلی طولانی است، آمدیم خدمت آیت‌الله خراسانی و تقاضا نمودیم که درس مطول بگوید، ایشان پذیرفت. وقتی درس مطول را شروع کرد، فهمیدیم که بلی متخصص ایشان است و از آیت‌الله شیخ موسی هم قوی‌تر است. خلاصه ایشان در همهٔ درس‌های علوم حوزوی مسلط بود.

۳.۵. تدریس محقق خراسانی در نجف

برهانی: شما در زمان ایشان در نجف اشرف هم بوده‌اید، ایشان در نجف چه درس‌هایی گفته است؟
ناصری: در نجف اشرف من یاد هست، آن زمان من مبتدی بودم، ایشان منطق (حاشیه، شمشیه). ادبیات (مطول)، فلسفه (منظومه) فقه و اصول درس می‌گفت. بعدها درس خارج اصول شروع کرد، درس خارج ایشان عمیق، عالمانه و متخصصانه بود. با این‌که آن زمان فحولی چون آیت‌الله خوبی خارج اصول درس می‌گفت، درس خارج آیت‌الله خراسانی نیز رونق گرفت. جزواتی که شاگردان از تقریرات درس ایشان تهیه می‌کردند، در امتحانات حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف از نظر وزن علمی اعتبار خاصی پیدا کرد. ایشان نظرات بکر و تازه ارائه می‌فرمود و در مناظرات و مباحثات علمی‌ای که با سایر آیات عظام از قبیل شهید آیت‌الله صدر و... داشت توانا بود، ایشان همیشه علما و فضایی را که در جو علمی آن زمان جرأت نمی‌کردند که درس خارج بگویند، تشویق می‌کرد و می‌فرمود:

دوستان! بیایید این سد را بشکنیم شما از جمله فضلا هستید، همت کنید درس خارج شروع کنید تا صاحب نظر شوید، کی گفته ما مجتهد نمی شویم؟ در این زمینه خودش پیش قدم شده بود.

۳.۶. تدریس محقق خراسانی در دانشگاه تهران

برهانی: نقل می شود که ایشان از سوی حضرت امام خمینی به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه تهران دعوت شده و مدتی در دانشگاه منظومه تدریس می کرده است؛ در این زمینه جناب عالی از خود استاد چیزی شنیده اید؟

ناصری: ایشان می فرمود: در نزدیک حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ساختمانی را در اختیارم گذاشتند. مدتی آن جا بودم، بعد نقل مکان کردم، آن جا دو درس می گفتم تعدادی از خواهران و تعدادی از فضلاء تهران در درس هایم شرکت می کردند، بعد مرا در دانشگاه دعوت کردند. یکی از اعضای مجلس شورای اسلامی در دانشگاه تهران درس می گفت و شاگردان ایشان در درس های من شرکت می کردند، این موجب شد که مرا در دانشگاه دعوت کنند. وقتی به دانشگاه رفتم، درس منظومه را شروع کردم. دیگر ایشان تشریف نیاوردند و درس فلسفه به عهده من گذاشته شد. مدتی آن جا درس گفتم. در ضمن درس های منظومه، آرای شهید مطهری را در پاره ای از مسائلی که داشت، رد می کردم. به من اعتراض شد که نمی شود کسی نظرات شهید مطهری را رد کند، من گفتم: آقایان! شما با دفتر حضرت امام تماس بگیرید و به آیت الله رضوانی بگویید که محقق خراسانی چنین چیزی می گوید. من تابع آرای خود هستم و در علوم عقلیه و نقلیه صاحب نظرم و نظرات کسی را بدون دلیل و برهان رد نمی کنم. شاگردان طراز اول من در دانشگاه سه نفر بودند: یکی از تربت جام بود، دیگری از تهران و سومی نمی دانم از کجا بود. من این مطالب را از زبان خود ایشان شنیدم.

۴. آثار مکتوب محقق خراسانی

برهانی: از آثار نوشتاری ایشان برای ما بگویید؟

ناصری: آیت الله محقق خراسانی نابغه بود، در نجف اشرف همزمان هم درس می خواند و هم درس می گفت و هم کتاب می نوشت و هم به عنوان خطیب توانا و پر قدرت به دو زبان عربی و فارسی منبر می رفت.

ایشان کتاب «الیتیمه» شرح و توضیح حاشیه، کتاب «هدایة المنطق» شرح منظومه حکیم سبزواری، کتاب «سلم الصعود الی منتهی المقصود» در آداب و اخلاق، کتاب «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر» و کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» را در نجف نوشت و در همان جا هم به چاپ رسانید.

ایشان یادداشت ها و دست نوشته های غیر مطبوع در موضوعات گوناگون زیاد داشت. از جمله در

موضوع فلسفه، شرح منظومهٔ سبزواری را به طور کامل در دو جلد نوشته بود. ایشان چند بار یادآوری کرد این شرح، کامل است و بازنگری و تصحیح کرده‌ام، جناب شیخ حلیمی از سرقل بکه‌ولنگ این کتاب را برده تا در سوریه چاپ کند. ایشان تا آخر عمر که مقداری توانایی و حال داشت و ما خدمت ایشان می‌رسیدیم، از آن کتاب یاد می‌کرد و با دلتنگی می‌گفت: آن کتابم از دست رفت و دیگر چاپ و ناچاپ آن معلوم نشد. آقای حلیمی فعلاً در قم است و شاید کتاب مذکور نزد ایشان باشد.^۱

۵. محقق خراسانی و نهضت‌های اسلامی

برهانی: آیت‌الله محقق خراسانی از لحاظ سیاسی و مبارزاتی با چه جریان‌هایی مرتبط بود؟
 ناصری: ایشان با تمام نهضت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی همکاری داشت و متعلق به همه بود و یکی از چهره‌های مبارز بین الملل اسلامی بود. ارتباط نزدیک با امام خمینی داشت و از نهضت و انقلاب امام خمینی تبلیغ می‌کرد. زبانش مثل شمشیر مالک اشتر بود و شانزده سال بر علیه شاه تبلیغ کرد، این کار شوخی نیست. در مسجد وسط جدیده سخنرانی می‌کرد، فریاد می‌زد: آهای پسر پهلوی! برای تو همان ظرف شراب مناسب است، تو لیاقت حکومت بر مردم را نداری، خبر نداری که با چه کسی طرف هستی، خمینی، مسیح زمان است، تالی تلو امیر مؤمنان است. در مورد امام خمینی این‌گونه تبلیغ می‌کرد. در اواخر عمر همان‌گونه که می‌دانید از انقلاب اسلامی و مجاهدین افغانستان پشتیبانی می‌کرد و سخنرانی‌های ایشان در دفاع از مردم مظلوم افغانستان و حمایت از مقاومت نیروهای جهادی بر ضد اشغالگران شوروی و مزدوران داخلی‌اش و حمایت از انسجام و وحدت مردم و مجاهدین در برابر گروهک مخوف طالبان تا هنوز در گوش‌ها طنین‌انداز است و تا آخرین لحظات عمر شیرینش که سخت مریض بود، وقتی به عیادتش می‌رفتیم، می‌پرسید از افغانستان چه خبر؟

۶. خاطراتی از آیت‌الله محقق خراسانی

برهانی: شنیده‌ایم جناب عالی خاطره‌ای از سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی در مراسم تجلیل از مرحوم آیت‌الله حکیم دارید، لطف نموده آن خاطره را برای ما هم تعریف کنید.

۶.۱. خاطره از سخنرانی در تجلیل از آیت‌الله حکیم

ناصری: آیت‌الله العظمی حکیم مرجع بزرگ دنیای شیعه و رکن اعظم حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف بود، وقتی از دنیا رفت همه عزادار شدند و غم و اندوه بر همه سایهٔ سنگین انداخت. در پی رحلت ایشان

۱. پس از انجام و ویرایش این مصاحبه، این جانب کتاب شرح حکمت منظومه را از جناب آقای حلیمی یکاؤلنگی جویا شدیم، پاسخ دادند: این کتاب به دست من نرسیده است. اظهار داشتند: ممکن است آیت‌الله محقق خراسانی کتاب را از دست کسی ارسال کرده باشد؛ ولی هیچ‌گاه به دست من نرسیده است، در زمان حیات ایشان هم این مطلب مطرح نشد، اگر می‌دانستم از دست چه کسی ارسال کرده موضوع را پیگیری می‌کردم. عبدالله جعفری.

همه طلاب و علما و فضلا اعم از عرب‌ها، ایرانی‌ها، پاکستانی‌ها، هندی‌ها و طلاب و علما افغانستانی هر کدام به نوبه خود برای آیت‌الله حکیم مراسم فاتحه برگزار کردند. در مراسمی که از سوی علما و فضایی افغانستانی برگزار شد، آیت‌الله خراسانی به عنوان سخنران انتخاب شد. در این مراسم اقشار مختلف مردم شرکت کرده بودند، عرب‌ها دسته‌دسته، گروه‌گروه، هر قبیله و عشیره با پرچم‌های مخصوص می‌آمدند و علما و طلاب و آیات عظام حضرت امام خمینی، خوبی، شاه‌رودی و سایر آیات عظام و پسران آیت‌الله حکیم در مراسم حضور داشتند. وقتی آیت‌الله خراسانی بالای منبر رفت و شروع به خطبه نمود، ناگهان شخص عربی فریاد زد و با ناراحتی و افسوس گفت: و اعجابا! چه خبره امروز آقای حکیم از دنیا رفته گویا تمام عرب از دنیا رفته، کسی نیست که در مراسم ایشان سخنرانی کند که حال یک عجم، آن‌هم یک افغانی، آن‌هم با این جثه کوچک سخنرانی می‌کند؟ سید یوسف پسر مرحوم حکیم نگاهی به آن عرب کرد و گفت: یا عمی اسکت انت تعرف، انا اعرف؟ تو ایشان را می‌شناسی یا من می‌شناسم؟ آن عرب ساکت شد. آیت‌الله خراسانی وقتی سخنانش اوج گرفت و اوصاف مولا امیرالمؤمنین را به آیت‌الله حکیم تطبیق کرد، همان عرب با احساسات تمام از جا حرکت کرد، خطاب به مردم گفت: ایها الناس انا کاذب، من دروغ گفتم. هذا السید، هذا الشیخ، هذا الخطیب عین العرب، قلب العرب، لسان العرب... از این حرف‌ها گفت و ساکت شد و نشست. آیت‌الله خراسانی به زبان عربی کاملاً مسلط بود و بسیار فصیح و حماسی و شورانگیز و پرحرارت سخن می‌راند. در ایام محرم در شب و روز هشت الی ده منبر می‌رفت، برای عرب‌ها با زبان عربی سخنرانی می‌کرد و برای فارسی زبان‌ها به فارسی سخن می‌گفت. در زبان عربی تسلط عجیب داشت، هیچ عربی نبود که از تکلم عربی ایشان اشکال بگیرد. همه عرب‌ها ایشان را به عنوان یک عرب‌زبان فصیح و بلیغ قبول داشتند.

۲.۶. خاطره‌ای از سخنرانی ایشان و آیت‌الله خویی

خاطره دیگر از منبر رفتن آیت‌الله محقق خراسانی در نجف اشرف دارم. یکی از روزهای محرم بود، در منزل آیت‌الله خویی نشسته بودیم. تعدادی از بزرگان و آیات و از شاگردان آیت‌الله خویی حضور داشتند و خود ایشان هم تشریف داشت. مدرسه پاکستانی‌ها متصل به منزل آیت‌الله خویی است، مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) در آن مدرسه برگزار بود. صدای بلندگو در منزل آیت‌الله خویی به صورت واضح شنیده می‌شد. آیت‌الله محقق خراسانی روضه‌خوان مراسم بود، وقتی ایشان آغاز به سخن نمود، آیت‌الله خویی به اطرافیان فرمود: آقایان اجازه بدهید می‌خواهم سخنرانی آقای محقق را گوش دهم. همه به احترام ایشان ساکت شدند، ایشان از اول تا ختم، سخنرانی را گوش داد و در روضه و ذکر مصیبت زیاد گریه کرد؛ به طوری که اشک‌های ایشان مثل قطرات باران بر صورت مبارک‌شان جاری بود. بعد از پایان سخنرانی، خطاب به مجلس گفت: من در عمرم نه در عرب و نه

در عجم مانند این محقق خطیب و سخنران ندیدم. من خود شاهد بودم و این تعریف و تمجید را به گوش خود از زبان آیت‌الله خوئی دربارهٔ آیت‌الله محقق خراسانی شنیدم. خلاصه ایشان خطیب توانا و گویندهٔ شهیر و معروف در نجف اشرف بود. عرب‌ها، پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها و افغانی‌ها همگی ایشان را قبول داشتند و در مراسم‌هایی که برگزار می‌کردند، از ایشان به عنوان سخنران دعوت می‌نمودند. سخنرانی‌های ایشان بسیار علمی بود و از اصطلاحات فلسفی بسیار استفاده می‌کرد و آیات و روایات را تفسیر فلسفی می‌نمود و سحر بیان داشت. چنان شیرین و شیوا و شوق‌انگیز و پرجوش و تحریرکننده سخنرانی می‌کرد که هم مردم عوام از سخنان گهربارشان بهره‌مند می‌شدند و هم خواص مانند آیت‌الله خوئی دقیق به سخنان ایشان گوش فرا می‌دادند.

۳.۶. خاطره‌ای از محقق خراسانی و سید اسماعیل بلخی

شهید سید اسماعیل بلخی وقتی در نجف اشرف مشرف شد، با این که ایشان از خطبا و سخنرانان چیره‌دست بود، در مورد آیت‌الله محقق خراسانی گفته بود: من در فن خطابه و سخنوری و نیز سایر علوم و فنون کسی را به اندازهٔ آقای محقق خراسانی سراغ ندارم.



آیت الله محقق خراسانی؛ نمونه صدق و اخلاص

گفتگو با حجة الاسلام محمدعلی حلیمی یکه‌ولنگی^۱

اشاره

حجة الاسلام والمسلمین محمدعلی حلیمی از عالمان و افاضل یکه‌ولنگ، تحصیلات علمی خود را در نجف اشرف و قم به اتمام رسانیده است. حدود ۷ تا ۸ سال در نجف اشرف دروس سطح از سیوطی تا رسایل را از محضر اساتیدی مانند مدرس افغانی، خسروی و سید اسدالله مدنی استفاده کرده و در حوزه قم در دروس خارج آیات عظام حسین علی منتظری و محمد فاضل لنکرانی شرکت داشته است. در میان افاضل مذکور ایشان آیت الله منتظری را از نظر فقهی بسیار در جایگاه برتر و صاحب ید طولی می‌داند و آیت الله محقق کابلی را نیز فقیه برجسته و صاحب نظر می‌داند. ایشان از دوستان بسیار نزدیک آیت الله محقق خراسانی بود. از این رو، از ایشان خواستیم که اطلاعات خود را در این زمینه در اختیار ما قرار دهد. بعد از ظهری در منزل ایشان در یک نشست صمیمی در مورد

۱. مصاحبه‌کننده: عبدالله جعفری، زمستان ۱۳۹۵.

جایگاه علمی و آثار آیت‌الله محقق خراسانی با ایشان صحبت نمودیم.

شخصیت اخلاقی آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: جناب‌عالی یکی از دوستان صمیمی و نزدیک آیت‌الله محقق خراسانی در طول سال‌های طولانی بوده‌اید، به طور کلی شخصیت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حلیمی: آیت‌الله محقق خراسانی از نظر علمی مجتهد مسلم بود، از نظر قلم در حد مطلوب و از نظر بیان و منبر در حد بسیار عالی بود. در نجف رسم بود که در ایام محرم عزاداری در مدارس برگزار می‌گردید، ایشان در مدارس متعددی مانند مدرسه قوام، مدرسه بروجردی، مدرسه هندی‌ها و مدارس دیگر سخنرانی داشت، بیان ایشان به حدی جذبه داشت، وقتی ایشان در حدود یک ساعت و ۲۰ دقیقه الی یک ساعت و نیم سخنرانی کرد، کسی احساس خستگی نمی‌کرد. بزرگانی مانند آیت‌الله صدرا در برنامه سخنرانی ایشان حضور می‌یافت و سخنرانی ایشان مورد تحسین آیت‌الله خوبی قرار گرفته بود و به دو زبان عربی و فارسی مسلط بود و به هر دو زبان سخنرانی می‌کرد. به طور قطع می‌توانم بگویم در میان افراد غیرعرب در آن زمان در سخنوری و بیان کسی به پایه ایشان نمی‌رسید. در تدریس هم موفق بود در مدرسه آخوند کفایه و رسایل درس می‌گفت و سعی‌شان این بود که افراد برجسته علمی در میان قوم او ظهور کند.

از نظر سجایای اخلاقی بسیار آدم مخلص، صادق و پاک و بی‌آلایش بود. این خاطره ایشان از یادم نمی‌رود. چند بار ایشان در دفتر آیت‌الله محقق کابلی در قم آمدند و ما در ایام عدم حضور آیت‌الله محقق کابلی از ایشان دعوت کردیم که اقامه نماز جماعت نماید. ایشان از اقامه جماعت امتناع کردند، گفتند بالاخره ما دو همسر داریم، عدالت ما مورد سؤال است، لذا نمی‌توانیم امامت جماعت را بپذیریم. این امر نشان اخلاص و صداقت ایشان بود؛ در حالی که امروز اشخاص بسیاری را دیدیم که چند همسر دارند و بی‌درنگ حاضرند امامت جماعت را تقبل نمایند.

آثار آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: یکی از شاگردان آیت‌الله محقق خراسانی به نقل از ایشان گفته است: کتاب شرح حکمت منظومه برای چاپ به جناب‌عالی ارسال شده، می‌خواستیم از جناب‌عالی سؤال کنیم، این کتاب نزد شما است؟

حلیمی: آیت‌الله محقق خراسانی کتابی در حکمت داشت، قرار بود کتاب را برای ما ارسال کند تا ما آن را با همکاری دوستان چاپ کنیم؛ ولی هیچگاه کتاب را برای ما ارسال نکرد. اگر ارسال کرد به ما نگفت که از دست فلان شخص برای شما ارسال شده تا پیگیری نمایم. اگر برخی از شاگردان ایشان که آیت‌الله محقق خراسانی فرمودند که کتاب را به آقای حلیمی ارسال کردیم، احتمال دارد

ایشان کتاب را از دست کسی فرستاده باشد؛ ولی به دست ما نرسیده است. کاش این موضوع در زمان حیات ایشان مطرح می‌گردید تا قضیه را از ایشان جویا می‌شدیم.

جعفری: یکی از مشکلات نشر آثار آیت‌الله محقق خراسانی، دسترسی به آثار ایشان است، اگر برای جناب عالی امکان دارد این زمینه را فراهم فرمایید تا دوستان ما در مشهد از آثار ایشان کپی برداشته تا برای نشر آن اقدام شود. البته این نوعی پاسداشت خدمات آیت‌الله محقق خراسانی است و الا کسی امروزه اثر خود را به سختی چاپ می‌کند؟

حلیمی: در مورد نشر آثار آیت‌الله محقق خراسانی بعد از رحلت ایشان ارتباط ما با خانواده ایشان قطع شد. اگر این مسأله را در سال‌های قبل مطرح می‌کردید شاید می‌توانستیم از طریق فرزند ایشان جعفر این کار را انجام دهیم، چون فرزند ایشان چند بار دفتر آیت‌الله محقق کابلی آمد که می‌خواهم آثار پدرم را چاپ کنم و ما وعده همکاری دادیم؛ ولی چند سالی از فرزند ایشان اطلاع ندارم. اتفاقاً از دوستان ما در مشهد نیز کسی نیست که با آنان ارتباط داشته باشد، تنها آقای وفایی از علمای نجف و از شاگردان آیت‌الله محقق خراسانی بود که با ایشان ارتباط داشت، او هم به رحمت خدا رفت.

خاطراتی از آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: اگر خاطره و یا خاطراتی از آیت‌الله محقق خراسانی دارید، بیان فرمایید؟

خاطره اول: تدریس در دانشگاه تهران

حلیمی: چند خاطره را از آیت‌الله محقق خراسانی مناسب است یادآوری کنم: وقتی ایشان در دانشگاه تهران تدریس داشت، منزلی از سوی آیت‌الله رضوانی برای سکونت ایشان در تهران در اختیار ایشان قرار گرفت. منزل از یکی از افراد ضد انقلاب ساکن اروپا بوده است؛ اما ایشان به دلیل آن که رضایت صاحب آن احراز نشده از سکونت در آن امتناع می‌کند و به فرستاده آیت‌الله رضوانی می‌گوید: درست است طبق مبنای فقهی حضرت امام سکونت در آن شاید اشکال نداشته باشد؛ اما من طبق مبنای فقهی خودم نمی‌توانم در آن سکونت کنم.

خاطره دوم: سخنرانی ماه رمضان در دفتر آیت‌الله محقق کابلی

در اولین سال افتتاح دفتر آیت‌الله محقق کابلی، تصمیم اعضای دفتر بر این قرار گرفت که با توجه به این که اولین سال افتتاح دفتر است و در بسیاری از دفاتر مراجع تقلید شخصیت‌های برجسته علمی سخنرانی می‌کنند، مثلاً در دفتر آیت‌الله مکارم خود ایشان منبر می‌رود، باید این جا نیز کسی دعوت شود که بتواند مردم را از نظر مطالب علمی قانع کند. به این نتیجه رسیدیم کسی جز آیت‌الله محقق خراسانی این توانایی را ندارد. همین‌طور تصمیم گرفته شد که مبلغ صد هزار تومان به عنوان هزینه سفر به ایشان پرداخت گردد. بنده و جناب آقای اخلاقی مؤظف شدیم که از آیت‌الله محقق خراسانی

دعوت نموده و ایشان را به قم بیاوریم.

موضوع را با آیت‌الله محقق کابلی در میان نهادیم ایشان گفت من بودجه ندارم، در نهایت نصف آن را می‌توانم بپردازم و نصف دیگر را اعضای دفتر بپردازند. بنده و جناب آقای اخلاقی به مشهد رفتیم، به آقای اخلاقی گفتم: این پنجاه هزار تومان به عهده من و شماست. گفت: چطور؟ گفتم: چون ما و شما ایشان را می‌بریم. آقای اخلاقی گفت: من و شما از کجا کنیم. به هر حال ایشان را قم آوردیم و هر یک از اعضای دفتر آیت‌الله محقق خراسانی را همراه با سایر اعضا یک شب دعوت کردند و شب‌ها معمولاً آیت‌الله محقق خراسانی همان‌جا می‌ماندند و صبح حاجی مهدی ایشان را با ماشین به دفتر می‌آوردند؛ اما وقتی از اعضای دفتر درخواست نمودیم که کمبود هزینه را جبران کنند، گفتند ما پول نداریم؛ ولی خداوند لطف کرد یک روز صبح زود بنده خدایی از تهران آمده بود که حساب اموال من قاطی شده کسی همراهم بیاید و جوهات شرعی ما را حساب کند من و جناب آقای اخلاقی همراه ایشان رفتیم و مبلغ دو میلیون و پانصد هزار تومان به عنوان جوهات شرعی از ایشان دریافت کردیم که آن زمان مبلغ قابل توجهی بود و از آن مبلغ توانستیم کمبود هزینه را جبران کنیم.

خاطره سوم: ارتباط با بیت آیت‌الله محقق کابلی

بعد از بازگشت آیت‌الله محقق خراسانی از سفر پاکستان روابط ایشان با بیت آیت‌الله محقق کابلی به دلایلی به سردی گرایید. تا این که بعد از گذشت چند ماه برای افتتاح کتابخانه امام صادق (ع) در شهر قم از آیت‌الله محقق خراسانی دعوت نمودیم و قرار شد قبل از ظهر روز ۱۸ غدیر در مراسم افتتاحیه کتابخانه صحبت کند و بعد از ظهر در دفتر آیت‌الله محقق کابلی صحبت نماید؛ اما یک روز قبل مسئول اداره اتباع آقای وزیر کتابخانه را بست و مدارک ما را گرفت و کتابخانه تعطیل شد. شب ۱۸ غدیر از آقای خطیبی و آقای اخلاقی خواستم که شکررنجی پیش آمده میان ایشان و آیت‌الله محقق کابلی را حل و فصل نمایند. گفتند راضی کردن آیت‌الله محقق خراسانی سخت است. به آن‌ها اطمینان دادم، کسی که می‌تواند ایشان را از مشهد به قم بیاورد می‌تواند این کار را هم انجام دهد، جلب رضایت آیت‌الله محقق خراسانی به عهده من و شما با بیت آیت‌الله محقق کابلی صحبت نمایید که موضوع حل و فصل گردد. شب با ایشان صحبت کردم که فردا پیش آیت‌الله محقق کابلی برویم، ایشان ابتدا نپذیرفت و گفت: بس است. گفتم جناب آیت‌الله محقق شما نقض غرض می‌کنید؟ شما در نجف می‌گفتید این قوم بی‌مجتهد به جایی نمی‌رسد، حالا مجتهد مسلم را می‌خواهید رها کنید. وقتی این سخن را گفتم، گفت درست است و پذیرفت. طبق برنامه از قبل تعیین شده صبح روز ۱۸ غدیر حاجی مهدی محقق فرزند آیت‌الله محقق کابلی دنبال ایشان آمدند، بنده و جمع دیگر از همراهان ایشان به منزل آیت‌الله محقق کابلی رفتیم و ظهر را آن‌جا ماندیم و میان ایشان و آیت‌الله محقق کابلی صحبت صورت گرفت، بدین ترتیب روابط به حال عادی بازگشت.



نگاهی به کارنامه و زندگی محقق خراسانی در سوریه

حاصل گفتگو با شیخ دیدارعلی شریفی^۱

حجت الاسلام والمسلمین شیخ دیدارعلی شریفی فرزند طاهر کربلایی، اصالتاً از مردم دایه [اجرستان] بوده و در سن کودکی به همراه خانواده به سگ‌دیز پنجاب هجرت کرده و در آنجا ساکن می‌گردد. از آنجایی که عشق فوق‌العاده به درس طلبگی داشته است صرف و نحو ابتدایی را در نزد آخوند محل فرا می‌گیرد، علاقه فراوانش به این رشته موجب می‌شود که عازم نجف اشرف گردد و مدت چهار سال در حوزه علمیه نجف به تحصیل می‌پردازد. آنگاه روزگار او را به سوریه می‌کشاند و در حوزه علمیه سوریه تحصیلاتش را تکمیل می‌نماید و فعلاً هم مقیم سوریه است.

در بهار سال ۱۳۸۸ باخبر شدیم ایشان جهت زیارت امام رضا (ع)، دیدار بستگان، دوستان و آشنایان به ایران سفر کرده است. هم‌چنین اطلاع یافتیم ایشان از آیت‌الله محقق خراسانی خاطرات بسی شیرین و به‌یادماندنی دارد. خدمت ایشان رسیدیم تا خاطراتی را ضبط نموده و به رشته تحریر

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی شهرستانی.

درآوریم. آن‌چه در پی می‌آید خاطرات ایشان است.

محقق خراسانی در نجف

من محقق خراسانی را در نجف می‌شناختم، ایشان خطیب توانا بود و به دو زبان عربی و فارسی سخنرانی می‌کرد، در مجالس عرب‌ها به عربی منبر می‌رفت، در مجالس فارسی‌زبان‌ها فارسی سخن می‌راند. زیر منبر ایشان علمای بزرگ و آیات عظام از قبیل امام خمینی، آیت‌الله خویی و سایر بزرگان می‌آمدند و از ایشان تعریف و تمجید هم می‌کردند. از فضل و کمال و توانایی‌های علمی‌شان سخن به میان می‌آوردند.

آیت‌الله محقق خراسانی از مقربان و نزدیکان حضرت امام خمینی بود و در دستگاه ایشان ممتحن بود؛ یعنی از طلبه‌هایی که از امام شهریه نداشتند امتحان می‌گرفت و برای‌شان شهریه مقرر می‌کرد. در این مورد با طلبه‌های افغانستانی خیلی همکاری داشت و سعی می‌کرد که رد نشوند، چون معتقد بود که طلبه‌های افغانستانی فقیرترین و بی‌بضاعت‌ترین همه است.

یکی از خاطراتی که من از ایشان دارم مربوط به همین مسأله می‌شود. تازه مقدمات را خوانده بودم و از حضرت امام خمینی شهریه نداشتیم. رفتم خدمت آیت‌الله محقق خراسانی گفتم می‌خواهم امتحان بدهم. ایشان فرمود چه خوانده‌ای؟ گفتم مقدمات را تازه تمام کرده‌ام. ایشان گفت برو چند ورق از سیوطی هم بخوان تا یک طلبه درست شوی، آن وقت بیا از تو امتحان بگیرم. من گفتم آقای استاد! ممکن است تا آن زمان شما دیگر ممتحن نباشید و این سمت از دست شما گرفته شود. استاد به من خاطر جمعی داد و گفت انشاءالله تا آن موقع خواهیم بود و شما را هم قبول می‌کنم.

یک وقتی دیگر رفتم که استاد از یک نفر طلبه، لمعه امتحان می‌گرفت، وقتی امتحان تمام شد به همکار ایرانی‌اش رو کرده بود، گفت ایشان ماشاءالله خوب امتحان داد و من به ایشان نمرة قبولی می‌دهم. بعد یک ورق را که در پیشش بود برداشت و به همکار ایرانی‌اش نشان داد و گفت: ببینید از من پیش آقا فضولی کرده‌اند که محقق پیرمردان بی‌سواد را که چند ورق از کتاب لمعه صرفاً برای امتحان خوانده و دیگر چیزی بلد نیستند، از کجاها جمع نموده برای‌شان شهریه مقرر می‌کند و همین‌طور از بچه‌هایی که سیوطی نخوانده‌اند، امتحان می‌گیرد، برای‌شان شهریه درست می‌کند. آن‌جا گفتم: آقای استاد، من نگفتم که ممکن است شما تا آن زمانی که من سیوطی می‌خوانم به عنوان ممتحن این‌جا نباشید. ایشان گفت فعلاً تا شش ماه امتحان گرفتن تعطیل است. بعد همه ما را مرخص نمود.

محقق خراسانی در سوریه

آشنایی عمیق‌تر من با استاد خراسانی و خاطرات بیشتری که از ایشان در صفحهٔ ذهن و ضمیرم نقش

بست در سوریه بود. وقتی ایشان از عراق تبعید شد و به سوریه آمد، بلافاصله فعالیت‌های علمی و تبلیغی‌اش را در حوزه علمی سوریه آغاز کرد. با شیرازی‌ها خیلی زود ارتباط پیدا کرد، نزد سید حسن شیرازی محبوبیت زیادی یافت، از سوی ایشان به عنوان مدرس و ممتحن انتخاب گردید. در زینبیه در مکانی به نام حجیره درس شروع کرد، لمعه، رسائل و مکاسب تدریس می‌کرد، از این بالاتر درس نبود. آن زمان در حوزه سوریه طلبه کفایه‌خوان نداشت. اضافه بر تدریس از طلبه‌هایی که تازه وارد حوزه می‌شدند، امتحان ورودی می‌گرفت و علاوه بر این‌ها منبر هم زیاد می‌رفت و سخنرانی‌هایش عموماً روشنگر، هدایتگر و خیلی تأثیرگذار بود.

وقتی استاد خراسانی در سوریه فعالیت‌هایش رونق پیدا کرد، یک عده که آن زمان در حوزه علمی سوریه نام و نشانی به دست آورده بودند، نسبت به استاد خراسانی بخل و حسادت ورزیدند و می‌گفتند تا زمانی که خراسانی این‌جا باشد نه کسی در درس ما شرکت می‌کند و نه مردم زیر منبر و روضه ما می‌آیند. واقعاً هم همین‌طور شده بود. صاحبان و بانیان مجالس و مراسم با وجود استاد خراسانی کسی دیگر را به عنوان سخنران در مجالس و مراسم شان دعوت نمی‌کردند؛ لذا آن عده‌ای که موقعیت‌شان با وجود خراسانی در خطر افتاده بود، می‌گفتند باید کاری کنیم که ایشان این‌جا نباشد. لذا تصمیم گرفتند که هر جور شده آقای خراسانی را از حوزه سوریه بیرون نمایند. بنابراین، یک کسی را که هم دوست آن‌ها بود و هم در ظاهر با استاد خراسانی مراوده داشت، مأمور کرده بودند که به محقق بگوید: جای شما این‌جا نیست و شخصیت شما بسیار بزرگ‌تر از این است که در حوزه سوریه بگنجد؛ شما باید ایران بروید و حوزات علمی قم و مشهد در انتظار شماست. آقای استاد خراسانی طبق همان قلب پاک و فطرت بی‌آلایشی که داشت، گفته‌های خیلی‌ها را باور می‌کرد. عاقبت همین‌ها باعث شدند که ایشان حوزه سوریه را ترک گفته، راهی ایران شود.

من یادم هست در سوریه طلبه جوانی بود که در همه درس‌های استاد محقق خراسانی شرکت می‌کرد و خط خوب داشت و درس‌های ایشان را می‌نوشت؛ اما بی‌ادب و هتاک بود و نسبت به استاد غیرمؤدبانه رفتار می‌نمود. یک روزی استاد به آن جوان گفت: برادر من، این قدر مغرور مباش، برو خوب درس بخوان و به مسائل اخلاقی و تربیتی بیشتر بیندیش تا آدم شوی. این حرف استاد بر آن جوان گران آمد از آن به بعد همه‌جا نوشته می‌کرد مرگ بر محقق؛ اما استاد محقق با حلم و بردباری که داشت، آن را نادیده می‌گرفت.

آیت‌الله محقق خراسانی با این‌که مجتهد مسلم، صاحب آثار و تألیفات علمی، دارای کرسی تدریس دروس عالی در حوزات علمی نجف اشرف، سوریه و مشهد مقدس و مدرس دانشگاه بود، در خطابه و منبر هم کم‌نظیر بود، همه این کمالات باعث شده بودند ایشان در مجامع علمی شهرت و در بین عامه مردم محبوبیت فراوان کسب کند. در عین حال ایشان تکبر علمی نداشت و ذره‌ای خودخواهی و

خودپسندی در وجودش راه نیافت، برخوردار او با همه ساده، بی‌آلایش و صمیمی بود، در محضر وی شاه و گدا، کوچک و بزرگ یکسان بود، با همه مردم با ادب و احترام خاص که لایق یک عالم وارسته است، برخوردار می‌کرد. همه دوستان بدون تکلف با ایشان رفت‌وآمد داشتند، مسائل‌شان را از او می‌پرسیدند، مشکلات علمی‌شان را با او در میان می‌گذاشتند، خواسته‌ها و نیازهای‌شان را مطرح می‌کردند، آن بزرگوار هم به قول ما هزاره‌ها بسیار حاجت‌روا بود و درخواست کسی را در حد توان رد نمی‌کرد. خلاصه کلام، ایشان یک شخصیت استثنایی و بی‌بدیل در جامعه ما بود.

فصل سوم

کارنامه محقق خراسانی در گفتگو با اندیشوران



آیت‌الله محقق خراسانی ستارهٔ آسمان علم و ادب

گفتگو با محمد ناطقی سفیر پیشین دولت اسلامی افغانستان در لیبی^۱

جناب آقای محمد ناطقی از چهره‌های برجستهٔ سیاسی مردم ماست. سال‌ها سمت مسئولیت کمیسیون سیاسی حزب وحدت را در دورهٔ شهید مزاری در تهران به عهده داشت. در کنفرانس تاریخی بن بعد از سقوط طالبان به عنوان نمایندهٔ رسمی شیعه در آن اجلاس حضور داشت و در دولت رئیس جمهور پیشین آقای کرزی به عنوان سفیر دولت اسلامی افغانستان در لیبی انجام وظیفه کرد. بعد از پایان پنج سال انجام وظیفه در سفارت، در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۱۸ لیبی را ترک گفته عازم

۱. مصاحبه‌کننده: محمد علی برهانی شهرستانی.

افغانستان گردید. در مسیر عزیمت به افغانستان مدت چند روزی جهت زیارت امام رضا (ع) و دیدار با اساتید و علمای بزرگ افغانستانی و دوستان قدیم در مشهد مقدس توقف داشت. ما در خدمت ایشان بودیم در این مدت جلساتی با ایشان داشتیم از تحلیل‌ها و تفسیرهای سیاسی و اجتماعی و نیز مباحث علمی و خاطرات و گزارشات ایشان استفاده‌های فراوان بردیم. از جمله روزی استاد ناطقی از خاطرات دوران طلبگی‌اش در حوزه علمیه نجف اشرف برای ما تعریف نمود. سخن روی آشنایی ایشان با فقیه و اصولی چیره‌دست، فیلسوف و متکلم کم‌نظیر و خطیب توانا آیت‌الله شیخ محمدعیسی محقق خراسانی کشیده شد. در این زمینه صحبت‌های جالبی شد. حقیقیر که از مریدان مرحوم محقق خراسانی هستیم، این صحبت‌ها برایم بسیار جذاب بود. روز دیگر از ایشان تقاضا کردم که خاطرات خود را از آیت‌الله محقق منظم‌تر و در قالب یک گفتگو تکرار نماید تا ضبط شود. ایشان هم با بزرگواری این خواهش را پذیرفت که اینک حاصل آن گفتگو را با هم مرور می‌کنیم.

ویژگی‌ها و برجستگی‌های محقق خراسانی

برهانی: چند روز پیش در مورد آیت‌الله محقق خراسانی خاطرات شیرینی بیان نمودید، لطف کرده آن خاطرات را بار دیگر بازگو کنید تا ضبط و ثبت شوند و در اختیار مریدان آن سعید فقید قرار گیرند. اگر صحبت‌های تان را با عنوان «ویژگی‌ها و برجستگی‌های بارز آیت‌الله محقق خراسانی» شروع نمایید سپاسگزار می‌شویم.

ناطق: من در سال ۱۳۴۸ وارد نجف اشرف شدم، بعد از گذشت یکی دو سال، خصوصاً در سال ۱۳۵۰ با استاد علامه محقق آشنا شدم، آن چیزی که شدیداً مرا و امثال مرا تحت تأثیر قرار داد، سخنرانی‌های علامه محقق بود. ایشان در سخنرانی‌های خود حقیقتاً ابعادی از علم و دانش، از اخلاق و فلسفه و فضائل انسانی را برملا می‌ساخت که هیچ‌کسی را ما به این مرتبه و منزلت در آن زمان از خطبا نمی‌دیدیم. خطبای زیادی سخنرانی می‌کردند، ما در مناسبت‌ها و ایام عاشورا یا در مناسبت‌های ولادت در محافل شرکت می‌کردیم؛ اما سخنرانی‌های علامه محقق از ویژگی‌های خاصی برخوردار بودند.

شخصیت آیت‌الله محقق خراسانی ویژگی‌ها و برجستگی‌های زیاد داشت که به بعضی از آن خصوصیات اشاره می‌کنم.

۱. زیبایی در بیان

اولین ویژگی در آیت‌الله محقق فصاحت، بلاغت و زیبایی کلام بود. شما می‌بینید زیبایی کلام، الفاظ و قالب، در نقل محتوا و مفاهیم و مضامین، بی‌نهایت تأثیرگذار است. در آن زمان در میان هزاران عالم و صدها خطیب، علامه محقق به مثابه یک ستاره درخشان در فضای علم و دانش در حوزه علمیه

نجف اشرف می‌درخشید. ایشان از لحاظ تسلط به زبان عربی و فارسی، فوق‌العاده بود. مهارت ایشان به زبان عربی و تسلط ایشان به زبان فارسی از ایشان یک ادیب بی‌نهایت توانا، قدرتمند و ارزشمند ساخته بود، هرکسی وقتی در برابر سخنان ایشان قرار می‌گرفت، خصوصاً در منابر، واقعاً تحت تأثیر خلاقیت و آفرینندگی ایشان در زبان عربی و فارسی قرار می‌گرفت. به‌اندازه‌ای تبحر داشت و جملات را خلق می‌کرد و الفاظ را می‌آفرید که بی‌نظیر بود. هیچ‌کسی توان و استعداد این خلاقیت و آفرینندگی را نداشت. او خلاق سخن بود، چنان شورانگیز و حماسی، سلیس و روان سخن می‌راند که مخاطبان‌ش را سحر می‌کرد و واقعاً سحر بیان داشت.

۲. آشنایی با علوم مختلف

ویژگی دوم ایشان این بود که ایشان حقیقتاً یک علامه بود، به علوم مختلف زمان آشنایی داشت، به فلسفه، کلام، منطق، فقه، اصول، عرفان، مکاتب کلامی اشاعره و معتزله، اندیشه‌ها و افکار کلامی شیعی. همین‌طور بر اندیشه‌ها و نظریات علما و اندیشمندان بزرگ و دانشمندان مسلمان آشنایی بسیار کامل داشت. ایشان نسبت به اندیشهٔ دانشمندانی مثل ابوعلی سینا، فخر رازی، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی و عمر خیام و حتی حافظ شیرازی آشنایی داشت. ما از ایشان در موردی سؤال می‌کردیم، در رابطه با هر دانشمند جهان اسلام که در قرون گذشته می‌زیست، مثل یک متبحر و متخصص و یک مطلع به صورت کافی به دانش آنان احاطه داشت، عاشق بوعلی سینا بود. یادم هست بوعلی سینا را علامه محقق خیلی دوست داشت.

نسبت به علمای حوزه، فقها و مراجع گذشته و حاضر، چون در حوزه درس می‌خواند، همهٔ آن‌ها را به خوبی می‌شناخت و نسبت به نظریات آنان احاطه داشت و گاهی نظریات آن‌ها را نقد می‌کرد. سال ۱۳۵۰ من و هم‌درس‌هایم رسائل و مکاسب را درس می‌خواندیم و تا حدودی درک و فهم ما از دانش استاد کم بود، ولی فضایی بودند که به وضوح می‌گفتند: آیت‌الله محقق صاحب‌نظر است. وقتی نظریات فقها را رد می‌کرد، خودش نظریهٔ دیگری را ارائه می‌نمود، این‌ها دلایلی بودند بر این که ایشان واقعاً صاحب‌نظر و مجتهد بود. ایشان نظریات خود را در ضمن درس‌ها و در محافل علمی بیان می‌کرد. در مجالس علمایی و خصوصاً در بیوت مراجع ایشان بیشترین تشبثات را و بیشترین گفتگوها را با مراجع عظام آن زمان، امثال امام خمینی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله شهید صدر و امثال ایشان داشت، علما می‌گفتند و ما هم شاهد گفتگوهای عالمانهٔ ایشان با مراجع بودیم. ایشان نظریات آقایان را مطرح می‌کردند و نظریه و ترجیحاتی که خودش داشت، می‌گفت؛ مثلاً این نظریهٔ فقهی را با این استدلال تأیید نمی‌کنم. ایشان نه تنها در فقه و اصول، بلکه در فلسفه و کلام و آرای اشاعره و معتزله تسلط و مهارت داشت.

کتاب‌ها و آثاری که از ایشان هستند و سخنرانی‌ها اگر مضبوط باشند، خودشان دلایل آشکاری بر

محتوا و فضیلت علمی محقق خراسانی اند. انشاء الله شما تلاش کنید، خدا به شما توفیق بدهد این‌ها را جمع کنید یک کلکسیون بسیار جامعی از اندیشه‌ها و افکار علامه خراسانی تهیه خواهد شد.

۳. آشنایی با دانش روز

ویژگی سوم ایشان در عین حالی که عالم، فقیه، متکلم و فیلسوف بود، دانشمندی بود که به علم زمان آشنایی داشت.

۳.۱. خاطره‌ای از سخنرانی محقق خراسانی

یادم هست ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش حدود نزدیک به سی سال قبل در مسجدی به نام مسجد ترک‌ها در جمع علما و طلاب سخنرانی می‌کرد. ایشان در ارتباط با امواج صحبت می‌کرد. امواج ارسالی رادیویی و تلویزیونی، یک پدیده کاملاً نوظهور و پدیده کاملاً علمی بود. در آن سخنرانی ایشان وقتی نحوه ارسال تصاویر از طریق امواج را مطرح کرد، همه نسبت به این مسائل و از دانش و تسلط ایشان نسبت به این مسائل مبهوت مانده بودند. این مسائل کاملاً علمی‌اند و به مسائل فیزیک و شناخت هوا و فضا برمی‌گردند، مربوط به مسائل ساینس و تکنولوژی‌اند. این‌ها را خیلی به زیبایی بیان می‌کرد. آن سخنرانی ایشان در مورد امواج رادیویی و تلویزیونی و نحوه ارسال آن‌ها و گرفتن گیرنده‌ها که چطور توسط امواج ارسال می‌شود و یک دستگاهی که شما دارید چطوری این‌ها را به صورت تصاویر در یافت می‌کنید، به شکل بسیار عالمانه بحث کردند. همین‌طور در مسجد پاکستانی‌ها که در ایام محرم سخنرانی می‌کرد، سعی می‌کرد مفاهیم و مطالب علمی را با جریانات علمی و ساینس و تکنولوژی منطبق بسازند.

۳.۲. ارتباط با خلیل الله خلیلی

محقق خراسانی با استاد خلیل الله خلیلی سفیر وقت افغانستان در عراق رفاقت علمی و ادبی پیدا کرده بود. من هم به مناسبتی استاد خلیل الله خلیلی را در سفارت افغانستان در بغداد دیدم. ایشان از علامه محقق و از علم و دانش ایشان و از تسلط ایشان به زبان عربی و فارسی بی‌نهایت تجلیل می‌کرد. یک رفاقت و رابطه علمی و ادبی بین خلیل الله خلیلی به عنوان یک روشنفکر، ادیب، آشنا به زبان عربی و فارسی و شاعر و بین آیت‌الله علامه محقق ایجاد شده بود. همیشه وقتی همدیگر را می‌دیدند، در عرصه‌های مختلف بحث‌های گسترده علمی را مطرح می‌کردند. حتی در قسمت شخصیت‌های تاریخی مثل ابن بطوطه، ابن خلدون و شخصیت‌های بزرگ که در شمال آفریقا یا در مصر و یا در بلاد عربی بودند گفتگوهای مفصلی با همدیگر داشتند.

۳.۳. محقق خراسانی و کتاب فلسفتنا

کتاب «فلسفتنا» و «اقتصادنا» را در آن زمان آیت‌الله صدر نوشته بودند. این کتاب‌ها در آن زمان

بازتاب خیلی گسترده را ایجاد کرده بود، در جایی از فلسفتنا مباحثی از فیزیک توسط آیت‌الله صدر که از نوابغ روزگار بود، مطرح شده است. وقتی ما این مسائل را با آیت‌الله محقق صحبت کردیم، ایشان بر آن مسائل احاطه داشت و خیلی راحت بحث می‌کرد. زبان فیزیک را در حدی که مطرح شده بود، به خوبی درک می‌کرد، مثلاً تبدیل انرژی به ماده یا ماده به انرژی و خصوصیات اورانیوم که از عناصر خیلی عجیب در فیزیک است که مبنای ساخت‌وساز بمب‌های اتمی است که بمب اتم عمدتاً از اورانیوم ساخته می‌شود؛ یعنی دقیقاً نظریات علمی مثل اینشتین و امثال او که تبدیل انرژی به ماده یا ماده به انرژی که از تئوری‌های خیلی معروف آلبرت اینشتین است که در سال ۱۹۰۵ این تئوری را مطرح کرده است. به هر حال، از این قبیل مباحث در «فلسفتنا»ی شهید صدر آمده‌اند. آیت‌الله محقق بر این مباحث احاطه داشت و به راحتی با شاگردانش بحث و حل و فصل می‌کرد و در سخنرانی‌ها نمونه‌هایی از این مطالب را می‌آورد.

۳.۴. سخن آیت‌الله خویی درباره محقق خراسانی

در مسجد پاکستانی‌ها وقتی سخنرانی می‌کردند، علاوه بر محتوای علمی، فکری، فلسفی، کلامی، مباحث روز که در سخنرانی‌های ایشان بود، خیلی از مراجع گوش می‌دادند، خیلی از مراجع در سخنرانی ایشان می‌نشستند. معروف است آیت‌الله العظمی خویی وقتی سخنرانی ایشان را شنیده بود یا گوش داده بود، بی‌نهایت از ایشان تحسین کرده و گفته بود من در کلام ایشان بوی دانش و علم و اجتهاد را می‌بینم.

۳.۵. سخنرانی محقق خراسانی در بیت امام خمینی

یک وقتی ایشان در بیت امام خمینی به مناسبتی سخنرانی کرد. از خصوصیت ایشان این بود که مسائل علم و مسائل فلسفه و کلام را با مسائل جدید و مسائل علمی روز بی‌نهایت زیبا مطرح می‌کرد. وقتی ایشان از منبر پایین شد تمام طلاب و فضلا به احترام ایشان برخاستند و راه را باز کردند. ایشان از بین جمعیت علما رفت و در جای اول در کنار آیت‌الله سید مصطفی خمینی فرزند بزرگ امام خمینی نشست. من آن‌جا خیلی نزدیک بودم، آقا مصطفی پیشانی علامه محقق را بوسید و به زبان عربی گفت: «الحق و الانصاف انت لسان الافغانیین». حقیقتاً ایشان یکی از دانشمندان خیلی بزرگ ما بود. این شناختی بود که من در نجف از ایشان داشتم.

۳.۶. خاطره‌ای از سال‌های آخر عمر محقق خراسانی

من در سال ۱۳۵۴ از نجف بیرون شدم و آیت‌الله خراسانی در نجف بود، دیگر رابطه من شخصاً با استاد قطع شد، از دور جوایب احوال و اوضاع ایشان بودم؛ اما به دلایلی موفق نمی‌شدم از نزدیک ببینم، تا این‌که در مشهد روزی با مرحوم علی‌اکبر مهدوی به زیارت آیت‌الله محقق خراسانی رفتیم.

ایشان مقداری ضعیف و نحیف شده بود، آن شور و هیجانی که در عراق داشت، دیگر در وجود ایشان نبود. در اثر بالا رفتن سن و مشکلات و گرفتاری‌هایی که در این اواخر متأسفانه دامن‌گیر ایشان شده بود و ایشان با دشواری‌های سختی از لحاظ سیاسی، از لحاظ درمانی و... مواجه بود. متأسفانه اوضاع به گونه‌ای است که علما و دانشمندان را تا زمانی که زنده هستند، کسی قدر و احترامی برای آن‌ها قائل نیست؛ اما وقتی به رحمت خدا رفتند، متأثر می‌شود. علامه محقق در اواخر زندگی خود در سال‌های اخیر از عمر پربرکت‌شان دشواری‌های زیادی را متحمل شد و دلایل‌شان هم متأسفانه دلایل سیاسی بود.

۴. قرار نگرفتن در حصار خاص

یکی از ویژگی‌های شاخص آیت‌الله خراسانی این بود که هرگز این تعهد را نداشت و نمی‌خواست که در حصار اسیر شود. بعضی‌ها در همان زمان می‌گفتند و متهم می‌کردند که ایشان ثبات سیاسی ندارد و موقف مشخص سیاسی ندارد. این اصطلاح مروج آن زمان درباره‌ی ایشان بود، در حالی که استنباط ما از ایشان این بود که ایشان نمی‌خواهد و نمی‌خواست در یک حصار مشخص گروهی یا حزبی یا قومی یا ملی یا جغرافیایی خود را اسیر بسازد. او این حصارها را شکسته بود و این پیراهن‌های تنگ را دریده بود.

۴.۱. آیت‌الله محقق خراسانی و احزاب شیعی

برای مثال عرض می‌کنم، روزگاری که تحولات در افغانستان پیش آمد و این تحولات منجر به تعدد احزاب شیعی در افغانستان و همین‌طور احزاب اهل سنت شد. در سال‌هایی که احزاب شیعی افغانستان به وجود آمدند و احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های متعدد شروع به فعالیت نمودند، آیت‌الله خراسانی در عین حالی که هیچ‌یک از این‌ها را تخریب نمی‌کرد؛ اما هرگز خود را در حصار نصر، پاسدار، حرکت، نهضت، جبهه و... قرار نداد؛ در عین حالی که در مذمت این‌ها و تخریب این‌ها هیچ سخنی نمی‌گفت و قدمی هم بر نمی‌داشت؛ اما خود را هرگز در قالب یک گروه و یک سازمان محصور نساخت، چون سازمان‌ها و جریانات سیاسی متأسفانه حالتی داشتند و دارند و خواهند داشت، این که یک جریان سیاسی مثل یک کادر می‌ماند وقتی اعضا و هواداران و کسانی که وارد این کادر شدند، باید در همان کادر بمانند و این کادر به مثابه‌ی پبله‌هایی است که دور فرد و شخص کشیده می‌شود، لذا فقط در چارچوب و در کادر این تشکیلات می‌تواند فکر کند، در نهایت ابزاری برای آن تشکیلات باشد و از علم و دانش و کمالی که دارد، باید در همان تشکیلات استفاده کند. آیت‌الله خراسانی نمی‌خواست چنین ابزاری شود، این در شأن او نبود. وقتی شما خاطرات دانشمندان بزرگ را ببخوانید، می‌بینید که هرگز نخواستند ابزار شوند؛ مثلاً وقتی خاطرات آلبرت اینشتین را می‌خوانید،

می‌بینید که اینستین حتی به جهت این که ابزار دست هیتلر نباشد، از تابعیت آلمانی خود صرف نظر کرد و گفت من تابعیت آلمانی را نمی‌خواهم، من نمی‌خواهم آلمانی باشم که ابزار دست فاشیسم هیتلر شوم؛ لذا تابعیت خود را رها کرد. این پیراهن و این قالب و این حصار برای یک دانشمند خیلی مشکل و سخت است که خود را در آن محصور کند. لذا حصار را می‌شکند و پاره می‌کند و لو به ضررشان تمام شود، از قیدوبند عبور می‌کند و جاهای دیگر را جستجو می‌کند. علامه محقق خراسانی که از دانشمندان بزرگ ما بود و چنین ویژگی داشت.

۴.۲. محقق خراسانی و حزب وحدت

وقتی جامعه شیعی و احزاب شیعی افغانستان دست به یک تشکل واحدی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» زدند که پرچمدار این توفیق و بنیان‌گذار شاخص وحدت احزاب شیعی، استاد شهید عبدالعلی مزاری و دوستان ایشان بودند، این جا به وضوح می‌بینیم که آیت‌الله خراسانی یکی از مبلغین همین جریان واحد شیعی است؛ چرا؟ به خاطر این که استنباط ایشان این بود که الان جامعه شیعی دارای یک زبان و دارای یک تشکل و دارای یک حزب است، از این تشکل باید حمایت شود. ایشان گاهی هم اظهار می‌کرد که من افتخار می‌کنم که به عنوان حامی، پشتیبان و مبلغ این جریان باشم، حال آن که ایشان از لحاظ شناسنامه ایرانی بود، حزب وحدت یک جریان افغانستانی بود.

۴.۳. محقق خراسانی و جنبش‌های آزادی‌بخش

اگر حرکت ایشان را در عراق ببینید در بین شیعیان عراقی و احزاب شیعی عراق، یا مسافرت‌های ایشان را میان جامعه شیعی پاکستان ببینید، یا ارادت ایشان را به خط امام و ولایت فقیه و رهبری امام خمینی ببینید، یا تبلیغ و اخلاص ایشان را به امام خمینی و انقلاب اسلامی ببینید و همین‌طور تلاش و ارادت ایشان را به همه جنبش‌های آزادی‌بخش بنگرید، مجموع این‌ها نشان‌دهنده این هستند که ایشان به عنوان یک عالم متعهد و مسئول دنبال رسالت‌های عام و مسئولیت‌ها و رسالت‌های کلی امت اسلامی و جهان اسلام و مسلمان‌ها بود. ایشان گذشته از همه خصوصیت‌های قومی و نژادی و ملی و جغرافیایی، با عرب‌های عراق و جنبش‌های آزادی‌بخش در عراق کارکرد و در این جنبش‌ها مقام و منزلت و احترام بالایی داشت. همین‌طور با جنبش‌های آزادی‌بخش در افغانستان صادقانه کار کرد، تأیید کرد؛ اما اسیر هیچ یک از این‌ها نشد، با انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی وفادار بود و تأیید می‌کرد و تا آخرین لحظات عمرشان تأیید کرد. این مجموعه‌ها را تا جایی که به خیر و صلاح مردم بود، تأیید می‌کرد.

خداوند ایشان را رحمت کند، من شخصاً به دلیل این که یکی از شاگردان ایشان بودم، در فقدان ایشان بسیار متأثر شدم. به هر حال، مرگ سنت لایتغیر الهی است، همه خواهند رفت، آیت‌الله

خراسانی هم از دست ما رفت؛ اما آنچه ایشان به میراث گذاشت و کاری که انجام داد، می‌تواند یک الگو هم در عرصه‌های علم و اندیشه و تفکر و فلسفه و کلام و فقه باشد که یک عالم و یک طلبه اگر بخواهد موفق شود باید خود را به این مقام برساند. ایشان هم از لحاظ اجتماعی و سیاسی می‌تواند الگو و پیشوای مقتدر و درخشنده برای ما باشد که هرگز نباید خود را اسیر قالب‌ها و پیله‌هایی بسازیم که یک عده می‌سازند. یک مقداری باید گسترده‌تر فکر کرد و در عین حال هم می‌شود از این مجموعه‌هایی که هستند استفاده کرد؛ ولی اسارت و اسیر شدن در یک دایره خاص و یک مجموعه خاص به نظر ما اگر کسی دوست آیت‌الله خراسانی است، نباید چنین اسارتی را قبول کند، البته یک آدرس داشته باشد، کسی که مبارزه می‌کند بدون آدرس مبارزاتی کار نمی‌تواند؛ ولی سعی کند وحدت مردم، یک پارچگی مردم، انسجام مردم، بالاتر از هر چیزی برای‌شان باشد. آیت‌الله خراسانی می‌تواند یک الگوی بسیار خوبی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی باشد و ما می‌توانیم از ایشان خیلی درس‌ها بگیریم.

ضرورت جمع‌آوری سخنرانی‌های محقق خراسانی

نکته پایانی: اگر سخنرانی‌های ایشان ضبط شده جمع‌آوری شوند، به نظر من این سخنرانی‌هایی نهایت ارزشمندند؛ یعنی تمام ابعادی که اشاره کردم، یعنی مجموعه همین مسائل در این سخنرانی‌ها آمده، خیلی از درس‌ها را انسان می‌تواند از این سخنرانی‌ها بگیرد. البته سخنرانی‌ها فضاهای متفاوت دارند، سخنرانی‌ها یا صحبت‌های ایشان در کرسی تدریس در دانشگاه‌ها، مطالب کاملاً تخصصی و مسلکی است که فضای خاص خود را دارد. بحث ایشان یا کلام یا فلسفه یا عرفان یا هر موضوع علمی دیگری بوده است. همین‌طور دروس خارج و غیرخارج ایشان در حوزه‌های علمیه بار خاص خود را دارند؛ اما سخنرانی‌های ایشان در فضاهای عمومی چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی می‌توانند آموزه‌های بسیار جالبی در مسائل اجتماعی و سیاسی برای ما باشند، همان‌طور می‌تواند آموزه‌های خیلی خوبی باشند برای محصلینی که دنبال تخصص در فقه، اصول، فلسفه و کلام هستند و بخواهند نظریات این‌ها را بفهمند. سخنرانی‌های ایشان در فضای عام می‌تواند خیلی درس‌های آموزنده‌ای در زمینه‌های سیاست و جامعه برای ما باشند.

ایشان حرف پادرها نمی‌زد، حرف ایشان در سیاست، جامعه و در هر موضوعی و در هر جایی بر مبنای اصول و پایه‌های علمی و فکری و عقلانی استوار بود. بر این اساس، من تأکید می‌کنم این سخنرانی‌ها خیلی ارزشمندند، باید جمع‌آوری شوند، از نوارها بر روی صفحات کاغذ منتقل گردند و در اختیار مردم گذارده شوند.

برهانی: تشکر از جناب عالی که پیرامون برجستگی‌ها و ویژگی‌های بارز آیت‌الله محقق خراسانی روشنی انداختید.

آری، همان طوری که فرمودید تک‌تک سخنرانی‌های آیت‌الله خراسانی و نیز دست‌نوشته‌های آن بزرگ‌مرد اسناد و آثار مهم و با ارزشی‌اند که باید تا به حال جمع‌آوری و دسته‌بندی می‌شدند و به چاپ و نشر سپرده شده و ماندگار می‌گردیدند. همین‌طور زندگی‌نامه پرافتخار و سیره عملی و علمی مرد میدان علم و عمل می‌بایست تهیه و تدوین می‌گردید و در قالب یادواره و یادنامه در اختیار مردم قرار می‌گرفت و در کوتاه کلام بسیار سزاوار بود که توسط جامعه علمی و فرهنگی ما پیرامون شخصیت با عظمت علامه محقق خراسانی، کار عمیق و گسترده انجام می‌شد.

اما با کمال تأسف جامعه ما برخلاف جوامع دیگر که از افراد عادی‌شان اسطوره می‌سازند و قهرمان ملی و علمی درست می‌کنند و الگوسازی می‌نمایند، از کنار بزرگترین مفاخر علمی و قهرمانان ملی خویش با غفلت و بی‌تفاوتی می‌گذرند. اکنون که نزدیک ده سال است از رحلت یکی از مفاخر علمی ما آیت‌الله محقق خراسانی می‌گذرد، نه کسی درباره ایشان سخنی گفته و نه صاحب‌قلمی مطلبی نوشته، شخصیت علامه محقق کم‌کم از ذهن‌ها محو می‌شود، سخنرانی‌ها و دست‌نوشته‌های او نزدیک به نابودی‌اند، این یک خسارت برای قشر فرهنگی جامعه ما است.



نقش محقق خراسانی در تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان

گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین ناصر اخلاقی یکاولنگی معاون دفتر آیت الله محقق کابلی در قم.^۱

آیت الله محقق خراسانی یکی از اهداف بلند و آرزوهای دیرین ایشان بنیان‌گذاری نهاد مقدس مرجعیت در افغانستان بود و قبل از هرکسی ثمرات و فواید اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این نهاد علمی و معنوی را در سرزمینی که مردمان آن از این موهبت الهی بی‌بهره بودند، درک کرده و فهمیده بود و در طول عمر پربارش تلاش ورزید تا به این هدف نایل آید. او همواره به حلقات علمی افغانستانی هشدار می‌داد که باید این سدها که افغانی نمی‌تواند کتاب بنویسد، افغانی نمی‌تواند درس

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی و اسدالله جعفری و حاجی اکبری ۲۸/۵/۱۳۸۸.

خارج بگوید، افغانی نمی‌تواند مجتهد بشود شکسته شود و به شاگردانش نیز توصیه می‌فرمود که به انگیزه اجتهاد و مرجعیت درس بخوانند و می‌گفت: افغانستان مظلوم و حرمان‌دیده باید دارای مجتهد جامع‌الشرایط و مرجع تقلید شود. ایشان از این که خمس کفن یک پیرزن فقیر و دربه‌در شیعه افغانستانی به مراجع نجف و قم واصل می‌گردید؛ در حالی که طلاب افغانی در مدرسه‌های داخل افغانستان با شکم‌های گرسنه درس می‌خواندند، ناراحت می‌شد و از این که مردم مؤمن و متدین افغانستان در مسائل و احکام شرعی دست‌نیازش به سوی خارج دراز بود غصه می‌خورد و از این که تبلیغات سوء، جبر زمان و شرایط خاص نژادی، ملیتی و جغرافیایی یک روحیه خودکم‌بینی و عدم اعتمادبه‌نفس شدید در بین علمای طراز اول ما به وجود آورده بود، سخت رنج می‌برد و در جواب آن عالم بزرگواری که گفته بود، اگر ما افغانی‌ها مجتهد شویم، کی از ما تقلید می‌کند. گفته بود اگر شما رساله عملیه بنویسید، من اولین کسی هستم که از شما تقلید خواهم کرد. بنابراین، ایشان از همان زمان‌هایی که در نجف بود ضرورت تشکیل نهاد مرجعیت در افغانستان را حس می‌کرد و عملاً هم در همین راستا حرکتی را آغاز نمود و بی‌وقفه کوشید و با موانع جدی مبارزه کرد تا این که در اوائل دهه هفتاد این حرکت معنوی به مقصد رسید و رایت سبز اجتهاد و مرجعیت بر قلب آسیا به اهتزاز درآمد و حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی دام‌ظله بر مسند مرجعیت تکیه زد. به این ترتیب آیت‌الله محقق خراسانی به یکی از اهداف بزرگش دست یافت.

یکی از علمای بزرگوار کشور ما که در سال‌های اخیر عمر آیت‌الله خراسانی با ایشان در سنگر مرجعیت همکار و همگام بوده، حجة الاسلام والمسلمین جناب حاجی آقای اخلاقی معاونت محترم دفتر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی دام‌ظله العالی در قم می‌باشد. ایشان از اولین زمانی که نهاد مقدس مرجعیت شکل گرفت و حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی این مسئولیت سنگین را به دوش کشید، جهت تحکیم و استواری پایه‌های این نهاد نوپا آیت‌الله خراسانی را یاری رسانید و در جریان جزئیات تلاش‌ها و کوشش‌های آن بزرگ‌مرد در این رابطه بود. ما جمعی از دوستان تصمیم گرفتیم که با ایشان گفتگویی ترتیب دهیم و این جزئیات را از زبان ایشان بشنویم. در یکی از روزهای تابستان ۱۳۸۸ خبردار شدیم که ایشان تازه از افغانستان برگشته و در مشهد است، در تلاش شدیم که گفتگویی انجام دهیم که خوشبختانه توفیق رفیق شد و با همکاری برادر عزیز ما جناب آقای غلام‌حسن اکبری زمینه این گفتگو در منزل ایشان فراهم گردید، متن ذیل حاصل این گفتگو است.

۱. محقق خراسانی در نجف

جعفری: جناب حاجی آقای اخلاقی ابتدا صحبتی کوتاه‌تری راجع به این که چگونه با آیت‌الله محقق خراسانی آشنا شدید، داشته باشید، سپس ما سؤالاتمان را مطرح می‌کنیم.

اخلاقی: من تلاش و فعالیت دوستان را شنیدم که می‌خواهند در رابطه با احیای شخصیت علمی

و فرهنگی آیت‌الله محقق خراسانی کارکنند و شخصیت ایشان را در تاریخ احیا کنند و آثار علمی و فرهنگی ایشان ماندگار تاریخ بشوند، بسیار مسرور و خوشحال شدم. شناخت من از آیت‌الله خراسانی تقریباً شناخت دو مرحله‌ای است.

در مرحله اول من در نجف اشرف، طلبه ابتدایی بودم و آیت‌الله خراسانی یکی از شخصیت‌های برجسته و شاخص حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می‌رفت. در نجف همگام و همکار امام خمینی بود. من پای جلسات سخنرانی ایشان می‌رفتم و در چند ماه رمضان ایشان در حوزه علمیه نجف در مدرسه قوام سخنرانی داشت از اول ماه مبارک رمضان تا آخر به طور مرتب سخنرانی می‌کرد و من از آن‌جا با ایشان آشنایی پیدا کردم.

۱.۱. محقق خراسانی و منبر خطابه

من معتقدم که آیت‌الله خراسانی از نظر خطابه و مراحل تبلیغی، شخصیت اول در حوزه علمیه نجف در بین عرب و عجم بود. بنده چندین جلسه حضور آیت‌الله العظمی سید محمدباقر صدر را در مدرسه قوام پای منبر آیت‌الله خراسانی شاهد بودم که می‌آمد و به عنوان یک مستمع از فیوضات و برکات علمی و تبلیغی ایشان بهره می‌برد.

۱.۲. دعوت برای اعزام محقق خراسانی به کویت

یک نکته بسیار جالب من با واسطه شنیدم که از طرف شیعیان کویت از آیت‌الله العظمی خویی در نجف درخواست شده بود که یک مبلغ توانا که هم عالم باشد و هم مبلغ و توانایی پاسخ‌گویی شبهات را در کویت در برابر مخالفین داشته باشد، بفرستد. سرانجام آیت‌الله خویی با اعضای دفترشان تشکیل جلسه داده و فرموده بودند: خطیبی که هم در عرصه علمی توانمند باشد و هم در عرصه تبلیغی و به دو زبان عربی و فارسی مسلط باشد، غیر از شیخ محمدعیسی محقق افغانی کسی دیگر را سراغ نداریم. تعبیر آیت‌الله خویی این بوده که: ما در بین عرب و عجم در حوزه علمیه نجف خطیب و مبلغ توانا غیر از شیخ عیسی محقق افغانی نداریم. این درخواست به ایشان پیشنهاد شده بود، ولی ظاهراً ایشان پذیرفته بود.

۱.۳. ویژگی‌های محقق خراسانی

لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم، همان‌طوری که می‌دانید آیت‌الله محقق خراسانی یک مجتهد مسلم بود. من این مسأله را از حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی پرسیدم ایشان فرمودند: آیت‌الله خراسانی مجتهد مسلم است. توجه دارید بین فقها و مجتهدین، مجتهد دویبعدی کم داریم که هم در عرصه علمی صاحب‌نظر و صاحب‌فتوی باشد و هم در عرصه تبلیغ و فرهنگ زبان‌گویای جهان اسلام و تشیع باشد. آیت‌الله محقق خراسانی این ویژگی را داشت. بین مجتهدین و علما در مسائل

اصولی و فقهی صاحب‌نظر بود. در واقع هم مجتهد بود و هم در عرصه تبلیغی و فرهنگی بسیار توانمند بود.

ما امروز در عصر فعلی مثلاً حضرت آیت‌الله وحید خراسانی را داریم، ایشان هم فقیه نامدار و اصولی چیره‌دست و در عین حال خطیب بسیار توانا است. معظم‌له در نجف اشرف یکی از خطبای معروف و مشهور بود که از حوزه علمیه نجف به کویت می‌رفت. حالا شما می‌دانید که در جلسات درس اصول و فقه که ایشان دارد به مناسبت‌های تاریخی و مذهبی سخنرانی‌ها بسیار علمی و پربار می‌نماید. من در طول سه دهه‌ای که در حوزه‌های علمیه بودم دو مجتهد را با این ویژگی دیدم که یکی حضرت آیت‌الله وحید خراسانی است و دیگری هم آیت‌الله محقق خراسانی که هم مجتهد و صاحب‌نظر بود در مسائل فقهی و اصولی و در عین حال، خطیب بسیار توانا بود و به دوزبان عربی و فارسی سخنرانی می‌کرد. می‌شود این را یکی از ویژگی‌های آیت‌الله خراسانی برشمرد. این مرحله اول شناخت من از ایشان بود که بعضی از ویژگی‌های ایشان را عرض کردم.

۴.۱. محقق خراسانی و شناخت مسائل روز

جعفری: با بزرگان دیگری که راجع به آقای خراسانی صحبت داشتیم در مورد آشنایی ایشان با آیت‌الله شهید محمدباقر صدر تأکید داشتند و شهید صدر از نوادری بود که بسیار خوش‌فکر و نواندیش بود و تفکرات جدیدی داشت، هم تفکرات حوزوی شیعی داشت و هم با علوم روز آشنایی داشت، از طریق کتاب‌هایی که در مصر چاپ می‌شدند و در نجف می‌آمدند. حالا با توجه به این مسأله شما از نواندیشی‌های محقق خراسانی راجع به علوم روز معمول آن زمان یک تصویری اگر برای ما ارائه بدهید ممنون می‌شویم.

اخلاقی: البته در آن رابطه من چون آن زمان طلبه مبتدی بودم و تازه جامع‌المقدمات را می‌خواندم و در عرصه‌های علمی نه در جلسات درس استاد حضور داشتم و نه آن شناخت لازم را از مرحوم آیت‌الله خویی و شهید آیت‌الله صدر داشتم. الآن وجداناً بر این باورم که ایشان از نظر علمی و از نظر شناخت مسائل روز، می‌شود گفت با اندیشه‌های آیت‌الله شهید صدر نزدیک بود؛ یعنی روی شناختی که آیت‌الله شهید صدر و آیت‌الله خویی از آیت‌الله خراسانی داشتند و این که آیت‌الله شهید صدر پای منبر ایشان می‌آمد یا آیت‌الله خویی ایشان را به عنوان یک عالم و خطیب توانمند که پاسخ‌گوی نیازهای جامعه کویت باشد، تشخیص داده و انتخاب می‌کند. به طور طبیعی از انتخاب آیت‌الله خویی این‌گونه نتیجه می‌گیریم که آیت‌الله محقق خراسانی در آن زمان پاسخ‌گوی نیازهای زمان بوده و از علوم روز، فلسفه، کلام و معارف اسلامی شناخت جدیدی داشت که آن زمان آیت‌الله خویی و آیت‌الله صدر روی همین ویژگی‌های آیت‌الله خراسانی عنایت ویژه داشته‌اند.

۵. ۱. محقق خراسانی و ارتباط با شهید صدر

جعفری: آیا رابطه آیت‌الله خراسانی با شهید صدر رابطه استاد و شاگردی بوده یا یک نوع تعامل علمی و فکری با هم داشته‌اند؟

اخلاقی: آن طوری که من به خاطر دارم، البته من خودم ندیدم و از کسی هم نشنیدم که آن مرحوم پای درس ایشان شاگرد بوده و بنده بر این باورم که رابطه آیت‌الله محقق خراسانی با آیت‌الله شهید صدر بیشتر رابطه علمی بوده، نه رابطه استاد و شاگردی، حالا ممکن است در مقطع‌هایی از محضر ایشان استفاده کرده باشد، ولی به عنوان یکی از شاگردان معروف آن بزرگوار نام برده نشده، چون شاگردان معروف آیت‌الله صدر از هم‌شهری‌ها آیت‌الله استاد صالحی مدرس، آقای شیخ جواد عالمی یکه‌ولنگی و بعضی از افاضل دیگری که فعلاً در قید حیات نیستند؛ مثل آیت‌الله مرحوم سید ابوالحسن فاضل و ... بودند. من شنیده‌ام که آیت‌الله محقق خراسانی از شاگردان برجسته ایشان بوده، من آیت‌الله خراسانی را با شهید صدر معاصر می‌دانم و بیشتر رابطه بین این دو شخصیت رابطه علمی بوده است.

۲. محقق خراسانی و تلاش برای تثبیت مرجعیت

جعفری: آیت‌الله محقق خراسانی سفرهای تبلیغی زیادی را برای ترویج و تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی داشتند و اگر خطابه‌های داغ و آتشین ایشان در جهت ترویج مرجعیت، امروزه ما مرجعیت آقای محقق کابلی را به این حد از مقبولیت نداشتیم، حضرت‌عالی در اکثر سفرها مثل سفر پاکستان و سفرهای داخل ایران همراه ایشان بودید، راجع به سفرهای ایشان در داخل ایران مقداری صحبت فرمایید تا به سفر ایشان به پاکستان برسیم.

دعوت از آیت‌الله محقق کابلی برای پذیرش مرجعیت

اخلاقی: همان طوری که اشاره فرمودید من هم بر این باورم آیت‌الله العظمی محقق کابلی که این جرأت را به خود داد، عامل اساسی و محرک اصلی ایشان آیت‌الله محقق خراسانی بود، حتی اگر به خاطر داشته باشید در جلسات روزهای اول که در مشهد در محضر آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی بودیم، آیت‌الله کابلی زیر بار نمی‌رفت، حتی در جلسه‌ای که آیت‌الله خادم حسین فاضل و رسی و جمعی از شورای مدرسین از قبیل استاد فصیحی و استاد خلیل بودند، درباره مسأله مرجعیت بگومگو شد، بالاخره علما و دانشجویان مشهد به شکل هیأت‌هایی می‌آمدند و دارای سخنگو بودند و تقاضا می‌کردند که شما رساله عملیه بنویسید. من یاد نمی‌رود در جلسه‌ای آیت‌الله محقق کابلی به آیت‌الله خراسانی فرمود: شما واجد شرایط هستید رساله عملیه بنویسید. آیت‌الله محقق خراسانی فرمود: نه شرایط من غیر از شرایط شما است و تعبیرش این بود: شما

ویژگی‌هایی دارید: یکی از ویژگی‌ها سیمای ملکوتی حضرت‌عالی است، این سیما و چهره ملکوتی برای مرجعیت بسیار زینده است. ثانیاً از نظر مردمی شما موقعیت اجتماعی بالایی دارید، شما از جهاتی شایسته تصدی مرجعیت هستید. روی هم رفته استخاره‌ای شد و ایشان هم مرجعیت را پذیرفت.

۳. گام‌های آغازین برای ترویج مرجعیت

۳.۱. محقق خراسانی و دیدار با علمای قم

ما اولین سفر را از مشهد مقدس آغاز کردیم، چند نفر از علمای مشهد مقام معظم مرجعیت را همراهی می‌کردند؛ آیت‌الله خراسانی در رأس بود، آقای فهیمی بلخاب، استاد خلیل، استاد فصیحی و استاد نهضت یکه‌ولنگی بودند. ما مجموعه‌ای که از قم بودیم، اولین سفر را به طرف قم رفتیم. اولین جلسه را ما طلبه‌های یکه‌ولنگ در منزل حاجی آقای خطیبی تشکیل دادیم. بنده، حاجی آقای خطیبی، آقای حلیمی و آقای فاضل از علمای یکه‌ولنگ بودند. ما چهار نفر در مرحله اول یک صدویست نفر از چهره‌های شاخص و نخبگان روحانیت افغانستان را در حوزه علمیه قم دعوت کردیم، از نظر کمی و کیفی جلسه بسیار باشکوه بود. آیت‌الله محقق خراسانی نیز حضور داشت، ابتدا بنده روی مسأله مرجعیت مقداری صحبت کردم و بعد عنان سخن را به آیت‌الله خراسانی دادم. ایشان در این رابطه از ضرورت ظهور مرجعیت بسیار صحبت مستدل، تحلیلی و مستوفی داشت. برکات و ثمرات مرجعیت و توانایی علمی آیت‌الله العظمی کابلی را برشمرد. در آن جلسه علمی اکثر نخبگان حضور داشتند، ما به یک دست آورد کلانی رسیدیم که اکثریت اعضای جلسه که از نخبگان جامعه افغانستان بودند، مسأله مرجعیت و اقدام ایشان را صحه گذاشتند.

بعد از آن جلسه ما نظریات اکثریت علما و چهره‌های شاخص حوزه علمیه قم را گرفتیم. مقداری اراده ما قوی‌تر شد. آیت‌الله خراسانی مصمم بود و مصمم‌تر شد و بالاخره ده روز در قم ماندیم، بعد سفرهای اصفهان و بندرعباس پیش آمد، در این مدت آیت‌الله خراسانی در منزل آیت‌الله العظمی کابلی بود.

یک شب من آیت‌الله محقق خراسانی را در منزل خودم دعوت کردم، از ایشان به عنوان یک وظیفه شرعی سؤال کردم: استاد! شما فعلاً مجتهد هستید و باید مجتهد را اهل خبره تعیین کند. حالا ما به این کاروان ملحق شدیم، آیا شرعاً مشکلی پیدا نمی‌کنیم؟ آیا واقعاً آیت‌الله محقق کابلی به نظر شما فقیه جامع‌الشرایط و جایز‌التقلید است؟ آیت‌الله خراسانی فرمود: آقای اخلاقی! من در این ده روزی که در قم منزل معظم‌له اقامت داشتم، طی این ده روز من صبح‌ها قبل از صبحانه با آیت‌الله کابلی نبرد علمی داشتم. تعبیر آیت‌الله خراسانی این بود که آیت‌الله کابلی در فقه و اصول قهرمان

است. ایشان می فرمود: طی این ده روز من با آیت الله منتظری، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله سید محمد شیرازی، آیت الله صانعی و... مباحثه علمی داشتم.

آیت الله محقق خراسانی می فرمود: آقای صانعی و آقای مکارم و بقیه بزرگان حوزه علمیه قم در نبرد علمی کوتاه آمدند و آن طوری که من انتظار داشتم پاسخ گو نبودند. ایشان فقط روی آیت الله منتظری حساب داشت و به من اطمینان داد که شما انشاء الله در این مسیر با ایمان و اعتقاد حرکت کنید، آیت الله کابلی از نظر فقهی و اصولی پهلوان است و هیچ کمبودی از دیگر فقها و مراجع تقلیدی که در حوزه علمیه قم مشغول تدریس هستند ندارد، جز این که افغانی و از مردم محروم هزاره است که این عیب حساب نمی شود. لذا من با ارشادات و رهنمایی های آیت الله محقق خراسانی مصمم شدم و در این مسیر بودم و بعد از این جملاتی که ایشان فرمودند، من صد درصد با ایمان و عقیده حرکت کردم و تا این لحظه که در محضر شما عزیزان هستم، با اعتقاد کار کردم و آیت الله خراسانی ما را به تمام معنا در این مسیر تشویق کرد.

۳.۲. محقق خراسانی و دیدار با علما و مهاجرین اصفهان

بعد، اصفهان رفتیم و آن جا هم جلسه ای از طرف علمای افغانستان برگزار شد و استقبال خوبی شد. استاد خراسانی صحبت بسیار مفصلی داشت و در آن سخنرانی از آیت الله سید سرور واعظ حرفی به میان آمد. یکی از ویژگی های آیت الله خراسانی این بود که بسیار دید وسیع داشت و از منطقه گرایی سخت متنفر بود. آن جا نقدی بر شهید آیت الله واعظ داشت که ایشان وقتی نجف آمد علمای بهسود را تقسیم داد. آیت الله خراسانی فرمود: من به آیت الله واعظ انتقاد کردم که شما باید همه علمای افغانستان را مساعده می دادی و اگر نداشتی اصلاً نمی دادی، شما چرا سید الافغانیین نباشید که سید البهسودیین باشی.

آیت الله خراسانی دارای دید وسیع بود و این نظر بلند را داشت نسبت به آیت الله محقق کابلی عنایت خاصی داشت و می گفت ایشان فرامنطقه ای فکر می کند، فکرشان محدودیت منطقه ای ندارد، از نظر تقوا، عدالت و از نظر مسائل علمی یک شخصیت واجد شرایط است.

۳.۳. محقق خراسانی و دیدار با مهاجرین بندرعباس و تهران

سپس به بندرعباس رفتیم، در آن جا مراسم و جلساتی برگزار شدند و مطالبی که ارائه داده شدند تقریباً همان مطالب گفته شده در جلسات قم و اصفهان تکرار گردیدند تا به تهران برگشتیم. در تهران در مرقده حضرت امام خمینی مراسمی از سوی مهاجرین و علمای افغانستان برگزار شد و استقبال رسمی در حرم امام خمینی از ما به عمل آمد تا دوباره به قم برگشتیم و مسأله رساله عملیه آیت الله محقق کابلی شروع شد و آیت الله محقق خراسانی طی ده روز در مرحله اول و ظاهراً ده روز دیگر

در مرحله دوم که از بندرعباس آمدیم در قم اقامت داشت و آیت‌الله محقق کابلی از نظریات و افکار ایشان کاملاً استفاده کرد.

۴. اهداف و افق نگاه محقق خراسانی

نکته جالب و قابل توجه این است که آیت‌الله محقق خراسانی یک آدم هدفمند بود. من از ایشان پرسیدم حاجی آقا شما قبلاً ۳۰ سال در خدمت امام خمینی بودید و با مجلس اعلاى عراق کار کردید، چطورى یک مرتبه این جورى تصمیم گرفتید؟ ایشان گفت: یکی از آرزوهای من مسأله مرجعیت در افغانستان بود. این را من از قول یکی از علمای نجف که از شاگردان آیت‌الله خراسانی است، نقل می‌کنم، ایشان می‌گفت: بعد از آن که حوزه علمیه نجف توسط بعضی‌ها منحل شد و آیت‌الله خراسانی حوزه درسی‌شان یک حوزه بسیار پرباری بوده، در یکی از جلسات درسی‌شان اعلام کرده بود که من تصمیم دارم حداقل پنجاه نفر مجتهد برای افغانستان تربیت کنم و تحویل جامعه بدهم و شاگردانش را تشویق می‌کرد که با انگیزه اجتهاد و مرجعیت درس بخوانید.

آیت‌الله خراسانی فرمود: یکی از آرزوهایم این بود که مرجعیت در افغانستان مطرح شود. من سی سال در خدمت امام بودم، ده سال برای مجلس اعلاى شیعیان عراق تلاش کردم و بقیه عمرم را وقف می‌کنم برای شیعیان مظلوم افغانستان که مسأله مرجعیت در افغانستان تثبیت شود و مرجعیت برکات و ثمرات زیادی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارد.

آیت‌الله خراسانی شخصیت بسیار هدفمندی بود و حتی مشکلاتی هم برای ایشان از جاهایی خلق شدند و ایشان به تمام معنا آمادگی داشت و به این باور بود که اگر زمینه ماندن در خراسان هم برای من نباشد، حاضرم در افغانستان در کنار آیت‌الله کابلی بروم تا این مرجعیت تثبیت شود و جا بیفتد و مردم ما از این حرمان علمی و فرهنگی نجات پیدا کند.

۵. محقق خراسانی و تلاش برای گسترش حوزه مرجعیت

جعفری: یکی از اهدافی که آیت‌الله خراسانی راجع به مرجعیت در افغانستان تعقیب می‌کرد، با توجه به آن اهداف از آیت‌الله محقق کابلی تبلیغ کرد، عبارت از این بود که مرجعیت در افغانستان منحصر به افغانستان نشود، بلکه در لبنان، سوریه و جاهای دیگر نیز رواج پیدا کند و به تعبیر ایشان باید مرجعیت آیت‌الله کابلی جهانی شود. آیا تا به حال که چند سال از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی می‌گذرد، عملاً اهداف و آرزوهای آیت‌الله خراسانی برآورده شده‌اند؟ نظر شما به عنوان نماینده و یکی از مسؤلین دفتر آیت‌الله کابلی در قم در این مورد چیست؟

اخلاقی: چیزی که شما فرمودید من هم در ذهنم هست، طرح آیت‌الله محقق خراسانی این بود که باید در کابل حوزه علمیه‌ای باشد که طلاب کشورهای آسیای میانه، هند و پاکستان آن‌جا جلب

باشوند و کابل باید یک مرکز علمی نامدار تاریخی باشد، این یکی از اهداف محقق خراسانی بود. البته مرجعیت فعلی در افغانستان فراگیر شده است و عزیزانی که افغانستان رفته اند متوجه شده اند که در جاهایی که کمتر مقلدین را ایشان دارد، پنجاه درصد است. اکثر مناطق هفتاد هشتاد درصد مقلد معظم له هستند. از جمله دایکندی، بهسود، یکه‌ولنگ و بامیان اکثراً مقلد حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی هستند.

اما این که در بیرون از افغانستان فراگیر نشد، ممکن است علل و عواملی داشته باشد: یکی از علّت‌ها ممکن است این باشد که مدیریت لازم که باید و شاید می‌شد در این رابطه نشد، جنبه تبلیغات ضعیف بوده؛ اما به نظر من عامل عمده مسأله این است که این واقعیت را باید قبول کنیم که مسأله ملیت و جغرافیا فعلاً در جهان اسلام و جهان تشیع مطرح است و شما می‌بینید که در عراق یا در ایران حتی الامکان سعی می‌کنند که از یک مرجعیت خودی که از همان ملیت و همان کشور و مملکت است تقلید بکنند، در ابتدا که مسأله مرجعیت آیت‌الله کابلی مطرح شد، ما شنیدیم که در بعضی از خطبه‌های نماز جمعه قم می‌گفتند مرجعیت باید ایرانی و در ایران باشد، حتی بعضی از دوستان می‌گفتند که در این جا مرجعیت آقای سیستانی هم نفی شده است. من معتقدم این مسأله در ایران و هم چنین در عراق و لبنان مطرح است.

۱.۵. محقق خراسانی و سفر به پاکستان

جعفری: راجع به سفر آیت‌الله خراسانی به پاکستان، بفرمایید ایشان در چه تاریخی از ایران وارد پاکستان شدند؟

اخلاقی: دقیق یادم نیست، ظاهراً تابستان سال ۱۳۷۲ بود آیت‌الله محقق کابلی مشهد بود و ما هم از قم به مشهد آمدیم. معظم له مأموریت داد شما در رکاب آیت‌الله خراسانی به پاکستان بروید. من پذیرفتم آیت‌الله خراسانی هم پذیرفت. سفر برنامه‌ریزی شد، من به عنوان این که پیشاپیش بروم زمینه ورود ایشان را فراهم کنم تا آیت‌الله خراسانی در پاکستان خوب استقبال شود. زاهدان رفتم و از آن جا با یک بلوچ سوار بر موتور خود را به مرز پاکستان رساندم و از طریق مرز تفتان وارد پاکستان شدم. آیت‌الله خراسانی گذرنامه گرفت و برای ایشان بلیط پرواز تهران - کراچی صادر شد. ما دوسه هفته قبل از تابستان سال ۱۳۷۲ کویته رفتیم، از آن جا به کراچی رفتیم با بچه‌هایی که مقیم کراچی بودند، هماهنگی کردیم برای این که آیت‌الله خراسانی در کراچی خوب استقبال شود و اقامتگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شد. آن جا برادران مهاجر ما، برادران دارای تابعیت پاکستان روی هم رفته شیعیان آن جا همکاری خوبی کردند و رساله عملیه ایشان توسط مهاجرین در کراچی چاپ شد. زمانی که من با آیت‌الله خراسانی به پاکستان رفتیم تعداد پنجاه جلد رساله را در قم زیراکس کردیم، ولی اولین بار در کراچی به تعداد هزار جلد چاپ شد.

۵.۲. استقبال باشکوه از هیأت در کویته پاکستان

سپس من از کراچی به کویته رفتم تا زمینه ورود ایشان را در کویته فراهم نمایم. اولین کاری که کردم گفتم بهترین موتری که در اختیار مردم هزاره‌گی است، باید در اختیار آیت‌الله خراسانی قرار دهیم و با یک تشریفات خاصی ایشان را از فرودگاه کویته به محل اقامت‌شان منتقل کنیم. آن‌جا شخصی به نام حاجی عظیم دایزنگی بهترین موتر را داشت. برادران گفتند حاجی عظیم دایزنگی اگر همکاری بکند یک موتر بسیار پیش‌رفته دارد. یکی از طلبه‌های کویته به من گفت ایشان روحیه خاصی دارد و ممکن است به شما توهین کند. من گفتم اشکال ندارد چون ما مسیری را که می‌پیمایم هدف داریم و در این مسیر اگر توهین هم شدید، مسأله‌ای نیست. خلاصه شب رفتیم منزل حاجی عظیم دایزنگی و در خانه ایشان را زدیم و حاجی با زیرپیراهنی آمد. سلام کردم بسیار سرد جواب سلام را داد. گفت چه کار دارید؟ من گفتم با شما کاری دارم که می‌خواهم پنج دقیقه در خانه با شما صحبت کنم. حاجی دایزنگی گفت من با شما کار ندارم. خلاصه ایشان این جوری با ما برخورد کرد و ما برگشتیم و رفیق طلبه‌ام گفت: من به شما گفتم که برخورد خوبی نمی‌کند، گفتم اشکال ندارد، حالا شما این مسأله را به کسی نگویید من از حاجی دایزنگی ناراحت نیستم.

گفتم در کویته موتر خوب بعدی از کیست؟ گفتند از حاجی نورمحمد صراف. خودم نرفتم کسی را فرستادم به خانه نورمحمد صراف که از اقوام جاغوری بود. گفتیم آیت‌الله خراسانی وارد کویته می‌شود شما لطف کنید موتر خود را فردا در اختیار ما قرار دهید و ایشان خواسته ما را اجابت کرد و موتر را با راننده در اختیار ما قرار داد. فردای آن روز حدود یک‌صد و پنجاه موتر و وسایل نقلیه از طرف تنظیم نسل نو هزاره، نفاذ فقه جعفری، حوزه علمیه کویته، دفتر حزب وحدت اسلامی افغانستان و مجموعه‌های مردمی آماده شد و به سوی فرودگاه کویته راه افتادیم و استقبال بی‌نظیری از آیت‌الله خراسانی صورت گرفت. ایشان در فرودگاه کویته با استقبال گرم علما و مردم مؤمن کویته مواجه شد. ایشان را در جایگاهی که قبلاً در نظر گرفته بودیم، منتقل کردیم و مدتی را در آن مهمانخانه اقامت داشتیم. استقبال خیلی خوب بود؛ علما، اساتید دانشگاه در کویته، منورین و فرهنگی‌های آن‌جا دسته‌دسته و گروه‌گروه به دیدار و ملاقات آیت‌الله خراسانی می‌آمدند.

۵.۳. دیدار مردم با محقق خراسانی در کویته پاکستان

در سفری که در کویته داشتیم، من یک خاطره بسیار شیرین از آیت‌الله خراسانی دارم؛ این‌که آیت‌الله خراسانی عرق قومی‌شان بسیار بالا بود و از این ناحیه واقعاً آدم کم‌نظیری بود. در یک جلسه به خاطر دارم اکابر و روشنفکران و شخصیت‌های سیاسی و نظامی و جنرال‌های ارشد کویته به شکل دسته‌جمعی آمدند به حضور آیت‌الله خراسانی و یک نفر به عنوان سخنگو از سوی آن‌ها به هیأت

و شخص آیت‌الله خراسانی خیر مقدم گفتند. دیدم اشک‌های ایشان دور چشمانش حلقه زد و قطرات اشکش ریخت و گفت یکی از آرزوهایم این بود که مردم شیعه و هزاره‌های محروم به این مقام و موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برسند. الحمد لله فعلاً می‌بینم شما در کویته یک موقعیت اجتماعی، سیاسی و نظامی خوبی دارید و در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی مطرح هستید. ایشان از بس در رابطه با محرومیت این قوم از نظر تاریخی رنج برده بود و آن چیزی که ایشان در کویته دید، برای ایشان واقعاً یک چیزی تازه بود و ما هم از آن جلسات لذت بردیم. از افسران عالی‌رتبه، آقای جعفری یک افسر بسیار ورزیده، متدین و قوم‌دوست بود. محفل آن روز یک جلسه بسیار باشکوه و ماندگار در تاریخ بود. آیت‌الله محقق خراسانی از جلسات بهره‌برداری خوبی کرد و مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی را بسیار به شکل زیبا مطرح کرد و جا هم افتاد. در همان جلسه و جلسات دیگری که من و آیت‌الله خراسانی رساله آیت‌الله کابلی را به مردم می‌دادیم، یادم هست وقتی رساله را به یک پیرمرد دادیم، ایشان آن را مثل قرآن روی دستش گرفت، اول به چشمانش کشید و بوسید و اشکش جاری شد و گفت: خدایا شکر که زنده ماندیم و دیدیم که آزره (هزاره) هم مجتهد شد.

۴. ۵. محقق خراسانی و تلاش برای تشکیل شورای ملی هزاره

در کویته حضور آیت‌الله محقق خراسانی بسیار پربار بود و تصمیمات و پیشنهاداتی بود که یک شورای ملی هزاره تشکیل شود و نماز جمعه باشکوه برگزار گردد. در این رابطه آیت‌الله خراسانی متمایل بود که مجلس شورای ملی هزاره تشکیل شود و تمام تلاش ما این بود که برادران تنظیم، تحریک نفاذ فقه جعفری، علمای کویته، امام جمعه و شخصیت‌های فرهنگی و نظامی را جمع کنیم و یک شورای ملی هزاره فراگیر تشکیل شود. متأسفانه در این راستا موفق نبودیم به خاطر تشتت و نفاق‌هایی که در بین حلقه‌ها وجود داشت، سرانجام آیت‌الله خراسانی به این هدف نرسید. مدت سه ماه آن‌جا بودیم و سفرهای زیادی به این طرف و آن طرف انجام دادیم. حیدرآباد، کراچی، سنگر و بعضی شهرستان‌های کوچکی که در آن‌جا از شیعیان مهاجر افغانستانی و شیعیان بومی پاکستانی بودند رفتیم بالاخره تلاش‌ها مستمر بود، ما در آن‌جا دستاورد خوبی داشتیم. من معتقدم که مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی با حضور آیت‌الله خراسانی در پاکستان تثبیت شد.

۵. ۵. محقق خراسانی و احزاب قومی هزاره

جعفری: در سفر آیت‌الله محقق خراسانی به پاکستان جنب و جوش، شور و هیجان قومی و مذهبی عجیبی میان مردم ایجاد شد؛ اما پس از مدتی آیت‌الله محقق کابلی از ایشان می‌خواهد که به ایران بازگردند، علت قضیه چه بوده است؟

اخلاقی: داستان از این قرار بود که سران تنظیم نسل نو هزاره خدمت آیت‌الله خراسانی آمدند و از ایشان درخواست کردند که مقر ایشان در خانه تکه‌دار بابه علی، یکی از ارکان تنظیم باشد؛ روی ملاحظاتی ما با ایشان نظر موافق نداشتیم. اولاً رفتن ایشان به سمت جریان خاص سیاسی با بی‌طرفی مرجعیت سازگار نبود؛ چون توصیه آیت‌الله محقق کابلی این بود که با همه احزاب و جریان‌ها رابطه داشته باشید؛ دعوت‌ها و سخنرانی‌های تمام احزاب و تشکل‌ها را اجابت کنید، در عین حال مستقل باشید و وارد بر هیچ یکی از احزاب نشوید، حتی حزب وحدت اسلامی که آن زمان معظم‌له رئیس شورای نظارت حزب وحدت اسلامی افغانستان بود.

ثانیاً؛ تنظیم نسل نو هزاره آن زمان با علما و حلقه‌های مذهبی رابطه حسنه نداشت، رفتن به سمت تنظیم سوژه تبلیغاتی بر علیه مرجعیت نوظهور برای مغرضین به وجود می‌آورد. همین‌طوری هم شد، بعد از رفتن آیت‌الله خراسانی با آن جریان خاص تبلیغات گسترده‌ای در داخل و خارج شروع گردید که این مرجعیت ریشه دینی و مذهبی ندارد، مرجعیت قومی و ملی است. خیلی‌ها با صراحت در حوزه علمیه قم و مشهد مقدس می‌گفتند مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی ساخته و پرداخته تنظیم نسل نو هزاره و سازمان نصر است. به خاطر این‌گونه تبلیغات زهر آگین در سال ۱۳۷۲ اولین دفتر مرجعیت که در حوزه علمیه قم افتتاح گردید، آیت‌الله محقق کابلی این جانب را به عنوان مسئول دفتر قم تعیین فرموده بودند؛ ولی از آنجایی که من از نظر فکری با سازمان نصر نزدیک بودم، گرچه تعهد حزبی نداشتیم، در عین حال با مرجع بزرگوار تقلید این حقیقت را در میان گذاشتم که اگر من مسئول دفتر باشم، تبلیغات مغرضین عینیت خارجی پیدا می‌کنند. بنابراین، مصلحت ایجاب می‌کند که حاجی آقای عارفی مسئول دفتر باشد من معاونت را می‌پذیرم. این طرح پذیرفته شد، لذا از آن زمان تا این لحظه به عنوان معاونت دفتر معظم‌له مشغول خدمت می‌باشم.

روی این دو محذور سیاسی و اجتماعی مرجعیت با رفتن ایشان با تنظیم نظر مساعد نداشت. خلاصه کلام شب آخری که در کوئته در خانه حاجی محمدحسین نرمک بودیم تا ساعت یک و نیم شب روی این موضوع بحث کردیم. از همان جا با آیت‌الله محقق کابلی تماس گرفتیم، معظم‌له فرمود رفتن آن جا مصلحت نیست، مغرضین مارک می‌زنند؛ ولی آقای خراسانی فرمود آقای اخلاقی من خودم مجتهدم، این جا طبق نظر خود عمل می‌کنم، نه طبق نظر حضرت آیت‌الله محقق کابلی و جناب عالی. علامه خراسانی طبق آن احساس ظریف قومی‌ای که داشت، درخواست آن‌ها را پذیرفت و تنظیمی‌ها ایشان را به مقر مورد نظر منتقل کردند و مرجعیت این را به مصلحت نمی‌دانستند؛ لذا حضرت آیت‌الله محقق کابلی از ایشان خواست که به ایران بازگردد، آیت‌الله محقق خراسانی بعد از مراجعت از پاکستان با مسأله مرجعیت کما فی السابق تلاش می‌کرد و ارتباط ایشان با حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی مستحکم و پایدار بود.

۶. ارتباط آیت‌الله محقق کابلی و محقق خراسانی

آیت‌الله محقق کابلی علاقه خاصی به آیت‌الله خراسانی داشت. این‌جا من یک خاطره را خدمت شما عرض می‌کنم: آیت‌الله خراسانی یک تقاضای مالی داشت، من در خانه ایشان آمدم و ایشان از نظر مالی تهی دست بود و نیاز مبرم به مساعدت و همکاری آیت‌الله محقق کابلی داشت. ایشان آن تقاضای مالی را با من در میان گذاشت و من با شخص آیت‌الله محقق کابلی مطرح کردم. معظم‌له در ابتدا تقاضای مالی ایشان را اجابت نکرد، اتفاقاً در طبقه دوم دفتر قم یک شب بعد از نماز مغرب و عشا با آیت‌الله محقق کابلی خلوت کردم و بسیار دوستانه صحبت کردم و گفتم: حضرت آیت‌الله! این مقام و موقعیتی که الحمد لله شما فعلاً دارید از ثمرات تلاش‌های آیت‌الله خراسانی است. گفتم حاجی آقا! من یک زمانی تهران آمدم در دفتر پاسداران جهاد، شما و آقای شیخ غلام‌حسین موحدی سنگتخت و آقای احسانی تهمان بودید، شما می‌خواستید یک مبلغ پولی را برای قومندان حاجی اسد که از قومندانان بسیار برجسته پاسداران جهاد در زابل و جوان بسیار نیرومند بود بفرستید، آن‌جا شما به من اطمینان نکردید و جلسه تشکیل دادید که پول را از دست آقای اخلاقی بفرستیم یا نه؛ من از طرف سازمان تبلیغات اعزام می‌شدم در آن سفر برای تبلیغات در جبهه به ولسوالی چخانسور رفتم، سرانجام شما تصمیم گرفتید آن مبلغ را از دست من بفرستید. آن شبی که در دفتر پاسداران جهاد بودم، دیدم شما، آقای موحدی و آقای احسانی هر نفر یک دانه کمپل و پتوی عسکری داشتید، آن را چهارقد کرده زیر سر گذاشتید و همان‌جا استراحت نمودید.

گفتم حاجی آقا! یاد شما هست. من یک زمانی در دفتر پاسداران این منظره را دیدم و امروز به لطف و عنایت و توجهات خاصه حضرت بقیة الله ارواحنا له الفداء، تلاش علما، برادران طلبه و اخصاً با فداکاری آقای خراسانی شما فعلاً در جایگاه بسیار رفیعی رسیدید که امروز آقای احسانی دایکندی، استاد موحدی و دیگران می‌آیند در برابر شما زانو خم می‌کنند و دست شما را می‌بوسند و به این بوسیدن‌ها افتخار می‌کنند، آن جایگاه شما با امروز قابل مقایسه نیست، این موقعیت اجتماعی و معنوی که خداوند برای شما داده به عنوان یک چهره شاخص و متنفذ فعلاً مطرح هستید و هشتاد درصدی از علما و مؤمنین افغانستان از شما اطاعت می‌کنند این عنایت خدا بوده «تعز من تشاء و تدل من تشاء»؛ در عین حال این کار یک زمینه‌سازی می‌خواست، بهترین زمینه را آیت‌الله خراسانی ساخت، اگر ایشان نبود شما به این مقام و موقعیت نمی‌رسیدید، اگر تأییدات آیت‌الله خراسانی نبود، من حقیر هم در کنار شما نبودم، ایشان کمر ما و رفقای دیگر را بست. تقریباً نیم ساعت صحبت کردم، صحبت‌ها بسیار خالصانه و از روی عقیده بود یک اثر خاصی گذاشت در آن جلسه فوراً خواسته مالی آیت‌الله خراسانی با توجه به ضعف مالی ایشان همان شب برآورده شد. ما آن مبلغ را حواله کردیم ایشان منزلی را که داشت ترمیم کرد.

۱.۶. مساعادت و همکاری آیت‌الله محقق کابلی با محقق خراسانی

روی هم‌رفته یک ارتباط بسیار عمیق و تنگاتنگ بین آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله خراسانی بعد از جریان پاکستان وجود داشت، گرچه دست‌هایی بودند که می‌خواستند تنش‌هایی به وجود بیاورند که الحمد لله این مسأله نشد؛ چون من و آقای خطیبی و دوستان دیگر بودیم و در این زمینه تلاش کردیم. به عقیده ما تمام دار و ندار آیت‌الله محقق کابلی، آیت‌الله خراسانی را می‌دانستیم؛ لذا به ایشان ارادت و عنایت خاصی داشتیم تا زمانی که ایشان در قید حیات بود، ارتباط حسنه بود و گاه‌گاهی که نیازهای مادی پیدا می‌شد، ما نیازهای مادی ایشان را به طور ویژه حل می‌کردیم، گاهی از طریق آیت‌الله محقق کابلی و گاهی از طریق مهاجرین، من و آقای خطیبی تلاش می‌کردیم که مشکل مالی ایشان را حل کنیم. زمانی که ایشان به رحمت الهی رفت، هیأت ویژه پنج نفری از سوی آیت‌الله محقق کابلی پیام آوردیم و در مراسم تدفین ایشان شرکت کردیم که شاید شما در آن جلسات بودید و پیام آیت‌الله محقق کابلی در رابطه با ارتحال آن عالم مجاهد و فرزانه قرائت گردید.

جعفری: راجع به سفر آیت‌الله خراسانی به پاکستان، آیا آیت‌الله محقق کابلی به ایشان دستور داده بود یا از آن‌جا دعوت شده بود؟

اخلاقی: ایشان از سوی آیت‌الله کابلی به پاکستان سفر کرد و از آن‌جا دعوت نشده بود. این طرح از طرف خود آیت‌الله محقق کابلی بود که هیأتی به پاکستان بفرستد و در ترکیب آن هیأت آقای خراسانی در رأس انتخاب شد و بقیهٔ دوستان اعلام آمادگی نکردند. من با عشق و علاقهٔ خاص با ایشان همسفر شدم؛ چون ایشان مشوق ما بود. خلاصه این هیأت دو نفره بود که من از طریق مرز زاهدان تفتان وارد پاکستان شدم و آیت‌الله خراسانی از تهران با هواپیما آمد.

جعفری: آقای خراسانی علاوه بر دیدارهایی که با مردم و علما داشت، با شخصیت‌های سیاسی و نظامی و دولتی هزاره دیدارهایی داشت یا نه؟

اخلاقی: ایشان به دیدار کسی نرفت، ولی آن‌ها آمدند از جمله آقای جعفری که یک جنرال است و رتبهٔ بسیار بالایی دارد و در کویته آدم بسیار مؤثری است، حتی بلوچ‌ها هم روی ایشان حساب می‌کنند. همین‌طور شخصیت‌های دیگری که در چوکات حکومت ایالتی بلوچستان آن‌هایی که از ملیت ما بودند، همه آمدند منتها اسامی‌شان از یادم رفته‌اند و از همهٔ این‌ها معروف‌تر آقای جنرال جعفری بود.

۷. محقق خراسانی و علمای کویتهٔ پاکستان

جعفری: استقبال علما از آیت‌الله محقق خراسانی چطور بود؟

اخلاقی: متأسفانه علما آن طوری که انتظار می‌رفت استقبال نکردند چون علمای آن‌جا

وابستگی‌هایی به این طرف و آن طرف دارند و استقبال لازم را که ما انتظار داشتیم نداشتند، گرچه در ابتدا خوب بود، دعوت کردند و به دیدار آیت‌الله خراسانی آمدند؛ ولی این که زمینه‌های سخنرانی در مساجد و تکایایی که مربوط به علما بودند، فراهم شود متأسفانه فراهم نشد و ما یکسری تحقیقاتی را که داشتیم، معلوم شد که آن‌ها اراده به تمام معنا از خودشان ندارند و در بین آن‌ها دست‌هایی کار می‌کنند و بنا دارند که مسأله مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی کابلی پرننگ در پاکستان مطرح نشود.

جعفری: مردم هزاره در پاکستان با گرایش‌های بسیار تند و افراطی اسلامی و قومی هستند، بعضی از گروه‌ها تصویر موهوم از روحانیت و مرجعیت داشتند، حال به سفر آیت‌الله محقق خراسانی به آن‌جا و نوع تبلیغی که ایشان می‌کردند، این نگاه‌ها تا چه حد تغییر کرد و سفر آقای محقق خراسانی راجع به روشن شدن تصویر علما و مرجعیت در نظر این نوع از گروه‌ها چگونه بود؟

اخلاقی: با رفتن آیت‌الله خراسانی و جلسات سخنرانی را که ایشان در این رابطه‌ها داشت، بسیار مشروح و مستدل بودند. هشتاد درصد نگاه‌ها و دیدگاه‌ها عوض شدند. استقبال بسیار خوب بود همه گروه‌ها و جناح‌های سیاسی با افکار و اندیشه‌های متفاوتی که داشتند، در این رابطه همه آمادگی داشتند و تقریباً یک امیدی برای آن‌ها به وجود آمده بود. در این رابطه هیچ شک و تردیدی نبود که با روشنگری آیت‌الله خراسانی یک دید نو و نگاه نو در عرصه مرجعیت و علما به وجود آمده بود. از طرفی چون عرق قومی در آن‌جا در حد بالا مطرح است به این باور رسیده بودند که یک شخصیت علمی که از خود ما است و اقدام کرده، حمایت از این مرجعیت وظیفه شرعی، ملی و قانونی ما است. خلاصه استقبال از مرجعیت از طرف احزاب و گروه‌های سیاسی خیلی خوب بود، کم و کسری که ما داشتیم از طرف بعضی علمای منطقه بود که ملاحظاتی داشتند.

۷.۱. سخنرانی‌های محقق خراسانی در پاکستان

برهانی: اگر ممکن است قدری دقیق‌تر صحبت کنید که ایشان در پاکستان چند سخنرانی، چند مصاحبه و چند نشست و گفتگوی علمی داشت؟

اخلاقی: سخنرانی‌های مهمی که داشت دو سخنرانی را یادم هست، یک سخنرانی در امام‌باره نچاری بود که جمعیت قابل توجهی در آن امام‌باره شرکت داشتند و جلسه دیگری که جمعیت باشکوهی شرکت کرده بودند، در تالار تنظیم گرفته شده بود. در آن جلسه بیشتر نخبگان فرهنگی و چهره‌های شاخص هزاره‌ها از شخصیت‌های سیاسی، نظامی و ملکی حضور داشتند و مهمترین جلساتی که در کوئته داشتیم، همین دو جلسه بود؛ اما جلساتی که با علما و شخصیت‌های علمی، فرهنگی و نخبگان جامعه هزاره داشتند، این جلسات در محدوده ده و دوازده نفری بودند هم در سطح خواهران و هم در سطح برادران و از این نوع جلسات علمی روزانه چهار یا پنج جلسه با ایشان

برگزار می‌شد و مجموعه‌های دانشگاهی و حوزوی در قالب این جلسات با آیت‌الله خراسانی ملاقات می‌کردند.

برهانی: آیا کسی را داشتید که این جلسات و نشست‌ها را فیلم‌برداری کند، ضبط نماید و گزارش تهیه کند یا خیر؟

اخلاقی: ما تیم فیلم‌برداری و گزارشگر ویژه نداشتیم، ولی جلسات مهمی که در امام‌باره نچاری، دفتر حزب وحدت و در تالار تنظیم و... برگزار شده بود، همه فیلم‌برداری شده است. من معتقدم برادران تنظیم و دیگران آن نوارها را حفظ کرده‌اند، ولی متأسفانه ما آن نوارها را فعلاً در اختیار نداریم. اکبری: حاجی آقای اخلاقی! همان‌گونه که گفته‌اند تاریخ تکرار می‌شود، بعضی از اتفاقات و جریان‌ها در سیر تحولات و تاریخ ملت‌ها چنان شبیه هم بوده و همانندی دارند که انسان به محض تصور این جمله به تصدیق آن می‌پردازد؛ از جمله در سفر پرتومر مرحوم آیت‌الله خراسانی که به همراهی جناب عالی در پاکستان صورت گرفت، جریانی پیش آمد که به عنوان یک نقطهٔ ابهام و یا در بینش بعضی به صورت یک اتهام راجع به شخصیت آن مرحوم ابراز گردیده است. تلقی حقیر از این قضیه با توجه به این مقدمه این است که پذیرفتن پیشنهاد تنظیمی‌ها و سرانجام رحل اقامت افکندن آیت‌الله خراسانی در مقر آن‌ها که یقیناً برخلاف تمایل شما به عنوان همکار و همسفر و برخلاف نظر آیت‌الله کابلی صورت گرفت، این حرکت باعث شد که انگشت اتهام خیلی‌ها به سوی ایشان نشانه رود و گفتند که ایشان ساده‌لوحی به خرج داده و فریب زبان چرب و نرم آن‌ها را خورده و کلاً به دام تنظیمی‌ها افتاده است. ولی با توجه به بینش بلند و عمیق علمی و اعتقادی و منش رهبری و هدایت‌گری آن مرحوم این مسألهٔ مرا به یاد برهه‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی ایران می‌اندازد که عینیت و همانندی این دو موضوع را مرتبط کرده و با هم پیوند می‌زند و آن این‌که: در بین روحانیون پیشتاز و انقلابی در کنار مرحوم امام آیت‌الله طالقانی بود، آن مرحوم در برخورد به مسائل با سعهٔ صدر و دید باز و نظر وسیع برخورد می‌کرد و این اخلاق ویژهٔ ایشان باعث شده بود که تعدادی از روشنفکران غیرحوزوی که بعضاً التقاطی هم فکر می‌کردند، نقطهٔ تلاقی بین علمای مبارز حوزه و روشنفکران دانشگاه واقع گردد، کما این‌که در یکی از مطبوعات آن زمان با مهندس بازرگان مصاحبه انجام داده و سؤال شده بود که چرا شما و دکتر شریعتی و جلال آل احمد و دیگران از بین روحانیون با آیت‌الله طالقانی گرم می‌گیرید و مراوده و ارادت دارید؟ بازرگان در پاسخ گفته بود که من از یک اخلاق ایشان خوشم می‌آید که آقای طالقانی اخلاق روحانی ندارد، بعدها که مشکل و معضلهٔ کردستان پیش آمد، امام با درایت خاصی که داشت ایشان را برای حل و فصل و برطرف شدن آن چالش به وجود آمده در کردستان گمارید و خیلی برای از بین بردن آن چالش و خشکاندن ریشهٔ نفاق تلاش به خرج داد و توفیقات زیادی هم به دست آورد و بعدها خودش در سخنرانی‌ای گفت که من چنان با این جوجه کمونیست‌ها

گرم گرفتیم که حتی امام به من شک کرد و فرمود شما خیلی بیش از اندازه توی این‌ها جلو رفته‌اید، من در جواب گفتم اما ما! از تمام طرف‌ها استفاده کردم، شاید این جوجه کمونیست‌ها را متنبه کرده به شاهراه هدایت بکشانم نه این که خود در آن‌ها هضم شوم.

عین همین قضیه را در برخورد آیت‌الله خراسانی با فرهنگیان و جوانان تنظیم در پاکستان شاهد بودیم که بعضی ابراز نظرهایی نابه‌جا از طرف محافل روحانی و بعد مردمی ابراز گردید، آیا شما که شاهد صحنه بودید در این قضیه با حقیر هم عقیده‌اید یا دلیل و توجیه دیگر درباره این موضوع دارید؟ اخلاقی: آن‌چه را شما فرمودید احتمال آن هست و ممکن است آیت‌الله خراسانی همین انگیزه آیت‌الله طالقانی را در رابطه با تنظیم نسل نو هزاره داشته است، منتها ایشان این را به ما ابراز نکرد. اگر در جلسات خصوصی اظهار می‌کرد که ارتباط با این‌ها با این انگیزه یک ضرورت است و هدف ما این است که این‌ها را ارشاد کنیم و انحرافات را اگر در مسائل اعتقادی داشته باشند در راه راست هدایت‌شان کنیم، طبیعی بود که ما می‌پذیرفتیم آیت‌الله محقق کابلی هم این منطق را پذیرا بود. این نکته را هم شما توجه داشته باشید این که می‌گویم آیت‌الله خراسانی از طرف علما آن طوری که باید و شاید استقبال می‌شد، نشد؛ یعنی یک استقبال آرمانی از طرف علما نشد و حرف‌های ایشان را در رابطه با مرجعیت نمی‌پذیرفتند، این هم به خاطر یک سری عوامل مرئی و نامرئی بود، نه این که از شخص آیت‌الله خراسانی استقبال نشده باشد و ایشان خدای ناکرده در یک انزوای اجتماعی قرار گرفته باشد، چاره جز این که در کانال تنظیم بیفتد نداشته باشد. نه اصلاً چنین نبود به علاوه مرجعیت و نمایندگان معظم‌له مشکل اساسی با تنظیم نسل نو هزاره نداشتند. هدف اصلی مرجعیت بی‌طرفی از احزاب بود.

جعفری: جایگاه علمی و شخصیت والای دینی آیت‌الله محقق خراسانی، تعبد و تدین و سن و سالی که آقای خراسانی داشت، این ذهنیت را نفی می‌کرد، حالا چطور شد این ذهنیت به وجود آمد که آقای محقق خراسانی دارد در دام تنظیمی‌ها می‌افتد و ممکن است آنان از ایشان سوء استفاده کنند و مرجعیت به چالش کشیده شود، همین جایگاه علمی آقای خراسانی این ذهنیت را نفی نمی‌کرد؟ اخلاقی: این فرمایش شما یک واقعیت است من شخصا هم بر این باورم و عینا همین دیدگاه و نظر حضرت‌عالی را دارم که شخص آیت‌الله خراسانی با آن جایگاه علمی‌ای که داشت تأثیر پذیر نبود. از نظر اعتقادی و مسائل دینی همواره تأثیرگذار بود، منتها با توجه به شرایط آن زمان؛ با توجه به این که مرجعیت یک حرکت علمی و اعتقادی نوپا بود؛ با توجه به دست‌های مرموزی که در رابطه با تضعیف مرجعیت کار می‌کرد و می‌خواستند مرجعیت را در نطفه خفه کنند؛ با توجه به این ملاحظات جنبی، طبیعی بود که آن برنامه‌ها سوژه تبلیغاتی درست می‌شد و الا جایگاه علمی آیت‌الله خراسانی با آن قداست و تعبدی که داشت، در ذهن کسی نمی‌آمد که آیت‌الله خراسانی تأثیر پذیر باشد، ایشان

همواره تأثیرگذار بود نه تأثیر پذیر.

خلاصه برنامه‌ها طوری بودند که مسألهٔ مرجعیت را مرتبط کرده بود با تنظیم نسل نو هزاره و سازمان نصر افغانستان و ما از کانال‌های بسیار موثق شنیدیم که نسبت به همین حرکت مرجعیت خیلی از مسئولین جمهوری اسلامی ایران را باورانده بودند که این حرکت یک حرکت قومی، نژادی، ملی و جغرافیایی است و گردانندگان این حرکت، تنظیم نسل نو هزاره در پاکستان و سازمان نصر افغانستان در ایران است. این‌ها در درون تشکیلات دفتر آیت‌الله محقق کابلی افرادی هم دارند که افکار و اندیشه‌های‌شان را پیاده می‌کنند. این مسائل بودند و حتی ما این احتمال را می‌دادیم که بعضی از دوستانی که در قم در کنار ایشان بودند، از طریق بعضی نهادها موانع و مشکلاتی برای‌شان خلق بشوند که این‌ها نتوانند در این کاروان ادامهٔ فعالیت داشته باشند. ما در جریان خیلی از جزئیات هستیم.

این مسأله یک واقعیت است نه تنها سازمان نصر یا تنظیم نسل نو هزاره، بلکه کشورهای غربی مطرح بود و حتی در بعضی نهادها این طوری گزارش داده بودند که این‌جا پای استعمار در میان است، حتی مسألهٔ آمریکا مطرح بود که بالاخره استعمار می‌خواهد این مرجعیت را به این شکل پروبال بدهد. حالا بعد از گذشت چهارده پانزده سال نهادهای جمهوری اسلامی ایران که آن زمان با شک و تردید به مرجعیت در افغانستان می‌نگرستند، در سال‌های اخیر یک مقدار حسن نظر پیدا کرده چون بعد از آن، تمام گزارش‌ها را دنبال و بررسی نموده‌اند، به این باور رسیده‌اند که این یک حرکت دینی، اعتقادی و علمی است نه حرکت قومی و جغرافیایی. این حسن نظر تازگی‌ها پیدا شده است، سال‌های اول ذهنیت‌ها بسیار خراب بود.

۸. ویژگی‌های اخلاقی محقق خراسانی

برهانی: جناب‌عالی در سفرهای متعدد آقای خراسانی را همراهی کردید و تا حد زیادی با ایشان محشور بودید؛ اگر اخلاق و رفتار شخصی و کردارهای فردی و برخورد‌های اجتماعی که با اقبال مختلف داشته‌اند و مورد توجه شما قرار گرفته و برای ما جالب باشد را بیان نمایید؟

اخلاقی: آیت‌الله خراسانی از نظر اخلاقی واقعا تجسم عینی اخلاق بود، آدمی بود که تمام خصوصیات و ویژگی‌های لازم برای یک عالم و روحانی را داشت و انسان بسیار متواضع، سلیم‌النفس و قانع بود. در بعضی از جلسات ما شاهد بودیم ایشان به اندازه‌ای مؤدب بود که بعضی تذکراتی به آیت‌الله محقق کابلی داشت، در جلسه مطرح نمی‌کرد. من یادم هست یک مورد بسیار سزّی و محرمانه بود، ایشان به من پیشنهاد کرد بعد رفتیم منزل معظم‌له، آقای خراسانی به من گفت موضوع را با شخص ایشان مطرح می‌کنم بعد در اتاق خلوتی رفت و آن موردی را که می‌خواست، به ایشان تذکر داد. همین‌طور در جلساتی که علما حضور داشتند آیت‌الله محقق خراسانی بحث علمی که می‌کرد

حتی الامکان احتیاط می‌کرد با آیت‌الله محقق کابلی خیلی جدی جر و بحث نکند؛ به خاطر این که عظمت و ابهت ایشان حفظ شود؛ اما در جلساتی که در منزل معظم‌له بود، بحث علمی خیلی داغ می‌شد. آیت‌الله خراسانی بسیاری از مسائل را نقد می‌کرد و به تعبیر خودشان می‌گفت: من صبح‌ها با آیت‌الله کابلی کمر می‌دهم و نبرد علمی می‌کنم و ایشان در اصول و فقه پهلوان است این در حالی بود که خودش مجتهد بود شاید از نظر علمی کم‌وکسری از حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی نداشت خود معظم‌له هم اجتهاد ایشان را تأیید می‌کرد. خلاصه تواضع آیت‌الله خراسانی با تمام اقشار برای ما یک الگوی حسنه است که من خاطرات بسیار شیرین در این رابطه از ایشان دارم.

۹. محقق خراسانی الگوی نمونه

اکبری: جناب آقای اخلاقی! با توجه به این که یکی از اهداف این مصاحبه‌ها پیرامون شخصیت آیت‌الله خراسانی ارائه دادن اسوه حسنه و معرفی کردن الگو و نمونه عینی، علمی و عملی برای ملت و مردم ماست بناء از مجموع شخصیت و جودی آن مرحوم کدام بعد از ابعاد آن دارای برجستگی خاص بوده و به عنوان الگوگیری پیشنهاد می‌کنید؟

اخلاقی: من معتقدم آیت‌الله خراسانی از جهات و ابعاد گوناگون برای علما و طلاب جوان ما می‌تواند الگو باشد.

اول؛ از نظر علمی

ایشان در عرصه علمی آدم توانمندی بود و اهتمام خاص داشت. من در سفری که به بندرعباس می‌رفتم در داخل هواپیما کنار ایشان بودم، گفتم حاجی آقا! در رابطه با سخنرانی شما چه توصیه‌ای می‌کنید و چه کار بکنیم که بر سخن گفتن مسلط شویم و مسلط بر واژه‌ها باشیم، ایشان فرمود که لغات و واژه‌ها را حفظ کنید و بعد مطالب چه علمی و چه تاریخی که مطالعه می‌کنید در قالب این لغات و واژه‌ها ریخته می‌شود و سخنرانی شما یک سخنرانی جمع‌جوری از آب درمی‌آید. پس اولین جهتی که ایشان می‌تواند برای ما الگو باشد، در بعد علمی است که ایشان از این نظر هم توانمند بود و هم آدم جدی و تلاشگر و همیشه توصیه می‌فرمود که از نظر علمی خودتان را مجهز کنید. اگر از نظر علمی توانمند نباشید ممکن است در یک مقطعی درخشش داشته باشید، ولی سرانجام می‌لغزید.

دوم؛ از نظر تبلیغ و خطابه

جهت دومی که ایشان می‌تواند برای علما مخصوصاً برای طلبه‌های جوان ما الگو باشد، در بعد تبلیغ و خطابه است، ما علمای زیادی داشتیم که متأسفانه یک بعدی بوده‌اند. بعضی علمایی داریم که از نظر منبر و خطابه ید طولایی دارند، ولی از نظر علمی می‌لنگند یا بالعکس بعضی علمایی داریم که در عرصه علمی توانمند هستند؛ ولی از نظر فن خطابه و تبلیغ و سخنرانی ضعیف‌اند و محتوای علمی و

ما فی الضمیرشان را نمی‌تواند برای مردم و جامعه القا کنند. آیت‌الله خراسانی یک عالم دوبعدی بود. ایشان از این منظر هم الگوی خوبی است. علمای ما همان‌طوری که در عرصه علمی تلاش می‌کنند، در عرصه تبلیغ و خطابه و نویسندگی هم تلاش کنند. ایشان در عرصه قلم نویسنده بسیار توانا بود آثار گران‌قدر و گران‌سنگی از ایشان به یادگار مانده است که به همت والای شما عزیزان انشاء الله ماندگار تاریخ خواهند شد.

سوم؛ داشتن هدف

جهت‌سومی که می‌تواند الگو باشد این است که آیت‌الله خراسانی یک عالم و یک مجتهد هدفمند و هدفدار بود. من معتقدم که ما در بین مجتهدین و علمای طراز اول مثل آیت‌الله خراسانی آدم دردمند و هدفمند کم داریم؛ یعنی مجتهدی که از نظر علمی به اندازه آیت‌الله خراسانی باشد داشتیم، ولی آن هدفمندی را نداشته است. ایشان آدمی بود مسئولیت‌پذیر و هدفمند و بسیار اندیشه‌بالا داشت؛ پنجاه سال و صد سال بعد را فکر می‌کرد. من معتقدم از این زاویه هم آیت‌الله خراسانی یک اسوه و یک الگوی حسنه است. علمای ما به علاوه که در عرصه علمی، فرهنگی و تبلیغی توانمند باشند، هدفدار هم باشند و در زندگی هدف و آرمانی را دنبال و برای آن هدف و آرمان خطوطی را ترسیم بکنند.

جعفری: انسان‌هایی که هم در بعد اجتماعی و هم در بعد علمی و همه عرصه‌ها رشد کنند، بسیار اندک‌اند. همین‌طور در میان بزرگان علم کمتر شخصی را می‌بینیم که زبان عصر خود و زبان مخاطبان خود را خوب بفهمد، با توجه به سفرهای تبلیغی‌ای که با آقای خراسانی بودید، ایشان را از این نظر چگونه یافتید؟

اخلاقی: ایشان در بعد مخاطب‌شناسی، استثنایی بود، شرایط زمان و مکان را در نظر می‌گرفت، مخاطبین را در نظر می‌گرفت و سخنرانی‌های ایشان را در قم، خاتون‌آباد تهران، مرقد امام خمینی و بندرعباس اگر با هم مقایسه کنیم، کاملاً متفاوت‌اند؛ مثلاً یک سخنرانی ایشان در مسجد اهل‌البیت (ع) قم داشت، آن سخنرانی بهترین سخنرانی آیت‌الله خراسانی بود که متأسفانه ما نوار آن را پیدا نتوانستیم مثل این‌که برادران خوب برنامه‌ریزی نکرده بودند.

من یک نکته را قبلاً اشاره کردم که آیت‌الله خراسانی یک عالم و یک روحانی هدفدار و هدفمند بود و در عرصه‌های علمی و سیاسی ایشان بر این باور بود که ما در افغانستان باید در دو عرصه کار بکنیم؛ هم در عرصه سیاسی که ایشان به رهبری شهید مزاری معتقد بود، می‌گفت باید در عرصه سیاسی آقای مزاری تقویت شود، در عرصه علمی آیت‌الله محقق کابلی باید تقویت شود و این دو جریان علمی و سیاسی باید با هم مرتبط باشند و مثل دو بالی باشند برای تحرک جامعه در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و فقهی و در این مسیر هم صادقانه تلاش می‌کرد.

من یادم هست در جلسه سخنرانی‌ای که در خاتون‌آباد داشت، وقتی شهید مزاری و حزب وحدت

مطرح شد رشادت‌های آقای مزاری و دست‌آوردهای حزب وحدت را بیان می‌کرد. تصویر ایشان خوب در ذهنم هست که مشت را گره کرده بلند می‌کرد و فریاد می‌زد: مزاری مزاری حمایت می‌کنیم، مزاری رهبر ماست، محقق مرجع ماست. سخنرانی بسیار جالب سیاسی در خاتون‌آباد داشت که متأسفانه نواری که در آن جلسه برادران ضبط کرده بودند، در دسترس ما قرار ندادند.

جلسه‌ای که در قم در منزل آقای خطیبی داشتیم صدویست نفر از علمای طراز اول را در آن جلسه دعوت کرده بودیم، آیت‌الله خراسانی سخنرانی کرد و کاملاً علمی و اجتهادی بود و آرای اکثریت علمای موجود در جلسه را متحول و متغیر کرد و در آن جلسه اکثریت متقاعد شدند و در کتاب «مرجعیت رمز بقاء تشیع» نظرات آن‌ها گنجانده شده است که عامل اصلی این تغییر و تحول همان سخنرانی علمی و تحلیلی آیت‌الله خراسانی بود. هم‌چنین در جلسه مسجد اهل البیت. این یک واقعیت است که سخنرانی‌های ایشان با توجه با وضعیت جلسه، با توجه به مخاطبین فرق می‌کرد و مخاطب‌شناسی خوبی داشت؛ لذا سخنرانی‌های ایشان متفاوت بودند. او با توجه به نیاز زمان و با توجه به افکار و اندیشه‌های مستمعین صحبت می‌کرد.

۱۰. محقق خراسانی و دیدار با مراجع قم

اکبری: فرمودید آیت‌الله خراسانی مدت ده روز در قم اقامت داشت و در این مدت به دیدن مراجع می‌رفت، حالا هدف ایشان این بوده که مراجع را متقاعد نماید تا با مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی مخالفت نکنند یا می‌خواست علما و مراجع را از لحاظ علمی در ترازوی سنجش قرار بدهد و آیت‌الله کابلی را با آن‌ها مقایسه بکند؟

اخلاقی: من معتقدم آیت‌الله خراسانی در دهه‌ای که در قم اقامت داشت، در واقع می‌خواست ایشان را از نظر علمی با سایر مراجع مقایسه کند و این کار را هم کرد. ایشان به دیدار آیات عظام مکارم شیرازی، سید محمد شیرازی، منتظری، صانعی و... رفت. ایشان در مدت اقامت در قم بیشتر در بعد علمی یک حالت مقایسه‌ای آیت‌الله کابلی را با سایر مراجع داشت.

من در آن شبی که آیت‌الله خراسانی در منزلم بود از ایشان کسب تکلیف کردم که اگر در این مسیر باشیم شرعاً برای ما مسؤلیتی به وجود نخواهد آمد؛ یعنی واقعا بری‌الذمه هستیم و شما تأیید می‌کنید؟ ایشان فرمودند بلی من در این دهه‌ای که این‌جا بودم صبح‌ها نبرد علمی داشتم و با آقایان مراجع قم با همه نشست داشتم، آقای محقق نجفی کابلی از نظر فقهی و اصولی قهرمان است. این تعبیر آیت‌الله خراسانی بود. ایشان بیشتر آن نظر را داشت در عین حالی که این حرکت را آغاز کرده بود، آیت‌الله کابلی را با سایر مراجع و فقهای فعلی مقایسه کند که بالاتر یا پایین‌تر است. ایشان می‌فرمودند: آیت‌الله محقق کابلی از اکثر فقهای موجود بالاتر است.

برهانی: در پایان اگر کدام خاطره زیبایی از آیت‌الله خراسانی دارید برای ما بیان نمایید.

اخلاقی: خاطره‌های زیادی دارم و از جمله خاطره شیرینی که از آیت‌الله خراسانی دارم همان اخلاق نیکوی ایشان است. در جلساتی که بودیم و مدتی که در قم، تهران، پاکستان و جاهای دیگر بودیم با ایشان هم‌اتاق بودم. ایشان به اندازه‌ای با ما صادقانه و خودمانی و طلبگی برخورد می‌کرد که انگار من با آیت‌الله خراسانی یک طلبه هم‌مباحثه و هم‌حجره هستم. ایشان به اندازه‌ای تواضع و فروتنی و اخلاق نیکو داشت که ما را شرمنده می‌کرد و بعضی واژه‌ها و تعبیراتی را نسبت به من داشت که الآن به زبانم نمی‌آید که تعبیرات ایشان را نسبت به خودم خدمت شما ارائه بدهم.

خلاصه تواضع و فروتنی و برخورد طلبگی ایشان با یک طلبه مثل من طوری بود که من فریفته‌ام ایشان شدم و لذا وجدانا، اخلاقا و ایمانا برای خود وظیفه شرعی می‌دانستم که باید در رابطه با آیت‌الله خراسانی کار کنم و خواسته‌ها و نیازهای ایشان باید تأمین گردد. ایشان هم از ما تا آخر راضی بود؛ الآن هم در سفرهایی که به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف می‌شوم، همیشه در زیر ناودان طلا نایب‌الزبیره بسیاری از دوستان هستم و در رأس این دوستان آیت‌الله محقق خراسانی است. همین‌طور مرحوم صابری، مرحوم استاد فصیحی یکه‌ولنگی و استاد خلیل رحمت‌الله علیهم، از یاران بسیار صمیمی ما در سنگر مرجعیت بودند، همیشه به یاد دوستان هستم. آیت‌الله خراسانی در ذهن و باور ما جایگاه ویژه دارد و هیچ وقت ایشان را فراموش نمی‌کنم و خداوند روح‌شان را از ما شاد کند و امیدوارم انشاءالله راه خراسانی، مرام خراسانی و آرمان خراسانی توسط شما عزیزان در تاریخ ماندگار شود.

۱۱. آغاز تأسیس نهاد مرجعیت

جعفری: جناب عالی سال‌های طولانی در نهاد مرجعیت حضور داشتید و یکی از ارکان دفتر مرجعیت حساب می‌شوید، چطور شد به این کاروان پیوستید و به عنوان مبلغ مرجعیت قرار گرفتید؟

اخلاقی: مرجعیت در افغانستان یکی از آرزوهای بسیاری از طلاب جوان ما بود و من نیز جزء آن مجموعه بودم. آیت‌الله محقق کابلی رئیس شورای عالی نظارت حزب وحدت بود. وقتی ایشان در سال ۱۳۷۱ از کابل بازگشت، از سوی شورای مدرسین حوزه علمیه مشهد دعوت شدند. در رأس این شورا آیت‌الله فاضل ورسی، آیت‌الله خسروی، آیت‌الله ناصر، استاد فصیحی، استاد نهضت، استاد خلیلی پنجاب قرار داشتند. یک هیأت دوازده نفری از قم رفتیم که در آن هیأت آقایان حسین شفایی، خطیبی، موسوی ترکمن، صمدی جاغوری، شیخ کبیر محمدی و بنده حضور داشتیم، وقتی مشهد رسیدیم، مردم زیاد به استقبال ایشان آمده بودند، شعارها و پیام‌ها و پلاکاردها، هدف‌دار و در راستای مرجعیت ایشان بود. در واقع مرجعیت از این سفر آغاز شد، سپس در کوی طلاب در منزل حاجی برات مستقر شدیم، ستادی با نظارت شورای مدرسین از طلاب جوان تشکیل شد، مثل

۱. مصاحبه عبدالله جعفری با حجة الاسلام والمسلمین ناصر اخلاقی یکه‌ولنگی، ۱۴/۹/۱۳۹۶.

فهیمی بلخاب، ناصر شریفی، قانعزاده و اعتمادی لعل و در رأس آیت‌الله خراسانی بود. از علمای منطقه، طلاب، دانشجویان و مهاجرین دسته‌دسته می‌آمدند و مسأله مرجعیت آن‌جا مطرح شد.

البته بعداً ما از دوستان شنیدیم این طرح از سوی شهید مزاری است، چون بعد از درگذشت آیت‌الله اراکی در رابطه با مسأله مرجعیت نظرات مختلف مطرح شدند. شهید مزاری در یک جلسه به آیت‌الله محقق گفته بود، مراجع فعلی حفظهم الله تعالی، شرایط افغانستان را درک نمی‌کنند، آشنایی با وضعیت افغانستان ندارند، شما یا آیت‌الله فیاض رساله عملیه بنویسید که شرایط افغانستان را درک می‌کنید. به هر حال در مشهد از سوی شورای مدرسین مشهد و سایر طلاب و مردم اصرار بر این بود که شما رساله عملیه بنویسید. ایشان ابتدا زیر بار نمی‌رفت، به آیت‌الله خراسانی گفت شما رساله بنویسید. آقای خراسانی گفت: مرجعیت ویژگی‌هایی باید داشته باشد. از جمله باید قوم خوب داشته باشد که من ندارم، من متولد خراسانم و آن‌جا کسی مرا نمی‌شناسد. دوم این که مرجع تقلید سیمای نورانی و زیبا داشته باشد، که حضرت عالی این دو ویژگی را دارید. به علاوه سابقه علمی و عملی شما برای همه روشن است و جامعه تشیع نیاز به چنین مرجع تقلیدی دارد.

در هر صورت ایشان در مشهد مرجعیت را نپذیرفت، از آن‌جا به تهران بازگشتیم، هیأتی از فضیلابی مشهد مانند استاد نهضت، صابری سمرقندی، فهیمی بلخاب، آیت‌الله ناصری و استاد خلیل ایشان را همراهی می‌نمودند. در حرم امام خمینی استقبال رسمی از ایشان صورت گرفت، در باقرآباد، خاتون‌آباد، اصفهان و بندرعباس همراه ایشان رفتیم و آخر به قم آمدیم، در همه جا مسأله مرجعیت معظم‌له مطرح بود. در قم آیت‌الله خراسانی ده روز در منزل ایشان بود، بعد از اصرار زیاد و اقامت ده روزه آیت‌الله خراسانی سرانجام ایشان استخاره به قرآن گرفت، خوب آمد و ایشان پذیرفت.

من یک شب آیت‌الله خراسانی را در منزل خود دعوت کردم و گفتم از نظر شرعی ما می‌توانیم با ایشان همکاری نماییم یا نه. ایشان فرمود: در محضر عام با ایشان بحث علمی نکردم تا ابهت ایشان در برابر علما حفظ شود، ولی ده روز است صبح‌ها با ایشان نبرد علمی داشتم، ایشان در زمینه فقه و اصول پهلوان است، من با آیات عظام سید محمد شیرازی و مکارم شیرازی بحث علمی داشتم، آیت‌الله کابلی از آنان اعلم است. همین‌طور با آیت‌الله منتظری بحث داشتم و ایشان واقعا شخص ملا و تواناست. این سخن ایشان کمر ما را بست و از نظر آیت‌الله خراسانی، آیت‌الله محقق کابلی فقیه جامع‌الشرایط و دارای صلاحیت فتوا و مرجعیت بود.

در مرحله بعد سفر پاکستان پیش آمد و با آیت‌الله محقق خراسانی به پاکستان رفتیم. ایشان از تهران به کراچی رفت و من قاچاقی از طریق تفتان به کوئته رفتیم. زمینه سفر ایشان را در کوئته فراهم کردم، سپس به کراچی رفتیم و در آن‌جا در منطقه حسین‌گود که مرکز هزاره‌هاست مستقر شدیم و در سایر مناطق هزاره‌نشین مانند صیدآباد و سنگر رفتیم و آن‌جا هزار جلد رساله آیت‌الله کابلی چاپ

شدند. از آن‌جا دوباره به کویته آمدم تا زمینه سفر ایشان فراهم گردد. استقبال بسیار خوبی از ایشان در کویته به عمل آمد، علما و دفتر حزب وحدت، تنظیم نسل نو هزار، تحریک فقه جعفری، امام جمعه و... همکاری بسیار خوبی کردند و استقبال بی‌نظیری از ایشان در کویته صورت گرفت، حدود یک ماه در آن‌جا بودیم.

البته آن‌جا در رابطه با تنظیم نسل نو هزاره قدری با ایشان اختلاف نظر پیش آمد، مشوره آیت‌الله کابلی و درخواست ما این بود که اگر تشکلی از ما دعوت کرد، دعوت‌شان را بپذیریم، ولی مقرر ما مستقل باشد. وقتی از سوی تکه‌دار بابه علی یکی از بزرگان تنظیم نسل نو هزاره برای اقامت در منزل‌شان دعوت صورت گرفت، آیت‌الله خراسانی روی احساسات پاک قومی که داشت، دعوت ایشان را پذیرفته و به خانه تکه‌دار بابه علی از بزرگان تنظیم رفت. ما سعی کردیم از اقامت ایشان در منزل بابه علی ممانعت کنیم، موفق نشدیم. از آن‌جا با تبلیغات منفی مواجه شدیم، تنظیم بیشتر در نظر داشت به نحوی از این مسأله استفاده ابزاری کند و برای تشکیل مجلس ملی هزاره از ایشان بهره جوید. سرانجام ما آمدیم و آیت‌الله خراسانی یک ماه دیگر آن‌جا بود، وقتی ایشان به ایران بازگشت در ابتدا بیت آیت‌الله کابلی قدری با ایشان سرد برخورد کرد، ولی به مرور زمان رابطه ترمیم شد و دوباره ایشان جایگاه خاص خود را در بیت داشت تا به رحمت الهی پیوست. بنده در ترکیب هیأتی از سوی مرجعیت در مراسم تجلیل از آن عالم ربانی شرکت کردم و به همین مناسبت پیامی از سوی آیت‌الله العظمی کابلی صادر گردید که در مراسم قرائت شد.

البته در رابطه با تحکیم جایگاه مرجعیت به علاوه آیت‌الله خراسانی و شورای مدرسین مشهد، نهاد دیگری که در رابطه با مرجعیت زیاد فعالیت کرد، جامعه روحانیت افغانستان در حوزه علمیه قم بود که همزمان با بحث مرجعیت به وجود آمد، افراد فعال آن حسین شفایی، شیخ طاهر محمدی دای‌میردادی، افتخاری و بنده بودیم. چاپ رساله و غلط‌گیری آن را ما بیشتر انجام دادیم. هم‌چنین جزوه‌ای به نام ضرورت ظهور مرجعیت نشر کردیم. اثر دیگر مرجعیت «رمز بقای تشیع» است که مقدمه آن را جناب آقای استاد سرور دانش معاون فعلی رئیس جمهور نوشته است. بیشتر کارهای کتاب مذکور را ما انجام دادیم. در بازنویسی آن آقای علیزاده و آقای حسن‌جان احمدی ورسی با ما همکاری کردند. بعضی از مصاحبه‌ها مثل مصاحبه با آقای عالمی در پاراچنار از طریق تلفن انجام شد، تنها کسی که حاضر به مصاحبه نشد، آیت‌الله جوهری از عالمان جاغوری ساکن مشهد بود. بقیه علما همه همکاری کردند. البته این کار با زحمات زیاد صورت گرفت، چون در اوایل مرجعیت نگرانی زیاد بود در ابتدا کسی حاضر به مصاحبه نمی‌شد، سپس با چاپ آن موافقت نمی‌کرد، بعد از موافقت با چاپ از دادن عکس امتناع می‌کرد. البته جامعه روحانیت استمرار نداشت، چون آقای شفایی به مجموعه دیگر پیوست، ما و آقای محمدی و افتخاری به دفتر پیوستیم. مسئول فرهنگی

جامعه روحانیت آقای شفایی و همکار ایشان من بودم، ولی در مدت سه چهار سال فعالیت زیاد کرد. بنابراین، شورای مدرسین مشهد و جامعه روحانیت، طلاب قم در آغاز و استمرار مرجعیت نقش کلیدی داشتند.

۱۲. تأسیس مراکز علمی

جعفری: یکی از کارهای ماندگار دفتر مرجعیت با همت و تلاش جناب عالی، تأسیس مرکز امام صادق (ع) در بامیان است. اگر ممکن است در این باره و سایر مراکز فرهنگی تأسیس شده توسط دفتر آیت الله توضیح دهید؛ این که در چه سالی شروع کردید، اهداف و انگیزه‌های شما با توجه به کثرت مراکز علمی در افغانستان، چه بوده است؟

۱۲.۱. تأسیس مدرسه خاتم الانبیا در هرات

اخلاقی: آغاز کار ما در رابطه با ساخت و ساز مراکز فرهنگی از هرات شروع شد. سالی که حکومت طالبان ساقط شد، در اواخر ۱۳۸۱ با آقای خطیبی و عارفی دفتر کابل را افتتاح کردیم. در زمستان ۸۲ با مرحوم زکی دفتر مزار را افتتاح کردیم و در مراسم افتتاح آن آقای محقق وزیر پلان وقت را دعوت کردیم و سخنرانی جالب داشت. در سال ۸۳ همراه آقای دانش و آقای عارفی دفتر هرات را افتتاح کردیم، مردم مهاجر هزاره در هرات منزوی بودند. مردم بومی هرات با مهاجرین برخورد غیردوستانه داشتند. آن جا دیدیم صرف وجود دفتر فایده ندارد، حداقل باید مرکزی ساخته شود تا مردم ما به مرور زمان صاحب هویت شوند، لذا در ابتدا همراه با آقای عارفی و آقای دانش یک منزل را اجاره کردیم و تعدادی از طلاب را حمایت مالی می کردیم. سید خیری از هراتی‌ها زمین مدرسه خاتم الانبیا را وقف کرده بود. ایشان در مشهد به حضور آیت الله محقق کابلی رسید، ابتدا هیأت امنای و تولیت تشکیل شد. سه نفر از طرف واقف و چهار نفر از طرف آیت الله کابلی که آقایان عارفی، دانش، فهیمی و من بودم. کار را شروع کردیم. فاز اول تمام شد. آقای شهرستانی نماینده آیت الله سیستانی به هرات آمد و ما ایشان را به مدرسه بردیم کمی از سوی ایشان صورت گرفت. بیشترین تلاش را در این مورد آقای دانش داشت، در قم از آیت الله محقق کابلی درخواست کرد یا شما ساخت و ساز را به عهده بگیرید یا شهریه را، سرانجام آیت الله کابلی شهریه را به عهده گرفت و ما با تلاش و کوشش و تبلیغ در محلات هرات به جمع آوری کمک پرداختیم و این مدرسه را ساختیم که امروزه مدرسه نمونه شناخته می شود. مدرسه مذکور با مساحت هزار متر و در سه طبقه است.

۱۲.۲. تأسیس مصلاهی هرات

بعد از ساخت مدرسه، در سال ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ مصلاهی خاتم الانبیا را به مساحت هزار متر مربع در جبرئیل شروع کردیم، ابتدا خیری در دفتر قم آمد که من شصت میلیون تومان دارم، می خواهم زمینی

برای مسجد در افغانستان خرید شده بود. در این‌که کجا ساخته شود؟ من هرات را پیشنهاد کردم، آقای فهیمی ترکمن کابل را پیشنهاد داد، کمی با هم بگو و مگو کردیم. حاجی حسین گفت: شما بحث نکنید فردا آقا بعد از نماز صبح استخاره می‌کند. صبح خبر داد که استخاره هرات خوب آمد. من با آقای محمدعلی دانش در هرات تماس گرفتم و موضوع را صحبت کردم و از ایشان خواستم زمینی را آماده کند. ایشان این زمین را پیدا کرد، پول را حواله کردیم و این مسجد ساخته شد. بیش از یک میلیارد تومان در آن‌جا هزینه شده است. فعلاً این مسجد بعد از مسجد گوهرشاد هرات بزرگترین مسجد در افغانستان است و برای دوازده هزار نمازگزار ظرفیت دارد.

البته در ابتدا بعضی از اعضای بیت نظر مساعد نداشتند و می‌گفتند شما میلیون‌ها تومان را هدر داده‌اید، ولی حالا یکی از افتخارات نهاد مرجعیت است و این مدرسه و مصلا در عرصه سیاسی و اجتماعی برای مردم ما هویت داده و مظهر وحدت مردم هزاره مهاجر گردیده است، مقرر رهبران جهادی، محل سخنرانی‌شان آن‌جاست.

۱۲.۳. تأسیس مدرسه باقریه در پلخمری

هم‌زمان با ساخت مصلی در هرات، سال ۱۳۸۴ وقتی آیت‌الله العظمی کابلی به کابل تشریف فرما شد، بنده و آقایان افتخاری و هاشمی ترکمن که همراه آیت‌الله کابلی بودیم، به پلخمری رفتیم. آن‌جا زمینی شبیه زمین مصلای شهید مزاری در کابل در اختیار حزب وحدت بود. استاد محقق دیواری اطراف آن کشیده و آن‌را به آیت‌الله کابلی واگذار کرد. ما مدرسه علمیه جعفریه (ع) را در آن‌جا تهادب‌گذاری کردیم که در یک طبقه ساخته شده است. البته طرح آن سه طبقه است. ولی دفتر مزار درایت لازم را نشان نداد و پروژه به اتمام نرسید.

۱۲.۴. تأسیس مرکز امام صادق (ع) بامیان

سرانجام وقتی قم آمدیم با استاد دانش صحبت کردیم، ایشان نکته جالبی فرمود: شما و آقای خطیبی کار زیاد کرده‌اید، گاهی در پلخمری و گاهی در مزار و گاهی در کابل کار کرده‌اید؛ اما متمرکز نبوده، اگر متمرکز کار نکنید فایده ندارد. ما به این نتیجه رسیدیم که از همه‌جا می‌مانیم و هیچ‌جا نمی‌توانیم نقش اساسی را بازی کنیم. از این‌رو، اقدام به افتتاح دفتر بامیان نمودیم. من ابتدا با افتتاح دفتر در بامیان نظر مساعد نداشتیم، چون از بامیان شناخت کافی هم نداشتیم، به علاوه به این عقیده بودم که اگر در بامیان دفتر باشد، مرا مسئول قرار می‌دهند، آمادگی حضور در آن‌جا را نداشتیم. علاقه‌مند بودم در هرات باشم، ولی آقای حسن‌جان احمدی از ورس و آقای نعمت‌الله صادقی از شهیدان زیاد اصرار کردند که دفتر مرجعیت در بامیان باشد. سرانجام سال ۱۳۸۷ دفتر بامیان افتتاح شد و من از طرف آقا مسئول دفتر تعیین شدم. آن‌جا یک دفتر بود و در مسجد رهبر شهید نماز می‌خواندیم. ما با

اعضای دفتر نشستیم که صرف یک دفتر سنتی فایده ندارد، بعد از ارزیابی به این نتیجه رسیدیم که یک کتابخانه و مرکز علمی و فرهنگی در مرکز ولایت باشد. سه عامل عمده ما را وادار کرد که شروع به ساخت این مرکز نماییم.

الف. معمولاً من نیم ساعت قبل از نماز طرف مسجد رهبر شهید می‌رفتم و به منظور کنترل قند پیاده روی می‌کردم، در ایام امتحانات دانشگاه‌ها مشاهده می‌کردم که محصلان پسر در میان درختان و زمین‌های کشاورزی مشغول خواندن و مطالعه کتاب‌های درسی‌شان هستند و جای مناسب برای خواندن وجود ندارد. از طرف دیگر، چه بسا برای مردم مزاحمت ایجاد می‌گردید.

ب. روزی در دشت عیسی خان رفتم، دیدم برادران اسماعیلیه یک جماعت‌خانه بسیار مجهز ساخته‌اند، در حالی که تعداد خانوار و جمعیت‌شان بسیار اندک است.

ج. روزی در دشت ملا غلام، تابلوی مدرسه خلفای راشدین نظرم را جلب کرد، وقتی تحقیق کردم متوجه شدیم هشتاد نفر طلبه با هشت مولوی مشغول تعلیم و تدریس و تحصیل هستند، در حالی که بامیان مرکز تاریخی شیعه‌ها است و ما هیچ‌گونه مرکز دینی و فرهنگی نداریم. این دو کار برادران اسماعیلیه و اهل سنت مشوق ما شدند تا در کنار آنان حوزه علمی و مرکز فرهنگی و تحقیقاتی امام صادق (ع) را تأسیس کنیم تا از این طریق یک نوع تعامل و تبادل فرهنگی با آنان هم صورت بگیرد. روزی با آقای صادقی و رضوانی نشستیم که مرکزی بسازیم، سرانجام از آن‌جا با آیت‌الله کابلی در مشهد تلفنی صحبت کردم و صحبتیم با آیت‌الله ضبط شد تا به عنوان سند جواز برای انجام کار باشد. معظم‌له موافقت خود را اعلام کرد. سال ۱۳۹۰ حضور خانم سرابی والی وقت رسیدیم و زمین مرکز فرهنگی امام صادق (ع) را به مبلغ بیست و یک لک افغانی معادل چهل و پنج هزار دلار خریدیم. در سال ۹۱ شروع به کار کردیم و در سال ۱۳۹۴ هم‌زمان با سالروز میلاد امام رضا (ع) افتتاح کردیم و این مرکز بهترین امکانات را دارد و حدود یک میلیون دلار برای ساخت آن هزینه شد.

۵. ۱۲. تأسیس مصلا در بامیان

در جوار حوزه علمی زمینی به متراژ شش هزار متر مربع وجود داشت که در ماستر پلان شهری جای سینما در نظر گرفته شده بود، حضور آقای غلام‌علی وحدت والی بامیان رسیدیم که سینما در کنار حوزه عملیه مناسب نیست، ایشان گفت طرح شما چیست؟ گفتیم: بامیان در آینده به یک مصلا و مسجد جامع نیاز دارد، ایشان بعد از یک روز موافقت خود را اعلام کرد و زمین را با قیمت استملاک شده، به قیمت هر متر مربع ۲۸۵ افغانی به ما واگذار کرد و جمعاً مبلغ ۵ لک افغانی شد، ما به افراد خیر در نماز جمعه اعلام کردیم و پول تهیه شد و پرداخت گردید. سپس در زمان والی جدید آقای محمدطاهر زهیر ایشان اشکالات قانونی این قضیه را متذکر شد که دستور داده شده، ولی نقشه تعدیل نشده و اجرائات صورت نگرفته است. در نهایت ایشان همکاری کرد. در سال جاری ۹۶ کار

مصلا و مسجد جامع امام صادق (ع) را شروع کردیم، فنداسیون آن تکمیل شده و ستون‌ها ریخته شده‌اند و به سقف اول رسیده است. انشاءالله در سال آینده دوباره کار را شروع می‌کنیم که یک بخش مصلائی مذکور حوزه علمیه خواهران خواهد شد. زیر بنای مسجد جامع و مصلا یک هزار و هفتصد و ده متر است که در سه طبقه ساخته خواهد شد.

۱۳. نمایندگی دفتر مرجعیت در مراسم حج

جعفری: جناب عالی به طور مستمر به نمایندگی از نهاد مرجعیت در برنامه حج حضور داشته‌اید، برنامه دفتر مرجعیت در این زمینه چگونه است؟ نمایندگانی که از سوی معظم له عزیمت می‌کنند چه تعدادند؟

اخلاقی: در سال‌های اول مرجعیت، اعزام از ایران روی نوبت بود، نوبت هم میان افرادی بود که از نظریت شاخص به حساب می‌آمدند که آقایان خطیبی، فهیمی، عارفی، دانش و بنده بودم. به همان اندازه که هزینه می‌شد، چند برابر درآمد وجود داشت. دهه اول مرجعیت به این صورت بود. دو دهه دیگر است که از طرف دفتر یک ریال هم هزینه‌ای صورت نمی‌گیرد، تقریباً به طور مستمر چهار نفر که عبارتند از آقایان فهیمی، عالمی، حاجی حسن محقق و بنده، در ایام حج در بعثه آیت‌الله محقق کابلی در مکه حضور دارند و پاسخ‌گوی مراجعین و محاسبه وجوهات شرعی متدینین هستند و هیچ وجهی از سوی دفتر به ما داده نمی‌شود، ما یک نیابت کامل می‌گیریم، تنها هزینه‌ای که از سوی دفتر مرجعیت صورت می‌گیرد، اجاره دفتر در مکه است، وجوهات حجاج کشورهای اروپایی و مهاجرین مقیم عربستان دریافت می‌شوند و هیچ‌گونه وجهی هم به اعضا پرداخت نمی‌شود؛ در حالی که معلمین وزارت حج به صورت رایگان اعزام می‌شوند. امسال برای هر نفر دو هزار دلار از طرف ریاست جمهوری در نظر گرفته شده بود. حج اگر با شرایط خاص خود انجام شود، طبعاً ثمرات و برکات دارد، شاید یکی از برکات سفر حج انجام همین پروژه‌های عمرانی بامیان بوده، این امکانات از مردم بامیان قابل جمع‌آوری نیستند.

جعفری: درباره جریان مشکل پیش‌آمده در سفر حج شما در سال ۱۳۹۴، اگر مصلحت می‌دانید، توضیح دهید؟

اخلاقی: جریان مشکل پیش‌آمده در حج ۱۳۹۴ یک پول امانتی بود، دو برادر به نام حاجی اسدالله حیدری و محمدرفع حیدری دارای هتل و مطعم به مدت ۳۰ سال در شهر جیزان عربستان اقامت دارند و ما هر سال از ایشان پول امانتی می‌آوردیم، چون هزینه حواله زیاد است و از طریق بانک‌ها مشکلات خود را دارد. معمولاً پول از طریق حجاج ارسال می‌شود. ما صبح روزی که از مدینه به طرف میدان هوایی جهت بازگشت به کابل حرکت کردیم، حاجی اسدالله هفتاد و هفت هزار ریال داد تا آن را به بستگانش به کابل بدهم، به دلیل کمبود فرصت من آن را در جیب پیراهن عربی

گذاشتم. وقتی در بازرسی رسیدیم، ما را گرفتند که انتقال این مقدار پول بدون مجوز ممنوع است. گفتم از خودم نیست از حاجی مقیم است. به ایشان خبر داده شد که حاجی اخلاقی را گرفته‌اند. ایشان گفت در ابتدا تصمیم گرفتم که منکر شوم پول از من نیست، چون پیامد داشت، ولی با خود گفتم نامردی است؛ در آخر به من اطلاع داد که اشکال ندارد، بگو پول از فلانی است و شماره‌ام را هم بده؛ لذا من اولین کاری که کردم برای تجدید وضو رفتم، مناسک حج و شماره تلفن‌های ایران را نابود کردم و عمامه‌ام را به کمرم بستم، وقتی از من بازجویی کرد و گفتم مال فلانی است و او را خواست، به مدت پنج روز بازداشت شدم، سپس با قید ضمانت آزاد شدم و در بعثه افغانستان در مدینه بودم و شش هزار ریال جریمه نقدی کرد و طی مراحل اداری آن سه ماه و نیم طول کشید. پس از طی مراحل اداری ما را آزاد کردند و پول را به ما بازگرداندند. به افغانستان بازگشتم. البته بعد از ختم پرونده‌ام مشکلی برای صاحب پول نیز پیش نیامد و برای ایشان پرونده‌ای تشکیل نگردید.

۱۴. مساعدت مالی نسبت به اعضای دفتر مرجعیت

جعفری: مساعدت دفتر آیت‌الله محقق کابلی نسبت به کسانی که در خارج یا داخل افغانستان به عنوان مسئول و عضو دفتر فعالیت می‌کند، چگونه است؟

اخلاقی: شاید مبلغ حقوق دریافتی اعضای دفاتر معظمه قابل باور نباشد، بالاترین حقوق را در دفتر قم آقای عارفی رئیس دفتر، بنده به عنوان معاون دفتر و آقای فاضلی و افتخاری به عنوان مسئولین بخش استفتانات دریافت می‌کنند به هر کدام ماهیانه مبلغ ۲۵۰ هزار تومان پرداخت می‌شود. به بقیه افراد در حد صد هزار تومان است. البته سایر اعضای دفتر از راه اجرای عقد و طلاق درآمدهای ناچیزی دارند که بنده و آقای عارفی از روز اول از فاز طلاق خارج شدیم. در بقیه دفاتر همین‌گونه است، مثلاً در بامیان به اعضای دفتر ماهیانه مبلغ پنج هزار افغانی پرداخت می‌شود که از صفر سال جاری قرار شد که ماهیانه مبلغ هفت هزار افغانی پرداخت شود. البته خودم چون حقوق ماهیانه را از قم می‌گیرم و از دفتر بامیان چیزی دریافت نمی‌کنم. البته هزینه رفت‌وآمد خودم و اعضای دفتر بامیان که از قم می‌روند، پرداخت می‌شود. روی هم رفته، اکثر اعضای دفتر مرجعیت در قم زندگی معمولی طلبگی دارند و در امور مالی مثل حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی محتاط هستند. ذخیره و پس‌اندازی از بیت‌المال نکردند، بلکه بعضی از همکاران که راضی نیستند نام‌شان برده شود، در اوایل مرجعیت اיתار می‌کردند و چه بسا از طریق انجام روزه و نماز استیجاری به افراد مساعده می‌دادند تا از این طریق نخبگان را دور مرجعیت جمع کنند و اگر اعضای دفتر خانه و یا منزلی دارند، معمولاً قبل از زمان مرجعیت خریداری کرده‌اند.

۱۵. زندگی‌نامه آقای اخلاقی

جعفری: در آخر اگر ممکن است جناب‌عالی قدری درباره زندگی، تولد و تحصیلات‌تان توضیح دهید. هم‌چنین بفرمایید که تحصیلات شما در کجا و در نزد چه اساتیدی بوده؟

اخلاقی: بنده ناصر اخلاقی هستم و در سال ۱۳۳۵ در قریه انده یکه‌ولنگ متولد شدم، پدرم روحانی و از منطقه ترغی پنجاب بود. در اولین سالی که مکتب در قریه ما شروع شده بود، در سن هفت سالگی به مکتب رفتم. بعد از اتمام دوره سه ساله مکتب دهاتی، به دلیل علاقه پدرم و خودم به درس‌های طلبگی، دروس دینی را در مدرسه آیت‌الله سید محمدحسن رئیس شروع کردم. دو الی سه سال در آن مدرسه بودم. دو سال دیگر نزد استاد مدرسی دره‌علی مقدمات و سیوطی را فرا گرفتم. سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰ پدر و مادرم عازم بیت‌الله الحرام شدند، مرا نیز همراه خود بردند. بعد از زیارت حرمین شریفین همراه با والدین در نجف اشرف اقامت نمودیم، مدت ۴ سال در نجف اشرف سیوطی و حاشیه و معالم را فرا گرفتم. سیوطی را نزد آیت‌الله مدرس، حاشیه را نزد استاد محمدی بامیانی، معالم را نزد استاد محمدعلی فاضل سنگتخت خواندم. سال ۱۳۵۴ حوزه علمیه نجف اشرف توسط حزب بعث منحل شد. در یک شب شش‌صد نفر از طلاب دستگیر شدند و بنده هم جزء همین مجموعه بودم. ما را از حرم امام علی (ع) به کربلا منتقل کردند و مدت چهارده روز در آن‌جا در بازداشت بودیم، سپس به ایران فرستادند.

پس از اخراج از عراق به قم آمدم. از سال ۱۳۵۵ در حوزه علمیه قم مشغول درس و بحث شدم و در سال ۱۳۵۶ پدرم به رحمت خدا رفت و من هم به افغانستان رفته و ازدواج کردم. انقلاب اسلامی افغانستان به وقوع پیوست، مدتی در جبهه فولادی و بامیان شرکت داشتم؛ اما کم‌کم شرایط به سوی جنگ‌های داخلی پیش رفت، ما احساس کردیم که اگر در داخل بمانیم پای ما در جنگ‌های داخلی کشیده خواهد شد؛ لذا منطقه را ترک کردیم و سال ۱۳۵۷ دوباره به حوزه علمیه قم آمدم و درس‌های طلبگی را شروع کردیم. شرح لمعه را نزد استاد موسوی تبریزی، قوانین را نزد استاد هاشم صالحی، رسایل را نزد استاد اعتمادی خواندم. بخشی از کفایه را نزد استاد ستوده و بخش دیگر را نزد آیت‌الله محقق کابلی آموختم. مکاسب را از ابتدا تا انتها نزد آیت‌الله پایانی فرا گرفتم. بدین ترتیب دروس سطح را در آخر دهه هفتاد کامل کردم.

سپس یک دوره تقریباً کامل در درس خارج اصول آیت‌الله فاضل لنکرانی و درس خارج فقه حج ایشان شرکت کردم. سپس در درس‌های خارج فقه آیت‌الله محقق کابلی، آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله مکارم شیرازی شرکت جستیم. همزمان با مطرح شدن مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، بیشتر در کارهای اجتماعی و کارهای مرتبط با دفتر فعالیت داشتم.

جعفری: غیر از درس‌های فقه و اصول، آیا در درس‌های کلام و فلسفه و تفسیر هم حضور داشتید؟

اخلاقی: در درس‌های تفسیر آیت‌الله جوادی آملی در زمان حضور در قم شرکت داشته و دارم. در زمینه فلسفه، مقداری از منظومه حاجی سبزواری را نزد یکی از اساتید فراگرفتم. در قسمت رشته‌های جدید علوم انسانی تحصیلاتی ندارم؛ چون در زمان ما علوم جدید و رشته‌های تخصصی رایج نبود و من از نظام سنتی در سطح چهار فارغ‌التحصیل شدم.

جعفری: معیشت و زندگی شما از چه طریقی تأمین می‌شود؟

اخلاقی: زندگی ما بیشتر وابسته به شهریه حوزه است. فعلا که عائله کم شده، کفایت می‌کند. قبلا که این‌جا بودم درآمدهای تبلیغی ماه رمضان و محرم بود. از جلسات ختم و عقد و نکاح درآمدهای جزئی دارم، به علاوه در زمستان از حدود بیست سال است که روزه استیجاری می‌گیرم. بعضی مصارفی که دارم از شهریه استفاده نمی‌کنم، مثلا سفر عتبات عالیات را از شهریه استفاده نمی‌کنم. پارسال که کربلا رفتم یک ماه روزه استیجاری گرفتم و همین‌طور امسال. پول‌های غیرشهریه‌ام به حساب یکی از دخترانم است که برای این‌گونه موارد از آن حساب استفاده می‌کنم.

جعفری: آیا فرزند کارگری دارید که به شما کمک کند؟

اخلاقی: پسر بزرگ من مهندس و در کابل است و شرکت نقشه‌برداری دارد. زندگی ایشان مستقل است، اگر از ایشان کمک بخواهم کمک می‌کند. پسر کوچکم طلبه و در مدرسه امام خمینی در رشته ادیان در مقطع کارشناسی ارشد درس می‌خواند. پسر وسطی‌ام ناشنواست و تا کلاس دوازده در مدارس استثنایی خوانده و فعلا در خیاطی کار می‌کند. سه دختر دارم. دختر بزرگم را به پسر عمه‌ام شفیق داده‌ام. در جامعه الزهرا درس می‌خواند. دختر دوم از دانشگاه امام خمینی فارغ‌التحصیل شده و فعلا در حوزه می‌خواند. دختر سوم با پسر آقای کاظمی ازدواج کرده و در حد لیسانس از قم فارغ‌التحصیل شده است.



خدمات و برکات مرجعیت در افغانستان

گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین محمد باقر فاضلی بهسودی رئیس بخش استفتائات دفتر آیت‌الله محقق کابلی^۱

جعفری: جناب آقای فاضلی، در آغاز سؤالات خواهشمندم که در ابتدا از زندگی نامۀ علمی، اساتید، تحصیل و آثار و فراز و نشیب‌هایی که در طول زمان داشته‌اید، بشنویم.

۱. زندگی نامۀ علمی آقای فاضلی

فاضلی: سال ۱۳۳۵ هـ.خ. در خانواده مذهبی و روحانی در ولایت میدان، ولسوالی مرکز بهسود،

۱. مصاحبه عبدالله جعفری با حجت الاسلام والمسلمین فاضلی بهسودی، مرداد ۱۳۹۶.

منطقه کوه بیرون متولد شدم. پدرم روحانی بود و مقداری از سطوح را خوانده بود. بنده تا سن هفت سالگی مقداری از قرآن کریم را در آنجا خواندم، سپس تصمیم گرفتیم به نجف اشرف هجرت نمایم. علت این بود که پدرم و دو برادرش باهم زندگی می کردند، یک عموی من اولاد نداشت، عموی دیگرم یک پسر داشت در اثر سقوط بهمن فوت نمود. غم ناشی از این حادثه موجب شد که هر سه برادر به نجف اشرف مهاجرت کنند تا تنها فرزندشان در جوار امیر المؤمنین (ع) در حوزه علمیه نجف اشرف مشغول تحصیل شود.

۱.۱. تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف

در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی رهسپار نجف اشرف شدیم. در نجف اشرف حدود دو سال کتاب‌های فارسی را خواندم، سپس به درس‌های حوزه مشغول شدم. صرفاً در نزد مرحوم استاد محمدحسین نوری سنگتخت، سیوطی را نزد آقای استاد سید موسوی سنگتخت خواندم و ایشان شخص بسیار مسلط بر سیوطی بود. هم‌چنین کتاب سیوطی و حاشیه را در نزد مرحوم استاد سید حسن مرتضوی بلخایی خواندم. ایشان در مدرسه دارالحکمة اناق داشت و خیلی به من لطف داشت. هر زمان محضر ایشان می‌رفتم، به سؤالات من جواب می‌داد. بخشی از حاشیه را نزد استاد آقای زائری که فعلاً در مشهد مقدس حضور دارند، خواندم. مدتی در درس حاشیه آیت‌الله محقق خراسانی که در دار الحکمة تدریس می‌کرد، شرکت کردم. معالم را از محضر استاد محمدی بامیانی استفاده کردم. کتاب مطول را نزد علامه مدرس افغانی و استاد شیخ خدابخش محقق کرمانی خواندم. این‌ها درس‌هایی بودند که در نجف اشرف خواندم. در ضمن، درس‌های مذکور را با آقای سید عبدالحمید سجادی لعلی که به شهادت رسید و جمعی دیگر از فضایی که بعضی‌شان در قید حیاتند و بعضی به رحمت خدا پیوسته‌اند، مباحثه کردم و با ایشان تمرین داشتم. آقای استاد زاهدی از علمای بزرگ بهسود از اساتید تمرین ما بود. ایشان از نجف اشرف به کویته رفته و زمانی که حضرت امام به ایران آمد، ایشان با جمعی از علمای کویته به دیدار امام آمدند و در مسیر بازگشت از مشهد به پاکستان بین راه تصادف کرد و فوت نمود و در محدوده‌های بیرجند ایشان را دفن کردند. در مجموع حدود نُه سال در نجف اشرف بودم.

۱.۲. تحصیل در حوزه علمیه کابل

در سال ۱۳۵۳ اکثر اتباع خارجی اعم از طلاب و غیرطلاب توسط دولت بعثی عراق از نجف اشرف اخراج شدند و ما هم در همین سال به افغانستان برگشتیم. مدت سه سال در مدرسه محمدیه آیت‌الله واعظ بودم. قوانین، جلد اول لمعه و بخشی از رسائل را آنجا خواندم. استاد قوانین ما آیت‌الله سید وحیدی بهسودی بود که همین اواخر در شهر قم به رحمت خدا رفت. لمعه و رسائل را از محضر

آیت‌الله سید حسین جان فاضل استفاده کردم. ایشان پسر عموی آیت‌الله واعظ و از علمای بزرگ آن زمان و تحصیل‌کرده نجف اشرف بود. بعد از آیت‌الله واعظ ایشان استاد برجسته مدرسه محمدیه به شمار می‌رفت. بنده در سال اول قوانین، در سال دوم لمعه و در سال سوم رسائل را در مدرسه محمدیه امتحان دادم. طرح سؤالات امتحانی و تعیین نمرات توسط شخص شهید آیت‌الله واعظ انجام می‌شد. بحمد الله در هر سه سالی که امتحان دادم، میان دوستان طلبه من رتبه اول را داشتم. آیت‌الله فاضل در اثر سکنه قلبی از دنیا رفت. ایشان همان روز در مدرسه درس گفت و شب جهت اقامه نماز جماعت به مدرسه آمد، فردای آن روز اطلاع پیدا کردیم که ایشان به رحمت خدا رفته است. بعد از ایشان استادی که بتواند از عهده این کتاب‌ها برآید نبود. از طرف دیگر شرایط افغانستان هم روزبه‌روز بدتر می‌شد و زمینه روی کار آمدن کمونیست‌ها فراهم می‌شد.

۱.۳. تحصیل در حوزه علمیه مشهد

سرانجام در سال ۱۳۵۶ به ایران آمدم. حدود دو سال در مشهد مقدس در مدرسه باقریه بودم و در مدرسه امام صادق (ع) که زیر نظر فرزند آیت‌الله میلانی اداره می‌گردید، درس می‌خواندم. آن مدرسه یک امتیاز داشت که اساتید مخصوص داشتند و ماهانه امتحان می‌گرفتند، علاوه بر امتحان ماهانه حوزه از طرف آیت‌الله مصباح، از جمله اساتید آن مدرسه آیت‌الله شیخ اسماعیل محقق مزاری بود. رسائل و مکاسب و تفسیر مجمع البیان را پیش ایشان خواندم. جلد دوم لمعه را نزد مرحوم آیت‌الله سید محمدحسن صالحی خاوری خواندم. ایشان از جمله اساتید بسیار برجسته حوزه علمیه مشهد مقدس بود که به پاس خدمات پنجاه ساله این عالم بزرگوار در زمان حیات‌شان کنگره بزرگداشت برگزار شد. ایشان هم لمعه تدریس داشت و هم رسائل و بعدها کفایه و مکاسب و در اواخر نیز خارج تدریس می‌کرد. متأسفانه ایشان در اواخر دچار بیماری شد و حافظه‌اش را از دست داد و یکی دو سال پیش به رحمت ایزدی پیوست. ایشان از علمای بزرگ و خدمت‌گزار حوزه بود.

۱.۴. تحصیل در حوزه علمیه قم

در سال ۱۳۵۸ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به قم آمدم. استصحاب رسائل را نزد آیت‌الله اعتمادی، کفایه و مکاسب را نزد آیت‌الله ستوده و جلدین کفایه را نزد آیت‌الله پایانی خواندم. درس‌های جنبی حدود سه چهار سال به عنوان «آموزش عمومی» از طرف دفتر تبلیغات حوزه برگزار می‌گردید و در آن درس‌ها شرکت کردم. این درس‌ها در موضوعات مختلف برگزار می‌گردید. هریک از شخصیت‌های سیاسی و علمی می‌آمدند موضوعی را تدریس می‌کردند. از جمله اساتید آیت‌الله دکتر بهشتی، مقام معظم رهبری، آیت‌الله هاشمی شاهرودی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله خزعلی، آقای فلسفی، آقای جلال‌الدین فارسی، دکتر ابوترابیان، دکتر باهنر و آقای عسکر اولادی

بودند. مقام معظم رهبری تفسیر سوره منافقین، شهید بهشتی مالکیت در اسلام، هاشمی شاهرودی فلسفه اخلاق، هاشمی رفسنجانی جهان بینی، باهنر جامعه شناسی درس می گفتند و ماهانه امتحان می گرفتند؛ کسانی که نمرات خوب می آوردند، به عنوان تشویق کتاب و پول هدیه می دادند.

درس خارج به مدت چهار سال در دروس خارج اصول آیت الله سبحانی، آیت الله میرزا جواد تبریزی و آیت الله فاضل لنکرانی رفتیم. اصول را در درس آیت الله فاضل، فقه را در درس آیت الله تبریزی، خارج مکاسب و یک مقدار اصول را در درس آیت الله سبحانی رفتیم.

۵.۱. حضور در درس آیت الله محقق کابلی

وقتی آیت الله وحید خراسانی و آیت الله محقق کابلی درس خارج اصول و فقه را شروع کردند، آن درس ها را تعطیل کردم و مرتب در درس این دو بزرگوار شرکت کردم. یک دوره کامل در درس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی که بیست سال طول کشید، شرکت نمودم و دوازده سال در بحث خارج قضاء ایشان که در طول هفته روزهای چهارشنبه برگزار می شد، شرکت داشتم. بعد از اتمام دوره اصول ایشان قواعد فقهیه را شروع کرد که در آن درس نیز حدود یک سال شرکت کردم. درس استاد آیت الله محقق کابلی نیز از روز اول که شروع شد تا انتها که ایشان تدریس داشت، بنده حضور داشتم. مجموعاً حدود بیست سال درس ایشان طول کشید. اول از کتاب خمس شروع کردند بعد تقریرات کتاب طهارت ایشان نیز چاپ شد. حدود ده دوازده سال نیز در درس های قضای آیت الله وحید شرکت کردم که در طول هفته فقط چهارشنبه ها برگزار می شد که آن هم به آخر نرسیده تعطیل شد.

۶.۱. حضور در درس تفسیر آیت الله خامنه ای

جعفری: اشاره فرمودید ما تفسیر سوره منافقین را در محضر رهبری بودیم؛ آیا تقریراتی از درس های ایشان دارید؟

فاضلی: تقریری از آن درس ها ندارم؛ اما جزواتی در اختیار ما می گذاشتند، آن جزوات را هنوز دارم؛ مثلاً رهبری تفسیر سوره منافقین را می گفتند که جزوه اش موجود است. جزوه درس آقای هاشمی رفسنجانی درباره جهان بینی، جزوه بحث آقای بهشتی درباره مالکیت را دارم و همین طور جزوات سایر شخصیت هایی که آن جا بحث می کردند موجود است.

جعفری: در لابه لای صحبت اشاره کردید که کفایه را مثلاً نزد چند استاد خوانده اید. آیا این درس ها را به صورت تکراری هم خوانده اید؟

فاضلی: بله. تکراری هم بود، مثلاً کفایه را من دو بار از اول تا آخر خوانده ام؛ هم نزد آقای ستوده و هم نزد آقای پایانی.

۷.۱. حضور در درس فلسفه آیت‌الله جوادی آملی

جعفری: در موضوعات غیرفقه و اصول نیز ورود داشته‌اید؟

فاضلی: در موضوعاتی غیر از فقه و اصول، جلد اول و نهم اسفار را نزد آیت‌الله جوادی آملی و هم‌چنین جلد اول اسفار را در محضر آیت‌الله حسن‌زاده آملی و آیت‌الله ابراهیم امینی خواندم. استادی که خیلی روی من اثر گذاشت، مفسر، فیلسوف، فقیه عالیقدر آیت‌الله جوادی آملی بود، حرکات و سکنات ایشان آموزنده بودند. ایشان ساعت هفت صبح در مدرسه سعادت درس اسفار می‌گفت. گاهی اتفاق می‌افتاد که ایشان را می‌دیدم از منزل خارج می‌شود و طبقه بالا می‌رفت. هر قدمی که این بزرگوار برمی‌داشت همراه با ذکر و تسبیح خدا بود و قلب انسان را تسخیر می‌کرد. وقتی ایشان در کتابخانه مشغول درس می‌شد و ما معمولاً روبه‌روی ایشان می‌نشستیم. نحوه درس گفتن، نشستن و برخاستن همه آن معنی‌دار و جنبه آموزشی داشت و هم خیلی مسلط بر فلسفه بود. مطالب اسفار را ایشان دقیق حل و فصل می‌کردند و تا کنون درس‌های تفسیرشان را از رادیو گوش می‌دهم.

نوارهای درس بدایه آقای فیاضی و نوارهای نهاییه و فلسفتنا آیت‌الله مصباح یزدی را گوش دادم و نوشتم. بدایه و نهاییه را تدریس هم کردم و نوارهای آقای مرحوم آیت‌الله انصاری را در منظومه گوش دادم. در درس منظومه آقای ممدوحی هم شرکت کردم.

از کتاب‌های دیگری که خواندم کتاب خلاصه الحساب شیخ بود. مقداری از این کتاب را خدمت آقای نوری از علمای سنگتخت در نجف اشرف خواندم. ایشان در خلاصه الحساب بسیار وارد بود. وقتی کابل آمدم شخصی به نام عادل از ناهور بود، خلاصه الحساب را نزد ایشان هم خواندم. ایشان همین اواخر در کویته پاکستان به رحمت خدا رفت و دفتر آیت‌الله کابلی نیز برای ایشان تجلیل گرفت. ایشان بر ریاضیات قدیم خیلی مسلط بود و می‌گفت من ریاضیات جدید نخوانده‌ام، ولی خلاصه الحساب را به قدری دقیق خوانده‌ام که ریاضیات جدید را حل می‌کنم. ایشان حتی بر برخی کتاب‌های ریاضی دانشگاه کابل ایراد می‌گرفت که مسائل ریاضی را درست حل نکرده است.

۸.۱. تدریس متون حوزوی

جعفری: جناب عالی در زمینه تدریس هم فعال بوده‌اید و چه کتاب‌هایی را درس گفته‌اید؟

فاضلی: بنده از همان ابتدا که در نجف مشغول به تحصیل در ادبیات بودم و خیلی هم به ادبیات علاقه داشتم، به تدریس شروع کردم. الان بسیاری از شاگردانم در قم، مشهد و افغانستان از بزرگان و اساتید هستند. وقتی کابل رفتم هم درس می‌خواندم و هم درس می‌گفتم. در ایران هم در کنار تحصیل تدریس کردم. مدت ده دوازده سال در دفتر آیت‌الله محقق کابلی به شکل مستمر اصول فقه، لمعه و رسائل را تدریس کردم، مخصوصاً اصول فقه را زیاد تدریس کرده‌ام. بسیاری از شاگردانم موفق

شدند در جامعه المصطفی پذیرفته شوند. در حال حاضر قبل از شروع تعطیلات تابستانی مشغول تدریس مکاسب بودم.

۹.۱. آثار نگاشته شده

جعفری: آیا آثاری هم نگاشته‌اید یا خیر؟
فاضلی: چند اثر جزئی نوشته‌ام:

القواعد و الفروق

این کتاب اولین اثر بنده است که به زبان عربی نوشته شده و حدود دوازده سال پیش چاپ شد. این کتاب در چهار بخش اصول فقه، فقه، منطق و حکمت تنظیم شده است. رؤوس مطالب مورد ابتلا را در آن جا آورده‌ام، چون سر و کار من با امتحان بوده، لذا مطالبی مبتلابه در امتحانات را در این کتاب گرد آورده‌ام. شاید کمتر طلبه‌ای پیدا شود که مثل من زندگی او با امتحان سپری شده باشد. از نجف شروع به امتحان کردم، کابل امتحان دادم، در مشهد ماهی دو بار امتحان می‌دادم، در قم تمام سطوح را دو بار امتحان دادم. سال ۱۳۵۹ کفایه را امتحان دادم و شهریه رتبه سه را می‌گرفتم، بعد در شورای سرپرستی آن زمان و جامعه المصطفی فعلی پرونده تشکیل دادم، گفتند باید از ابتدا امتحان دهید. من بار دوم به خاطر تشکیل پرونده از صرف میر تا انتهای سطح را از تمام کتاب‌های اصلی و جنبی (ملل و نحل، الهیات، رجال، اقتصاد) آن امتحان شفاهی و کتبی دادم. چیزی که طلبه در طول ده سال باید تحصیل کند و امتحان بدهد، من در ظرف دو سال امتحان دادم.

این امتحانات یک خاطره هم داشت. ماه رمضان بود و من برای امتحان پیش کسی به نام آقای هاشمی رفتم. ایشان پرسید اصالة الاطلاق و اصالة العموم و نظایر آن آیا از اصول‌اند یا امارات؟ من خیلی یادم نبود گفتم جزء اصول‌اند، به دلیل این که وقتی شما مطلق را به زبان می‌آورید و شک می‌کنید که آیا این مطلق قید خورده یا نه؟ اصل عدم تقیید است. یا مثلاً عام را نمی‌دانیم آیا تخصیص خورده یا نه؟ قاعده عدم تخصیص است. ایشان گفت من قبول ندارم و هیچ کس این حرف شما را نگفته است. بنابراین، نمره هم نمی‌دهم مگر این که آیت‌الله فاضل لنکرانی یا آیت‌الله میرزا جواد تبریزی جواب شما را تأیید کند. چون ایام رمضان بود دروس این بزرگواران تعطیل بود، گفتم بعد از نماز می‌روم مسأله را از آیت‌الله فاضل می‌پرسم. ایشان آن زمان در حرم نماز جماعت را اقامه می‌کرد، آقای هاشمی قبول کرد. بعد از اتمام نماز نزد حاجی آقا رفتم که سؤال دارم، فرمود الآن وقت نیست برای سؤال منزل تشریف بیاورید. منزل ایشان هم اگر می‌رفتم مرا راه نمی‌دادند. لذا سؤال را به صورت استفتا به صورت یک سؤال فقهی و یک سؤال اصولی نوشتم، برگه را به پسر حاجی آقا (جواد فاضل) نشان دادم. گفت این سؤال اصولی است، نمی‌شود به آن جواب داد؛ چون ممکن است حاجی آقا

حضور ذهن نداشته باشد. ولی تقریرات حاجی آقا را در اختیار شما قرار می‌دهم. تقریرات را شب مطالعه کردم، دیدم حرف من مطابق با نظر مرحوم شیخ انصاری است. ایشان اصالة الاطلاق و اصالة العموم را جزء اصول می‌داند. آخوند خراسانی و شیخ مظفر جزء امارات می‌دانند. گفتم بهترین مدرک را پیدا کردم. وقتی شیخ اعظم انصاری می‌فرماید از اصول است؛ چطور این آقا این حرف را از من قبول نمی‌کند؟ فردا که رفتم متأسفانه آقای هاشمی نیامده بود. آقای فخار بود. به ایشان گفتم دیروز سر این مسأله با آقای هاشمی بحث مان شد، ایشان حرف مرا قبول نکرد که چنین چیزی را کسی نگفته است، باید مدرک بیاوری. من هم امروز مدرک آورده‌ام. ایشان گفت، شما حرف‌ها و بحث‌های دیروز را نادیده بگیر و بیا امروز از نو امتحان بده. دوباره امتحان دادم.

بعد از آن، وقت دیگری آقای هاشمی را دیدم، گفتم هر سؤالی را که شما از طلبه بپرسید، ممکن است طلبه حضور ذهن نداشته باشد، ولی این دلیل نمی‌شود که طلبه اصلاً آن کتاب را وارد نباشد و نخوانده باشد. گفت باید حضور ذهن داشته باشد. گفتم اگر این‌طور است، پس من از شما یک سؤال می‌پرسم شما جواب بدهید. گفت سؤال کن. پرسیدم فرق بین صوم و صیام در چیست؟ کتب علیکم الصیام در قرآن آمده و الصوم لی و انا اجزیء در روایات آمده است. ایشان نتوانست درست جواب بدهد. به هر حال این کتاب بیش از این که در نزد هم‌شهری‌ها پخش شده باشد، در نزد عرب‌ها مطرح است.

المباحث الصرفية

صرف را در نجف اشرف خوانده بودم، در ایران هم دوباره صرف را خواندم. یک خاطره هم از تحصیل صرف دارم: زمانی من در قم در مسجد امام زین العابدین کفایه را درس می‌گفتم، در همان مسجد درس صرف را نزد مرحوم شیخ اسماعیل عالمی یکه‌ولنگی می‌رفتم که ایشان خیلی صرفی ماهر و چیره‌دست بود. خیلی از طلاب به شوخی و کنایه می‌گفتند فاضل مرتجع شده از بالا پایین آمده تازه صرف میرا شروع کرده است. در حالی که در نجف پیش شیخ محمدحسین نوری سنگتخت صرف خوانده و نوشته بودم. نوشته‌هایم در کابل از دست رفتند، دوباره خواستم صرف کائزی را تجدید کنم. مدت هفت هشت ماه پیش آقای عالمی رفتم و تمام دارایی ایشان در صرف را فرا گرفتم. ابتدا از حفظ می‌گفت، سپس نوشته‌های خود را آورد و همه را گفت. همه را جمع‌آوری کرده در کاغذ پیاده کردم. باز یک تابستان رفتم کتابخانه‌ها تمامی کتاب‌های نگارش‌یافته در صرف را بررسی کردم و همه را دسته‌بندی کرده و مطالب مفید را در کتاب المباحث الصرفیه به چاپ رساندم. این صرف هم جنبهٔ اعلائی دارد که صرف کائزی گفته می‌شود و هم قواعد را دارد و دوبار چاپ شده است.

جعفری: اطلاعات ما در ادبیات زیاد نیست، جناب عالی از صرف کائزی و غیرکائزی نام بردید،

فرق این دو در چیست؟

المباحث النحویة

این کتاب در دست چاپ است و این کتاب از حیث اسلوب شبیه کتاب «المباحث الصرفیة» است و مسائل نحوی مبتلابه و مورد نیاز را در این کتاب جمع‌آوری کرده‌ام. جعفری: با توجه به این که جناب عالی از کوه بیرون هستید، اگر اطلاعاتی در مورد حاجی آخوند کوه بیرون دارید، صحبت بفرمایید.

فاضلی: بنده توفیق نداشتم خدمت ایشان درس بخوانم. حدود هفت هشت سال بیشتر نداشتم که ایشان مدرسه علمیه در کوه بیرون تأسیس کرد. پدرم و پسر عموم خدمت ایشان درس خوانده بودند. ایشان از نظر علمی انسان بسیار برجسته بود و در تدریس و تربیت شاگرد بسیار موفق بود. در میان علمای افغانستان در یک دوره خاص شاید هیچ کس به اندازه ایشان در امر تدریس تبحر نداشت. از مناطق مختلف طلبه‌ها می‌آمدند و خدمت ایشان شاگردی می‌کردند. ایشان را در منطقه زیارت کردم، منتها آن زمان من خردسال بودم. بعدها ایشان سفری به مشهد آمد. آنجا ایشان را زیارت کردم و در اتاق طلبگی ما هم تشریف آورد.

۲. زندگی نامه آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: جناب عالی چگونه با آیت‌الله محقق خراسانی آشنا شدید؟ سطح تحصیلات ایشان تا چه اندازه بود؟ اساتید ایشان چه کسانی بوده‌اند، چه کسانی شاگردان ایشان هستند و این که جناب عالی هم از محضر ایشان استفاده کرده‌اید یا نه؟

۲.۱. آشنایی با آیت‌الله محقق خراسانی

فاضلی: ما در نجف در منطقه‌ای به نام جدیدک زندگی می‌کردیم. ایشان هم در همان منطقه زندگی می‌کرد. منزل ما با منزل ایشان یک کوچه فاصله داشت. در منطقه جدیدک در کنار منزل ما زمینی در حدود هزار متر از شخصی به نام سید عارفی بود. آقای پرهیزگار زمین را از ایشان خریداری کرد؛ چون موقعیت زمین خوب بود، تصمیم گرفتند که در آنجا حسینیه به نام حسینیه سجاد (ع) بسازند. منزل ما هم حدود پنج صد متر نزدیک آن بود. آیت‌الله مدرس افغانی و آیت‌الله محقق خراسانی پدرم را تشویق کردند که منزل‌تان را به حسینیه بدهید. پدرم هم قبول کرد؛ لذا قسمتی از حسینیه فعلی حیاط ماست. من اغلب اوقات آقای محقق خراسانی را می‌دیدم، ابوی ایشان را هم می‌شناختم که فقط عبا بر دوش می‌کرد. مدتی هم در محفل درس منطق ایشان که حاشیه ملاعبدالله را تدریس می‌کرد شرکت کردم.

۲.۲. سخنرانی‌های آیت‌الله محقق خراسانی در نجف

یکی از برجستگی‌های ایشان سخنرانی‌های بسیار جذاب و پرشور ایشان بود که مرا خیلی به خود

جذب کرده بود. ایشان در حسینیه امام سجاد (ع) و مساجدی که مربوط به هم‌شهری‌ها بودند، سخنرانی می‌کرد. در مرکز شهر و تجمع علما و اساتید منبر می‌رفت. از جمله در مسجد ترک‌ها نزدیک حرم مطهر که امام خمینی روزها در آن مسجد نماز جماعت می‌داد سخنرانی می‌کرد. یک ماه رمضان به صورت کامل ایشان سخنران آن مسجد بود. علمای زیادی در سخنرانی ایشان شرکت می‌کردند. سید مصطفی خمینی فرزند امام بیشتر اوقات در سخنرانی‌های ایشان شرکت داشت. در طول یک ماه چند روزی حضرت امام هم می‌نشست و به سخنرانی ایشان گوش می‌داد. مسجد بزرگ و مهمی بود و جمعیت هم بسیار زیاد جمع می‌شد. در ایام محرم ایشان در دو جا سخنرانی می‌کرد؛ یکی در مدرسه قوام که نزدیک حرم مطهر است و دیگری در مدرسه هندی که باز هم نزدیک حرم و متصل به مسجد طوسی است. این دو جا محل تجمع جمعیت همه ملیت‌ها بود.

ایشان در سخنرانی حقیقتاً نظیر نداشت. من در عراق بوده‌ام، در افغانستان بوده‌ام، در ایران بوده‌ام، در هیچ جا شخصی مثل ایشان را متبحر در سخنرانی ندیدم. هم خلاق سخن بود و هم خیلی زیبا صحبت می‌کرد و هم سخنش خیلی جذابیت داشت. مطلب را در قالب الفاظ و عباراتی بسیار زیبا و شیک بیان می‌کرد. خیلی هم شیوا صحبت می‌کرد. در عراق رسم بر این بود که در ایام ولادت امامان معصوم (ع) در حسینیه‌ها و منازل مراسم جشن و سرور برپا می‌گردید، وقتی ایشان در مورد ائمه صحبت می‌کرد، آن قدر زیبا صحبت می‌کرد که همه به وجد می‌آمدند. من از همان زمان شیفته ایشان و سخنرانی‌های ایشان شدم؛ به گونه‌ای که هنگام مطالعه هم که صدای ایشان را می‌شنیدم که از یکی از مساجد یا حسینیه‌ها بلند می‌شد دیگر تاب نمی‌آوردم و کتاب را می‌بستم با عجله خود را به مجلس سخنرانی ایشان می‌رساندم. هر جا اطلاع پیدا می‌کردم ایشان سخنرانی دارد، حتما شرکت می‌کردم.

۲.۳. اساتید آیت‌الله محقق خراسانی

در مورد اساتید ایشان؛ جزئیات را به صورت دقیق نمی‌دانم؛ اما از آنجایی که ایشان در دوره آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی و شهید محمدباقر صدر در نجف تحصیل می‌کرد، حتما اساتید درس خارج ایشان همین بزرگواران بوده‌اند. ایشان در درس‌های آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی شرکت کرده است و برخی از درس‌های شهید صدر شرکت کرده است. شهید صدر از ایشان تمجید می‌کرد و ایشان را تکریم و احترام می‌نمود. آن زمان که فلسفتنا و اقتصادنای شهید صدر در نجف چاپ شد، آیت‌الله محقق خراسانی از این دو کتاب بسیار تمجید و تبلیغ کرد؛ اما این که سطوح را نزد چه کسانی خوانده بود، اطلاع ندارم. فقط همین اندازه می‌دانم که پدر ایشان متولد افغانستان بوده و حدود ده ساله بوده است که از کرمان طرف ایران مهاجر شده و در یکی از مناطق فریمان ساکن شده و آیت‌الله محقق خراسانی در فریمان متولد شده است. در سن ده سالگی آیت‌الله محقق خراسانی همراه عموی بزرگوارش به عراق مهاجرت کرده است. ایشان هم خودش گفته است که من در سن بیست سالگی

سطوح عالی‌ه را تمام کرده بودم. بعد در درس‌های اساتید بزرگ آن زمان شرکت کرده است.

۲.۴. تدریس آیت‌الله محقق خراسانی

در مورد تدریس ایشان، آیت‌الله محقق در همه کتاب‌های حوزوی یک استاد برجسته و جامع معقول و منقول بود. همان‌گونه که سخنرانی ایشان فوق‌العاده بود، تدریس ایشان نیز فوق‌العاده بود. بسیار شیک و زیبا تدریس می‌کرد؛ ولی متأسفانه ایشان کتابی را که شروع می‌کرد به آخر نمی‌رساند؛ اما علت آن برای من خیلی روشن نشد، گمان می‌کنم بیشتر به خاطر ضعف طلاب بود. وقتی سطح طلاب در حدّ مورد انتظارشان نبود، ایشان درس را رها می‌کرد. البته گرفتاری‌های مردمی و سخنرانی‌ها هم شاید در تعطیل شدن درس‌ها نقش داشت. با شناختی که من از ایشان داشتم و درس ایشان شرکت کرده بودم، عمده دلیل به پایان نرسیدن یک درس گرفتاری ایشان در سخنرانی و ضعف طلاب بود. طلاب چون شیفته ایشان بود هرگاه متوجه می‌شدند که آیت‌الله محقق خراسانی کتابی را شروع به تدریس کرده همگی به درس ایشان می‌رفتند از بس که بیان ایشان شیرین و جذاب بود.

۲.۵. شاگردان آیت‌الله محقق خراسانی

از جمله کسانی که زیر نظر ایشان تربیت شدند و از سخنرانی‌ها و فکر و اندیشه او تأثیر پذیر بودند، یکی استاد قربانعلی عرفانی یکه‌ولنگی بود که بسیاری از اوقات همراه ایشان بود. در مجالس قبل از آیت‌الله محقق خراسانی سخنرانی می‌کرد. دیگری سید غلام‌حسین موسوی بود. این دو خیلی متأثر از روحیات و اندیشه‌های آیت‌الله محقق خراسانی بودند. اشخاص دیگر شیخ حبیب‌الله صادقی از پنجاب و آقای معصومی از لعل بودند. شخص دیگری به نام مبلغ بود که آن زمان خیلی جوان بود و الان در مشهد است. یکی از دغدغه‌های بسیار جدی آیت‌الله محقق خراسانی استقلال طلبه‌های افغانی بود که به صورت جدی روی آن کار می‌کرد و طلبه‌ها را وادار می‌کرد دست به قلم شوند و کتاب بنویسند و نسبت به مسائل زمان بی‌تفاوت نباشند.

جعفری: اشاره فرمودید آیت‌الله محقق خراسانی در مدرسه قوام، مدرسه ترک‌ها و مدرسه هندی سخنرانی می‌کرد، مستمع چه کسانی بودند؟

فاضلی: مدارس مذکور مختلط از ایرانی، افغانی و هندی و پاکستانی بود. البته در مدرسه هندی اکثریت ایرانی‌ها بودند. سه مدرسه جای حساس بود، مدرسه قوام، مدرسه هندی و مدرسه ترک‌ها. مدرسه ترک‌ها بیشتر در اختیار حضرت امام بود و ظهرها، آن‌جا جماعت داشت و شب‌ها در مدرسه بروجردی نزدیک حرم جماعت داشت.

۲.۶. آثار آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: در قسمت آثار ایشان چه اطلاعاتی دارید؟

فاضلی: آثار ایشان تا آن زمان که من در نجف بودم، عبارت بود از «الیتیمه فی شرح الحاشیه»، «هدایة المنطق فی شرح المنظومه»، «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر»، «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» و «سلم الصعود»، این کتاب‌ها چاپ شده بودند.

علت نوشتن المؤلفون هم این بود که ایشان و مدرس افغانی آن زمان با سفارت در رفت‌وآمد بودند. سفیر وقت استاد خلیل‌الله خلیلی یکی از اندیشمندان و شاعران افغانستان بود و با آیت‌الله محقق خراسانی خیلی مراد شده داشت. خیلی از مشکلات طلبه‌ها از طریق این دو بزرگوار به سادگی حل‌وفصل می‌شدند. از جمله بحثی که میان ایشان و خلیل‌الله خلیلی در مورد علمای افغانستان شکل می‌گیرد و ایشان می‌گوید افغانستان عالمان بزرگی دارد، خلیلی از ایشان می‌خواهد که دوست دارد زندگی‌نامه این بزرگان را بخواند. آیت‌الله محقق خراسانی دست به قلم می‌شود و ظرف بیست روز کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» را می‌نویسد و آماده چاپ می‌کند و به دست مرحوم خلیلی می‌رساند. بعد از آن زمان متأسفانه کتاب دیگری از ایشان چاپ نشده است.

۲.۷. جایگاه علمی آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: جناب عالی هم در نجف و هم در ایران با آیت‌الله محقق خراسانی از نزدیک آشنایی داشته‌اید و در زمانی که در کمال فضل و علم بوده‌اید ایشان را دیده‌اید، جایگاه علمی ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فاضلی: آیت‌الله محقق خراسانی از نظر علمی دارای جایگاه رفیع است. ایشان در علوم عقلی و نقلی صاحب‌نظر بود، استعداد و نبوغ داشت، در سن ۲۰ سالگی سطوح عالی‌ه را تمام کرد. ایشان در فقه و اصول و در فلسفه کار کرده بود و از نظر علمی مجتهد مسلم و صاحب‌نظر بود. تدریس کتاب‌های مختلف توسط ایشان شاهد این مدعاست که ایشان صاحب‌نظر بود.

جعفری: در فقه و اصول ایشان را چگونه ارزیابی می‌کردید؟

فاضلی: ایشان از نظر علمی در حد اجتهاد بود، اگر ایشان در نجف می‌ماند، استعداد مرجعیت را داشت. ایشان هم‌تراز عالمان بزرگ مانند آقایان واعظ، رئیس، محقق کابلی، محسنی، شیخ اسماعیل محقق، عالمی و فیاض بود. این‌ها شخصیت‌های علمی بودند که هر کدام صلاحیت مرجعیت را داشتند. این‌ها به مرتبه اجتهاد رسیده بودند، محقق خراسانی در کتاب المؤلفون الافغانیون از آیت‌الله واعظ به عنوان «اول من افتتح باب العلم» نام می‌برد، از آیت‌الله محقق به عنوان رهبر آینده تمجید می‌کند. این‌ها شخصیت‌های کم نبودند، هر کدام اگر در حوزه علمیه می‌ماندند، مثل استادشان بودند؛ چرا که این امر از تقریرات‌شان معلوم است، آیت‌الله خوبی تقریرات آیت‌الله نایینی را به نام «اجودالتقریرات» نوشته است. اگر تقریرات شاگردان با تقریرات استاد مقایسه شود، تقریرات شاگردان برجسته‌ترند. این نشان می‌دهد که این افراد در سطح عالی بودند. آیت‌الله محقق از این افراد کمتر نبود.

۸.۲. آیت‌الله محقق خراسانی و شهید بلخی

آیت‌الله محقق خراسانی از نظر اخلاقی و ویژگی‌های خاص داشتند. فرد بسیار متواضع و فروتن بود، کسی ناراحتی از ایشان نداشت و خیرخواه مردم بود. برای جامعه و ملت خود تلاش می‌کرد. المؤلفون الافغانیون چهل و نه سال قبل نوشته شده است. نظرشان این بود که باید خودمان را باور داشته باشیم، مستقل باشیم، روی پای خود بایستیم. عالمان ما کمتر از دیگر عالمان نیستند. باید از خود گوینده و نویسنده داشته باشیم. در تمام زمینه‌ها باید کار کرد. نه تنها این مسائل را در حوزه مطرح کرد، بلکه در سطح عموم این مسائل را مطرح کرد.

شهید بلخی پنجاه سال قبل به نجف آمد، کتاب «المؤلفون الافغانیون» یک سال بعد چاپ شد. وقتی علامه بلخی نجف آمد، زمین حسینیه امام سجاد(ع) توسط آقای پرهیزگار که الان قبرش آنجاست، خریداری شد، پول آن توسط آقای بلخی جمع‌آوری گردید. شهید بلخی قبل از ایام محرم به نجف آمد، در ایام محرم روزها در کربلا و شب‌ها در نجف صحبت می‌کرد. در این جلسه شخصیت‌های بزرگی مانند علامه مدرس افغانی، از شخصیت‌های داخلی ابراهیم خان گاوسوار، فرقه‌مشر از شخصیت‌های بهسود و بسیاری از خوانین و بزرگان هزاره شرکت می‌کردند و همین‌طور زواران دیگر در این مجلس حضور می‌یافتند. آقای محقق خراسانی در شب اول محرم قبل از آقای بلخی صحبت کرد و بسیار زیبا صحبت کرد و از بلخی تعریف و تمجید کرد. ده روز محرم را آقای بلخی صحبت کرد و برای ساختن حسینیه پول جمع‌آوری می‌شد. البته روابط علامه بلخی قدری با ابراهیم خان گاوسوار شکرآب بود، در همین سفر ارتباطشان عادی گردید.

من یادم هست آقای بلخی آدم جسیم بود، منبر کوچک بود، آقای بلخی به زحمت در آنجا جا می‌شد؛ چون من کوچک بودم، شب‌ها در پلهٔ اول منبر پایهٔ بلندگو را می‌گرفتم. در قسمتی که حسینیه ساخته شده مردان بود، در قسمت دیگر که منزل ما بود، زنان جمع می‌شدند و بلندگو گذاشته بودند.

۹.۲. عالمان برجستهٔ افغانستان در نجف

جعفری: بسیاری از شخصیت‌های علمی افغانی در نجف را نام بردید، اگر کسانی دیگری هم باقی مانده باشند، اشاره فرمایید؟

فاضلی: عالمان شاخص در آن زمان عبارت بودند از آقایان: مدرس افغانی، فیاض، محقق کابلی، محقق خراسانی، شیخ اسماعیل محقق مزاری، سید بحر مزاری، آصف محسنی، محمدی بامیانی، شیخ موسی عالمی؛ شیخ موسی عالمی چهرهٔ برجستهٔ علمی بود. اثر ایشان بیانگر شخصیت ایشان است. روزی به مناسبتی با آیت‌الله محقق کابلی دربارهٔ علمای افغانی آنجا صحبت می‌کردم، ایشان معمولاً از کسی تعریف نمی‌کند، با این‌که با آقای محسنی رابطهٔ نزدیک داشت. وقتی با آیت‌الله محقق کابلی افغانستان رفتیم، آیت‌الله محسنی به دیدن ایشان در جامعهٔ الاسلام آمدند و بعد از چند

روزی آیت‌الله محقق به ما فرمود به دیدن آیت‌الله محسنی بروید. ما منزل آیت‌الله محسنی رفتیم و آقای زکی مسئول دفتر ما را معرفی کرد که از طرف آیت‌الله محقق کابلی آمده‌اند. آیت‌الله محسنی گفت من این‌ها را به عنوان معنای اسمی می‌شناسم و به عنوان معنای حرفی قبول ندارم؛ یعنی به عنوان رابط حاجی آقا قبول ندارم، گفت جای تأسف است زمانی با همدیگر به قدری صمیمی بودیم که بدون رضایت همدیگر مهمان یکدیگر می‌شدیم. این‌ها هم‌دوره بودند. حاجی آقا از این‌ها تعریف و تمجید نمی‌کرد، ولی از آقای عالمی تعریف و تمجید کرد. آدم بسیار با استعداد و خوش سلیقه بود. کتاب «المفصل» ایشان کتاب عجیب و غریب است، متأسفانه کتاب المطول در حوزه‌ها متروک شده و اگر متروک نمی‌شد، از ایشان به عظمت یاد می‌گردید. کتاب «المفصل» ایشان دریایی از علم است. مطول کتاب پیچیده و عمیق است. زمانی که من مطول می‌خواندم، با شرح و شروح دیگر، مسائل مطول حل نمی‌شدند؛ اما با المفصل حل می‌شدند. به نظر من کتابی در مطول مانند المفصل چاپ نشده است. تنها جلد اول اختصاص به بسم الله دارد؛ ولی متأسفانه آقای عالمی در جوانی به رحمت خدا رفت و گرنه آینده بسیار درخشان داشت.

در سطح بعد عالمان دیگری مانند آقای فاضل سنگتخت و شیخ صفر عالمی بهسودی و فاضلی ورس بودند. آقای فاضل سنگتخت در نجف اشرف کفایه تدریس می‌کرد و در حوزه زینبیه در سوریه درس خارج می‌گفت و مدرس خوب بود. فاضلی ورس هم در سوریه درس خارج می‌گفت. فعلا در کربلائی معلی تدریس می‌کند.

جعفری: آیت‌الله محقق خراسانی با چه کسانی هم سن و سال بود؟

فاضلی: آیت‌الله محقق خراسانی هم‌سطح آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله فیاض مطرح بودند. امتیازی که ایشان داشت سخنران بود، دیگران در این سطح نبودند. اگر ایشان سخنرانی را کنار می‌گذاشت، وقت خود را اختصاص می‌داد به بحث‌های حوزوی، از هیچ یکی از علما و مراجع کمبود نداشت. اوقات بسیاری صرف سخنرانی می‌شد. در یک محرم صحبت می‌کرد که در روز ده منبر می‌روم. ایشان در مدرسه ترک‌ها (مدرسه شیخ انصاری)، مدرسه هندی‌ها، مدرسه قوام و مدرسه جامعه این‌ها از مدارس مهم بودند که جلسات سنگین در آن برگزار می‌شدند، سخنرانی‌ها وقت بسیاری را از ایشان می‌گرفت.

۲.۱۰. ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: در مورد ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله محقق خراسانی چه نکاتی را در رفتار و سلوک ایشان برجسته دیدید؟

فاضلی: چند چیز در ایشان وجود داشتند:

الف. تقوا و پرهیزکاری

ایشان آدم بسیار مذهب و مؤدب بود و دنبال زخارف دنیا نبود و الا آدمی با این منبر و استعداد، اگر دنبال مادیات بود، بهترین زندگی را برای خود فراهم می‌کرد. اگر ایشان دنبال مقام و ریاست بود، به بالاترین مقام می‌رسید. کسی که نزدیک‌ترین فرد به امام بود در نزد امام تقرب داشت، از این موقعیت استفاده مادی نکرد. وقتی جمهوری اسلامی برقرار شد و امام به عنوان رهبر انتخاب شد، دنبال این امر نرفت که ما با شما ارتباط داشتیم و الا بهترین مقام را برای ایشان می‌دادند. شنیدم امام گفته بود که شما در رسانه‌ها به زبان عربی سخنرانی کنید. ایشان در نجف زندگی معمولی داشت، وقتی به مشهد آمد پایین‌تر از زندگی معمولی داشت. از همان زمان اول که با ایشان آشنا شدم، آدم مذهب و متعبد و محبوب بود.

ب. زهد و پارسایی

در آن‌جا هم به زندگی ساده قناعت می‌کرد و همین‌طور در مشهد با این که زمینه فراهم بود.

ج. جامع منقول و معقول

بسیاری از عالمان در یک بخش آشنایی دارند، بسیار کم آدم داریم که در فقه و اصول و فلسفه مهارت داشته باشد و هم سخنران در سطح بالا باشد و هم فرد نویسنده، لذا فردی مثل ایشان کم داریم.

د. تأکید روی استقلال شیعیان افغانستان

ایشان در جلسات متعدد علمی و غیرعلمی روی این مسأله تأکید داشت که ما مردم از هیچ یک از مردم دنیا کم نداریم باید به حقوق‌مان برسیم و در آخر هم آیت‌الله محقق را به عنوان مرجع تثبیت کرد. محقق خراسانی همه را وادار می‌کرد که روی پای خود بایستند، شما علما و شخصیت‌ها دارید، استقلال خود را بگیرید. ایشان در تمام منبرها این سخنان را می‌گفت و در همان شرایط کتاب المؤلفون افغانیون را با پیشنهاد سفیر افغانستان نوشت و از علما تمجید کرد و از بسیاری از طلابی که اثر چاپی نداشت، از آنان تعریف و تمجید کرد.

ه. ایثار

از ویژگی‌های دیگری ایشان ایثار بود. محقق خراسانی در مرجعیت دو مرجع نقش اساسی داشت: یکی در مرجعیت امام در افغانستان، می‌دانید که اکثر علمای افغانستان، مرجعیت آیت‌الله خویی را ترویج می‌کردند. تنها شخصیت شاخص علمی افغانی که از امام تبلیغ می‌کرد، محقق خراسانی بود و به تبع ایشان طلاب جوان هم از امام حمایت می‌کرد. اگر محقق خراسانی از ایشان تبلیغ نمی‌کرد، امام در افغانستان جا نمی‌افتاد. به خاطر سخنرانی‌های ایشان در محافل مختلف، امام در کنار آیت‌الله خویی جا افتاد.

مورد دیگر، در مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی است. در مرجعیت مؤلفه‌های گوناگون دخیل‌اند؛ مانند عنایت الهی، صلاحیت علمی و عملی شخص، در کنار این‌ها حمایت آیت‌الله محقق خراسانی از ایشان بود. بسیاری از افراد به خاطر ایشان از آیت‌الله محقق کابلی حمایت کردند. نگاه کنید یک نفر که خود تبعه ایران باشد، ایشان برای ملت خود تا جایی کار می‌کند که همه این مسائل اعتباری را زیر پا می‌گذارد، در همان زمان آثار ایشان به نام افغانی چاپ می‌شد. ایشان در جاهای مختلف تبلیغ کرد. ببینید امروز یک طلبه فاضل حاضر نیست خود را برای جا افتادن مرجع فدا کند، کسی که خود هم سطح یک مرجع باشد و پیش قدم شود و شخص دیگر را علم کند بسیار ایشارگری می‌خواهد، این ایشارگری در آیت‌الله محقق خراسانی بود.

۱۱.۲. خدمات اجتماعی آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: خدمات اجتماعی دیگری را از آیت‌الله محقق خراسانی سراغ دارید، این به عنوان یک خدمت است؟

فاضلی: محقق خراسانی فرد مؤثر در ترویج مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی بود. زمانی که مرجعیت مطرح نبود ایشان استقلال حوزه افغانستان و مرجعیت افغانستان را مطرح کرد و کتابی هم نوشت و کتاب المؤلفون زمینه‌ای برای مرجعیت بود. در مسائل سیاسی نیز ایشان تأثیرگذار بود. درست است که پیش‌زمینه مبارزاتی وجود داشت؛ اما ایشان در جلسات مختلف روی عظمت، استقلال و هویت‌بخشی شیعیان افغانستان تأکید داشت.

۳. خدمات و آینده مرجعیت در افغانستان

۱.۳. وحدت و تعدد مرجعیت در جامعه شیعی

جعفری: یکی از مباحثی که به جد درباره مرجعیت مطرح است، وحدت و تعدد مرجعیت در جامعه شیعی است، نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

فاضلی: مرجع واحد دینی در سطح جامعه شیعه لازم است. تعدد مرجعیت تبعات بدی دارد، ولی از طرف دیگر جامعه افغانستان و هر جامعه دیگر ضروری است که مرجعی داشته باشند تا مشکلات آنان حل گردند. مثلاً در میان جامعه ما اگر دفتر آیت‌الله محقق کابلی نباشد، بسیاری از مسائل آنان لاینحل باقی می‌مانند. این مسائل در سایر دفاتر حل نمی‌گردند، مثل حل و فصل دعاوی، حصر وراثت، نصب قیام شرعی، طلاق‌های ولایی و بسیاری از مشکلات دیگر از این طریق حل می‌شوند. به عنوان نمونه بسیاری از مردم ما از کشورهای مختلف دنیا با من تماس می‌گیرند و یا پیام می‌دهند و من جواب می‌دهم. در سایر دفاتر کسی این کار را برای افغانستانی‌ها انجام نمی‌دهند. همین‌طور برکات مرجعیت را در افغانستان در نظر بگیرید، چه قدر مدارس فعال شده‌اند و چه قدر نمازهای

جمعه برگزار می‌شوند. اگر مرجعیت از خود یک کشور نباشد، این مشکلات به راحتی قابل حل نیستند. بنابراین، لازم است در سطح کل یک مرجعیت واحد وجود داشته باشد و هر کشوری هم از خود مرجعی داشته باشد. امال و وظیفه مردم و طلاب است که حمایت کنند. وقتی شخصی به عنوان مرجع انتخاب می‌شود، دیگران از او حمایت کنند. بعضی از منکرات در جامعه به وجود می‌آیند، اگر مرجعیت اطلاعیه بدهد، طلاب و مردم از آن حمایت کنند و دفاع نمایند. در این صورت، از آن منکر جلوگیری می‌شود.

۳.۲. خدمات مرجعیت در افغانستان

جعفری: به نظر جناب عالی تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان چه آثار و خدماتی داشته است؟
فاضلی: خدمات مرجعیت در سطح وسیع بسیار محسوس است که عبارتند از:

تربیت طلاب

طلاب بسیار زیادی در کابل و در ایران تحت پوشش دفتر مرجعیت قرار دارند. در زمان آیت‌الله واعظ مجموع طلاب کابل از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد، فعلاً طلبه‌های رسمی در کابل حدود ۱۵۰۰ نفرند و سالانه امتحان می‌دهند و بر عددشان افزوده می‌شود.

تربیت طلاب متخصص

یکی از خلأها در افغانستان این بود که بخش تخصصی در زمینه فقه و اصول وجود نداشت، بنده پیشنهاد راه‌اندازی این بخش تخصصی را دادم و این پیشنهاد قبول شد، فعلاً در کابل و هرات بخش تخصصی وجود دارد. این بخش علاوه بر تأمین خوراک و پوشاک طلاب، هزینه اضافه هم به آنان می‌دهد. طلاب این بخش تنها مشغول به خواندن دروس حوزوی با نظارت اساتید باتجربه و آموزش دیده می‌باشند. این برکاتی دارد که در آینده مجموعه خوبی بار خواهند آمد.

تأسیس مدارس

در مناطق مختلف افغانستان مدارس توسط آیت‌الله احداث شده یا با اجازه صرف وجوهات، در واقع توسط وکلای شان اداره می‌گردد که قبلاً این کار امکان‌پذیر نبود.

تبلیغ مسائل دینی

یکی از کارهای دفتر مرجعیت اعزام مبلغان دینی از طریق دفتر است. دفتر به عنوان آدرس مشخص برای مردم تبدیل شده است که می‌توانند مبلغان دینی را درخواست نمایند و این کار به خوبی توسط دفتر انجام می‌شود.

برگزاری نماز جمعه

قبل از تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان نماز جمعه توسط شیعیان در افغانستان برگزار نمی‌گردید و بعد از به وجود آمدن دفتر مرجعیت نماز جمعه در شهرهای مختلف افغانستان توسط نمایندگان آیت‌الله محقق کابلی و افراد منصوب‌شده و یا تأییدشده توسط ایشان برگزار می‌گردد، نمونه بسیار برجسته و مؤثر آن نمازهای جمعه هرات و کابل است که از طریق رسانه‌های عمومی هم پخش می‌شود، این یک کار بسیار مهم در عرصه تبلیغ امور دینی می‌باشد.

دایر کردن دفتر

یکی از کارهای مهم دایر کردن دفاتر در شهرهای مهم افغانستان است که به عنوان مرجع رتق و فتق بسیاری از امور برای مردم می‌باشد. بر همین اساس ما در شهرهای کابل، هرات، مزار، بامیان و دایکنندی و نیز در شهرهای ایران مانند قم، مشهد و تهران دفتر داریم. همین‌طور در نجف دفتر ایشان فعال است و همان شهریه‌ای که به طلاب در قم داده می‌شود به طلاب ما در نجف هم داده می‌شود.

تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان

مهم‌تر از همه مسائل خدمات گذشته تأسیس نهاد مرجعیت دینی توسط آیت‌الله محقق کابلی در افغانستان است. قبل از پذیرش مرجعیت توسط ایشان کسی جرأت نمی‌کرد که در این راه گام بردارد و به تبع کسی تلاش هم نمی‌کرد. علما هم از ایجاد نهاد مرجعیت در افغانستان مأیوس بودند. مطمئناً تا نهاد مرجعیت در یک کشور نباشد، امور دینی مردم به خوبی اداره نمی‌شود. ایشان این سد را شکست و با پذیرش مرجعیت راه را برای ادامه این نهاد در افغانستان باز کرد.

شاید یکی از دلایل هراس از تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان هراس از عدم اقبال مردم بود؛ چون قبلاً یکی از عالمان برجسته افغانستان به نام شیخ محمدعلی مدرس بزرگ اعلام مرجعیت کرده بود، ولی با اقبال مردم مواجه نگردید. مدرس بزرگ از مالستان بود و از آیت‌الله مدرس افغانی بزرگ‌تر بود، لذا معروف به مدرس بزرگ بود. ایشان از تعداد مراجع گواهی اجتهاد داشت. من گواهی اجتهاد ایشان را دیدم، مدتی در مشهد بوده رساله نوشته و تعدادی مقلد داشت. ایشان اعلام مرجعیت کرد، رساله نوشت، ولی جا نیفتاد. یک زمانی در جدید آمد، در جلسات خانگی درد دل می‌کرد و می‌گفت من از آقای کاظمینی، ابوالحسن اصفهانی و آقای ضیا عراقی اجازه اجتهاد دارم. سرنوشت ایشان برای علمای افغانی مایه عبرت گردید که هر گاه یکی از ما قدهلم نمایم مثل شیخ محمدعلی مدرس خواهیم شد؛ اما با پذیرش مرجعیت توسط آیت‌الله کابلی و اقبال مردم این سد شکسته شد.

جعفری: چه کارهایی جزء دغدغه‌های دفتر مرجعیت بودند؛ اما انجام نشدند؟

فاضلی: دو کار جزء دغدغه‌های ما بود، ولی انجام نشدند:

الف. تربیت محقق

یکی از کارهایی که انجام نشد تربیت تعداد محقق در زمینه فقه و اصول بود. زمانی این پیشنهاد مطرح شد که جمعی از محققین جوان شناسایی شود و در موضوعات مختلف زیر نظر آیت‌الله محقق کابلی کار کنند تا به عنوان محقق و نویسنده در زمینه فقه و اصول تربیت شوند و هم خلأ مرجعیت در آینده پر شود. آیت‌الله هم پذیرفت، ولی از طرف بعضی آقایان تلاش لازم انجام نگرفت و این کار نشد. اگر این کار می‌شد مشکلات بسیاری حل می‌شدند.

ب. عدم فعالیت در خارج

مردم ما در کشورهای متعدد حضور دارند، به علاوه بسیاری از شیعیان دیگر کشورها حاضرند برای مستضعفین کمک کنند، دفتر نتوانست کمک‌های مردم را جلب کند. یکی از علل قضیه این بود که اولاً افرادی نداشتیم که هم با زبان خارجی آشنایی داشته باشند، هم مبلغ چیره‌دست باشند تا بتوانند این کار را انجام دهند. به عنوان نمونه یکی از شخصیت‌های برجسته، شخصی به نام شیخ صفار از عربستان است. ایشان قبلاً نزد آیت‌الله کابلی می‌آمد و مقداری وجوهات شرعی می‌آورد و ابراز تأسف می‌کرد که شما مردم نیازمند زیاد دارید، در کشورهای عربی افراد خیر زیادند، نمی‌توانید کمک‌هایشان را جلب کنید، الآن وقتی من به قم می‌آیم، از بیوت سایر مراجع مرا در هتل پیدا کرده و دعوت می‌کنند، ولی تا خودم نزد شما نیایم اصلاً اطلاع پیدا نمی‌کنید که من آمدم یا نه. به هر حال زمینه این کار بود، ولی محقق نشد.

جعفری: به نظر می‌رسد رسیدگی به دو موضوع دیگر نیز جزء نیازهای ضروری است، الآن هم اگر دفتر بخواهد می‌تواند انجام دهد، یکی رسیدگی بهتر به طلاب غیررسمی و دیگری رسیدگی به فقرای مردم ما.

فاضلی: دفتر سعی می‌کند از دو طریق با طلاب غیررسمی همکاری نماید؛ یکی در مسأله امتحانات، من مسئول امتحانات هستم سعی می‌کنم آنان پذیرفته شوند و شهریه آنان وصل شود. دیگری ارفاق از طریق وجوهات شرعی. وقتی طلاب غیررسمی وجوهات شرعی به دفتر می‌آورند، سعی می‌شود ارفاق بیشتری نسبت به آنان صورت بگیرد؛ اما بیش از این بودجه دفتر کفاف نمی‌کند تا نسبت به طلاب غیررسمی و خانواده‌های بی‌سرپرست مساعدت بیشتر صورت بگیرد.

جعفری: در شرایط موجود بهتر نیست که به طلاب رسمی (فعال هر نفر چهار هزار تومان پرداخت می‌گردد) مبلغ سی هزار تومان شهریه پرداخت شود، به هر طلبه غیررسمی و خانواده‌های فقیر ماهیانه در حدود صد الی دوصد هزار تومان پرداخت شود؟

فاضلی: به هر حال برخی از مشکلات اند.

جعفری: سال‌ها با دفتر سروکار داشتید در مسیر مرجعیت چه مشکلاتی وجود دارند؟
فاضلی: دو مسأله در نفوذ و نقش مرجعیت تأثیرگذارند؛ یکی اقتصاد، اگر مرجعی بخواهد خدمت کند، بدون اقتصاد نمی‌شود. نه می‌تواند به طلاب رسیدگی کند و نه به فقرا رسیدگی می‌شود، ولی دفتر آیت‌الله محقق فعلا بد نیست، فعلا در قم ماهیانه صدوپنجاه میلیون تومان مصرف می‌شود، در مجموع در ایران، افغانستان و نجف اشرف در ماه پنج صد میلیون تومان مصرف شهریه می‌شود. اگر از طرف مردم تأمین نشود، کارها انجام نمی‌شود. دوم؛ حمایت مردم از مرجعیت؛ تاجران با امور مالی و طلاب با حمایت تبلیغی از مرجعیت حمایت کنند تا مرجعیت نفوذ لازم را داشته باشد.

۳.۳. جایگاه علمی آیت‌الله محقق کابلی

جعفری: جناب عالی فرمودید مدت بیست سال شاگرد آیت‌الله محقق کابلی بودم و از طرف دیگر فرمودید شاگرد آیت‌الله وحید خراسانی بودید، وزن علمی آیت‌الله محقق کابلی را در مقایسه با آیت‌الله وحید خراسانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فاضلی: آیت‌الله محقق کابلی فعلا ضعیف و ناتوان شده است. قبلا ایشان انظار مختلف را مطرح می‌کردند و نقد می‌کردند و نظر جدید مطرح می‌کردند؛ مثلا در کتاب خمس نظرات آیات عظام خویی، تبریزی، منتظری، فیاض و هاشمی شاهرودی را مطرح کرده و انظار آن‌ها را نقد می‌کرد و نظر جدید مطرح می‌نمود. گاهی طلاب ایرانی و یا غیرایرانی می‌آمدند، آثار حاجی آقا را درخواست می‌کردند. حاجی آقا درخواست می‌کرد که بحث کنز کتاب مرا ببین، اگر نظر مرا فهمیدی یک دوره کتاب می‌دهم و اگر رد کردی صد هزار تومان می‌دهم. همین‌طور در سایر مباحث این‌گونه بررسی کرده است. من نسبت به تمام آثار ایشان اشرف دارم و کتاب‌های ایشان با نظرات ما به چاپ رسیده است. هم درس حاجی آقا می‌رفتم، وقتی اشکال می‌کردم و اشکال را می‌نوشتم و دفتر را به حاجی آقا می‌دادم، در عین حال که تمجید می‌کرد اشکال را با قلم خود رد می‌کرد. بنیه علمی ایشان قوی است و قلم ایشان روان است. ما وقتی فارسی می‌نویسیم تغییر و تبدیل وجود دارد، ایشان وقتی می‌نویسد بدون غلط‌گیری است، این نشان بنیه علمی قوی است و بدون این‌که تغییر و تبدیل شود، همان را می‌نویسد. آیت‌الله وحید خراسانی در عین حال که شخصیت علمی است، یک خطیب است و مطلب را خوب بیان می‌کند، بیان سلیس دارد و مطلب جزئی را خوب پروبال می‌دهد، ولی از نظر محتوا آیت‌الله محقق کابلی چیزی از ایشان کم ندارد.

۳.۴. ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله محقق کابلی

جعفری: با توجه به این‌که جناب عالی سال‌های زیادی با آیت‌الله محقق کابلی محشور بودید و برجسته‌ترین شاگرد ایشان حساب می‌شوید و مدت‌ها مسئول بخش استفتانات ایشان بودید و به

لحاظ جایگاه نزدیک‌ترین شخص نسبت به ایشان به شمار می‌روید، اگر ممکن است در مورد ویژگی‌های اخلاقی و سلوک رفتاری معظم‌له توضیح دهید؟

فاضلی: اول؛ مسأله تزکیه و تهذیب نفس از مسائل بسیار مهم برای انسان است. خداوند در قرآن کریم تزکیه نفس را مایه رستگاری انسان می‌شمارد: *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى* (اعلی: ۱۴-۱۵)؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند. در درجه‌ای از اهمیت قرار دارد. خداوند در سوره شمس هفت بار سوگند خورده و در پایان می‌فرماید: *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّها* (شمس: ۱۰-۹)؛ هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است. در جای دیگر هدف از ارسال رسل را تزکیه نفس قرار داده است. *هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ* (جمعه: ۲)؛ کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد. تزکیه و تهذیب مخصوصاً برای علما امری ضروری است، اگر بخواهند علم او منشأ اثر قرار بگیرد، نیاز به تزکیه نفس دارد و کسی که بخواهد در مقام مرجعیت قرار بگیرد لازم است تزکیه نفس داشته باشد.

نسبت به آیت‌الله محقق کابلی، بنده از زمانی که در نجف بودم و سپس در مدت زمانی که در کابل آمدم به مدرسه ایشان می‌رفتم و گاهی منزل ایشان مشرف می‌شدم. مدت بیش از بیست سال است که در کنار مرجعیت در درس‌ها و استفتائات و امتحانات در کنار ایشان حضور دارم و با سلوک عملی و اخلاق ایشان آشنایی دارم. معظم‌له از زمانی که در نجف بود به عنوان یک عالم مهذب و برجسته مطرح بود و همه نسبت به ایشان احترام قایل بودند. از آن زمان تا کنون کسی را سراغ ندارم که نسبت به رفتار و تزکیه نفس ایشان انتقاد داشته باشد. مسأله تزکیه در وجود ایشان بسیار برجسته است و این یکی از ویژگی‌های ایشان است.

دوم؛ ویژگی دوم این که معظم‌له اهل تعبد و تهجد است، در مسافرت‌هایی که ما و سایر دوستان با ایشان داشتیم، در زمان مسافرت نماز شب ایشان ترک نمی‌شد.

سوم؛ ویژگی سوم این که ایشان اهل تواضع است. در مدت بیست سالی که با ایشان محشور بودیم، هم در درس و هم در مسائل شرعی طلاب و غیرطلاب با ایشان ارتباط داشتند، سؤالاتی پیش می‌آمدند. من یک مورد سراغ ندارم که ایشان ناراحت شده باشند یا برخورد ناجور با مراجعین داشته باشد. وقتی ایشان تدریس داشتند، برخی از شاگردان سؤال می‌کردند، برخی از سؤالات ربط به بحث نداشتند و بعضی از اشکالات وارد نبودند، شاگرد روی موضع خود اصرار می‌کردند؛ اما ایشان ناراحت نمی‌شد و سؤالات را جواب می‌داد. در روزهای چهارشنبه درس اخلاق داشتند که

نتیجۀ صحبت‌های ایشان به نام نصاب اخلاقی چاپ شده است. در مرتبۀ اول خودشان به فضایل اخلاقی عامل بود و در مرتبۀ دوم برای طلاب و مؤمنین آموزنده است. ایشان به خوبی درک کرده بود چیزی که در رأس امور قرار دارد اخلاق است، حدیث منسوب به پیامبر بزرگوار (ص) اهمیت اخلاق را بیان می‌کند: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»^۱. از نظر اسلام همه علوم ارزش دارند و علمی که برترند و برای آن ارزش قایل است، سه علم است: علم عقاید (آیه محکمه)، علم اخلاق (فریضه عادلۀ) و علم فقه (سنه قائمه). یک مرجع می‌داند که در میان علوم اخلاق اهمیت دارد، ایشان از نظر علمی و عملی متخلق به اخلاق حسنه بوده، هر کسی که با ایشان محشور بوده این را تأیید می‌کند.

چهارم: یکی از ویژگی‌های ایشان همسان‌نگری نسبت به طیف‌ها و اقشار مختلف جامعه است. نسبت به همه طیف‌ها و افراد مختلف جامعه دید یکسان دارد و از هر گونه گرایش خاص نسبت به طیف خاص و یا منطقه خاص عاری است.

جعفری: در رابطه با مسائل مالی، شیوۀ رفتار معظم‌له را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟
فاضلی: ایشان در وجوهات بسیار با احتیاط برخورد می‌کند، درآمد و امرار معاش ایشان و فرزندان ایشان از طریق دفترچه‌های ازدواج و اجرای طلاق صورت می‌گیرد. این را باید یادآور شوم؛ من با همه فرزندان ایشان از نزدیک ارتباط و آشنایی دارم. همان‌طوری که معظم‌له نسبت به وجوهات با احتیاط برخورد می‌کند، فرزندان ایشان نیز همین‌گونه هستند و از افراد عادی بیشتر احتیاط می‌کنند. از نظر تقوا و عبادت فرزندان ایشان شاخص‌اند. من در سفر یک ماهه با آنان به کربلا و نجف و کاظمین داشتم، در روز، به دوبار زیارت اکتفا نمی‌کردند، بلکه در روز سه بار زیارت مشرف می‌شدند. بسیار متعبد و متوسل به اهل بیت عصمت و طهارت هستند. تمام فکر و ذکرشان در مسائل عبادی است. از نظر خانه و زندگی هم اگر از طلبه‌های معمولی ضعیف‌تر نباشند، وضعیت‌شان بهتر نیستند، اهل تشریفات نیستند. هم‌چنان که خود آقا مذهب است، فرزندان ایشان نیز چنین هستند و این بسیار کم اتفاق می‌افتد که تمام فرزندان یک عالم انسان‌های مذهب به بار آیند. فرزندان ایشان انسان‌های متدین‌اند و در مسائل وجوهات اهل احتیاط.

از نظر واگذاری وجوهات به طلاب نیز ایشان کمال احتیاط را رعایت می‌کند و مشی ایشان این‌گونه است که در واگذاری وجوهات دو چیز را در نظر می‌گیرند: یکی این‌که طلبه فاضل باشد و دیگر این‌که طلبه نیازمند باشد.

جعفری: در رابطه با اجازه‌های وکالت روش ایشان چگونه است؟
فاضلی: هر شخصی را که دو نفر طلبه متدین تأیید کند این نفر صلاحیت دارد ایشان سخت‌گیری

ندارد و وکالت می‌دهد.

جعفری: تعدد وکالت مشکلات ایجاد نمی‌کند؟

فاضلی: تعدد وکالت از جهتی خوب است، دست اکثر طلاب را باز می‌گذارد که امور مردم رتق و فتق شوند و ارتباط میان مردم و مرجعیت حفظ می‌شود که وجوهات را از مردم دریافت کرده به دفتر مرجعیت بیاورند و مسائل شرعی‌شان را حل و فصل نمایند. از جهت دیگر، چون افراد مختلف‌اند و شاید بعضی افراد جهاتی که یک وکیل رعایت بکند رعایت نکند، لذا تعدد وکالت مشکلاتی هم به بار می‌آورد، ولی مزایای آن بیشتر از معایب آن است.

۵.۳. آینده مرجعیت در افغانستان

جعفری: آینده مرجعیت را در افغانستان چگونه می‌بینید؟

فاضلی: تا زمانی که آیت‌الله فیاض و آیت‌الله محقق کابلی در قید حیات هستند، جای نگرانی نیست و بعد از آن نگرانم که مثل دوران گروه‌ها نشود که هر کس جمعی را به سوی خود دعوت کند. ممکن است بعد از این دو بزرگوار از هر گوشه و کنار کسی سر بلند کند. تا زمانی این دو هستند، جای نگرانی نیست، چون کسی قد علم نمی‌تواند.

جعفری: چه اشکالی دارد دفتر آیت‌الله محقق با اشراف معظم‌له به سمت و سوی معرفی جانشین خود گام بردارد تا بعد از غیبت دو مرجع عالیقدر، نقش مرجعیت را تداوم ببخشد، اتفاقاً به گونه‌ای این سیره در سایر بیوت مراجع هست و هر بیتی به صورت غیررسمی جانشین بعدی خود را معرفی می‌کند؟

فاضلی: مشکل این است که شخصیت جامعی که جایگزین شود کم داریم و از نسل بعدی شخصی واجد شرایط که مورد اتفاق آرا قرار بگیرد، احتمال آن را بعید می‌دانم، هر کسی را معرفی کند، گمان نمی‌کنم اکثریت روی او توافق کنند.

جعفری: سنت حوزه نجف این گونه بود که نهاد مرجعیت مرجع بعدی را معرفی نمی‌کرد و بعد از فوت مرجع حوزه اقدام به شناسایی مرجع بعدی می‌کرد؛ اما در حوزه قم به نظر می‌رسد سنت دیگری رایج شده است. هر دفتری، مرجع بعدی را معرفی می‌کند که مرجعیت را استمرار ببخشد، حالا اگر دفتر مرجعیت با الگوپردازی از سنت قم به این سمت و سو گام بردارد که مرجع بعد از خود را معرفی کند، این کار موجب می‌گردد که هم برای مردم مرجع بعدی معرفی شود و هم بیت‌المال حفظ گردد؟

فاضلی: حرف اول را صلاحیت علمی شخص می‌زند. اگر صلاحیت علمی و عملی نداشته باشد، همه هم توافق کنند فایده ندارد. باید شخص در مرور زمان تبارز کند و اثر علمی داشته باشد و از نظر درسی شخص جاف‌تاده باشد که در سطح طراز اول سایر مراجع مطرح باشد، چون مسألهٔ اعلیمیت و صلاحیت مطرح است. باید در حدی باشد که اگر اعلم از دیگران نباشد در سطح دیگران

باشد، ولی اگر اعلم و یا هم سطح دیگران نباشد، علم کردن او مسئولیت شرعی دارد. فعلا ما در میان علمای قم و مشهد چنین شخصیتی را نمی‌شناسیم.

۳.۶. تعامل آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی

جعفری: در آخر اگر خاطره‌ای از آیت‌الله محقق خراسانی دارید؟

فاضلی: یکی از خاطرات بنده این است و با دوستان هم گفتم، وقتی چنین شخصیتی داریم چرا از او حمایت نکنیم، در جوانی خود این همه خدمت کرد، در نجف و در مشهد زندگی فقیرانه داشت، کار ایشان به جایی رسید که حتی روضه‌های زنانه می‌خواند، نمونه بارزی که جای تأسف است و به آقازاده‌ها هم گفتم: شما قدر محقق را ندانستید، در یک محرم در ملایر ایشان سر کوره آجرپزی دعوت می‌شود، مطالب ایشان بالاتر از سطح مردم عادی بود، چرا ایشان در مثل حوزه قم منبر نرود، کسی که در حوزه نجف منبر می‌رفت و مراجعی مانند حضرت امام در جلسات او شرکت می‌کرد، چرا در حوزه قم منبر نرود، این جای تأسف است. در حق ایشان کوتاهی شد، همه طلاب وظیفه داشتند که از ایشان استفاده کنند، مخصوصا دفتر باید به امور ایشان رسیدگی می‌کرد، اوایل من در جریان کار نبودم، دفتر هم نبودم.

جعفری: یکی از انتقادات متوجه تیم مشاوره دفتر، این است که در دو مسأله کوتاهی صورت گرفت: یکی در مسأله درمان آقای محقق خراسانی، ایشان برای تأمین هزینه درمان خود به قم آمد و همکاری لازم از سوی دفاتر صورت نگرفت. لازم بود دفتر آیت‌الله محقق هزینه درمان این چهره خدوم و علمی را به عهده می‌گرفت. دیگری عدم مشاوره برای لزوم حضور آیت‌الله محقق کابلی در تشییع جنازه و مجلس ترحیم ایشان در مشهد؟

فاضلی: من آن زمان در دفتر نبودم، این مسأله را نمی‌دانم، اگر چنین چیزی اتفاق افتاده باشد کوتاهی شده است.

جعفری: اگر خاطره دیگری از آیت‌الله محقق خراسانی دارید بیان بفرمایید؟

فاضلی: دو نفر در نجف بسیار مشوق طلاب هم‌شهری بودند. یکی محقق خراسانی و دیگری علامه مدرس افغانی. ایشان هم نمی‌خواست کسی از طلاب هم‌شهری زیر بار برود و مظلوم و تحقیر شود. طلاب افغانستانی باید سربلند و سرافراز زندگی کنند. از نظر فکر و اندیشه و تلاش از دیگران چیزی کم ندارند. تاریخ افغانستان پر است از شخصیت‌های تاریخ‌ساز بشری در زمینه‌های گوناگون. آیت‌الله العظمی مفسر کبیر، فیلسوف اندیشمند جوادی آملی در کنگره‌ای که به مناسبت بزرگداشت آیت‌الله مرحوم شیخ محمد کاظم خراسانی هروی در حوزه علمیه قم برگزار شده بود در جمعی از علما، فرهیختگان جهان اسلام، صراحتا فرمود هرچه داریم از افغانستان داریم. آخوند از افغانستان، مولوی از افغانستان، بوعلی سینا از افغانستان، سید جمال‌الدین از افغانستان... با این پیشینه درخشان

ملت ما به خود ببالند، گذشتهٔ درخشان داشته و برای آیندهٔ درخشان در تمام زمینه‌ها فعالیت کنند. از نظر امکانات مادی و معادن هم جزء اولین کشورهای جهان است.

به عنوان نمونه بعد از فوت آیت‌الله حکیم بسیاری از عرب‌ها به سید یوسف حکیم فرزند آیت‌الله سید محسن حکیم بنا گذاشتند رجوع کنند، ایشان بنا گذاشت که از طلاب هم‌شهری امتحان بگیرد؛ چون گزارش رسیده بود که عده‌ای از طلاب افغانستانی درس نمی‌خوانند و در مقبره‌ها قرآن می‌خوانند. بعضی آدم‌های سرمایه‌دار آدمی را اجیر می‌کنند که در روز یک جزء قرآن روی فلان قبر بخوان. وقتی مرحوم مدرس اطلاع پیدا کرد، گفت این توهین به طلاب افغانستانی است که فقط افغانستانی‌ها امتحان بدهند. از جمله کسانی که مخالفت کردند، محقق خراسانی بود، موحدی کیسوی صاحب ایضاح العوامل بود، ادبیات ایشان هم بسیار قوی بود. در مدرسهٔ آقای مدرس جلسه برگزار می‌شد، آقای مدرس و محقق خراسانی گاهی شرکت می‌کرد، سخنرانی می‌شد، چند نفر انگشت‌شمار داوطلب شده بودند که ما امتحان می‌دهیم. این‌ها به نام مخالف معروف شده بودند. طرفداران مدرس به نام جمهور معرفی شده بودند، مرحوم مدرس و محقق خراسانی جلو این کار را گرفتند.

مرحوم محقق نسل جوان بانگیزه و با درد تربیت کرد؛ مانند آقای سید غلام حسین موسوی، آقای شیخ قربانعلی عرفانی، آقای شیخ حبیب‌الله صادقی، معصومی لعلی، سید عبدالحمید سجادی، مبلغ سنگتخت و امثال این‌ها.

جعفری: ما شنیدیم آقای سید یوسف حکیم مرجعیت را نپذیرفت؟

فاضلی: ایشان مرد ملا بود، ولی در حد سایر مراجع نبود و جا هم نمی‌افتاد. درست است ایشان نپذیرفت، ولی عرب‌ها به عنوان مرجع و رهبر آینده در مجالس عزای آیت‌الله حکیم شعار می‌دادند.

جعفری: در آخر اگر نکتهٔ پایانی دارید بفرمایید؟

فاضلی: خداوند شما را موفق بدارد، کار شما بسیار بایسته است که از علما تجلیل می‌کنید تا یاد و خاطره‌شان زنده بماند. اگر تجلیل نشود یاد و خاطره‌شان از ذهن‌ها محو می‌شود، ما مرهون خدمات آنان هستیم. مسألهٔ مرجعیت و سهیم شدن در حکومت مرهون زحمات آنان است که آنان زمینه‌سازی کرده‌اند و خداوند روح‌شان را با ائمهٔ معصومین (ع) محشور بگرداند.



نقش محقق خراسانی در عبور هزاره‌ها از بحران هویت

گفتگو با شاعر و نویسنده معروف سید ابوطالب مظفری^۱

ضرورت بازشناسی شخصیت متفکر بزرگ، حکیم عارف، چهره سرشناس علمی آیت‌الله محقق خراسانی ما را برآن داشت که به سراغ بزرگانی برویم که از افکار و اندیشه‌های آن بزرگ‌مرد علم و عمل اطلاعات و آشنایی داشته و دارند و با آنان پیرامون شخصیت آن بزرگوار گفتگویی انجام دهیم تا گامی هرچند کوچک به سوی شناساندن شخصیت علمی آیت‌الله محقق خراسانی، اندیشه‌ها، تفکرات، دردها و دغدغه‌های او برای نسل فردای جامعه‌مان برداشته باشیم. در این راستا تصمیم گرفتیم با سید ابوطالب مظفری شاعر و ادیب توانمند کشور گفتگویی داشته باشیم؛ چون ایشان هم اهل نظریه است و هم از شاگردان علامه محقق خراسانی می‌باشد و شناخت خوبی از استادش دارد. بنابراین، با یک زمینه‌سازی قبلی در یک بعد از ظهر داغ نزدیک تابستان به سوی دفتر مؤسسه درّ دری راه افتادیم. وقتی عرق‌ریزان وارد دفتر شدیم، آقای مظفری که منتظر ما بود به گرمی از ما استقبال کرد. با این‌که گفتیم راضی به زحمت نیستیم، ایشان به تعداد هر نفر یک استکان چای آورد.

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی و اسدالله جعفری.

جناب آقای موسی شریفی شهرستانی که زحمت عکاسی و فیلم‌برداری را به عهده داشت، با خنده و شوخی گفت: آقایان چای‌های تان را بیاشامید تا زبان‌های تان تر شوند و گفتگو را آغاز کنید؛ لذا با صحبت‌های مقدماتی و تعارفات معمول گفتگوی رسمی توسط برادر عزیز ما جناب آقای اسدالله جعفری شروع شد.

جعفری: آیت‌الله محقق خراسانی از نوادر دوران ما و در عصر قحطی فضیلت از مردان فضیلت و کرامت بود؛ از جناب آقای مظفری تقاضا داریم اگر صحبت مقدماتی دارند بفرمایند و سپس راجع به آیت‌الله خراسانی باهم صحبتی داشته باشیم.

مظفری: من نه سن و سالم اقتضا می‌کند و نه شرایط زندگی که داشتیم اقتضا می‌کند که زیاد از استاد خراسانی اطلاعات داشته باشم؛ اما به خاطر این که سال‌ها در حوزهٔ علمیهٔ مشهد زندگی می‌کردیم و در همان حول و حوشی تنفس می‌کردیم که استاد خراسانی همان‌جا حضور داشت، این بود که گاهی از وجود ایشان بهره‌های متأسفانه بسیار کوتاه و اندکی بردیم؛ ایشان را گاهی پای درس و گاهی در سخنرانی‌ها می‌دیدیم. به همین خاطر صحبت‌های من به طور موجز در دو سه بخش خلاصه می‌شود:

یکی خاطرات پراکنده‌ای که از ایشان دارم، دیگری نظریاتی که در مورد شخصیت، افکار و فعالیت‌های اجتماعی ایشان و صحبت آخر روی وضعیت اجتماعی، تیپ یا افرادی در حد استاد خراسانی که این‌ها یک گروهند؛ یعنی یک فرد نیستند که دچار یک چنین وضعیتی هستند. من از همین مطلب آخر شروع می‌کنم.

۱. محقق خراسانی و جستجوی هویت

متأسفانه جامعهٔ ما، جامعهٔ تشیع افغانستان و هزاره‌ها، همان‌طوری که می‌دانید، گرفتار یک وضعیت استثنایی هستیم، در منطقه‌ای که هیچ‌کس گرفتار این وضعیت نیست؛ آوارگی بسیار طولانی، مصیبت‌های بسیار طولانی که چند قرن هست ما تحمل می‌کنیم، یک آوارگی مستمر را بر ما تحمیل کرده است. این آوارگی تنها معاصر نیست؛ یعنی مربوط به این ده سی سال آخر نیست، بلکه یک آوارگی تاریخی است.

ما تاریخ این جامعه را که می‌خوانیم، می‌بینیم شاید از دوران سلطان محمود غزنوی به این طرف این آوارگی به تدریج آغاز شده است. در دوران عبدالرحمن تقریباً به اوج رسیده، چون از همان زمان قرائن تاریخی به ما می‌گویند که کم‌وبیش دامنهٔ اجتماع این مردم از اطراف جمع شده، سلسلهٔ قدرتی که به صورت امرایی و پادشاهان محلی داشته، دامنهٔ آن کم‌کم کوتاه شده تا به دوران امروز رسیده است. افرادی مثل آیت‌الله خراسانی یکی از قربانیان همین تاریخ پریشان است، مثل این افراد خودشان و فرزندان‌شان دچار یک نوع گم شدن هویت هستند؛ یعنی در حقیقت هویتی که در

جستجوی آن بودند یا گم کرده بودند، یا عمداً آن هویت را می‌خواستند فراموش کنند. این افراد هم در کوئته پاکستان و هم در ایران و در عراق هستند. ما الان سه گروه از هزاره‌ها را در خارج از قلمرو افغانستان داریم. در پاکستان به نام هزاره مستقرند، در ایران به نام خاوری، در عراق و جاهای دیگر به نام عراقی‌اند. این‌ها این‌طوری نبوده که در میان‌شان افرادی ظهور نکرده باشند. اتفاقاً امروزه شخصیت‌های تاریخی، علمی و ادبی زیاد داریم؛ اما همه این‌ها یک مشکل دارند و آن این است که هنوز در اقرار به هویت، یا بازگشت به هویت اصلی خود دچار مشکل‌اند و این تضاد را هنوز نتوانستند حل کنند. فقط تک و توک افرادی از این افراد گاهی موفق می‌شوند که علی‌رغم گرفتن هویت تازه، هویت قبلی‌شان را هم جستجو کرده و به آن بازگشت می‌کنند. در پاکستان این گرایش بیشتر هست. در ایران فقط دو سه نفری مانند آقای محمدتقی خاوری را دیدم که از دوستان ادیب و شاعری ما است که اخیراً کتابی نوشته است. ایشان علی‌رغم این که هویت ایرانی خود را به شکل جدید و معاصر قبول دارد، هویت تاریخی خود را هم انکار نمی‌کند، بلکه در جستجوی آن است و حتی می‌خواهد حلقات هویت گم‌شده را پیدا کند؛ از قبیل زبان، تاریخ و اخیراً کتابی هم از ایشان به چاپ رسیده است.

در میان علمای ما هم این مشکل هست. ما اگر بحث علما را دنبال بکنیم، خیلی حدیث دردناکتر است. من چند سال قبل یک مصاحبه از بزرگترین چهره علمی زمان ما آیت‌الله فیاض در یکی از مجلات حوزه خواندم که ایشان به هویت دوم‌شان؛ یعنی هویت پاکستانی‌شان اشاره کرده بود؛ ولی هویت اولی را کاملاً مسکوت گذاشته بود، شخصیتی مثل استاد فیاض که مجتهد درجه اول زمان ما است، از این مصیبت رنج می‌برد و در حقیقت، هنوز نتوانسته تکلیف خود را با چنین وضعیتی روشن کند.

یکی از معدود افرادی که به نظر من از علمای درجه اول ماتوانست در پایان زندگی و در حقیقت در اوج بحران زندگی به این وضعیت شعور پیدا کند و به آن بازگشت کند و برای یافتن آن تلاش کند، استاد محقق خراسانی بود. از این جهت، برای ما بسیار حایز اهمیت است؛ یعنی ما نباید به عنوان یک فرد نگاه کنیم که حالا خوب یک کمک‌هایی هم در یک زمانی کرد، این می‌تواند سرآغازی باشد برای یک کار گسترده، برای یک نشانی که از این جا یک تعداد دیگری یک زمانی بتوانند این حرکت را دنبال کنند و برای خلق بسیاری، یک محلّ اتکا باشند.

۱.۱. تلاش‌های محقق خراسانی در هویت‌یابی

آیت‌الله محقق تا توانایی داشت تلاش کرد. نمونه تلاش‌های ایشان در دو محور خلاصه شد: یکی در مسأله دفاع از شیعیان افغانستان. در مسأله استاد مزاری که ایشان از مظلومیت و محرومیت و جنگ و بی‌عدالتی‌ای که در آن زمان بر پا بود، کاملاً دفاع کرد و مسافرت‌هایی کرد،

سخنرانی‌هایی کرد و از این موضوع توانست خوب دفاع کند. مسأله دوم در مرجعیت بود که ایشان خیلی تلاش کرد، در افغانستان مسأله مرجعیت را حل کند که اتفاقاً این دو کار را هیچ کسی دیگر به نظر من از علما به این سطح از فداکاری و تأثیرگذاری که ایشان انجام داده، انجام نداد. از این جهت، ما خیلی مدیونیم؛ یعنی ما نسل جوان افغانستان و شیعیان افغانستان مدیون حرکت‌های ایشان هستیم و نباید بگذاریم این چیزها فراموش بشوند. نکته اول من در همین حد است.

این که متأسفانه الآن خانواده ایشان نمی‌تواند با ما همکاری کند و ما باید ایشان را معذور بدانیم و نباید این‌ها را به چشم آدم‌هایی ببینیم که ناآگاهند.

من شخصا به این چشم به این‌ها نگاه نمی‌کنم، این‌ها مربوط به یک طیف گسترده‌ای از جامعه است که همه دچار این مشکل‌اند و برای حفظ هویت جدیدشان ناگزیرند، هویت قبلی‌شان را انکار کنند. بنابراین، جای گله و شکایت هم ندارد، ولی این بار ما را سبک‌تر نمی‌کند و تکلیف را از دوش ما بر نمی‌دارد.

۱.۲. محقق خراسانی و هویت‌یابی در دوران جوانی

برهانی: شما فرمودید آیت‌الله خراسانی در پایان زندگی به هویت اصلی خود بازگشت، ولی تا جایی که ما اطلاع داریم، ایشان از همان آوان جوانی در حوزه نجف روی هویت اصلی خود تأکید داشته و حشر و نشر ایشان بیشتر با حلقه‌های افغانی بوده و در کتاب‌هایی که در نجف به چاپ رسیده، خود را افغانی معرفی کرده است. این‌ها دلایلی‌اند که ایشان از همان دوران جوانی تلاش داشته که جامعه و به خصوص علمای ما هویت اصلی‌شان را فراموش نکنند.

مظفری: من چون در آن زمینه اطلاعات ندارم به این خاطر چیزی نگفتم والا به طور قطع ایشان از آغاز این فکر در سرش بوده و تلاش‌هایی همان‌طور که گفتید، من هم شنیدم که کم‌وبیش فعالیت داشته، ولی ما از آن زمان چون نه منبعی داریم و من خودم هم نه منبعی دارم و نه حرکتی و کدام جنبش عملی خاصی را به یاد دارم. لذا من آن‌جا را مسکوت گذاشتم برای کسانی که اهل اطلاعند و این حلقه را شما تکمیل می‌کنید. فقط به همان جریان اخیری که ایشان عملاً وارد صحنه شد و ما شاهد بودیم، اشاره کردم.

۱.۳. عوامل چشم‌پوشی از هویت اجتماعی و تاریخی

جعفری: به سر فصل خوبی اشاره کردید، جامعه ما جامعه دارای هویت فرهنگی و اجتماعی نیست، تنها آقای خراسانی خواهان بازگشت به هویت پیشین خود بود؛ حال اگر از خانواده آقای خراسانی بگذریم و آنان را در این امر معذور بدانیم که راه محقق خراسانی را ادامه ندادند؛ اما هم‌دوره‌ها و

هم سطح‌های علمی آقای خراسانی نیز خاموش‌اند و مایل نیستند به این مسائل بپردازند. حال آیا آقای خراسانی در مهندسی راهی که پیمود اشتباه کرد یا زمانی که ایشان این کار را انجام داد، از لحاظ فرهنگی زمان آن نرسیده بود یا عوامل دیگر وجود دارد؟

مظفری: در این قسمت نقدی متوجه آقای خراسانی نیست، نقد متوجه جامعه ما است. ما در خیلی زمینه‌ها هنوز کارهایی که باید انجام بدهیم انجام نداده‌ایم و نمی‌دهیم به خاطر این که فرهنگ انجام یک سلسله کارهای بزرگ در جامعه ما ایجاد نشده است.

عدم رواج فرهنگ مکتوب

فرهنگ مکتوب و نوشتاری بین علمای ما رایج نیست، مثلاً شما همین الآن در حوزه علمیه بروید نگاه کنید و تا چند سال پیش که ما امتحان می‌دادیم، خیلی از علمای ما می‌آمد و می‌گفت من قلم ندارم؛ یعنی نمی‌توانم بنویسم، سوالات را شفاهی جواب می‌دهم. این نشان این است که فرهنگ مکتوب در افغانستان بین علما رایج نبود، ما دو سه نفر انگشت‌شمار اهل تألیف داریم، متأسفانه بقیه اهل تألیف نیستند. همان دو سه نفر انگشت‌شمار هم که داریم اهل تألیف نبودند، بلکه در حقیقت تقریرنویس بودند، یعنی تقریرات کسانی را می‌نوشتند، هنوز مسأله ما از حاشیه‌نویسی و تقریرنویسی نگذشته است. من در نوشته‌هایم بسیار مطرح کرده‌ام که ما از کتاب روضه‌خوانی تا بالاترین کتاب توضیح المسائل را محتاج بیرونیم. در حقیقت باید برای ما از جای دیگر می‌آمد، چه روضه‌ای که می‌خواندیم برای امام حسین (ع) باید از روضه الشهداء می‌خواندیم یا از روضه‌هایی که در ایران خوانده می‌شدند تا توضیح المسائل و مسائل دینی ما، چه برسد به مسائل بسیار عمیق عقلی و فلسفی و اجتماعی. وقتی فرهنگ نوشتن، نقد و تحلیل در میان یک جامعه نباشد، اکثر آن‌ها غافلند که بیابند فکری را که ایجاد می‌شود گسترش دهند.

آیت‌الله محقق خراسانی ممکن است خیلی وقت قبل فکر بازگشت به هویت را مطرح کرده باشد؛ ولی کسی نبوده که این را بنویسد و با وی مصاحبه کند و از ایشان مطلب بگیرد و نظرخواهی کند و این نظرخواهی را بین مردم گسترش دهد. این در بین علمای ما نبوده اگر تک و توک حرکت‌هایی هم بوده، مقطعی بوده، از جایی شروع می‌شود و تمام می‌شود. به نظر من این نقد متوجه کل جامعه ما است.

۱.۴. راهکارهای احیای هویت فرهنگی و تاریخی

جعفری: شما به عنوان کسی که سال‌ها کار فرهنگی انجام می‌دهید و با جریان‌ات فرهنگی و شخصیت‌های فرهنگی آشنایی دارید؛ حالا اگر بخواهیم بازگشت به گذشته تاریخی و هویت فرهنگی را که آقای خراسانی آغاز کرده بود، به کمال برسانیم، چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

الف. ترویج سنت تألیف

مظفری: راهکار این کار آگاهی‌بخشی است. ببینید بعضی امور سنتی دارد اگر آن سنت در جامعه ایجاد شد کم‌کم زمینه‌ساز خیلی از کارها می‌شود، مثل همین سنت نوشتار و سنت تألیف کتاب. وقتی سنت نوشتار و تألیف در یک جامعه نیست، بزرگترین علمای آن، علم خود را به گور می‌برند، مثلاً شخص عالم بزرگی است، این‌طور نیست که عالم نباشد، ولی فکر می‌کند که وظیفه‌اش فقط در منبر و شفاهیات خلاصه می‌شود، اگر او معتقد باشد که راه دیگری هم در ماندگاری علم هست و آن سنت چاپ کتاب و نوشتن است، مسلماً آن راه دیگر را نیز می‌آزماید. پس ما یک سنتی را باید ایجاد کنیم، سنت نوشتن و فرهنگ نوشتار.

ب. تغییر سنت سکوت

سنت دیگری که به عنوان نمونه باید بین علمای ما تغییر کند این است که تواضع و فروتنی را با مسائل این‌که از خودشان چیزی نگویند اشتباه بگیرند؛ مثلاً چند سالی پیش همین مشکل را در ارتباط با استاد جوهری که از علمای ما است حس کردم، رفتم به ایشان گفتم استاد یک فرصتی بدهید ما بیایم خدمت شما چند روزی مصاحبه و گفتگویی درباره زندگی‌تان نمایم، ایشان راضی نشد. من حس کردم که سنت دیگری هم در بین علمای ما هست و آن این است که این تواضع و فروتنی را و از خود نگفتن را یک نوع حسن تلقی می‌کنند و فکر می‌کنند که چنین کاری کنند بهتر است و به صلاح نفسانی‌شان نزدیکتر است. من ایشان را نقد نمی‌کنم شاید نظر درونی ایشان باشد؛ ولی خوب وظیفه ما است که کم‌کم این سنت را برای علما تغییر بدهیم که نوشتن از خود هیچ منافاتی با عزت نفس و تواضع و فروتنی ندارد، بلکه این در حقیقت یک وظیفه و یک رسالت است که شما انجام بدهید. همان‌طوری که شما الان هزار سختی را تحمل می‌کنید، می‌روید حتی در پای مجلس زنانه، در پای یک روضه عادی حرف می‌گویید حتما احساس رسالت می‌کنید و می‌خواهید پیام دین را منتشر کنید. چرا نمی‌خواهید برای نسل‌های بعد هم بیان کنید؟ رسالت شما که فقط در گفتار نیست. به نظرم مشکل در نوع نگرش ما است، در نوع نگاه ما به اخلاق، به سیاست، به جهان و به جامعه. این‌ها را ما فقط توسط آگاهی‌بخشی و تغییر سنت‌های قدیمی به سنت‌های جدید می‌توانیم میسر کنیم.

۲. محقق خراسانی و تدریس فلسفه

جعفری: جناب‌عالی از کسانی هستید که درس‌های فلسفه را در محضر استاد محقق خراسانی فراگرفته‌اید، اگر ممکن است در مورد دیدگاه‌های فلسفی آقای خراسانی و شیوه تدریس ایشان و مقایسه ایشان با اساتید دیگر اگر ممکن است روشنی اندازید؟

مظفری: از همین جا بخش دوم صحبت‌هایم که خاطرات باشند، کم‌کم آغاز می‌شود. اولین آشنایی من شاید آن آشنایی که در ذهنم مانده است، برگردد به همین قضیه؛ ما زمانی که تازه طلبه بودیم؛ مثل همه طلاب دنبال این بودیم که یک سری مباحث جدیدی را دنبال کنیم. اگر جایی استادی پیدا شود که این‌ها را دنبال کند، آن‌جا را جستجو می‌کردیم. اطلاع یافتیم در مسجد صاحب‌الزمان قبل از نماز مغرب، استاد خراسانی درس فلسفتنا شروع کرده است. فلسفتنا و اقتصادنای شهید صدر آن زمان مورد توجه طلاب بود و ما شنیدیم که ایشان تدریس فلسفتنا را آغاز کرده، خیلی خوشحال با دو سه نفر از دوستان مسجد صاحب‌الزمان رفتیم. آن‌جا کنار منبر مسجد فقط ما رفته بودیم و یکی دو نفر دیگر هم از جای دیگر آمده بودند. درس فلسفتنا برگزار شد، از آن‌جا ما با ایشان آشنا شدیم و اولین خاطره از سیمای ایشان در ذهنم همان‌جا نقش بست. درس مثل این‌که همه‌روزه نبود، یک روز در میان بود یا هر پنج‌شنبه بود. یکی دو بار برگزار شد متأسفانه تعطیل شد و ما چون با استاد ارتباط خانوادگی نداشتیم، دیگر نتوانستیم دنبال کنیم که ایشان کجا شد؟ چرا درس تعطیل شد؟ به چه دلیل؟ به‌هرحال، بیش از یکی دو جلسه برگزار نشد. این اولین آشنایی ما با ایشان بود.

۲.۱. تدریس شرح منظومه در مسجد گوهرشاد

مرحله دیگر ایشان تدریس منظومه را در مسجد گوهرشاد شروع کرد. گاهی منطق منظومه و گاهی حکمت آن را تدریس می‌کرد. البته این به تناوب بود چون من دو سه بار درس ایشان وقتی شروع شد، رفتم. گاهی از آغاز منطق منظومه شروع می‌کرد و یک بار هم بخش فلسفه منظومه را شروع کرد. این جلسات به دلایلی که بسیاری از آن دلایل شاید به ما بازگردد که ماطلبه زیاد درس خوانی نبودیم، باز تا جایی به پیش می‌رفت و تعطیل می‌شد. حالا یا ایشان تعطیل می‌کرد یا ما تعطیل می‌کردیم. یادم هست غالباً خودم گرفتار می‌شدم و نمی‌توانستم برسم. بیشتر و شکل عمیق‌تر آشنایی ما با ایشان در همین درس‌های منظومه بود. این دو دوره را ما پیش ایشان رفتیم و خاطراتی که داریم از همین دوران داریم.

۲.۲. نحوه تدریس محقق خراسانی

اما در مورد ایشان که شکل درسی و سنت درسی ایشان چه رقم است، من به‌طور مبسوط نمی‌توانم حرف بزنم، حتی حس می‌کنم استاد خراسانی از آن دست علمایی بود که به سنت ختم یک کتاب چندان اعتقاد نداشت. ببینید ما دو نوع علما داریم؛ یک نوع علمایی داریم که درس حرفه‌ای می‌دهند و به سنت ختم یک کتاب وفادارند؛ یعنی کتابی را که شروع کردند با نظم و ترتیب خاص سعی می‌کنند آن را به پایان برسانند تا کتاب را به پایان نرسانده کار و پروژه را تکمیل شده حساب نمی‌کنند. یک عده معتقدند علم به هر مقداری که باشد علم است، حالا به هر شرایطی که باشد می‌شود این

را ایجاد کرد و نیازی نیست که حتما شاگرد پیش یک استاد تا آخر تمام کند. به نظر من شیوه درس استاد این‌گونه بود و الا در شرایط خاص نمی‌شد که ایشان چون از شکل گذاشتن درس‌شان، زمان، مکان، برمی‌آمد که دنبال یک درس دوامدار نیست؛ همان درسی را که در مسجد هم گذاشته بود، زمان و مکان مناسبی نداشت. هر زمان احتمال می‌رفت که تعطیل شود؛ وقتی شاگردها پراکنده شدند، دیگر جمع نمی‌شوند؛ چون سنت درس طلبگی را شما می‌دانید که به این شکل است که اولاً مکان باید ثابت باشد و استاد باید یک کسی داشته باشد که یک برنامه‌ای بریزد که وقتی شاگردها تعطیل شده باشند، سر آن وقت محل رجوع داشته باشند و یک تاریخ مقرر باید شاگردها برگردند؛ چون محل درس حوزوی یک مسجد است تا یک تنظیم‌کننده نداشته باشد، شاگردان وقتی پراکنده شدند ولو در روز پنج‌شنبه و جمعه، شنبه ممکن است دیگر جمع نشوند. استاد خراسانی در این قسمت چون مدیر برنامه نداشت، چون تولیت مدرسه‌ای را نداشت، منظوم این است که در حوزه اختیار نداشت، لذا از هر فرصت به دست آمده، سعی می‌کرد یک درس بگذارد، اگر شاگردان مشتاقی پیدا می‌کرد ولو دو جلسه ولو ده جلسه ولو بیست جلسه. اگر هم به هم خورد باز در جای دیگر شروع کند و به این شکل کار می‌کرد و این البته ناشی می‌شود از وضع زندگی‌ای که ایشان داشت و شرایط اجتماعی‌ای که ما و شما قبلاً صحبت کردیم.

۳. ۲. علل گسسته بودن درس محقق خراسانی

به نظرم اگر ایشان یک مدرسه‌ای در اختیار می‌داشت که آن مدرسه تحت کنترل و هدایت ایشان می‌بود، هیچ موقع درس ایشان به این پریشانی دچار نمی‌شد؛ مثلاً اگر ایشان در نظام رسمی حوزه حقوقی دریافت می‌کرد و درس‌های کاملاً هدایت‌شده‌ای مثل اساتید حوزه می‌داشت، دچار این مشکلات نمی‌شد. همین که ایشان خود برای این کار اقدام می‌کرد ناگزیر سرنوشتش این بود که یک زمانی شاگرد نیاید استاد دل‌سرد می‌شود و اگر استاد نیاید شاگردها پراکنده می‌شوند.

تحلیل من از جریان درس ایشان این است که ایشان از آن دست استادانی بود که به معرفت گسسته هم بها می‌داد. حالا یک کتابی چه تمام می‌شد چه تمام نمی‌شد و حتی من خودم بارها می‌شنیدم که می‌گفت حالا این مسأله را از من یاد بگیرید، به یاد داشته باشید و این معنایش این بود که به هر حال، این نکته‌ها مهم است که شما یاد داشته باشید، حالا این کتاب را پیش من چه تمام کردید یا نکردید.

۴. ۲. موانع ادامه تدریس محقق خراسانی

جعفری: شما فرمودید اگر کسی پیدا می‌شد یک کلمه از آقای خراسانی یاد بگیرد، ایشان آن یک کلمه را یاد می‌داد، چطور شد در میان طلاب کسانی پیدا نشدند که ایشان را دنبال کنند که آقای

خراسانی اگر در مسجد نمی‌شود، در حسینیه، اگر در آن جا نمی‌شود ما شب‌ها به خانه شما می‌آیم یا این که زمان چنین چیزی را اقتضا نمی‌کرد؟

مظفری: من فکر می‌کنم اولاً؛ متأسفانه ایشان غیر از مساجد و جاهای دیگر، در خانه نمی‌توانست درس بدهد؛ چون چند مورد من از دوستان شنیدم که تعدادی افراد دنبال این بودند که بروند منزل استاد و جلسات درسی در منزل‌شان برگزار شوند، ولی ایشان در خانه شرایط مناسب نداشت.

نکته دیگر این که متأسفانه دورانی که ما بودیم و تجربه کردیم، دوران انقلاب و شور و اشتیاق و سیاست و این چیزها بود، یاد هست ما به درس تاریخ اروپای شرقی خیلی بهای بیشتر می‌دادیم تا بحث منظومه سبزواری که یک بحث فلسفی است. تصور می‌کردیم این‌ها بیشتر به درد ما می‌خورند، لذا ما طلبه فیلسوفی که هم عصر ما باشد، خیلی کم داریم یا اصلاً نداریم. کسی را که گرایش فلسفی و گرایش کلامی خیلی شدید داشته باشد و در آن زمینه رشد کرده باشد، نداریم، ولی در عوض اکثر طلاب با استعداد ما رشته‌های دانشگاهی رفتند، حقوق خواندند، سیاست خواندند، دانشگاه رفتند، حوزه را رها کردند. اگر در حوزه هم بودند، فقط دنبال فقه و روضه و این چیزها بودند یا دنبال سیاست بودند. از این رو، به نظر من این امر از زمانه ناشی می‌شود که بر طلاب ما بیشتر یک نوع انقلابی‌گری و کارهای اجتماعی غالب بود. یک چیزی دیگر هم که ناشی می‌شد این بود که گرایش ایشان محدود بود و ایشان تخصص فلسفی داشت و تخصص‌های دیگرش شاید به آن حد نبود. اگر ما می‌خواستیم از ایشان استفاده کنیم، در فلسفه می‌توانستیم استفاده کنیم، در کلام و شاید در اصول؛ اما بیشتر این گرایش‌ها آن زمان بین طلاب متأسفانه برد نداشت به این خاطر است که من فکر می‌کنم از هر دو جهت یک سری مشکلات بوده است.

۵.۲. دوره‌های تدریس فلسفه

جعفری: در صحبت‌های تان اشاره کردید که چند دوره در درس‌های منظومه آقای خراسانی شرکت کردید و گفتید ایشان گاهی از منطق و گاهی از الهیات شروع می‌کرد، آیا این چند دوره بود یا شما در یک دوره به صورت مقطعی شرکت کردید؟ آیا تفریراتی هم دارید؟

مظفری: در سال‌های مختلف چند دوره بود، البته نظم کلاسی ایشان این گونه نبود که از اول منطق شروع کند، منطق را تمام کند بعد به فلسفه برسد، خیلی کم چنین اتفاقی می‌افتاد، به این خاطر بود و این هم که در دوره‌های متفاوت بود و متأسفانه تفریراتی از ایشان نداریم.

برهانی: شنیده می‌شود ایشان مدتی در دانشگاه تهران برای دانشجویان درس منظومه گفته و بعد تعطیل شده، شما در این مورد اطلاعاتی دارید؟

مظفری: من هم آن زمان شنیده بودم که از ایشان در دانشگاه تهران دعوت شده که درس بگوید، شاید هم در دانشگاه مشهد، ممکن است استاد از لحاظ نحوه بیان با دانشجویان مشکل داشته، چون

یکی از مشکلات همیشگی علما با دانشگاهیان همین بوده؛ مثلاً در رابطه با استادان دیگر هم استاد معروف ما که در حوزه مشهد جلال‌الدین آشتیانی بود، ایشان این مشکل را در دانشگاه داشت. ایشان هم استاد دانشگاه مشهد بود و سال‌ها تدریس کرد؛ ولی بیان و شیوه تدریس این بزرگان به صورت ترمی و دانشگاهی و این‌ها نیست و این‌ها بیان‌شان سنگین و عالمانه است و باید خواص دقیقاً این‌ها را درک کنند. ایشان هم که گاه‌گاهی پای درس ایشان می‌رفتیم، همین مشکل را با دانشجویان‌شان و با سیستم دانشگاهی داشت. اصولاً گاهی توسط شکایت دانشجویان اصلاً درس مدتی تعطیل می‌شد. من فکر می‌کنم استاد خراسانی هم اگر در دانشگاه بوده، نباید مدت طولانی باشد؛ چون سیستم دانشگاهی و درس آن‌جا با سیستم حوزوی و بیان علمایی منافات دارد.

۲.۶. علل گرایش به محقق خراسانی

جعفری: شما گفتید در سه محور بحث می‌کنید، محور سوم را بحث کردید و به طور پراکنده به محور اول و دوم هم تا حدودی پرداختیم، بهتر است خاطرات‌تان را به طور منظم‌تر بیان بفرمایید. بنابراین، اولین آشنایی شما با آیت‌الله محقق خراسانی چگونه و کی بود؟

مظفری: اولین آشنایی ما همان‌طور که گفتم همان جلسه درس مسجد صاحب‌الزمان بود که دهه ۶۰ بود. حالا کدام سال بود دقیقاً نمی‌دانم؛ اما آن‌چه باعث شد جذب ایشان شوم چند امر بود: الف. پرداختن به موضوعات فلسفی؛ یکی از جهاتی که باعث شد جذب ایشان شوم موضوعاتی بودند که آن موضوعات در حوزه علمیه مشهد مغفول بودند. در حوزه علمیه مشهد درس فلسفه و پرداختن به فلسفه مورد بی‌مهری است. ما در آن زمان گرایش‌های کوچک فلسفی داشتیم که بعدها بدبختانه تبدیل شد به چیزهای دیگر و دنبال نشد و آن این بود که وقتی ایشان در حوزه، فلسفتنا، اقتصادنا، مسائل جدید، یا شرح منظومه شروع کرد، مورد توجه ما بود.

ب. ترویج شخصیت‌های جامعه ما؛ دلیل دیگری که باعث شد ما ایشان را دنبال کنیم، این بود که به هر حال در ما گرایش ناسیونالیستی وجود داشت، یعنی دوست داشتیم تا زمانی یک عالمی که ربط و نسبتی به ما دارد پیدا کنیم، جای دیگر و سراغ درس‌های دیگر نرویم و پای درس ایشان برویم. به همین دلیل، ما چندین استادی را که تجربه کردیم؛ مثل استاد جوهری، آقای خراسانی، استاد رضایی و دو سه نفر دیگر، صرفاً دلیلش این بوده که دوست داشتیم که درس این‌ها یک مقدار رونق بگیرد. این شاید مربوط ایشان نشود، بلکه حال و هوای روحی ما در آن زمان بود.

ج. جذب شخصیتی محقق خراسانی؛ دلیل سوم شخصیت ویژه خود محقق بود. حقیقتاً یک آدمی که با ایشان ارتباط برقرار می‌کرد، جذب ایشان می‌شد؛ یعنی یک معبر بسیار شفاف و اخلاق بسیار ستوده داشت که آدم نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد و فراموش کند. اولین برخورد ما در حقیقت همین بود؛ بعدها که پای درس‌شان می‌رفتیم به خاطر همین بود و این باعث می‌شد که ایشان همیشه

در ذهن و ضمیر ما حضور داشته باشد.

برهانی: جناب عالی در درس های فلسفه و منطق ایشان شرکت داشته اید، در چه حد با آثار فلسفی ایشان مانند «الیتیمه»، «هدایة المنطق»، «هدایة الحکمة»، دو جلد شرح منظومه غیر مطبوع و سایر آثار، آشنایی دارید؟

مظفری: متأسفانه آن زمان ایشان از شروع شان چیزی نمی گفتند و بعدها شنیدم ایشان آثار مکتوبی هم داشته در قسمت فلسفه شرحی نوشته است، ولی آن زمان نه این ها در دسترس بود و نه خود ایشان ذکری از این ها به میان می آورد.

جعفری: آقای خراسانی در عین حال که چهره فلسفی داشت، ادیب توانا بود؛ یعنی در فن خطابه استاد بود. در فن شعر و سخن شناسی انسان نادری بود، حتی شعر می سرود، چطور شد این بخش از شخصیت آقای خراسانی برجسته نشد، در قسمت ادبیات ما کسی را نداریم که خدمت آقای خراسانی رفته باشد، در حالی که در نجف استاد خلیل الله خلیلی خدمت ایشان می آمده و با ایشان مذاکره داشته و شعرهای خود را به ایشان عرضه می داشته است؟

مظفری: در این قسمت من چیزی نمی دانم. آن حرف هایی که شما می گوید، ایشان شاعر بوده و در ادبیات تبحر داشته، علمای ما این را یک فضل حساب می کردند و حساب می کنند و کسی برای آن کارها در نظام حوزه ارزش واقعی قائل نیست، مگر این که یک کسی واقعا به صورت ذوقی شخص کار را دنبال کند و احیانا برای شاگردان خاص شان منتقل کند و الا در نظام حوزه یک چنین مسأله مطرح نبوده و افراد نیز چنین چیزی را قبول نداشته اند. ممکن است ایشان در زمینه ادبیات ذوق بالایی هم داشته، ولی نه کلاس خاصی ایشان گذاشت، حتی همان ادبیات مرسوم عرب را من ندیدم ایشان جایی تدریس کند. شاید در این قسمت اصلا نیازی احساس نمی کرده است. به هر حال، در حوزه مشهد در قسمت ادبیات عرب قبل از ایشان استادان برجسته ای مثل استاد حجت هاشمی بوده و در حوزه فراتر از مشهد کسانی مانند مدرس افغانی و کسانی دیگر بوده اند. شاید احساس نیاز نمی کرده و شاید طلبه ها این آگاهی را از ایشان نداشته اند. به هر حال، در این قسمت نمی توانم چیزی بگویم.

جعفری: با توجه به این که شما ادیب هستید و پای خطابه های آقای خراسانی حضور داشتید، آیا جریان های ادبی و یا آن ذوق ادبی شان را در لابه لای خطابه ها احساس می کردید؟

مظفری: من آن زمان متأسفانه مثل حالا نبودم، آن زمان اول جوانی ما بود و خودم شعر هم نمی گفتم یا کم شعر می گفتم. من در این قسمت تبحر نداشتم که درک کنم ایشان چه مقدار سطح اطلاعات ادبی اش بالاست، منتها از سخنرانی های ایشان لذت می بردم، یکی از دلایلی که ما ایشان را دعوت می کردیم، ما و جمعی از بستگان ما مثل عموها و پسرعموها که جزء علما هستند، به ایشان

ارادت داشتیم و این ارادت همین‌طور بی‌خود شکل نمی‌گیرد، چون که ما اغلب از سخنرانی‌های عادی و معمولی خوش‌مان نمی‌آید و مجلس‌مان هم مجلسی نیست که فقط روضه‌ای بخواند و تمام شود و برود. یکی از دلایلی که ایشان را عموها و خودم به مجالس‌مان دعوت می‌کردیم، همین بود که سطح صحبت‌های ایشان کاملاً متفاوت بود با سطح یک آخوند معمولی که بیاید و یک چند تا نصیحت بکند و تمام. و احتمالاً یکی از جاذبه‌هایش همین جاذبه‌های معنوی و اخلاقی و فلسفی که در صحبت‌های ایشان بوده و همین باعث می‌شده که این ارتباط را حفظ کنیم و همین بی‌تأثیر نبوده.

۳. خاطراتی از محقق خراسانی

جعفری: شما محقق خراسانی را بارها در مجالس‌تان دعوت می‌کردید، معمولاً وقتی یک عالم دینی در یک مجلس می‌آید، نه تنها سخن گفتن او برای مردم قابل توجه است، بلکه حرکت‌های او نیز برای مردم قابل توجه‌اند. شما از حرکت‌های اخلاقی آقای خراسانی، برخوردهای اخلاقی و نوع نگرشی که نسبت به مستمعین داشت، اگر ممکن است صحبت فرمایید.

۳.۱. خاطره‌ای سخنرانی درباره‌ی امام زمان (عج)

مظفری: من یک خاطره از ایشان دارم و این خاطره همیشه در ذهنم هست. به یک مناسبتی که مربوط به امام زمان می‌شد ایشان سخنرانی داشت و در ضمن صحبت به قضیه‌ی افغانستان و مظلومیت مردم آن‌جا اشاره کرد. آن زمان اوج درگیری‌ها بود، می‌خواست این قضیه را به امام زمان (عج) ربط بدهد، یک نکته‌ی بسیار جالب گفت و به این صورت مقدمه چینی کرد:

یک. من همیشه پیش خودم این جور فکر می‌کنم که ما امام زمان را انسانی می‌دانیم که حاضر است و همه چیز را می‌داند و می‌بیند و همه‌جا حضور دارد و این باور ما شیعه‌ها است.

دو. هرکس که مقدار درک او بالاتر باشد مقدار رنج او بالاتر است.

سه. از این رو، من همیشه پیش خود فکر می‌کنم که ولی عصر (عج) چه قدر در طول این زمان‌ها رنج دیده است، در حالی که از اول تاریخ تا حالا در پیش چشمش تمام فجایع بر شیعیان، بر خانواده‌اش، بر پدران و تمام تک‌تک انسان‌های مظلوم روی زمین اتفاق است و ایشان دارد می‌بیند.

بعد گفت: امامان دیگر شاهد یک اتفاق، دو اتفاق، شاید ده اتفاق تلخ در زندگی‌شان بودند، ولی این امام هزار سال است که این اتفاقات تلخ را می‌بیند، مشاهده می‌کند و از طرف خداوند قدرت ابراز وجود ندارد. من حس می‌کنم که چه مقدار ایشان باید رنج دیده باشد در این عالم. ایشان گفت: برای من این کار خیلی دردناک است؛ یعنی هر موقع به قضیه فکر می‌کنم، خیلی عجیب اذیت می‌شوم.

این نکته ایشان آن زمان خیلی روی من تأثیر گذاشت که دقیقاً شبیه یک کشف است. آدم تا ساده به قضایا نگاه کند و تا ملتزم به بعضی باورهایش نباشد، به چنین کشفی نمی‌رسد. ایشان دقیقاً اولاً

امام زمان را یک عنصر آگاه و زنده و درگیر در قضایا در نظر داشته است؛ ثانیاً؛ دایره گسترده تسلط ایشان را بر پیروانش و انسان‌های روی زمین درک می‌کرده و این ارتباط را می‌دانسته است، بعد حاصل تأملات را به این شکل کشف کرده است. من درک می‌کنم که اگر امام زمانی در حقیقت وجود داشته باشد باید چنین حسی داشته باشد و این که ما حس کنیم که بر کنار از غم‌ها و رنج‌های ما باشد نگاهی کاملاً غلط است و نمی‌تواند باشد و شیعه باید به امام زمان این‌گونه نگاه کند.

۳.۲. خاطره‌ای از روزهای آخر زندگی محقق خراسانی

آخرین خاطره‌ای که از ایشان دارم و بسیار دردناک است مربوط به روزهای آخر عمر ایشان می‌شود. روزی داشتم به طرف چهار راه آسایشگاه می‌رفتم، دیدم ایشان با عصای خود کنار خیابان ایستاده و می‌خواهد از خیابان عبور کند؛ اما نمی‌تواند عبور کند؛ چون داشت به طور مرتب ماشین می‌آمد و ایشان آن زمان ضعیف شده بود. من رفتم دست ایشان را گرفتم، استاد بفرمایید برویم. عبور دادم و گفتم چطور تنها؟ گفت: چکار کنیم. تا یک جایی آوردم بعد خدا حافظی کردم با ایشان و بعد از این که جدا شدم، خیلی دچار حسرت شدم که چرا باید ایشان در این شرایط با این وضعیت در خیابان تنها راه بیفتند و کسی نباشد که ایشان را از خیابان رد کند. این موضوع مدت‌ها در ذهنم بود، اتفاقاً بعد از آن زیاد طول نکشید حدود یک سال و یا یک سال و نیم دیگر ایشان به رحمت حق رفت. این خاطره همیشه در ذهنم هست؛ یعنی هر موقع که چهار راه آسایشگاه می‌روم این صحنه را می‌بینم و خاطره استاد در ذهنم تداعی می‌شود.

۳.۳. خاطره‌ای از آشنایی محقق خراسانی با صابری

برهانی: اگر ممکن است خاطرات‌تان را یک مقدار مبسوط‌تر بازگو نمایید، مخصوصاً آن قسمتی که ایشان را به عنوان سخنران در مجالس‌تان دعوت می‌کردید.

مظفری: خاطره یک خاصیتی دارد که از یک اتفاق نشأت می‌گیرد و باعث می‌شود که در ذهن آدم بماند؛ مثلاً از تمام سخنرانی‌های ایشان این نکته که آن زمان توی ذهنم بود، به عنوان خاطره خدمت‌تان عرض کردم و مسائلی که در درس بوده چیزهای کلی بوده چیزی یادم نیست که به عنوان یک ماجرا بگویم، ولی در مجالسی که ما داشتیم عموماً بحث‌های علمی مطرح می‌شد؛ یعنی آن‌جا چون اعضا و افرادی که دعوت می‌شدند گاهی افراد مهمی بودند. یادم هست که استادان خیلی بزرگی را ما دعوت می‌کردیم، مثلاً استاد صابری که از استادان فلسفه است، یکی از مجالس ما که عموماً ترتیب داده بود، عمداً به خاطر این بود که استاد را به ایشان معرفی کنیم. استاد صابری در دانشگاه رضوی استاد بود و در فلسفه خیلی استاد مطرحی است؛ چون آن استاد، استاد فلسفه بود و نظرات بسیار جالب فلسفی هم دارد. در مشهد فکر نمی‌کنم مثل ایشان کسی باشد. چون عموماً بیشتر

شاگردهای مخصوص ایشان بودند در دانشگاه رضوی؛ لذا ما برای این که یک مقداری آشنایی حاصل شود و باب گفتگوی فلسفی هم باز شود، گاهی ایشان را دعوت می‌کردیم و گاهی استاد جوهری را دعوت می‌کردیم، هدف این بود که مقداری بحث‌های طلبگی و بحث‌های فلسفی مطرح شود. اتفاقاً چند موردی خیلی صحبت‌های جالبی در مورد موضوعات مختلف فلسفی و عرفانی مطرح شد. یادم هست استاد در زمینه عرفان خصوصاً ارتباط عرفان با فلسفه خیلی نظرات جالبی داشت و می‌توانیم ما ایشان را اگر الآن در قالب‌های معمول طبقه‌بندی کنیم، جزء مشرب حکمت متعالیه بود، یعنی تنها فلسفی صرف نبود به خاطری که ذوقیات را خیلی در بحث‌های علمی و فلسفی‌شان دخالت می‌داد، یعنی گرایش‌شان گرایش ذوقی بود. به هر حال از بحث‌هایی که آن‌جا پیش می‌آمد، حس می‌کردیم و در منبرها هم می‌دیدیم در بحث‌های فلسفی و کلامی‌شان اغلب چاشنی ذوق نیز وجود داشت. جالب قضیه این بود که ما هیچ‌وقت ایشان را صرفاً در یک مراسم عمومی دعوت نمی‌کردیم؛ چون مراسم ما بیشتر مراسم خواص بود و بعد از سخنرانی حتماً بحث علمی می‌شد و پرسش و پاسخ می‌شد و ایشان هم این‌ها را خوب جواب می‌داد. یکی دو مورد با استاد صابری موضوعاتی را بحث کرد؛ اما متأسفانه چون آدمی غافل است، فکر نمی‌کند که این فرصت‌ها گیر نمی‌آید، ما آن‌جا این فرصت‌ها را از دست می‌دایم که این قضیه را ضبط کنیم، بنویسیم، ولی سخنرانی ایشان دو سه موردی فکر می‌کنم ضبط شد اگر از بین نرفته باشد.

۳.۴. خاطره‌ای از تهیه زندگی‌نامه محقق خراسانی

ما در مجله در دری می‌خواستیم جمع کنیم. ما وقتی ایشان فوت کرد طبق همان گرایشی که در ذهن‌مان بود و شناختی که از ایشان داشتیم و حق استادی‌ای که داشت، حقیقتاً تیم‌مان دنبال این افتادند که از ایشان یک یادنامه بزنیم؛ ولی آن زمان چون فرصت هم کم بود، ما اولین جایی که رفتیم خانواده ایشان بود که حاضر نشد همکاری کند؛ لذا عنوانی هم که ما برای آن مطلب که در درّ دری چاپ کردیم، عنوان بسیار دردناکی بود و آن شعر حافظ بود که:

دیدنی دلا که آخر پیری و زهد و علم

با من چه کرد دیده معشوقه‌باز من

من فکر می‌کنم استاد خراسانی با همه فضل و پیری و علم و زهدی که داشت، همان دیده معشوقه‌بازش در آخر، کار دستش داد؛ یعنی این که همان نوع تفکر و دفاعی که از قوم خودش کرد، برایش مشکل‌ساز شد، نه در ایران کسی الآن او را مطرح می‌کند و نه خانواده‌اش جرأت دارد که از ایشان حرف بزند و نه ما که یک جوری دنباله‌رو ایشان هستیم و توانایی داریم که از ایشان به درستی شناخت دهیم.

جعفری: همان‌گونه که فرمودید اساتیدی را در مجالس‌تان دعوت می‌کردید و گاهی چند استاد

حضور می‌یافتند، برخورد اساتید با یکدیگر و برخورد آقای خراسانی با این‌ها و نوع مذاکرات علمی که می‌شد، چگونه بود؟

مظفری: همین مقدار که گفتم می‌دانم، متأسفانه آن زمان من بیشتر از این نه قدرت کار را داشتم و نه حافظه‌یاری می‌کند. موضوعات در همین دست بود، ولی یادم هست یک مورد ایشان با استاد صابری و استاد جوهری ملاقات کرد، بعدها که ما جو یا شدیم هم نسبت به استاد صابری و هم نسبت به استاد جوهری خیلی نظر مثبت داشت، حتی گاهی نقدهایی هم که داشت. ایشان اظهار تأسف می‌کرد که چرا زمینه‌ای نباشد که بتوانند با هم مذاکرات و مباحثات علمی داشته باشند. من فکر می‌کنم که آن ملاقات‌ها و آن گفتگوها خیلی خوب بود، یعنی برای طرفین راضی‌کننده بود.

۴. راهکار حفظ و احیای آثار محقق خراسانی

جعفری: در زمینه‌های مختلف آثاری از آیت‌الله محقق خراسانی باقی مانده، اگر ما بیایم میراث فرهنگی گذشتگان‌مان را پاس بداریم، چه راهکارهایی را برای احیای این آثار پیشنهاد می‌کنید؟

۴.۱. جمع‌آوری آثار محقق خراسانی

مظفری: اولاً؛ باید این آثار را پیدا کنیم، جمع و جور کنیم. الان خوشبختانه زمینه چاپ و امکانات چاپ و حتی امکانات مادی که آن زمان نبود، هست. زمانی که استاد بود باید یک تاجر سرمایه‌دار پیدا می‌شد و حاضر می‌شد مقداری پول بدهد تا یک کتاب چاپ شود، الان مشکلات کم‌وبیش رفع شده ما بهانه نداریم هم زمینه‌های تحقیق و تصحیح این متن‌ها آماده است. ما آدم‌هایی را داریم که در زمینه‌های مختلف تبحر دارند، چه در چاپ، چه در تصحیح و آماده‌سازی کتاب.

۴.۲. ایجاد مرکز برای تصحیح و نشر

اولین کاری که ما باید انجام دهیم، این است که دست‌نوشته‌های ایشان را جمع کنیم و نیز یک مرکزی درست کنیم که این‌ها را جمع کند و آن‌جا نگهداری شوند، از روی آن مثلاً فیلم و زینگ و عکس و این‌ها گرفته شوند. الان خوشبختانه امکانات هستند. دست‌نوشته‌ها و نامه‌های ایشان را بروید بگردید، پیدا کنید، ببینید در نامه‌هایش چه نوشته برای این و آن و برای فرزندان و دوستان نوشته است. همین نامه‌ها را جمع کنیم، از این نامه‌ها بیاییم کپی و فیلم بگیریم و کتاب‌هایش را هم به همین شکل پیدا کنیم و بدهیم به یک نفری که موضوع‌بندی کرده چاپ کند. ما باید فعلاً این کارها را کنیم، حتی این مؤسسه (مؤسسه در دری) هم می‌تواند این کارها را انجام دهد و در رابطه با کسانی دیگر و بزرگانی دیگر کم‌وبیش این کار را شروع کردیم؛ مثلاً آثار شیخ اسماعیل مبلغ را جمع کردیم و استاد مایل را کم‌وبیش جمع کردیم و از ایشان را هم بیاییم به همین شکل جمع کنیم، ولو از یک برگ کاغذ و از یک دست‌نوشته کوتاه هم نباید بگذریم. نسل بعد ما ممکن است دسترسی به این‌ها پیدا نکند.

همان طوری که خاطرات را جمع می‌کنیم این‌ها را باید جدی بگیریم. تنها با یک مؤسسه این کار می‌شود و افراد تنها نمی‌توانند. تجربه نشان داده است که افراد تنها تا یک زمانی که مشکلاتشان کمتر است، این کار را دنبال می‌کند بعد یک مقدار مواد هم ممکن است جمع کند بعد خود این آدم دچار یک مشکل می‌شود و پروژه ناتمام می‌ماند. بنابراین، یک گروه، بنیاد، مؤسسه، یک حزب در حقیقت این کار را انجام دهد که این پروسه ادامه پیدا کند و دنبال شود. این کارها روشش همین است.

جعفری: بعضی از شاگردان فلسفتنا و اقتصادنا محقق خراسانی به کشورهای اروپایی رفته و از امکاناتی برخوردارند، می‌توانند یک پروژه تحقیقاتی و مؤسسه‌ای را راه‌اندازی نمایند، چه پیامی به این دوستان دارید؟

مظفری: دوستان این قدر عاقل هستند، خودشان این چیزها را می‌دانند و من معمولاً از پیام و این‌ها زیاد خوشم نمی‌آید؛ ولی در حقیقت وظیفه همه ما است؛ وظیفه اخلاقی و وجدانی. تنها یک استاد خراسانی نیست، خیلی زیادند، چه در افغانستان و چه در همین دور و بر خودمان که بعضی‌شان زنده‌اند، همین‌ها را واقعا وظیفه داریم که نگذاریم زیاد به این مظلومیت دچار شوند. تا زنده‌اند باید تلاش کنیم برویم از این‌ها عکسی، نوشته‌ای، نامه‌ای، چیزی به دست بیاوریم و وقتی هم که از دست رفتند، تلاش خود را فروگذار نکنیم. به هر حال، دنیا قابل تغییر است شاید چند سال بعد یک نفری از خانواده استاد خراسانی پیدا شد که همه این‌ها را شکست و حاضر شد که در مورد ایشان اطلاعات زیادی بدهد، بسیار حرف بزند و ما نباید قضیه را تمام‌شده تلقی کنیم.



محقق خراسانی؛ تلاش در جهت ایجاد وحدت و خودباوری

گفتگو با حجة الاسلام اسدالله جعفری^۱

در آستانه دهمین سالگرد رحلت جانسوز عالم وارسته، حکیم فرزانه، خطیب توانمند و فیلسوف عالیقدر آیت الله محقق خراسانی، حضور برادر روشنفکر و قلمبه‌دست، خوش‌ذوق، نویسنده پرتلاش و منتقد ناهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ما استاد اسدالله جعفری رسیدم تا پیرامون شخصیت علامه محقق و خدمات دینی، سیاسی و اجتماعی ایشان گفتگویی انجام دهم تا یادبود و گرامی‌داشتی باشد، از سالگشت عروج ملکوتی آن فقید سعید.

برهانی: جناب آقای جعفری! ما شما را به عنوان مرید آیت الله محقق خراسانی می‌شناسیم، بفرمایید چگونه با زنده‌یاد استاد محقق خراسانی آشنا شدید؟

جعفری: راجع به آشنایی‌ام با علامه محقق خراسانی باید بگویم من در سال ۱۳۶۳ وارد ایران شدم، آن وقت خیلی کوچک بودم و شرایط سنی‌ام اقتضا نمی‌کرد که به سراغ بزرگانی چون علامه خراسانی بروم، آن زمان من و امثال من به قول طلبه‌ها ضرب، ضریبا، ضربوا می‌خواندیم، علامه محقق کرسی تدریس دروس عالی حوزه را داشت، من ایشان را یک بار و یا دو بار در مسجد گوهرشاد در جلسه تدریس دیدم.

۱. مصاحبه‌کننده: محمدعلی برهانی.

وقتی بزرگتر شدم و درس‌هایم هم بالاتر رفت و جریان‌های انقلاب و جهاد افغانستان شور و شتاب بیشتر پیدا کرد، فعالیت‌های احزاب و گروه‌های سیاسی و جهادی در ایران به خصوص در مشهد رونق گرفت. احزاب بدجوری علیه همدیگر تبلیغ می‌کردند، مخصوصاً شورای اتفاق علیه سازمان نصر تبلیغات گسترده داشت و از هر وسیله‌ای برای کوبیدن سازمان استفاده می‌کرد. خلاصه آن دوران یک دوران بسیار بدی بود، شقاق و نفاق، در حقیقت رذالت‌های سیاسی و فرهنگی اوج گرفته بودند. اگر انسان یک موضوع را با ذکر شرایط و خصوصیات زمانی و مکانی‌اش بیان نماید خوب‌تر و عمیق‌تر درک خواهد شد.

۱. محقق خراسانی و نسل جوان

در چنین اوضاع و شرایط خیلی بد، علامه محقق خراسانی با این‌که سخت مصمم بود با شیعیان افغانستان کار کند، نخواست وارد میدان کشمکش‌ها و مخاصمات احزاب شود؛ لذا شروع کرد به تربیت نسل جوان، مستعد و روشن‌مهاجر، بدان امید که فردای بهتر و روشن‌تری بیاید و این نسل دست‌آموز و پرورش‌یافته به درد مردم افغانستان بخورد. بدین منظور در کتابخانه رسالت کلاس‌هایی را دایر کرد و کتاب‌های اقتصادنا فلسفتنا‌ی شهید صدر را تدریس می‌کرد. شاگردان ایشان بیشتر جوانان خوش‌استعدادی بودند که نوعاً گرایش سازمانی داشتند و آیت‌الله خراسانی هم دنبال جوانان با استعداد و خوش‌فهم بود. با این‌ها دلسوزانه کار می‌کرد و برای فردای روشن آماده‌شان می‌کرد.

جایگاه محقق خراسانی بین روشنفکران جوان

آیت‌الله خراسانی در بین روشنفکران جوان آن روز یک شخصیت محبوب و مطرح بود، البته آخوندهای قدیمی‌تر که غرض و مرض حزبی داشتند و یا ساده‌اندیش بودند علیه علامه خراسانی تبلیغات سوء زیاد می‌کردند؛ اما نسل جوان چه طلبه و چه دانشجو و دانش‌آموز از مریدان آن بزرگ مرد دلسوز و مهربان بودند. در این زمان بنده هم به عنوان عضو کوچکی از نسل جوان و پرشور آن زمان از مریدان آیت‌الله محقق خراسانی شدم.

۲. محقق خراسانی و مسأله احزاب

برهانی: گفتید آیت‌الله محقق خراسانی با این‌که سخت مصمم بود با شیعیان افغانستان کار کند؛ اما نخواست وارد میدان کشمکش‌ها و مخاصمات احزاب شود. فکر می‌کنید علت عدم همکاری محقق خراسانی با احزاب و گروه‌ها و سازمان‌ها در آن زمان چه بود؟

جعفری: این سؤال جالبی است و خیلی هم لازم است این موضوع قدری باز شود. محقق خراسانی یک شخصیت انقلابی بود، به همه دنیای اسلام و جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی تعلق داشت، در قبال مسائل جهانی دنیای اسلام، قیام‌ها و نهضت‌های رهایی‌بخش اسلامی سخت

حساس بود. محقق خراسانی یک انسان زمان‌شناس و موقعیت‌شناس بود. برای او ایران، پاکستان، عراق، مصر، لبنان و... مطرح نبود. او فراتر از این‌ها فکر می‌کرد. در حقیقت محقق خراسانی یک اسلام‌یست به تمام‌معنا بود. در هر برهه‌ای از زمان، هر قطعه‌ای از جغرافیای اسلامی که به او نیاز داشت، انجام وظیفه می‌کرد.

راجع به این‌که آقای خراسانی در یک برهه‌ای خانه‌نشین شد و وارد جریان انقلاب اسلامی افغانستان نشد، از یک نظر خانه‌نشینی آقای خراسانی یک خانه‌نشینی اجباری بود؛ یعنی این‌طوری نبود که از سر بی‌تفاوتی یا تن‌پروری خانه‌نشینی را اختیار کرده باشد. واقعیت این است که ایشان تلاش کرد احزاب را تا حدودی هماهنگ کند و از تنش بین احزاب و گروه‌های شیعی افغانستان بکاهد؛ اما به نتیجه مطلوب نرسید. وقتی دید این کار را نمی‌تواند و خودش هم شخصیت و جایگاهی داشت که هر یک از این گروه‌ها می‌توانست از او سوء استفاده کند، لذا برای این‌که نفاق و شقاق بیشتر نشود و فضای مه‌آلودی که بین احزاب به وجود آمده بود، تاریک‌تر نگردد، مصلحت را در این دید که خانه بنشیند و این کار را هم کرد و شما که با روحیه آقای خراسانی آشنایی دارید، می‌دانید که سال‌های سکوت آقای خراسانی جانکاه‌ترین سال‌های زندگی ایشان بود.

خاطره‌ای از جریان احزاب

یادم است یک‌بار به مناسبتی جناب عالی خاطره‌ای را از آن عزیز این‌گونه صحبت کردید که در مجلس جشن شیرینی‌خوری دوست گرمی‌مان جناب آقای راسخ که فعلاً مقیم کانادا است، بودیم. علامه خراسانی هم در آن مجلس بود. من رفتم در کنارش نشستم و جویای احوال ایشان شدم، گفتم استاد حال شما چگونه است؟ فرمود: چندان حال مساعدی ندارم. آن زمانی که یک مقدار توان و انرژی داشتم و می‌خواستم با مردم کار کنم، متأسفانه احزاب و گروه‌ها با هم خوب نبودند و نمی‌شد کار کرد؛ مثلاً یکی از حزب‌ها برای شهادت مراسم تجلیلی برگزار کرده بود و از من به عنوان سخنران دعوت کرده بود، من در آن مراسم سخنرانی کرده و از شهادت‌شان نام برده و به عظمت یاد نموده بودم، روزهای بعد با سیلی از اعتراضات، شکایات و گله‌های سایر احزاب و گروه‌ها مواجه شدم که شما چرا آن‌هایی را که در فلان جنگ علیه جبهه فلان مجاهدین جنگیده و توسط فلان شیرمردان مجاهد به درک واصل شده‌اند، شهید خطاب کرده‌اید. این‌جا فهمیدم که در این برهه نمی‌شود کار کرد؛ اما حالا که گروه‌ها وحدت کرده و زمینه فراهم شده، متأسفانه هم من پیر و ضعیف و کسل شده‌ام و هم از سوی ایران بازگشت مهاجرین به‌طور جدی مطرح شده است.

حال برگردیم به سؤال شما، وقتی حزب وحدت تشکیل شد و یک انسجام اسلامی به وجود آمد، آقای خراسانی وارد صحنه شد و نشاط هم پیدا کرده بود. وقتی شما آقای خراسانی را در این زمان می‌دیدید یک بشاشیت خاصی داشت، مانند یک گلی نوشکفته و تازه، طراوت پیدا کرده بود.

در هر جلسه با طراوت شرکت می‌کرد و زمان‌شناسی آقای خراسانی در همین بود. به نظر من آقای خراسانی با خانه نشستنش در آن زمان بزرگترین خدمت را به انقلاب اسلامی افغانستان و جامعه هزاره کرد.

۳. خدمات اجتماعی محقق خراسانی

برهانی: همه می‌دانیم بعد از اتحاد احزاب شیعی افغانستان و تشکیل حزب وحدت اسلامی، علامه محقق خراسانی گویا یکی از آرزوهای دیرینه‌اش تحقق یافته بود. در حمایت از حزب وحدت کمر همت را محکم بست و با داشتن کسالت جسمانی و مرض مزمن دیابت، مصمم و استوار بر اریکه منبر تکیه زد و وحدت شیعیان افغانستان را فریاد کشید. شما لطف نموده در این مورد مقداری توضیح دهید.

جعفری: آیت‌الله خراسانی در دو برهه برای جامعه شیعی هزاره بسیار خدمت بزرگی کرد؛ یکی در تحکیم پایه‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان و دیگری در ترویج مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.

۳.۱. ترویج مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی

من در مقاله‌ای در همان روزهای داغ فراق علامه خراسانی برای یکی از نشریات مهاجرین نوشتم. در آن جا گفته بودم اگر آقای خراسانی مالک اشتر محقق کابلی نمی‌شد، معظم‌له از دم تیغ زبان مخالفان جان به سلامت نمی‌برد.

داستان پذیرش مرجعیت توسط آیت‌الله محقق کابلی

این که چه باعث گردید آیت‌الله محقق کابلی رایت پرافتخار مرجعیت را بردوش بکشد، ظاهراً شهید مزاری در کابل به آیت‌الله محقق کابلی پیشنهاد می‌کند که مرجعیت را بپذیرد؛ ولی ایشان تعلل می‌کند که آیت‌الله محمداسحاق فیاض هست، ایشان از نظر علمی وزن بزرگی است و باید به ایشان چنین پیشنهادی شود؛ اما وقتی آیت‌الله محقق کابلی ایران آمد، تعدادی از بزرگان مانند آیت‌الله خسروی، آیت‌الله فاضل ورسی، آیت‌الله رئیس، آیت‌الله ناصری کرمانی، آیت‌الله فهیمی ترکمنی، استاد خلیل، استاد غلام‌حسن فصیحی یکه‌ولنگی، استاد نهضت یکه‌ولنگی و تعداد دیگر از علما و فضلا و طلاب و نسل جوان روشن و بیدار و در رأس همه آیت‌الله محقق خراسانی دور آیت‌الله محقق کابلی را گرفتند و به ایشان فشار آوردند که مسؤلیت خطیر مرجعیت را قبول کند. آیت‌الله محقق کابلی هم چنان امتناع می‌ورزید. طبق نقل دوستان در جلسه‌ای آیت‌الله محقق کابلی رو به آقای خراسانی کرده، می‌فرماید: آقا با وجود شخصیت بزرگ علمی چون شما من دیگر چرا؟ آقای خراسانی در جواب می‌گوید: اگر آن موقعیت شما را من می‌داشتم و آن سیمای خدادادی

شما در من بود، در پذیرش مرجعیت لحظه‌ای درنگ نمی‌کردم؛ من این تعبیر را بارها از زبان محقق خراسانی در سخنرانی‌هایش شنیدم که می‌گفت: این سیمای خدادادی مرجع بزرگ و عالیقدر ما از نعمت‌های بزرگ الهی است. وقتی از صفات معنوی و ظاهری آیت‌الله محقق کابلی سخن می‌گفت و برجستگی‌های علمی و فضائل و کمالات روحی و اخلاقی ایشان را بر می‌شمرد، غوغا می‌کرد. وقتی بر اریکه منبر قرار می‌گرفت، چون دریا می‌جوشید، چون طوفان می‌غرید، چون آتشفشان سر به صخره دانایی و بینایی می‌کوبید، همین بود که جان انسان را گرم می‌کرد و عقل را بال و پر می‌داد. علامه محقق خراسانی مرد بزرگی بود، در سخنرانی‌هایش وقتی درباره مرجعیت می‌رسید، هیچ وقت این جور خطاب نمی‌کرد این مرجع، بلکه می‌گفت: آن مرجع بزرگ، آن استاد فقیه، آن زعیم عالیقدر. من چندین بار دیدم وقتی آیت‌الله محقق کابلی کنارش نشسته بود، ایشان چنین خطاب می‌نمود. کسانی که بر رمز و راز نیکو سخن گفتن آشنایی دارند، می‌دانند اگر کسی در کنار شخص بزرگی بگوید آن بزرگ و آن مرجع، نهایت ادب و احترام را می‌رساند، علامه خراسانی این کار را می‌کرد. اگر محقق خراسانی از مرجعیت آیت‌الله کابلی تبلیغ و حمایت نمی‌کرد، مرجعیت آیت‌الله کابلی به آن صولت و آن شور و عشقی که بود، جا نمی‌افتاد، مخصوصاً که شخصیت‌های بزرگی مانند آیت‌الله محسنی بود و میانه خوبی با مرجعیت محقق کابلی نداشت. بخشی از جامعه سید ابوالحسن فاضل را مطرح می‌کردند. به هر حال وقتی محقق خراسانی مالک اشتر محقق کابلی شد، ایشان توانست رایت عزت و شرف شیعیان افغانستان را به دوش بکشد و به سامان هم برساند. امروز الحمد لله می‌بینیم ایشان به عنوان یک مرجع عالیقدر از حرمت جهانی بر خوردار است.

۳.۲. تلاش در جهت تحکیم پایه‌های حزب وحدت

وقتی ابرهای تیره و تار نفاق و شقاق تا حدودی کنار رفت و حزب وحدت تشکیل شد، محقق خراسانی رسالت دیگری را آغاز کرد و برای هویت‌بخشی نسل هزاره خیلی سرمایه گذاشت، خیلی کار و تلاش فرهنگی کرد.

شهید مزاری از نظر علمی نسبت به علامه محقق خراسانی مانند یک شاگرد در برابر استاد بود، این را هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند. این که مزاری رهبر بود و پیشوای بزرگ جامعه ما شد، مخصوصاً با شهادتش تبدیل به یک اسطوره بزرگی شد و راهش تبدیل به یک مکتب گردید و امروز معیار خوب و بد در جامعه ما راه شهید مزاری است، این‌ها همه سر جای خودش محفوظ؛ ولی از لحاظ علمی شهید مزاری در برابر محقق خراسانی فرد بزرگی نبود؛ اما وقتی محقق خراسانی بر اریکه سخن تکیه می‌داد درباره شهید مزاری می‌گفت: آن استاد بزرگ ما. من این را چند بار از زبان ایشان در کتابخانه قائم آل محمد (عج) شنیدم که می‌گفت: آن سردار بزرگ و آن استاد بزرگ ما. این خیلی عجیب است، کسی که جایگاه علمی محقق خراسانی را بداند و آن زمان مظلومیت شهید

مزاری را بداند، این حرف‌های خراسانی را خوب درک می‌کند و می‌فهمد که خراسانی چه قدر بزرگ بوده و چه قدر انسان وارسته بوده است.

اگر علامه محقق خراسانی پدر روحانی حزب وحدت نمی‌شد و حزب وحدت نوپا را در دامن خطابه‌های داغ و آتشین خود نمی‌پرورانید و از رهبری حزب در برابر دشمنان گوناگون دفاع نمی‌کرد، حزب وحدت جای پا باز نمی‌کرد، اگر مبارزات توان‌فرسای فکری و تبلیغاتی آن علامه سترگ نبود، تاریخ، جهاد فکری مردم هزاره را در سینه خود حک نمی‌کرد و زمانه برای پذیرش ایده‌ها و اندیشه‌های شهید مزاری آماده نمی‌شد. آیت‌الله خراسانی همان اندیشه‌های مزاری را تبلیغ می‌کرد. شهید مزاری می‌گفت: کاری می‌کنیم که دیگر هزاره بودن جرم نباشد و انحصار و برتری‌جویی نباشد. علامه خراسانی هم با فریاد رسا و منطق قوی می‌گفت: هزاره هم مثل بقیه اولاد آدم انسان است و از کرامت ذاتی برخوردار می‌باشد و خطاب به هزاره‌ها می‌گفت: دیگر از هزاره بودن تان نهراسید و ننگ نکنید و سرهای تان را بالا بگیرید؛ چون حالا رهبر دارید، مرجع دارید و صاحب افتخارات بزرگ شده‌اید.

۳.۳. تلاش در جهت ایجاد روحیه اعتماد به نفس

آیت‌الله محقق خراسانی در ایجاد اعتماد به نفس برای مردم ما و هویت‌بخشی به مردم ما بی‌وقفه و بی‌دریغ تلاش نمود و با تمام صداقت و تواضع کتابخانه‌های رسالت و قائم آل محمد و حسینیه هزاره‌ها را پایگاه‌های اصلی برای تبیین اندیشه‌ها و ایده‌هایش قرار داده بود. من خوب یادم هست ایشان برای ایراد سخنرانی در حسینیه هزاره‌ها حاضر می‌شد و با شور و حرارت تمام برای مردم سخن می‌گفت. یک شب راجع به فرهنگ هزاره‌ها صحبت کرد و گفت حفظ کردن فرهنگ یک سنت است، در همه اقوام؛ اما فرهنگ این نیست که شما بچسپید به «چاروق» و «بیل» و «قادر» این‌ها نمودهای خارجی فرهنگ است. امروز شما همین اصطلاحات را در بزرگترین تئورسین‌های دنیای غرب می‌بینید. محقق خراسانی می‌گفت باید روح فرهنگ هزاره‌گی را حفظ کنید. ایشان در این رابطه چندین سخنرانی داشت؛ حالا نوارهای آن سخنرانی‌ها دست کیست و کجا شده، نمی‌دانم. آن سخنرانی‌ها بسیار راهگشاه بودند و اصلاحات اجتماعی داشتند.

در آن زمان دگم‌اندیشان و نفاق‌افکنان چه قدر رذالت‌ها به خرج می‌دادند؛ مثلاً در آن زمان مسأله دمبوره مطرح بود. رذالت‌پیشه‌ها سعی می‌کردند هر طور شده عکس آیت‌الله خراسانی را با دمبوره مطرح کنند؛ چون آقای خراسانی در سفری که در کوئته پاکستان داشت، در جمع جوانان هزاره پاکستانی سخنرانی کرده و گفتگوی عالمانه و احیاگرانه داشته و دیدارها و ملاقات‌هایی بوده، از جمله داوود سرخوش با تعدادی از جوانان خدمت آیت‌الله خراسانی رسیده و کنار ایشان نشسته و عکس‌های یادگاری گرفته بودند. دیدیم که از همین نشست سرخوش کنار علامه محقق برایشان پاپوش‌های عجیب و غریبی درست کردند، عکس ایشان را با دمبوره چاپ و در هر کوی و برزن

رایگان به عنوان یک سند مصور ارتداد محقق پخش نموده و به هر کس نشان می‌دادند با این که آیت‌الله خراسانی مجتهد مسلم بود و تکلیف خود را بهتر از این خناسان می‌دانست.

خاطره‌ای از آرزوهای آیت‌الله محقق خراسانی

برهانی: در تکمیل مطالب شما عرض کنم در سال‌های آخر زندگی پربرکت آیت‌الله خراسانی، که خیلی ضعیف و نحیف شده بود با تعدادی از دوستان (من و راسخ و یکی از دوستان دیگر) تصمیم گرفتیم که در خدمت آیت‌الله خراسانی رسیده راجع به زندگی‌نامه و کارنامه زندگی ایشان از ایشان پرس و جوئی نموده، نوارهایی را ضبط کنیم. در اولین جلسه دوستان از تاریخ ولادت و محل تولد و دوران کودکی ایشان پرسیدند، آن بزرگوار ابتدا شروع کرد که در تاریخ (...) در یکی از روستاهای فریمان از توابع استان خراسان در یک خانواده ساده و متدین به دنیا آمد. بعد گفت و لش کنید، این حرف‌ها به درد شما نمی‌خورد، بگذارید برای شما صحبت‌هایی نمایم که راهگشا باشند. آنگاه راجع به اطمینان به نفس و خودباوری صحبت نمود و فرمود: مردم ما و شما یعنی مردم هزاره استعداد سرشاری دارند و دارای نبوغ فکری می‌باشند. آیت‌الله شیخ محمدکاظم آخوند خراسانی صاحب کفایه از شما مردم بود، ایشان نابغه دوران بود و نبوغ فکری داشت. بعد یک مقایسه‌ای بین آخوند خراسانی و شیخ مرتضی انصاری نموده گفت: کتاب‌های رسائل و مکاسب و کفایه این دو عالم بی‌بدیل به عنوان سطوح عالی در حوزه تدریس می‌شود و طلاب در فهم این کتاب‌ها زحمت فراوان می‌کشند و تا هنوز کتاب‌هایی که بالاتر از این کتاب‌ها باشند، خلق و ایجاد نشده است. آخوند خراسانی و شیخ انصاری خیلی زبردست بودند، زبردستی آخوند در نبوغ فکری ایشان بود. چیره‌دستی شیخ در وسعت تتبع و تلاش و زحمت فراوان ایشان، شیوه آموزشی و شاگردپروری این دو بزرگوار نیز متفاوت بود. آخوند نظرات خود را به صورت فشرده و عمیق در قالب عبارات کوتاه و کلیدی و شفры ارائه نموده و اگر تعریض و نقدی بر آرای سایر آقایان داشت، این مطالب را به طور خلاصه مطرح می‌کرد؛ اما تلاش بیشتر را برای به دست آوردن نظریات بزرگان دیگر به عهده طلاب می‌گذاشت. مرحوم شیخ در کتاب‌هایش تمام نظریات آقایان را پیرامون موضوع مورد بحث بیان نموده و زمینه تلاش بیشتر را برای طلبه‌ها باقی نگذاشته است.

در ادامه صحبت راجع به مرجعیت به طور مفصل پیچید و گفت: یک باور غلط در اذهان علمای ما تحمیل شده بود، این که هزاره مجتهد نمی‌شود، هزاره رهبر نمی‌شود، هزاره نمی‌تواند درس خارج بگوید و کتاب تألیف و تصنیف نماید. وقتی در نجف بودیم با تمام توان کوشیدیم که این سدها شکسته شوند، این باورهای غلط از بین برود؛ لذا کتاب نوشتیم، درس خارج گفتیم، جزوات درس خارج ما در حوزه نجف ممتاز بودند، حوزه درس علامه مدرس افغانی در ادبیات عرب بی‌نظیر بود. کتاب‌های مصباح الاصول آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی و محاضرات آیت‌الله محمداسحاق فیاض در

حوزه لنگه نداشت و ندارد. در آن‌جا بسیاری این سدها شکسته شدند و تنها آرزوی تحقق نیافته مسأله مرجعیت بود. من یقین داشتم که از میان دوستان مجتهد و صاحب‌نظر هم داریم؛ اما این که کدام یک از دوستان این مسئولیت را خواهد پذیرفت مانده بودیم. من در این اندیشه بودم که اگر هیچ یک از علمای ما مرجعیت را قبول نکرد، من خودم این مسئولیت را به عهده می‌گیرم؛ لذا حاشیه‌نویسی‌هایی هم به عنوان فتوی داشتم، ولی الحمد لله امروز این سد شکسته شده و آیت‌الله محقق کابلی به عنوان مرجع جا افتاده است. از این به بعد علما لمعه‌نخوانده برای شما رساله عملیه خواهند نوشت، شما از رساله پشت کردن خسته خواهید شد. این حرف ایشان کنایه از این بود که از این به بعد برای علمای ما جرأت و اعتماد به نفس ایجاد خواهد شد.

ایشان افزود: ولی آخرین آرزو تا هنوز جامه عمل نپوشیده و آن این‌که: مرجعیت عالیقدر ما باید رهبری دینی و مذهبی را در سطح کل دنیای شیعه به دست آورد و برای شیعیان دنیا از افغانستان و پاکستان و هند و ایران و عراق و لبنان گرفته تا دورترین نقاط عالم نفوذ معنوی پیدا کند، پاسخ‌گویی داشته باشد، بیدارگری و اصلاح‌گری داشته باشد، کمک‌رسانی داشته باشد، نمایندگی‌ها فعال شود، دفترها افتتاح گردد، مانند آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خویی و امام خمینی سیطره و نفوذ معنوی و اجتماعی داشته باشد، این بسیار مهم است و باید این امر تحقق یابد. علما و فضیلابی بیدار و روشن و مؤمن و متعهد شیعه افغانستان متحد و یک‌پارچه مانند کوه ثابت و استوار در پشت مرجع عالیقدر محقق کابلی بایستند و مجدانه از ایشان حمایت و پشتیبانی نمایند. این‌ها فرمایشات علامه محقق خراسانی بود که نقل به مضمون شد.

۴. راز مظلومیت محقق خراسانی

همان‌طور که توضیح دادید، محقق خراسانی دو خدمت بزرگ و حیاتی برای جامعه ما انجام داد: یکی ترویج مرجعیت و دیگری دفاع بی‌دریغ از قدرت سیاسی و رهبری سیاسی مردم ما؛ با این حال، ایشان هم در زمان حیات و هم بعد از رحلت مظلوم بود، از سوی مردم ما به خصوص از سوی حزب وحدت که به قول شما ایشان پدر معنوی حزب وحدت بود و نیز از سوی دستگاه مرجعیت مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفت؛ در تمام این ده سال که از رحلت ایشان می‌گذرد از سوی حزب وحدت و مرجعیت یک سالگرد رحلت باشکوه برای ایشان برگزار نشده است، جناب‌عالی راز این مظلومیت را در چه می‌دانید؟

جعفری: این مظلومیت دو عامل عمده داشت:

الف. برخورد سیاسی

آقای خراسانی از حزب وحدت حمایت کرد و از مرجعیتی حمایت نمود که مورد قبول دیگران نبود،

امروز هم رهبران حزب وحدت به سیاست روی آورده و سیاست اقتضا نمی‌کند که به این مسائل بپردازند؛ لذا این‌ها باعث شد که علامه خراسانی هم‌چنان در جامعه ما مظلوم بماند. من به یک خاطره اشاره می‌کنم، زمانی که قند خون آقای خراسانی به حدی بالا رفت که می‌بایست پایش را قطع می‌کرد، همان زمان آقای خراسانی نیازی به یک عمل جراحی داشت و هزینه‌اش را نداشت؛ اما در همان زمان حزب وحدت به خاطر تشریف‌آوری آقای ربانی در تهران (با این‌که هنوز خون شهیدان افشار و غرب کابل خشک نشده بود) مهمانی راه اندخته بود که هزینه آن مهمانی می‌توانست ده‌ها خراسانی را درمان کند، ولی کی هست این‌ها را بگوید، تا بگوییم، می‌گویند فلانی با فلانی ضدیت دارد، این ضدیت با فلان کس نیست، بلکه بازگو کردن یک واقعیت تلخی است که وجود داشته است.

ب. فرهنگ اجتماعی

جامعه ما تا هنوز هم از نظر فرهنگی به آن‌جا نرسیده که قدر بزرگان‌شان را بدانند، بزرگانی که به طور خاموش مصلحان جامعه‌اند، نه این‌که هیاهو راه اندازند. از این‌رو، آقای خراسانی در زندگی‌اش به قدری مظلوم بود وقتی می‌آمد در مجلس عقدی می‌نشست و طرف با افتخار ایشان را می‌آورد که عقد جاری کند؛ ولی بعد از ختم مجلس یک جعبه شیرینی به دست ایشان می‌داد. آقای خراسانی همان جعبه شیرینی را به دست گرفته در ماشین عمومی سوار می‌شد و به خانه‌اش می‌رفت، یعنی جامعه ما به این معرفت نرسیده بود که ماشین بگیرد و آقای خراسانی را به خانه‌اش برساند.

همین‌طور نحوه بیمار شدن آقای خراسانی و به بستر افتادن آقای خراسانی، جریان دارو و درمان آقای خراسانی، پول نداشتن آقای خراسانی، عاقبت رحلت آقای خراسانی که همه‌اش مظلومانه و یک تراژدی غم‌انگیز بود.

به نظر من علت این همه مظلومیت آقای خراسانی این بود که علما هرگز ایشان را نشناختند، یعنی تفکر آقای خراسانی فراتر از زمان و مکان بود. اگر یک تعبیری را بگویم، آقای خراسانی در زمانی به دنیا آمد و در زمانی رشد کرد که زمانش نبود. شاید صد سال دیگر نسل ما آقای خراسانی را بشناسد و موقعیتش را و کارهایی که کرده‌اند و اندیشه‌هایی که داشته‌اند را درک کند. این یک مسأله که علمای ما ایشان را نشناختند.

۵. احیا و ترویج اندیشه‌های محقق خراسانی

برهانی: شما به عنوان یک نویسنده و فعال فرهنگی برای احیای تفکرات و اندیشه‌های محقق خراسانی و برای زنده شدن خط و مشی دینی، علمی و اجتماعی آن خورشید فروزان آسمان علم و دانش چه طرح‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟ چه کارهایی باید صورت بگیرد تا مردم به خصوص جوانان

و نسل‌های بعد علامه خراسانی را بهتر بشناسند و خوب‌تر درک کنند؟
 جعفری: یک: تهیه نرم افزار؛ دنیای امروز دنیای علم و تکنولوژی است، اولین ضرورتی که
 ایجاد می‌کند این است که یک نرم افزار باید درباره آقای محقق خراسانی ساخته شود. کتاب‌های
 چاپی و خطی، نوارهای سخنرانی، درس‌هایی که در حوزه گفته و جزوات تقریرات درس ایشان
 جمع‌آوری گردد و در آن نرم افزار گنجانده شود و برای جامعه عرضه گردد.

دو: تبیین اندیشه‌ها؛ اندیشه‌های فلسفی ایشان تبیین شود و دوستانی که توانایی دارند روی
 نوآوری‌های آقای خراسانی در حوزه فلسفه و فقه و اصول کار کنند و این مباحث را تدوین نمایند،
 مخصوصاً در اصول روی فلسفه زبان که در بحث وضع و اشتقاق در علم اصول بحثی بسیار شیرین
 و عمیق مطرح می‌شود. امروزه همان مبحث با کمی تفاوت در فلسفه غرب و فلسفه‌های مضاف به
 نام فلسفه زبان مطرح است، در حوزه فلسفه هم اگر روی فلسفه تحلیلی کار شود بسیار پر ثمر خواهد
 بود.

سه: برگزاری نکوداشت؛ در ایران بنیاد میراث فرهنگی وجود دارد و بنیاد دیگری هم هست سر
 پرستی آن بنیاد را دوست عزیزم دکتر مهدی محقق به عهده دارد. این‌ها سالانه برای بزرگان نکوداشت
 می‌گیرند و تا الآن برای بسیاری از بزرگان نکوداشت گرفته‌اند. جامعه ما هم نیازی به چنین بنیادهایی
 دارد و باید چنین نهادی ایجاد شود تا روی شخصیت‌ها و کارهای فرهنگی شخصیت‌های بزرگ از
 جمله علامه محقق خراسانی کار کند. البته لازم نیست این بنیاد در ایران و یا افغانستان باشد، بلکه
 می‌تواند این بنیاد در خارج از این دو حوزه باشد.

نکته‌ای را می‌خواهم یادآوری کنم: امروزه مسأله مهاجرت نسل جدید هزاره در جهان یک نعمت
 بزرگ الهی است، ما باید این نعمت را شکرگزار باشیم و از این نعمت بهترین استفاده را در جهت
 جهانی شدن فرهنگی ما ببریم (جهانی شدن فیزیکی ما قابل انکار نیست) و دوستان فرهنگی ما
 که در کشورهای اروپایی مقیم شدند، روزگاری از شاگردان ایشان بودند، باید این رسالت را بر عهده
 بگیرند.

در همین راستا خواهشی از مقام عظمای مرجعیت ما حضرت آیت‌الله محقق کابلی دارم این‌که:
 امروز مرجعیت ایشان بحمدالله جهانی شده، مقلدین ایشان در کشورهای مختلف وجود دارند و در
 کشورهایی که این عزیزان اقامت دارند، مسأله ملیت و فقر چندان مطرح نیست، کارهای فرهنگی و
 مؤسسه‌های علمی و فرهنگی از اعتبار و استقبال خوبی برخوردارند، حکومت‌های آن کشورها هم در
 حد قابل قبولی این نوع مراکز و مؤسسه‌ها را حمایت می‌کنند. بنابراین، مرجعیت عظمای ما از همین
 ظرفیت در جهت تأسیس چنین مؤسسه‌های علمی و پژوهشی استفاده کنند و مقلدین عزیز خود را
 به این کار تشویق کنند و در انتخاب نمایندگان خود این مسأله را و امین بودن ایشان را در نظر بگیرند،

امروزه نیازی نیست که هر آخوندی به نام مرجعیت سهمین مبارکین را از مردم جمع کنند. امروزه هر آدمی می‌تواند از دورترین نقطه جهان پول را به حساب بانکی بریزد و رسید آن را دریافت کند.

چهار: تبیین زمانه اندیشه‌ها؛ اندیشه‌های علامه محقق خراسانی را باید در متن زمان خودش تبیین کرد؛ یعنی اگر مثلاً یک سخنرانی آقای محقق خراسانی را جدا از متن زمانی و مکانی که این سخنرانی در آن خلق شده است، گوش کنید، شاید چیزی زیادی به دست شما نیاید؛ ولی وقتی آن محیط و آن دوران فرهنگی را در کنار این سخنرانی برای طرف بیان نمایید، طرف می‌فهمد که این انسان چه قدر بزرگ بوده و چه قدر اجتماعی‌نگر بوده و اجتماعی فکر می‌کرده است.

پنج: تصحیح نوشته‌های مخطوط؛ نوشته‌های خطی علامه خراسانی را باید تصحیح نموده در دسترس قرار داد، البته این هم در راستای همان نرم‌افزار قرار می‌گیرد که باید دو نوع نرم‌افزار ساخته شود؛ یک نرم‌افزار نوشتاری که حاوی کتاب‌ها و مقالات و دست‌نوشته‌ها و متون درسی ایشان باشد و نرم‌افزار دیگر نرم‌افزار گفتاری که مجموع سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ایشان را دربر بگیرد. منتها نوشته‌های آقای خراسانی باید به صورت دانشگاهی تصحیح شود؛ مثلاً اگر یک کسی که می‌خواهد دکترای فلسفه بگیرد، چه اشکال دارد که بیاید دست‌نوشته‌های آقای خراسانی را درباره فلسفه صدا و شرح منظومه سبزواری را تصحیح کند و به عنوان پایان‌نامه دکترای خود ارائه دهد.

وضعیت آثار مخطوط محقق خراسانی

برهانی: با آثار آیت‌الله محقق خراسانی چه مطبوع و چه مخطوط چه مقدار آشنایی دارید؟
جعفری: در زندگی نامه‌ای که به قلم استاد غلام‌حسن فصیحی یک‌هولنگی نوشته شده و ضمیمه کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» به چاپ رسیده است، تعداد بیست‌وسه جلد کتاب چه مطبوع و چه غیرمطبوع از علامه محقق لیست شده‌اند، همه این کتاب‌ها حدود چهل سال پیش در نجف اشرف نوشته شده‌اند. وقتی ایشان از نجف بازگشت کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشت که آمار آن برایم معلوم نیستند؛ کتاب‌هایی که در نجف چاپ شده‌اند، کیفیت چاپ آن‌ها خیلی خراب است و فعلاً در ایران کم‌یاب می‌باشد و اگر کم‌وبیش هم پیدا شود، بسیار کهنه و فرسوده‌اند و آن کتاب‌ها در ایران تجدید چاپ نشده‌اند.

من از آثار ایشان «المؤلفون الافغانیون المعاصرون»، «سلم الصعود» و «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر» را نیز خوانده‌ام. من زمانی آثار ایشان را خواندم که بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های علامه محمدتقی جعفری بودم. آثار آیت‌الله خراسانی برایم جذابیت زیاد نداشت، بعد از آن هم فرصتی پیش نیامد که کتاب‌های ایشان را دقیق‌تر بخوانم و از طرفی کتاب‌های ایشان همان‌طور که گفتیم در ایران پیدا نمی‌شوند.

راجع به دست‌نوشته‌های ایشان که شما پیشنهاد کردید، برویم دست‌نوشته‌های آقای خراسانی را

بینیم. من رفتم با داماد ایشان صحبت کردم که نوشته‌های ایشان را در اختیار ما بگذارید تا کارهایی روی آن انجام دهیم، گفت خانواده ایشان مایل نیستند آقای محقق خراسانی به عنوان یک افغانی مطرح شود و دوست هم نداریم برادران افغانی روی دست‌نوشته‌های ایشان کار کنند. از این رو، متأسفانه ما به دست‌نوشته‌های ایشان دسترسی نداریم.

۶. اندیشه‌های اقتصادی محقق خراسانی

برهانی: فرمودید آیت‌الله محقق خراسانی کتابی به نام «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر» دارد و شما آن را خوانده‌اید اگر از محتوای آن کتاب چیزی به خاطر دارید، به طور خلاصه برای ما بیان نمایید.

جعفری: یکی از کتاب‌هایی که می‌تواند اندیشه اقتصادی آیت‌الله محقق را در سطح جهانی مطرح کند، کتاب «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر» است. چهل سال پیش دنیای اسلامی یک دنیای فقرزده بود. فقر به عنوان یکی از محاسن اسلامی یاد می‌شد. مسلمان واقعی کسی بود که فقیر باشد هر چه فقیرتر بود مسلمان‌تر بود. چنین اندیشه‌ای در آن زمان حاکم بود. آقای خراسانی اندیشه‌هایی را مطرح کرد که امروز دنیا در صدد پیاده کردن آن اندیشه‌ها برای فقرزدایی است. ایشان در آن کتاب مؤسسه‌های خیریه و انفاق، چگونگی راه‌اندازی مؤسسات انفاقی، چگونگی جمع‌آوری مؤنه‌ها از مردم، چگونگی راه‌های درست مصرف کردن زکات و صدقات را مطرح می‌کند. یکی از اندیشه‌های خوبی را که آقای خراسانی دارد، این است که می‌گوید ما نباید انفاق‌ها را در بعد شخصی و فردی مصرف کنیم، باید سعی کنیم آن را ساماندهی کنیم و ساماندهی امروز همان چیزی است که در دنیای بین‌المللی مؤسسات فرامرزی تشکیل می‌دهند و مؤسسه‌های خیریه بین‌المللی به وجود می‌آورند. ما اگر بتوانیم همین کتاب را به این شکل و شمایل به دنیا عرضه کنیم، روی آن کار خواهد شد و اندیشه‌های نوین اسلامی رویش تکیه خواهند نمود.

مسأله دوم: اگر این کتاب به زبان فارسی برگردانده شود مخصوصاً به نسل مهاجر و تاجران هزاره داده و گفته شود که راه درست مصرف کردن سرمایه این است، شما نباید صد دلار و دو صد دلار به دست این شخص و آن شخص بدهید، یا اگر یک آخوندی از این طرف و آن طرف آمد و خود را نماینده فلان مرجع معرفی نمود، پنج هزار و ده هزار دلار در جیبش بریزید. نه، چنین نشود، بلکه باید صندوقی تأسیس شود که تمام هزاره‌ها از تمام نقاط عالم در آن صندوق شریک باشند، انفاق‌ها، صدقات، و کمک‌های‌شان را در آن صندوق واریز کنند، البته با هیأت امنای زیر نظر مرجعیت باشد. فرض کنید اگر چهارصد نفر سرمایه‌دار شیعه هزاره در سال هر نفر چهار هزار دلار صدقات و خیرات داشته باشند، اگر تک‌تک به این فقیر و آن فقیر بدهند هیچ معلوم نمی‌شود، کسی را هم سیر نمی‌کند؛ ولی اگر همین پول‌ها در صندوقی جمع گردند و چند سالی روی آن کار شود و در طی این

چند سال برداشت نشود سرمایه بزرگی می‌شود؛ آنگاه سال به سال هم اصل سرمایه افزایش پیدا می‌کند و هم با مازاد آن می‌توان برای فقرا کمک‌رسانی نمود و هم می‌توان کارهای دیگری راه انداخت. من این اندیشه را از کتاب آیت‌الله محقق خراسانی دارم.

۷. خاطراتی از آیت‌الله محقق خراسانی

برهانی: در پایان اگر خاطره‌ای از آیت‌الله محقق خراسانی به یاد دارید برای ما بیان نمایید.
جعفری: من از آن زمان‌ها خاطرات زیاد دارم؛ اما دو سه خاطره شیرین و به یادماندنی که از ایشان دارم برای شما نقل می‌کنم.

۷.۱. محقق خراسانی و شهادت شهید مزاری

روز دوم یا سوم و یا هفتم شهادت شهید مزاری بود (دقیق یادم نیست) در مسجد موسی بن جعفر کوی صاحب الزمان، جلسه برگزار شده بود. آن روزها در حقیقت روزهای کربلای هزاره‌های افغانستان بود. شهادت شهید مزاری به گونه‌ای مردم را متأثر کرده بود که حتی دشمنان و مغرضان به این نتیجه رسیدند که مزاری یک رهبر صادق و دلسوزی بوده، نحوه شهادت شهید مزاری، مخصوصاً بعد از شهادت ایشان، یورش ناجوانمردانه‌ای که شورای نظار به غرب کابل کرد و از رادیوها هم اعلام شد که می‌گفتند ما به خون هزاره‌ها تشنه بودیم، حالا که مزاری نیست، می‌دانیم که با هزاره‌ها چه کار کنیم. این‌ها را وقتی مردم از رادیوها شنیدند، یک‌باره تکان خوردند. مردم نظرش عوض شد، آن‌هایی که قبلاً مزاری را می‌شناختند و از مریدان ایشان بودند که سر جای خود، آن‌هایی که بر اساس تبلیغات سوء دشمنان و یا از روی نادانی و هرچه بود با شهید مزاری میانه خوبی نداشتند، در دوم و سومین روز شهادت مزاری همه می‌آمدند. در میان مردم هزاره در خارج و داخل غوغا بود. جالب این‌جاست که خدا رحمت کند صابری سمزغندی که یک زمانی مخالف شهید مزاری و نصری‌ها بود، حالا در آن مجلس ایشان خوابی را که از شهید مزاری دیده بود، آن خواب را نقل کرد و خودش هم به شدت گریه کرد.

در آن مراسم آقای استاد محقق خراسانی روی منبر رفت و در آخرین پله منبر نشست. چنان با روحیه آرام و چنان با طمأنینه و آرامش خاطر روی منبر قرار گرفت که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. این حالت مخصوص انسان‌هایی با روح بزرگ، عارف و تسلیم در برابر اراده و مشیت خداوند است که در برابر حوادث و اتفاقات بزرگ و ناگوار خود را نمی‌بازند، بلکه با طرز برخوردشان با آن حادثه و اتفاق به مردم روحیه می‌دهند و به مردم می‌فهمانند که دنیا به آخر نرسیده است. اگر مزاری شهید شده است، مزاری‌های دیگر جایش را خواهند گرفت و راه سرخ شهید مزاری و آرمان‌ها و ایده‌های بزرگ او همیشه زنده خواهند بود.

علامه محمدتقی جعفری درباره امام خمینی تعبیری دارد که خمینی جلوه ذات خداست و من می‌توانم همین تعبیر را (البته با حفظ مقام‌ها و جایگاه‌ها) درباره علامه محقق خراسانی به کار ببرم و بگویم علامه خراسانی جلوه ذات اقدس خدا بود.

من هنوز آن صحنه نشستن خراسانی را بر روی منبر یادم هست و هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. ایشان در آن زمان که طوفانی از غم و اندوه بر قلب‌ها و روح و روان پیروان مزاری سایه سنگین انداخته بود، بسیار آرام و مطمئن روی منبر نشست و بسم الله الرحمن الرحیم گفت و خطبه خواند و راجع به فلسفه حیات و زندگی آغاز به سخن نمود. من چون در موضوع حیات و فلسفه زندگی مطالعاتی داشتم و کتاب «فلسفه و هدف زندگی» و «حیات معقول» علامه جعفری و کتاب دیگری از علامه جعفری را به نام «ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل» و نیز کتاب «فلسفه زندگی» تولستوی را قبلاً خوانده بودم و یک مقدار در این رابطه آشنایی داشتم، وقتی ایشان بحث فلسفه حیات را شروع کرد من آن‌جا دیگر متوجه نشدم که در آن مسجد چه می‌گذرد تا این‌که آقای خراسانی به این‌جا رسید که گفت آن‌طوری که اعلام شده است، اگر راست باشد، شهید مزاری در بین هوایم‌ای حاملش به سوی قندهار تفنگ یکی از طالبان را گرفته و به آن‌ها حمله برده و تعدادی از آنان را به درک واصل کرده است. آقای خراسانی وقتی این‌جا رسید دیگر تغییر کرد و یک پارچه طوفان شد. شما دیده‌اید دریا وقتی طوفانی می‌شود، پله‌پله بالا می‌رود، اوج می‌گیرد، سر به صخره می‌کوبد یا تن به ساحل می‌کوبد و چه قدر تماشایی می‌گردد. علامه محقق چنین شده بود. وقتی دستانش را بالا می‌برد و ماجرای مبارزه شهید مزاری را در داخل هوایم‌ا که از رسانه‌ها شنیده بود شرح می‌داد، دیگر ایشان چه اوجی گرفته بود با شور و حرارت تمام فریاد می‌زد بنام آن سردار رشید اسلام را، آن رهبر شجاع و دلاور مردم هزاره را که با دستان بسته و با تحمل شکنجه‌های وحشیانه در داخل هوایم‌ا در میان حلقه طالبان مسلح باز هم به مردم درس چگونه زیستن می‌آموزد که یا شهادت و مرگ با عزت و یا آزادی، این است فلسفه زندگی.

من هنوز طنین صدای علامه خراسانی در گوشم هست، گاه‌گاهی که به یادم می‌آید، لذت می‌برم، مخصوصاً که پیش فرض فلسفه حیات و زندگی را داشتم آن سخنرانی به قدری در جانم شیرین آمد که به یاد سخن بوعلی سینا افتادم. بوعلی سینا در کتاب اشارات یک سخنی دارد که می‌گوید لذت علم به مراتب بیشتر از لذت امور جنسی است، لذت امور جنسی بعد از آن‌که عمل جنسی انجام گرفت تمام می‌شود؛ ولی لذت علم ممکن است ماه‌ها و سال‌ها هم چنان در جان بماند. من هر وقت به یاد آن صحنه می‌افتم، گویا یک شیرینی بر جانم هنوز هم هست و دلدادگی بیشتر من به محقق خراسانی از آن روز بیشتر شد.

۷.۲. محقق خراسانی و رعایت حرمت افراد

در مدرسه امام حسن عسکری (ع) جلسه شیرینی خوری آقای محمدی لعلی بود، من بدون این که در آن شیرینی خوری دعوت شده باشم، ناخودآگاه در آن مدرسه رفتم، دیدم که آقای محقق خراسانی هم در آن مجلس شرف حضور دارند. در آن جا شخصی بود به نام اقبال که به او علامه اقبال می گفتند. ایشان از استاد محقق خراسانی راجع به علامه محمدتقی جعفری پرسید که ایشان را می شناسید یا نه؟ استاد محقق در جواب گفت: بلی ایشان را در نجف یک مقداری می شناختم. سپس اقبال نسبت به علامه جعفری به قضاوت پرداخت و گفت به نظر من ایشان یک آدم سبک و بی وزنی است. ایرانی ها ایشان را خیلی بزرگ کرده است. چون من سال ها بود که با اندیشه های علامه جعفری آشنایی داشتم و ارادت خاصی به ایشان پیدا کرده بودم، آن جا یک باره از کوره در رفتم و با عصبانیت گفتم، آقا این چه حرفی است که شما می زنید، شما چه خوانده اید و از ایشان چه می دانید، اگر تنها همین تکاپوی اندیشه های ایشان را که با هفتاد پروفیسور و حقوق دان و دکتر از سراسر دنیا و در رشته های مختلف با ایشان مصاحبه کرده بخوانید به یک دایرةالمعارفی پی می برید. آن جا آیت الله محقق یک نگاه تحسین آمیز به من کرد انگار که از غیرت طلبگی ام خوشش آمده بود، آنگاه از علامه جعفری و شرح نهج البلاغه اش تعریف کرد، ولی کاری نکرد که اقبال شرمند شود.

۷.۳. تلاش برای مصاحبه درباره کلام جدید

در آن مجلس من از استاد محقق خواهش کردم استاد اجازه فرمایید من حدود صد صدویست نوار تهیه کنم، راجع به اندیشه های نوی که امروز مطرح است؛ از قبیل پلورالیزم و اومانیزم و تجربه دینی و سایر مباحث فلسفه دین با شما مصاحبه کنم؟ آقای خراسانی با مقداری فکر و با لبخند گفت: خوب است، منتها در مدرسه امام علی (ع) انجام شود. مدسه امام علی (ع) در گلشهر در کوی صاحب الزمان واقع است. قبلا منزل شخصی آیت الله محقق خراسانی بود، ایشان آن منزل را به نام مدرسه و کتابخانه امام علی (ع) وقف نمود. فعلا تعدادی از طلاب جوان در آن مدرسه سکونت دارند و درس می خوانند و استاد در زمان حیاتش کتاب های شخصی و آثار و دست نوشته های خودش را نیز وقف آن مدرسه نموده که الآن در آن مدرسه و کتابخانه موجود و مورد استفاده است.

آقای خراسانی فرمود: هر هفته بحثی را که مطرح می کنید، موضوع بحث هفته بعد را هم بگوئید و یک مقدار موضوع را برای من توضیح دهید؛ اما متأسفانه امکانات مالی طلبگی اجازه نداد و موفق نشدید که این کار را انجام دهیم. امروز و فردا به تأخیر افتاد تا این که شنیدیم که بلندگو در کوچه و خیابان رحلت علامه محقق خراسانی را اعلام می کند. من اگر بگویم که با شنیدن خبر رحلت ایشان چندین روز قلبم سنگین بود شاید اغراق نگفته باشم.

۷.۴. ساده‌زیستی محقق خراسانی

آخرین خاطره‌ام از مرحوم علامه محقق این است. یک روز غروب استاد خراسانی را جلو مسجد ابوالفضل‌ی گلشهر دیدم که منتظر واحد (ماشین عمومی) بود. ایشان در طول عمر شریف‌شان بسیار ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کرد و همواره به ماشین‌های عمومی سوار می‌شد. گفتم استاد ماشین بگیرم معطل نشوید، ایشان راضی نشد. وقتی می‌خواستم از ایشان جدا شوم و بنا داشتم ماشین بگیرم، ایشان متوجه شد که من ماشین می‌گیرم. صدا کرد عزیزم بیا. وقتی برگشتم مرا قسم داد که ماشین نگیرم.

فصل چهارم

بازتاب اندیشه‌ها

تحلیلی بر ضرورت انتخاب مقام رسالت و ولایت از سوی خداوند

سخنرانی آیت الله محقق خراسانی به مناسبت سالروز شهادت امام علی (ع)

انتخاب سفیر و نماینده الهی را نمی‌شود به خواست جمهور و انتخاب ملت‌ها و توده‌ها واگذار نمود. در مرحله رسالت این انتخاب غیرمیسور است، اساساً غیر ممکن است؛ زیرا اگر بنا شود موضوع رسالت و سفارت الهی به انتخاب توده‌ها و گروه‌ها واگذار شود، معنی‌اش آن است که افراد زیاد این قابلیت را دارند که فرد لایق را تشخیص دهند. در صورتی که تشخیص سفیر الهی که تلقی وحی و رسالت؛ یعنی تعالیم آسمانی و احکام الهی را بنماید، تشخیص یک چنین مقام و مرتبه‌ای برای توده مردم هرگز میسر نیست؛ زیرا تا برای انسان یک علو نفسی و مقام والای روحی نباشد، هرگز این نیرو و قدرت را ندارد که سروش‌های غیبی را تشخیص دهد و بتواند درک و دریافت کند که این الهام، ندا، از ذات مقدس الهی است و او برای مقام سفارت و ادای نقش رسالت برگزیده شده است. تشخیص یک چنین مقام نفسی و روح بلند در هیچ انسانی از توده‌ها و گروه‌ها ممکن نیست. از این رو، هرگز نمی‌شود رسالت الهی به انتخاب گروه‌ها و توده‌ها باشد.

نشانه‌ها از واقعیت درون

ما چگونه می‌توانیم نیات و درون شخص را تشخیص بدهیم و شناخت پیدا کنیم؟ یکی از آن راه‌ها قضاوت از حسن ظاهر اشخاص است؛ زیرا حسن ظاهر کاشف از حسن ضمیر است، «حسن الظاهر یکشف عن حسن الضمیر». همیشه اعمال مردم و انسان‌ها تابع نیات و خصال آن‌ها است، چنان‌که این آیه شریفه هم اشاره به همین مطلب است «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (اسراء: ۸۴)؛ یعنی هر کس به تناسب روحیه خود عمل می‌کند. یک روح طاغی، متمرد، سرکش، حقوق، حسود، عنود، هرگز نمی‌تواند در درازمدت و در یک بعد متناهی از زمان، بتواند نقش انسان مهذب، مؤدب، متواضع و خاضع را ایفا کند، بالاخره می‌لغزد و حقیقت آشکار می‌شود. در صحنه‌های عمل روزی یک انسان حسود یا حقوق‌دوست یا عنود هر چند بر خود تحمیل کند که نقش یک انسان کامل واقعی را ادا کند؛ اما وقت آن فشارهای داخلی و حکومت درونی او را وادار می‌کند که جلوه تابع درون خود باشد، نقش خود را ایفا کند، بلکه گاهی و جنات شخص، حالت ظاهری شخص می‌تواند از درون

او حکایت کند؛ یک انسان آلوده و غیرناصح مشفق، بدخواه توده‌ها و ملت‌ها و مصالح اجتماعی، زمانی که با کاری روبه‌رو شود که خلاف مصالح فردی اوست، و جناتش عوض می‌شود، حالت او دگرگون می‌گردد، وضع طبیعی و مسیر اصلی را از دست می‌دهد. قرآن کریم می‌گوید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (نحل: ۵۸)؛ وقتی به یک عرب می‌گفتند در خانه تو دختری پدید آمده صورتش سیاه می‌شد، نمی‌توانست مالک نفس خود بشود، حالش تغییر می‌کرد. در بسیاری از برخوردها که رنگ‌ها می‌پرد، بدن می‌لرزد؛ کاملاً درونش به صورت ظاهری او مطالعه می‌شود. بنابراین، انسانی که همیشه متواضع، متخاضع، مهذب، مؤدب، زاهد، مؤمن و عامل صالح است، نمی‌شود در تمام ایام و روزگار این پدیده در او یک تصنع صرف باشد. لامحاله حسن ظاهر دلیل و کاشف از باطن نیک او است. این مسأله صحیح است و جای شبهه و تشکیک در آن نیست. حسن ظاهر در شرع مقدس در بعضی احوال کفایت می‌کند.

عدم شناخت انسان از نهان وجود خود

آیا هر مرحله و هر مرتبه‌ای از زهد، تقوی، ورع و ایمان می‌تواند انسان را به آن مرحله و مقامی برساند که حکایت از بلندی نفس و سمو روح یک انسان نبی یا وصی دارد؟ نمی‌شود به محض این ظواهر کمالی حکم کرد که این شخص، آن مرحله کامل را دارد، آن چه که از این کمالات در مقام رسالت و وصایت لازم است، آن زهد نشکن در تمام مراحل است، آن عمل صالح در جمیع مراتب است، آن شکست‌ناپذیری در مقام ادای وظایف و انحای مسئولیت و نقش رسالت در جمیع برخوردهای قوی و ضعیف است؛ مثلاً می‌شود یک انسان از نظر زهدی که دارد مقداری از مالش را در راه خدا بدهد، بذل و انفاق کند یا یک انسان می‌شود در اثر ایمان و عرفان الهی اش بتواند از یک پستی بگذرد؛ چون می‌بیند در این پست آلودگی است. آیا این انسان می‌تواند از سرمایه‌های بزرگ هم بگذرد؟ اگر به او پیشنهاد کند که ای آقای زاهد، ای ورع متقی، ای صالح مؤمن، بیا این ثروت گران را، این همه مزارع و مساکن را، این کاخ‌ها را، این مغازه‌ها را در اختیار شما می‌گذاریم و چیزی در مقابل این ثروت گران از شما نمی‌خواهیم که باعث زحمت شما بشود یا شکست آبرومندی شما گردد، گرچه خلاف شرع مقدس است، شما بیایید یک سیلی به صورت این انسان ضعیف و ناتوان بزنید، هیچ پیامدی هم برای شما ندارد، بهانه کنید چنین اسائه ادب و اهانه‌ای به مقام من کرده تأدیب من او را سیلی زدم، در چنین فرصتی از کجا می‌دانید این ورع متقی در این جا لغزش نمی‌کند؟ به او پیشنهاد دهند که ریاست جمهوری را یا پست دیگری را به شما واگذار می‌کنیم شما دست بردارید از حمایت این مظلوم که وظیفه شما است، چه کار دارید که چرا به او ستم می‌کنید، چه کار دارید که چرا حقوق این تپ، این جمعیت و این توده‌ای از خلق را رعایت نمی‌کنید، شما پست‌تان را احراز کنید، حیازت کنید، چه کار دارید که به دیگران ستم می‌شود. آیا در این جا هم می‌تواند این آقای ورع متقی، عالم صالح و مؤمن

استقامت کند؟ می‌تواند خودش خود را فریب ندهد و خود را مغرور نکند، برای خود هزارها دلیل و برهان نیاورد؟ اگر عشق و علاقه او محکم شود حقایق را هم درک نمی‌تواند، حقایق اسلامی هم برای او مشتبه می‌شود، قلب او مریض می‌شود، درک او دچار عقب و هلاکت می‌گردد، نمی‌تواند حقایق را درک کند. آری:

و عين الرضا عن كل عيب كلیلة
و لكن عين السخط تبدی المساویا

با دیده محبت تمام زشتی‌ها و معایب پوشیده می‌شوند. آن‌چنان عشق و علاقه پیدا می‌کند به مقام و پست و کرسی که ملت خود را فراموش می‌کند و امت را نادیده می‌گیرد. نه یک فرد ضعیف را یک سیلی بزند، اگر از آن هم پیاده شویم، در مقابل یک پست و مقامی که همه چیز او را از لحاظ دنیا ضمانت و تأمین می‌کند، آسایش، آرامش، سفره گسترده، باغ‌ها، کاخ‌های آماده، سریرهای مطلقاً، کنیزها، خدمت‌کارها با لبان یاقوتی و چشم‌های مشکین، آیا می‌تواند در این جا از این پست بگذرد و ستم به مور ضعیفی نکند، برگ سبزی را از دهانش نستاند؟ مورچه‌ای را هم لگد مال نکند؟ آیا چنین فرصتی برای این آقا اگر پیش آمد، مقام رسالت یا خلافت پیامبر باید چنین نفس قوی و آمال کشته و نیروی مسلط بر خود داشته باشد که در مقابل خوارهای منافع و سود، آسایش، آرامش، نتواند بر او مسلط شود.

این‌جا تشخیص از غیرذات مقدس الهی ممکن نیست. انسان نمی‌تواند خودش را در تمام مراحل و برخوردها بشناسد، دیگران را چگونه می‌تواند بشناسد، با این‌که به گفته قرآن هر انسانی به خودش از دیگران بهتر دانا و بصیر است «بَلِّ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بَلْ أَلْفَى مَعَاذِرَهُ (قیامه: ۱۴-۱۵)؛ یعنی هر انسانی به حقیقت خود نیکو آگاه است، هرچند برای خودش معذرت‌ها بسازد. من که این پست را پذیرفتم، حق آن ضعیف را نادیده گرفتم منظورم چنین و چنان است، ولی خود داند که ستم کرده است، ظلم نموده است. این جاست که می‌شود گفت انسان نمی‌تواند خود را بشناسد، گذشته از دیگران؛ زیرا تا هنوز صحنه عمل به وجود نیامده است، هرگز نمی‌تواند خود را ارزیابی کند. آری «عند الامتحان یکرم الرجل او یهان»^۱، هرگاه انسان در برابر امتحان قرار گرفت یا می‌لغزد و یا از کوره امتحان سالم بیرون می‌آید، اگر سالم بیرون آمد، می‌تواند بگوید حقاً که خدای متعال به من لطف کرد و توانستم از این صحنه به سلامت بگذرم.

داستان بلعم باعورا

همین است که شما در قرآن کریم می‌خوانید که یک انسان مستجاب‌الدعوه هم می‌لغزد، در مقابل کرسی ریاست عامه، پست حساس اجتماعی که ضامن همه میول و رغبات اوست از هر عیب

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۲۸.

او را کفالت و ضمانت می‌کند، آسایش و آرامش و عزّت و جلال و تمام آمال و آرزوهای شهوی را می‌بینید. یک انسان مستجاب‌الدعوه هم لغزش می‌کند و به سر فرود می‌آید و در این مسارعه و مبارزه نقش زمین می‌گردد. به تعبیر اهل تفاسیر یک انسانی به نام بلعم باعورا است. این انسان مستجاب‌الدعوه است، انسان مستجاب‌الدعوه، یعنی هر دعایی بخواهد رد نمی‌شود. این مقام به دست نمی‌آید مگر بعد از آن که یک انسانی که در چند بعد کامل باشد. در گام اول در بعد ورع و تقوی انسان صالح عامل به وظایف و مسئولیت‌هایش باشد. مرحله دوم این انسان باید شناخت کامل داشته باشد، پس عبادت و معرفت به ذات مقدس الهی و هم‌چنین از ملکات نفسی و رذایل انسانی تا حدی باید پاک باشد؛ زیرا که درون آلوده نمی‌تواند این منصب را تحصیل کند خود را حاکم قرار دهد، در دعوات خود مستجاب‌الدعوه شود. پس طهارت نفسی، عبادت الهی، معرفت ذات ربوبی سه پایه اصیل برای استجاب دعوت است.

اما وقتی که این شخص در مقام مبارزه می‌خواهد مبارزه کند با یک پست که او ضامن آسایش و آرامش اوست، نقش زمین می‌گردد، مغلوب می‌شود. وقتی بنی اسرائیل آمدند و گفتند بیا و دعا کن آن مرد را، گفت من چگونه دعا کنم، دعا بر پیغمبر، جنگ با اوست، جنگ با او جنگ با خدا است، نمی‌شود. بعد از همه رفت و آمدها و اصرارها گفت خدا حافظ، گفتند خدا حافظ. ما اگر بودی، ما در مقام خدمت‌گزاری آماده بودیم، خود را بنده درگاه و خدمت‌گزار می‌دانستیم، می‌گفتیم از این لحظه و فرصت، میان ما و شما فاصله است. همدیگر را نمی‌شناسیم، یک مرتبه دید از تمام آمال و آرزوها فاصله می‌گیرد، یک انسان مستجاب‌الدعوه، یک روز نمی‌تواند خانه‌اش را تأمین کند، روز دیگر نمی‌تواند هیزم خانه‌اش را آماده کند، نمی‌تواند باری از میوه‌ها در خانه پیاده کند، پرده‌های زرین داشته باشد، سربرهای مطلا و زرنگار داشته باشد؛ مثلاً وقتی که با این ملت و مردم است، اگر به این پایه هم نیست کمتر از اوست؛ اما تمام آمال و آرزوهای شهوی و میول نفسانی او را تعهد و تکفل می‌کند. چون فاصله را دید، یک مرتبه آماده شد. وقتی که به آن محل مخصوص برای دعا می‌رفت، یک الاغی داشت سوار می‌شد. سوار الاغ شد، الاغ حرکت نکرد. پیاده شد آن قدر الاغ را کوبید که به زبان آمد و گفت: مگر مرد دیوانه شدی. دعا و نفرین بر پیغمبر خدا، آیا جنگ با خدا نیست؟ موعظه نشد. آمد آن‌جا خواست بر حضرت موسی قوم موسی نفرین کند، بر قوم خود نفرین کرد. گفتند چرا این جور کردی؟ گفت: زبانم رفت. قرآن این داستان را نقل می‌کند که ما آن اسم اعظم را که در سینه او بود از او کنذیم، فاصله گرفتیم. برای چه؟ چگونه بود این انسان که مستجاب‌الدعوه بود، این‌جا شکست خورد؛ برای این که او تا این وقت با این چنین مظهر و پدیده‌ای روبه‌رو نشده بود.

شناخت انسان کامل در انحصار حق

اما آن انسان‌های کاملی که تن به این زحمات می‌دهند، درود بر سیمای آن‌ها، رحمت بی‌پایان حق

بر آن‌ها، آن‌ها انسان‌هایی هستند که از این مراحل بزرگ امتحان می‌گذرند و واقعا مردان الهی‌اند؛ اما ما هرگز چنین تجربه‌های سخت و دشواری را در زندگی برخورد نکرده‌ایم، نمی‌توانیم درباره خود قضاوت کنیم. این است که خداوند فرموده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (انعام: ۱۲۴)؛ خدا می‌داند آن‌جایی را که رسالت و امامت را بگذارد، غیر او نمی‌تواند. اگر در جهان هستی انسان‌هایی پیدا شود، چنان‌که بوده‌اند مانند انبیای عظام، مانند ابراهیم خلیل که بچه‌اش را به دست خود خواست قربانی کند یا در میان دریایی از آتش رفت، به تقاضاها و خواهش‌های هیچ یک از فرشتگان الهی حتی به جبرئیل امین پاسخ نگفت، از آن‌ها حاجت نخواست، یک چنین انسانی هم در مقابل مولای من علی علیه الصلوة والسلام هست؛ اما وقتی بخواهیم درون را بشکافیم آن صفات و سرمایه‌های نفسی را محاسبه کنیم، آیا به پایه آقا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام کسی هست؟ گرچه ابراهیم خلیل باشد، گرچه موسای کلیم باشد. وقتی او روی کوه طور فرود آمد خداوند به او گفت: «یا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص: ۳۰)؛ خوش آمدی، من خدای تو هستم، به تو رسالت می‌دهم، برو چنین و چنان کن. دلیل و معجزه و نشانه این رسالت الهی عصای توست، بینداز عصا را، انداخت اژدهایی شد، انسان‌هایی با این کمال نفسی هست.

جایگاه امیرالمؤمنین (ع)

نفس تا نفس دیگر بسا فرق دارد. آن‌چه شناختی است، آن‌چه ایمانی است، آن‌چه زهدی است، آن‌چه تحملی است که در آقای من علی علیه الصلوة والسلام است که او را دومین شخصیت کامل جهان هستی شناخته است؛ زیرا بعد از رسول گرامی اسلام کسی که تمام کمالات آن حضرت را داشته باشد، به سویه او باشد جز آقای من علی علیه الصلوة والسلام نیست. این جاست که آقای من علی علیه الصلوة والسلام نه تنها می‌خواهد همان احکامی که از رسول گرامی اسلام به امانت سپرده شده و هنوز مثلا در اختیار مردم گذارده نشده، بقایایی، جزئیاتی مانده است، باید آقا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام آن‌ها را تکمیل کند، اتمام نماید، ولو به وسیله اولیای خود، فرزندان گرامی‌اش، یازده تن از فرزندان خود. تنها وظیفه این نیست آقای من علی علیه الصلوة والسلام، بعد از رسول گرامی اسلام می‌خواهد از تمام شبهات و اعتراضات دفاع کند، که می‌شود انگشت گذاشت روی آن‌ها و آن‌ها را معیّبی برای دین مبین اسلام تلقی کرد. باید از آن‌ها دفاع کند؛ زیرا می‌دانید شیوه توده‌ها و ملت‌ها و جهان انسانیت در اجتماع عمومی این‌گونه است که اگر بخواهند معیّبی بر یک مکتبی بگیرند، از دین، از قانون و از نظامی انتقاد کنند، اولین توجه آن‌ها به آن شخصیت‌هایی است که مقوم آن نظام‌اند، رهبر آن نظام‌اند معیّب را از رهبران، به نظام آنان، به مکتب‌شان می‌کشند؛ لذا نویسندگان اسلامی گفته‌اند: وقتی شما خواستید قضاوتی درباره اسلام کنید اولاً این حقیقت را مورد توجه قرار دهید که اسلام چیزی و مسلمانان امروز چیز دیگریند؛ یعنی شکست‌های اخلاقی، این ستم‌ها،

این بیدادگری‌ها، این آلودگی‌ها، این کثافت‌کاری‌ها ننگ بر انسانیت است، شما اگر از مسلمان‌ها دیدید این معایب را به رخ اسلام نکشید، اسلام چیزی و مسلمان‌های منتسب و مسلمان‌های شناسنامه‌ای چیزی دیگر است؛ یکی حقیقت اسلام و حقایق مسلمانی است و دیگری مسلمان اسمی و شناسنامه‌ای. شما باید میان این دو حقیقت فرق بگذارید. این جاست که آقای من علی علیه الصلوة والسلام باید از مکتب اسلام دفاع کند، نه تنها از مکتب اسلام، بلکه از تمام سلسلهٔ انبیا و اوصیا، بلکه از جهان انسانیت، اگر سؤالی موجه کنند، مگر انسانیت چگونه است؟ انسان چگونه باید باشد؟ مسلمان چگونه باشد؟ وصی یک رهبر چگونه باید باشد؟ باید همهٔ این‌ها را آقای من علی علیه الصلوة والسلام الگو شود. انسان چون علی باشد، اگر دیگران این‌گونه نیستند، این معایب را به رخ انسانیت نکشید که این‌ها انسان‌ها هستند. ما مسلمان‌ها هستیم. ما انسان‌ها هستیم. ما بشر صورت‌ها هستیم، نه انسان واقعی و نه مسلمان حقیقی. باید آن معایب را به رخ انسانیت نکشد. انسانیت یعنی علی ابن ابی طالب علیه الصلاة والسلام. اگر از بزرگترین خصایص انسانیت عاطفه و شفقت است، بیایید بنگرید عاطفه و شفقت را در آقا امیرالمؤمنین سرور اولیا، سید اوصیا، روحی و ارواح العالمین له الفدا. حضرت چنان شفقت، چنان محبت داشت که فکر می‌کرد مبادا در یک گوشه‌ای از گوشه‌ها، فقیری و مسکینی پیدا شود که از وضع زندگی خود ناراضی باشد و بگوید من انسان نیستم، بگوید من مسلمان نیستم، ارزش ندارم، من چیزی نیستم، اگر ارزشی داشتم، اگر انسانی بودم، اگر مسلمان بودم، خدای من هم مرا چون زید ابن ارقم، ثروت و عزت می‌داد، پست و فرزند می‌داد، ملک و عقار می‌داد. انسانیت این‌ها نیست، آن انسان کامل، آن شاه و سمبل انسانیت، اوج آدمیت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در تمام دوران زندگانی گفت: من در یک مائده و سفره دو رنگ طعام نخوردم، حلوا را دیدم گفت بویت چه خوش است و رنگت چه عالی است؛ اما از طعم تو اطلاعی ندارم.

انتقاد از وضعیت جامعهٔ امروز مسلمانان

اما مسلمان‌های امروز را ببینید که در کنار آن‌ها هزاران مستمند، مستضعف، یتیم، ضعیف، فقیر، کسانی که نسخه‌های بچه‌های‌شان در دست‌شان، مریض، علیل، این بچه‌ای که دارد، مثل ماهی از آب بیرون شده دست‌وپا می‌زند، می‌بینی نسخه‌ای را در دست دارد که ضامن حیات و زندگی و امتداد زندگی فرزندش است و به هر برادرش، هر همسایه و مسلمان سرمایه‌دار رجوع می‌کند، می‌بینیم پاسخی نمی‌یابد. این چه قدر در درون خود درد بخورد؟ چگونه بسوزد؟ جهنمی در درونش از سوز و گداز، این به کی شکایت کند؟ دردش را به کی بگوید؟ به چه چیزی خودش را تسلی دهد؟ به کدام دلیل و برهان خود را از انسانیت دور نماند؟ از مسلمانی مهجور نماند؟ اگر مسلمان بودم، انسان بودم، این چنین زندگی نداشتیم، این چه وضعی است که در من است؟ اما به او باید گفت: ای انسان! ای

مسلمان! حافظ کمالات انسانی و مسلمانی باش. پیرو آفایت علی به او اقتدا کن.

امام علی (ع) و حمایت از ضعفا

آفایت علی در دوران زندگی با این که هر چیز و همه چیز در اختیارش بود، استفاده نکرد. باید هر کسی پیشوایی داشته باشد «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ ذُنْبَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»؛^۱ باید یک مقتدایی که در تمام حرکات به او اقتدا کند، پیروی نماید، اگر من امام شما هستم از زندگانی و بیوگرافی من خواهی بدانی. بدان، آقای شما، مولای شما، از تمام لذت‌ها و طعام‌های لذیذ دنیا به دو قرص جوین قناعت کرد، یکی را سحر، یکی را افطار. درود بر روان پاکت ای سرور اولیا، سید اوصیا، آقا علی مرتضی. این است که هیچ کس در دنیا از فقر خسته نشود، ناراحت نگردد، با حرمان نباید از انسانیتش دست بکشد، دست به جنایت بزند که نمی‌توان این حرمان را تحمل کرد و باید جنایتی کنم، باید سرقت و دزدی کنم، باید ناهب و غارتگر شوم تا تضمین زندگی کنم. نه، ای انسان بیا به آفایت علی اقتدا کن. از تمام طعام‌ها و لذایذ دنیا به دو قرص جوین یکی برای افطار بود و دیگری برای سحر.

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكُمْ وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ؛ فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تَبْرًا، وَ لَا اَذْحَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا، وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا».^۲ من اندوه زرو و سیم ندارم، من یک لباس کهنه اضافی آماده نکردم اگر دو لباس داشتم برای عوض کردن دو کهنه‌ای بوده است و لکن نه از این که این گونه را من انتخاب کردم و برگزیدم چون چاره‌ای نداشتم عاجز بودم این افتخاری نیست. اگر کسی در خانه‌اش چیزی پیدا نمی‌شود و جای دیگر هم دسترسی ندارد، به هر زحمتی که باشد، به هر حرمانی که باشد چاره ندارد؛ اما من این گونه انتخاب کردم نه این که عاجز بودم؛ وَ لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ»؛^۳ اگر می‌خواستم مغز گندم، لباس ابریشمین، عسل مصفا، کاخ‌های عالی، آسایش در اختیارم بود. آقایی که هزار بنده را از عرق جبین و کد یمین و بازویش آزاد کرده، می‌توانست آن‌ها را صرف مصالح شخصی کند؛ اما نخواست آقای من علی (ع) گرچه وظایف آقای من علی سه تقسیم می‌شود.

وظایف سه‌گانه امام علی (ع)

در این نحوه و اسلوب زندگی سه وظیفه را او منظور داشته است: وظیفه انسانی، وظیفه مسلمانی، وظیفه رهبری. وظیفه انسانی همان است که آن مرد از زبان انسان گوید:

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۵.

۲. همان، نامه ۴۵.

۳. همان، نامه ۴۵.

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی

کسی که در کنارش یتیمی است، مثلاً وقتی برای بچهٔ خودش یک دست لباس می‌گیرد، قلب او را مسرور می‌کند و نمی‌خواهد در میان سایر بچه‌ها شرمنده باشد. اگر این قدرت و توان را دارند، چه بسیاری دارند، نباید فرزند یتیمی را فراموش کرد. چرا او را فراموش می‌کنی؟ یکی هم برای او بگیر. یک‌روز از سفره‌اش بکاهد، از چند دست لباس متنوعش بکاهد، برای او فکری کند. این وظایف انسانی است که در حاشیه و کنار اوست همان اندازه که می‌خواهد برای خود خرج کند به دیگری هم. این وظیفهٔ انسانی است. آقای من علی در این وظیفهٔ انسانی بیشتر از همه پیش قدم بود و هرکسی چنین کند، به وظیفهٔ انسانی عمل کرده است؛ اما آقای من علی (ع) این جور نبود. همسایه‌اش را، شهرش را، بلدش را نه، برای آن‌ها نیمه‌های شب که می‌شد، انباشش را بر پشت می‌افکند دروازهٔ این خانه و آن خانه. در آن حال که آن‌ها در خواب بودند. جز این که به نام صاحب انبان می‌شناختند، نه اسمی، نه رسمی، نه نشانی از او داشتند. تاریکی‌های شب در خانه‌های یتیم و درویش و فقیر و مستضعف می‌رفت، غذای او را زیر سرش می‌گذاشت و آن‌ها متوجه نمی‌شدند. نمی‌شناختند این آقا کیست که نیمه‌های شب در خانه‌های آن‌ها را می‌کوبد. همین برای آقای من علی کافی بود. در وظیفهٔ انسانیت گرچه این‌گونه برتر است، این یک مقام برتر و کمال والاتر است.

اما آقای من علی در این جا می‌گوید: من سفرهٔ رنگین پهن نمی‌کنم با این که در اختیار و قدرت من است. این ملاحظهٔ مردمان شهر است؛ که با آن‌ها این کارها را می‌کرد. می‌گوید: وَ لَكُنْ هَيْهَاتَ أَنْ يُغْلِبَتِي هَوَايَ وَ يُفُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْإِمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْبِ؛ شاید زوایای جهان کسی پیدا شود که آن‌ها طعم سیری را نچشیده باشد، قرص جوین هم نباشد. می‌شود علی (ع) این کار را کند.

أَوْ أُيَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّتِي؛ می‌شود من شکم را پر کنم، در حالی که کنار من شکم‌های گرسنه و جگرهای تفتیده باشند؟ این‌ها وظایف مسلمانی بوده‌اند. آن وظیفه که در دوردست‌ها بوده است، وظیفهٔ رهبری او است.

آقای من علی سخت به وظایف انسانی‌اش عمل می‌کرد و از وصایای اوست: اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا

تُعْبُوا أَقْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ؛ آنانی که سرپرست ندارند، فراموش نکنید. همین‌طور طرفدار ظالمین نباشید، تا توانید طرفدار مظلومین و ستم‌دیدگان باشید. «كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»؛^۲ یار مستمندان و دشمن ستمکاران باشید.

آقای من علی علیه الصلوة والسلام، آن‌چنان ناراحت است که دریکی از گفته‌هایش آمده: «وَاللَّهِ لَأَنْ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجْرَ فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ»؛^۳ اگر مرا روی خارهای مگیلان با دست و بازوی بسته بکشاندن این را برمی‌گزینم که بر بندگان خدا ستم روا نمی‌دارم. آقای من علی که ستم نمی‌کرد که هیچ، در این شبها وقتی برای او شیر می‌آوردند شیر را می‌آشامد باقیمانده آن را به فرزندش حسن می‌دهد و می‌گوید ببر برای این ملجم مرادی که اسیر شماسست، با او رعایت و عنایت کنید؛ چون اسیر شما است. این چنین رأفت آقای من علی بلند است که... آیا یک غضب یک احساس ناراحتی به کسی اجازه می‌دهد که این چنین باید اظهار شفقت و محبت به چنین ظالم و ستمکاری کند؟

شهادت امیرالمؤمنین و آمدن طبیب

قریبات آقای علی، در چنین شبی مرحوم شیخ عباس قمی گوید آقا گاهی مدهوش و گاهی به‌هوش می‌آمد. رفتند طبیب را آوردند که ببیند حال علی چگونه است. طبیب آمد دستور داد گوسفندی را ذبح کنند، رگی را از شش گوسفند درآورد، آن عصابه که به سر آقای من علی بسته بود، رنگ مبارکش مانند عصابه زرد شده بود، حالش منقلب بود، طبیب مسیحی آمد آن عصابه را باز کرد، آن رگ را دمید، گذاشت در شکاف سر مقدس. وقتی بیرون آورد همه منتظرند ببینند چه خبری از سلامتی آقا امیرالمؤمنین می‌دهد، یک وقت رو کرد، آقا امیرالمؤمنین وصیت‌تان را بنمایید؛ زیرا این شمشیر مسموم بوده، زهر به مغز سر مبارک شما رسیده است و علاجی ندارد. نمی‌دانم این خبر چه حالی آورد به بچه‌های علی، دختران علی، مخصوصاً دخترش زینب. وقتی می‌آید خانه، این خبر را شنید به گوشه‌ای رفت و ابته و اعلیا می‌گوید.

زینب کبری در روز یازدهم

بی‌بی من زینب، این‌جا بر تو سخت گذشت یا آن روزی که میان ظالمان کوفه مشغول خطبه خواندن گرم سخن گفتن بودی، یک وقت چشمت به سر بریده برادرت حسین افتاد که قرآن تلاوت می‌کند، زینب متوجه سر برادر شد از دردها گفت: «ای المصائب اشتکی» ای حسین! از کدام ظلم و غربت

۱. همان، نامه ۴۷.

۲. همان، نامه ۴۷.

۳. همان، خطبه ۲۲۴.

و از کدام مصیبت‌ها بنالم؟ در همهٔ مصیبت‌ها با تو شریک بودم، دور از انصاف است، فرقت شکافته باشد، سرت روی نیزه باشد، محاسنت غرق خون باشد؛ اما گیسوان خواهرت رنگین نباشد، سر را بر چوبهٔ محمل زد، «ضربت جبینها بمقدم المحمل».

مرجعیت اساس رهبری و وحدت در جامعه

از سخنرانی‌های آیت‌الله محقق خراسانی^۱

آیت‌الله محقق خراسانی چهره شناخته‌شده در حوزه نجف اشرف و حوزه علمیه مشهد و قم است. جذبه سخن او شخصیت‌های برجسته علمی را به پای سخن خود کشانیده و صاحبان سخن را به تحسین از خود واداشت. سخنرانی‌های زیادی به زبان عربی و فارسی توسط ایشان ایراد شده است. آنچه در دسترس ما قرار گرفت، تعدادی معدودی از سخنرانی‌های ایشان است که پاره‌ای از آنها درباره مرجعیت ایراد شده است و ما سعی نموده‌ایم در عین حفظ اصالت سخنرانی‌ها، فشرده‌ای از آنها را با حذف زواید در این مجموعه در اختیار خوانندگان قرار دهیم.^۲

۱. ضرورت مرجعیت

مرجعیت بیمه‌کننده همه آمال و آرزوهای شما است، اگر به تعبیر صحیح بگویم انقلاب است. در طول چهارده سال که این همه زحمت و اسارت‌ها دیدید و این همه سرمایه‌ها و سرها از دست رفتند، واکنشی در مقابل آن هجمه‌ها بود نه انقلاب؛ اما درک و ضرورت راه‌اندازی مرجعیت انقلاب است، چرا؟ چون وقتی متجاوز به کشور آمد و هجوم آورد، همه چیز را می‌خواهد غارت کند؛ اما شما مسلمانید و وظیفه اسلامی شما اجازه نمی‌دهد تسلیم خواسته‌های نادرست دشمن شوید، دست به سلاح می‌برید و او را از کشورتان می‌رانید. مگر دیگران در کشورشان حق حیات ندارند؟ این دفاع از کشور و دین و مذهب است، واکنش و بازتاب نفرت نهفته در مقابل هجوم خارجی است، زمین کشور، آزادی کشور و استقلال کشور... به گونه‌ای است که تهدید که نمی‌شود تحمل کرد و باید از تمامیت ارضی دفاع نمود.

الف. مرجعیت وحدت‌بخش رهبری اجتماعی

اما انقلاب واقعی شما امروز است، انقلاب یعنی «تغییر دادن ریشه برای جایگزین کردن مفاهیم جدید با درک و دریافت با سعی و کوشش». محرومیت‌ها بر شما تحمیل شده بود. انواع محرومیت‌ها

۱. این سخنرانی‌ها در خلال سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ توسط آیت‌الله محقق خراسانی در جهت ترویج مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی ایراد شده‌اند.

۲. پیاده کردن نوارها توسط آقای نصرالله اخضراتی، گزینش و تنظیم آن توسط دکتر عبدالله جعفری انجام شده است.

بوده، حرمان سیاسی، حرمان مذهبی، حرمان اجتماعی و حقوقی، حالا می‌خواهید این حرمان‌ها را بزداید با داشتن حق فرهنگ، حق مصونیت سیاسی، اجتماعی و حق زندگی شرافتمندانه. این‌ها نبوده‌اند و می‌خواهید جایگزین کنید؛ چون دریافتید که این‌ها برای زندگی ضروری است، از بعد مذهب، از بعد زندگی شرافتمندانه، از بعد کرامت انسانی از بعد حقوق ملی این‌ها لازم است. حالا می‌خواهید تحولی به وجود بیاید و حقوق شهروندی‌تان را به دست آورید.

روحانیت عزیز شما به این حقیقت رسیدید که برای تحقق آن آمال و آرزوها باید یک پایگاه، یک نقطه مرکزی، یک محور نیرومند اصلی و اساسی ایجاد کنید، این، انقلاب واقعی است. این‌که در حین شروع عمل انقلابی بخواهیم تلاش‌ها ثمر و نتیجه بدهد، این انتظار با سیره سلف مخالف است، آن‌ها شروع کردند، کارهای‌شان را دیگران دو‌یست سیصد سال دیگر کامل کردند. دلباختگان به ملت صد سال پیش شروع کردند، شخصیت‌های دلسوز مردم زندگی‌شان را به خطر انداختند و زندان و شکنجه را به جان خریدند و با خون‌شان پایه‌های انقلاب فرهنگی و اجتماعی را بنا گذاشتند. اگر این‌ها از انقلاب‌شان نقد می‌خواستند، انقلاب نمی‌کردند.

روحانیت عزیز! در ظل قیادت مقام مرجعیت و فقاہت و رهبریت دینی، کسب تکلیف کنید، این سنگ‌بنا و تهداب را که گذاشتید ثمرات آن را در آینده ببینید. خسته نشوید؛ زیرا خداوند تمام وسایل پیشرفت و رسیدن به آمال شما را آماده کرده است. چون شما برای مکتب حسینی و مکتب امام صادق (ع) و فرهنگ اسلامی و علم و شرافت مراکز شیعی، برای اهداف مقدس آینده بشری و انسانی کار می‌کنید، این نصرت خداست. «خدا را یاری کنید» یعنی کارهای خدا پسندانه و دین و قرآن پسندانه کنید که همین‌ها است. خدا را یاری کنید و خدا وعده داده «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّضُرُّوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد: ۷)» شما را پایدار هم می‌دارد. لازم نیست همه آمال و اهداف را در همین سال ببینید. همان‌گونه که رهبر جهان اسلام امام خمینی فرمود: این وظیفه است، ما مأمور به وظیفه‌ایم نه نتیجه، ما بر حسب وظیفه این پیشنهاد را دادیم، این احساس ملت ما بود به شرافت‌شان به علم‌شان به مکتب و مذهب‌شان، لازم نیست زود ثمر دهد.

در کتاب محاسن الرجال آمده است: «الرجال ثلاث» مردان یک امت و افراد یک توده سه دسته است: «رجل کالداء، رجل کالدواء و رجل کالغذاء» افراد یک امت بر سه دسته‌اند: دسته‌ای بسان مرض‌اند، عنصر دیگر دوا و نسخه شفا بخش است و یک عنصر دیگر از پیکره اجتماع مانند غذای مقوم حیات است که هیچ جمعیتی و ملتی چنان که از غذا هیچ وقت بی‌نیاز نیست، از چنین مرد و مردانی بی‌نیاز نیستند، تا آن وقت که بخواهد انسان باشد به زندگانی اجتماعی انسانی ادامه دهد، جامعه به این مردان خدا محتاج‌اند همانند احتیاج به غذا.

امروز آن عناصری که مانند مرض باشند، عناصر بدخواه ملت‌اند. اگر امروز انسانی به منزله

دوا و نسخه شفابخش باشد همان‌هايند که اعوجاج افکار را استوار و به راه هدايت ميکنند، چون در راه مانده‌ها همان‌طور که بهداشت گاهی به هم ميخورد، نسخه در وقت مرض لازم است، دوا برای داء لازم است، نسخه برای شفا و علاج مرض است. نويسندگان، گويندگان عناصر روحانيت روشنفکران و خيرخواهان، توده‌هایی هستند در ضمن مجموعه توده‌ها. پيکر مجتمع، هوای مجتمع را دارد. لذا اگر انحرافی، خلافی، انشقاقی، نفاقی عارض شود، برق‌آسا می‌رسند اين مرض و درد را دوا می‌کند و نسخه شفابخش می‌شود.

اگر امروز یک عنصر انسانی و فرد بشری در هيچ زمان، مکان و شرايطی از غذایی نیاز نیست، نیاز هميشگی به مردان مصلح دارند. اگر یک عنصر انسانی به اين وصف باشد، آن به جز فقيه عاليقدر، مجتهد جامع الشرايط، کسی ديگری نخواهد بود. بحث‌های مفصلی شد و امروز روی اين نقطه محوری و مرکزی پرگار اصلی اسلام صحبت کردیم که نظامش، تعاليمش، مردانش، اساتيدش، همه شئونش رحمت است و اجازه نمی‌دهد به اين که ارتشش چون جهنمی باشد يا چون مرضی گردد که پيکره مجتمع، مراکز تمويل عمومی يا بهداشت‌ها، مزرعه‌ها و بنگاه‌های حياتی را به هم بزند.

در اين صورت، اختلاف سليقه‌ها و آراء سبب می‌شود که او بگويد من الگوی مناسب برای ملت و جمعيت و مجتمع هستم و بايد از من پيروی کنید و فردی ديگر هم چنين و هكذا. اين گونه رفتار، در واقع منجر می‌شود به تقسيم قدرت اجتماعی و شکست دادن نيروی وحدت.

همان‌طوری که روحانيت عزيز تشخيص داد خدای متعال برای حل اختلاف و مشکلات اين جامعه، اين سعادت را نصيب کرد که یک الگوی اجتماعی و جامع الشرايط انسان منظم و مؤدب و مبارز و مجاهد سنگر نشين برای ما آماده شد، که خدای متعال برای رهایی ما از گرفتاری‌ها و مشکلات اجتماعی او را برای ما ذخيره کرد و آن، استاد عاليقدر آيت الله حاجی آقای محقق کابلی است.

به راستی و به حق، جمعی از طلاب حوزه علمیه قم کتابی نوشته‌اند به نام «مرجعيت و ضرورت ظهور آن در جامعه تشييع افغانستان». در اين کتاب از دو بعد بحث کرده است:

یک: بحث اول موقعيت مرجعيت و ديگری ضرورت مرجعيت. البته توفيق اين سعادت و مرجعيت با اين ویژگی‌ها در حضرت آيت الله هست. عقیده من اين است که اين کتاب به زبان و فرهنگ روز است. واقعا می‌شود با اين زبان و منطق بيان، خیلی از جمعيت‌ها و مخالفان را قانع کرد که اصلا نمی‌شد اين حقايق را به آن‌ها رساند؛ اما اين بهترين وسيله رساندن و هم با زبان و روش و منطق جهان معاصر است. اين کتاب بايد تجديد و تکثير شده و در اختيار همه مردم و شيعيان افغانستان در داخل و خارج و شرق و غرب قرار بگيرد تا اين واقعيت و موقعيت و ضرورت را با استدلال به آن‌ها برساند. چرا؟ برای اين که در اين جا اولاً یک رشد فکری و قابل تقديری تجلی کرده است.

دو: شما باید بتوانید بفهمانید که حمله افکار اخلاقی و حاملین اندیشه رهبری اخلاقی ما؛ یعنی این محصلین عالیقدر و اساتید و فضیلتی علمی و مذهبی ما، امروز با جهان معاصر و ضرورت‌ها و نیازهای مهم و نو، خوب آشنا کنید و احتیاجات اساسی شما مردم را درک کرده‌اند و برای این نیازها پاسخی جسته و به آن پاسخ رسیده و درمان دردهای این مردم را دریافته‌اند. اگر چنین رشدی در روحانیت و محصلان و روشنفکران‌تان دارید که باید به جهان معرفی کنید، دیگر نمی‌گویند که ملت چرا دنباله‌رو این‌ها هستند، به شما هم قناعت می‌دهد که از همین روحانیت باید پیروی کرد.

سه: یکی از وظایف کلیه مسلمانان جهان و به خصوص مؤمنان و شیعیان موضوع خیرخواهی و نصیح ملت است. نه تنها بر حضرت آیت‌الله لازم است همواره در سوز و گداز و فکر و اندیشه توده‌های شیعیان مظلوم افغانستان باشد، هر فرد این وظیفه را دارد. رسول گرامی اسلام در آن روایت مشهور می‌گوید «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»، اگر «اصبح» از افعال ناقصه باشد، یعنی بر این رفتار خود عادت کند که دائماً دنبال صلاح و فلاح و سعادت توده باشد، از مردم غافل نباشد، در قبال جامعه و ملت بی‌تفاوت نباشد. لذا اگر کسی شب را صبح کند و از امور مسلمانان غافل باشد، مسلمان نیست. اگر «اصبح» فعل تام باشد به معنای «صار» و «عاد» یعنی کسی که شب را صبح کند و در فکر سعادت و خیر مردم و توده‌ها نباشد، مسلمان نیست. یک وظیفه تام و فراگیر است که متوجه همه هست، بیشتر از بقیه متوجه الگو و رهبر است. در این صورت همه مسئول‌اند.

اندیشه ضرورت ایجاد نهاد مرجعیت علمی و فقهی و سیاسی در جامعه تشیع افغانستان آن قدر مهم است و بلندپایه که در ابتدای برخورد چنین پنداشتم که این باید سر چشمه الهام غیبی داشته باشد، نمی‌شود ممزوج و محصول فکر این رفقا باشد و خدا این فکر را در مغز این‌ها پیاده کرده است که برای احیای حقوق شما مردم، برای سعادت ملت ما، برای پیشرفت شیعیان محروم و مظلوم افغانستان؛ زیرا مسأله مرجعیت و الگوی مسلم (مورد توافق عموم) که اگر مورد پذیرش عمومی قرار بگیرد که باید بشود، این یک استوانه و پشتوانه است، یک استوانه نشکن، یک پشتوانه عظیم است که خیرات و برکات بسیار با خود دارد. پشتوانه پیشرفت آمال و آرزوهاست، تقویت جبهه‌های نیرومند و پایدار سربازان و جهاد و معارف جعفری، حوزه‌های علمیه، مساجد، حسینیه‌ها و دیگر سرمایه‌های مقدس است. الگو و مسأله مرجعیت باعث تجمع و تمرکز ثروت می‌شود، تمام وجوهات و کمک‌های شما واریز می‌شوند و از داخل و خارج جمع می‌شوند؛ چون امین است و تصرفاتش مورد تأیید شریعت مقدسه است، همه را مبرای ذمه است. چنین مرکزی سراغ ندارید و چنین خیر و برکتی در جایی دیگر نیست. از نصیح و خیرخواهی همه ماست که امروز این کتاب و ایده را که انگشت

روی یک الگو و استوانهٔ نشکن گذاشته با برهان منطقی و عقلی و شرعی این ضرورت و حقیقت را به ثبوت رسانده است، اشاعه و نشر دهیم.

ب. ضرورت اجتماعی مرجعیت

از گفته‌های این اساتید عالیقدر و طلاب عزیز راجع به ضرورت وجود یک مرجع و فقیه عالیقدر در داخل و درون افغانستان این است که: اگر یک مرجعی خارج از کشور مثلاً یک فقیر و مرجع پاکستانی یا ایرانی، اگر در مقابل این سؤال که دفاع بر ما واجب است و با چه روش و تا چه حد؟ اگر پاسخ دهد بله واجب است. این هم به ضرر آن مرجع است هم به ضرر مردم و کشورش و هم به ضرر مردم ما است. مردم به آن آقا اعتراض خواهند کرد که به شما چه مربوط است و چرا با این فتوا در مسائل داخلی کشور دیگر، از جهات سیاسی، جنگ، دفاع و یا صلح، اجازهٔ دخالت نمی‌دهند؛ چون که تابع یک کشور دیگر است. قدرت‌های جهانی به این آقا و مرجع تقلید، به دولت متبوعش و مردمش اتهام دخالت و خرابکاری می‌زند که قصد دارید امنیت جهانی را با این فتوای فرامرزی برهم بزنید، مسائل آن کشور و مردم به شما چه ربط دارد، همهٔ امور به مسئولان همان کشور تعلق دارد. فتوای بیرونی از دو نظر به ضرر شیعیان افغانستان هم هست: جامعهٔ جهانی و مخالفان داخلی (دیگر اقوام و مذاهب کشور) می‌گویند این‌ها (هزاره‌ها) مزدوران بیگانگان‌اند و از خارج کشور نقشه و دستور می‌گیرند و مجری سیاست‌های اجانب هستند.

همین‌طور، زبان ربانی و سیاف بازتر می‌شوند علیه شیعیان و رهبریت نظامی و سیاست ما که شما به جاهای دیگر مربوط هستید و حملات و جنایات‌شان را توجیه سیاسی می‌کنند و قدرت‌های بزرگ را مجاب می‌کنند که جنایات‌شان را علیه مردم بی‌گناه، عزاداران حسینی و مسافران هزاره در شاه‌راه‌های کشور که اتوبوس‌ها را به موشک و راکت می‌بندند، چون سرنشینان هزاره و شیعه دارند، به رخ آن‌ها نکشند و محکوم نکنند؛ زیرا علیه مزدوران و دخالت‌های خارجی‌ان و به دفاع از کشور بوده. این‌ها با این بهانه دارند جنایت می‌کنند.

یک مرجع از جنس خود مردم که در داخل کشور زندگی کرده و مشکلات را همراه با مردم حس و لمس نموده است، وقتی راه‌حل می‌دهد و فتوا می‌دهد، دیگران بهانه‌های واهی را دشمنان این ملت نخواهند داشت. امروز یک واجب شرعی است که مردم و نخبگان فقط از الگوی مرجعیت شایسته‌شان پیروی کنند. با این منطق و برهان که عرض شد، حفظ موجودیت و کیان مذهب، شرافت و غرور ملی و اعراض و نوامیس متوقف بر یک پشتوانه پایدار و استوانهٔ محکم است که منبع خیرات و برکات برای جامعه است. این همان الگوی مرجعیت است. مرجعیت به عنوان یک الگو به مال کسی ضرر نمی‌زند، به حقوق کسی تجاوز نمی‌کند، غارتگر نیست، بلکه حافظ مصالح و رساننده و مدافع حقوق است با چشم فقاهت و ابزار انصاف و عدالت. یکی از مزایای انقلاب اسلامی

ایران به رهبری حضرت امام خمینی ارائه همین الگوی مرجعیت دینی در سطح سیاست و اجتماع است که مدافع امین از حقوق و اموال و ارزش‌های جامعه و مسلمین است.

مردم ما باید روشن شوند و این واقعیت را بر طبق سیاست روز حاکم بر منطقه و جهان متوجه شوند که باید یک الگو از جنس و تبار خودشان داشته باشند، به دیگران اعتمادی نیست و اگر باشد با مشکلاتی که عرض شد، مواجه است و با سیاست روز و بین‌الملل در تعارض است. این الگوی موفق و ارزنده به واسطهٔ اختلاف سلیقه‌ها بر هم نخورد. این یک وظیفه است.

ج. ارزش دیدگاه مرجعیت در مسائل اجتماعی

طبق برداشت خودم یکی از اسباب شکست‌های ما در گذشته، همین اختلاف سلیقه‌ها و تعدد رهبری و الگوها بوده است. کلاً یا بعضاً اختلاف سلیقه از این جهت با ارزش است که دریافت خود شخص و استنباط خودش است؛ اما این اختلاف سلیقه در مقابل فتوا و مقابل یک فقیه فاقد ارزش و اعتبار است. دید من به حیث یک مقلد و به حیث غیرعالم، غیر فقیه و غیر جامع‌الشرايط، برای خود من خوب است، ولی برای دیگران ارزش ندارد که اگر او به این عمل کرد پیش خدا مسئول نباشد، برخلاف نظر یک فقیه جامع‌الشرايط که بیانگر نظر الهی است. همیشه شکست‌ها روی اختلافات بوده است. مرجعیت باعث حفظ مقام، صیانت اخلاق، دیانت و عدالت است در قلمرو شیعیان افغانستان. مردم شهری و دهاتی افغانستان همه متدین و صالح هستند، ولی اختلاف مواضع، شما ملت را به ستوه آورده و تضعیف کرده است. همین که غیر از خودت را صلاح ندیدی، حالا چه فکر و عملش شایسته باشد و یا نباشد و به انعزالش فکر کردی و دیگری را مورد قبول قرار ندادی، همان روزگار سیاه و تباهی اعاده خواهد شد که در طول تاریخ گذشت.

اگر در گذشته عذر داشتید که یک رهبر و فقیه عادل جامع‌الشرايط دل‌سوز نداشتید و نبوده، امروز این عذر نیست. با شایستگی شما، زهد شما، تدین شما، ورع شما و لیاقت شما؛ اما اختلاف سلیقه کشنده است، بیرهزید. این تشخیص من است، این هدف ادعا نیست، برهان دارد برای این که هزار راه می‌روید و قدرت‌تان با مشتی می‌شکند. با وجود اختلاف و شقاق، آن قدرتی که با طوفان‌ها و هجوم سیل‌های بنیان‌کن نمی‌شکند و پایدار و استوار است چون کوه. اتحاد حول یک محور و مرجع صالح است که وحدت‌بخش است و برکات فراوان به همراه دارد، عزت و قدرت می‌آورد. اختلاف مواضع آن چنان ضعیف می‌کند که به مشتی هم می‌شکند و نابود می‌شود. بیرهزید از اختلافات در سلیقه‌ها که کشنده است.

اگر همدیگر را نپذیرید، شهری به اصطلاح تحصیل کرده و متمدن، دهاتی بی‌سواد را تحمل نکند، اگر عالم و باسواد فلان شهر و منطقه با علما و روشنفکران دیگر مناطق همراه و همگام و همدل نباشند، وحدت و قدرت‌تان را به دست نیاورید، کسی به سخنان شما گوش نمی‌دهند؛ همان دیگری

که این همه اشتراکات با آن‌ها دارید، وعده‌های حقوق سیاسی مناسب دولتی می‌دهند، از پراکندگی شما سوء استفاده‌ها می‌کنند؛ ولی در روز واقعه وقتش که شد، در تصمیم‌گیری‌ها شما را کنار می‌گذارند و با این‌که سلاح حمل کردید، جهاد نمودید، زحمت کشیدید، مکتبی و مذهبی هستید. بله، به جیره‌خواران و دنباله‌روان یک مسکنی می‌دهند، یک منصب و پست تو خالی و بی‌خاصیت. شما اگر بگویید که فلانی دانشجو هست، در حزب خلق و پرچم بوده، شعله‌ای بوده و...، باز هم متفرق می‌شوید. برادرم، این اختلاف‌ها را کنار نهدید و از خود دور کنید. هیچ‌کسی محکوم نیست، شاید آن روزها چاره نداشتند. آن‌ها از مردم تو هستند. شاید دل‌سوزی‌اش به توده‌های ملت بیشتر از تو باشد. در اوضاع نابه‌سامان امروز این اختلاف زهر آگین نباید وجود داشته باشد، واقعاً کشنده است، سم است.

حول محور مرجعیت واحد تجمع کنید و به این اختلاف سلیقه پیش از دیگران بها ندهید. دو قشر مهم روحانی و دانشجو در اثر همین اختلافات سلیقه و بهانه‌های ناصحیح به حدی این‌ها را از هم دور کرده بود که هر یک دیگر را به ارتجاعی و عقب‌مانده و میکروب جامعه هزاره نسبت‌های ناروای دیگر، ملقب می‌کردند. این اشتباهات را بگذارید و بگذرید. اساتید و فضلالی عالیقدر و مفکرین و دانشجویان همه‌تان به هوش باشید و با سلاح سواد می‌دارید در هر زمینه‌ای، مردم و توده‌ها را روشن کنید. دردها را بگویید و به شرایط حال اکتفا نکنید، دنبال ارائه راه‌حل و درمان و دوا هم باشید، راهکار نشان دهید و آن را با کمک مسئولین و تحت ارشادات فقیه عالیقدر تطبیق کنید و این یک وظیفه و خیرخواهی است. در نصیحت نه تنها نقشی نسبت به خاندان و فرزندان داشته باشید، بلکه به ملت و مجتمع‌اش هم باید نظر داشته باشید.

مسئله امر به معروف و نهی از منکر مسئله دیگر است و قضیه بعدی اصلاح محیط است تا در آن محیط پاکیزه، جامعه و اجزای آن یعنی فرزندان این ملت رشد کنند. برای قضایای مهم، شخصیت‌ها، اساتید، مبلغان و به خصوص مقام رهبری و مرجعیت برای آینده کشورش، ملت و مردمش، همان‌طور که نصیحت می‌کنند، محیط و محل سکونت‌شان را نیز نباید از یاد ببرد؛ محیطی که در آن جا سکونت دارند تدریس و تبلیغ دارند، در منطقه‌ای که هستند و نصایح و پیام‌های سازنده دارند. شما باید وظایف‌تان را تام و تمام انجام دهید؛ به خصوص در قبال مردم و رهبری. البته رهبری شدت و ضعف دارد، مقام مرجعیت سطح عالی و قله رهبریت مردم است که در مقام نصح و خیرخواهی است؛ اما یک نویسنده، یک گوینده و همین‌طور معلم و هر کس در هر شغل فرهنگی‌ای که باشد و کاسبان و کارگران، در حد خودشان نقش رهبری و خیرخواهی محیط را با خود دارند و این‌ها وظایفی‌اند برای همگان. رهبر بزرگ جهان اسلام حضرت امام خمینی در وصیت‌نامه الهی‌اش همین حقیقت را در سطح والایش و مطابق با مقام مرجعیت و رهبری‌اش جامعه عمل پوشانید و به آن عینیت داد.

باید قضایای مهم را شما پیش‌بینی کنید؛ برای آینده یک ماه بعد و از پایان این اختلاف‌ها شقاق‌ها امیدوارم حضرت آقا و مولای ما امام زمان با ظهورش و با عنایت و توجه خاصش به زودی این اختلافات و شقاق‌ها را از میان بردارد و مجاهدین و ملت ما را به حقوق قانونی و ملی‌شان برساند. جامعه و فرزندان‌تان را بسازید، به اختلافات پایان دهید، مکتب و مدرسه و دانشگاه و بنگاه‌های تربیتی باید داشته باشید. ضعفا و فقرا و ایام شما و خسارتمندان از جنگ و جهاد چهارده ساله شما و خانه‌های خراب‌شده توسط وهابی‌ها و خرابی‌های ناشی از حاکمیت کمونیست‌ها برای بعد از این مراحل باید برنامه و پیش‌بینی و نصیح و خیرخواهی داشته باشید؛ از همین الآن.

همان‌طور که شیوه معصومین (ع) بود، از گفته‌های آقای من علی علیه السلام که چند حدیث را امروز خواندم، همه‌اش پیام بود. الگوهای‌تان را بشناسید اگر این الگوها به وظیفه‌شان عمل نکنند، فرموده مولا شامل حال‌شان می‌شود. آقای من فرمود: حیوان خانگی و کفش کفش‌داری با ارزش‌تر از او است. شتر خانه گفتم مثال است، یعنی او از تمام حیوانات اهلی پست‌تر است، از لوازم خدماتی منزل هم پست‌تر است؛ زیرا حیوانات خانگی، گربه خانه به کسی زیان نمی‌زند در نقش خودش سود هم دارد به اهل منزل و کفش حافظ پا از آسیب‌هاست؛ اما این عامل و الگو که به وظایف مقدرش عمل نمی‌کند، ویرانگر است. فاجعه افشار توسط همین‌گونه افراد خائن به وجود می‌آید. در اثر خیانت و سستی این افراد است که هستی و آبرو و جان‌ها و نوامیس مسلمین در خطر نابودی و بر بادی قرار می‌گیرد.

۲. مناصب اجتماعی مرجعیت

مکان و موقعیت علمای ربانی و مراجع تقلید همان موقعیت انبیای عظام و ائمه معصومین (ع) است، چون ناشر علوم آنهاست؛ اما با این تفاوت که علمای اعلام و مراجع تقلید فاقد عصمت‌اند و فقیه و جامع‌الشرايط مناصبی دارد:

الف. افتا و داوری

جایگاه فقیه عالیقدر و مجتهد جامع از نگاه صلاحیت نسبت به مؤمنین و مسلمین: افتا، مرجعیت برای دیگران، قضاوت شرعی و اداره حکومت اسلامی است. شاید خطرترین مسئولیت او اختیار تصرف در شئون مسلمین از جهت اجتماعی است نه فردی. مثلا امروز دادن تبرعات و کمک‌ها واجب شرعی است یا نیست؟ امروز این مردم مسلمان چگونه ارتباط با خارج از کشور داشته باشند یا نداشته باشند.

ب. تصدی زعامت مسلمین

حاکم شرع اسلامی در جهات شخصی افراد حق تصرف ندارد. این شخص معامله ظالمانه انجام داده

و مال را به بیشتر از ارزش واقعی آن فروخته یا مالش را نمی‌فروشد، مسأله فردی است و حاکم شرع در این امور دخالت نمی‌کند. گاهی مسائل عمومی‌اند، مثلاً در محیط مجاعت و گرسنگی حکومت می‌کند، اگر بنا شود افراد سرمایه‌دار طبق موقعیت و شرایط فعلی و زمانی قیمت‌گذاری کنند، خیلی از مردم گرسنه می‌مانند. در این جا حاکم شرع حق تصدی و تقسیم اجناس را دارد، قیمت را معین می‌کند، با رعایت زمان و مکان، گرسنگی عمومی و قلت طعام، قیمت‌گذاری منصفانه می‌کند تا تجار و صاحبان متاع هم ضرر نینند. این‌ها جهات اجتماعی است. فقیه جامع‌الشرایط در این‌گونه امور حق تصدی و دخالت دارد.

اهم مناصب فقیه حق تصدی شئون مسلمین است، هر چند ولایت فقیه را که حضرت امام خمینی قایل است تا حدی بحث دارد؛ اما عناوین ثانوی و ضررهای اجتماعی، می‌تواند یک عنوان ثانوی درست کند. اگر امری با مصالح مسلمین سازگار نباشد، به ضرر جامعه باشد، به ضرر کشور و مسلمین باشد، فقیه می‌تواند با عناوین ثانوی در این کارها دخالت کند. البته از باب فتوا نه از باب حکم (حکومت، ولایت فقیه). مسأله حکم (حکومت) را گفتیم از نصوص و روایات استفاده نشود. اگر فقیه روی ملاک شرعی دریافت که امروز تسعیر اقلام و متاع‌ها بیشتر از قدر متناسب است، این قیمت‌گذاری و این معامله حرام است، به قیمت‌گذاری اموال حکم نمی‌کند، فتوای کلی می‌دهد و یک مرجع حق فتوا دارد و فتوایش واجب‌المتابعه است و عمل کرد، با تطبیق بر موضوعات خارجی و تخلف از فتوای فقیه، قبیح است.

اما خطیرترین مسأله، تصدی حکومت است؛ زیرا در این مرحله فقیه زمامدار جامعه است، سرنوشت یک ملت وابسته به فقیه عالیقدر به عنوان حاکم شرعی به جمیع مسلمین است و اگر کوتاهی و تقصیر کند توده‌ها به باد می‌رود. حیات توده‌ها با فتوا و حکم یک رهبر دینی تنظیم می‌شود، اگر این جا اهمال‌کاری یا کوتاهی شود، یا تهدیدهای خارجی وی را مجبور به ملاحظه‌کاری کند به یکبار مصالح ملت، زمین می‌ماند. این جاست که از یک فقیه جامع‌الشرایط و حاکم اسلامی بیدار و هوشیار و آگاه انتظار می‌رود آنچه از دیگران انتظار نمی‌رود.

این افراد با اشارات غیبی مورد این منصب‌ها واقع می‌شوند. چه افرادی در زاویه‌ها، گوشه‌ها و کنارها هستند؛ ولی یک مرتبه شرایط به گونه‌ای می‌شود که یک شخصیتی به ظاهر منزوی و گوشه‌نشین، به سمت و مقام پیامبری و حاکم اسلامی و عالم ربانی برای رهبری توده‌ها و اصلاح جامعه اسلامی و سعادت ملت، مبعوث و برانگیخته و انتخاب می‌شود. از باب تشبیه و تنزیل این آیه را می‌خواهم در این باب تطبیق کنم، گرچه مورد آیه مسأله نبوت و امامت و وصایت است. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (انعام: ۱۲۴)»؛ کسی حق ندارد برای من و تو پیامبر الهی تعیین کند، جمع شوند و بگویند شما بروید از خدا دین و شریعت بیار. توده‌ها حق ندارند مجلس برگزار نموده و آقای

را برگزینند که او به جای رسول و پیامبر بنشینند و نقش او را بازی کند و وظایف او را انجام دهد، ولی وقتی خداوند به خاطر صلاحیتی که در یک فرد سراغ دارد او را گسیل می‌دارد و شرایط را هم برایش فراهم می‌کند و شرایط رهبری در او پیاده می‌شود. شخصیت معین الهی پست و موقعیت را برای اصلاح محیط و سعادت ملت‌ها می‌خواهد و به صحنه وارد می‌شود و از جانب خدا مانند انبیا مأمور است.

همه انبیا این‌گونه بودند، قبل از مقام نبوت و رسالت ویژگی‌های منحصر به فرد و ممتاز اجتماعی داشتند. رسول گرامی اسلام بهترین امین، راستگو و مشفق برای مردم عرب بود. وقتی مسأله رسالت آمد، همین سوابق، بسیاری از مردم عرب را وا داشت خاضع شوند، برای این که وقتی در این پست الهی قرار گرفت می‌فهمد که سوابق او اجازه نمی‌دهد این‌جا خلافتی مرتکب شود.

در همین‌جا لازم است اشاره کنم که استاد عالیقدر حضرت آیت‌الله محقق کابلی در سوابق زندگی‌اش جز ادب، اخلاق، متانت، شفقت، تربیت افراد علمی، تعلیم، وعظ و نصایح، دیده نشده است. این سابقه درخشان در دوران فعالیت‌های سیاسی‌شان نیز بهترین روش پیامبرگونه است که ما با قاطعیت می‌توانیم به ملت این نوید را بدهیم که از این فرصت نگذرند. از این ذخیره الهی و رحمت سبحانه استفاده کنند. با آن سوابق و دوران گذرای سیاسی، بهترین مؤید و نشان‌دهنده شخصیت مذهبی، علمی، روحانی و رهبری است.

۳. جایگاه اجتماعی مرجعیت

یکی از ویژگی‌های رهبر دینی و مرجع تقلید و حاکم اسلامی الگو بودن اوست؛ زیرا اگر او از بعد اخلاقی و التزام و تعهد مذهبی عامل نباشد به این منصب از نظر الهی و شرعی نمی‌رسد. امام علی در نهج البلاغه می‌فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ سَبِيْرَتَهُ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»^۱. یعنی آقایی که در پست پیشوایی توده‌ها می‌آید، اول باید خودش را کامل کند و قبل از آن که به تکمیل دیگران دست زند، خود را بیاموزاند قبل از آن که شروع به آموختن دیگران کند. تعلیم و ساختن خویشتن اولاً باید به سیره و عمل باشد، قبل از این که ملت و توده‌ها را بسازد با واسطه تبلیغ و خطابه‌ها و نشریه‌ها خود را مهذب نماید. بنابراین، از ویژگی‌های حاکم اسلامی عالم ربانی و مراجع شیعی آن است که الگویی در اخلاق در سلاحت دینی، الگو در صفات نفسانی و الگو در مکارم اخلاق باشد. باید مقتدا و نمونه باشد در تمام جهات و الا بر خلاف رفته است. مردم از اخلاق او و از سیره و رفتار او بیاموزند.

مردم و شیعیان محروم افغانستان امروزه به یک چنین الگویی نیاز دارد، یک الگوی اخلاقی، مذهبی و یک الگویی برای فداکاری و از خودگذشتگی.

دلیل این مسأله را از چند بعد می‌توانم روشن کنم، بعد نخست این که اگر شیعیان امروز توحید کلمه نکنند و تحت رهبری یک الگوی مذهبی نیایند، خودشان را به دست خود ذبح کرده و تمام آمال خودشان را به باد داده‌اند. تعدد روش‌ها و گوناگونی سلیقه‌ها در اثر نبود الگوی اسلامی و دینی و رهبری، مردم و شیعیان افغانستان را در طول تاریخ به خوف و ناتوانی و هرگونه حرمانی مبتلا ساخته و باعث بدبختی‌شان شده است؛ زیرا که چنین رهبری و الگویی نداشته‌اند.

بیاید از سمبل‌های دانشجویی و روشنفکری و تجار و ثروتمندان جامعه تشیع که در عاصمه افغانستان بوده و هستند شروع کنم. در این شهر بهترین عالمان بوده‌اند؛ یعنی موقعیتی داشته که همه برانندگان را در خود جا داده است؛ ولی نه فکر بلند روشنفکر کاری ازش ساخته شد، نه وکلای شورا، نه سرمایه‌دارها نه مبلغین نه علما و اساتید. چرا؟ چرا همه مساجد، مدارس، متفکرین و طلاب و روشنفکران توانستند گردهم آیند؟ به دلیل اختلاف سلیقه، به دلیل نبود یک الگو. چون آقا این طور تشخیص داد گفت راه این است که من می‌روم، دیگری طور دیگر تشخیص داد و راه دیگر را رفت، این از عوامل تفرقه است.

باید تمام این عوامل تخلف و عقب‌ماندگی را بررسی کنیم تا پند بگیریم و بار دیگر به آن عوامل تخلف برنگردیم. راه پیشرفت را که شناختیم ادامه بدهیم. نبود الگو کار را به این جا کشانید. هر آقایی فکر می‌کرد که من باید این ملت را به جایی برسانم، آن فکر می‌کرد که من رهبر باشم. این یک واقعیت است. باید اساتید عالیقدر، روحانیت عزیز و مبلغین دلسوختگان و مهربانان به دین و مذهب و کشور و فرزندان مان و قرآن مذهبی ما و سایر شئون انسانی و اجتماعی ما، همه کسانی که به این چیزها علاقه‌مند هستند باید امروز بسیج شوند، اشتراک سلیقه پیدا کنند و راهی را که تشخیص داده‌اند دنبالش حرکت کنند.

امروز بزرگترین احتیاج برای وحدت کلمه و در هم شکستن اختلاف سلیقه، داشتن یک الگو است؛ یعنی یک رهبر جامع‌الشرایط و آن تحت عنوان مرجع و فقیه شیعیان محروم و مظلوم افغانستان است؛ این واقعیت است.

جایگاه مرجعیت از نگاه اجتماعی چیست؟ جایگاه یک انسان فقیه جامع‌الشرایط از نظر اجتماعی چیست؟ جایگاه او الگوی اجتماعی است؛ یعنی کسی است که مثل اعلی و مقام رهبری لایق و شایسته است که به او از هر بعدی می‌شود اقتدا کرد، همان‌گونه که به رسول گرامی اسلام قرآن فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ درباره رسول گرامی اسلام از نظر اعمال و صفات برای همه پیروانش و امتش اقتدا نیک است در زهد، تقوا، صبر، فداکاری و سایر اخلاق انسانی، در همه این ابعاد اقتدای به او حسن است.

بعد از رسول گرامی اسلام ائمه معصومین (ع) نیز چنین است، وقتی به امام علی (ع) گزارش رسید که والی او عثمان بن حنیف به عنوان نماینده مقام ولایت کبرا آقا علی مرتضی در دعوت یک انسانی حاضر شده که از ثروتمندان مردم بصره است که این سرمایه دار در این ضیافت از فقرا دعوت نکرده، از سرمایه دارانی مانند خودش دعوت کرده، از استاندار هم که عثمان بن حنیف است دعوت کرده است. آقا در نامه ای او را ملامت می کند می فرماید: «أَمَا بَعْدُ يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْذَبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجَفَانُ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَغَنِيهِمْ مَدْعُوٌّ فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ بِالْفِلْظَةِ وَالْأَيْقُنْتُ بِطَيْبِ وَجْهِهِ فَتَلَّ مِنْهُ الْآلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ الْآلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ الْآلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقْمَةٍ وَسَدَادٍ»^۱.

یعنی رسیده مرا که دعوت شدی از روی یکی از اغنیای بصره بر سر سفره ای که در آن جا فقرا دعوت نشده بود؛ یعنی در آن مهمانی و مائده گسترده حقوق فقرا ضایع شده و اغنیا در آن جا مدعو است. در این مائده انواع طعام و غذاها بوده که در کاسه های بزرگ برایت می آورده اند و من باور نمی کردم سر چنین سفره ای حاضر شوی، دیگر نمی دانی «الْآلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ» یعنی هر پیرو خط مقام رهبری، امروز مقام فتوا، فقاقت و مرجعیت، که به مثابه مقام ولایت عهد حضور ولایت کبرا است. فرمود مگر نمی دانی که باید پیروان خط ولایت و رهبری و امامت اقتدا کند به آقا و پیشوایش و از او هدایت بگیرد اعمال و رفتار و کردارش.

اگر بخواهی بدانی من که مقتدای توام چه نحوه عمل دارم، بدان که من از تمام طعام های لذیذ دو قرص جوین یکی برای افطار و یکی برای سحری، از تمام لباس ها دو کهنه برگزیده ام؛ اما می دانم شما توان چنین رفتاری را ندارید، نمی توانید در تمام زندگی به کهنه لباس اکتفا و از طعام ها به دو قرص نان جو بسنده کنید؛ اما باید سعی کنید هر اندازه که می توانید از تجملات و غذاهای لذیذ بکاهید، ولی نه به این پایه که قادر نیستید.

«فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَعَدَدْتُ لِبَالِي تَوْبِي طِمْرًا وَلَا حُرَّتٌ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقَوْتِ أَتَانٍ دَبْرَةَ وَلَهِي فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ»؛ یعنی من افزوده ها ندارم و برای جامعهم بدل و بدیل ندارم.

این الگو یعنی مرجعیت باید طوری باشد که از خط رهبری امام معصوم بیرون نرود و نمونه کامل و اخلاق در برخورد و در عبادت باشد. اگر نمایندگان این گونه باشند که فقیه جامع الشرایط در جهان معاصر همان نمایندگان مقام ولایت اند، باید مثل اعلی باشند؛ یعنی نمونه کامل در اخلاق و رفتارها،

ناصر و مشفق و مهربان به ملت و مردمش.

مولای من علی به این مرد دیگر که از نمایندگانش بود و بعضی از مخالفت‌هایش را به امام رساندند در نامه این‌گونه نوشت: تو که این‌گونه خلاف شرع و رفتار ناپسند داری، جا نداشت این پست و مقام را به تو بدهم و اموال مسلمین را در اختیار نهم. اسرار دولت اسلامی به اطلاع تو برسانیم. تو نه امین رازی نه امین مالی و نه ناصر و خیر خواهی؛ اما چرا این‌طور شد؟ پدر خوبی داشتی و این مرا واداشت به این کار، خیالم این بود که مانند پدر صالحت گام در سعادت خود و دیگران بر می‌داری؛ اما در آن‌چه که از تو به من رسید این‌طور آدمی هستی که تسلیم و تابع هوس‌هایت هستی هرچه هوس نمودی از آن متابعت کردی، هیچ فروگذار نکردی در متابعت از هوای نفس و امیال، هر چه دلت خواست و دستت آمد انجام دادی، صحیح، ناصحیح، مشروع نامشروع آن کار را کردی. از این نامه و بیان به دست آید که افرادی شایسته‌ی مقام مرجعیت و فتوا باید الگوی کامل باشند؛ یعنی آن عنصری شایسته و مثل‌اعلی و نمونه‌ی کامل در اخلاقیات و برخورد با اجتماع و در صلابت دینی و مبارزه با هواهای نفسی، نمونه بی‌نقص و تام باشد. یکی از رمزهای بزرگ عقب‌ماندگی مردم افغانستان همین نبود یک رهبر و الگوی مسلم و مورد پذیرش عموم توده‌ها و همگان است. این یک حلقه‌ی مفقوده در طول تاریخ شیعیان افغانستان هم بوده است. علما و مبلغین بوده‌اند، فقهای هم داشته‌اند که مورد توجه نبوده‌اند و به عنوان الگوی اجتماعی پذیرفته نشده بودند.

۴. جایگاه معنوی مرجعیت

موقعیت و جایگاه یک عالم ربانی از نظر بُعد و مکنت و درجه عند الله چیست؟ شاید بعد از مقام عصمت و امامت ائمه معصومین (ع) مرتبه‌ی عالی‌تر عند الله جل و اعلی از همین عالم ربانی و مفتی شیعی نباشد. این آخرین مرحله‌ی تکاملی از نظر شرع و اصلاح دین است.

توضیح این مطلب آن است، علمای اخلاق از آن جمله مرحوم علامه فیض کاشانی در کتاب المحجة البیضاء می‌گوید: طلب علم همانند طلب مال درجاتی دارد. در آن‌جا در طلب مال عبارت از این است که مال را کسب و تحصیل می‌کند. وقتی هیچی ندارد، اگر بخواهد مصرف کند، احتیاج به مال و سرمایه دارد. باید به آن سرمایه و ثروت را که مبدل حیات زندگی انسان است، تحصیل کند و این آقا در این مرحله مال و مکتسب است و کاسب گفته می‌شود.

هم‌چنین است طالب علم. اولین بار شروع به تحصیل علوم اسلامی می‌کند که از الفبایش شروع می‌کند. این تازه علم را می‌جوید و شروع می‌کند. علم خدانشناسی، علم عقاید، خدا و شئون ذات مقدسش، صفات جلال و جمالش تا خدای متعال را بشناسد که ذات واجب‌الوجودی است و دارای صفات جلالی است؛ یعنی صفات سلبی، عاجز نیست، بخیل نیست. دارای صفات جمال، صفات ثبوتی، عالم، حی، قادر، متکلم است. این ذات اقدس را از نظر لطف پیامبرانی لازم است به بشر

بفرستد، اوصیایی می‌خواهد. این‌ها را باید بداند. این نظام عبادات دارد، معاملات دارد، حدود دارد، دیات دارد، تجارت دارد، معامله دارد. این‌ها را می‌خواهد بداند. اولین بار در علوم عقایدی می‌خواهد کسب کند و علوم دیگر از وظایف عملی، این طالب العلم است و آن که قبلاً گفته شد، طالب المال است.

در هر یکی از این طلب‌ها؛ طلب علم و طلب مال دو انگیزه نهفته است. یکی این که انگیزه یک انسان، عبادت است، طلب مال و طلب مالش عبادت است. خدای متعال ثواب‌هایی را هم بر طلب علم هم بر طلب مال قرار داده است. اگر انگیزه طلب مال یا مقام، یا هر چیز دیگر در رابطه زندگی‌اش، اگر او را به این انگیزه و غرض بجوید، حتی ازدواج می‌کند، خانه‌ای می‌سازد، مزرعه‌ای می‌خرد و هر کار دیگری که می‌کند، نه تنها کسب، کسب مال، تجارت، عمل و کار و کارگری، هر عمل اگر به انگیزه الهی باشد؛ یعنی برای این که در این خانه بهتر عبادت کند، در این خانه بهتر حفظ آبرومندی خود و فراغت اهل و عیالش کند، تجارت برای آن که از مراجعه دیگران یا طلب مال و کسب برای حیات، این عبادت است. در شرع مقدس عمل ذاتاً عبادت است، بلکه آن روز این روایت را نقل کردند، گفته‌اند العبادة عشر اجزاء، تسعة منها فی طلب الحلال. عبادت ده قسم است، نه قسمت آن در طلب رزق و روزی حلال است. نه قسمتش در این راه است. همین طور است طلب علم. برای این تعلّم می‌کند احکامش را بیاموزد، نمازی که می‌خواند درست بخواند. همین روزه‌ای که می‌گیرد، روزه اسلامی باشد، نماز دینی مذهبی باشد. نه یک چیزی به نام نماز، به نام روزه.

الان اگر کسی دقت کند زیاد دیده می‌شود بر مؤمنین در سن‌های بالا هم پیدا می‌شوند، شخصی ۵۰، ۷۰، کمتر، بیشتر، وقتی خوب دقت کنید، وقتی عملی انجام می‌دهند در حقیقت نمی‌داند که این نماز صحیح است و مطابق فتوای مرجعش. این است که این نمازها سودی نمی‌دهد. این عبادت‌ها در روز امتحان سازندگی نداشته، در جنب یک امام، در جنب دین، قرآن، اقارب، نوامیس، شرافت، غرور ملی هم شکسته می‌شود. نمازگزار و فروختن ملت و مردمش، دین و آیینش معقول نیست، آن‌جا نتوانست؛ لذا می‌خواهد طلب علم کند تا خود را بسازد، عبادت و بندگی‌اش درست باشد. در آیه شریفه «و ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدون» گفتند مستفاد از این آیه این است، انگیزه خلقت عبادت است برای خدا و معنی عبادت یعنی پذیرش. چرا بپذیرد؟ پذیرش داشته باشد؟ خاضع و خاشع باشد، نه انسان سرکش، نه هواپرست، نه هر چه دلش بخواهد بکند، یک انسان متعبد، پذیرای حرف خدای متعال، چون او مولا نیست، خدایی است که غیر او شایسته برای عبادت، پرستش، پذیرش نیست. بنابراین، چرا تمام عقاید، اخلاقیات، آداب، مراسم، همه چیز، هر عادت، بدیعتی، پنداری، رفتاری، فقط از یک مجرا، از یک راه، راه وحی و رسالت. همه عادات محکوم است، اگر از طرف شرع امضا نشود، پذیرش نداشته باشد، می‌خواهد خود را بسازد. این اگر طلب علم نکند، معرفت به

احکام نداشته باشد، از کجا می‌داند این عمل درست است یا نه؟ این پندار، عقیده درست است یا نه؟ این رفتار درست است یا نه؟ این است که طلب علم در رأس ضروریات است. اولین فریضه است که با طلب علم معرفت شناخت خدا شروع می‌شود. نصوص اسلامی از رسول گرامی وافر رسیده‌اند. طلب العلم فریضه علی کل مسلم. هر انسان مسلمانی، مرد یا زن، صغیر یا کبیر، صغیری که البته به تکلیف برسد، طلب علم واجب است. پس علم پایه است. جهل و نادانی در حقیقت بیرون بردن از ساحه اسلام، از بندگی است، جاهل بنده نیست، در صحنه بندگی پیاده نشده است. با علم شروع می‌شود بندگی. در کتاب حدیقه الاخبار این روایت هست: مَنْ مَشَى فِي طَلَبِ الْعِلْمِ خُطْوَتَيْنِ وَ جَلَسَ عِنْدَ الْعَالِمِ سَاعَتَيْنِ وَ سَمِعَ مِنَ الْمُعَلِّمِ كَلِمَتَيْنِ أَوْ جَبَّ اللَّهُ لَهُ جَنَّتَيْنِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ^۱. یعنی اگر آقایی دو قدم، ظاهراً کلمه دو قدم کنایه است یعنی راه اندک، نه واقعا دو قدم که عالم در یک اتاقی متعلم یک اتاقی، فاصله هم دو قدم، این مقصود نیست؛ یعنی خیلی بی‌زحمت، همین علمای شهر، همین علمایی که شما دارید، هر دهی، هر شهری، علمای چندی دارد، هم‌چنین نمونه‌ای نداریم. هر کسی در راه علم که همان شناخت خداوند است و وظیفه است، اگر دو قدم حرکت کند؛ یعنی خیلی راه اندک و برای آموختن هم دو ساعت بنشیند، از عالم دو کلمه بیاموزد، حالا این دو کلمه روشن‌تر دو کلمه‌اش شهادتین است؛ یعنی بیاموزد توحید و شئون آن را بیاموزد، رسالت پیامبر و شئون آن را فرا بگیرد، مسلمان می‌شود و خداوند در برابر دو کلمه‌ای که در دو ساعت فرا گرفته، توحید، خدانشناسی و رسالت را آموخته، عقایدش را آن‌جا کامل کرده است. خداوند به هر کلمه‌ای دو بهشت برای او می‌دهد. این فضیلت برای آن طلب علمی است که انگیزه الهی داشته باشد، اگر انگیزه الهی باشد این ثواب برای دو کلمه از علم هم هست؛ اما این از الفبای علم دین شروع کرده، طالب العلم است.

طالب المال همین‌طور است. کاسب بازار، یا تجار، یا عمله و اهل کار همین‌طور است. شخصی نزد امام صادق (ع) آمد، آقا دنیا که این همه مذمت دارد، چرا دنبال آن برویم؟ فرمود این‌طور نیست، اگر شما دنیا را بجویی، مالی، منالی، وسعت رزقی، خانه‌ای، املاکی برای این می‌خواهید که اهل و عیالت را، کرامت و آبروی خودت را حفظ کنی، دستت از دراز شدن پیش دیگران بی‌نیاز باشد، این عبادت است، این تحصیل کردن آخرت است.

این درجه اول از طلب علم و طلب مال هر دو عبادت است. اتفاقاً من کتابی داشتم به نام الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر، مبارزه اسلام در حل معضل فقر، این کتاب عربی است، روایات زیادی، بحث‌های وافیه در آن‌جا جمع کردم. لذا آقا علی مرتضی، رسول خدا، همه انبیاء، ائمه هدی در وقت

۱. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۱۹۴.

فرصت کار می‌کردند. امیر مؤمنان چنان کار کرد که هزار بنده را با زحمت بازو آزاد کرد.^۱ کار بهترین عبادت است.

یک وقت حرکت می‌کند مال را کسب می‌کند نگه می‌دارد. این جا می‌شود طالب المال و غنا؛ یعنی چیز دارنده، هم مال را جمع کرده، طلب کرده و هم چیزی در دست دارد. این جا مسأله غنا است. در مرحله اول با انگیزه‌های اسلامی عبادت است. وظیفه‌اش همان است و واجب هم هست. کسی که تقصیر و کوتاهی کند در حفظ اهل و عیالش گناه کرده. کسی که کوتاهی کند در تحصیل وظایف خود جاهل مرده است، عاصی و گنهکار است. شخص کاسب و وظیفه دارد که از راه حلال کسب کند. روایت دارد در روز قیامت هیچ بنده‌ای قدمش را نمی‌تواند بردارد، مگر این که چند چیز را پاسخ بدهد. سؤال شده عن ماله من این کسبه. از کجا این مال را به دست آوردی؟ چطور می‌تواند به دست آوردی؟ راه کسب حلال باید باشد.

می‌رسیم به مرحله بعد از طلب مال که مرحله غناست. وظیفه شخص فرق می‌کند. در این جا مال را نگهداری می‌کند، باید حقوق واجبه را بدهد. طالب العلم نیز این گونه است بعد از طلب علم انسان عالم و دانا می‌شود. علم را کسب کرده، شده عالم، وظیفه عالم با متعلم فرق می‌کند. مقامش هم فرق می‌کند. علمش هم فرق می‌کند. برای این که علم برتر و بالاتر رفته است؛ مثل این که مال این آقا جمع شده به صورت یک انسان غنی در آمده است. وظیفه یک غنی با فقیر فرق دارد. وظیفه یک عالم با متعلم فرق دارد. این جاست که انگیزه‌ها، هر چند الهی است؛ اما مسئولیت‌ها، روی اصل توانایی فرق می‌کند. یک غنی امروز می‌تواند مذهب تشیع را کمک کند، مجالس عزارا در یک منطقه‌ای خفقان رسمیت بدهد. با شعارهای زنده، هیأت‌های حسینی، حقیقت بدهد. بذل سرمایه می‌کند و دهان این و آن را پر می‌کند؛ این بهترین ثروت. نَعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. یعنی بهترین سرمایه و ثروت برای مرد صالح، مالی است که از راه حلال آمده و حقوقش داده شده است. برای انسان صالح مال صالح عجب وسیله سعادت است. شما در نصوص اسلامی راجع به مجالس عزرا، اطعام و سایر مجالسی که برای ائمه معصومین، نه تنها در عایدات در همه روزهای سال مجالس جشن و سرور، همه این‌ها، این‌ها بیمه کردن ایمان انسان است. همین‌طور می‌رود تا مراحل ترقی و تعالی.

طالب علم وقتی عالم می‌شود باید خصائصی داشته باشد. بعد از امامت، تالی تلو مقام عصمت مقام فقاهاست و وظایفی دارد که باید انجام دهد. عالم یعنی یک مجتهد جامع الشرائط، البته مجتهد اگر جامع الشرائط نباشد؛ اما اضرارش، اضلالش بیش از هدایت و خدمتش هست، لذا در روایت آمده است: شر الناس، شرار العلماء. بدترین مردم دانشمندانند، علمای دین‌اند، علمای

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۷۴.

۲. ورام بن ابی فراس، مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۵۸.

سوء‌اند؛ چنانی که بهترین بندگان خدا، علمایند که صلح‌اند که ازکیا و صالحین‌اند. پیغمبر اسلام در این روایت صاحب جامع الاخبار نقل می‌کند و می‌گوید: *إِنِّي أَقْتَحِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي*.^۱ در روز قیامت من به علمای امتم بر سایر انبیا افتخار می‌کنم. این قدر که از انبیای بنی اسرائیل نام برده شده، این‌ها همان فقها و علمای‌شان‌اند، حضرت امام قدس‌السره الشریف گوید: همان فقها، همان علمای ربانی، همان علمای مقلد دین از طرف انبیا را، انبیایی گفتند که به یک لحاظی؛ یعنی این‌ها پیام آن پیامبر را می‌رسانند و هم نبی عن‌النبی‌اند. مقلد از نبی را نبی گفتند، شده انبیاء.

در سوره یاسین می‌گوید که ما یک رسول سوم فرستادیم، حضرت عیسی‌ای مسیح به انطاکیه برای دعوت به خداپرستی دو نفر را فرستاد، این‌ها رفتند گفتند ما از جانب عیسی‌ای مسیح پیغمبر وقت شما را دعوت به خداپرستی می‌کنیم. این بت‌پرستی‌ها را رها کنید. این‌ها را گرفتند زندانش کردند. سوم شخص را قرآن می‌گوید و عززانه بثالث، رسولی که ما فرستادیم. فرستاده پیغمبر عیسی بود؛ اما به فرمان خدا بود، پس خدا فرستاد. پس همان مبعوث حضرت عیسی (ع) مبعوث الهی شد، شد پیغمبر و در آن‌جا به اضافه حضرت عیسی (ع) آن مرده را، آن سومی را زنده کرد. این اولین بار وقتی که رفت پیش مردم انطاکیه، اول رفت در معبد آن‌ها و به بت‌خانه. خیلی از آن‌ها بیشتر به مراسم آن‌ها گرایش کرد، گفته بود عجب آدم خوبی است. این را گذاشتند خادم بت‌خانه. آن‌جا مدتی بود. آهسته‌آهسته پیش سلطان وقتی آمد، گفت شنیدم دو تا آقای را زندانی کردی، این‌ها گناه‌شان چه بود؟ گفت این و آن. گفت حرف این‌ها چی است؟ گفت می‌گویند این بت‌پرستی‌ها را رها کنید و به خدای یکتا ایمان بیاورید و از جانب حضرت عیسی (ع) خبر آورده‌اند. این‌ها پیام رسالت را دارند. گفت شما نپرسیدید که دلیل این آقایان چیست؟ حالا بروید بیاورید ببینیم چه می‌گویند؟ چه دلیلی دارند؟ چرا این‌ها را ناحق می‌دانند؟ چرا به خدای یکتا دعوت می‌کنند؟ آن دو را آوردند. این‌ها با هم آشنا بودند. گفت دم زنید. اظهار آشنایی نکنید، نقشه را بر هم می‌زنید. آورد و شما چه کاره هستید؟ ما رسولان حضرت عیسی هستیم. چه می‌خواهید؟ چه می‌گویید؟ دعوت به یکتاپرستی. چه دلیل دارید؟ مرده را زنده می‌کنیم. همان نزدیک‌ها بچه شاه مرده بود. گفت می‌توانی این ملک‌زاده را زنده کنی؟ آری می‌توانم. اجازه بدهید دو رکعت نماز بخوانم. همه این‌ها را کشانید در قبرستان. دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و یک مرتبه دیدند سر از قبر بیرون آورد. آمد کنار، گفت ببینید، چه شد؟ گفت این‌جا گرفتار بودم، یک مرتبه یک آقای آمد و دعایی کرد و بالأخره گفتند برخیز. ما آمدیم. گفت آقا را ببینیم می‌شناسی؟ گفت شاید. گفت می‌یابی در این جمعیت؟ آن دست روی آن کشید گفت همین آقا بود که دیدم من را آزاد کرد از آن مشکلات و گرفتاری‌ها.

۱. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار (لشعیری)، ص ۳۸.

جایگاه و منزلت فقهای شیعه و مجتهدین جامع‌الشرایط و عدول بسان جایگاه انبیای بنی اسرائیل آن روز است؛ چرا که علمای ما، فقهای ما در این روز همان انبیا هستند. مقام این‌ها، مقام انبیا است، انبیایی که نه عنوان فقها، بلکه انبیای معصومین بودند. آن‌ها مقام برتر از علما دارند؛ لذا در روایات ما آمده است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. همین‌طور که در این روایت فرمود رسول گرامی اسلام، من افتخار می‌کنم به علمای امتم و علمای امت من مانند انبیانند که قبل از من بوده‌اند. پس علما در قرب الی الله، منزلت عند الله با انبیا شریک‌اند و مثل آن‌ها نیستند. از این رو است که النظر الی وجه العالم عبادة، دستش بوسیدن، به رخس نگاه کردن عبادت است؛ به خاطر شریعت، چون محیی دین است، چون مروج شریعت است، چون مدافع از حقوق مظلومین است. جایگاه او جایگاه رسالت و نبوت است. این مقام مرتبه را پیش خدا دارد. الشفعاء یوم القيامة ثلاث، الانبیاء، ثم العلماء، ثم الشهداء. شفعاء سه طیف‌اند، اول انبیای معصومین، بعد علما از پیغمبرین، فقهای در عهد هر پیامبری، اصحاب‌شان، حواریون هر پیامبر فقهای‌شان، علمای‌شان بودند. از همان‌ها در خیلی موارد تعبیر به انبیا شده باشد. این است که علما این فضیلت را دارند، این مقام را دارند؛ اما کدام عالمی؟ عالم ربانی که پیغمبر به آن‌گونه علما افتخار می‌کند و این‌ها همان‌طوری که از مقام، از بُعد مقام صلاحیت در یک بحثی خواهیم گفت، این‌ها از نظر مقام قرب است. همان‌طور که به یک نبی از انبیا بنی اسرائیل، غذای آنان، فتوای ایشان، حکومت بر ملت‌شان، به آن‌ها تبعیض بود، به علما هم همین‌طور است. از بعد صلاحیت؛ اما اکنون از بُعد مقام قرب الی الله عز و جل.

برای ملت و مردم افغانستان علمای آنان، تا این لحظه و این ساعت به رحمت حق بوده‌اند. به اعتراف همه آن کسانی که ما برخورده‌ایم، از علما، از مبلغین، از اساتید، از کسانی که با ملت‌ها سروکار دارند، گفتند واقعاً ملت افغانستان، شیعیان افغانستان، محکم‌ترین، مخلص‌ترین شیعیان است. وقتی که عقاید این‌ها را به ائمه معصومین بنگرید، خیال نمی‌کنم که این‌ها واقعا عقیده به مردم برای این‌ها داشته باشند.

خاطره‌ای از زائر امام حسین (ع)

یادم نمی‌رود در کربلای معلای آن زمانی که زوار می‌آمدند، این‌ها را می‌دیدم، همین‌طور من سخنرانی می‌کردم، آقایان بودند. چه قدر می‌گریستند. از این دو چشمش خیال می‌کردی که مثل یک قطرات متصل حرکت می‌کند. یک مرحوم اسمش یادم رفته، آن وقت آن‌جا رفت، خودش به من نقل کرد که من خواستم دیگر برنگردم. من می‌خواهم کنار آقا ابی عبدالله امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام باشم و با پیغمبر خاتم محشور شوم.

حق است اگر این بر علمای این مردم نه تنها فقهای‌شان، همان وعاظ همان علمای منطقه، همان روضه‌خوان‌های‌شان اگر بگوئیم پیامبران وقت‌شان در میان مردم‌شان مخالفت نباید کرده باشد، ولو

این‌که یک کار پیامبرگونه کردند. من همین مرد را دیدم خودش برای من نقل کرد، وقتی پای منبر می‌نشست، عمامه داشت، عمامه‌اش را تا می‌کرد، چنان گریه می‌کرد، چنان نعره می‌زد، چنان ناله می‌کرد که هرگز باور نمی‌کنم که اگر بهترین فرزندش از دستش می‌رفت این‌طور از جگر سوخته ناله می‌کرد، باورم نمی‌آید. غوغایی بود. این چه عشقی است به آقا ابی عبد الله الحسین، این چه شناختی است از فرزند زهرا، این چه عنایتی است به آقا ابی عبد الله. گفت دیگر نه نمی‌خواهم برگردم. متوسل شدم به آقا امیرالمؤمنین فایده نکرد، به کربلا رفتم. گفتم دیگر من بر نمی‌گردم فایده نکرد، به کاظمین رفتم، به امام معصوم آن‌جا متوسل شدم، به سامرا رفتم، به ائمه آن‌جا متوسل شدم فایده نکرد. از ائمه‌ای که معصومین در عراق بود، هر جا متوسل شدم، دیدم کسی پاسخ نمی‌دهد. لابد بچه‌ها زیاد دعا می‌کردند. زیاد تضرع می‌کردند. همان‌طوری که این آقا مرگش را از ائمه معصومین می‌خواست، آن‌ها زندگی و برگشتنش را از ائمه می‌خواستند، منتها آن‌ها بیشتر. این وقتی به نجف آمد تصمیمش این شد که کنار قبر آقا ایش علی یا مولایش حسین دفن شود و برنگردد؛ اما بچه‌هایش بیشتر از او، از آن‌ها می‌خواستند. می‌گفت: دیدم کسی این‌جا اجابت نمی‌کند. شام رفته بود، از شام برگشت، گفت: وقتی خیلی زاری و ناله کردم، بی‌بی (س) را در خواب دیدم، مفصل صحبتش را یادم رفته، گفت من خوابیده بودم آمد. گفت خیلی ناراحت نباش. به مقصد می‌رسی. همان‌جا من یک روزی او را پای منبر دیدم، بعد از چند روزی سراغش را گرفتم، گفتم همین دو روز پیش از دنیا رفت. گفت ولی من به آن خوابی که دیدم از آقا، از بی‌بی من زینب (س) حاجتم را گرفتم.

این‌ها محصول دست همین علما، همین انبیای قوم، همین انبیای زمان، علما و حسینیانی‌اند که رفتند. این‌ها از جان و همه چیز می‌گذرند برای حفظ ملت‌ها، برای حفظ ایمان؛ چه ایمانی، چه اخلاصی، چه صفایی، چه وفایی. این است که آن ملت و مردم با ایمان است که مخلصینی از وعاظ، مخلصینی از علما، از دانشمندان میان خود دارند. این‌ها یک برکات و رحمت‌های الهی‌اند. روزی در کربلا مشرف شده بودم، یادم نیست روز جمعه‌ای بود یا پنجشنبه، چیزی دیدم که هرگز فراموش نکنم. ایام وداع این زایر محترم بود، دیدم صیحه می‌زد، گرفته سر را به ضریح تکیه داده، در شهادتی بود از آقا ایش ابی عبد الله چه می‌خواست، وقتی مرگش را می‌خواهد، من نمی‌دانم؛ اما صیحه گرفته بود چنان نعره می‌زد، هر چه آمده بودند، گفتند آقا زوار محترم چه می‌خواهی؟ هی آقا ابی عبد الله می‌گفت، هی حسین آقا می‌گفت. آقای من ابی عبد الله، قربانت شوم.

وظایف اجتماعی نهاد مرجعیت

محمدعلی جوئی^۱

مقدمه

آیت‌الله محقق خراسانی سخنور شهیر و کم‌نظیر خطه خراسان، در برهه‌ای از تاریخ در جهت ترویج مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی تلاش خستگی‌ناپذیری از خود نشان داد. او با این که خود سزاوار این مقام بود از سر اخلاص و احساس وظیفه پای در رکاب مرجع دیگر حرکت نمود و تا آخرین لحظات عمر از زبان و نفوذ معنوی خود در جهت بسط و گسترش مرجعیتش مایه گذاشت. مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی برای او اگر زیان دنیوی نداشت، قطعاً سودی نداشت؛ اما آن چه او را به این وادی کشاند احساس تعلق به قومی بود که هم در میان رقیبان مذهبی بار حقارت را بر دوش می‌کشیدند و هم در میان یاران باران ملامت را تحمل می‌کردند. محقق خراسانی مرجعیت را گامی در جهت احیای امر فراموش‌شده اخوت دینی می‌دانست و به همین دلیل خود را وقف خدمت به این نهاد نمود؛ اما نهادی که وی تا این حد در جهت تحقق و پاگرفتنش تلاش نمود، چه دستاوردی برای جامعه شیعه افغانستان داشت؟ پاسخ به این پرسش آسان نیست و بخشی از آن به عهده تاریخ است، ما نیز در این فرصت اندک قصد ورود به این مقوله را نداریم. آن چه مایلیم به صورت بسیار گذرا و سطحی به آن بپردازیم، وجایب و الزامات اجتماعی‌اند که نهاد مرجعیت دینی شیعه بر اساس بنیادهای فقهی لزوماً باید در پی تحقق آن‌ها باشد. به عبارت دیگر، هدف این نوشته پاسخ به این پرسش است که متون و ادله فقهی که برای فقاهت به عنوان نهاد دینی مشروعیت و برای او شأن مرجعیت را ثابت می‌کنند، چه وظایف و وجایب اجتماعی را بر دوش او می‌گذارد. پاسخ به این پرسش اساسی است؛ زیرا از سویی به آسیب‌شناسی نهاد مرجعیت مربوط می‌شود و از سویی می‌تواند مسیر آینده این نهاد را مشخص کند.

۱. این نوشته با شتاب و به تقاضای دو دوست گرامی جناب دکتر عبدالله جعفری و جناب آقای برهانی شهرستانی، در حالی که نگارش در آمد که کثرت اشتغالات فرصت هرگونه تحقیق را از حقیر سلب نموده بود. به همین دلیل ممکن است انتظار این دو دوست بی‌نهایت عزیز برآورده نشده باشد.

طرح بحث

موضوع این نوشته به عمد وظایف و اختیارات اجتماعی مرجعیت انتخاب گردید؛ زیرا مرجعیت به صورت سنتی دسته‌ای از وظایف را انجام و خود را در قبال آن مسئول می‌شناسد؛ وظایفی چون برپایی نهادهای علمی، تربیت طلاب، پاسخگویی به احکام شرعی و شبهات اعتقادی متدینین، اعزام مبلغین به بلاد و قسبات و جمع‌آوری وجوهات شرعی؛ اما پرسش این است که آیا وظایف نهاد مرجعیت در محورهای فوق خلاصه می‌شود و در قبال سایر شئون جامعه متدین، مثل بهداشت، دستگیری از نیازمندان، رفاه اجتماعی، آموزش و فرهنگ جامعه (به معنای عام کلمه) وظیفه‌ای ندارند؟

برای پاسخ به این پرسش باید در قدم نخست سراغ خاستگاه نهاد مرجعیت رفت و با بررسی لوازم آن خاستگاه به این پرسش‌ها پاسخ داد. نهاد مرجعیت شیعه، دنباله نهاد امامت امامان معصوم تلقی می‌شود. به همین دلیل، برای واکاوی وظایف مرجعیت در گام نخست باید شئون و اختیارات امام معصوم (ع) را تبیین نمود. مذهب شیعه معتقد است که امام تمام شئون، اختیارات و وظایفی را که پیامبر (ص) داشت بر عهده دارد، جز آن‌چه که مربوط به دریافت وحی و تشریح است. بر این اساس، گفته‌اند، امام دارای وظایف و اختیاراتی است که می‌توان آن‌ها را در دو مقوله عمده دسته‌بندی کرد:

الف. وظایف و اختیارات علمی امام (ع)

موارد زیر را می‌توان ذیل این وظیفه عنوان نمود:

۱. قضاوت و داوری در اختلافات مردم؛
۲. راهنمایی و هدایت مردم در امور اعتقادی و مبارزه با شبهات دینی؛
۳. بیان احکام و تکالیف مردم؛
۴. راهنمایی معنوی و تبیین بهترین شیوه‌های ارتباط با عالم ملکوت و رسیدن به سعادت؛
۵. حفظ دین از بدعت‌ها و انحرافات.

ب. وظایف و اختیارات اجتماعی امام (ع)

عمده‌ترین وظایف و اختیارات اجتماعی امام (ع) را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. تلاش برای برپایی جامعه توحیدی و عادلانه؛
 ۲. مدیریت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی جامعه؛
 ۳. اجرای قوانین شریعت، مثل اقامه حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر.
- آدله فراوانی در قرآن و سنت وجود دارند که این وظایف و اختیارات را برای امام معصوم به عنوان جانشین پیامبر (ص) ثابت می‌کند و ما قصد ورود به آن‌ها را نداریم. چنان‌که پیشتر گفته شد، نهاد

مرجعیت در شیعه عمدتاً نسبت به وظایف و اختیارات علمی امامان معصوم وفادار بوده، در جهت تحقق آن‌ها تلاش نموده‌اند؛ اما وظایف دسته دوم آن‌گونه که باید مورد توجه قرار نگرفته است. باید دید این بی‌توجهی موجه است یا خیر؟

اختیارات و وظایف فقیه در زمان غیبت

دیدگاه اول: اختیارات امام معصوم

در باب اختیارات فقیه به صورت عمده دو دیدگاه در میان فقهای شیعه موجود است؛ دیدگاه نخست که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود، معتقد است تمام اختیارات و وظایف امام، به استثنای آن دسته از وظایف و اختیارات که به جهت شخصی ایشان، مثل علم غیب و عصمت مربوط می‌شود، به فقیه جامع‌الشرایط منتقل گردیده است. این دیدگاه که تجلی تام و تمام آن را می‌توان در دیدگاه مرحوم امام خمینی مشاهده نمود، معتقد است که فقیه نه تنها نایب علم امام (ع) می‌باشد، بلکه نایب او در تشکیل حکومت، اداره شئون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز می‌باشد. بنابراین، ناگفته پیداست که اگر نهاد مرجعیت شیعه - که در این دیدگاه به صورت فقیه حاکم تجلی می‌کند، در انجام وظایف اجتماعی امام کوتاهی نماید به وظیفه خود عمل نکرده است. این دیدگاه معتقد است که عمل کردن به بسیاری از وظایف اجتماعی امام مستلزم تشکیل حکومت و در اختیار گرفتن قدرت سیاسی می‌باشد. به همین دلیل اگر در برهه‌هایی از تاریخ فقها و مراجع به این وظایف عمل نکرده‌اند، دقیقاً به همین دلیل بوده است که ایشان از حاکمیت و قدرت به دور بوده عملاً امکان تحقق آن وظایف برای‌شان میسر نبوده است. سخن ما در این نوشته متوجه صاحبان این دیدگاه نیست.

دیدگاه دوم: اختیار در امور حسبیه

دسته دیگر از فقها معتقدند که ما دلیلی بر ولایت مطلقه فقیه نداریم، بلکه آن‌چه مسلم است تنها در سه حوزه فقها دارای اختیاراتی می‌باشد و آن سه حوزه عبارت‌اند از: ۱. امور حسبیه، ۲. قضا، ۳. اداره اموال متعلق به امام معصوم (ع)؛ یعنی خمس، انفال و زکات. ما در این نوشته لوازم این دیدگاه دوم را بررسی خواهیم نمود.

بر اساس نظریه دوم، فقها نواب عام امام زمان (عج) در زمان غیبت هستند؛ اما این نیابت تنها به این دلیل است که ایشان واجد پاره‌ای از علم امام بوده و از احکام ائمه مطلع‌اند. از لوازم نیابت علمی می‌تواند این باشد که تنها در محدوده اموری که مربوط به علم امام می‌باشد، ایشان مسئول و پاسخگو باشند و نسبت به سایر جهات مسئولیتی احساس نکنند. به همین دلیل، گفته می‌شود که مردم وظیفه دارند در حوادثی که رخ می‌دهند و احکام آن را نمی‌دانند به ایشان مراجعه کنند^۱ و فتوایی که ایشان

۱. وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج،

صادر می‌کنند، حجت بین ایشان و خداوند متعال بوده مردم حق رد آن را ندارند.^۱

لوازم اختیارات فقیه در امور حسبیه

اما به نظر می‌رسد لوازم این نظریه آن‌گونه که باید، توضیح داده نشده است. در این نوشته سعی می‌شود این لوازم از دو طریق مورد کاوش قرار گیرد: نخست از راه تحقیق در ادله‌ای که مقام نیابت عامه را به فقها تفویض می‌کنند. دوم از طریق کاوش در ادله‌ای که امکاناتی مانند خمس را در اختیار فقیه قرار می‌دهد.

شیوه نخست: کاوش در ادله نیابت عامه

فقها قائل به ولایت فقیه در امور حسبیه معتقدند که ما دلیلی بر ولایت فقیه نداریم، آن مقداری که دلیل داریم تنها دو امر:

۱. جواز تصرف ایشان در اموری که شارع راضی به ترک آن‌ها نیست (به شمول خمس)؛

۲. نفوذ قضاوت و داوری ایشان در اختلافات.

مرحوم آقای خوبی در این زمینه می‌فرماید: در بحث ولایت از کتاب مکاسب گفتیم که روایاتی که برای اثبات ولایت مطلقه فقیه به آن‌ها استدلال می‌شود، از نظر سند ناتمام و به لحاظ دلالت مخدوش‌اند، که تفصیل آن را باید در جای خودش مورد بحث قرار داد. بلی از روایات معتبر به دست می‌آید که فقیه در دو مورد ولایت دارد و آن دو عبارتند از فتوا و قضا؛ اما ولایتش بر سایر موارد فاقد دلیل روایی است که به لحاظ دلالت و سند تمام باشد.^۲

اما براساس وظیفه دوم گفته می‌شود که آن دسته از وظایف اجتماعی که بر عهده قاضی است بر عهده فقیه نیز می‌باشد و فقیه نسبت به آن‌ها ولایت دارد. وظایفی که قاضی به صورت مشخص بر عهده دارد، عبارت است از نصب قیّم و ولی بر قاصران و افرادی که خود توانایی اداره شئون خودشان را ندارند، نصب متولی بر اوقاف بدون متولی، حکم به رؤیت هلال، حل و فصل خصومت‌ها و نزاع‌های مردم و هر آن وظیفه‌ای که برای قاضی وجود دارد.

استدلالی که برای این مناصب اقامه می‌شود این است که هرچند ما ادله ولایت مطلقه فقیه را نمی‌پذیریم، ولی دست کم نسبت به شأن قضاوت فقیه تردیدی وجود ندارد و روایات بسیاری بر این مسأله دلالت دارند. مهمترین این روایات سه روایت زیرند:

۱. مقبوله عمر بن حنظله: مُحَمَّدٌ بِنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ

ج ۲، ص ۴۷۰).

۱. وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ (ابن ابی جمهور، محمد، عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة،

ج ۴، ص ۱۳۴)

۲. خوبی، ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۱، ص ۳۵۶.

صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيْحُلُ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يُصْنَعَانِ قَالَ يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ^۱.

عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره دو نفر از شیعیان که میان‌شان درباره قرض و یا میراث نزاعی بود و برای حل نزاع به دستگاه قضایی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این کار جایز است؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حق و یا ناحق به آنان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده و هر چه را طبق حکم آنان بگیرد، به طور حرام می‌گیرد، هر چند چیزی را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا آن طبق حکم و رأی طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند دستور داده نسبت به آن‌ها کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: تَعَالَى يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ. پرسیدم پس چه باید بکنند، فرمود: باید نگاه کنند و ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرید؛ زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و از او نپذیرفتند بی‌گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده است و کسی که به ما پشت کند، به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است.

۲. صحیحہ ابی خدیجہ: الْحَسِينُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِيَّاكُمْ أَنْ يَحَاكَمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَأَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ^۲.

ابی خدیجہ می‌گوید امام صادق (ع) به من فرمود: زنده‌ای که یکی از شما (شیعیان) یکی از خودتان را نزد حاکم ستمگر به داورى ببرید، بلکه نگاه کنید به مردی از خودتان که چیزی از قضاوت‌های ما را می‌داند، او را بین خود قاضی انتخاب کنید که من او را بر شما قاضی انتخاب کردم. نزد او داورى کنید.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۴۱۲.

۳. صحیح‌ه محمد بن اسماعیل بن بزیع: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ لَمْ يَوْصِ فَرُفِعَ أَمْرُهُ إِلَى قَاضِي الْكُوفَةِ فَصَبَّرَ عَبْدُ الْحَمِيدِ الْقَيْمُ بِمَالِهِ وَ كَانَ الرَّجُلُ خَلْفَ وَرَثَتِهِ صِغَارًا وَ مَتَاعًا وَ جَوَارِي فَبَاعَ عَبْدُ الْحَمِيدِ الْمَتَاعَ فَلَمَّا أَرَادَ بَيْعَ الْجَوَارِي ضَعُفَ قَلْبُهُ فَبَاعَ فِي بَيْعِهِنَّ إِذْ لَمْ يَكُنِ الْمَيْتُ صَبَرَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ وَ كَانَ قِيَامُهُ فِيهَا بِأَمْرِ الْقَاضِي لِأَنَّهُنَّ فُرُوجٌ قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ قُلْتُ لَهُ يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ لَا يَوْصِي إِلَيَّ أَحَدٌ وَ يَخْلَفُ جَوَارِي فَيَقِيمُ الْقَاضِي رَجُلًا مِنَّا لِيَبْعَهُنَّ أَوْ قَالَ يَقُومُ بِذَلِكَ رَجُلٌ مِنَّا فَيَضَعُفُ قَلْبُهُ لِأَنَّهُنَّ فُرُوجٌ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْقَيْمُ بِمِثْلِكَ وَ مِثْلَ عَبْدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ^۱.

محمد بن اسماعیل می‌گوید: مردی از یاران ما (از شیعیان) مرد و به کسی وصیت نکرد. مسأله‌اش را نزد قاضی کوفه بردند و او عبدالحمید را قیم بر مالش نصب نمود. آن مرد وارثان صغیر، مقداری اموال و تعدادی کنیز داشت. عبدالحمید اموال را فروخت، چون خواست کنیزان را نیز بفروشد، جرأت نکرد آنان را بفروشد؛ زیرا چون خود میت به او وصیت نکرده بود و او به امر قاضی به این کار مبادرت نموده بود و فروش کنیزان مسأله‌ای مربوط به فروج (عرض) بود. این داستان را برای امام باقر(ع) تعریف کردم و عرض کردم مردی از یاران ما می‌میرد و به کسی وصیت نمی‌کند و از خود کنیزانی را به ارث می‌گذارد. قاضی شخصی از ما را قیم نصب می‌کند تا کنیزان را بفروشد؛ اما جرأت نمی‌کند چون مسأله فروج است. امام باقر فرمود: اگر قیم شخصی مثل تو عبدالحمید باشد اشکالی ندارد.

به این سه روایت به دو صورت بر وظایف اجتماعی فقهای جامع‌الشرایط استدلال می‌شود:
الف. استدلال به اطلاق مقبوله عمر بن حنظله و صحیح‌ه ابی خدیجه. تقریب استدلال به این صورت است که امام(ع) در این روایت فقها را به عنوان قاضی نصب نموده است و این نصب هم به گونه‌ای است که در مقابل قضاات دستگاه جور بوده، مردم را از مراجعه به ایشان منع نموده است. به صورت طبیعی تمامی نیازمندی‌هایی را که مردم به قاضی دارند، باید امام به این اشخاص تفویض نموده باشد. از جمله این نیازمندی‌های تصدی اموری چون نصب قیم، نصب متولی و هر امر دیگری است که به قاضی مربوط می‌گردد.

ب. در صحیح‌ه محمد بن اسماعیل بزیع امام صادق(ع) کار قضاات مبنی بر نصب قیم را مورد تأیید قرار داده و این مسأله را جزء شئون قاضی به رسمیت شناخته است. طبیعی است که با نصب فقها به عنوان قاضی می‌توان گفت امام تمامی وظایف قاضی را برای فقها نیز قرار داده است. مرحوم آقای خوئی از کسانی است که اصولاً این مقدار از وظایف و اختیارات را نیز برای قاضی به رسمیت نمی‌شناسد. وی معتقد است که از این ادله نمی‌توان این مقدار از وظایف اجتماعی را نیز

برای فقیه به دست آورد؛ زیرا به نظر ما قاضی بر خلاف تعریف رایج در کلمات بسیاری از فقها، ولایت بر حکم نیست، بلکه فصل خصومت است و خصومت نیز متفرع بر مراجعه خصمین نزد قاضی می‌باشد. بنابراین، اگر مترافین نزد فقیه جامع‌الشرایط مراجعه نمودند و فقیه نسبت به واقعه مترافعه حکم صادر نمود، براساس نصب امام صادق (ع) حکم فقیه نسبت به آن مورد نافذ است، در غیر این صورت ولایتی برای فقیه نسبت به سایر وظایف قضات قابل استفاده نیست.

اما این که در زمان امام صادق (ع) قضات کار نصب قیم، متولی و امثال این امور را نیز انجام می‌دادند و یا هنوز هم در کشورهای اسلامی این کار را انجام می‌دهند، کاملاً اتفاقی و احتمالاً به منظور سامان دادن امور است و الاً این گونه نیست که این امور جزء وظایف قاضی بما هو قاضی باشد. احتمالاً به دلیل این که قاضی نسبت به این امور اعرف است این کارها به او واگذار گردیده است و می‌تواند شخصی غیر از قاضی متصدی این امور گردد.

این که گفته شد، با این مقدار حوائج شیعیان مرتفع نمی‌گردد، چون بنابر فرض، ایشان از مراجعه به دستگاه‌های قضایی جور منع شده‌اند و از طرفی قضات وظیفه و اختیاری نسبت به این گونه امور ندارند، پاسخ آن است که لازم نیست قاضی حتماً بر این گونه امور ولایت داشته باشد تا بتواند انجام دهد، همین که مجاز به تصرف در این گونه امور باشد، ولو از باب حسبیه نیازمندی‌های مردم مرتفع می‌گردد.^۱

مرحوم آقای خوبی در خاتمه این بحث استدلال دیگری را برای اثبات این دست وظایف برای فقیه مطرح می‌کند که می‌توان آن را به این صورت تقریر نمود:

برخی از امور در جامعه وجود دارد که به ناگزیر رخ خواهد داد، مثل این که شخصی می‌میرد و بر صغارش قیم نصب نکرده است، وصی هم ندارد و لازم است به منظور اداره آن‌ها بخشی از اموال‌شان به فروش برسد، یا صغیره‌ای تزویج شود. در این گونه امور، از طرفی ائمه ما را از مراجعه به قضات جور منع کرده است، از طرفی معطل ماندن این امور مفاسدی دارد که شارع راضی به آن نیست، چون ممکن است موجب تفویت مال صغار یا هتک عرض ایشان شود، از طرفی، شخص خاصی هم متولی نیست. در این گونه موارد قدر متیقن آن است که شارع باید به فقیه جامع‌الشرایط ولایت داده باشد؛ زیرا احتمال این که با وجود فقیه به غیر فقیه ولایت داده باشد، عقلایی نیست. با این استدلال ثابت می‌شود که در عصر غیبت فقیه دست کم نسبت به این دسته از امور اجتماعی ولایت دارد.

پاسخی که وی می‌دهد این است که علی‌رغم پذیرش دو مقدمه این استدلال نتیجه آن را نمی‌پذیریم؛ می‌پذیریم که این امور حتمی الوقوع‌اند و گریزی از آن‌ها نیست و می‌پذیریم که قدر متیقن از کسانی که اجازه این کار را از سوی شارع دارند فقها جامع‌الشرایط‌اند؛ اما این که نتیجه این

۱. خوبی، ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۵۹.

کار ولایت باشد مورد پذیرش نیست؛ زیرا این امور با دخالت فقیه، نه به عنوان ولایت، بلکه از باب تصرف در امور حسبیه نیز مرتفع می‌شود.^۱

نقد و بررسی

چه استدلال فقها در اثبات ولایت برای فقیه در محدوده امور حسبیه را بپذیریم یا نپذیریم، به نظر می‌رسد که نصب فقها به عنوان قاضی دست‌کم ایشان را نسبت به وظایفی که به صورت طبیعی بر عهده این مقام گذاشته می‌شود واجد مسئولیت می‌کند؛ زیرا امور حسبیه بنا بر تعریف، اموری هستند که شارع راضی به تعطیلی آن‌ها نیست. به عبارت دیگر انجام آن از واجبات کفائیه است. در صورتی که به فقیه به عنوان قدر متیقن از کسانی که از جانب شارع اجازه داده شده است، اقدام به این کار نکند متخلف از واجب شرعی بوده گناهکار خواهد بود. به عبارت دیگر، درست است که فقیه نسبت به این امور ولایت ندارد، یعنی نمی‌تواند مثلاً اقدام به تغییر قیم بر صغار کند؛ اما در صورتی که این دست از امور در معرض تعطیل شدن باشد و فقیه نیز به این مسأله واقف باشد، مسأله دیگر یک انتخاب نیست، بلکه به تکلیفی برای او به عنوان کسی که قدر متیقن از موارد جواز است ایجاد می‌کند. این مسأله موجب می‌شود که فقها از طریق دستگاه وکالت یا به هر نحوی که مناسب باشد در سراسر بلاد اسلامی سازوکاری را برای رسیدگی به این امور بر زمین مانده بسنجند؛ امری که به نظر می‌رسد دستگاه مرجعیت شیعه در غالب موارد نسبت به آن غفلت نموده است.

شیوه دوم: کاوش در ادله منابع مالی در اختیار نهاد مرجعیت

مهم‌ترین منبع مالی که امروزه در اختیار نهاد مرجعیت قرار دارد، خمس است که ثروتی هنگفتی را تشکیل می‌دهد. این ثروت می‌تواند مشکلات بسیاری را در جامعه اسلامی مرتفع نماید، به صورت متعارف در اداره حوزه‌های علمیه، چاپ کتب مذهبی و در برخی موارد تأسیس نهادهای عام‌المنفعه مثل بیمارستان‌ها و مساجد هزینه می‌شوند. در اعصار متأخر پراکندگی نهادهای متولی خمس (تعدد مراجع) و آفت‌هایی که در هزینه کردن آن‌ها وجود دارند، موجب گردیده است که از این ثروت هنگفت آن‌گونه که باید استفاده صورت نگیرد. امروزه فقهای متعددی در جامعه شیعه به امر جمع‌آوری و هزینه کردن خمس مشغول‌اند، بدون این که اولویت‌بندی صورت گرفته موارد غیر لازم و غیر ضروری از لیست هزینه‌ها حذف گردند. بنابراین، لازم است ادله شرعی موارد مصرف خمس بررسی و به این سؤال پاسخ داده شود که براساس این ادله چه الزاماتی بر دوش نهاد مرجعیت قرار دارد.

نسبت به مصرف خمس دو مقام از بحث وجود دارد؛ نخست این که موارد مصرف خمس (یا مالکان خمس) چه کسانی هستند، دوم این که در عصر غیبت، خمس چگونه باید هزینه گردد و نقش مرجع تقلید در این میان چیست؟

نسبت به مقام اول از بحث سخن زیادی وجود ندارد؛ زیرا معمولاً گفته می‌شود که موارد مصرف خمس همان شش موردی است که در آیهٔ غنیمت در قرآن (انفال ۴۱) مطرح گردیده است. هر چند نسبت به این مسأله که آیا خمس ملک آن شش دسته است یا آن شش دسته موارد مصرف خمس اند، بحثی وجود دارد که از موضوع این نوشته خارج می‌باشد.

عمدهٔ سخن نسبت به مقام دوم بحث است که معرکه آرای فقها می‌باشد. در مجموع نه دیدگاه در این زمینه قابل ردیابی‌اند:

۱. دسته‌ای از فقها معتقدند که اصولاً در عصر غیبت پرداخت خمس واجب نیست و ائمه (ع) خمس را برای شیعه حلال کرده‌اند.
۲. برخی دیگر معتقدند که باید آن را دفن یا به دریا انداخت تا هنگام ظهور که گنج‌های عالم بر امام زمان ظاهر می‌شود، این اموال نیز به دست ایشان برسد.
۳. دستهٔ سوم معتقدند که باید تا هنگام مرگ در حفظ و نگهداری آن کوشید و در آن هنگام به وصی میت توصیه شود و همین‌طور هر کس هنگام مرگش رسید به وصی خودش وصیت نماید تا زمانی که امام (ع) ظهور نموده به دستش برسد. ظاهراً شیخ مفید در مقنعه^۱، شیخ طوسی در نهاییه^۲، ابی‌الصلاح حلبی در کافی^۳، قاضی ابن براج در مهذب^۴، ابن‌ادریس در سرائر^۵ و علامه حلی در نهاییه و مختلف^۶ قائل به این دیدگاه بوده‌اند.
۴. برخی دیگر معتقدند که نصف خمس (یعنی سهم خدا، رسول و ذوی‌القربی) تحلیل‌گردیده و نصف دیگر که سهم مساکین، ابن‌السبیل و یتامی باشد، باید پرداخت گردد.
۵. برخی دیگر معتقدند که سهم امام (نصف خمس) حفظ و نصف دیگر به صاحبان‌شان پرداخت گردد.
۶. قول ششم آن است که اصولاً همهٔ خمس به سه صنف دیگر (یتامی، مساکین و ابناء سبیل) پرداخت گردد. این دیدگاه از آن محقق حلی در شرایع است.^۷
۷. ابن‌حمزه در وسیله معتقد است که مصرف خمس نیازمندی‌های همهٔ شیعیان است.^۸ محقق داماد دلیل این قول را صحیح‌ه حماد می‌داند که در آن امام «وارث افراد بی‌وارث و متولی نفقه افرادی

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة (للشیخ المفید)، ص ۲۸۶.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۰۱.

۳. حلبی، تقی‌الدین، الکافی فی الفقه، ص ۱۷۳.

۴. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب (لأبن البراج)، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵. ابن‌ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۶. حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۳، ص ۳۴۷.

۷. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲.

۸. طوسی، محمد بن علی، الوسيلة إلى نیل الفضیلة، ص ۱۳۷.

بی‌سریست» دانسته شده است؛^۱ اما از آن جایی که در روایات دیگر به شدت با این که مخالفین از حقوق ایشان مصرف کنند، مخالفت شده، معلوم می‌شود مقصودشان فقرای شیعه است.^۲

۸. صاحب جواهر و آقا رضا همدانی معتقدند که از جانب امام صدقه داده شود، چون مال مجهول المالك است و حکم مال مجهول المالك آن است که از جانب صاحبش صدقه داده شود.^۳
 ۹. دیدگاه مشهور متأخرین این است که خمس در هر جایی که احراز گردد امام (ع) راضی است مصرف گردد؛ اموری چون مصالح عامه، اموری که موجب تقویت دین و نشر معارف اسلامی می‌شود که مصداق بارز آن اداره امور مرتبط با حوزه‌های علمیه، علما و مبلغین می‌باشد. مرحوم خوبی این دیدگاه را می‌پسندد.^۴

قول اخیر که مبنای عمل فقهای معاصر بوده به استناد آن تصرف در خمس را برای خودشان مجاز می‌دانند، خود نیازمند دو بحث تکمیلی است؛ نخست این که دلیل این قول چیست و دوم این که مراجع در این میان چه نقشی دارند؟

الف. دلیل قول مشهور

از سخن آقای خوبی استفاده می‌شود که قول نهم نتیجه بطلان سایر اقوال است؛ زیرا بعد از این که سایر اقوال فاقد دلیل شناخته شدند، تنها وجهی که باقی می‌ماند این است که مالی که متعلق به امام (ع) است در وجهی مصرف گردد که اگر خود ایشان بودند در همان وجه مصرف می‌کردند؛ اما بر این استدلال دست کم دو اشکال وارد گردیده است:

۱. این استدلال مبتنی بر یک تصور اشتباه است و آن این که تصور شده است سهم ملک شخصی امام (ع) است و چون خودش حاضر نیست و امکان رساندن مال به دست او نیز وجود ندارد، بنابراین باید در جهتی مصرف گردد که قطع داریم راضی است، در حالی که همه خمس، به شمول سهم سادات و انفال و فیه، ملک شخصی امام (ع) نیست، بلکه ملک منصب امامت است که در واقع شخصیت حقوقی است. علاوه بر این که، بر فرض ملک شخص حقیقی امام (ع) باشد مورد مصرف آن از سوی شارع معین گردیده و باید در امور عمومی مصرف گردد.

این اشکال مبنایی است، به این معنا که ممکن است فقهی این دیدگاه را نپذیرد و بگوید خمس ملک شخص امام است و نحوه مصرف آن نیز در اختیار او می‌باشد، ولی اگر کسی این مبنا را بپذیرد، تصدی فقیه نسبت به مصرف خمس در زمان غیبت با مشکل خاصی مواجه نخواهد بود؛ زیرا فقیه یا نایب امام در جمیع امور است یا دست کم نایب امام در نحوه مصرف خمس می‌باشد؛ زیرا بنابر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۴۲.

۲. محقق داماد، محمد، کتاب الخمس (للمحقق داماد)، ص ۴۳۵.

۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۷.

۴. خوبی، ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۳۲۶.

فرض، مصرف خمس، اعم از این که ملک عنوان امام باشد یا ملک شخص او که موارد مصرفش از سوی شرع تعیین گردیده است، باید بر اساس نظر فقیه که ناظر عرصه خدمات عمومی است صورت گیرد.^۱

۲. محقق داماد اشکال دیگری را بر این دیدگاه مطرح کرده اند و آن این که اصولاً رسیدن به نظر امام کار سهل و آسانی نیست؛ زیرا هرچند به تواتر ثابت شده که ایشان دیگران را بر خودشان مقدم می داشتند، با این که خودشان در تنگنا بودند؛ اما رفتارهای ایشان در عرصه های مختلف متفاوت بوده است. به عنوان مثال گاه نسبت به خویشان خود سخت می گرفتند؛ اما به دیگران مبالغه هنگفتی پرداخت می کردند، به گونه ای که اگر نبود عصمت شان ممکن بود بر ایشان اعتراض شده متهم به اغراض نفسانیه شوند. در برخی موارد مشاهده شده که مال بسیار زیادی را به برخی از افراد اعطا می کردند، به گونه ای که اگر در اختیار شخص دیگری بود، بین او و دیگران به مساوات رفتار می نمود. علاوه بر این ها، دیدگاه افراد نسبت به مصالح و مفاسدی که موجب قطع به رضا می شود مختلف است. گاه اغراض شخصی نیز در ذهنیت آدمها به صورت ناخودآگاه تأثیر می گذارد. مثلاً ممکن است دادن مال به اقارب یک شخص به نظر او موجب رضایت امام باشد، در حالی که دیگری آن را موجب رضایت نمی داند. با وجود این جهات مختلف چگونه می توان قطع به رضا پیدا کرد؟^۲

امام خمینی نیز این اشکال را مطرح کرده می فرماید:

«چگونه ممکن است انسان قطع به این کار پیدا کند؟ آیا احتمال نمی دهد که صرف خمس در بعضی جهات، مثل رد کتب ضالّه ای که موجب انحراف مسلمین به ویژه جوانان می شود، دفاع از حوزه اسلام و امثال این امور که از آنها بی خبریم، به نظر شریف امام ارجح باشد؟ بنابراین، ادعای قطع خالی از گزافه گویی نیست. علاوه بر این که حتی اگر قطع هم حاصل شود، قطع هر شخص برای خودش حجت است و قطع فقیه برای پرداخت کننده خمس فایده ای ندارد.^۳ از مجموع این اختلاف نظرها استفاده می شود که مورد مصرف خمس، دست کم در عصر غیبت، امری از پیش تعیین شده نیست و می توان خمس را در غیرجهاتی که امروزه مرسوم گردیده اند، نیز مصرف نمود.

ب. نقش مراجع در مصرف خمس

بر اساس مسلک مشهور فقها که خمس را ملک شخص امام (ع) می دانند این پرسش مطرح می شود که اذن فقیه چه نقشی در مصرف خمس دارد؟ در پاسخ به این پرسش برخی از فقها کاملاً دخالت اذن

۱. هاشمی، محمود، کتاب الخمس (للساھرودی)، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. محقق داماد، محمد، کتاب الخمس (للمحقق الداماد)، ص ۴۳۰.

۳. خمینی، روح الله، کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۶۵۵.

فقیه در مصرف خمس را نفی کرده و گفته‌اند دلیلی بر این مطلب وجود ندارد. محقق داماد این قول را به صاحب حدائق نسبت داده است.^۱

برخی دیگر از فقها اذن فقیه، بلکه مباشرت فقیه در مصرف خمس را شرط دانسته و برای آن به اَدْلُهُ زیر تمسک کرده‌اند:

۱. چون فقیه داناتر به موارد مصرف آن است.

آیت‌الله هاشمی شاهرودی بر این نظریه اشکال گرفته است که اگر مقصود این باشد فقیه به موارد مصرف خمس داناتر است، درست است؛ اما از آن اشتراط اذن به دست نمی‌آید؛ زیرا مثلاً فقیه نظرش این باشد که خمس را در خصوص اصناف ششگانه باید مصرف کنند، یا باید در خصوص فقرای مؤمنین مصرف شود، مثل سایر فتاوی فقیه، عمل به آن به خود مکلف واگذار می‌شود و مصرف آن در اختیار فقیه است و نه محتاج اذن فقیه می‌باشد؛ اما اگر مقصود این باشد که فقیه به مصادیق داناتر است، مثلاً فقرا مؤمنین را بهتر می‌شناسد، چنین چیزی بدون دلیل است.^۲

۲. فقیه به ذوق امام بیشتر دانا است، چون با روایات و احکام امام بیشتر سروکار دارد و در نتیجه ذوق امام را بهتر می‌شناسد.

اشکال این دلیل نیز گذشت که رفتارهای ائمه (ع) تا آنجا متنوع است که دست یافتن به یک ضابطه مشخص از مجموع آن‌ها دشوار می‌باشد.

۳. برخی از فقها گفته‌اند، از آنجا که مال متعلق به امام (ع) است باید به قدر متیقن از موارد جواز تصرف در آن اکتفا نمود و در این راستا هر چیزی که احتمال دخل آن در رضایت امام (ع) وجود داشته باشد، باید مراعات گردد. به همین دلیل، باید قطع پیدا کنیم که امام نسبت به مصرف خمس در موردی رضایت دارد؛ اما این کافی نیست؛ زیرا ما احتمال می‌دهیم که علاوه بر آن اذن فقیه نیز در آن دخالت داشته باشد. به همین دلیل مصرف خمس باید با اذن فقیه صورت گیرد. این استدلالی است که آقای خوبی آن را می‌پسندد.^۳

اما اشکالی که آقای شاهرودی بر آن دارد این است که اگر رعایت جمیع اموری که احتمال دخالتش می‌رود لازم باشد، علاوه بر اذن فقیه امور دیگری نیز وجود دارد که احتمال دخالتشان وجود داشته، بنابراین، باید رعایت گردد. اموری چون مرجعیت فقیه، علمیت فقیه، آگاهی فقیه از امور اجتماعی و سیاسی، شایستگی فقیه برای اداره و مسائل از این قبیل. بنابراین، باید همه این جوانب در مصرف خمس رعایت گردد.

مجموعه این نظریات این نکته را نیز روشن می‌کند که نفس دخالت فقیه در مصرف خمس نیز امر

۱. محقق داماد، محمد، کتاب الخمس (للمحقق الداماد)، ص ۴۴۱.

۲. هاشمی، محمود، کتاب الخمس (لشاهرودی)، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳. خوبی، ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص ۳۲۷.

مورد اتفاق نبوده از دلیل روشنی نیز متابعت نمی‌کند. دست‌کم اگر هم دخالت فقیه را به یکی از ادله فوق بپذیریم، نمی‌توان پذیرفت که فقیه در مصرف خمس از جانب امام اختیار تام دارد. این احتمال به جد مطرح است که لازم است فقیه در مصرف خمس با افراد کارشناس، خبره و کارآموده در عرصه‌های مختلف مشورت نماید. حداقل تصرف در خمس بدون رعایت این مسائل خلاف احتیاط است و آنچه امروزه مشاهده می‌شود که بخشی از خمس در مصارف غیرلازم به مصرف می‌رسد، نتیجه عدم رعایت این نکته است.

از مجموع این دیدگاه‌ها و آرای که در باب مصرف خمس و کیفیت دخالت دیدگاه فقیه مطرح گردید، این نکته به دست می‌آید که مصرف خمس از مسائل نظری شدیداً اختلافی است و دلیل قاطعی بر مصرف خمس در آنچه که امروزه به عنوان مصرف در حوزه‌های علمیه رایج شده است وجود ندارد.

اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، می‌توان گفت از قبال موارد مصرف خمس می‌توان وظایف مهمی را برای فقیه مرجع به عنوان نایب امام زمان (ع) تعریف و بر اساس آن به نقد وضعیت موجود پرداخت. شاید بتوان گفت مهمترین وظایفی که برای مرجعیت از قبل تولی بر خمس، بر فرض قبول تولی، قابل تعریف است موارد زیر می‌باشد:

۱. ایجاد نهادهای دائمی برای رسیدگی به وضعیت معیشتی فقرای شیعه؛
۲. ایجاد تأسیسات عام المنفعه‌ای که شیعیان از آنها استفاده می‌کنند؛
۳. ایجاد نهادهای آموزشی که در جهت تعلیم نسل آموزش‌دیده شیعه در جهان امروز مفید باشند و بتوانند آن‌ها را برای زندگی در دنیای معاصر مجهز نمایند؛
۴. کمک به بسط معارف اهل بیت (ع) از طریق ایجاد کتابخانه‌ها، چاپ کتب، توزیع کتاب در میان محصلان شیعه، ایجاد مدارس دینی، اعزام مبلغین و...

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد که مصرف خمس در عصر حاضر از مشکلات عدیده‌ای رنج می‌برد. نخست این که تعدد مراجع باعث گردیده در مصرف خمس پراکندگی رخ داده عملاً آن کارایی را که خمس به عنوان یک منبع درآمد عظیم برای شیعه داشته باشد، ندارد. ثانیاً در موارد بسیاری اصولاً خمس در مواردی مصرف می‌شود که نه تنها رضایت امام مشکوک است، بلکه آفت‌های اجتماعی فراوانی را به همراه دارد.

نتیجه‌گیری

مرجعیت شیعه تا کنون به عنوان نایب علمی امام تعریف و برای آن کارکردهای مشخصی نیز لحاظ گردیده است. در حالی که نیابت از امام اگر به معنای مطلق آن را هم نپذیریم و تنها بر مبنای ولایت بر امور حسبیه بپذیریم نیز مسلتزم وظایف گسترده اجتماعی می‌باشد که امروزه جز به صورت حاشیه‌ای

و همراه با آفت‌های فراوان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. از این رو، لازم است شئون اجتماعی مرجعیت شیعه یکبار دیگر مورد بازخوانی قرار گرفته در کارکرد نهاد مرجعیت تجدید نظر اساسی صورت گیرد. این شئون اگر در همان محدوده‌ای که فقها تا کنون در آن اختلاف نظر ندارند، یعنی قضاوت و تصرف در خمس، در نظر گرفته شود، بازهم طیف گسترده‌ای از وظایف و اختیارات را برای فقیه مرجع ثابت می‌کند. اهمال نسبت به این وظایف نهاد مرجعیت را با پرسش مشروعیت مواجه می‌سازد.

فهرست منابع

- احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، قم: دار سید الشهداء للنشر، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
- امام خمینی، سید روح الله (م ۱۴۰۹ ه.ق)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
- حلبی، تقی الدین (م ۴۴۷ ه.ق)، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین، اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور (م ۵۹۸ ه.ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف (م ۷۲۶ ه.ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- حلی، محقق، جعفر بن حسن (م ۶۷۶ ه.ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
- خویی، سید ابوالقاسم (م ۱۴۱۳ ه.ق)، موسوعة الإمام الخوئی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
- طبرسی، احمد بن علی (م ۵۸۸ ه.ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للتبرسی)، مشهد: نشر مرتضی، اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- طرابلسی، قاضی ابن براج، عبد العزیز (م ۴۸۱ ه.ق)، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
- طوسی، محمد بن حسن (م ۴۶۰ ه.ق)، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الکتاب العربی، دوم، ۱۴۰۰ ه.ق.
- طوسی، محمد بن علی (م ۵۶۶ ه.ق)، الوسيلة إلى نیل الفضیلة، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ ه.ق)، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران: دار الکتب الإسلامية،

چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.

محقق داماد، سید محمد (م ۱۳۸۸ هـ.ق)، کتاب الخمس، تقریر عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ هـ.ق)، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.

نجفی، محمدحسن (م ۱۲۶۶ هـ.ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، هفتم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الخمس، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، دوم، ۱۴۲۵ هـ.ق.

نگاهی به آرای فلسفی آیت الله محقق خراسانی

حسن رضا فهیمی

چکیده

شاید برهه‌ای از تاریخ را نتوان یافت که بشر فاقد تأملات عقلانی باشد، سؤال‌های بنیادین، همواره در بستر تفکر عقلانی زاینده شده و به بالندگی رسیده‌اند. از این رو، فیلسوفان و متکلمان عالم به تئوریزه کردن این پرسش‌ها و یافتن پاسخی برای آن‌ها پرداخته‌اند که این امر، موجب تنوع علوم عقلی و شاخه‌های معرفتی گردیده است، فکر فلسفی توسط یونانیان جوانه زد و توسط فیلسوفان متأخر بارور شد، در شرق عالم و سرزمین اسلامی اندیشه‌های بزرگ معرفتی توسط خراسانیان چون فارابی و ابن سینا و در قالب گرایش‌هایی عرفانی توسط جامی و مولانا باظروری و به جهانیان عرضه و به تأملات فکری و فلسفی شکوفایی بخشید. در این مختصر، به بررسی اندیشه‌های فلسفی یکی از فیلسوفان متأخر آیت‌الله محقق خراسانی پرداخته شده که در سه ساحت معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی و وجودشناختی به خوانش گرفته شده است.

کلیدواژه: معرفت‌شناسی، وجودشناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، محقق خراسانی.

مقدمه

سؤالات بنیادینی چون «از کجا آمده‌ام؟» «چرا آمده‌ام؟» و «به کجا خواهم رفت؟» شالوده فکر و تأملات عقلانی بشر را تشکیل می‌دهند. عقل این همزاد و رفیق دیرینه انسان همواره این سؤال‌ها را جلو چشم آدمیان گذاشته است که حدود معرفت بشر تا کجاها گسترده است، چه قدر می‌توان به عقل و تأملات آن تکیه کرد و خطاهای او را با چه معیاری باید سنجید؟ چه چیزهایی را عقل می‌تواند «خوب» تلقی کند و چه چیزهایی را «مذموم» و ناپسند؟ تا چه حد «بایسته‌های» او شایسته و «نبایسته‌های» او ناشایست است؟ خیر و سعادت چیست و با چه روشی می‌توان به آن دست یافت؟ هستی چیست و روابط انسان با آن چگونه قابل تنظیم است و این ارتباط از چه نوع ارتباطی

است؟ رابطهٔ او با خود و با جامعه و طبیعت چگونه است و راز آن را چگونه باید کشف کرد و نقش انسان در این فرایند چگونه باید تعریف گردد؟ برآیند عالم چگونه خواهد بود و آیا راهی به سمت رهایی وجود دارد؟ سؤالات و مسائلی که بخشی از تأملات و دغدغه‌های عقلانی بشر را تشکیل می‌دهند. فیلسوفان عالم کوشیده‌اند راز این «معما» را با سرانگشت «حکمت» بگشایند که حاصل این تلاش‌ها، ظهور نحله‌های فکری و فلسفی در جهان رازآلود بوده است.

نقش خراسانیان در علوم عقلی از ابتدا پررنگ بود، ظهور فارابی در ماوراءالنهر و سپس غول قهار دنیای اندیشه مشاء، ابن‌سینای بلخی شریعه تأملات عقلانی را در زمین بکر دنیای اسلامی جاری ساخت؛ به گونه‌ای که به سرعت از مأمّن خویش فراتر رفت و به گفتمان فکری غالب در جهان غرب تبدیل شد و تا قرون وسطی بر آن حکومت می‌کرد. مولوی و جامی با گرایش عرفانی دریچهٔ دیگری را به رخ عالمیان گشود و نجوای عاشقانه خواجه عبدالله انصاری به روح زنگارگرفتهٔ انسانی، لطافت دیگری بخشید. مجال زیادی برای بررسی تطور علوم عقلی توسط خراسانیان نیست تا اندیشه‌های ناب بزرگانی که هنوز مهجور افتاده‌اند، غبارروبی گردند و به جهانیان معرفی شوند؛ اما لطفی خواهد داشت تا نگاهی بیندازیم به اندیشه‌های فلسفی و معرفتی یکی از فرزندان خراسانی که هم‌چنان از درد مهجوریت رنج می‌برد.

آیت‌الله شیخ محمدعیسی قاسمی دانش‌آموختهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف بود، جامعیت او در علوم عقلی و نقلی از او چهرهٔ شناخته‌شده‌ای ساخته بود که به او لقب محقق خراسانی را دادند؛ خطیب کم‌نظیر، نویسندهٔ چیره‌دست و فقیه ژرف‌نگری که در زمینه‌های متعدد آثار و برکاتی زیادی از خود برجا گذاشته است. وی حدود ۲۳ جلد کتاب در موضوعات متعدد نوشت و کرسی خطابه و منبر را تا آخر عمر رها نکرد و شاگردان زیادی در رشته‌های مختلف چه در عراق و چه در ایران تربیت و به جامعهٔ علمی تحویل داد. بررسی اندیشه‌های او در زمینه‌های مختلف یکی از رسالت‌های بزرگ اهل قلم معاصر است و ما در این مختصر، تنها سیری در تأملات عقلانی ایشان خواهیم داشت که به صورت کتاب یا درس گفتارها جامهٔ عمل پوشیده‌اند. آرای فلسفی محقق خراسانی را می‌توان در سه ساحت معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی و وجودشناختی به خوانش گرفت.

۱. دیدگاه معرفت‌شناختی محقق خراسانی

معرفت‌شناسی یا همان علم‌المعرفه از دیرباز در میان فیلسوفان مورد توجه قرار گرفته است و معنای آن محتوای این پرسش است که شناخت انسان از واقعیت تا چه حد قابل اعتماد است؟ زمانی که تأملاتی عقلانی در سرزمین یونان جوانه می‌زد، دو دیدگاه مخالف در صحنه ظاهر گردید. گورگیاس یونانی معتقد بود «هیچ چیز موجود نیست و اگر موجود بود نمی‌توانستیم بدان معرفت یابیم و فرضا

که معرفتش برای ما حاصل می‌شد، تعبیر آن معرفت برای فهم دیگری میسر نمی‌گردید.^۱) و نیز پروتاگورس سوفسطایی بر این باور بود که «میزان همه چیز انسان است» و «در واقع حقیقتی نیست.^۲) در قرون اخیر که شکاکانی چون پیرهون معتقد بود «انسان برای کسب علم و یقین به معلومات خود میزان و مأخذ صحیحی ندارد و در هیچ امری نباید رأی جزمی و حکم قطعی اظهار کرد و همه چیز را با تردید و شبهه باید تلقی نمود.^۳) همه به نوعی از ناتوانی معرفت انسان حکایت می‌کرد. البته این تمام حکایت نبود؛ بلکه در مقابل آن، دیدگاه دیگری به میدان آمد و معتقد بود که شناخت هم ممکن است و هم مطلوب. سقراط و پیروان او چنین می‌اندیشیدند و اهل تردید را به شدت نکوهش می‌کردند. در جهان جدید غرب، معرفت‌شناسی با تشکیکات هیوم و کانت هم بارور شد و هم هزینه‌های بزرگی را پرداخت. در جهان اسلامی فیلسوفان و منطقیون مسلمان در بحث تصورات و تصدیقات، وجود ذهنی، علم خداوند، علم حضوری و حصولی و... به این مهم پرداخته‌اند. آیت‌الله محقق خراسانی از اندیشمندانی است که در این ساحت، نظریاتی ابراز داشته است، ایشان در توضیح عبارت معروف «العلم هو الصورة الحاصلة من الشیء عند العقل» معتقد است «بحث از معرفت، [بحث] دامنه‌داری است و در این جا مجالی برای وارد شدن در همه زمینه‌های آن نیست؛ اما از باب این که «کل مالا یدرک کله لا یترک کله»، به برخی جهات آن اشاره خواهیم کرد.^۴) سپس ایشان از چند زاویه به این مهم نگریسته است که عبارت‌اند از:

الف. تقسیمات عامه معرفت

محقق خراسانی معتقد است یکی از جهاتی که می‌توان در مسأله معرفت بدان اشاره کرد، تقسیم معرفت به حضوری و حصولی است. هر چند این تقسیم در میان فیلسوفان امری شناخته‌شده است؛ اما آقای خراسانی نگاهی خاصی به آن انداخته است. ایشان در آغاز، به تعریف توأم با تقسیم اشاره و سپس به بیان دیدگاه‌ها پرداخته است.

ب. تعریف معرفت

ایشان نخست تعریف معروف از آگاهی را بیان می‌کند؛ به این معنا که «شیء یا با وجود عینی و خارجی خویش نزد عالم حاضر است یا به واسطه صورت خویش که حاکی از آن وجود خارجی است. گونه اول را علم حضوری می‌نامد؛ چون شیء نزد عالم بذاته و بعینه حاضر است. علم خداوند به معلوماتش، علم مجردات به ذات‌شان و علم انسان به نفس خویش از این قبیل‌اند. نوع دوم را علم

۱. حنا الفاخوری و خلیل الجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، مترجم عبدالحمید آیتی، ص ۴۴.

۲. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۶۹.

۴. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتیمه، ج ۱، ص ۷۷.

حصولی نامیده است، مانند شناخت انسان نسبت به اشیایی که خارج از سپهر نفس اوست، مانند علم او به سایر موجودات عینی و واقعی.^{۱)} ایشان بعد از این تعریف گذرا، به بیان دیدگاه‌ها در این زمینه پرداخته است.

ج. سه دیدگاه دربارهٔ حقیقت معرفت

محقق خراسانی معتقد است، اهل نظر در مورد حقیقت معرفت دوم، علم حصولی، اختلاف کرده‌اند؛ لذا سه گونه گرایش، نسبت به چگونگی علم حصولی وجود دارد و از آن‌جا که طبق تقسیم‌بندی معروف که اشیا را در یکی از مقولات ده‌گانه قرار می‌دادند، برخی آن را از مقولهٔ کیف دانسته و به «صورت حاصل از شی در نزد عقل» تعریف کرده‌اند و برخی آن را به «حصول صورت شی در عقل» جا داده‌اند و از مقولهٔ اضافه تلقی کرده‌اند و در نهایت، برخی آن را به «قبول نفس، صورت شی را» تعریف و آن را از مقولهٔ پذیرش نفسانی (انفعال) خوانده‌اند.^{۲)} سه دیدگاهی که ایشان به بیان آن پرداخته است، عمدتاً در آثار فیلسوفان با تعبیرات متفاوت بیان شده است. چنان‌که در نوشتهٔ یکی از متأخرین در مورد تقسیم علم به معنای اعتقاد و قضیهٔ منطقی به کیف نفسانی بودن علم چنین اشاره شده است: «علم به معنای اعتقاد جزمی در مقابل ظن و شک، مانند آن‌ها از حالات و کیفیات نفسانی است و مثل سایر اقسام کیف نفسانی مجرد از ماده می‌باشد.^{۳)} آقای مصباح در مورد علم به معنای قضیهٔ منطقی معتقد است «حکمی که قوام قضیه به آن است و به وسیلهٔ آن قضیهٔ تصدیقی از مجموعه تصورات متمایز می‌شود، فعل نفس است... حاصل آن که قیام نسبت و حکم به نفس «قیام صدور» است؛ اما قیام تصورات موضوع و محمول را می‌توان «قیام حلولی» به شمار آورد.^{۴)}

د. محقق خراسانی و نقد تعریف مشهور

در این‌جا محقق خراسانی به این نکته اشاره می‌کند که «تعریف‌های سه‌گانهٔ مذکور در یک نقطه، مشترک است و آن خارج شدن دروغ، خیال و جهل مرکب از حقیقت شناخت است، چه این‌که تصویری که به چیزی اضافه می‌شود، چه کیف نفسانی باشد و یا از مقولهٔ اضافه و انفعال، به معنای صادق بودن حکایت از چیزی است و هر امر ذهنی‌ای که در آن حکایت‌گری صادقانه از امر دیگری نباشد، طبق تعریف‌های مذکور، از حقیقت «معرفت» خارج خواهد بود.^{۵)} در این‌جا است که محقق خراسانی بر تعریف «العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل» اشکال می‌گیرد و آن را

۱. همان، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۷.

۳. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۲ ص ۲۲۱.

۴. همان، ص ۲۲۲.

۵. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۱، ص ۷۸.

فاقد جامعیت می‌نامد؛ چون طبق این تعریف، دروغ، تخیل و جهل مرکب، از اقسام علم تلقی شده است و یا حداقل این تعریف نتوانسته است نسبت به این امور، مانعیت ایجاد کند، در حالی که صادق بودن حکایت، در دروغ و تخیل و جهل معنایی نخواهد داشت.

ه. علت اختلاف در حقیقت معرفت از دیدگاه خراسانی

سپس ایشان به علت اختلاف اهل نظر در مورد حقیقت معرفت و این که چرا تعریف‌های مختلف از حقیقت شناخت ارائه شده است، اشاره می‌کند. ایشان می‌گوید «منشأ اختلاف این است که بعد از حصول علم در ذهن سه تا ویژگی ایجاد می‌گردد:

نخست؛ صورتی در نفس انطباع می‌یابد؛ مانند تصویری که در آینه ایجاد می‌گردد.

دوم؛ نفس انسان از حالتی به حالت دیگر تحول می‌یابد؛ مانند این که جهل انسان جایش را به آگاهی می‌دهد که به دنبال آن آثاری چون میل و خوف، شادی و اندوه و قبض و بسط ایجاد می‌گردد. سوم؛ نسبتی میان نفس انسان و موجود خارجی که نام آن را معلوم بالعرض گذاشته‌اند به واسطه صورتی که در نفس نقش بسته است، ایجاد می‌گردد. از این رو، کسانی که به حالت اول توجه داشته‌اند، معرفت را به کیف نفسانی و کسانی که به حالت دوم و سوم توجه داشته‌اند به ترتیب آن را به اضافه و انفعال تعریف کرده‌اند؛ اما این که کدام جهت از قابلیت توجیه بیشتری برخوردار است، فرصت دیگری می‌طلبد.^۱»

۱.۱. تقسیم علم به تصور و تصدیق

هرچند تقسیم علم به این دو بخش امر تازه‌ای نیست؛ اما محقق خراسانی آن را به عنوان مقدمه برای بحث دیگری استفاده کرده است. از این رو، ایشان نخست تقسیم‌بندی مشهور را نقل و سپس به بیان و توضیح دو دیدگاه در مورد این انقسام پرداخته است که عبارتند از دیدگاه مشهور و دیدگاه محقق دوانی بدون این که به نقد آن‌ها بپردازد. علت عدم نقد هم مقدمی بودن این تقسیم‌بندی است؛ اما نخست دیدگاه مشهور مرور می‌شود.

الف. دیدگاه مشهور

مشهور فیلسوفان معتقدند تنها معرفت حصولی قابل تقسیم به تصور و تصدیق است. آقای خراسانی نخست به بیان این دیدگاه می‌پردازد که میرزا محمود خراسانی و محقق سبزواری نیز از آن پیروی نموده‌اند. ایشان می‌گوید «مشهور این است که تنها علم حصولی قابلیت انقسام به تصور و تصدیق را دارد؛ چنان که محمود خراسانی در رهبر خرد و محقق سبزواری در ثلثی به آن تصریح کرده‌اند. از این رو، آنان جمله «الصورة المضافة الى الشيء» را در تعریف علم حصولی گنجانده‌اند، لذا اگر

مطلق علم از دیدگاه آنان قابلیت این انقسام را دارا می‌بود، به کارگرفتن این جمله در تعریف معرفت، مفهومی نداشت؛ زیرا در تعریف علم حضوری صورت حاصله‌ای وجود ندارد؛ چه این که موجود خارجی یا امر واقعی، بنفسه در نزد ادراک‌کننده حاضر است.^۱،^۲

ب. دیدگاه محقق دوانی

محقق دوانی معتقد است که مطلق علم اعم از حصولی و حضوری قابلیت انقسام به تصور و تصدیق را دارد و این مطلب برخاسته از دیدگاه دیگر ایشان است که مطلق علم را عبارت از صورت حاضره نزد مدرک می‌داند. به دیگر سخن، ایشان حقیقت علم را مساوی با صورت می‌داند و علم منهای صورت را منکر است و طبیعی است که این صورت حاضر عندالمدرک، قابل انقسام به شقوق مختلف خواهد بود^۳، سپس محقق دوانی به بیان تقسیمات این صورت پرداخته است که محقق خراسانی آن را چنین به تصویر کشیده است؛ «علم قابل تقسیم به تصور و تصدیق، مطلق صورت حاضره در نزد مدرک است، چه این که این صورت حاضر در نزد عالم، عین ماهیت مدرک و معلوم بالعرض باشد؛ مانند تصور کنه و حقیقت یک شیء و چه تصور به غیرتصور کنه و حقیقت شیء باشد؛ مانند تصور شیء به واسطه خاصه آن و چه این که میان این صورت، با شیء خارجی غیریت وجود داشته باشد؛ مانند علم حصولی و چه عینیت؛ مانند علم حضوری و چه این صورت در ذات مدرک باشد؛ مانند علم نفس به کلیات و چه در آلات آن؛ مانند علم نفس به محسوسات و چه این صورت با خود عالم عینیت داشته باشد؛ مانند علم ذات الهی به نفس خویش و یا غیریت داشته باشد؛ مانند علم خداوند به سلسله ممکنات.^۴» تا این جا محقق خراسانی به تقریر دو دیدگاه پرداخته است؛ اما دیدگاه خود ایشان در این زمینه چیست؟ پاسخ آن بعد از بررسی «حقیقت آگاهی» که در ۱.۲ خواهد آمد، بیان خواهد شد.

۱.۲. تبیین حقیقت آگاهی

تبیین حقیقت علم کار ساده‌ای نیست. از این رو، در بحث‌های معرفت‌شناختی مورد توجه و نقد و

۱. همان، ص ۷۹.

۲. اشاره به این نکته حایز اهمیت است که محقق خراسانی همیشه برای واقعیت خارجی از دو واژه «موجود خارجی» و «امر واقعی» استفاده می‌کند که این امر ما را در فهم معنای «نفس الامر» کمک خواهد کرد که در بحث وجودشناسی به آن خواهیم پرداخت.

۳. قابل ذکر است این جانب در حقیقت علم حضوری تأملاتی داشتم که حاصل آن نوشتن تحقیق دوره کارشناسی در این زمینه بود. خلاصه سخن در آن جا این است که ما در علم حضوری - بر خلاف دیدگاه مشهور - نیز با صورت مواجهیم، حتی نسبت به نفس خویش که قوی‌ترین حالت علم حضوری را به نمایش می‌گذارد. تحقیق را بدون اطلاع از دیدگاه محقق دوانی نگاشتم و اکنون می‌بینم که ایشان نیز معرفت بدون صورت را منکر است. برای تفصیل بیشتر به تحقیق مذکور مراجعه شود.

۴. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتیمه، ج ۱، ص ۷۹.

ابرام‌های فراوانی قرار گرفته است و یکی از علل آن وجدانی بودن آگاهی است، لذا مسأله معرفت هم در فلسفه شرق و هم در فلسفه غرب همواره ذهن و زبان فیلسوفان را به خود مشغول داشته است و اختلاف در مورد حقیقت آگاهی، حکایت از سنگینی این مقوله دارد. چنان‌که اشاره رفت، مشهور آن را به «صورت حاصل از شیء نزد قوه عاقله» دانسته‌اند. سؤال این جاست که مقصود از «صورت» چیست؟ محقق خراسانی معتقد است که مراد از «صورت» بر اساس دیدگاه‌های مختلف، متفاوت خواهد بود، اختلافی که اساساً به تلقی صاحب‌نظران از حقیقت معرفت بر می‌گردد.

الف. «صورت حاصله» و دیدگاه‌های متفاوت

آقای خراسانی نخست دو دیدگاه را در این زمینه نقل می‌کند که بر اساس هر دیدگاه، «صورت» معنای خاصی می‌یابد که این دو دیدگاه را بایستی «دیدگاه عرضی» و «دیدگاه ماهوی» نامید. دیدگاه نخست از آن «کسانی است که معرفت را به عنوان عرض تلقی کرده‌اند و مراد از صورت، [براساس این دیدگاه] نقش و شبیح حکایت‌گر از شیء خارجی را خواهد داشت. از این رو، آنان علم حصولی را صورت حکایت‌گر از معلوم بالعرض و علم حضوری را حضور نفس شیء نزد عالم دانسته‌اند، [دیدگاه دوم] صورت حاصله را ماهیت منطبق بر امر خارجی، تلقی کرده‌اند، چنان‌که مصنف در شرح رساله گفته است: حکما علم را به حصول صورت شیء نزد عقل تفسیر کرده‌اند و صورت شیء، چیزی است که با حذف مشخصات شیء به دست می‌آید و عقل که در ذاتش جوهر مجرد از ماده و در فعلش مقارن با ماده است، عبارت است از نفس ناطقه انسانی که هر کسی با لفظ «انا = من» از آن تعبیر می‌کند. این تفسیر، مختص علم انسانی است که به ضروری و اکتسابی قابل تقسیم است.^۱ اکثر فیلسوفان مسلمان و عمدتاً نوصدرائیان از همین دیدگاه دوم پیروی کرده‌اند.

ب. دیدگاه آیت‌الله خراسانی

در این جاست که به دیدگاه آیت‌الله خراسانی می‌رسیم که هم تبیینی از دیدگاه خودشان است و هم قضاوتی در مورد دیدگاه مشهور و محقق دوانی. ایشان معتقد است که «مراد از «صورت» چیزی است که به واسطه آن یک شیء از غیر خودش تمیز و تشخیص داده می‌شود. صورت در این معنا ممکن است نفس ماهیت شیء باشد که در خارج موجود است و یا معدوم، یا [ممکن است] لوازم خاص شیء و یا عرض عام شیء و یا عین ذات خارجی شیء باشد؛ چنان‌که علم نفس به صفات باطنی‌اش از این قبیل است.^۲»

لذا اگر صورت را به معنای «ما یبیم به الشیء عما عداه» گرفتیم، شامل همه این موارد خواهد گردید. ایشان معتقد است که محقق دوانی نیز صورت را در تعریف علم، به همین معنا به کار برده

۱. محمد عیسی محقق خراسانی، الیتیمه، ج ۱، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۸۰.

است و استاد بارع نیز در نقد الآرا این دیدگاه را مورد توجه قرار داده است.

ج. بررسی دیدگاه آیت‌الله خراسانی

در دیدگاه آیت‌الله خراسانی که مراد از صورت را به معنای ما یمتاز به الشئ عما عداه می‌گیرد، چند نکته قابل ذکر است:

۱. ایشان نه دیدگاه عرضی را به صورت کلی پذیرفته و نه دیدگاه ماهوی را چه این که معتقد است، تبیین این دو دیدگاه، نسبت به معنای صورت، فاقد جامعیت لازم است و بر اساس آن، «صورت» فقط شامل برخی مصادیقش خواهد بود؛ لذا ایشان با تعریف صورت به ما یمتاز به الشئ عما عداه، چتر آن را فراخ می‌گستراند تا شامل همه مصادیقش گردد.

۲. دو دیدگاه پیشین، «صورت» شئ را شامل نفس امر خارجی نمی‌دانست. بر اساس دو دیدگاه قبلی، صورت یا شامل ماهیات عرضی، کیف، فعل و انفعال نفسانی، می‌گردید و یا فراتر از آن، شامل ماهیاتی جوهری نیز می‌شد که از آن به «ماهیت صرف» نیز تعبیر می‌گردد؛ اما بر اساس دیدگاه آقای خراسانی صورت شئ، شامل عین ذات خارجی هم می‌شود، چون صفات باطنی نفس، عین نفس است و علم به آن‌ها عین علم به خود نفس است و خود نفس یک امر خارجی و عینی است.

۳. بر اساس دیدگاه خراسانی، صورت منحصر به ماهیت موجوده در خارج نمی‌شود، بلکه شامل ماهیات معدومه نیز می‌گردد؛ زیرا ماهیت معدومه نیز خصوصیتی دارند که موجب امتیاز آن از سایر اشیا می‌گردد؛ اما بر اساس دو دیدگاه قبلی، صورت منحصر به ماهیات جوهری و عرضی موجود در خارج می‌گردد که توسط ذهن قابل انتزاع‌اند؛ اما نقطه مبهمی که در بیان مرحوم خراسانی وجود دارد، این است که ایشان توضیح نداده است که ماهیات معدومه در خارج چگونه قابل تصورند و صرفاً به اشاره به آن اکتفا کرده است.

۴. بر اساس دیدگاه خراسانی، تصویر «صورت» به این معنا نه تنها شامل ماهیات، بلکه شامل لوازم ماهیات نیز خواهد شد؛ نکته‌ای که در دو دیدگاه قبلی مغفول گذاشته شده است.

۵. طبق دیدگاه مرحوم خراسانی، تبیین «صورت» به این نحو، معنای موسعی می‌یابد که خود آن را چنین بیان کرده است «مراد از آگاهی که قابل تقسیم به حصولی و حضوری است، مطلق تبیین و انکشاف است، چنان که معنای آگاهی قابل تقسیم به تصور و تصدیق و تقسیم تصور و تصدیق به بدیهی و اکتسابی نزد محقق دوانی نیز به همین معنا است، در حالی که معرفت قابل تقسیم به تصور و تصدیق نزد مشهور، صرفاً شامل علم حصولی می‌گردید.»^۱

۶. با این توضیحات، نکته دیگری نیز روشن می‌گردد و آن این که مرحوم خراسانی در شماره (۱.۲) که به تقسیم علم به تصور و تصدیق اختصاص داشت، دیدگاه خویش را بیان نمود و صرفاً

۱. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۱، ص ۸۰.

اقوال را بیان کرد؛ اما با این بیان ایشان که «صورت» را به مطلق ظهور و انکشاف معنا می‌کند، بر خلاف مشهور، مطلق علم را قابل تقسیم به تصور و تصدیق می‌داند نه صرفاً علم حصولی را. به بیان دیگر، اگر محقق دوانی معرفت قابل انقسام به تصور و تصدیق را به معنای تبیین و انکشاف می‌گیرد و در تبیین حقیقت صورت، به دیدگاه خراسانی نزدیک می‌گردد، محقق خراسانی نیز در قائل بودن به قابلیت تقسیم مطلق علم، نه صرف علم حصولی، به تصور و تصدیق، به دیدگاه دوانی نزدیک شده است؛ لذا می‌توان گفت حقیقت آگاهی در دیدگاه مرحوم خراسانی تبیین منطقی، منسجم و قابل قبولی به خود گرفته است.

۲. دیدگاه زبان‌شناختی محقق خراسانی

بحث زبان‌شناختی فلسفی همچون معرفت‌شناسی از مباحث شیرین و عمیق فلسفی است. منطقیون و فلاسفه در جاهای متعددی به این مهم پرداخته‌اند و امروزه یکی از رشته‌های فلسفه مضاف را به خود اختصاص داده است. فیلسوفان دین به خصوص در مورد زبان عقل و دین مانورهای خوبی به نمایش گذاشته‌اند و عمدتاً در بحث از این نکته که گزاره‌های دینی چه مفهومی خواهند داشت، نقبی زدند به کارکرد و جایگاه زبان در منظومه معرفتی بشر؛ اما «مهم‌ترین فیلسوفی که در این زمینه تلاش کرد و جهان او را به نام فیلسوف «بازی‌های زبانی» می‌شناسد، ویتگنشتاین است. ایشان مسأله زبان را به تحلیل نشست و زوایای پیدا و پنهان آن را به صورت منظم، تنظیم و تعریف کرد و بیان نمود که کج کارکردهایی در حوزه‌های علوم و دانش بشری اتفاق افتاده است که بسیاری از آن‌ها برخاسته از رعایت نکردن ویژگی‌های زبان و حدود و کارکردهای آن است.^۱ اهل منطق، منطق صوری را اساساً برای پیش‌گیری از کج کارکردهای مفاهیم معرفتی تدوین کردند تا در قالب این علم، خطاهای اندیشه بشر را به حداقل برسانند و از این زاویه وارد مباحث الفاظ و بازی‌های زبانی شدند.

تحلیل گزاره‌های منطقی در قالب قضایا، دلالات، آشکال و نسب، نمونه‌ای از این تلاش‌ها در راستای مصون‌سازی فکری - معرفتی در قالب زبان است؛ لذا تحلیل این گزاره‌ها، هم به حوزه معرفت‌شناسی و هم به حوزه زبان‌شناسی ارتباط می‌یابد. از آن‌جا که هدف این نوشته تحلیل مباحث زبان‌شناختی به طور کلی نیست؛ در این بخش به مباحث زبان‌شناختی دیدگاه مرحوم خراسانی بسنده خواهیم کرد. ایشان در این زمینه تأملاتی دارد که انصافاً از دقت‌های موشکافانه او حکایت دارد و ما به چند مورد اشاره خواهیم نمود.

الف. گزاره منطقی و مسأله تصدیق

میان حکمای اسلامی و فخر رازی در مورد عناصر دلیل و اجزای قضیه اختلاف نظر وجود دارد.

۱. حسن‌رضا فهیمی، رابطه عقل و دین از دیدگاه ابن رشد و ابوالحسن اشعری، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، ص ۱۰۱.

حکما، تصدیق در یک قضیه خبری را نفس اذعان و حکم قرار داده‌اند؛ اما فخر رازی قضیه را عبارت از تصور موضوع و محمول، تصور نسبت و اذعان می‌داند. محقق خراسانی این تفاوت را این‌گونه توضیح می‌دهد «تفاوت میان مذهب حکما و رازی از دو جهت است، نخست این که تصدیق در نزد حکما بسیط است و در نزد رازی مرکب از امور چهارگانه. دوم، تصورات سه‌گانه [موضوع، محمول و نسبت] در نزد فخر رازی از اجزای قضیه؛ اما در نزد فیلسوفان به عنوان شروط آن تلقی می‌شوند.»^۱ با توجه به اهمیت موضوع، محقق خراسانی به تفصیل وارد این بحث شده است و زوایای عناصر حکم را مورد بررسی بیشتری قرار داده است.

ب. تحقیق در عناصر تصدیق و حکم

آیت‌الله خراسانی نخست سخنی را از فاضل جیلانی در حاشیه تقریب در این زمینه نقل می‌کند و سپس به بیان دیدگاه خویش می‌پردازد. جیلانی معتقد است، قائلین به بساطت تصدیق در یک قضیه خبری اذعان را مرادف اعتقاد و حکم دانسته است. طبق این دیدگاه اذعان، اعتقاد، حکم، تصدیق، ایقاع و انتزاع همه به یک معنا و مرادفند، لذا تصدیق، نوعی از ادراک و از مقوله علم خواهد بود؛ اما گروه دیگری از متأخرین قائلین به بساطت، تصدیق را غیر از اذعان و حکم قرار داده‌اند و آن را نتیجه حکم تلقی کرده‌اند و معتقدند که سخن متقدمین قائل به بساطت در مورد اطلاق حکم بر تصدیق را بایستی بر اطلاق لازم بر ملزوم حمل نمود نه از باب ترادف. در این جاست که دیدگاه زبان‌شناسانه محقق خراسانی نمایان می‌گردد و معتقد است در این امر، خلطی میان معنای لغوی و اصطلاحی تصدیق صورت گرفته است که اینک توضیح خواهیم داد.

ج. دیدگاه محقق خراسانی

ایشان با تفکیک میان معنای لغوی و اصطلاحی به حل موضوع حقیقت تصدیق پرداخته است و می‌گوید «تصدیق اصطلاحی در نزد حکمای متقدم قائل به بساطت، همان اذعان و اعتقاد به نسبت خارجی است که مقصود از آن ادراک وقوع و لا وقوع نسبت است و این امر موجب خلط میان معنای لغوی و اصطلاحی شده است؛ لذا برخی گمان کرده‌اند که صرف اذعان، تصدیق نخواهد بود، چه این که مراد از تصدیق به معارف اسلامی که در لسان شرع آمده است، مقصود از آن، تسلیم و قبول است و تسلیم و قبول از لوازم ادراک حقیقت و واقع است نه عین آن. از این رو، ایمان معاندین حق، مورد پذیرش واقع نشده است به این دلیل که با تسلیم و قبول همراهی نمی‌کند؛ چنان که در داستان قوم فرعون آمده است که «آنان منکر حق شدند در حالی که نفس‌شان به آن یقین داشتند.»^۲ به تعبیر واضح‌تر، کسی که یقین به واقع دارد، گاهی منکر آن است و این نوع یقین را نمی‌توان تصدیق نامید.^۳

۱. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۱، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۴.

از این رو، برخی اذعان به نسبت را به معنای ادراک آن بر وجه تسلیم و قبول گرفته‌اند و ادراک به این معنا را حکم نامیده‌اند. به بیان دیگر، قید قبول و تسلیم را بر آن اضافه کرده‌اند چنان‌که آقای خبیبی در تهذیب معتقد است که «ادراک با این قید همان حکم خواهد بود؛ زیرا ادراک وقوع و لا وقوع نسبت، حقیقتاً [با وجود این قید] ادراک وقوع و لا وقوع نسبت است.»^۱ داوری و نتیجه‌گیری زبان‌شناسانه محقق خراسانی از این بحث، این است که تصدیق غیر از اذعان است، اذعانی که مراد از آن ادراک وقوع و لا وقوع نسبت است؛ اما این اشکال و نقد بر حکمای متقدم در صورتی وارد است که تصدیق را عین اذعان و حکم بگیریم و اذعان و حکم را به ادراک وقوع و لا وقوع لغوی تفسیر کنیم؛ اما اگر آن را به ادراک وقوع و لا وقوع اصطلاحی تفسیر نماییم، جایی برای ورود این اشکال نخواهد بود؛ هر چند با معنای لغوی آن مخالف باشد؛ زیرا قطعاً تصدیق در لسان حکما در معنای اصطلاحی به معنای جدید منتقل شده است. نکته قابل ذکر این که مرحوم خراسانی در ضمن این بحث تلویحاً دیدگاه فخر رازی را نیز نمی‌پذیرد، هر چند در درس‌های شرح تجرید در توضیح جمله «والاستدلال بتوقف التصدیق بالتنافی علیه...»^۲ صریحاً دیدگاه فخر رازی را ضعیف شمرده است^۳ و تصدیق را امر بسیط می‌داند.^۴

د. نتیجه سخن

محقق خراسانی از این بحث، چنین نتیجه گرفته است که «بدون شک، تصدیق اصطلاحی با حکم و اذعان مرادف است، حکم و اذعانی که در اصطلاح به معنای ادراک وقوع و لا وقوع نسبت است؛ اما نامیدن این ادراک را به تصدیقی که معنای آن در لغت، قناعت و قبول نفس است، درست نخواهد بود؛ بلکه از باب تسمیه ملزوم به اسم لازم آن است، چنان‌که این نکته در بیان علامه مظفر در منطق و صدرالدین شیرازی در رساله تصور و تصدیق نیز ذکر شده است.»^۵ در این بیان محقق خراسانی، نکاتی وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. توجه به مباحث زبان‌شناختی، چون ترادف و اشتراک، معنای لغوی و اصطلاحی، نقل و انتقال از معنای اصلی و حقیقی به معنای مجازی و نقش آن در مفاهیم معرفتی که ایشان به صورت خلاصه، اشاره کرده است.

۲. اهمیت بحث‌های زبانی و این که تا چه حد، کج‌کارکردهای زبانی باعث انحراف در مفاهیم معرفتی می‌گردد؛ چنان‌که در مورد بحث اگر خلطی در معنای لغوی و اصطلاحی وجود نمی‌داشت،

۱. همان، ص ۸۴.

۲. نصرالدین محمد بن الحسن طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۱۳.

۳. ناصری یکاوانگی، تقریرات درس شرح منظومه آیت‌الله خراسانی (جزوه چاپ‌نشده)، ص ۴.

۴. ناصری یکاوانگی، تقریرات درس شرح منظومه آیت‌الله خراسانی (جزوه چاپ‌نشده)، ص ۱۳.

۵. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵.

موجب دیدگاه‌های متفاوت نمی‌گردید.

۲.۱. بحث دلالت

بحث دلالت، نیز در حوزه زبانی جایگاه مهمی دارد چه این که مهمترین کارکرد آن بحث افاده و استفاده و تفهیم و تفهم در مقاصد معرفتی است و از میان سایر دلالت‌ها، دلالت لفظی وضعی جایگاه مهم‌تری را در محاورات بشر به خود اختصاص داده است که خود به مطابقی، تضمینی و التزامی تقسیم می‌شود. از این رو، محقق خراسانی با توجه به مسأله زبان‌شناختی این بحث، به دو سؤال مهم پاسخ می‌دهد؛ نخست حصر دلالت لفظی در مطابقی، تضمینی و التزامی، دوم تلقی شدن دلالت تضمینی و التزامی از زمره دلالت لفظی.

الف. مثلث دلالت لفظی

برخی بر حصر دلالت لفظی در مثلث مطابقی، تضمینی و التزامی اشکال کرده‌اند که این حصر نه ملاک عقلی دارد و نه استقرایی؛ زیرا دلالت جمله «اسد یرمی» بر رجل شجاع، تحت هیچ یک از اقسام سه‌گانه داخل نخواهد بود؛ چون معنای شجاع که مدلول اسد است، نه موضوع له مطابقی آن است و نه موضوع له تضمینی و التزامی. محقق خراسانی از این اشکال چنین پاسخ داده است که مقسم ما «دلاله ما وضع من اللفظ بالقیاس الی ما یدل علیه من المعنی» است. از این رو، «وضع اعم است از وضع شخصی و نوعی، وضع شخصی آن است که برای شخص ماده لفظ یا هیأت لفظ، نقشی برای لفظ در معنای آن وجود دارد؛ مانند معانی حقیقی و وضع نوعی آن است که این نقش در آن وجود ندارد؛ مانند مجازها. بر اساس تحقیقات ما، واضع زمانی که لفظی را برای معنایی وضع می‌کند، در استعمال لفظ در هر معنای مناسب با معنای حقیقی آن، اجازه و ترخیص داده است، لذا برای شخص لفظ و نیز شخص معنا در مقام وضع و ترخیص، نقش و جایگاهی خاصی وجود ندارد و ترخیص در این جا با وضع نوعی خود به یک معنا است.»^(۱) نتیجه دیدگاه مرحوم خراسانی این است که دلالت لفظ بر معنای مجازی از زمره دلالت مطابقی است و لازمه آن انحصار دلالت در دلالت مطابقی خواهد گردید که خود، خروج از تقسیم دلالت لفظی به مطابقی، تضمینی و التزامی است. از این رو، محقق خراسانی این اشکال را تقریر و سپس به آن پاسخ داده است.

ب. تقریر اشکال بر دیدگاه خراسانی

آیت‌الله خراسانی خود، اشکال را چنین تقریر کرده است: «همانا استعمال در مورد تضمین و التزام، استعمال لفظ در جزء موضوع له و یا خارج آن که لازمه آن است، می‌باشد، نه نفس موضوع له و تمام آن؛ معنای مجاز همواره استعمال لفظ در غیر موضوع له است، لذا در استعمال لفظ کل در

جزء، علاقه کل و جزء یکی از علاقات معتبره تلقی می‌گردد تا چه رسد به استعمال لفظ در خارج از موضوع له که در آن علاقات زیادی وجود دارد.^{۱)}

ج. پاسخ محقق خراسانی

ایشان پاسخ می‌دهد که «استعمال لفظ در معنای تضمینی و التزامی از باب استعمال لفظ در جزء و خارج نیست، بلکه استعمال لفظ در تضمن و التزام با همین وصف، در معنای مطابقی است و بس. اگر این معنای مطابقی دارای جزء و خارج لازم بود، دلالت تضمن و التزام نیز با هم محقق شده است و اگر دارای یکی از آن دو بود، فقط همان دلالت محقق می‌گردد؛ اما اگر لفظ در معنای مطابقی استعمال نشده باشد؛ بلکه فقط در معنای تضمینی و یا التزامی استعمال شده باشد، دیگر تضمن و التزامی در کار نیست، بلکه خود عین معنای مطابقی است؛ زیرا مطابقت، خود در مجازات محقق می‌گردد.^{۲)}

د. اطلاق دلالت لفظی بر تضمن و التزام

اما چگونه می‌توان به دلالت تضمینی و التزامی نام دلالت لفظی را اطلاق کرد؟ در حالی که برای تضمن و التزام، لفظی وضع نشده است تا تحت عنوان وضع شخصی از آن یاد کنیم و در آن استعمال نشده است تا وضع نوعی محقق شده باشد؟ پاسخ این اشکال با توجه به بیان قبلی محقق خراسانی روشن است. ایشان پاسخش این است که این نکته از باب «سببیت» است.

ه. سببیت در تضمن و التزام

ایشان معتقد است که «مراد از دلالت وضعیه این است که برای وضع، دخل و نقشی در دلالت وجود داشته باشد و در این دو مورد [تضمن و التزام] لفظ، فقط در تمام موضوع له استعمال شده است و این دو دلالت به تبع دلالت مطابقی انطلاق می‌یابد. در نتیجه، دلالت مطابقی مسبب از وضع است و از باب سبب السبب سبب، مطابقت، سبب تحقق تضمن و التزام خواهد شد، لذا می‌توان گفت وضع، سبب تضمن و التزام نیز خواهد بود و این مقدار از سببیت در انتساب دلالت تضمینی و التزامی به وضعی بودن آن کفایت می‌کند.^{۳)} این نکته زبان‌شناسانه مهم و محققانه در باب دلالت، از ابتکارات و برکات محقق خراسانی است.

۲.۲. تأملی در قضیه سالبه

یکی از بحث‌های زبان‌شناختی دقیق دیگر مرحوم خراسانی در قضیه سالبه است؛ اما قبل از آن ذکر این مقدمه لازم است که در منطق صوری قضیه‌ای وجود دارد به نام ضروریه مطلقه. محقق خراسانی

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

معتقد است که نام نهادن قضیه به ضروریه نه از این جهت است که کلمهٔ ضرورت در آخر آن ذکر می‌شود، بلکه ضرورت را از نسبت لازمه‌ای که در این قضیه وجود دارد می‌فهمیم و کلمهٔ ضرورت فقط می‌تواند قضیه را موجهه سازد؛ اما اصل مطلب را ایشان به صورت اشکالی مطرح و سپس به آن پاسخ داده است و آن این که در قضیهٔ سالبه، سلب و انتزاع حکم وجود دارد و زمانی که ضرورت از قضیه سلب گردد، دیگر حقیقتِ ضرورت وجود ندارد، بلکه سلب ضرورت تحقق یافته است و در قضیهٔ خالی از نسبت، تصدیق معنا ندارد؛ زیرا متعلق تصدیق که نسبت است، اساساً منتفی است.

الف. تفکیک میان سلب الحمل و حمل السلب

ایشان در پاسخ به نکتهٔ دقیقی اشاره دارد و آن این که بایستی میان سلب الحمل و حمل السلب تفکیک قائل شد؛ اما قبل از آن «باید دانست که سلب، امر خارج از واقع و حقیقت قضیه است؛ زیرا قضیه عبارت از موضوع، محمول، نسبت و ادراک اتصاف به نسبت است. تا این جا میان سلب و ایجاب تفاوتی وجود ندارد و تفاوت سلب با ایجاب در رفع، سلب و انتزاع نسبت است. در نتیجه، قضیه به امور چهارگانه منحل می‌گردد که امر چهارم یعنی رفع نسبت، از مختصات آن است.»^۱ ایشان معتقد است این نکتهٔ زبانی باعث شده است تا کسانی گمان کنند که بعد از رفع نسبت در قضیهٔ سالبه، دیگر نسبتی وجود ندارد؛ اما متوجه نشده‌اند که در مثال «لیس کل علم نافعاً» مراد، شناخت این نکته است که نسبت نفع به هر علمی وقوع نمی‌یابد و روشن است که علم به چیزی همواره به معنای تطابق آن نیست، گاهی این مطابقت حاصل می‌شود و گاهی خیر، لذا نسبت در سالبه، عین نسبت در موجهه است و معنی سلب و ارتفاع نسبت به این معنا است که متکلم و یا متعقل قضیه سالبه، درک می‌کند که این نسبت، غیر واقعه و غیر متحققه است. چنان که در موجهه، شناخت می‌یابد که نسبت، واقعه و متحققه است و این معنای حقیقت قضیهٔ سالبه است در حالی که در ربط سلبی، ربط سلبی بعد از تحقق امور چهارگانه محقق خواهد شد؛ لذا در موجهه با سه امر مواجهیم و در سلب الحمل ادراک ثبوت نسبت نیز بایستی محقق شود و در حمل السلب، بایستی امر پنجمی نیز ایجاد گردد؛ مانند موجهه سالبه المحمول.^۲ خلاصه در محور قضیه، نقاط مختلفی را می‌توان علامت‌گذاری کرد و از این طریق به نتیجهٔ مطلوب دست یافت و نباید از کنار این نکات زبان‌شناسانه آسان گذر کرد که در غیر این صورت قطعاً منجر به کج‌کارکردهای معرفتی خواهد گردید.

۲.۳. واجب‌الوجود و اختفای ظهوری

یکی دیگر از نکات زبانی را در درس‌های منظومه ایشان پیرامون اختفای ظهوری واجب‌الوجود می‌یابیم. ایشان در توضیح مصرع سبزواری «یا من هو اختفی لفرط نوره» معتقد است که مقصود از

۱. همان، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۳۶.

اختفا در این جا اختفای خاصی است و بایستی این معنای خاص را در شرح این مصرع مورد توجه قرار داد؛ چه این که واژه‌ها در قالب و ساختار زبان فلسفی، معنای خاصی می‌یابد که اگر بدان توجه صورت نگیرد، به مفهوم مطلوب دست نخواهیم یافت. از این رو، ایشان به توضیح واژه اختفا در ذیل ساختار مفاهیم «وجود» و «وجوب» پرداخته است تا معنای متناسب را القا کند، لذا می‌گوید اختفا سه گونه است.

۱. اختفای حجابی؛ ایشان اختفای حجابی را با مثال به آفتاب توضیح داده است. نور آفتاب بر همه عالم می‌تابد؛ اما گاهی در اثر حاجب شدن یک مانع مخفی می‌شود، زمانی که خورشید در پشت کوهی قرار گیرد، بینندگان دیگر نمی‌توانند نور خورشید را ببینند و درک کنند و سرانجام نور آن پنهان خواهد ماند و این پنهانی، پنهانی احتجابی نام دارد.

۲. اختفای غطایی؛ زمانی که خورشید پشت ابر پنهان می‌گردد، اختفای غطایی صورت می‌گیرد، وجه اشتراک این نوع پنهانی با صورت قبلی در این است که هر دو حجاب، مانع از ادراک نور خورشید خواهند شد و تصور ادراک از ناحیه مدرکان است که نمی‌توانند مدرک را ادراک کنند؛ اما تفاوت‌شان در این است که حجاب اول، غیرقابل رفع و دوم، قابلیت رفع را داراست.

۳. اختفای ظهوری؛ این اختفا به این معنا است که هیچ مانعی خارجی قابلیت ندارد تا از درک شیء جلوگیری کند، بلکه ویژگی‌ای در خود شیء وجود دارد که مانع از درک و دریافت مدرکان گردیده است. به بیان دیگر، ویژگی ذاتی شیء است که مانع از درک آن گردیده است؛ مانند مخفی شدن آفتاب از انظار در اثر شدت و طغیان نور خودش. تفاوت این اختفا با دو صورت قبلی در این است که در این جا امر سومی به نام حجاب، میان مدرک و مدرک وجود ندارد و چون همه موجودات اثر وجودی خداوند است و تجلیات ظهور او، دیگر حاجب و مانعی وجود ندارد تا حجابی در کار باشد؛ زیرا حجاب در این صورت یک امر عدمی است و در ذات مدرک راه نمی‌یابد و از آن جا که اختفا، اختفای ظهوری است، تقابل ظهور و خفا که در همه جا از باب تقابل ایجاب و سلب و میان آن دو، نسبت تناقض حاکم است. در این مورد چنین نسبتی حاکم نخواهد بود و به تناقض منجر نمی‌گردد. دلیل آن روشن است؛ زیرا این نوع اختفا، برخاسته از حاق ذات و یک امر ذاتی است نه از ناحیه غیر و یک امر عرضی^۱ چنان که پیداست، این بحث اساساً یک بحث وجود شناختی است؛ اما ایشان ظریفانه، نکات زبان‌شناختی بحث را نیز مورد توجه قرار داده است.

۳. دیدگاه وجودشناختی محقق خراسانی

محقق خراسانی استاد فلسفه اسلامی است. از این رو، بررسی دیدگاه او در فلسفه صدرایی جای سخن بسیار دارد؛ اما متأسفانه شرح‌های منظومه ایشان که با قلم خودشان نوشته شده بود و آن را از

۱. ناصری یکاولنگی، تقریرات درس شرح منظومه آیت‌الله خراسانی (جزوه چاپ‌نشده)، ص ۲۲ و ۲۳.

نوشته‌های دقیق خویش می‌دانست و به شاگردانش نیز ارائه کرده بود، نه تنها به طبع نرسیده، بلکه کاملاً مفقود شده است، جلد اول هدایت الحکمه که در نجف آماده چاپ بوده نیز در دسترس نیست، سرنوشت دست‌نوشته‌های فلسفی دیگرش نیز نامعلوم است و تنها برخی تقریرات شاگردانش از درس‌های منظومه و شرح تجرید ایشان است که به صورت جسته و گریخته و ناتمام نوشته شده است که چندان قابل استفاده هم نیست، لذا هر نویسنده‌ای که در دیدگاه‌های فلسفی ایشان بیشتر کنکاش کند، کمتر منبع به دست می‌آورد و آنچه اکنون صاحب این قلم به آن دست یافته است، برخی از این تقریرات ناقص و کتاب الیتیمه شرح منطق ایشان است. با بررسی همین یافته‌های نادر می‌توان پی برد که تأملات عقلانی این مرد بزرگ چه قدر دقیق، سنجیده و عمیق بوده‌اند. در این بخش به بررسی برخی از این نکات خواهیم پرداخت و تلاش خواهیم کرد تا مطالبی بررسی شود که در سایر جاها کمتر به آن‌ها پرداخته شده است.

۳.۱.۱. نفس الامر

نفس الامر یکی از مسائل دقیق فلسفی‌ای است که گاه مستقلاً و گاه در مورد ملاک صدق و کذب گزاره‌ها مخصوصاً در قضایای حقیقیه و ذهنیه از آن سخن گفته می‌شود. «هم‌چنین در قضایایی که از معقولات ثانیه تشکیل می‌شوند، مانند قضایای منطقی یا قضایایی که احکامی برای معدومات و محالات اثبات می‌کنند، گفته می‌شود که ملاک صدق آن‌ها مطابقت با نفس الامر است.»^۱ فیلسوفان و منطقیان در تعریف حقیقت، همواره از مطابقت شیء با واقعیت عینی سخن می‌رانند، و چون از طرف دیگر برای همه حقایق نمی‌توانستند واقعیت عینی به معنای امر خارجی پیدا کنند؛ این اشکال در برابرشان مطرح می‌گردید که پس برخی قضایا چگونه واقعیت عینی دارند؟ لذا در پاسخ بیان می‌داشتند که مراد از حقیقت، مطابقت شیء با نفس الامر است.

۳.۱.۱.۱. نفس الامر و دیدگاه‌های مختلف

در تحلیل نفس الامر دیدگاه‌های متفاوتی ابراز شده‌اند، برخی چون آگوست کنت در برخی قضایا منکر آن بودند؛ ایشان معتقد بود که قضایای علوم تجربی و آزمایشی از آن‌جا که قضایای این علوم ذهنی‌اند، نباید ملاک آن مطابقت با نفس الامر باشد.^۲ برخی معتقدند مراد از «امر» در نفس الامر، عالم مجردات و عقول است^۳ و برخی دیگر گفته‌اند نفس الامر هر چیزی، متناسب با خود آن است که آن را با تعبیر «نفس الامر کل شیء بحسبه» بیان کرده‌اند. شهید مطهری می‌گوید «قضایای خارجی صدق‌شان ملاک صدق‌شان مطابقت با عین است، ولی در قضایای ذهنیه باید گفت که

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱ ص ۲۵۴.

۲. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۹، ص ۶۶۷.

۳. همان، ص ۶۷۶.

ملاک صدق آن‌ها هم مطابقت با عین است؛ اما با توجه به این که «عینیه کل شیء بحسبه» ولی در مورد قضایای حقیقیه و نیز قضایایی که خارج از قضایای خارجی است، باید بگوییم که ملاک صدق آن‌ها مطابقت با نفس الامر است؛ اما در این جا که می‌گوییم نفس الامر یعنی مرتبه‌ای از مراتب واقع.^۱) مصباح یزدی نیز معتقد است «منظور از نفس الامر غیر از واقعیات خارجی، ظرف ثبوت عقلی محکیات می‌باشد، که در موارد مختلف تفاوت می‌کند و در مواردی مرتبه خاصی از ذهن است؛ مانند قضایای منطقی و در مواردی ثبوت خارجی مفروض است؛ مانند محکی قضیه محال بودن اجتماع نقیضین و در مواردی بالعرض به خارج نسبت داده می‌شود؛ چنان‌که می‌گویند: علت عدم معلول، عدم علت است که رابطه علیت در حقیقت بین وجود علت و وجود معلول برقرار است و بالعرض به عدم آن‌ها هم نسبت داده می‌شود.^۲) چنان‌که ملاحظه می‌شود ایشان با توجه به گزاره‌های مختلف، نفس الامر را متعدد دانسته است و براساس ویژگی هر قضیه، نفس الامر را برای آن در نظر گرفته است و ملاک کلی‌ای که ایشان بیان کرده است، این است که بایستی تطابق و عدم تطابق قضایا را با ماورای مفاهیم آن‌ها سنجید.

اما محقق خراسانی معتقد است «زمانی که سخن از امر واقعی، خارجی و یا نفس الامری به میان می‌آید، مقصود از آن، چیزی است که واقعیت آن تابع اعتبار معتبر نیست، اعم از این‌که وجود خارجی داشته باشد یا خیر مانند ملازماتی که میان دو طرف قضیه شرطیه وجود دارد. در قضیه شرطیه لوکان فیهما آله الا الله لفسدتا، ملازمه میان تعدد الهه و فساد امری است که واقعیت آن وابسته به فرض و اعتبار نیست با این‌که [چنین ملازمه‌ای] در خارج موجود نیست، انسان هم یک موجود خارجی است که واقعیتش منوط به اعتبار نخواهد بود، اعتباری که فقط جایگاه ذهنی دارد. لذا شیء خارجی اعم از موجود خارجی، واقعی و نفس الامری است.^۳) نکاتی که از بیان ایشان به دست می‌آید؛ عبارت‌اند از:

اولاً؛ واقعیت، فراتر از خارجیت به معنای وجود مادی است که شامل مجردات و ظرف عقلی نیز می‌گردد.

ثانیاً؛ نفس الامر و واقعیت، امری است که تابع اعتبار معتبر نیست، لذا ایشان ثبوت خارجی مفروض را نمی‌پذیرد، برخلاف دیدگاه آقای مصباح که در مورد قضیه محال بودن اجتماع نقیضین به آن تصریح کرده بود. آقای خراسانی این قضیه را از آن جهت واقعی می‌داند که از ظرفیت عقلی برخوردار است و تابع اعتبار معتبر نیست مگر بیان جناب مصباح را این‌گونه توجیه کنیم که مراد از «ثبوت خارجی مفروض» نیز مفروض عقلی است، نه صرف اعتبار.

۱. همان، ص ۶۷۶.

۲. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۱، ص ۱۷۴.

ثالثاً؛ محقق خراسانی ملاک جامع‌تری را برای نفس الامر ارائه کرده است به این معنا که مطلق غیراعتباری را دارای واقعیت نفس الامری می‌داند که شامل همه قضایا خواهد شد و نیازی وجود ندارد تا با استقرار نفس الامر هر شیء را به تناسب برای آن اثبات کنیم، مگر معتقد باشیم که ملاک مرحوم خراسانی یک ملاک اولیه است و برای تشخیص مصادق، نیازمند تشخیص نفس الامر هر شیء به تناسب آن خواهیم بود.

خراسانی با توجه به معنای نفس الامر طبق تعبیر خویش، معتقد است که کلیات واقعی و نفس الامری، مفاهیم کلیه‌ای است که عقل، آن‌ها را درک می‌کند و واقعیت آن‌ها قائم به اعتبار و فرض نخواهد بود، به گونه‌ای که جایگاهی غیر از حوزه اعتبار نداشته باشد. این بیان ایشان از نفس الامر مقدمه‌ای خواهد شد برای بحث دوم ما در تحلیل دیدگاه وجودشناختی مرحوم خراسانی که عبارت است از بحث دقیق و جنجال‌برانگیز «وجود کلی» و تشکیکات نومینالیست‌ها در این مورد، که اکنون مورد بحث قرار خواهیم داد.

۳.۲. وجود کلی و نقد نومینالیست‌ها

رنسانس در غرب که تحول همگانی را نوید می‌داد، گرایش‌های متعددی در همه زمینه‌ها اوج گرفت و عمدتاً در دو کشور انگلستان و فرانسه یک گرایش فلسفی به نام نومینالیسم (اصالت تسمیه) به وجود آمد که به باور برخی «نقش مؤثری در سست کردن بنیان فلسفه داشت.^۱» نومینالیست‌ها در وجود کلی تشکیک کردند و معتقد بودند که ما امری به نام کلی نداریم، و «الفاظی که گفته می‌شود دلالت بر مفاهیم کلی دارند، در واقع، نظیر مشترکات لفظی هستند که دلالت بر امور متعددی می‌نمایند. مثلاً لفظ انسان که بر افراد فراوانی اطلاق می‌شود، مانند اسم خاصی است که چندین خانواده برای فرزندان‌شان قرار داده باشند یا مانند نام فامیلی است که همه افراد خانواده به آن نامیده می‌شوند.^۲» از این رو، «طرفداران این نظریه را اسمیون (نومینالیست‌ها) می‌نامند.^۳» بارکلی و ویلیام اُکامی از بنیان‌گذاران این طرز تفکر بود. اگر انکار کلی توسط نومینالیست‌ها تئوریزه شد در مقابل، اعتقاد به وجود کلی عمر به مراتب طولانی‌تر از انکار آن داشت. افلاطون نه تنها بر واقعیت مفاهیم کلی تأکید می‌کرد؛ بلکه برای آن واقعیت عینی قائل بود که از آن به «مُثل افلاطون» تعبیر می‌گردد که شاه بیت فلسفه او را تشکیل می‌دهد. حتی ایشان معتقد است «جزئیاتی که حواس درک می‌کنند، واقعیت نیستند.^۴» در حالی که مُثل قائم به ذات و حقایق مطلقند. هر چند ارسطو شاگرد افلاطون با نظریه

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. شیروانی، علی، کلیات فلسفه، ص ۵۲.

۴. حنا الفاخوری و خلیل الجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۵۴.

استاد در اعتقاد به مُثل همراهی نمی‌کرد؛ اما وجود کلی را در عالمی به نام معقولات جایگزین کرد. به بیان دیگر ایشان برای مثل عرشی جایگاه فرشی قایل شد و آن را زمینی ساخت. بعد از ارسطو در نحله شرقی فلسفه یونانی در حوزه اسلام عمدتاً فیلسوفان مسلمان از ایشان پیروی کردند و همواره کلیات به عنوان یکی از بحث‌های مهم فلسفی در متون فلسفه و کلام اسلامی تا کنون مطرح است.

۱. ۲. ۳. دیدگاه خراسانی در وجود کلی

۲. ۲. ۳. تقسیمات کلی و بررسی کلی فرضی

مرحوم خراسانی نخست کلیات را به کلیات واقعی و فرضی تقسیم می‌کند و سپس کلیات واقعی را نیز به دو نوع خارجی و ذهنی تقسیم کرده است و معتقد است که همه کلیات، به جز کلیات فرضی از واقعیت نفس الامری برخوردار است؛ اما در مورد کلیات فرضی ایشان معتقد است که اولاً، این کلیات مفاهیم کلی است. ثانیاً، برای آن واقعی وجود ندارد، ثالثاً اگر موطنی برای آن فرض شود، فقط ظرف فرض و اعتبار است. بدین صورت سه تا ظرف را می‌توان برای کلیات در نظر گرفت، نخست ظرف خارجی که کثیری از اشیا در این ظرف موطن دارند، دوم ظرف ذهنی که معقولات ثانیه در این مکان متوطن‌اند و سوم ظرف اعتبار که موطن کلیات فرضی‌اند. با این تقسیم‌بندی روشن می‌گردد که ایشان حتی برای کلیات فرضی وجودی، نه در ظرف ذهن و خارج، بلکه در ظرف اعتبار قائل است و چون این کلیات، واقعیت و اعتبارش طبق اعتبار است، برای شناخت آن‌ها فایده‌ای در علوم مترتب نخواهد بود. به تعبیر دیگر، واقعیت این کلیات، واقعیت فرضی و اعتباری است نه واقعی و حقیقی.

۳. ۲. ۳. کلیات سه‌گانه در یک مثال

کلی طبق تقسیم‌بندی معروف به منطقی، طبیعی و عقلی تقسیم می‌گردد، مرحوم خراسانی در این قسمت به نکته دقیقی اشاره می‌کند که از نگاه برخی پنهان مانده است و آن تطبیق سه نوع کلی در مورد برخی از مثال‌ها و عدم صدق آن در برخی دیگر است. ایشان معتقد است که تنها مثالی که می‌توان سه تا مفهوم را در آن جمع کرد، مثال الکلی کلی است؛ زیرا «معنای آن این است که نفس ما لایمتنع صدقه علی کثیرین کلی است که در نتیجه موضوع و محمول در این مثال کلی منطقی خواهد بود؛ زیرا منطقی همین معنای ما لایمتنع را از کلی قصد می‌کند و از آن‌جا که این مفهوم، خود طبیعتی از طبایع و حقیقتی از حقایق است و نیز این که نفس کلیت بر آن صادق است؛ لذا هر دو کلی طبیعی نیز هست؛ زیرا کلیت عارض آن نمی‌شود، بلکه بذاته بر آن صادق است و از آن‌جا که کلیت، موطنی غیر از عقل ندارد، هر دو، کلی عقلی نیز خواهند بود؛ لذا سه نوع کلی در مثال الکلی کلی صادق است.^۱» محقق خراسانی معتقد است اگر با نگاه دقیق‌تری به مسأله بنگریم، تطبیق

۱. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، ج ۲، ص ۲۰۸.

کلی طبیعی و عقلی در این مثال اندکی مشکل است؛ زیرا اهل نظر تصریح کرده‌اند «که حمل کلی بر عقلی و طبیعی از باب حمل شایع است؛ علاوه این که کلی طبیعی معروض کلیت است و [کلی] عقلی مجموع از عارض و معروض و این دو تا در مثال مذکور قابل تطبیق نیست؛ زیرا حمل کلی بر کلی از باب حمل اولی است و در این جا معروضی هم برای کلیت واقع نمی‌شود؛ بلکه آنچه محقق شده است یک مفهوم واحد است که همان کلی منطقی خواهد بود که فرض صدقش بر کثیرین غیر محال است. در نتیجه، مفاهیم سه‌گانه در این مثال جاری نخواهد بود.» این هم دقتی دیگری از محقق خراسانی در حوزهٔ وجود کلی و بررسی وجود این مفهوم در مثال معروف الکلی کلی است که ضمن مباحث منطقی خویش به آن پرداخته است.^۱

نتیجه و نظر

تبیین دیدگاه فلسفی محقق خراسانی فراتر از حد این مختصر است، دقت‌های او در توضیح بداهت مفهوم وجود، اشتراک معنوی وجود و اعتباری بودن ماهیت در بحث‌های امور عامه شرح منظومه و شرح تجرید^۲ استفاده از تنوع مثال‌ها در توضیح مطالب^۳ دسته‌بندی ادله و تقریر شیوای ایشان از مطالب غامض منطقی و فلسفی، حکایت از گسترش، عمق و ژرف‌نگری ایشان در علوم عقلی دارد. استفادهٔ ایشان از مثال نی و گز (متر) برای توضیح اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در شرح منظومه،^۴ تقسیم‌بندی جدید از «امکان»،^۵ نگاه جدیدی به تعریف استقرار،^۶ بیان تفاوت میان فلسفه و کلام^۷ و جعل اصطلاح‌های جدید چون «نور و سعی» در بحث از اصالت وجود، نمونه‌هایی دیگری از این ژرف‌نگری را به نمایش می‌گذارد؛ اما متأسفانه بسیاری از مطالب که به صورت درس گفتارها است، نمی‌تواند به صورت کامل این ویژگی‌ها را منعکس کند و غم‌انگیزتر از آن، مهجوریت کتاب‌هایی مطبوع ایشان است که تا کنون چاپ مجدد نشده و از اغلاط تایی، عدم کیفیت و عدم تحقیق و تعلیق اهل قلم بر این کتاب‌ها، رنج می‌برد و نزدیک است به بوته فراموشی سپرده شود که این امر معنایی نخواهد داشت جز به فراموشی رفتن فرهنگ و تاریخ یک ملت.

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. ناصری یکاؤلنگی، تقریرات درس شرح منظومه آیت‌الله خراسانی (جزوهٔ چاپ‌نشده)، ص ۱۶، ۱۵ و ۱۸.

۳. همان، ص ۴ و ۲۳.

۴. همان، ص ۲۷.

۵. محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتیمه، ج ۲، ص ۵۶.

۶. همان، ص ۲۲۸.

۷. همان، ج ۱، ص ۵۸.

منابع

- برهانی، محمدعلی، یادمان خورشید خراسان، (جزوه چاپ نشده).
- شیروانی، علی، کلیات فلسفه، قم: انتشارات دارالفکر، اول، ۱۳۸۵.
- طوسی، نصیرالدین، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: انتشارات شکوری، دوم، ۱۳۷۱.
- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا. ج ۱، تهران: انتشارات زوار، چهارم، ۱۳۸۷.
- فاخوری، حنا و خلیل، جر، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، هشتم، ۱۳۸۶.
- فهیمی، حسن‌رضا، رابطه عقل و دین از دیدگاه ابن رشد و ابوالحسن اشعری، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، مشهد: ۱۳۹۳.
- محقق خراسانی، محمدعیسی، الیتمه، دو جلد، نجف، انتشارات نعمان، اول، ۱۳۸۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، دو جلد، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ششم، ۱۳۸۳.
- مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۹، تهران: انتشارات صدرا، دهم، ۱۳۸۷.
- ناصری یکه‌ولنگی، تقریرات درس منظومه آیت‌الله خراسانی، (جزوه چاپ نشده).
- _____، تقریرات درس شرح تجرید آیت‌الله خراسانی، (جزوه چاپ نشده).

زمان از دیدگاه ابن سینا

حسن‌رضا خاوری^۱

چکیده

زمان یکی از مفاهیم فلسفی پیچیده و جالب است که تعریف‌ها و تحلیل‌های مختلفی درباره آن مطرح شده است. پرسش اصلی تحقیق حاضر این است: حقیقت زمان در اندیشه ابن سینا چیست؟ درک حقیقت زمان در اندیشه ابن سینا در پرتو درک اصول فلسفی او حاصل می‌آید؛ چون او در هیافت طبیعیاتی و الاهیاتی در باب وجود زمان صورت‌بندی و مطرح کرده است. ابن سینا در رویکرد نخست زمان را بر مبنای حرکت تبیین می‌کند و در رویکرد الاهیاتی، زمان را بر اساس حدوث تحلیل می‌کند. زمان بنا به تعریف مقدار حرکت از حیث تقدّم و تأخّر نامجامع است و حقیقتی متصرّم و متجدّد و در عین حال متّصل دارد. این افق زمانی انسان را از حیث جسمانیت و بدن‌مندی‌اش دربرگرفته است؛ اما آدمی ذاتاً توانایی تجرید و مفارقت از این افق تنگ و محدود را دارا است. ابن سینا تحلیلی به دست می‌دهد که دو وجه مراقبت و مفارقت از افق زمان را تضمین و اجرا می‌کند. برای تحقیق و تدقیق این مضمون لازم است: به عنوان مقدمات، فلسفه زمان حداقل در قالب یک مدخل (۱-۱) و نیز ریشه‌های تاریخی آن (۲-۱) به اختصار روشن شود؛ اما وضوح کلیت بحث زمان از راه درک اصول فلسفی زمان (۲-۱) می‌گذرد، تا مسأله هستی‌شناسی زمان (۲-۲)، خود را چنان‌که در اندیشه ابن سینا هست نشان دهد. تحقیق رابطه زمان و استکمال انسان (۳-۲) به تکمیل بحث می‌افزاید. واژگان کلیدی: ابن سینا، وجود، حرکت، زمان، استکمال.

۱. مقدمات

«زمان» یکی از مفاهیم عقلی و فلسفی است که تعریف واحدی از آن در تاریخ فلسفه وجود ندارد، بلکه تعریف‌های مختلفی مطرح است. مقاله حاضر به جستجوی حقیقت زمان در اندیشه ابن سینا می‌پردازد. مقدمات دو بخش و شامل اشاراتی به فلسفه زمان و ابعاد تاریخی آن است.

۱. کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، ایمیل: khawari87@gmail.com

۱.۱. مقدمه اول؛ درآمدی بر فلسفه زمان

فلسفه اسلامی برنامه تحقیقاتی‌اش را از بداهت مفهوم «وجود»، یعنی از بدیهی‌ترین نقطه ممکن برای ذهن انسانی آغاز می‌کند. کلیت این برنامه در تفکر اکثر فیلسوفان اسلامی دارای ساختار مشابه و همسان است: تفکر فلسفی به لحاظ نظام منطقی از تصدیق یگانه مبدأ حقیقی وجود؛ یعنی واجب‌الوجود بالذات آغاز می‌شود، بعد سلسله صدور وجودات امکانی به ترتیب مرتبه وجودی آن‌ها پی گرفته می‌شود، از عقل اول تا عناصر چهارگانه زمینی که از اعتدال آن‌ها گیاهان و جانوران تکون می‌یابند و از عالی‌ترین حد اعتدال آن‌ها بدن انسانی تکون می‌یابد، بعد نفعه روح الاهی بر پیکر آدمی دمیده شده، «انسان» جان می‌گیرد و پا به عرصه جهان هستی می‌نهد. انسان در نیکوترین سامان وجودی آفریده شده و قادر است کل جهان‌های وجود را، از اسفل السافلین تا اعلی علیین، درنوردد. بر اساس این طرح، دو مدخل وجودی برای آغاز پژوهش در باب حقیقت زمان پدیدار می‌شود: یکی از جهت سلسله نزولی نظام وجود و دیگری از جهت سلسله صعودی آن.

۱.۱.۱. زمان از چشم‌انداز قوس نزول

زمان به لحاظ مرتبه وجودی‌اش در پایین‌ترین مرتبه نظام وجود قرار دارد و به همراه هیولی و حرکت جزء ضعفای وجود به شمار می‌آید. جواهر (عقول، نفوس، اجسام، صورت و ماده) برتر از اعراض اند و اعراض قوی‌تر از اعراض غیرقارند. زمان عرض بی‌قراری است که به میانجی عرض بی‌قرار حرکت بر اجسام عارض می‌شود. از این رو، زمان در ضعیف‌ترین مرتبه سلسله وجود قرار دارد، لذا شکننده‌ترین ساختار وجودی را داراست، به نحوی که وجودش با عدمش شدیداً درآمیخته است و هرگز لحظه گذشته‌اش با اکنونش یا اکنونش با آینده‌اش جمع نمی‌شود. تجدد هر لحظه بعدش منوط به تصرّم لحظه قبلش و متصل به آن است. زمان با همین ساختار وجودی شدیداً ضعیف باز هم نشانه‌ای از آیات حضرت حق تعالی را بیان می‌دارد. وجود شکننده زمان نشانگر حضور و احاطه قیومی خداوند قدّوس بر جهان مادی است.

۱.۱.۲. زمان از چشم‌انداز قوس صعود

سیر صعودی نظام وجود گرچه با حرکت موجودات مادی آغاز می‌شود؛ اما بیش از همه، بر محور فعلیت و استکمال وجود انسانی و سکن‌گزینی‌اش در عالم عقل رقم می‌خورد. فیلسوفان اسلامی غایت فلسفه را چنین تعریف کرده‌اند: صیوروت و تضاهی انسان با عالم عقلی و تشبّه به حضرت باری تعالی. دستیابی به این هدف نیازمند برنامه و نقشه راه خاص خود می‌باشد؛ اما تا جایی که به امر زمان مربوط می‌شود، گذر و فراروی از افق زمانی وجود پیش شرط دستیابی به این غایت است. انسان موجودیت امکانی مرکب از نفس و بدن است. دستیابی به این غایت تعریف شده از راه بدن

ممکن نیست، بلکه تنها از راه نفس امکان‌پذیر است. این نفس است که با مجرد از زمان افق‌های جهان هستی را درمی‌نوردد و در عین حال، با وساطت بدن در جهان مادی استقرار می‌یابد و به تدبیر و تصرف در آن می‌پردازد. با توجه به گره‌خوردگی وثیق نفس و بدن، نفس تا جایی که برای استکمالش به بدن نیاز دارد، این فرآیند لاجرم در افق زمان حاصل می‌آید. انسان تنها آن‌گاه قادر خواهد شد که به سوی عالم عقل پرواز کند و به استکمال عقلی دست یابد که ذات مجرد خود را از سیطرهٔ این گره‌خوردگی وثیق و لذا از احاطهٔ افق تنگ زمان رهایی بخشد.

پس انسان از یک حیث برای تحصیل و فعلیت برخی کمالاتش به زمان نیاز دارد؛ اما از حیث دیگر، زمان مانع نیل به مراتب عالی استکمال است. بنابراین، انسان در عین حفظ زمان باید از آن تعالی جوید. لذا تفکر فلسفی باید به تصویری از زمان دست یابد که متضمن امکان هر دوگانهٔ حفظ زمان و تجرید از زمان باشد. بدین‌سان، مجرد در عین تحفظ زمان یا مفارقت در عین مراقبت از زمان مستلزم تدبیر عقلی زمان است. تدبیر عقلانی زمان، انسان را در نسبت با امکانات سنت فلسفی و شرایط انضمامی زندگی قرار می‌دهد. ذیل چنین شاکله‌ای است که سنت فلسفهٔ اسلامی آدمی را به خردورزی و تفکر در باب حقیقت و خیر و به تعبیری در باب ایمان و عمل صالح فرامی‌خواند. لئیک به این دعوت رهایی انسان از افق تنگ زمان را تمهید و بنیان می‌گذارد. بنابراین، انسان ضرورت حفظ و تجرید از افق زمان را به مدد نیروی عقل خویش و تحت اشراق فیض الاهی و امداد عقل فعال به انجام می‌رساند.

تا کنون، جوهری از ابعاد نظری و عملی حقیقت زمان در نسبت با فرآیند استکمال انسان مرئی و آشکار گردید. با این حال، وضعیت جهان معاصر به دشواری‌ها و سختی‌های فرازوی این سلوک عقلانی افزوده است، به حدی که دل‌کندن از افق جسمانی-زمانی زندگی بسی سخت و دشوار گشته است. در مقدمهٔ دوم، وجوه تاریخی مسأله تحقیق می‌شود و بعد از آن، سعی بر این است که از خلال بررسی اندیشهٔ ابن‌سینا در باب حقیقت زمان، امکان تأملات عمیق‌تر و لازم، هرچند ناکافی، در این باره تدارک دیده شود.

۱.۲. مقدمهٔ دوم؛ ابعاد تاریخی فلسفهٔ زمان

هراکلیتوس وجود را حقیقتی ناتمام، متکثر و مدام در حال سیورورت می‌داند و این دریافتش را با تمثیل آتش بیان می‌کند. آتش اصل و مبدأ بی‌قراری و سیلان است و از این لحاظ در تناظر با ذات غیرقار و ناآرام زمان و سیالیت بی‌وقفهٔ آن قرار دارد.^۱ در مقابل، پارمنیدس هرگونه سیورورت و حرکت و به تبع زمان را در عرصهٔ وجود انکار می‌کند. دو تز اصلی پارمنیدس عبارتند از: (۱) هستی هست و نیستی نیست. («هست / وجود») تنها راه قابل تحقیق است، ولی («عدم») قابل پژوهش نیست.

۱. خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، ۲۳۶ تا ۲۳۹.

پس، (۲) وجود و تعقل یکی‌اند و با هم متحدند، لذا وجود حقیقت و لاوجود ناحقیقت است. وجود حقیقتی کامل، ثابت، سرمدی، واحد و موجود است، که با «لوگوس» قابل فهم است نه با حواس پنج‌گانه ظاهری. صیوررت وجود به معنای هست و نیست شدن حقیقت ندارد (تراول)، بلکه صیوررت و زمان توهمات ناشی از حواس است (تر دوم).^۱

در تفکر افلاطون، عالم معقولات یا مثل عالم حقیقت است. حقایق عالم عقل حقیقت‌هایی کلی، ضروری، ثابت و ابدی‌اند؛ اما عالم محسوسات و طبیعت عالم سایه‌ها و تصویرها است که ذات حقیقی آن‌ها در عالم عقل وجود دارد. بر این مبنا، زمان «تصویر متحرک ابدیت» است.^۲ به عبارتی، ابدیت حقیقت معقول زمان و زمان سایه محسوس ابدیت است. بنابراین، ذات زمان در عالم عقل ریشه دارد. پس هرگونه ساماندهی زمانی فعالیت‌ها و حرکت‌های انسانی باید در راستای نیل به ساحت ابدیت و بازگشت به ذات زمان صورت گیرد.

ارسطو بر اساس نظریه قوه و فعل در رابطه دو عالم معقول و محسوس بازنگری می‌کند و اتصال آن دو را مجدداً بر اساس نظریه «حرکت» سامان می‌بخشد. زمان و مکان جزء شرایط ضروری حرکت‌اند.^۳ مشکل زمان این است که هم هست و هم نیست. این حالت پیوستاری «هست و نیست» در صورتی ممکن است که «تغییر»ی در کار باشد. تغییر یا دفعی (کون و فساد) است، یا تدریجی (حرکت). حرکت فرآیند ناتمام و تدریجی فعلیت یافتن است. حرکت مستدیر فلکی امری متصل، نامتناهی و مقدم‌ترین حرکت است و زمان مقدار این حرکت بی‌آغاز و بی‌پایان است. پس، زمان عدد حرکت متصل است از حیث قبل و بعد. بیش از همه، زمان سزاوار است مقدار حرکت مستدیر فلک باشد از حیث قبل و بعد نامجامع.^۴

تعریف ارسطویی زمان، نقطه عزیمت نظریه پردازی ابن سینا درباره زمان قرار گرفته است. ارسطو تصوّر زمان را به حرکت گره می‌زند. بنابراین، در درک زمان علاوه بر نظریه حرکت، توجه به دو نظریه قوه و فعل و نظریه جوهر و عرض ارسطو لازم به نظر می‌آید. ارسطو صیوررت وجود را به نقص موجودات ناتمام و به تبع، میل آن‌ها به استكمال برمی‌گرداند. بدین‌سان، صیوررت وجود خروج از بالقوه‌گی به فعلیت و نوعی کمال‌یابی است. موجودات یا تمام‌اند یا ناقص. موجودات تام ثابت و تغییرناپذیرند؛ اما موجودات ناقص در حال صیوررت و تغییرپذیرند. فعلیت موجودات ناقص به دو نحو صورت می‌گیرد: ۱. کون و فساد: جواهر ناقص یک‌باره در «آن» و به سبب مداخله عقل فعال (با اعطای صورت‌های جدید) فعلیت می‌یابند؛ ۲. حرکت: اعراض چهارگانه به نحو تدریجی و

۱. همان، ۲۷۶ تا ۲۸۴.

۲. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۳، ۱۷۳۲-۱۷۳۳.

۳. ارسطو، سماع طبیعی (فیزیک)، ترجمه محمدحسن لطفی، ۹۵.

۴. همان، ۱۸۶-۱۹۲.

طی یک مدت زمانی فعلیت می‌یابند. توجه به تعریف حرکت به عنوان «کمال اول جسم» و زمان به عنوان «مقدار حرکت جسم» راهی به سوی اندیشیدن در باب رابطهٔ زمان و کمال می‌گشاید: زمان مقدار کمال اول و در واقع کمیت و ظرف عددی استکمال جسم است. این رابطه برای آسیب‌شناسی استکمال موجودات ناقص حائز اهمیت است. چون «در زمان بودن» احکام و عوارض و پیامدهای خاصی دارد که پاره‌ای از آن‌ها مثل فسادپذیری، غیوبت، فراموشی، فرسودگی و فروپاشی تهدیدی علیه فرآیندهای استکمال نفس به شمار می‌آید؛ زیرا اگر نفس در جنبهٔ بدنی فرورود، دچار غلبه عوارض بدنی خواهد شد. این مقدار از بُعد تاریخی مسأله برای ورود به بررسی اندیشهٔ ابن‌سینا درباره زمان کافی به نظر می‌رسد.

۲. زمان در اندیشهٔ ابن‌سینا

این قسمت در قالب دو بخش سازمان‌دهی می‌شود: ۱. اصول فلسفی زمان، که در آن مقدمات متافیزیکی زمان بحث می‌شود؛ ۲. هستی‌شناسی زمان، که در آن حقیقت زمان و «آن» به عرصهٔ تحقیق و تدقیق درمی‌آید. برای تکمیل بحث، رابطهٔ زمان و استکمال نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲.۱. اصول فلسفی زمان

این اصول حول دو محور اصلی تنظیم شده است: مسألهٔ وجود و مسألهٔ حرکت.

۲.۱.۱. مسألهٔ وجود

ابن‌سینا طرح هستی‌شناسی‌اش را از «موجود بماهو موجود» آغاز می‌کند. او معانی موجود، شیء، ضروری و واحد را در نفس مرتسم به ارتسام اولی می‌داند.^۱ این مفاهیم پایه مبادی تصوّرات دیگری را برمی‌سازند و تصوّرات نیز مبادی تصدیقات را فراهم می‌آورند. بدین‌سان، قضایا و احکامی صادر می‌شوند. دو تمایز اساسی در هستی‌شناسی ابن‌سینا عبارتند از: ۱. وجود و ماهیت؛ ۲. وجوب و امکان.

الف. وجود و ماهیت

وجود بدیهی‌ترین و بسیط‌ترین مفهوم است. ماهیت غیر از وجود است. زیرا می‌توان آن را بدون وجود تصور کرد. وجود داخل در ذات ماهیت نیست؛ پس مقوم آن نیست، بلکه وجود از لوازم ماهیت است؛ اما مانند دیگر لوازم تابع ماهیت نیست. چون توابع معلول‌اند، ولی وجود معلول ماهیت نیست. هم‌چنین، ماهیت دو نحوه تحقق و موجودیت دارد: ۱. موجودیت در اعیان؛ ۲. متصوّریت در اذهان. لذا ماهیت می‌تواند سبب برخی صفات شود؛ اما به هیچ وجه نمی‌تواند سبب وجود شود. چون سبب

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده‌آملی، ص ۳۹.

در هستی مقدم است و چیزی بر وجود مقدم نیست.^۱ به نظر ابن‌سینا، وجود بماهو وجود در شدت و ضعف اختلاف ندارد و اکمل و انقص نمی‌پذیرد، بلکه تنها در سه حکم مختلف می‌شود: ۱. تقدّم و تأخّر، ۲. استغنا و حاجت، ۳. وجوب و امکان.^۲

ب. وجوب و امکان

وجود موضوع وجوب و ماهیت موضوع امکان است. ماهیت و امکان در ذات خود نسبت به وجود و عدم بی‌اقتضا است. وجود وجوبی در ذات خود وجود محض، صرف وجود و تأکّد وجود است. این وجود وجوبی قدوس قیوم چون ماهیت ندارد، پس جنس و فصل و حد و رسم ندارد؛ لذا تعریف و برهان هم ندارد. به عبارتی، ادراک حق اول تعالی به استدلال نیست، بلکه مشاهده‌ای است، آن هم مشاهده بدون مباشرت و مماس؛ زیرا استدلال برای ادراک غایب آورده می‌شود، نه برای درک وجود حاضر.^۳ این وجود سرمدی سبحانی جز با «صریح عرفان عقلی» قابل اشاره نیست. ثبوت اول تعالی و وحدانیتش فقط نیازمند به تأمل در خود وجود است. وجود از حیث وجود ابتدا بر او شهادت می‌دهد و سپس، به آنچه بعد از او است گواهی می‌دهد.^۴ به همین دلیل، فراموشی خداوند در بردارنده فراموشی نفس و غفلت از خود است.^۵ ملاصدرا خواص واجب الوجود بالذات نزد ابن‌سینا در رینج امر خلاصه کرده است: «أحدها إنه لا علة له. و ثانيها إنه واجب الوجود من كل جهة. و ثالثها إنه لا مكافئ له. و رابعها إنه بسيط الحقيقة لا تركيب فيه. و خامسها إنه لا مشارك له في الحقيقة.»^۶

به نظر ابن‌سینا، «امکان از لوازم ماهیت است، که ماهیت آن را اقتضا می‌کند، همان‌طور که مقتضی چیزهای زیادی است.»^۷ موجودات امکانی زوج ترکیبی از وجود و ماهیت‌اند. در این ترکیب اتحادی، وجود منشأ وجوب غیری آن‌ها و ماهیت منشأ امکان ذاتی آن‌ها است. به‌هرحال، ماهیت ناگزیر با وجود نسبتی دارد که در ذات آن مستقر است؛ چون اتصاف ماهیت به وجود یا جایز است یا جایز نیست. در صورت اول، آن ذات امکان وجودی و در صورت دوم امتناع وجودی دارد. امکان مناط نیازمندی به علت است. موجودیت امکانی در ذات خود واجد وجود نیست، بلکه از ناحیه غیر

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده‌آملی، ص ۷۷ و ۲۷۰ تا ۲۷۳.
 ۲. همان، ص ۲۷۹؛ حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المباحثات، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۷۱ و ۲۸۶ و بهمنیار، التحصیل، ص ۵۲۹.
 ۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۶۹.
 ۴. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، ص ۲۷۵ تا ۲۷۶.
 ۵. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، احوال النفس: رسالة فی النفس وبقائها و معادها، ص ۱۴۸.
 ۶. شیرازی، محمد صدرالدین، تعلیقات علی‌الیهیات الشفاء، ص ۱۴۵.
 ۷. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المباحثات، ص ۲۰۷، ۲۹۳ و ۳۰۹.

به آن عطا می‌شود. وجود موجودات امکانی هدیه و فیضی از ناحیه وجود و جویی سرمدی حق تعالی است. لذا با این اخذ وجود، از وجود و جویی غیر (نه ذاتی) برخوردار می‌شوند؛ اما حقیقت امکانی ذات آن‌ها مدام ثابت است. موجودات امکانی به تبع ماهیت‌مندی‌شان جنس و فصل دارند، لذا حد و رسم دارند، پس، قابل تعریف و برهان‌پذیرند. پیدایش و موجودیت ذوات امکانی به دو نحو تحقق می‌یابد: ابداعی و احدائی. حدوث دو قسم است: ذاتی و زمانی. مفاهیم ابداع، حدوث، جوهر و عرض به نحوهٔ وجود یافتن اشیا اشاره دارند.

ج. ابداع و حدوث

«ابداع» تأییس شیء بعد از لیس مطلق یعنی اعطای تام وجود به شیء است و لذا برترین نحوهٔ اعطای وجود است، که بالکل عدم صریح را منع و زائل می‌کند و سلطهٔ وجود را بر تمامیت شیء می‌گستراند.^۱ وجودات ابداعی دفعتاً در آن «هست» می‌شوند و از علت‌شان انفکاک و تأخر زمانی ندارند. «حدوث» به معنای مسبوقیت وجود به عدم یا وجود با وصف پس از عدم است؛ یعنی حدوث برخلاف ابداع مبدأ مادی و زمانی دارد.^۲ البته، حدوث به دو وجه گفته می‌شود: حدوث ذاتی و حدوث زمانی. حدوث ذاتی در وجودش فقط به فاعل و مبدأ وجود نیاز دارد؛ اما مبدأ مادی و زمانی نمی‌خواهد.^۳ حدوث زمانی ایجاد شیء است پس از این‌که در زمان سابق وجود نداشته است.^۴ یعنی ایجادش به شرایط مادی و ظرفیت زمانی نیاز دارد. با توجه به وجود و جویی سرمدی، وجودات ابداعی و حادثات زمانی سه نحوهٔ عالم و وعاء وجود دارد: سرمد، دهر و زمان. زمان عالم ارتباطات متغیرها با متغیرها است. سرمد عرش معیت ثابت با ثابت است؛ اما دهر مناسبات ثابت‌ها با متغیرها است. عرش سرمد بر دهر و وعای دهر بر افق زمان احاطه دارد. به تبع این سه گونه وعاء، موجودات نیز سه دسته‌اند: زمانی الوجود، دهری الوجود، و سرمدی الوجود. وجود بی‌همتای سرمدی بر همه موجودات، از جمله زمان، احاطهٔ قیومی دارد و در عین حال، مبرا و منزّه از زمان و عوارض زمانی است.

د. جوهر و عرض

ابن‌سینا جوهریت را به تمایز وجود و ماهیت ارجاع می‌دهد: «حقیقت جوهر ماهیت است و چیزی

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المبدأ والمعاد، ص ۷۷؛ حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی

زارعی، ص ۲۸۶؛ حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۲۶۸.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، نمط ۵ و حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۱۸۶.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۵۳۳.

۴. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، رسائل ابن‌سینا، الحدود، ص ۱۱۹.

که ماهیت ندارد جوهر نیست. پس واجب‌الوجود جوهر نیست.^۱) بنابراین، مفاهیم جوهر و عرض فقط در عرصهٔ ممکنات و معلولات قابل صدق است. «جوهر ماهیت و حقیقتی است که وجودش نه در موضوع است.»^۲ صورت دقیق این قضیه یک گزارهٔ شرطی است: جوهر ماهیتی است که اگر در خارج موجود شود، وجودش نه در موضوع است.^۳ با این حال، لازمهٔ جوهریت این است که وجودش در اعیان باشد؛ چون جوهر زمانی در موضوع نیست که در اعیان باشد.^۴ بنابراین، هر ذاتی که قائم به خود و موجود در اعیان باشد، جوهر است و هر ذاتی که قوامش به موضوع باشد، عرض است.^۵ عرض وجود قائم به غیر یا وجود در موضوع است. «موضوع» جایگاه و محل پذیرش عرض است.^۶ جوهر قائم به خود است و به اعراض قوام می‌بخشد، بدون آن‌که جزئی از تعریف آن‌ها شود؛ یعنی با این‌که اخذ مقوم در تعریف ماهیت شیء ضروری است؛ اما جوهر داخل در تعریف عرض نیست؛ لذا جزئی از آن نیست؛ اما با این حال، مقومش هست.^۷ در این سیاق، زمان عرض و مقوم به حرکت است، درحالی‌که قوام حرکت به جوهر جسم می‌باشد؛ یعنی زمان به میانجی حرکت مقوم به جسم است.

این سینا مراتب هستی و ترتیب موجودات امکانی را برحسب جوهر و عرض طبقه‌بندی می‌کند. شایسته‌ترین اشیا به وجود، جواهر و سپس اعراض اند. سزاوارترین موجودات در استحقاق وجود، جوهر مفارق عقل است، بعد جوهر نفس، بعد جواهر جسم، صورت و هیولی. جوهر هیولی سبب اعطای وجود نیست، بلکه «محل نیل وجود» و جایگاه دستیابی به هستی است. اعراض قار از اعراض غیرقار اولی است. سپس، اعراض غیرقار به میانجی اعراض قار اولی از اعراض غیرقار به میانجی اعراض غیرقار است. زمان یک عرض غیرقار به میانجی عرض غیرقار حرکت است. بنابراین، زمان در پایین‌ترین مرتبهٔ نظام وجود قرار دارد که دارای شکننده‌ترین نحوهٔ وجود است و سبب هیچ چیزی نیست.^۸ با این حال، «جواهر و اعراض صادر از اول تعالی و فائض از او به فیضان عقلی اند.»^۹ به نظر ابن‌سینا، جواهر فقط دفعی تغییر می‌کند.^{۱۰} این تغییر دفعی کون و فساد تحت

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۲۲۵.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، ص ۲۷۴.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۲۲۴.

۴. همان، ۱۷۶.

۵. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۴۹۷.

۶. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الهیات دانشنامه علایی، ص ۸.

۷. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۷۲.

۸. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۵۱۲ تا ۵۱۳.

۹. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۱۵۰.

۱۰. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، طبیعیات دانشنامه علایی، ص ۵.

مداخلهٔ صورت‌بخش عقل فعال انجام می‌شود؛ اما اعراض در معارض تغییرات تدریجی قرار دارند.

۲.۱.۲. مسألهٔ حرکت

مسألهٔ حرکت در کانون دانش طبیعی قرار دارد. موجودات دو قسم‌اند: ۱. موجوداتی که با حرکت آمیخته‌اند، مانند اجسام؛ ۲. موجوداتی که مفارق از حرکت‌اند، مثل باری تعالی و عقول. جسم طبیعی جوهری است که فرض امتدادها یا ابعاد سه‌گانهٔ طول و عرض و عمق در آن امکان‌پذیر است.^۱ ابن‌سینا حرکت در جوهر را نمی‌پذیرد. او حرکت را فقط در چهار مقولهٔ عرضی کم (به صورت زیادت و نقصان) و کیف (استحاله) و این (حرکت انتقالی) و وضع (حرکت پیرامون خود در مکان واحد) می‌پذیرد؛ چون حرکت در امری رخ می‌دهد که تنقّص و تزید می‌پذیرد؛ اما جوهر چنین نیست. پس چیزی از حرکت در جوهر نیست.^۲

حرکت خروج تدریجی از قوه به فعل است و دقیق‌تر این‌که: «فالحركة کمال اول لما هو بالقوة من جهة ما هو بالقوة.^۳» نخستین کمال شیء بالقوه از حیث بالقوه‌گی‌اش نفس خروج آن از بالقوه‌گی است، نه آنچه که بعد از خروج حاصل می‌آید. چون این صورت تحصّل یافته کمال ثانی است. حرکت مشترک لفظی و اسمی برای دو معنا است: حرکت به معنای قطع و حرکت به معنای توسط: «أن الحركة... کان مفهومها اسما لمعینین: أحدهما لایجوز أن یحصل بالفعل قائما فی الأعیان و الآخر یجوز أن یحصل فی الأعیان.^۴»

الف. حرکت به معنای قطع

حرکت در این معنا به عنوان یک امر متصل ممتد از مبدأ تا منتها لحاظ می‌شود. مادامی که متحرک بین مبدأ و منتها است، این معنا برای متحرک وجود بالفعل و حصول قائم در اعیان ندارد. حصول آن زمانی است که حرکت به پایان رسیده باشد. اگر حرکت به معنای یک امر متصل از مبدأ تا منتها در نظر گرفته شود، کل این اتصال ذهنی یک‌جا در خارج تحصّل ندارد؛ چون متحرک تا وقتی در حال حرکت است تمام نیست؛ اما وقتی حرکت به انتها رسید، آن‌گاه حرکت دیگر موجود نیست. بنابراین، حرکت به معنای قطع نمی‌تواند وجود عینی و حصول حقیقی داشته باشد، بلکه این امر متصل از اموری است که ذات قائم در اعیان ندارد و تنها در خیال است.^۵ «حرکت معنای متجدّد النسب یعنی غیر ثابت است که پیوسته نسبت‌های آن تجدد می‌یابد.»^۶ از این نسبت‌های متجدّد حرکت

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، ص ۱۳.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، ص ۸۲ تا ۸۳.

۴. همان، ص ۸۳.

۵. همان، ص ۸۳.

۶. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۱۳۳.

صورت‌هایی در حواس انطباع می‌یابد که در ذهن به صورت واحد برای حرکت به نظر می‌رسد یا خیال آن‌ها را به صورت متصل واحد ترسیم می‌کند. این صورت ذهنی در وجود حصول عینی ندارد.^۱

ب. حرکت به معنای توسط

حرکت به این معنا حدوث امر بسیطی است که اتصال و امتدادی ندارد، آن‌ا به وجود آمده و به نحو یک امر وجودی سیال بقا و استمرار می‌یابد. «توسّط» حالتی است که حرکت نه در ابتدای مسافت قرار دارد و نه در غایت آن حاصل آمده، بلکه در میان مبدأ و منتها است که حصولش را در هر آنی که فرض کنیم در حال پیمودن آن است. این حالت وجودی صورت حرکت و صفتی همراه متحرک است و تا شئی متحرک در حال حرکت می‌باشد، این وصف باقی است؛ اما حدود فرضی آن متغیر و متجدّد می‌شود. حالت توسط با این صفت در حقیقت همان کمال اول است که وقتی پیموده و تمام شد، کمال ثانی حاصل می‌آید. حرکت به معنای توسط یک امر وجودی عینی و در خارج است. حرکت به معنای قطع یک امر ذهنی است که وجود آن بر سبیل وجود امور موجود در گذشته است.^۲ ابن‌سینا در این باره می‌گوید: «الشیء الماضی بذاته هو الزمان و الماضی بالزمان هو الحركة.»^۳

قطع به معنای حرکت پیموده شده و تحصّل یافته است؛ اما توسط به معنای حالت میان دو حد بودن (بین مبدأ و منتها یا گذشته و آینده) است. از آن‌جا که حرکت به معنای توسط، نفس بودن میان دو حد است، لذا، نه در مبدأ است و نه در منتها و نه کل امتداد متصل از مبدأ تا منتها است، بلکه حرکت به معنای توسط دقیقاً خود همین حالت در وسط بودن تجدّدی است. بدین‌سان، حرکت توسطی نه در گذشته است و نه در آینده، بلکه در اکتونیت متجدّد و سیال میان گذشته و آینده است؛ اما حرکت قطعی فقط در زمان گذشته تحصّل دارد. البته، زمان گذشته با وصف گذشته در اکتونیت حاضر وجود و تحصّل بالفعل ندارد؛ اما در وعای خاص خود (یعنی وعای دهر) وجود و عینیت دارد. لذا گذشته خارج از قلمرو وجود نیست. علاوه بر اختلاف فوق، فرق حرکت به معنای قطع و توسط از منظر تمایز دو نوع وحدت نیز قابل درک است: وحدت بالتمام و وحدت بالاتصال. واحد تام غیر از واحد متصل است. حرکت به معنای توسط چون تمام نشده، واحد بالتمام نیست؛ اما وحدت اتصالی دارد، ولی حرکت به معنای قطع علاوه بر وحدت اتصالی چون تمام شده و دیگر منتظر تحصّل جدید نیست، پس وحدت بالتمام نیز دارد.^۴

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، ص ۸۳ تا ۸۴.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، ص ۸۴ تا ۸۵ و محمد بن عمر فخرالدین رازی، المباحث المشرقية، ص ۶۷۳.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۱۶۷. هم‌چنین بنگرید: حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، ص ۲۷۲.

۴. ابن‌سینا، همان.

در مورد عینی یا ذهنی بودن هر یک از دو معنای حرکت اختلاف نظر وجود دارد. بزرگان معتقدند این جا در اندیشه ابن سینا یک ناهمخوانی دیده می‌شود. از ظاهر استدلال ابن سینا چنین برمی‌آید که او حرکت قطعی را امر ذهنی و ارتسام خیالی می‌داند، در حالی که او به عینیت وجود زمان تصریح دارد. همه پذیرفته‌اند که زمان مقدار حرکت قطعی است. این مقداریت عینی مستلزم این است که حرکت قطعی در اعیان وجود داشته باشد. توضیح مسأله چنین به نظر می‌رسد که زمان همانا «آن» نیست، بلکه امر کشدار سیال متصل است. زمان گذشته و حال و آینده را در بردارد. گذشته بماهو گذشته و حال بماهو حال وجود دارد. پس، آن چه موجودیت ندارد گذشته بماهو حال است. در عین حال، گذشته به حال و حال به آینده متصل است. این اتصال در کلیت خود «زمان» خوانده می‌شود. این کمیت اتصالی در «آن» وجود ندارد، بلکه در ظرف وجودی خاص خودش وجود دارد. بنابراین، زمان به معنای قطع در متن واقع وجود دارد؛ اما در وعای خاص خودش. به هر حال، در تناظر با دو معنای حرکت دو امر دیگر موجود است: متناظر با حرکت قطعی «زمان»، و متناظر با حرکت توسطی «آن سیال» وجود دارد. حرکت توسطی راسم حرکت قطعی، و «آن سیال» راسم زمان است.

رابطهٔ حرکت و زمان

این رابطه در تعریف زمان به روشنی دیده می‌شود: زمان مقدار حرکت است؛ لذا وجودش تابع وجود حرکت و وجود حرکت تابع وجود جسم متحرک است. زمان بر حرکت عارض می‌شود. البته، زمان تحلیلاً و عقلاً (نه خارجاً) عارض بر حرکت و قایم به حرکت است؛ چون زمان و حرکت در خارج به یک وجود واحد موجودند. به عبارتی، زمان از عوارض تحلیلی حرکت است. رابطهٔ حرکت و زمان به رابطهٔ جسم طبیعی نسبت به جسم تعلیمی تشبیه شده است؛ یعنی رابطه ابهام و تعین. حرکت علت و مقوم و محل زمان است، و زمان تعین و تشخیص بخش حرکت است.^۱ هم چنین، ابن سینا یادآوری می‌کند که حرکت و زمان از طریق علت واحد نیز به هم مربوط اند. حرکت علت حصول زمان است و محرک علت حرکت است. پس محرک علت زمان است. بنابراین، محرک حرکت دوری علت زمان است. بدین ترتیب، «نفس» علت اصلی زمان است.^۲

هم چنین، حرکت شمارندهٔ زمان است، به این معنا که به سبب مسافت متقدم و متأخر را ایجاد می‌کند. عدد این متقدم و متأخر به اندازهٔ حرکت است. پس حرکت با به وجود آوردن متقدم و متأخر در زمان بر اندازهٔ زمان دلالت می‌کند و آن را می‌شمارد؛ اما زمان نیز حرکت را می‌شمارد، بدین سان که زمان عدد حرکت است. پس، زمان به دو وجه حرکت را اندازه‌گیری می‌کند: ۱. حرکت را اندازه‌دار

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، شرح الهیات شفاء، ص ۱۰۳ تا ۱۱۸ و محمد بن عمر فخرالدین رازی، المباحث المشرقیة، ص ۷۸۸.

۲. حسین بن عبدالله ابن سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۱۷.

می‌سازد؛ ۲. بر کمیت اندازه حرکت دلالت دارد. بنابراین، زمان حرکت را و حرکت زمان را اندازه می‌گیرد. البته شمردن عمل نفس است. در کل، نفس ایجادکننده، نگه‌دارنده و شمارنده حرکت و زمان است.

۲.۲. هستی‌شناسی زمان

ابن سینا جایگاه، ترتیب ورود و خروج مباحث و مسائل را به صورت منطقی مطرح و ساختاربندی می‌کند. او در آثار خود زمان را در دو جایگاه متفاوت یعنی فیزیکی و متافیزیکی مطرح کرده است. به تعبیری، ابن سینا دو رهیافت نسبت به زمان دارد. او در کتاب‌های «شفاء»، «نجات» و «عیون الحکمة» مسأله زمان را در بخش طبیعیات آورده است؛ لذا برهانش را براساس مقدمات طبیعیاتی یعنی حرکت اقامه می‌کند؛ اما در «اشارات و تنبیهات» زمان را در نمط پنجم «صنع و ابداع» یعنی در بخش متافیزیک بحث کرده است، لذا برای اثبات آن از یک برهان هستی‌شناختی بر پایه حدوث استفاده می‌کند. خط سیر اندیشه‌ای که از نقطه موجودیت ماهیت آغاز می‌گردد، با گذر از امکان به حدوث جسم می‌رسد. استدلال متافیزیکی زمان از همین حدوث جسم (یعنی از منظر قوس نزول) آغاز می‌شود؛ اما استدلال طبیعیاتی زمان از حرکت جسم (یعنی از منظر قوس صعود) آغاز می‌گردد. به هر حال، حرکت عام‌ترین چیزی است که بر جسم عارض می‌شود. زمان عام مقدار همین حرکت عام جهان مادی است. به نظر ابن سینا، زمان بدون حرکت امکان ندارد و قابل تصور نیست. از این رو، جسم طبیعی لذاته در زمان نیست، بلکه تنها از حیث در حرکت بودنش در زمان است؛ اما از حیث ثباتش با زمان است، نه در زمان.^۱ زمان امری گذرنده، سیال و عین تجدد و تقصی است و عین تجدد و تقصی بودن بدون فرض حرکت معقول نیست. علی‌رغم تمام این احوال، زمان یک نحوه موجودیت امکانی است، لذا ترکیبی از وجود و ماهیت دارد. با این که دلالت به سوی وجود زمان مقدم بر ماهیت زمان است؛ اما ابن سینا راه رسیدن به وجود زمان را از خلال تحقیق ماهیتش می‌پیماید: «و الأولى بنا أن ندل أولاً على نحو وجود الزمان و على ماهيته، بأن نجعل الطريق إلى وجوده من ماهيته.^۲» به نظر نمی‌رسد انتخاب این طریق امر دل‌خواهی باشد، بلکه بیشتر به خاطر وجود خیلی ضعیف و فرار زمان است که اصطیاد وجودش جز از راه بررسی ماهیتش (به دلیل ثبات ماهیت) ممکن نیست.

۲.۲.۱. برهان طبیعی اثبات وجود زمان

این برهان مبتنی بر سنجش و مقایسه حرکت‌های متفق و مختلف با هم است. حاصل این سنجش‌ها شناسایی امکان عددی و ویژه‌ای است که «زمان» نامیده می‌شود. برهان طبیعی بدین شرح است: دو

۱. حسین بن عبدالله ابن سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۱۵ تا ۱۶.

۲. حسین بن عبدالله ابن سینا، الشفاء، الطبیعیات، السماع الطبیعی، ص ۱۵۱ تا ۱۵۲.

متحرک با هم شروع به حرکت می‌کنند و با هم نیز توقف می‌کنند. یکی به خاطر سرعت بیشتر یا سکون‌های کمتر راه بیشتری را طی می‌کند؛ اما دیگری به خاطر سرعت کمتر یا سکون‌های بیشتر راه کوتاه‌تری را می‌پیماید. میان این دو متحرک اختلافی مشاهده می‌شود که به علت سرعت زیاد و سرعت کمتر است. سرعت زیاد باعث زودتر رسیدن و سرعت کمتر باعث دیرتر رسیدن است. این زودتر و دیرتر، از سنخ حرکت نیست، از سنخ ذات متحرک هم نیست، از سنخ مکان یا مسافت هم نیست، بلکه این زودتر و دیرتر همان چیزی است که «زمان» خوانده می‌شود.^۱

به بیانی دیگر، از مقایسه و سنجش حرکات‌ها یک «امکان» خاص استفاده می‌شود که حرکات‌ها در آن اختلاف پیدا می‌کنند. شأن این امکان تقضی و تجدد است. این امکان متقضی متجدد با حرکت مطابق است. امر متجدد و متصل از سنخ مقدار و مدت است که هر جزئش حادث و وجودش در ماده است. پس این امکان از سنخ کمیت و مقدار است؛ اما مقدار متحرک و مقدار مسافت نیست، هم‌چنین، خود حرکت نیست، سرعت هم نیست. این امکان مقداری قائم به ذات نیست، پس نه جوهر است و نه جوهری، بلکه یک هیأت عرضی است؛ لذا این امکان مقداری یک هیأت عرضی بی‌قرار و سیال است. از آن‌جا که به نظر ابن‌سینا تنها موجود بی‌قرار «حرکت» است، لذا امکان مذکور مقدار حرکت است. زمان همین امکان یعنی مقدار تجددی حرکت است. البته، زمان به اعتبار تحلیل عقلی (نه خارجی) عارض بر حرکت و قائم به آن است. چون زمان و حرکت در خارج به یک وجود واحد موجودند.^۲ بر این اساس، زمان حدوث و فنای تدریجی و وجودی ضعیف‌تر از حرکت دارد. ماهیت زمان به لحاظ مقوله، تحت مقوله کم متصل غیر قار الذات قرار دارد.

۲.۲.۲. برهان متافیزیکی اثبات وجود زمان

ابن‌سینا در «اشارات و تشبیهات» بر حقیقت زمان متمرکز می‌شود و برهان متقن‌تر و دقیق‌تری ارائه می‌دهد. او در این استدلال از مبدأ وجود آغاز می‌کند تا به موجودات زمان‌مند و حقیقت زمان می‌رسد. جسم نخستین، حرکت مستدیر و خود زمان آغاز زمانی ندارند. لذا ملاحظه مبادی الاهیاتی آن‌ها لازم است. چون قدم زمانی، آن‌ها را از حوزه امکان و معلولیت خارج نمی‌کند.

پس زمینه برهان

فاعلیت حاکی از فعل است. مفهوم فعل متضمن سه مؤلفه مفهومی وجود، عدم و بعدیت این وجود پس از عدم است. مفهوم بعدیت به منزله صفت و محمول این وجود به شمار می‌آید. هر یک از این سه

۱. عابدی شاهرودی، علی، فضا و زمان در فیزیک و متافیزیک، ص ۳۸.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۲۲۵-۲۲۷؛ حسین بن عبدالله ابن‌سینا، ۱۹۸۹ م، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۱۴-۱۵ و علی عابدی شاهرودی، فضا و زمان در فیزیک و متافیزیک، ص ۳۹ تا ۴۶.

مؤلفه به چه چیزی تعلّق دارد؟ عدم هرگز به فاعل (علت) تعلّق ندارد، مؤلفه سوم (وصف بعدیت) نه به فعل فاعل تعلّق دارد و نه به جعل جاعل. به عبارتی، این وصف متعلّق فعل و جعل قرار نمی‌گیرد، بلکه از ذات وجود افاده شده انتزاع می‌شود؛ اما مؤلفه نخست (وجود) متعلّق به فاعل است. تعلّقش از این حیث است که این وجود یا واجب‌الوجود نیست یا ضروری است و خودش مسبوق به عدم باشد. شق اول، مفهوم واجب‌الوجود بغیره یا دایمی است یا غیردائمی. واجب‌الوجود بغیره بر هر دو حمل می‌شود، و واجب‌الوجود بذاته از هر دو سلب می‌گردد، از حیث مفهوم؛ اما شق مسبوق به عدم یک وجه بیشتر ندارد و اخص از مفهوم اول است. به هر حال، تعلّق به غیر بر هر دو مفهوم حمل می‌شود. این معنا اولاً و بالذات بر اعم و سپس بر اخص حمل می‌شود. این صفت تعلّق به غیر فقط در لحظه حدوث وجود معلول نیست، بلکه دائماً در هر حالی بر معلولات حمل می‌شود و صادق است.^۱ به هر حال، علّت به معلولش وجود می‌بخشد. از این وجود اعطایی مفهوم فعل و حدوث انتزاع می‌شود که متضمن نحوه‌ای بعدیت و قبلیت است. این بعدیت و قبلیت سرآغاز تحلیل و درک زمان است.

برهان متافیزیکی

ابن سینا برهان متافیزیکی (الاهیاتی) زمان را از تحلیل و تجزیه مفهوم حدوث به مؤلفه‌های بسیط مفهومی‌اش آغاز می‌کند. بنا به تعریف، بودن حادث بعد از نبودنش، قبلی دارد که در آن نبوده است. پس، هر حادثی قبل و بعدی دارد. ترتیب این قبل و بعد به نحو خاصی است. این قبل و بعد مثل قبلیت واحد بر دو نیست؛ زیرا یک و دو با هم در وجود حصول و اجتماع می‌یابند؛ اما این قبل با بعدش ثابت نیست و با آن جمع نمی‌شود. چون با حدوث بعد، این قبل باطل می‌شود. چیزی که این‌گونه باشد، وجود تجدّدی و تصرّمی دارد؛ یعنی بعدی نوبه‌نو پدید می‌آید و قبلی دم‌به‌دم از بین می‌رود. ثبوت بعد مستلزم بطلان قبل است. البته این قبلیت خود عدم نیست. چون بعداً وجود پیدا می‌کند. این قبلیت ذات فاعل هم نیست؛ زیرا فاعل در قبل و بعد و در معیت با آن‌ها است. پس حقیقت دیگری در کار است که پیوسته و به نحو متصل در حال تجدّد و تصرّم است. چنین حقیقتی که به موازات حرکت در مقدار است از اجزای انقسام‌ناپذیر تألیف نیافته است. پس، این حقیقت متجدّد انقسام‌پذیر است. از سوی دیگر، تجدّد ممکن نیست مگر با تغیر حال، و تغیر حال ممکن نیست جز برای چیزی که قوه تغیر حال یعنی موضوع دارد. به عبارتی، این تغیر و تجدّد موضوع می‌خواهد. حرکت متحرّک واجد این امکان تغیر است و موضوع بی‌واسطه این تجدّد و تصرّم واقع می‌شود. پس این اتصال تجدّدات و تصرّمات به حرکت و متحرّک یعنی به تغیر و متغیر متعلّق است، به ویژه به حرکت متصل غیرمنقطع. دقیق‌تر، این اتصال به حرکت وضعی دوری یعنی به حرکت مستدیر

۱. حسین بن عبدالله ابن سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، ص ۲۸۰-۲۸۱.

فلک متعلق است. این اتصال تجددات حامل تقدیر و دربردارندهٔ نوعی واحد اندازه‌گیری است. لذا یک «قبل» گاهی دورتر است و یک «قبل» گاهی نزدیک‌تر؛ پس این اتصال کمیتهی است که تغییر با آن اندازه‌گیری می‌شود. این همان زمان است. زمان کمیت و مقدار حرکت است؛ اما نه از جهت مسافت، بلکه از جهت تقدّم و تأخّری که با هم اجتماع‌ناپذیرند.^۱ تعلق زمان به حرکت مستدیر ذاتی است. بنابراین، زمان مقدار حرکت مستدیر است از جهت متقدّم و متأخّر نه از جهت مسافت. ضمناً حرکت مستدیر اقدم و اشرف حرکت‌ها است، لذا می‌تواند سایر حرکت‌ها را اندازه‌گیری کند. بنابراین، زمان حرکت مستدیر برای اندازه‌گیری زمان سایر حرکت‌ها و زمان‌ها صلاحیت دارد.^۲ خلاصه، امر حادث وجودی بعد از عدم دارد؛ یعنی قبلی دارد که با ورود بعد باطل می‌شود. این قبلیت و بعدیت به نحو تجددی و متصل است. تجدد فقط با تغییر حال امکان‌پذیر است که این تغییر قوهٔ حامل و حافظ می‌خواهد. حرکت مستدیر فلک حامل و حافظ پیوستگی این تغییر سیال و بی‌پایان است. این اتصال تجددی که به حرکت وضعی دوری تعلق دارد، یک نحوهٔ واحد اندازه‌گیری است؛ یعنی این اتصال قبلیت و بعدیات کمیتهی است که تغییر را اندازه می‌گیرد. این کمیت همان «زمان» است. بنابراین:

۱. زمان حقیقتی متجدّد و متصرّم و در عین حال متصل است. این اتصال تجددی واقعی و در اعیان موجود است. زمان یک هیأت عرضی غیرقاژ است، نه جوهری. پس وابسته به حرکت، ماده و موضوع حرکت است. زمان کمیت، مقدار و عدد حرکت است از جهت تقدّم و تأخّر اجتماع‌ناپذیر.
۲. زمان سیال و غیرثابت است، لذا وجود ضعیفی دارد و همواره حامل و حافظ می‌خواهد. حرکت دوری بی‌پایان حافظ پیوستگی این تجددات و تصرّمات زمان است. پس، جسم فلک حامل زمان و قوهٔ محرّک در فلک فاعل زمان است. تشخّص زمان به وضع و تشخّص وضع به ذات خود و به زمان است. از این رو، هر زمانی وضع مخصوص دارد، چون تابع وضع فلک است.^۳
۳. خود زمان حدوث زمانی ندارد و فاقد مبدأ و بدایت زمانی و نیز فاقد نهایت زمانی است. البته زمان چون امتداد است و هر امتدادی دو جهت دارد، لذا دو جهت زمان عبارت است از: گذشته و آینده. بنابراین، زمان از جهت گذشته و آینده نامتناهی و فاقد بدایت و نهایت زمانی است.
۴. ماهیت زمان هیأت عرضی و کمّ متصل بر سبیل تجدد است که بر حرکت عارض می‌شود. به طور کلی، حرکت دو عامل و دو واحد اندازه‌گیری دارد: مکان (مسافت) و زمان. تفاوت‌شان در این است که اجزای فرضی مکان در وجود با هم قابل جمع است؛ اما اجزای فرضی زمان با هم قابل جمع نیست.

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، ص ۲۸۲-۲۸۳.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۲۲۹-۲۳۱.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، التعليقات، ص ۱۷۱ و ۱۷۴.

۵. عقل سه نحوه بودن و وعاء وجودی فرض می‌کند:

الف. در زمان بودن: این نحوه بودن متی اشیا متغیری است که دارای مبدأ و منتها است و مبدأش غیر از منتهاش می‌باشد، و دائماً در تقصّی، تجدد و سیلان احوال قرار دارد؛ یعنی چیزی که در زمان است با تغییر زمان تغییر می‌کند و همهٔ اعراض زمان به آن ملحق می‌شود، پس، وقت مبدأش غیر از وقت منتهاش می‌باشد؛ زیرا زمان فائت و متصرّم و سیال است؛ اما هرچه در زمان نیست تغییر نمی‌کند؛ زیرا تغییر اولاً به زمان و بعد به آنچه در آن است ملحق می‌شود؛ اما بودن «آن» در زمان مثل بودن وحدت در عدد است و بودن گذشته و آینده در زمان مثل بودن اقسام عدد در عدد است و بودن متحرّک‌ها در زمان مثل بودن معدودها در عدد است. در وعای زمانی و هم، هر چیزی را در زمان می‌بیند و برای هر چیزی متی تصور و ثابت می‌کند؛ اما محال است خود زمان متی داشته باشد.

ب. با زمان بودن: چیزی با زمان است که در زمان نیست، بلکه مطابق با ثبات زمان و زمانیات ثبات دارد. این نحوه بودن و این نحوه اضافه و اعتبار «دهر» نامیده می‌شود. به تعبیری، دهر نسبت ثابت به متغیر است. کینونت دهری بر زمان محیط است، لذا دهر وعای زمان است و این معیت فلک با زمان است. زمان در این کینونت از حرکت فلک ناشی می‌شود. هم‌چنین، معیت نفس با زمان معیت دهری است. در نتیجه، انسان از حیث بدنش در زمان و از حیث نفسش با زمان است.

ج. بی‌زمان بودن: این نحوه کینونت بودن «سرمدی» نامیده می‌شود که بر دهر محیط است و نحوه بودن ثابت با ثابت است.^۱

۳.۲.۲. مسأله «آن»

در خلال بحث‌های مربوط به زمان، بحث «آن» را مطرح کرده‌اند. تلقی عرفی از «آن» معنای یک لحظه کوتاه را اراده و قصد می‌کند. در این معنا بحثی نیست؛ اما تلقی فلسفی از «آن» سه تصویر دارد، که یک معنایش غیرمعقول و دو معنای دیگرش محل بحث است. وجه غیرمعقول «آن» این است که گاهی مقصود از «آن» کوچکترین جزء تجزیه‌ناپذیر زمان است. لازمهٔ پذیرش این حرف این است که زمان یک حقیقت مرکب از ذرات بسیار کوچک فاقد قبل و بعد است؛ اما زمان تتالی [شاید توالی درست است] آفات نیست. دو معنای دیگر «آن» عبارت است از: ۱. «آن» متفرّع بر زمان، که صفت برای زمان است؛ ۲. «آن» سیال فاعل زمان، که زمان فرع بر آن است. «آن» به معنای اول به‌منزله حد و طرف فرضی زمان است. «آن» به معنای دوم راسم زمان است که با سیلان‌ش زمان را رسم می‌کند.

به سخنی دیگر، زمان امتدادی متجدّد و متصرّم و در عین حال، متصل است. مفهوم اتصال

۱. حسین بن عبدالله ابن سینا، التعليقات، ص ۱۷۰-۱۷۱ و ۱۹۸. هم‌چنین، حسین بن عبدالله ابن سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۲۳۲.

نوعی فصل و دو جزء قبل و بعد را مفروض می‌گیرد که مفهوم اتصال بر پیوند این دو جزء فرضی منفصل دلالت می‌کند. البته زمان بالقوه منفصل و قابل انقسام است، نه بالفعل. این اجزای فرضی زمان «آن» نامیده شده‌اند. پس، «آن» دو حیثیت دارد: ۱. فاصل است (بالقوه)؛ ۲. واصل است (بالفعل). زمان چون متصل است، جدایی در آن قابل فرض است، که به مرز مشترک میان این دو پاره فرضی «آن» گفته می‌شود. «آن» زمان را به قبل و بعد و «اکنون» زمان را به دو پاره گذشته و آینده تقسیم می‌کند؛ اما این فصل وجود بالفعل و منحاز ندارد. چون تصور «آن» یا اکنون به عنوان یک فصل بالفعل و جزء جداگانه مشکل‌ساز است؛ زیرا فعلیت و عینیت این جزء فرضی، اتصال زمان را قطع و نابود می‌کند. بنابراین، «آن» از آن حیث که حد فاصل دو زمان فرض می‌شود، هستی بالقوه دارد؛ اما از آن حیث که زمان را می‌سازد و رسم می‌کند، هستی بالفعل دارد. این «آن» در ذات خود چیزی است که زمان را فعلیت می‌بخشد و می‌شمارد. شمارنده حقیقی آن است که به شیء وحدت می‌بخشد و با تکرار به آن کثرت و عدد می‌بخشد. «آن» با همین وصف زمان را می‌شمارد؛ زیرا اگر «آن» نباشد، زمان شمرده نمی‌شود. از آن‌جا که هر جزئی از زمان شأنیست انقسام‌پذیری و تعدید دارد، پس «آن» سزاوار وحدت و وحدت شایسته تعدید است.

۳.۲. زمان و استکمال انسان

آن‌چه تا کنون در قوس نزول وجود درباره زمان آمد، عمدتاً درباره زمان عام جهان بود. جهان واحد شخصی است، لذا یک زمان عام واحد دارد. زمان جهان زمان بنیادین و معیار سایر زمان‌های جزئی و خاص است. هر موجود زنده‌ای که در این جهان به دنیا می‌آید، درون افق این زمان عام جهان جای دارد و می‌کوشد از آن فراتر رود. به هر حال، به تبع حرکت‌های اجسام و بدن‌ها زمان‌های کثیری وجود دارد. حرکت سرآغاز سلسله عود موجودات این جهان به سوی مبدأ وجودی‌شان است. زمان بر اساس حدوث و حرکت جسم تعریف شد. از این‌رو، هر جسمی علاوه بر حدودی از زمان عالم می‌تواند حرکت و زمان خاص خود را نیز داشته باشد؛ اما مهم‌تر از اجسام، نسبت انسان و زمان است که سزاوار تأمل است.

انسان موجودیت واحد مرکب از نفس و بدن است که حقیقت او به «نفس» بستگی دارد. نفس با این‌که اولین کمال بدن است؛ اما ذاتاً مجرد ولی به لحاظ عملی جسمانی است. بدن داخل در معنای حقیقی انسان نیست، بلکه محل، تکیه‌گاه و منزلگه اعتباری آن است. پس، زوال بدن منجر به زوال حقیقت انسان نمی‌شود؛ چون ذات انسان مفارق و جوهر قائم به خود است (نه قائم به / در ماده).^۱ یعنی نفس در بدن نیست، بلکه بدن در نفس است. از این‌رو، بدن مانع خود نفس نیست،

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الأضحویة فی المعاد، تحقیق حسن عاصی، ص ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۴۲.

بلکه رهن شوق نفس و نظر آن است. بدن نفس را در غفلت می‌افکند و به خود مشغول می‌دارد.^۱ با این حال، بدن کاملاً یک عامل بازدارنده منفی نیست؛ چون نفس از طریق بدن با ماده جهان ارتباط می‌گیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد.^۲ پس، نفس از طریق بدن با ماده و همین‌طور با زمان ارتباط دارد و بر آن اثر می‌گذارد. تأمل در رابطه نفس و بدن به وضوح رابطه نفس و زمان را آشکار می‌کند. چون زمان فرع بر حرکت بدن است و آنچه بدن را به حرکت وامی‌دارد، نفس است. لذا نفس فاعل اصلی زمان می‌باشد و بدن به میانجی حرکت حامل آن است. بنابراین، نفس به تبع استقرار در بدن در افق زمان سکونت می‌گزیند و تا هنگامی که از بدن جدا نشود، این حالتِ با-زمان بودن برقرار است؛ البته نفس به دلیل اتحاد خارجی اش با بدن و به واسطه افعال جسمانی اش «در-زمان» قرار دارد، و تنها به لحاظ ذاتش مجرد و «با-زمان» می‌باشد. به همین دلیل، نفس تنها با مطالعه ذاتش می‌تواند خود را از عوارض و شاغل‌های بدنی و زمانی انفراد و رهایی بخشد: «و لو انفردنا عن البدن لکننا بمطاعتنا ذاتنا و قد صارت عالماً عقلياً مطابقاً للموجودات الحقيقية و الجمالات الحقيقية و الكمالات الحقيقية و اللذیذات الحقيقية، متصلة بها اتصال معقول بمعقول نجد من اللذة و البهاء ما لا نهایه له.^۳» به‌هرحال، نفس مبدأ ادراک‌ها و حرکت‌ها است. با این حال، نفس به دلیل داشتن دو حیثیت ذاتی و بدنی دو نحوه ادراک و حرکت ذاتی و بدنی دارد؛ لذا نفس تنها از طریق حرکت‌های نفسانی و ادراک‌های باطنی و عقلی خود می‌تواند امکان‌هایی برای انفراد خود از بدن و افق زمان فراهم آورد. جنبه حرکتی استکمال انسان به تبع بدن‌مندی اش روشن است که زمان‌مند و لذا تدریجی است؛ اما جنبه ادراکی استکمال انسان محل بحث است. ابن‌سینا ادراک‌های حسی و خیالی را مادی و بدنی می‌داند، لذا این مراتب ادراکی زمان‌مندند؛ یعنی طی زمان حاصل می‌آیند و هم‌چنین، در معرض عوارض زمانی از قبیل پراکندگی و فراموشی و زوال قرار دارند و تنها هنگامی تحصیل و ثبات می‌یابند که از این عوارض محفوظ مانده و تجرید یافته باشند؛ اما مرتبه ادراک عقلی و رای زمان و محیط بر آن است.

ابن‌سینا دو نوع فعالیت برای نفس انسان برمی‌شمارد:

۱. فعالیت نفس در نسبت با بدنش، که «سیاست» نامیده می‌شود.
۲. فعالیت نفس نسبت به ذات خود و مبادی اش که «تعقل» خوانده می‌شود. به نظر ابن‌سینا، این دو نوع فعالیت با هم تمانع و تعاند دارند؛ یعنی اشتغال به یکی موجب انصراف از دیگری می‌گردد، البته جمع میان این دو ممتنع نیست، بلکه سخت و دشوار است. ذات نفس مجرد است، لذا از جهت

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، طبیعیات دانشنامه علایی، ص ۱۲۸.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، طبیعیات دانشنامه علایی، ص ۱۴۱.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المبدأ والمعاد، ص ۱۸.

اتحادش با بدن یک‌سری عامل‌های بازدارنده مانند احساس، تخیل، شهوت، غضب، حالت‌های روانی حزن و اندوه و... بر آن عارض می‌شود. راه‌هایی از این عامل‌های بدنی بازدارنده، اندیشیدن و تفکر در باب معقولات است.^۱ ادراک معقولات با امداد عقل فعال و از جانب فیض الاهی در روح انسان ترسیم می‌گردد. پس، نفس با روی گرداندن از عامل‌های بازدارندهٔ بدنی به سوی عالم ملکوت اعلی جهت‌گیری می‌کند.^۲ بدین ترتیب، سیاست فعالیت‌های زمان‌مند است؛ لذا امکانش به حصول شرایط زمانی نیاز دارد؛ اما تعقل فعالیت‌های بی‌زمان یا فرازمانی است؛ لذا امکانش به حصول شرایط زمانی خاص وابسته نیست. نفس با سیاست بدن به حفظ زمان می‌پردازد و با تعقل در ذات خویش و در صورت‌های عقلی، از زمان و عوارض و لواحقش تجرید و تعالی می‌جوید. البته نفس مقدمات فعالیت‌های عقلانی را در زمان طی می‌کند؛ اما بعد از فعلیت عقل، نفس قادر می‌شود که بر زمان احاطه یابد و با این احاطه جریان زمان را تحت تدبیر و تصرف خویش درآورد. از این‌رو، عقل هرگاه به ادراک چیزهایی می‌پردازد که در آن‌ها تقدّم و تأخر وجود دارد، ضرورتاً زمان را نیز با آن‌ها درک می‌کند، ولی نه در زمان، بلکه در «آن»؛ زیرا عقل زمان را در «آن» تعقل می‌کند. بدین‌سان، ترکیب قیاس و حد در زمان طی می‌شود؛ اما تصوّر نتیجه در «آن» به دست می‌آید.^۳

به سخنی دیگر، نفس با هبوط در بدن، زمان را پدید می‌آورد، بعد با کمک قوایش به نحوی در آن تصرف می‌کند که مانع مطالعهٔ ذاتش نشود. نفس برای نیل به جایگاه قدسی ذاتش واجد دو قوهٔ عقلی است: عقل نظری و عقل عملی. البته به قوای ادراکی دیگری مانند حواس و خیال و همچنین قوهٔ اراده نیز مجهّز است. او تفکر می‌ورزد، تصمیم می‌گیرد، برنامه می‌ریزد و اقدام می‌کند. در این راه، با امداد عقل فعال و فیض الاهی، عقل نظری و عملی‌اش را فعلیت می‌بخشد و به کمال می‌رساند. عقل عملی انسان مبدأ حرکت‌های بدنی او بعد از تفکر است. عقل عملی بر بدن تسلط دارد و آن را سیاست می‌کند. به عبارتی، قوهٔ عملی سیاست بدن و جهان را بر عهده دارد. در این راستا، عقل عملی مدبّر مناسبات و روابط جسمانی است. اهمیت این تدبیرگری به پیوند نفس و بدن مربوط می‌شود که بدن را در راستای تکمیل و تزکیهٔ عقل نظری به حرکت درمی‌آورد؛ چون نفس مقدمات تجربی و مبادی تصور و تصدیق را با استعانت بدن تحصیل می‌کند. پس، مبادی استکمال نفس به وساطت بدن و لذا در زمان و در نتیجهٔ تدبیر عقلی آن حاصل می‌آید.^۴ در این راه، غایت راهبردی عقل

۱. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، ص ۳۶۹ تا ۳۷۰. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المبدأ والمعاد، ص ۱۰۹.

۲. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۶۳ تا ۶۴.

۳. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، المباحثات، ص ۳۶۹ و حسین بن عبدالله ابن‌سینا، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۳۲۴ تا ۳۲۵.

۴. حسین بن عبدالله ابن‌سینا، احوال النفس: رسالة فی النفس وبقائها و معادها ص ۶۸، ۸۸، ۹۸ و ۱۲۲.

نظری انسان «حقیقت»، و هدف قصوای عقل عملی اش «خیر» است؛^۱ یعنی، غایت کمال انسان از یک سو، حصول عقل مستفاد برای عقل نظری است، و از سوی دیگر، حصول عدالت برای عقل عملی است.^۲ عقل عملی چون زمینه‌ساز عمل است. از این رو، جهت‌گیری اش به سوی بدن است تا انجام حسن و ترک قبیح در امور جزئی را تمییز دهد و با جهات عقل نظری هماهنگ کند. بنابراین، عقل عملی با تجربه‌ها و عادت‌ها استکمال می‌یابد.^۳ به هر حال، این تدبیرات، تجربه‌ها و عادت‌ها اگر نیک و در راستای حقیقت، عقلانیت، خیریت و عدالت باشند، خیرات و برکات نازل و زمان نورانی می‌شود، ولی اگر بد و در راستای شهوات و خشونت باشند، شرارت و قساوت پدید می‌آید. در این صورت، زمان از نور یاد خدا تهی گشته و زمانه با تمام وسعتش بسی تنگ و تاریک می‌گردد.

۳. سخن پایانی

ابن سینا در کل دو رهیافت طبیعیاتی و الاهیاتی (فیزیکی و متافیزیکی) برای درک زمان مطرح کرده است. در هر دو استدلال بر نوع خاصی از قبلیت و بعدیت تجدیدی و تصرّمی تأکید می‌شود که غیرقابل اجتماع با یکدیگر است و این امر مورد بحث همانا زمان نامیده می‌شود. زمان مقدار حرکت از حیث تقدم و تأخر نامجامع است. این دو رویکرد همخوان و قابل تلفیق اند. تحلیل زمان بر اساس حدوث با قوس نزولی نظام وجود متناظر است. در این صورت، زمان به مثابه یک افق و یک ظرف از عوالم وجود و یک نحوه و عا از حصول وجود به شمار می‌آید. این زمان عام جهان است که اشیای جسمانی در افق آن پدیدار و موجود می‌شوند؛ اما زمان تنها و عا نظام وجود و یگانه شکل تحصّل وجود موجودات نیست، بلکه نحوه‌ها و وعاء‌های فرازمانی نیز هستند. تحلیل زمان بر اساس حرکت با قوس صعود متناظر است و بدین جهت، با استکمال نفس رابطه دارد. در هر دو صورت، زمان شکننده‌ترین ساختار وجودی را دارا است، به نحوی که وجودش آمیخته با عدمش است. نفس فاعل و حافظ این ساختار شکننده است. نفس برای تحصیل برخی از کمالات نیازمند توانایی‌های بدنی و حرکت‌های بدنی است. زمان انسانی از این حرکت‌های بدنی حاصل می‌آید. به عبارتی، نفس در بدن خودش و توسط بدنش در جهان تصرّف می‌کند. از این تصرّف‌ها و مداخله‌های نفس در جهان مادی، زمان انسانی پدید می‌آید. از مداخله نفس کلی زمان عام و از مداخله نفس هر شخص متحرک زمان خاص آن شخص پدیدار می‌گردد. البته در نهایت سلسله حوادث، حضور و احاطه قیومی حق تعالی است که به ساختار شکننده زمان قوام بخشیده است. اگر یک لحظه عنایت قیومی او نباشد، کل این سامان بسیار ضعیف فرو می‌ریزد و بساط زمان از دار وجود برچیده می‌شود.

۱. حسین بن عبدالله ابن سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۱۰۵.

۲. حسین بن عبدالله ابن سینا، المبدأ والمعاد، ص ۱۰۰.

۳. حسین بن عبدالله ابن سینا، تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات، ص ۳۳.

هرچند انسان درون افق تنگ زمان به دنیا می‌آید؛ اما با توانایی‌های ادراکی و حرکتی‌اش قادر است بال‌بگستراند و از این افق ضیق فراتر برود. آدمی چون به حیث قوهٔ عقل عملی‌اش با زمان مرتبط است، لذا در قلمرو تجربهٔ تاریخی حضور دارد. از این‌رو، برای حفظ یا تغییر نظام زمان، امکانات عقلی و توانایی‌های تاریخی مختلفی در اختیار دارد. هم‌چنین، انسان به لحاظ جنبهٔ بدنی‌اش داخل در افق زمان و لذا قادر به تغییر روند زمان از درون آن نیز هست؛ یعنی می‌تواند مثلاً با توبه و جبران عملی خطاهایش، استمرار زمان گناه را متوقف کرده، مسیر آن را تغییر دهد و بار دیگر حول محور عبودیت خداوند به چرخش درآورد. علاوه بر این، انسان به لحاظ ذات عقلی‌اش، فرازمان و محیط بر آن است. پس، با تکیه بر خردمندی می‌تواند کل جریان زمان زندگی‌اش را به نحو ریشه‌ای دگرگون سازد؛ یعنی با سکونت در ساحت فراتاریخ و اتصال به عقل فعال می‌تواند زمان و عهد جدیدی بنا نهد که از افق آن رحمت و برکت خداوند حتی بر وضعیت مادی و جسمانی زندگی‌اش فروبیارد و آن را بسط دهد. بنابراین، حیات فلسفی نه تنها به معنای عزلت از جهان نیست، بلکه برعکس، در مداخلهٔ فعال در جهان و هدایت آن به سوی جهات ملکوتی نظام وجود ریشه و منزلت دارد. چون، تنها از طریق این مداخلهٔ فعال عقلی است که زمان و تاریخ جدیدی در جهت قرب وجود آغازیدن می‌گیرد.

منابع

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، المباحثات، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، قم: بیدار، ۱۳۷۱.
- _____، (الف)، التعليقات، قم: بوستان کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- _____، (ب)، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ویرایش و دیباچه محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- _____، (الف)، المبدأ والمعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: دانشگاه تهران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها و دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۳.
- _____، (ب)، الهیات دانشنامه‌عالی، مقدمه و حواشی و تصحیح محمد معین همدان: دانشگاه بوعلی سینا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- _____، (ج)، طبیعیات دانشنامه‌عالی، مقدمه و حواشی و تصحیح سیدمحمد مشکوه، همدان: دانشگاه بوعلی سینا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- _____، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- _____، (الف)، الإشارات والتنبیها، تحقیق مجتبی زارعی، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- _____، (ب)، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم:

- بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- _____، رسائل ابن سینا، الحدود، قم: بیدار، ۱۴۰۰ق.
- _____، الأضحوية في المعاد، تحقيق حسن عاصي، بيروت: المؤسسة الجامعية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م.
- _____، تسع رسائل في الحكمة والطبيعات، قاهره: دار العرب للبستاني، الطبعة الثانية، ۱۹۸۹م.
- _____، احوال النفس، رسالة في النفس وبقائها و معادها و يليها ثلاث رسائل في النفس لابن سينا، تحقيق و دراسة أحمد فؤاد الأهواني، باريس: دار بيبليون، ۲۰۰۷م.
- _____، بي تا، الشفاء، الطبيعات، السماع الطبيعي، مراجعة و تصدير ابراهيم مذكور، تحقيق سعيد زائد، بي جا: مركز تحقيق التراث ابن سينا.
- ارسطو، سماع طبيعي (فيزيك)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- افلاطون، دوره كامل آثار افلاطون، تيمائوس، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۳، تهران: خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- بهنيار، التحصيل، تصحيح و تعليق مرتضى مطهری، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- خراسانی، شرف الدين، نخستين فيلسوفان يونان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگي، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- صدرالدين شيرازي، محمد بن ابراهيم (ملاصدرا)، تعليقات على إلهيات الشفاء، تصحيح و تحقيق نجفقلی حبيبي، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م.
- عابدي شاهرودي، فضا و زمان در فيزيك و متافيزيك، قم: دانشگاه قم، اشراق، علی، ۱۳۸۰.
- فخرالدين رازي، محمد بن عمر، المباحث المشرقية، تحقيق و تعليق محمد المعتصم بالله البغدادي، قم: ذوی القربی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹ق.
- مصباح يزدی، محمدتقی، شرح الهيات شفاء، تحقيق و نگارش عبدالجواد ابراهيمی فر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۲، ۱۳۸۶.

روش‌شناسی نظام اخلاق اسلامی

یوسف عارفی

چکیده

پرسش از روش در نظام اخلاق اسلامی، موجب تکوین و تولید این پژوهش شده است. این واقعیت که تکوین هر علم و شکل‌گیری هر نوع معرفت بشری نیازمند و مرهون روش‌های متناسب است به علاوه این اصل، که «صدق»، «صحت» و «پویایی» و همین‌طور «پاسخ‌گویی» یک علم به نیازها، وابسته به شناخت مناسب‌ترین روش و کاربرد درست آن است، زمینه را برای این پرسش فراهم ساخته است. برای صورت‌بندی پاسخ مناسب به این پرسش و شناسایی روش یا روش‌های به‌کاررفته در نظام اخلاق اسلامی، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به مطالعه اسناد و منابع در دسترس در این زمینه و با این مایه تمرکز شد. توصیف و تحلیل منظم داده‌های موجود، به این یافته منتهی شد که نظام اخلاق اسلامی از چهار خرده‌نظام اخلاقی شکل گرفته است و به‌کارستن شیوه‌ها و رهیافت‌ها متفاوت برای تحلیل، تبیین و توصیف مسائل و قضایای اخلاقی، منتهی به تولید و به‌کارگیری دستگاه‌های مفهومی متفاوت و شکل‌دهی نظام‌های اخلاقی گوناگون شده است. حاصل به‌کارگیری روش‌های متفاوت، واقعیتی تجسّدیافته در قالب میراث عظیم مکتوبی است که بازتاب‌دهنده و حامل چهار نظام علمی اخلاقی است؛ نظام اخلاق روایی، نظام اخلاق فلسفی، نظام اخلاق عرفانی و نظام اخلاق تلفیقی. هر کدام از این نظام‌ها روش و شیوه‌ای را که به شکل‌گیری آن انجامیده است در درون خود مستتر دارد و نشان می‌دهد که نظام اخلاق اسلامی از چهار روش ساخته و پرداخته شده است:

۱. روش نقلی - روایی: این روش بر پایه معارفی از متن دین و استخراج آموزه‌های اخلاقی از قرآن و روایات، متکی است.
۲. روش عقلی - فلسفی: این روش در تحلیل مسائل و قضایای اخلاقی از آموزه‌های فلسفی کمک می‌گیرد. در این روش محتوا یک نظام هنجاری و چارچوب، مقوله‌بندی فلسفی است.
۳. روش سلوکی - عرفانی: در این روش بر سلوک باطنی و تربیت نفس به عنوان مقدمه کشف، تجرد و رسیدن به کمال شهودی تأکید می‌شود.

۴. روش تلفیقی- ترکیبی: در این روش از نقل و عقل و عرفان به صورت توأمان کمک می‌گیرند. هم آیات و روایات در توضیح مسائل اخلاقی کاربرد دارد و هم از مبانی فلسفی به علاوه مایه‌ها و داده‌های عرفانی بهره می‌گیرند.

کلمات کلیدی: روش‌شناسی، اخلاق اسلامی، نظام اخلاقی، اخلاق نقلی، اخلاق عقلی، اخلاق عرفانی.

درآمد

اخلاق، یکی از مهمترین و اساسی‌ترین آموزه‌های اسلامی است. چنان‌که مهمترین هدف بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) تتمیم مکارم اخلاقی است^۱. اساسا بدون اخلاق نه دینی معنا و مفهوم می‌یابد و نه دنیای انسان، سامان و سازمانی می‌گیرد. انسان بدون اخلاق حیوانی است مهارنشده‌ای که برای رسیدن به منافع و مطامع خویش هر ارزش و ارزشمندی را فدا می‌کند. از همین رو است که قرآن انسان را با تأکید به اخلاق و تهذیب اخلاقی فرا می‌خواند^۲ و در آموزه‌های اسلامی تأکید می‌شود: «اگر امید و ایمانی به بهشت و ترس و وحشتی از جهنم و انتظار پاداش و عقابی نباشد، باز هم سزاوار و شایسته است که به دنبال فضایل و برجستگی‌های اخلاقی باشیم، چرا که آن‌ها، راهنمای پیروزی و موفقیت و سند نجات است.^۳» اگرچه بنیادهای اخلاقی اسلامی، از زمان بعثت و در پرتوی آموزه‌های قرآنی نشر و نمو پیدا کرد؛ اما تدوین اخلاق به عنوان یک علم و حوزه معرفتی، مربوط به پس از دوران حیات رسول‌الله است و اخلاق اسلامی با تلاش‌ها و تأملاتی عالمان و اندیشمندان مسلمان، سامان نظام‌مند و ساختار علمی گرفت و به یکی از حوزه‌های معرفتی تبدیل شد و اکنون به عنوان یک علم از زیرشاخه‌های علوم انسانی و یک سرمایه عظیم معرفتی مطرح است.

اتصاف «اخلاق» به «علم» و «معرفت» و حمل «علم» و «معرفت» بر آن، نیاز و وابستگی اخلاق را به روش آشکار می‌سازد؛ زیرا علوم و معارف بشری عموماً با به کار بستن یک روش به دست آمده است و در این واقعیت که تکوین هر علم و شکل‌گیری هر نوع معرفت بشری نیازمند و مرسوم روش‌های متناسب است، تردیدی وجود ندارد. همان‌گونه که در این اصل، که «صدق»، «صحت»، «پویایی» و «پاسخ‌گویی» یک علم، وابسته به شناخت مناسب‌ترین روش و کاربرد درست آن است، بحثی نیست. این همان واقعیتی است که به «روش‌شناسی» علوم، ناگزیری، ضرورت و اولویت می‌دهد و اخلاق اسلامی به عنوان یک حوزه معرفتی و یک علم، نمی‌تواند از این

۱. متقی، علی بن حسام‌الدین؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال؛ بیروت، بکری حیاتی و صفوه سقا، ج ۳، ص ۱۶.

۲. سوره شمس، آیات ۱ تا ۱۰.

۳. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

قاعده مستثنی باشد، به این معنا که همان‌گونه که در تکوین و شکل‌گیری خود، به روش محتاج و مبتنی بوده است، در پویایی و تکامل خود نیز نیازمند به کارگیری درست و دقیق روش است. حال، اگر کاربست درست و دقیق روش، در گرو روش‌شناسی و شناخت روش‌ها باشد، که به طور قطع چنین است روش‌شناسی و شناخت روش یا روش‌های که منتج و منتهی به نظام اخلاق اسلامی شده است، لزوم و ناگزیری مضاعف می‌یابد و تنها راه شناخت و تشخیص روش دقیق و مناسب برای پویاسازی نظام اخلاق اسلامی از یک سو و مقدمه به کار بستن دقیق مناسب‌ترین روش، برای دستیابی به نظام اخلاقی صادق و پاسخ‌گو از سوی دیگر است. این همان چیزی است که پرسش از روش و روش‌شناسی در نظام اخلاق اسلامی را موجه می‌سازد. به راستی، نظام اخلاق اسلامی، برآمده از چه روش و شیوه‌ای است؟ آیا روش واحد به شکل‌گیری و تکوین این نظام اخلاقی منتهی شده است یا روش‌های متعدد؟ آن چیزی را که به نظام اخلاق اسلامی مسمی می‌کنیم، نظامی واحد و بسیط است یا متشکل از نظام‌های متعدد و متفاوت؟

یافتن پاسخ به این سؤال‌ها، نوشته پیش رو و تحقیق حاضر را شکل داده است. قبل از پرداختن به اصل بحث بهتر است مفاهیم موجود در عنوان اندکی توضیح داده شود تا زمینه برای تفهیم و تفاهم به صورت بهتر و بیشتر مهیا گردد.

مفهوم‌شناسی

روش

واژه روش یا (method) برگرفته از واژه یونانی (meta) به معنای «در طول» و (odos) به معنای «راه»، گرفته شده است و به معنای در پیش گرفتن یک راه برای رسیدن به هدف و مقصود خاص با نظم و توالی خاص است.^۱ روش، اصطلاح و مفهومی است که هم به خود راه و هم به قواعد و ابزارهای رسیدن به آن راه اشاره دارد. مراد از روش، فرایند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت و یا توصیف واقعیت است. در معنای کلی‌تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود می‌باشد. روش ممکن است به مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند و مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند، اطلاق شود.^۲

روش‌شناسی

روش‌شناسی یا متدولوژی (Methodology) وسیله شناخت هر علم است. روش‌شناسی در

۱. کاظمی، علی اصغر؛ روش و بینش در سیاست، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۲۹-۲۸.

۲. ساروخانی، باقر؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ص ۲۴.

مفهوم مطلق خود به روش‌هایی گفته می‌شود که برای رسیدن به شناخت علمی از آن‌ها استفاده می‌شود و روش‌شناسی هر علم نیز روش‌های مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن است.^۱

به عبارتی بهتر، روش‌شناسی شناخت شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید علم و دانش در عرصه معرفت بشری است.^۲ روش‌شناسی به این معنا، معادل روش است.

جولیوس گولد روش‌شناسی را به مطالعه منظم و منطقی اصولی که راهنمای پژوهش علمی واقع می‌شوند تعریف می‌کند و معتقد است که روش‌شناسی بر طبق سنت، شاخه‌ای از فلسفه و به طور خاص شاخه‌ای از منطق به شمار می‌رود و در کاربرد خاص و اصلی‌اش به مطالعه منظم اصولی که راهنمای پژوهش علمی و فلسفی است، دلالت دارد.^۳

مقصود از روش‌شناسی در این نوشته، به معنا و مفهومی است که گولد به کار می‌برد و هدف، شناخت روش‌های مختلفی است که علمای علم اخلاق در بررسی‌های اخلاق اسلامی به کار گرفته‌اند. اساساً روش‌شناسی (متدولوژی) بیش از آن که مهارت یا شیوه‌های گوناگون برای تحقیق یا پژوهش (روش تحقیق) باشد بحث معرفت‌شناختی (اپیستمولوژی) است و بیشتر با مکتب و دیدگاه سر و کار دارد نه با روش و شیوه‌های جزئی تحقیق. در واقع روش‌شناسی به گزینش شیوه تحلیل و طرح پژوهش که بنیاد و چارچوب پژوهش را تشکیل می‌دهد، مربوط است. بنابراین، هر چند روش‌شناسی تعیین‌کننده اصولی است که شاید راهنمای گزینش روش باشند؛ اما نباید آن را با خود روش‌ها و فنون پژوهش اشتباه گرفت.^۴

بر این اساس، روش‌شناسی غیر از روش است. روش مسیری است که دانشمند در سلوک علمی خود طی می‌کند و روش‌شناسی دانش دیگری است که به شناخت آن مسیر می‌پردازد. روش همواره در متن حرکت فکری و تلاش‌های علمی یک دانشمند قرار دارد و روش‌شناسی دانشی است که نظر به آن شکل می‌گیرد و به همین دلیل روش‌شناسی همواره یک دانش و علم درجه دوم است. علم درجه دوم در برابر علم درجه اول قرار دارد. علم درجه اول علمی است که به یک واقعیت عینی طبیعی و یا انسانی می‌پردازد و علم درجه دوم علمی است که موضوع آن نفس واقعیت خارجی نیست، بلکه موضوع آن، علم و آگاهی بشری است، اعم از این که آن آگاهی، خود یک دانش و علم درجه اول و یا درجه دوم باشد. اصطلاح علم درجه دوم نظیر اصطلاح معقولات ثانیه است. معقولات ثانیه در قبال

۱. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، متدولوژی حقوق بین‌الملل، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال هفتم، شماره ۱۵ و ۱۶.

۲. پارسانیا، حمید؛ روش‌شناسی و اندیشه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸، ص ۱۰.

۳. گولد، جولیس و کولب، ویلیام. ل؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه گروهی از مترجمان، به کوشش محمدجواد زاهدی، ص ۶۸.

۴. های، کالین؛ درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی؛ ترجمه احمد گل محمدی، ص ۱۰۹.

معقولات اولیه است. معقولات اولیه حقایق عینی هستند، و معقولات ثانیه مفاهیم ذهنی و انتزاعی می‌باشند که خارج، ظرف عروض آنها نیست، اعم از این‌که این معقولات از معقولات اولیه و یا از معقولات ثانیه دیگری انتزاع شده باشند.^۱

نظام

واژه «نظام» از ریشه نظم به معنی نظم دادن، آراستن، به رشته کشیدن مروارید، رویه، عادت و روش، آمده است.^۲ ابن منظور، نظام را به معنی تألیف، تجمیع و قرین کردن چیزی به چیز دیگر و نخی معنا می‌کند که با آن لؤلؤ یا هر چیز دیگری (مثل مهره) به نظم کشیده می‌شود. هم‌چنین وی نظام را در معنی هدیه، سیره و عادت نیز به کار برده است.^۳

در اصطلاح به هر مجموعه از عناصری که بتواند به نحوی متداخل با یکدیگر عمل کند و بتواند به صورت یک نظام نگریسته شود، نظام اطلاق می‌شود.^۴ به بیان روشن‌تر، نظام «به مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط با یکدیگر اطلاق می‌شود که در جهت خاصی عمل می‌کنند؛ مثلاً، مجموعه دستگاه‌های مختلف یک حکومت را که در جهت اداره یک مملکت فعالیت می‌کنند، نظام حکومتی می‌گویند.»^۵

بنابراین، نظام اخلاقی به مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط با یکدیگر گفته می‌شود که در جهت خاصی عمل کرده و اهداف اخلاقی واحد و ویژه‌ای را دنبال می‌کند. نظام‌های اخلاقی مشتمل بر ارزش‌ها و در بردارنده دستورهایی برای اتصاف به خوی‌های نیک و انجام دادن اعمال پسندیده و دوری گزیدن از خوی‌ها و کردارهای ناپسند است.^۶

اخلاق

اخلاق، جمع خُلُق و خُلُق به معنای سرشت، خوی، طبیعت و امثال آن است در واقع از صورت باطنی و ناپیدای آدمی که با چشم ظاهری قابل درک و رؤیت نیست با این مفهوم تعبیر می‌کنند. در مقابل آن، واژه خَلْق است که به صورت ظاهری انسان اطلاق می‌شود و با چشم ظاهر قابل رؤیت است.^۷

۱. پارسانیا، حمید؛ روش‌شناسی و اندیشه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، ص ۱۴.

۲. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید، ذیل واژه نظام.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۲، ص ۵۷۹.

۴. عالم، عبدالرحمن؛ بنیادهای علم سیاست، ص ۱۴۹.

۵. مصباح یزدی، محمد تقی؛ پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی؛ تحقیق و نگارش: غلامرضا متقی‌فر، ص ۱۴۹.

۶. اعوانی، غلامرضا؛ اخلاق؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۰۱.

۷. الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۶، ص ۳۳۷ و ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۱۹۴.

به گفته راغب اصفهانی واژهٔ خلق (به فتح یا ضم خا) در اصل به یک ریشه بازمی‌گردند، منتها خلق به معنای هیأت و شکل و صورت ظاهری است که انسان با چشم می‌بیند و خلق به معنای قوا و سجایا و صفات درونی که با چشم دل دیده می‌شود، نه با دید ظاهری و آن صفات در گفتار و رفتار فرد ظهور و بروز پیدا می‌کنند.^۱ بنابراین، اخلاق در نزد لغویان، ریشه در اعماق وجود انسان دارد و به آسانی قابل تغییر و زوال نمی‌باشد و آن حالت یا ملکه‌ای است نفسانی که بدون نیاز به تفکر و تدبیر منشأ صدور افعال خیر و شر می‌شود.^۲ بر این اساس، می‌توان اخلاق را عبارت از مجموعه خصلت‌های روحی و باطنی در انسان دانست که سرچشمه‌های رفتار و کردار او را شکل می‌دهند. بسیاری از علمای علم اخلاق نیز از اخلاق همان معنایی را اراده می‌کنند که لغویان به کار برده‌اند و عمدتاً اخلاق را به معنای ملکاتی دانسته‌اند که در نفس قرار دارند و بدون نیاز به تفکر و اندیشه، منشأ صدور افعال انسانی می‌گردند. ابن مسکویه در «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق»^۳، خواجه نصیرالدین طوسی در «دو رساله در اخلاق»^۴، مرحوم فیض کاشانی در «الحقایق فی محاسن الاخلاق»^۵، مرحوم ملا مهدی نراقی در «جامع السعادات»^۶، همگی، این معنا از اخلاق را مراد می‌کنند.

در این جا شایسته است به این نکته توجه شود که گرچه معنای لغوی خلق صفت ثابت و ملکهٔ نفسانی است و در علم اخلاق نیز معمولاً همین معنا مراد است، ولی گاهی این واژه در معنای عام‌تری نیز به کار می‌رود و به مطلق صفات نفسانی که منشأ افعال اختیاری قرار می‌گیرند، اطلاق می‌شود. بر طبق این اصطلاح کار فرد بخیلی که با تکلف بخشش می‌کند نیز کار اخلاقی مثبت محسوب می‌شود یا کسی که با تأمل و تفکر عمل خوبی را انجام می‌دهد نیز متصف به اخلاقی بودن می‌شود.^۷ برخی نیز اخلاق را به صورت صفت فعل به کار برده‌اند که در این صورت به معنای کار اخلاقی است و از این جهت، آن فعل خارجی ولو از هیأت راسخه در نفس پدید نیامده باشد به فاضله یا رذیله بودن متصف می‌شود. شهید مطهری تعریفی از اخلاق را می‌پذیرد که هم به چگونه رفتار کردن توجه کرده باشد و هم به چگونه بودن؛ چگونگی رفتار مربوط می‌شود به اعمال انسان که شامل گفتار هم می‌شود و

۱. الاصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، واژه «خلق».

۲. دکتر ابراهیم و دیگران؛ المعجم الوسیط، واژه «خلق».

۳. مسکویه، ابی علی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۵۱ و مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۷۲.

۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، دو رساله در اخلاق، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، باب ۲، ص ۲۰.

۵. فیض کاشانی، مولی محسن؛ الحقایق فی محاسن الاخلاق، ص ۵۹.

۶. نراقی، ملا مهدی؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶.

۷. یحیی بن عدی؛ تهذیب الاخلاق، ترجمه، تصحیح و تعلیق محمد دامادی، ص ۴۷.

چگونه بودن مرتبط با صفات و ملکات نفسانی است.^۱ واژهٔ اخلاق به معنای نهاد اخلاقی زندگی نیز به کار رفته است. این کاربرد بیشتر نزد فیلسوفان غربی استفاده شده است.^۲ در این معنا اخلاق مانند زبان، دین و کشور پیش از افراد بوده و بعد از آنان نیز خواهد بود. به بیان دیگر اخلاق در این اصطلاح مجموعه‌ای از اصول و قواعدی است که بیانگر بایدها و نبایدهای اخلاقی است و نوعی استقلال از شخص در آن‌ها وجود دارد؛ اصولی مانند خوبی، راستگویی و بدی دروغ‌گویی که افراد آن‌ها را از والدین یا آموزگار می‌آموزند و به نوعی بر اجتماع تکیه دارند، به عنوان ابزاری در دست اجتماع است که بر افراد تحمیل می‌کند. اخلاق به این معنا امری اجتماعی است.^۳

در این نوشته منظور از اخلاق، شاخه‌ای از علوم انسانی است که در آن از فضایل و رذایل اخلاقی و از خصلت‌ها و رفتارهای آدمیان سخن به میان می‌آید.

اخلاق اسلامی در مسیر تبدیل شدن به نظام و حوزهٔ معرفتی

با ظهور اسلام و پای گرفتن حوزهٔ فرهنگی آن، اخلاق نیز به عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی توجه متفکران مسلمان را به خود جلب کرد و زمینه‌ای برای پدید آمدن میراث گران‌بها در طول چهارده قرن تاریخ فرهنگ اسلامی گشت. اگرچه بنیادهای اخلاقی اسلامی، از زمان بعثت و در پرتوی آموزه‌های قرآنی نشر و نمو پیدا کرد؛ اما تدوین اخلاق به عنوان یک علم و حوزهٔ معرفتی مربوط به پس از دوران حیات رسول‌الله است می‌توان آغاز این دوران را از عصر امیرمؤمنان (ع) و تدوین نامه به امام حسن (ع) دانست. این نامه اولین متن منسجم اخلاقی در جهان اسلام است. برخی قراین و شواهد دال بر این‌اند که نسخه‌های این نامه در سدهٔ نخستین به صورت کتاب مستقل رواج داشته است.^۴ در سدهٔ اول، اخلاق به عنوان یکی از آغازین زمینه‌های تفکر و درایت برای متفکران اسلامی است و آموزش‌های اخلاقی، نخستین تعالیم اسلام‌اند که در آن‌ها با قرآن کریم و سنت نبوی در سطح گسترده برخورد درایی شده است.^۵

اخلاق اسلامی در مبانی ارزشی، بر فرهنگ قرآنی و تعالیم نبوی اتکا داشت؛ اما این امر مانع از آن نبود که متفکران مسلمان در بسط و گسترش تعالیم نخستین اخلاقی و نیز در سبک و اسلوب تدوین آثار خود از میراث پیشینیان بهره‌گیرند.^۶ از همین رو، روش‌های متفاوت در تدوین و تبیین

۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۸ و ۳۹.

۲. فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، ص ۲۸.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. پاکتچی، احمد، اخلاق؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۲۲.

۵. همان.

۶. اعوانی، همان.

اخلاق اسلامی به کار گرفته شد و اندیشمندان مسلمان توانستند، ضمن بهره‌گیری از میراث اخلاقی پیشینیان و ابتدای مبانی اخلاقی خود بر پایه آموزه‌های قرآن و مکتب اسلام، نظام‌های گوناگونی را در اخلاق اسلامی پدیدار سازند و در علم اخلاق میراثی گران‌بها و ماندگار از خود به یادگار بگذارند. این نوشته در صدد شناسایی و بررسی روش‌های است که منتهی به نظام‌های متنوع در اخلاق اسلامی گردید.

نسبت نظام اخلاق اسلامی و نظام‌های اخلاقی پیشین

پیوستگی میان دین و نظام‌های اخلاقی در جوامع انسانی آن‌چنان مستحکم و واضح است که حتی نمی‌توان نظام‌های اخلاقی را بریده از نهاد دین منظور کرد. اساساً فراگیر شدن نظام‌های اخلاقی در سطح جوامع انسانی مرهون دین است، همان‌گونه که نظام‌های اخلاقی، در داشتن ضمانت اجرا برای احکام خود و ارائه تعریف ملموس و قابل قبول از نیک‌بختی و نیک‌فرجامی، کاملاً متکی به دین است و در طول تاریخ چنین بوده است؛ اما این پیوستگی در جوامع اسلامی از جنس دیگر و به گونه‌ای است که حتی ارائه تصویر مجرد از دین برای اخلاق را با دشواری بسیار، مواجه ساخته است.^۱

برخی از پژوهشگران معتقدند که نقش دین اسلام، در بی‌ریزی نظام‌های اخلاقی نسبت به ساختارهای اخلاقی دیگر، از جمله ساختارهای اخلاقی پیشین ویران‌کننده و از نوسازنده نیست، بلکه اصلاح‌گرانه است و معتقدند که این مطلب از مقایسه نظام‌های اخلاقی ارائه‌شده در قرآن کریم و سنت نبوی با نظام‌های اخلاقی عرب پیش از اسلام، به خوبی آشکار می‌شود؛ به این معنا که دستورهای اخلاقی اسلام در بسیاری موارد تأیید همان دستورهای پسندیده پیش از اسلام است و تنها در مواردی لازم، عناصری تازه را جایگزین عناصر پیشین نموده است.^۲

اما ظاهر بیانی، از مرحوم علامه طباطبایی چنین است که گویی رهیافت اخلاقی قرآن را بسیار متفاوت با رهیافت‌های اخلاقی پیشین و ویران‌کننده آن‌ها ارزیابی می‌کند. ایشان به طور کلی سه رهیافت در اخلاق قائل است؛ رهیافت مبتنی بر عقل اجتماعی و اهداف شایسته و فواید دنیایی فضایل، رهیافت مبتنی بر سعادت حقیقی و اهداف اخروی و فواید و عواید آن‌سویی فضایل و رهیافت مبتنی بر حب عبودی و تهذیب نفس.

به اعتقاد مرحوم علامه، نظام‌های اخلاقی قدیم و آموزه‌های اخلاقی یونان مبتنی بر رهیافت اولی است و بر اساس عقل اجتماعی سامان و سازمان گرفته است چنان‌که رهیافت دومی مربوط به انبیا و آموزه‌های انبیا می‌شود؛ اما رویکرد سوم که مبتنی بر حب عبودی و تهذیب نفس است، ویژه قرآن

۱. پاکتیجی، احمد، اخلاق دینی؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲. همان.

و آموزه‌های قرآنی است از نظر علامه این رهیافت، نه تنها بارهیافت‌های اجتماعی، بلکه بارهیافت انبیا پیشین نیز متفاوت است چه رسد به نظام اخلاقی اعراب پیش از اسلام.

از دید علامه طباطبایی در رهیافت اول، تخلق به فضائل اخلاقی از این جهت که در دید مردم برجستگی‌آفرین و ستایش‌آور است و موجبات ارتقای جایگاه و پایگاه آدمی را در نظرگاه مردم و جامعه فراهم می‌سازد، اهمیت دارد. در حالی که قرآن کریم هیچ‌گاه اخلاق را به این معنا به کار نبرده است و به هیچ وجه زیربنای اخلاق را مدح و ذم مردم قرار نداده است.

اما رهیافت دوم، شیوه انبیا است و در آن به سعادت حقیقی، استکمال ایمان به خدا و آیات الهی و فواید و عواید اخروی فضائل توجه و تمرکز می‌شود و دستیابی به این سعادت در گرو تکالیف عبودی دانسته می‌شود. این رهیافت، در قرآن بازتاب داشته است و بنا به نقل پیشوایان ما، این رهیافت در کتب آسمانی پیامبران پیشین نیز حضور و ظهور پررنگ داشته است.

اما شیوه تهذیب نفس که مخصوص قرآن است بر حب عبودی، توحید خالص و محور زمینه‌های رذایل اخلاقی مبتنی و متمرکز است. این شیوه و رهیافت تربیت اخلاقی، در هیچ یک از کتاب‌های که آسمانی نامیده می‌شوند و در دسترس است و همین‌طور در آموزه‌های منقول از پیامبران پیشین دیده نمی‌شود. چنان‌که در هیچ یک از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی، نمی‌توانید بیابید. در این شیوه، انسان‌ها از نقطه نظر علم و ویژگی‌های وجودی، به گونه‌ای ساخته می‌شوند که دیگر قابلیت وجودی و موضوعی برای رذایل اخلاقی در نفس باقی نمی‌ماند.

به عبارت دیگر اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده، از طریق رفع از میان می‌رود نه دفع؛ به این معنا که اساساً به رذایل اجازه اظهار وجود و جولان در نفس داده نمی‌شود تا سخن از برطرف کردنش به میان آید، بلکه نفس و دل انسانی، آن‌چنان با علوم و معارف حقه ساخته و از آن‌ها انباشته می‌شود که دیگر جایی برای وجود و ظهور رذایل باقی نمی‌گذرد.^۱

این بیان مرحوم علامه، همان‌طوری که می‌تواند بیانگر تفاوت رویکردها و نظام‌های اخلاقی و ویران‌کنندگی رهیافت اخلاقی اسلام نسبت به رهیافت‌ها و نظام‌های اخلاقی پیشین باشد، می‌تواند به نحوی منظور گردد که اصلاً در مقام بیان تفاوت نباشد و یا عدم تفاوت نباشد، بلکه در صدد توضیح سه رهیافت تربیت اخلاقی باشد که به صورت تشکیکی، در طول هم قرار می‌گیرند از آسان‌ترین و پایین‌ترین درجاتی که روش حکمای یونان و نظام‌های اخلاقی پیشین است، شروع می‌شود. مرحله دوم را که روش انبیای الهی است و در سطح بالاتر قرار دارد، پشت سر می‌گذارد و به عالی‌ترین درجه که تربیت قرآنی است منتهی می‌گردد.

حال، چه معتقد به یکتایی و منحصر به فرد بودن نظام اخلاق اسلامی شویم و بگوییم که نسبت این

۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۵۱ و ۳۵۹.

نظام اخلاقی، با نظام‌های اخلاقی پیشین به کلی متفاوت و ویران‌گری است و یا رابطه‌شان را در تراز اصلاح‌گری باور کنیم و قائل به ترابط و مناسبات حساب‌شده میان نظام اخلاق اسلامی و نظام‌های اخلاقی پیشین شویم. واقعیت این است که علمای اخلاق اسلامی برداشت‌ها و رویکردهای متفاوتی را در تدوین اخلاق اسلامی و آموزش‌های اخلاقی‌شان اتخاذ کرده‌اند، واقعیتی که خرده‌نظام‌های متفاوتی را در دایره نظام اخلاق اسلامی تولید کرده است.

عالمان مسلمان از همان عصر صحابه در آموزش‌های اخلاقی خود از آیات قرآن و روایات نبوی به منظور استحکام مواعظ، بهره می‌گرفتند؛ اما بخش اصلی عبارات و نحوه پردازش اندرزها را درک و دریافت پندآموزان و اندرزگران شکل می‌داد. دریافت‌ها و برداشت‌هایی که از سویی از معانی آیات قرآن و سنت نبوی و از دگر سو، از نظام فکری، تعقل و تجربه اشخاص ریشه و مایه می‌گرفت. این تعقل و تجربه، گاه به شخص اندرزگر که حکیمی جهان‌دیده و آگاه به معارف اسلامی بود باز می‌گشت و گاه از یک فرهنگ که حاصل تعقل و تجربه درازمدت یک جامعه و ملت است، مایه می‌گرفت. این‌گونه بود که در سده‌های نخستین اسلامی همراه با آشنایی مسلمانان با فرهنگ‌های دیگر، حکمت‌ها و مواعظ فرهنگ‌های دیگر، از جمله یونان، ایران و هند نیز در مواعظ دانشمندان مسلمان و نظام‌های اخلاقی اسلامی بازتاب یافت و مسلمان بدون پرهیز از حکمت و میراث اخلاقی فرهنگ‌ها و ملل دیگر بهره گرفتند و صد البته که بهره‌گیری تا آن‌جایی بود که محصولات اخلاقی فرهنگ‌های دیگر با فرهنگ و آموزه‌های اسلامی سازگاری داشت و منافاتی در میان نبود. در حقیقت این حدیث نبوی که «حکمت گم‌شده مؤمن است و وی آن را هر جا که یابد، بر می‌گیرد.»^۱ در طول این چهارده قرن به‌ویژه در سده‌های اولیه شعار عملی دانشمندان مسلمان، و به طور شاخص، علمای اخلاق اسلامی بوده است.^۲ بر اساس همین درک و دریافت است که فیلسوفان و متکلمان مسلمان با استفاده از تعلیمات اخلاقی فیلسوفان یونان دست به آفرینش نظام اخلاقی فلسفی می‌زند. در واقع حکیمان و عالمان مسلمان با الهام از آموزه‌های وحیانی و سنت نبوی از روزگار صحابه همواره به مباحث اخلاقی توجهی ویژه داشته‌اند در خلال چهارده قرن با گوناگونی نگرش‌ها و گرایش‌ها، نظام‌های متنوع و آثار فراوانی پدید آورده‌اند. تفاوت نگرش‌ها و گوناگونی گرایش‌ها و دیدگاه‌های متفکران مسلمان، عامل بنیادین تنوع روش و اسلوب در پرداختن به مسائل اخلاقی و تدوین آثار اخلاقی بوده است. اساساً شکل‌گیری نظام‌های متفاوت اخلاقی نمی‌تواند منفک از تفاوت دیدگاه‌های فلسفی، کلامی، تفسیری، فقهی و حتی انسان‌شناختی باشد و تفاوت دیدگاه در این حوزه‌ها از معارف اسلامی به تدریج در حوزه معرفت اخلاقی نیز تأثیر گذاشته است.

۱. ترمذی، محمد، سنن، به کوشش احمد، محمدشاکر و دیگران، ج ۵، ص ۵۱ و پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، ص ۲۶۳. این حکمت با همین مضمون در کلمات قصار ۷۹ و ۸۰ نهج البلاغه نیز انعکاس یافته است.

۲. پاکتچی، احمد، اخلاق دینی؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۲۲.

نظام‌های اخلاق اسلامی

روی هم رفته، در اخلاق اسلامی شیوه‌ها و رهیافت‌های متفاوتی وجود دارد که دستگاه‌های مفهومی و نظام‌های اخلاقی گوناگونی را پدید آورده است. گوناگونی این رهیافت‌ها و روش‌ها در اخلاق اسلامی همان گونه که می‌تواند نوعی تفاوت دید و چشم‌انداز به حساب آید، می‌تواند روایت‌گر نوعی تطور و تحول در اخلاق اسلامی نیز باشد و از چارچوب‌ها و چهره‌های متفاوت اخلاق اسلامی در مراحل و ظروف گوناگون خبر دهد. بدین ترتیب می‌توان گفت که وجود خرده‌نظام‌های اخلاقی با روش‌های متفاوت در اخلاق اسلامی گواه این است که اخلاق اسلامی در بستر تاریخی خود، تحولات و تطوراتی گوناگونی را شاهد بوده است و در چارچوب‌ها و چهره‌های متفاوت چهره نموده است و این تحول و تطور آن‌چنان که برخی از پژوهشگران تأکید می‌کند، از بساطت و سادگی به ژرفینگی و پیچیدگی بوده است.^۱ واقعیتی که حاصل آن، امروزه میراث عظیم مکتوبی است که می‌توان آن را در چهار نظام علمی؛ نظام اخلاق روایی، نظام اخلاق فلسفی، نظام اخلاق عرفانی و نظام اخلاق تلفیقی دسته‌بندی و طبقه‌بندی نمود و روش‌هایی را که به شکل‌گیری این خرده‌نظام‌های اخلاقی در اخلاق اسلامی منتهی شده است موضوع بررسی و مطالعه قرار داد.

نظام اخلاق روایی و روش نقلی

تفکر اخلاقی مسلمانان پیش از نهضت ترجمه و آشنایی با فلسفه یونان، بیشتر متأثر از قرآن و حدیث بود. گرچند رگه‌هایی از تعالیم تورات و انجیل، آداب و حکم عربی، آموزه‌های از فرهنگ و تفکر یونانی و آداب و حکم فارسی و هندی نیز در آن دیده می‌شود.^۲ پس از فتوحات اسلامی و ورود فرهنگ اسلام به فرهنگ یونان، ایران و شمال افریقا، زمینه برای «اشاعه» فرهنگی و ورود عناصر و مؤلفه‌هایی از آن فرهنگ‌ها به فرهنگ و تفکر اسلامی و اقتباس فرهنگ اسلامی از آموزه‌های اخلاقی و آداب و حکم آن فرهنگ‌ها کاملاً فراهم بود. از همین رو، بسیار طبیعی است که رد پای تعالیم تورات و انجیل، آموزه‌های اخلاقی فرهنگ یونان و آداب و حکم ایران و هند در تعلیمات اخلاقی مسلمانان، آشکار باشد.

به هر حال روشی که زمینه‌ساز تکوین نظام اخلاق روایی شده است، روش نقلی است که متکی به نقل نصوص مربوط به حوزه آموزه‌های اخلاقی و فضایل و ردایل نفسانی از قرآن و سنت است. در این روش، به جای طرح مباحث فلسفی و عرفانی به نصوص قرآنی و روایات معصومین استناد می‌شود و موضوعات اخلاقی بر اساس داده‌های نصوص نقلی، نظم و ترتیب و نظام و سازمان می‌گیرد. اساساً در رهیافت اخلاق روایی تمرکز و اهتمام برگردآوری آیات اخلاقی قرآن کریم و روایات

۱. روحانی نژاد، حسین؛ نگرشی به مراحل تطور علم اخلاق اسلامی؛ فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۰.

۲. پاکتچی، احمد، اخلاق دینی؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۱۴.

اخلاقی معصومین (ع) و تبویب و تنظیم آن‌ها است. هدف، جستجوی دیدگاه وحی در حوزه اخلاق و ارائه گزارش از اخلاق و حیانی به اضافه احصای فضایل و رذایل نفسانی مستند به وحی است. به همین جهت، آموزه‌های اخلاقی و فضایل و رذایل نفسانی در قالب‌ها و انگاره‌های ساده و صریح و مستند به سخن خدای سبحان، پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) مطرح می‌گردد. معمولاً ساختار و چارچوب نظام اخلاق روایی، بسیار بسیط و ساده است و از حد تنظیم و مرتب‌سازی‌های ساده فراتر نمی‌رود. از آموزه‌های عقل و عرفان برای تفسیر نصوص نقلی و حتی تنظیم و تبویب مباحث اخلاقی بهره گرفته نمی‌شود؛ از همین رو، از چارچوب‌های پیچیده اخلاق فلسفی و عرفانی در آن اثر و خبری نیست. دقت‌هایی که در روایات فقهی صورت می‌پذیرد، معمولاً در روایات اخلاقی اعمال نمی‌شود. در این حوزه، مرجع، قاعده «تسامح در ادله سنن» است.^۱ ترغیب‌کننده اخلاق پژوهان مسلمان در رجوع به نصوص قرآن و سنت برای شناخت اخلاق و احکام اخلاق اسلامی تا حد بسیار زیادی متأثر از روش‌شناسی فقهی و ناشی از این واقعیت است که بعثت رسول اکرم (ص) به فرموده خود ایشان برای تمیم مکارم اخلاق است. از این رو، نمی‌توان تصور کرد که چنین رسالتی بدون اعلام و تعلیم احکام اخلاقی و معرفی روش‌های تحلیلی به اخلاقیات صورت‌پذیر باشد. تقویت‌کننده این رهیافت، فراوانی مواضع و مواظب اخلاقی در کتاب و سنت است.

به هر روی، در طول تاریخ اسلام، بزرگان اخلاق و دانش اخلاق اسلامی کتاب‌ها و آثار فاخر بسیاری در موضوع اخلاق روایی، با الهام‌گیری از قرآن و روایات تألیف کرده‌اند و متفکران اسلامی، توجه ویژه‌ای به اخلاق داشته‌اند؛ زیرا اخلاق یکی از ارکان مثلث آموزه‌های اسلامی یعنی عقاید، احکام و اخلاق به شمار می‌آید. بنابراین، می‌توان گفت که عنوان اخلاق روایی بر مجموعه‌ای از آثار و تألیفات اطلاق می‌شود که عهده‌دار جمع‌آوری روایات اخلاقی و دسته‌بندی آن‌ها هستند و در معناشناسی مفاهیم اخلاقی و شناسایی احکام اخلاقی به آیات و روایات استناد می‌کنند. چنان‌که با اندکی مسامحه می‌توان مدعی شد که پیش فرض مورد اتفاق نویسندگان این آثار، وابستگی اخلاق به وحی است.

کتاب‌های مانند «الزهد» نوشته حسین اهوازی، «مصادقة الاخوان» نوشته شیخ صدوق، «مکارم الاخلاق» تألیف ابونصر حسن بن فضل طبرسی، «مشکات الانوار» نوشته علی بن حسن بن فضل طبرسی، «تنبیه الخواطر» معروف به «مجموعه ورام» نوشته ابوالحسن ورام بن ابی فراس، «غررالحکم و دررالکلم» نوشته عبدالواحد تمیمی آمدی، «محاسبة النفس» نوشته سید علی بن موسی ابن طائوس حلی، «ارشاد القلوب» نوشته ابومحمد حسن بن محمد دیلمی، «محاسبة النفس» نوشته تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی و «اخلاق محتشمی» اثر خواجه نصیرالدین طوسی،

منابعی‌اند که از سوی شیعیان با روش روایی تألیف یافته‌اند.

گذشته از کتاب‌هایی که به صورت مستقل در موضوع اخلاق روایی تألیف یافته‌اند مجموعه‌های حدیثی نیز ابوابی را در این موضوع اختصاص داده‌اند. در میان مجموعه‌های حدیثی شیعه، «ابواب جهاد النفس» از مجموعه حدیثی «وسائل الشیعه»، تألیف شیخ حر عاملی، بخش بزرگی از کتاب «اصول کافی» نوشتهٔ شیخ کلینی، مجلدات ۶۶ تا ۷۰ از کتاب «بحار الانوار» نوشتهٔ علامه مجلسی نمونه‌هایی‌اند که با استفاده از روش نقلی و از این منظر به اخلاق اسلامی توجه و تمرکز نموده‌اند.

معرفی چند اثر مهم و مشهور در حوزه اخلاق نقلی

در میان آثاری اخلاقی که با روش نقلی تألیف شده است، کتاب مکارم الاخلاق طبرسی، ارشادالقلوب دیلمی و مجموعه وارم، بسیار بلندآوازه و در مرکز توجه و تمرکز علما و بزرگان بوده است. از همین رو، بهتر با اندکی تفصیل معرفی شود.

مکارم الاخلاق

مَکَارِمُ الْأَخْلَاقِ نوشتهٔ حسن بن فضل طبرسی فرزند امین الاسلام طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و از عالمان شیعه در قرن ششم قمری است. این اثر از معروف‌ترین کتاب‌های اخلاق و یکی از منابع شیعه در این زمینه است. کتاب مکارم پس از انتشار، با توجه و اقبال علما مواجه گردید. ترجمه و تلخیص‌های متعددی از این کتاب در دسترس است، همان‌گونه که چاپ‌های متعدد در کشورهای مختلف به خود دیده است. تمرکز و توجه این کتاب به اخلاق رفتاری و بایسته‌های عملی است و در آداب رفتارها و اعمال پسندیده، با استفاده از نصوص قرآنی و روایی بحث می‌کند. مؤلف در مقدمه به این نکته تصریح دارد: «ما در این کتاب شمه‌ای از اخلاق ستوده پیامبر (ص) را از حالات، اعمال، نشستن و برخاستن، سفر و حضر و خوردن و آشامیدن، و آنچه از این قبیل است و هم‌چنین آنچه از او و ائمه راستین برای زندگی و تربیت مردم نقل شده و روایت گشته، ذکر می‌کنیم و از خداوند توفیق پایان دادن به این کار بزرگ را مسئلت می‌نماییم، که او بر هر کاری توانا و آسان‌کردن کارها برایش سهل است.»^۱

ساختار و محتوای کتاب

کتاب در دوازده باب سازماندهی شده است و عناوین باب نشان می‌دهند که تلاش مرحوم مؤلف معطوف به ارائهٔ بایسته‌های رفتاری است که در یک زندگی مؤمنانه و انسانی لازم است: اخلاق و اوصاف پیامبر (ص)، بهداشت و نظافت در اخلاق اسلامی، آداب استحمام، بهداشت ناخن و اصلاح موها، آداب و شیوه‌های آرایش زن و مرد مسلمان، ویژگی‌های لباس و خانهٔ اسلامی، آداب خوردن و

۱. طبرسی، حسن بن فضل؛ مکارم الاخلاق، مقدمه.

آشامیدن، مسائل مربوط به ازدواج، آداب مسافرت، آداب دعا و وقت فضیلت آن، رفتار با بیماران و مسائل مربوط به آن و مسائل متفرقه در عرصه اخلاق و حقوق فردی و اجتماعی.

کتاب مجموعه ورام

ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان مالکی نخعی حلی، فقیه و محدث امامی قرن ششم و آغاز قرن هفتم قمری است. نزهة الناظر و تنبیه الخاطر معروف به مجموعه ورام در موضوع مواعظ و حکم اخلاقی از مهمترین کتاب‌های وی است.

ساختار و محتوای کتاب مجموعه ورام

کتاب مجموعه ورام مشتمل بر دو جزء است و هر دو با نظم تقریبی فصل‌بندی شده‌اند. جزء نخست شامل شصت و شش باب و عنوان مستقل است، ولی مؤلف برای مطالب جزء دوم عناوینی مشخص نکرده است.

عناوین متعدد جزء نخست را در چند محور کلی می‌توان دسته‌بندی کرد؛ حکمت‌ها و مواعظی در اخلاق عملی مانند زهد، تهذیب نفس و...، آداب معاشرت، صفات حسنه و راه کسب آن‌ها، صفات رذیله و راه علاج آن‌ها، حب و بغض فی الله، محاسبه نفس، آرزوهای طولانی، مرگ و حیات اخروی و وصف قیامت.

در جزء اول، تأثیر احیاء علوم الدین غزالی بر کتاب آشکار است به حدی که می‌توان این جزء را گزیده‌ای از آن کتاب دانست. ورام در بسیاری موارد نوشته‌های غزالی را عیناً یا با اندک تغییری ذکر کرده بی‌آن‌که نامی از وی ببرد.

جزء دوم کتاب هم بحث‌های متعددی را جمع کرده است؛ مواعظ و وصایای پیامبر و ائمه (ع) و انبیای گذشته، خطبه‌های پیامبر و ائمه (ع) و مناجات‌های آنان، کلمات قصار، صفات مؤمن، مناظرات شیعیان خاص مانند حجر بن عدی با معاویه و... و کلماتی از بزرگان دین و اصحاب ائمه مانند ابوذر و سلمان و مقداد و شیخ مفید و فضیل بن عیاض و...

ویژگی کتاب این است که هر صفت حسنه و رذیلت ضد آن، در کنار هم بحث شده است و راه‌هایی از رذیلت و به دست آوردن فضیلت به روشنی بیان شده است. مثلاً پس از رذیلت کبر، فضیلت تواضع ذکر شده و راه علاج کبر به دنبال آن آمده است.

به طور کلی رویکرد مؤلف را می‌توان اخلاق زاهدانه مبتنی بر قرآن و سنت دانست که با وسعت نظر خاصی همراه شده است و در کنار احادیث و سخنان بزرگان دین، از بزرگان مسلمان، صوفیه و اهل حکمت نیز سخنان و حکایاتی آورده است.

ارشاد القلوب الی الصواب

نام کامل کتاب «ارشاد القلوب الی الصواب المُنجی من عمَل به مِن أَلیم العِقَاب» است. این کتاب از تألیفات حسن بن ابی الحسن دیلمی، از علمای قرن هشتم هجری است. مؤلف، هدف خود از تألیف این اثر را رهایی مردم از عذاب الهی و تسلط بر قوای غضبیه و شهویه دانسته است. او در جزء اول کتاب در پنجاه و چهار باب به مواعظ و اندرزهای اخلاقی پرداخته و در بخش دوم، فضائل و مناقب اهل بیت را مطرح کرده است. ارشاد القلوب، به عنوان کتابی اخلاقی، همواره مورد توجه عالمان دینی بوده و ترجمه‌های بسیاری بر آن نگاشته شده است.

ساختار و محتوای کتاب

کتاب که در یک مجلد چاپ و منتشر شده و شامل دو جزء است. جزء اول کتاب، در حکمت‌ها و مواعظ قرآن و سنت است و جزء دوم، در فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) و ائمهٔ معصوم می‌باشد. مؤلف در قالب ابواب پنجاه و چهارگانهٔ جزء اول، به طور کلی مباحثی را در موضوع مواعظ، ذم دنیا و دنیاگرایی و امراض قلبی و رذایل اخلاقی و عملی مطرح نموده است، پس از آن بحث توبه و خوف و رجاء و صفات حسنه از قبیل شکر و رضا و یقین و... را مفصلاً بحث کرده است. هم‌چنین در لابه‌لای فصول کتاب، بحث‌هایی را با عنوان «مواعظ» یا «احادیثی از امامان (ع)» و «احادیث منتخبه» آورده است، واقعیتی که گیرایی و دلنشینی کتاب را چند برابر نموده است.

در جزء دوم کتاب، مباحث مبسوطی در فضائل و مناقب اهل بیت (ع) عنوان شده است. عناوین کلی جزء دوم عبارت است از: مقام علمی و فضایل امیرالمؤمنین علی (ع)، فضائل حضرت زهرا (س)، سخنان امیرمؤمنان (ع)، مناظرات و احتجاج‌های حضرت با علمای ادیان مختلف، فضل امت پیامبر (ص) بر سایر امت‌ها، فضائل سایر ائمه (ع)، کرامات واقع‌شده در قبر شریف آن حضرت در نجف اشرف و ذکر جریانات تاریخی مستند، پیرامون آن.

کتاب‌ها و آثار اخلاقی سامان‌یافته به سبک روایی، به رغم نوانیت و تأثیرگذاری عملی، این ضعف را دارد که از ساختار علمی مستحکمی برخوردار نیست. از این رو، برخی پنداشته‌اند که علم اخلاق به معنای دقیق کلمه وجود ندارد و اخلاق چیزی جز مجموعه‌ای از نصیحت‌های پراکنده نیست؛^۱ اما روی هم رفته، نباید از نظر دور داشت که رهیافت اخلاق نقلی و آثار و منابع پدیدآمده در این حوزه از اخلاق اسلامی چند ویژگی متمایز و برجسته دارد:

۱. از زبان اسوه‌ها و الگوهای کامل اخلاق، مانند معصومان بیان شده است به همین جهت بسیار تأثیرگذار و نافذ است و موجبات تحکیم مبانی ارزشی در وجود آدمی را فراهم می‌آورد.

۲. معانی بلند و بسیار ژرف و شگرف در الفاظی کوتاه، نغز و پرمغز و در عین حال فصیح و بلیغ بیان شده‌اند، واقعیتی که تأثیر آموزه‌ها و مخاطبات اخلاقی را مضاعف می‌سازد.
۳. بیشترین تکیه را بر بیان فضایل اخلاقی و دعوت به آن‌ها دارد.
۴. از انگیزه‌های حقیقی در ترویج و تحکیم اخلاق و فضایل اخلاقی بهره گرفته است، این در حالی است که بهره‌گرفتن از انگیزه‌های حقیقی مانند «معادباوری»، «رضایت» و «ثواب» الهی و یا «قهر» و «عذاب» الهی از یک سو، در روی آوردن به اعمال نیک و پرهیز از ارتکاب معاصی و از سوی دیگر، در اکتساب فضایل اخلاقی و اجتناب از رذایل اخلاقی بسیار مؤثر است؛ چنان‌که در عینی کردن اخلاق اسلامی و نهادینه‌سازی ارزش‌های اسلامی در نفس و تربیت دینی تأثیر غیرقابل انکار دارد.

نظام اخلاق فلسفی و روش عقلی

این نظام اخلاقی، تکوین خود را مرهون روش عقلی و نگاه فیلسوفانه به مفاهیم و مبادی و قضایای اخلاقی است. در این روش به تحلیل عقلانی گزاره‌های اخلاقی، برخی مفاهیم مهم اخلاق، مانند خیر و سعادت و نگاه فلسفی به مسائل مربوط به نفس و ابعاد و قوای آن و قضایایی از این قبیل می‌پردازد. از ویژگی‌های روش عقلی بر خلاف روش نقلی، وجود نظم و نظام منطقی و عقلی در ارائه مباحث و تحلیل مفاهیم و قضایای اخلاقی است.

اخلاق فلسفی، نظام اخلاقی است که مبادی، فهم از موضوع، غایت، مقوله‌بندی و روش‌هایش را از نوعی فلسفه وام می‌گیرد. درون‌مایه این‌گونه اخلاق، یک نظام ارزشی و هنجاری و صورت آن مقوله‌بندی‌های فلسفی است. مفهوم محوری این مشرب اخلاقی، سعادت از دیدگاه فلاسفه است که صورتی هماهنگ با دین از آن ارائه شده است. اخلاق فلسفی مانند خود فلسفه در سه چهره می‌تواند جلوه‌گر شود: مشرب اخلاق فلسفی مشائی، مشرب اخلاق فلسفی اشراقی و مشرب اخلاق فلسفی صدرایی؛ ولی اخلاق فلسفی رایج در حوزه فلسفه اسلامی، اخلاق فلسفی ارسطویی بوده و پیروان فراوان‌تر و نیرومندتری در جهان اسلام داشته است.^۱

بر مبنای شواهد و قراین موجود، نظام اخلاقی فلسفی در جهان اسلام پس از نهضت ترجمه شروع به تکوین کرده است و آنچه در طبقه‌بندی علوم اسلامی با عنوان اخلاق فلسفی شناخته می‌شود، عملاً با حرکت ترجمه آثار فلسفی یونان به زبان عربی در جهان اسلام شکل گرفته است. ترجمه آثار اخلاقی از زبان یونانی به ویژه آثار جالینوس، فرفورئوس، ارسطو و افلاطون در شکل دادن نظام اخلاق فلسفی و شکل‌گیری کتب اخلاقی در جهان اسلام سهم برجسته دارد و نظر فیلسوفان و

۱. محمدی، مجید، نظام‌های اخلاقی در اسلام و در ایران، به همراه (تحلیل جامعه‌شناسانه از وضعیت اخلاقی در جامعه امروز ایران)، ص ۵۷ - ۵۸.

متکلمان مسلمان درباره ماهیت فعل اخلاقی، فضیلت و رذیلت، نظریه سعادت، ماهیت خیر و شر اخلاقی و... به شدت متأثر از دیدگاه آنان است.^۱

امادقت در تاریخ و موضوعات مباحث کلام اسلامی روشن می‌سازد که مدت‌ها قبل از شکل‌گیری نهضت ترجمه، روش عقلی و سنجش‌های عقلانی مفاهیم و قضایای اخلاقی در میان متکلمان مسلمان رواج یافته بود. در حقیقت استفاده از روش عقلی در تجزیه و تحلیل مفاهیم و مبادی و حتی مسائل اخلاقی همزمان با اوج‌گیری بحث‌های کلامی، در میان معتزله و اشاعره باب شد و در گیرودار فراز و فرود نگاه عقلی - کلامی به مفاهیم و آموزه‌های دینی، اخلاق نیز آشکارا، صبغه تعقلی گرفت و به سوی نظام و سیستم عقلی و نظری گام برداشت به نحوی که می‌توان این عصر را حلقه واسطه، میان عصر اخلاق فلسفی و عصر پس از ظهور اسلام که صبغه قرآنی و حدیثی داشت، تلقی کرد.^۲ متکلمان، مخصوصاً معتزله، با نگرش عقلی به مباحث اخلاق پرداختند و به «حسن و قبح عقلی افعال» قائل شدند و حکم عقل را، چه در معرفت احکام عقلی و چه در شناخت استحقاق عذاب بر افعال ناپسند و استحقاق پاداش برای افعال پسندیده معتبر شمردند.^۳ بدین ترتیب، معتزلیان نخستین کسانی بودند که عنصر عقل را یکی از منابع مهم معرفت به شمار آوردند و از آن عنصر در معرفت و معارف دینی از جمله اخلاق، بهره گرفتند. بحث‌های پرماجرا و دامنه‌دار اشعریان و معتزلیان بر سر حسن و قبح عقلی از نمونه‌های روشن کاوش‌های عقلی در اخلاق است.^۴

به اعتقاد متکلمان معتزلی عدل مهمترین مبدأ احکام اخلاقی است. با این‌که ایشان به اصول خمسه باور دارند؛ اما بیشتر بر دو اصل توحید و عدل تأکید کرده‌اند و حتی گاهی عدل را بر توحید مقدم داشته و خویش را اهل عدل و توحید مسمی کرده‌اند. شاید از همین رو است که به عدلیه شهره شده‌اند. رابطه دو صفت عدل و توحید خداوند در نظرگاه ایشان بدین نحو ترسیم می‌گردند که توحید مهمترین صفت ذات الهی و عدل مهمترین صفت فعل اوست و از همین جهت که مهمترین صفت فعل است، منشأ و مبدأ احکام اخلاقی قرار می‌گیرد.^۵ برخی از پژوهشگران، از قرار دادن موضع نظر معتزله درباره عدل در کنار این واقعیت که مهمترین مکاتب فلسفی اخلاق، عدل را به عنوان رأس فضایل اخلاقی می‌بینند، به این نتیجه رسیده‌اند که معتزله از پایه‌گذاران نظام اخلاق فلسفی در جهان اسلام است.^۶ در یک کلام، می‌توان گفت که معتزله قهرمان و شاخص شیوه تعقلی و تحلیل عقلانی مبادی اخلاق و مفاهیم و قضایای اخلاقی در آن دوران از تاریخ اسلام است.

۱. اعوانی، غلامرضا، اخلاق؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. روحانی‌نژاد، حسین، نگرشی به مراحل تطور علم اخلاق اسلامی، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۰، ص ۵۹.

۳. اعوانی، پیشین، ص ۲۰۴.

۴. همان.

۵. همان.

۶. روحانی‌نژاد، پیشین، ص ۶۰.

به هر روی، پس از نهضت ترجمه و تکوین تفکر فلسفی در دنیای اسلام، تکیه بر روش عقلی در اخلاق و مباحث و مسائل اخلاقی، نظم و نظام خاص و توسعه چشم‌گیر یافت و به موازات مباحث و موضوعات فلسفی دیگر، توجه به اخلاق فلسفی نیز متعلق تلاش‌های فیلسوفان دانشمند مسلمان گردید و با آثار بزرگانی مانند محمد بن زکریای رازی، ابونصر فارابی، ابوالحسن عامری، ابوعلی مسکویه، شیخ‌الرئیس ابن سینا، اخوان‌الصفاء، خواجه نصیر طوسی روی به کمال و فربهی نهاد.^۱ در گذشته همه علوم و معارف بشری زیر پوشش فلسفه قرار داده می‌شدند و از فلسفه به‌عنوان علم به حقیقت اشیا، آن‌گونه که هستند یاد می‌گردید و اشیا به دو دسته کلی تقسیم می‌شد؛ اشیا بی‌هستی آن‌ها مقدور آدمیان نیست و در بی‌علل خود پدید می‌آیند یا معدوم می‌شوند (هستی‌های غیرمقدور) و اشیا بی‌هستی که هستی آن‌ها در حوزه اختیار آدمیان قرار دارد (هستی‌های مقدور). اشیا بی‌دسته نخست در حوزه حکمت نظری یا فلسفه نظری و اشیا بی‌دسته دوم در حوزه حکمت عملی جای می‌گرفت و به بحث بررسی سپرده می‌شد.

حکمت نظری را دارای سه شاخه اصلی طبیعیات، ریاضیات و الاهیات می‌دانستند چنان‌که حکمت عملی را شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن معرفی می‌نمودند. غایت حکمت نظری معرفت حق و غایت حکمت عملی معرفت خیر دانسته می‌شد.^۲ بنابراین، علم اخلاق بخشی از حکمت عملی است و فایده‌ای را که فلاسفه برای علم اخلاق تعریف می‌کنند این است که علم اخلاق، علم به فضایل و چگونگی اکتساب آن‌ها و معرفت رذایل و باز داشتن نفس از آن‌ها و تزکیه نفس است.^۳

به اعتقاد آیت‌الله جوادی آملی، علمای اخلاق هم از حکمت نظری و هم از حکمت عملی، حظ و بهره‌وفای دارند. از همین رو، هم از ظرفیت علمی سخن کردن در حوزه «بود و نبود» برخوردارند و هم سازوکار اظهار نظر در قلمرو «باید و نباید» را دارند. در واقع، کسی که از رابطه اعمال با روح انسان، با خبر است هم به عنوان «باید و نباید»، دستورالعمل اخلاقی و هم به عنوان «بود و نبود»، گزارش نظری می‌تواند دهد.^۴

پایه و اساس روش عقلی و رهیافت فلسفی در تحلیل، طبقه‌بندی و بازشناسی فضایل و رذایل اخلاقی و مسائل اخلاقی را نگرش خاص انسان‌شناختی و نوع نگاه فلاسفه به واقعیت انسان شکل می‌دهد. توجه به اصول مهم انسان‌شناختی فلسفی، می‌تواند راهنمای درک بهتر از روش عقلی در

۱. اعوانی، پیشین، ص ۲۰۷.

۲. شیخ‌الرئیس ابن‌سینا، الالهیات من کتاب‌الشفاء، تحقیق آیت‌الله حسن زاده آملی، ص ۱۱ و رازی، فخرالدین، شرح عیون‌الحکمه، تحقیق احمد حجازی و احمد السقا، ص ۱۲-۳.

۳. لاهیجی، فیاض و؛ گوهرمراد، ملا عبدالرزاق، ص ۶۶۶.

۴. جوادی آملی، عبدالله، مبادی اخلاق در قرآن، قم نشر اسراء، ص ۲۷.

حوزه اخلاق باشد و به فهم روشن‌تر از روش عقلانی - فلسفی در تحلیل مسائل و مباحث اخلاقی مدد رساند.

۱. از نگاه فلسفی، نفس آدمی از سه «قوه» ترکیب یافته است؛ قوه شهویه، قوه غضبیه و قوه ناطقه / عاقله.^۱ برخی از علمای اخلاق قوه واهمه را اضافه نموده و قوه‌های نفس را چهار قوه دانسته است.^۲ حکمایی که قائل به تثلیث قوای نفس‌اند، واهمه را به یکی از قوه‌های شهویه یا غضبیه بر می‌گردانند.

۲. قوای یادشده با یکدیگر تعامل دارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند.

۳. تمایز انسان از دیگر موجودات به بهره‌گیری از قوه عاقله و خردورزی و حکمت‌اندوزی است.

۴. کمال و سعادت آدمی در گرو شکوفایی کامل عقلانی و به فعلیت رسیدن تام نفس ناطقه است؛ زیرا کمال هر پدیده‌ای در گرو شکوفایی و به فعلیت رسیدن کامل فصل ممیز ماهیت اوست و فصل ممیز ماهیت آدمی همان قوه عاقله است.^۳ از دیدگاه حکما تهذیب نفس، مانع‌زدایی از مسیر قوه ناطقه و اندیشه‌ورزی و شکوفایی این قوه است و علم اخلاق دانشی است که مطالعه و بررسی عناصر و عوامل نفسانی و رفتارهای اختیاری در فرایند شکوفایی عقلانی را بر عهده دارد.^۴

آنچه گفته شد گوهر اصلی و مضمون مشترک نظام اخلاق فلسفی در جهان اسلام است، ولی در درون نظام اخلاق فلسفی نیز رهیافت‌ها و گرایش‌های گوناگونی وجود دارد، مانند رویکرد جالینوسی، رویکرد افلاطونی، رویکرد فیثاغوری - هرمتی، و رویکرد ارسطویی.^۵ محمد بن زکریای رازی در کتاب «الطب الروحانی» از رویکرد جالینوسی، متأثر است. رازی در تعالیم اخلاقی خویش از پیروان نظریه اخلاقی افلاطون و ارسطو است؛ اما از این جهت که نگرش کاملاً طبیعانه به اخلاق دارد گفته‌اند که رویکردش به اخلاق جالینوسی است. رازی با تکیه بر آسیب‌شناسی روحی، غایت طب روحانی را اصلاح صفات نفس می‌داند و برای جلوگیری از قصور نفس از غایت مطلوب به تعدیل اعمال نفس حکم می‌کند.^۶ فارابی نیز در کتاب‌های «تحصیل السعاده» و «الجمع بین رأی الحکیمین» نشان داده است که در تعالیم اخلاقی متأثر از افلاطون و ارسطو است. او نیز به نحوی

۱. ابی‌علی مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۳۵ و طوسی، خواجه نصرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح: مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، ص ۱۰۸.

۲. نراقی، مولی‌مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۴۱.

۳. ملا صدرا، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ملا صدرا، محمد بن ابراهیم؛ کسر اصنام الجاهلیه، ص ۱۶۸؛ فیض کاشانی، مولی‌محسن، الحقایق فی محاسن الاخلاق، ص ۵۰؛ ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۳۵ و طوسی، خواجه نصیر، اخلاق ناصری، ص ۱۰۸ و نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعاده، ص ۴۳.

۴. کاشانی، فیض، الحقایق، ص ۶۲. ۶۴ و نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۶۱. ۶۵.

۵. اعوانی، غلام‌رضا، اخلاق؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۰۲.

۶. همان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

بر نگرش طبی به اخلاق تأکید می‌کند و با تکیه بر علم «مدنی» در صدد تصویر و ترسیم نقشه‌ای است که به سعادتمندی انسان و جامعه منجر شود.^۱ در دیدگاه فارابی، فضایل بر دو نوع نطقی و خلقی تقسیم می‌شوند. فضایل نطقی مانند حکمت، عقل، هوشمندی و خوش فهمی به قوه عاقله / ناطقه اختصاص دارند و فضایل خلقی مانند عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت به قوه‌های شهویه و غضبیه مرتبط است؛^۲ اما تعالیم اخلاقی اخوان الصفا از رویکرد فیثاغوری - هرمسی در اخلاق تأثیر پذیرفته است. اخوان الصفا در اخلاق تمایلات عارفانه دارد و بر سلوک معنوی و تطهیر و تهذیب نفوس تأکید فراوان دارند و از حقایق عالم و آدم تفاسیر تمثیلی ارائه می‌دهند و بر تأثیر مکان، کیهان، تربیت و همنشینی و آموزه‌های مذهبی بر روح و روان آدمیان معتقداند.^۳ در این میان، ابوالحسن عامری در کتاب «السعادة والاسعاد» و ابو علی مسکویه در «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» و خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» از رویکرد اخلاقی ارسطو و و تا حدودی افلاطون تأثیر پذیرفته‌اند و بر فضیلت عدالت تکیه و تأکیدی بسیار دارند.^۴ اساساً در کتاب‌ها و منابع اخلاقی که با روش عقلی تألیف یافته‌اند، سعادت به عنوان غایت اخلاق معرفی می‌گردد و آنگاه بر ویژگی «اعتدال» و فضایل چهارگانه «عفت، شجاعت، حکمت و عدالت» تأکید می‌شود و محور فضایل اخلاقی را همین چهار فضیلت می‌دانند، همان‌گونه که آن فضایل را دست‌آورد «اعتدال» در قوه‌های سه‌گانه نفسانی تلقی می‌کنند و معتقدند که اگر قوه شهویه، غضبیه و عاقله با «اعتدال» مدیریت شود موجب پیدایی سه فضیلت بایسته عفت، شجاعت و حکمت در نفس فرد می‌شود، و سرانجام وجود این فضایل در نفس، پدید آمدن فضیلت چهارمی است که خاصیتی متفاوت از خاصیت این سه فضیلت دارد و نام آن فضیلت را ملکه «عدالت» می‌نهند.^۵

معرفی چند اثر مهم و مشهور در حوزه اخلاق فلسفی

از میان فراوان آثاری که در حوزه نظام اخلاق فلسفی و با روش عقلی تألیف یافت، دو اثر جایگاه پایگاه ویژه در مجامع علمی و علمای مسلمان یافت و از شهرت و رونق بسیار بهره‌مند گردید؛ به نحوی که سال‌ها بلکه قرن‌ها - حد اقل - در حوزه‌های علمی شیعیه، موضوع نقد و بررسی و تحلیل و تحقیق بود، الگوی تألیفات بسیاری در حوزه اخلاق فلسفی قرار گرفت و بر مدار تدریس و تدریس

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۳. احمدی طباطبایی، محمدرضا؛ اخلاق و سیاست در آموزه‌ها و اندیشه‌های اخوان الصفا؛ جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۶۰-۱۶۶.

۴. اعوانی، غلامرضا، اخلاق؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۱۰، ۲۰۹ و ۲۱۶.

۵. ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۳۷، ۳۸ و ۴۰ و اعوانی، پیشین، ص ۲۱۰ و ۲۱۱ و نراقی، مهدی، جامع السعادات؛ ج ۱، ص ۶۲، ۶۳.

چرخید. آن دو اثر عبارت است از کتاب «تهذیب الأخلاق و تطهیر الاعراق» نوشته حکیم معروف، مرحوم ابوعلی احمد ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ ه.ق.) و دیگری کتاب «اخلاق ناصری» نوشته دانشمند بلندآوازه، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی.

تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق

مرحوم ابن مسکویه را اگر نتوان پایه‌گذار اخلاق فلسفی در جهان اسلام دانست، به طور قطع از مهمترین و تأثیرگذارترین پایه‌گذاران اخلاق فلسفی در جهان اسلام است. کتاب مستقیمی که وی بر مبنای فلسفه و روش عقلی تصنیف کرد، کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» است که گاه از آن به عنوان «طهاره الاعراق» نیز یاد می‌کنند و این کتاب از کتب معتبر و بسیار مشهور در علم اخلاق است و تقریباً شهرت جهانی دارد. ابن مسکویه، با آن که در اخلاق فلسفی پیرو ارسطو و متأثر از افلاطون است؛ اما در این کتاب به وضوح نشان داد که آفرینندهٔ چیره‌دست یک نظام اخلاقی است.^۱ مرحوم خواجه نصیر طوسی در مقدمهٔ کتاب «اخلاق ناصری»، ضمن بیان انگیزهٔ خود از نگارش این کتاب، از «ابن مسکویه» به عنوان «استاد فاضل و حکیم کامل» یاد می‌کند و کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق را به نیکی می‌ستاید و به تأثیرپذیری و بهره‌گیری خویش را از این کتاب اذعان و اعتراف می‌کند.^۲ چنان‌که فیاض لاهیجی در کتاب «گوهر مراد»، تصریح می‌کند که ابن مسکویه در حکمت عملی به منزلهٔ ابوعلی سینا در حکمت نظری است.^۳

ساختار و محتوای کتاب

مطالب کتاب در هفت مقاله، تنظیم شده است، البته شماری مقالات کتاب را شش و حتی هشت مقاله هم دانسته‌اند. گویا این اختلاف از تغییر ترتیب مقالات و تلفیق برخی بخش‌های این کتاب در نسخه‌ها و چاپ‌های مختلف آن پدید آمده است.

مقالهٔ اول در تعریف نفس و نیروهای آن بوده و از مسائلی مانند اثبات تجرد نفس، فضیلت‌های انسانی، قوای نفس و چهار فضیلت حکمت، عفت، شجاعت و عدالت و نظریهٔ ارسطویی اعتدال بحث شده است.

مقالهٔ دوم به معرفی اخلاق به‌عنوان بهترین صناعت برای نیک‌رفتاری آدمی اختصاص دارد. مهمترین مباحث این مقاله عبارتند از بررسی طبایع و خلقیات، نسبت نظر و عمل، مراتب قوای

۱. اعوانی، غلامرضا، اخلاق؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۱۴ و روحانی‌نژاد، حسین، نگرشی به مراحل تطور اخلاق اسلامی، کتاب نقد، شماره ۳۰، ۱۳۸۳.

۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینویی و علی‌رضاحیدری، ص ۳۵ و ۳۷ و اعوانی، غلامرضا، اخلاق؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۱۴.

۳. لاهیجی، فیاض و گوهر مراد، ملا عبدالرزاق، ص ۶۷۱.

نفسانی، تربیت جوانان، قوه عالمه و قوه عامله، مرتبه علیا و سعادت قصوی، دستور تهذیب اطفال، مراتب حیوانی و افق انسانی.

مقاله سوم در موضوع خیر و سعادت و شروط به دست آوردن آن اختصاص دارد و پیرامون فرق میان خیر و سعادت، اقسام سعادت، بررسی سعادت از نظر فیلسوفان، سعادت قصوی و شروط تحصیل سعادت بحث می‌کند.

مقاله چهارم به باز نمودن کردارهای آدمی و بحث از شجاعت، سخا و عدالت اختصاص دارد. حق آفریدگار بر آدمی و اختیاری بودن عدالت و ستم‌کاری، از مباحث مهم این فصل است.

مقاله پنجم، محبت و انواع آن و نیز دوستی و شرایط آن را به بررسی و بحث گرفته است. مقاله ششم، از امراض نفسانی و مقابله با آنها از راه محاسبه نفس بحث می‌کند و در هفتمین مقاله، به طب نفسانی و شیوه‌های درمان بیماری‌های اخلاقی پرداخته می‌شود. این مقاله با بحث از انواع ترس و از جمله ترس از مرگ و علاج حزن و اندوه، پایان می‌پذیرد.

به عقیده ابن مسکویه، اخلاق صادر از نفس است و غایت آن سعادت می‌باشد. از این رو، در آغاز به شناساندن نفس و قوای آن می‌پردازد و سپس از فضائل و رذایل اخلاقی سخن می‌گوید. آنگاه با توجه به نظریه ارسطو درباره اعتدال و حد وسط، نیل به اعتدال را تنها از طریق عقل میسر دانسته و میان سعادت و فضیلت ربط داده است.^۱

بررسی مباحث مطرح شده در کتاب نشان می‌دهد که مفهوم بنیادی آن، «سعادت» است. در نظر نویسنده، سعادت، غایت زندگانی اخلاقی آدمی است. روش کتاب کاملاً عقلی فلسفی است. وجهه غالب آن، استدلال برهانی است؛ هرچند در مواردی نیز از قیاس‌های خطایی و جدلی سود جسته است. استدلال و استشهاد نقلی در این کتاب، به نحو بارز، مشاهده نمی‌شود، البته گاهی از مقبولات شرعی به عنوان شاهد بر مدعا بهره‌گیری شده است؛ مثلاً در مقاله پنجم به بعضی از دستورها و احکام اجتماعی اسلام، تحت عنوان راه‌کارهای ایجاد محبت اجتماعی - انسانی، اشاره شده است.^۲

اخلاق ناصری

اما کتاب «اخلاق ناصری» به زبان فارسی است و به تصریح خواجه، با پیشنهاد حاکم اسماعیلی قهستان، ناصرالدین عبدالرحیم، نگاشته شده است. به اذعان و تصریح برخی از پژوهشگران، سخنان خواجه، در تقسیم حکمت به عملی و نظری، ارائه تعریف از حکمت عملی، تحدید موضوع علم اخلاق، بحث غایت اخلاق یا سعادت و در موضوع فضیلت، ظرایف و فواید بسیاری را آشکار ساخته که در آثار مشابه یافت نمی‌شود.^۳ این کتاب را مهمترین رساله در حکمت عملی در دوره اسلامی دانسته‌اند.

۱. اعوانی، غلامرضا، اخلاق؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۱۰، ۲۱۱ و ۲۱۳.

۲. کریمی زنجانی اصل، محمد، تهذیب الاخلاق؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۴۵۵.

۳. همان، ص ۲۱۴.

ساختار و محتوای کتاب

در این کتاب تأثیرپذیری از شیوه و افکار حکمای یونانی با درایت و فرزاندگی خواجه در هم آمیخته و در سه مقاله و هر مقاله با فصول گوناگون تنظیم و ترتیب یافته است. مقالهٔ نخست آن در «تهدیب اخلاق»، مقالهٔ دوم در «تدبیر منزل» و مقالهٔ سوم در «سیاست مدن» نگارش یافته است.

مقالهٔ اول، در حکمت خلقی است که بیشتر مطالب آن از تهدیب الاخلاق ابن مسکویه برگرفته شده است و بر این اساس، مانند تهدیب الاخلاق متأثر از دیدگاه ارسطویی و نوافلاطونی است و شامل هفت فصل در مبادی و ده فصل در مقاصد است. مقالهٔ دوم، در مورد تدبیر منزل بوده و شامل پنج فصل است. نصیرالدین آن را از رسالهٔ مختصر تدبیر منزل، نوشتهٔ نویسنده‌ای به نام آبروسن یونانی گرفته و خود، آن را به آداب متقدمان و متأخران موشح کرده است.^۱ مقالهٔ سوم، شامل هشت فصل است که خواجه در نوشتن آن از کتاب‌های فصول المدنی و آراء اهل المدینه الفاضله فارابی و السیاسة ابن سینا، استفاده کرده است. در نهایت، این فصل، با قسمتی از وصایای منسوب به افلاطون تمام می‌شود.^۲

بدین ترتیب، اخلاق ناصری به صورتی که امروزه در دست است، از بخش اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن فراهم آمده است و با بخش حکمت عملی در فلسفهٔ قدیم، آن‌گونه که فیلسوفان دورهٔ اسلامی به دنبال سنت ارسطویی طبقه‌بندی علوم، ترتیب می‌دادند، هم‌پوشانی و مطابقت دارد؛ بنابراین، می‌توان گفت که کتاب اخلاق ناصری آمیزه‌ای از آموزه‌ها و آمیخته‌ای از برخی رساله‌ها و مؤلفات دورهٔ اسلامی در باب اخلاق فلسفی است که خواجه از آن‌ها اقتباس نموده و الهام گرفته است و بیشترین بهره را در تألیف کتاب خویش برده است.

روی هم‌رفته می‌توان این ویژگی‌ها را برای آثار و منابع اخلاق فلسفی، برشمرد:

۱. تخصصی، فنی و علمی است از همین رو، مخاطب این آثار، نمی‌تواند عموم افراد جامعه باشد.
۲. رهیافت خشک عقلی و تأثیرپذیری از آثار یونانی موجب شده است تا نصیب و بهرهٔ این آثار در تربیت نفوس و تهذیب باطن از آموزه‌های دینی و معارف اخروی، اندک باشد.
۳. آثار تکوین‌یافته با روش عقلی فاقد دستورالعمل‌های تأثیرگذار، راهگشا و قابل اجرا است. از همین رو، از سازوکار نفوذ به قلب و روح مخاطب و به کمند کشیدن قلب و فکر او تهی است. بنابراین، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که هرچند اخلاق فلسفی در مقایسه با اخلاق نقلی دارای ساختار منظم و نظام منطقی است و تلاش دارد به شکل اساسی، ریشه‌ای و فنی مانند طب الابدان، به معرفت نفس و نیروهای آن بپردازد، فضایل و رذایل را طبقه‌بندی و شیوهٔ معالجه بیماری‌های

۱. مینوی، مجتبی، مقدمه و تعلیقات بر اخلاق ناصری؛ به کوشش مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۲. همان، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

اخلاقی را آشکار سازد؛ اما از نفوذ و گیرایی حظ و بهره‌ای آنچنانی ندارد، نمی‌تواند دل‌ها را بلرزاند، متأثر سازد و در آن‌ها رسوخ کند. متنی است علمی، بی‌روح و بسیار خشک.

نظام اخلاق عرفانی و روش تزکیه و سلوک باطنی

اخلاق عرفانی، از طریق ریاضت و مجاهدت و طی منازل سلوک و پیراستن نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل، حاصل می‌شود. در این مسیر، فراتر از عقل و سلوک عقلی با تزکیه و سلوک باطنی و درونی، طی طریقی می‌گردد و عارف به معرفت لدنی و افاضی چشم دوخته است. در اخلاق عرفانی، نازک‌اندیشی‌های معرفتی و تهذیب‌های سلوکی و طی مقامات معنوی منظور شده است. در کتب اخلاق عرفانی، شناخت و تهذیب جان و تربیت نفس، مقدمه وصول به بارگاه قدس ربوبی و شهود خدا دانسته شده است و سلوک الی‌الله به مدد مراقبت‌های سلوکی و با پشت سر گذاشتن فرایندی منازل مشخص صورت می‌پذیرد و به صعود انسان به کمالات ممکن منتهی می‌شود.^۱

بنابراین، مهمترین ویژگی نظام اخلاق عرفانی که آن را از نظام‌های اخلاقی دیگر متمایز و منفرد می‌سازد، ابتناء و اتکا بر روش متفاوت است و آن چیزی، جز تهذیب و پیراستن نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل از یک سو و سیر و سلوک و طی مراحل رشد و مقامات و مراتب صعود از سوی دیگر، نمی‌تواند باشد. در این روش، تمرکز بر حرکت قلبی / درونی و مجاهدات عملی است. هرگز به حرکت فکری و عقلی منفرد و بریده از مجاهدات عملی، بسنده نمی‌شود، بلکه فراتر از عقل و سلوک عقلی با تزکیه و سلوک باطنی / درونی به ساختن و تربیت نفس می‌پردازد.

سلوک در اخلاق عرفانی، نوعی طی طریق و به تجربه در آوردن تک‌تک مقامات و منازل است که سرانجامش «تخلّق» و «تحقق» به «اخلاق الاهی» و وصول به خدا و عالم ربوبی است. سالک کسی است که آن مقامات و منازل را در وجود خویش تحقق بخشد و از این طریق، راهی به «حق» و مقام وصال گشاید. به عبارت دیگر، سلوک، در بینش اخلاق عرفانی، همان معاملات قلبی است که با تجربه عملی منازل و مقامات خاص تحقق می‌یابد.^۲ منظور از مقامات و منازل سلوکی، همان مکارم اخلاقی است که به صورت ملکات نفسانی در آمده است. بر این اساس، مهبط و منزل سیر و سلوک عرفانی درون و باطن آدمی است و رسیدن به کمال نهایی از طریق نفس انسانی و باطن او میسر و ممکن می‌شود و در واقع، شاه‌راه دستیابی به عالم ربوبی، درون و باطن انسان است. از همین رو، است که اعمال و احوال مورد بحث در اخلاق عرفانی، معطوف به درون و قلب آدمی است.^۳ در این میان، نظام اخلاق عرفانی گزارش حصولی از آن حقیقت و تجربه حضور است، به این معنا

۱. رودگر، محمدجواد، گذری بر منابع و مسلک‌های اخلاقی اسلامی، کتاب نقد، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲. بابایی، مهدی، عناصر و مؤلفه‌های عرفان عملی، فصلنامه معارف عقلی، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۶، ص ۴۰.

۳. طوسی، ابونصر سراج، اللمع، تصحیح عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، ص ۴۳.

که «سالک الی‌الله» مثلاً به تجربه عملی در حالات روحی خود دیده که از یقظه به توبه و از توبه به مراحل بعدی کشیده شده تا به مرحله فنا رسیده است و در مرحله بعد این تجربه خود را به زبان آورده و آن حقیقت حضوری را به علم حصولی تبدیل کرده است.^۱

بنابراین، نظام اخلاق عرفانی مجموعه قواعد، دستورات و تبیین‌های معطوف به اعمال قلبی و احوال باطنی است که به صورت منازل و مقامات سلوکی، ارائه شده است و در بینش عرفانی، به مدد به کار انداختن قلب و ریاضت درونی و با تحصیل این منازل و مقامات می‌توان به کمال؛ یعنی فنا و شهود رسید و موحد حقیقی گردید.^۲ از نظر قیصری، ریاضت و مجاهدت، زمینه را برای تقلیل تدریجی تعلقات مادی و قیودات جزئیة انسان «سالک»، فراهم می‌سازد و با رهایی از تنگناهای مادیات است که موجبات ارتقا و پرواز حقیقت وجودی سالک به عالم بالا و عالم ربوبی رقم می‌خورد.^۳ بدین ترتیب، می‌توان گفت که با بریده شدن تدریجی تعلقات عالم کثرت و سفر از عالم طبع است که انسان می‌تواند به مقام تخلیه دل از غیر خدا، وارستگی و انقطاع از ماسوای الهی برسد و آماده دریافت انوار و تجلیات الهی گردد. این همان چیزی است که در زبان صوفیانه تعبیر به «طریقت» می‌شود.

در اخلاق عرفانی مراتب و مقامات سلوکی فرایندی و مترتب برهم تصویر می‌شود، به این معنا که پیمودن هریک از مقامات و منازل مطرح در سلوک، متوقف بر گذار از مقام و مرتبه پیشین و فعلیت دادن به آن دانسته می‌شود؛ آن‌گونه که تا آن مرتبه و منزل به فعلیت نرسد، حرکت به منزل بعدی کار نشدنی یا حداقل بی‌نتیجه تلقی می‌شود. از همین رو است که خواجه عبدالله انصاری به صراحت تحقق و اثربخشی «نهایت» را در گرو تحقق و اثربخشی «بدایات» معرفی می‌کند: «لا تصح النهایات الا بتصحیح البدایات، كما أنّ البینة لا تقوم الا علی الأساس.»^۴ بنابراین، ترتب مقامات و منازل سلوکی در اخلاق عرفانی یک اصل و قاعده است و این اصل از نگرش متفاوت بینش عرفانی به انسان ناشی و متأثر است. در بینش عرفانی، حقیقت انسان دارای مراتب طولی است؛ به گونه‌ای که مراتب پایین، رقیقه مراتب بالایی دانسته می‌شود. بر همین اساس، فعلیت یافتن مراتب بالا، مترتب و متوقف بر فعلیت مراتب پایین‌تر است و دستیابی به مقامات و منازل فراتر، از رهگذر فعلیت و تحقق مقامات فروتر ممکن و میسر می‌شود.

البته در تعداد مقامات عرفانی، میان بزرگان اخلاق عرفانی و اهل معرفت توافقی وجود ندارد و طرح‌های کاملاً متفاوت از تعداد مقامات و منازل عرفانی ارائه شده است. برخی این مقامات را در

۱. بابایی، مهدی، عناصر و مؤلفه‌های عرفان عملی، ص ۴۰.

۲. همان، ۴۰.

۳. قیصری، داود بن محمود، رسائل قیصری، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷.

۴. کاشانی، عبدالرزاق؛ شرح منازل السائرین، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۱۰۹.

صد منزل طبقه‌بندی کرده‌اند، همانند «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری^۱ و بعضی دیگر، تعداد این مقامات را هزار منزل و یا هفتصد منزل و یا هفتاد منزل و گاهی حتی یک منزل معرفی کرده‌اند.^۲ برخی دیگر اما بر مقامات هفتگانه پای فشرده‌اند و تعداد مقامات سلوکی را بر این عدد منحصر دانسته‌اند، ولی در عنوان مقامات هفتگانه سلوکی اختلاف نموده‌اند. تعدادی آن‌ها را به ترتیب عبارت از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا دانسته‌اند^۳ و مراتبی مانند مراقبت، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین را از حالات شمرده‌اند، نه مقامات.^۴ تعدادی دیگر، مقامات و منازل را چنین عنوان داده‌اند: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا.^۵ در توجیه این عدم توافق گفته شده است که اندیشه عمومی حاکم بر همه طبقه‌بندی‌ها یکسان است. آنچه مسلم است این است که سالک برای رسیدن به کمال نهایی، باید از مراحل و منازلی بگذرد و مقامات و مراتبی را طی کند، گرچند در ظاهر، از این مراحل با نام‌ها و عددهای متفاوتی یاد شده است؛ اما همگی به مسیر واحدی اشاره دارند و همگی به نحوی از طلب و توبه، آغاز و به لقاء الله منتهی می‌گردد. بنابراین، تعدد طرح‌ها و اختلاف در مقامات و طبقه‌بندی‌ها، نمی‌تواند دلیل تعارض و اختلاف باشد، بلکه معلول نوع نگاه و ناشی از نگاه اجمالی یا تفصیلی به مقامات و منازل است، به این معنا که اگر به مراحل و مقامات، نگاه تفصیلی داشته باشیم، تعداد، به هزار مرحله و مقام می‌رسد؛ اما اگر لب مراحل و مقامات را در نظر بگیریم، تعداد، همان صد منزل و مقام است. این در حالی است که اگر محتوی و عصاره اصلی سلوک در نظر گرفته شود، تنها یک منزل در پیش است و آن عبارت است از پشت پا زدن به «انانیت» و خودخواهی. به همین جهت، گفته‌اند: «برخود پای بنه، به خدا می‌رسی».^۶

معرفی چند اثر مهم و مشهور در حوزه اخلاق عرفانی

در آثار و منابع اخلاقی که با این روش تألیف و تکوین یافته است، دیدگاه عارفان درباره انسان و جهان مبنای کار است و معمولاً به تبیین مراحل سیر روحانی انسان و رده‌بندی منازل سلوک و گزارش از احوال انسان کامل پس از سلوک و ... می‌پردازد. آثار و تألیفات زیادی با استفاده از این روش تکوین

۱. همان، ص ۱۱۰ تا ۱۱۱ و ۱۲۰ تا ۱۲۹.

۲. حسین بن طهرانی، حسین، رساله سیر و سلوک علامه بحر العلوم، ص ۱۳۵.

۳. هجویری، علی بن عثمان؛ کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، ص ۲۲۴؛ قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، الرساله القشیری، تحقیق عبدالحکیم محمود و محمد بن الشریف، ص ۲۷۱ و کاشانی، عزالدین محمود؛ مصباح الهدیه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، ص ۱۲۵.

۴. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدیه و مفتاح الکفایه، ص ۱۲۵.

۵. عطار نیشابوری، فریدالدین؛ منطق الطیر، تصحیح و تعلیق شیعی کدکنی، ص ۳۸۰.

۶. بابایی، مهدی، عناصر و مؤلفه‌های عرفان عملی، ص ۴۴ و چیتیک، ویلیام، راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی، ترجمه شهاب الدین عباسی، ص ۱۴.

و تحقیق یافته است؛ اما کتاب منازل السائرین، اثر خواجه عبدالله انصاری، اوصاف الاشراف، نوشته خواجه نصیرالدین طوسی، رساله سیر و سلوک، منسوب به بحرالعلوم و تذکره المتقین، نوشته شیخ محمد بهاری همدانی از مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین این آثار است.

منازل السائرین

کتاب منازل السائرین نوشته خواجه عبدالله انصاری، از آثار مشهور و معروف به اتقان در حوزه نظام اخلاق عرفانی است. علما و عرفایی نامدار، از مطالب، مباحث و حتی ساختار این کتاب، تأثیر پذیرفته‌اند و به این تأثیرپذیری اذعان و اعتراف نموده‌اند، شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی، سید حیدر آملی، ابن حمزه فناری، ملا صدرا و میرزا جواد ملکی تبریزی از این جمله‌اند.^۱ جایگاه و پایگاه کتاب منازل السائرین در میان علما و عرفا که از اهمیت و اتقان علمی و عملی آن ناشی می‌شد موجب گردید که شرح‌ها و ترجمه‌های زیادی بر آن نوشته شود؛ به نحوی که تا بیش از بیست شرح را برای آن شناسایی کرده‌اند. در این میان اما شرح عبدالرزاق کاشانی به دلیل ژرف‌نگری و دقت‌های عالمانه، بیشتر با اقبال و قبول علما و دانشمندان روبه‌رو گردید. در مجامع علمی مدار تدریس و تدریس و نقد و بررسی قرار گرفت.^۲

ساختار و محتوای کتاب

ساختار داخلی کتاب منازل السائرین از ده بخش شکل گرفته است و هر بخش، متشکل از ده باب است و هر باب به توضیح و بررسی یک مقام اختصاص دارد. بخش‌های کتاب منازل به ترتیب عبارت است از بدایات، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، ادویه، احوال، ولایات، حقایق و نهایات.^۳ ابواب و مقامات ده‌گانه زیر مجموعه بخش‌های ده‌گانه به ترتیب عبارت است از:

بخش بدایات: یقظه، توبه، محاسبه، انابه، تفکر، تذکر، اعتصام، فرار، ریاضت و سماع.
بخش ابواب: حزن، خوف، اشفاق، خشوع، اخبات، زهد، ورع، تبتل، رجاء و رغبت.
بخش معاملات: رعایت، مراقبت، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تفویض، ثقه و تسلیم.

بخش اخلاق: صبر، رضا، شکر، حیا، صدق، ایثار، خلق، تواضع، فتوت و انبساط.
بخش اصول: قصد، عزم، اراده، ادب، یقین، انس، ذکر، فقر، غنا و مقام مراد.
بخش ادویه: احسان، علم، حکمت، بصیرت، فراست، تعظیم، الهام، سکینه و همت.
بخش احوال: محبت، غیرت، شوق، قلق، عطش، وجد، دهشت، هیمان، برق و ذوق.

۱. بیدارفر، محسن، مقدمه شرح منازل السائرین، ص ۴۰-۴۱.

۲. همان، ص ۶۱-۶۲.

۳. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ص ۱۲۰.

بخش ولایات: حظ، وقت، صفا، سرور، سر، نفس، غربت، غرق، غیبت و تمکن.
بخش حقایق: مکاشفه، مشاهده، معاینه، حیات، قبض، بسط، سکر، صحو، اتصال و انفصال.
بخش نهایات: معرفت، فنا، بقا، تحقیق، تلیس، وجود، تجرید، تفرید، جمع و توحید.
در این تقسیم‌بندی بیشتر نظر به سیر درونی سالک است و به نمودهای بیرونی این سلوک و اعمالی که باید انجام دهد، کمتر توجه و تمرکز شده است. در برخی بیان‌های دیگر مراحل عملی سیر و سلوک نیز مورد توجه قرار گرفته است.

اوصاف الاشراف

کتاب اوصاف الاشراف نوشته‌ی خواجه نصیرالدین طوسی است که در حوزه اخلاق عرفانی تألیف یافته است و بر روش سلوک باطنی و تهذیب نفس تأکید و ترغیب می‌کند. خواجه در معرفی این اثر می‌نویسد: «محرر این رساله و مقرر این مقاله را بعد از تحریر کتابی که موسوم است به اخلاق ناصری و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریق حکما، اندیشه بود که مختصری در بیان سیر اولیا و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت مبنی قواعد عقلی و سمعی و مبتنی از دقایق نظری و عملی که به منزلت لب آن صناعت و خلاصه آن فن باشد، مرتب گردانم.»^(۱)

ساختار و محتوای کتاب

این کتاب با حجمی کوچک، جانمایه محکم و ژرف از مطالب اخلاقی و سیر و سلوک را در خود جای داده و تمامی منازل و مراتب سلوک را دربر گرفته است. از نظر آیت‌الله جوادی آملی، ساختار کتاب اوصاف الاشراف به نحوی سامان و سازمان گرفته است که می‌تواند اخلاق عرفانی و داشته‌های عارفان را در معرض تسدید و تحکیم نصوص دینی و سنجش‌های عقلانی قرار دهد و از آیات و روایات و براهین عقلی بهره‌مند سازد: «و عارفان که جهان را بر اساس ظهور اسمای الهی مشاهده می‌کنند، اخلاق علمی و سیر و سلوک عملی را به گونه‌ای دیگر تبیین می‌کنند؛ ولی اگر حکیم بخواهد بیان‌های عارفان را به قالب فنی درآورد که هم از آیات و روایات دور نماند و هم از براهین عقل مهجور نباشد، راهی را که محقق طوسی طی کرده است، می‌تواند معیار قرار دهد، خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اوصاف الاشراف» برای مراحل سیر و سلوک، شش باب و برای هر باب، شش اصل ذکر کرده است، به استثنای آخرین باب که فنای در حق است و درجات و فصول آن نامحدود و ناپیدا کرانه است.»^(۲)

در کتاب اوصاف الاشراف، مراتب سیر و سلوک به ترتیب اهمیت و به صورت دستوری، بیان

۱. طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به اهتمام سید مهدی شمس‌الدین، ص ۶-۷.

۲. جوادی آملی، عبدالله، مراحل اخلاق در قرآن، ص ۲۲۰-۲۲۵.

شده است. از نخستین وظیفه که ایمان، ثبات و نیت خالص است، آغاز می‌گردد و به مسائل بلندتر سلوک، که تسلیم و توحید، وحدت و فناست، منتهی می‌شود. در آغاز هر فصل، آیه مناسبی از قرآن می‌آورد و در موارد بسیار، به اخبار و روایات نیز استشهاد می‌کند.

رساله سیر و سلوک

این رساله منسوب به سید مهدی بحر العلوم است و براساس اخلاق عرفانی و با تأکید بر روش تمرین و تصفیه نگارش یافته است. مؤلف مرحوم رساله که خود از معراج‌گران قله‌های رفیع عرفان و از سالکان وادی نور بوده است، دستورالعمل‌ها و توصیه‌های عملی و ارزشمندی به سالک راه دارد. از دید بحر العلوم، صرف آموختن و دانستن، برای سلوک کافی نیست، بلکه تجربه، مجاهده، سخت‌کوشی، تعهد و تعبد لزوم و ضرورت دارد تا نفس و بدن، هردو، به تسخیر ایمان و مقتضیات ایمان در آید و این تسلیم و تسخیر راه را برای فنای نفس و روح در برابر خدا بگشاید: «حقیقت سلوک و کلید آن، تسخیر بدن و نفس است در تحت رایت ایمان که مبین آن، فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از این افناء، نفس و روح، در تحت رایت کبریایی الهی و همهٔ عبقات و منازل، در این مراحل مندرج است.^۱»

ساختار و محتوای کتاب

این رساله، با حجم اندک، مالا مال از مطالب عالی و حقایق والای عرفانی است. عبارات و تعبیرات آن، جذاب و دلنشین‌اند. بهره‌گیری مناسب و فراوان از آیات، روایات، ضرب‌المثل‌ها و اشعار جذابیت و دل‌پذیری آن را مضاعف ساخته است. استاد بزرگ اخلاق، آیه‌الحق مرحوم حاجی میرزا علی آقا قاضی در این‌که این رساله از آثار مرحوم سید مهدی بحر العلوم است، تردیدی نداشته است و آن را به طور قطع و یقین از ایشان می‌دانسته است. چنان‌که اتقان و متانت آن را قبول داشته است. مرحوم علامه طباطبایی، از ایشان نقل کرده است که می‌گفت من، رساله‌ای مانند رسالهٔ مرحوم سید بحر العلوم، به این خوبی و متانت در سیر و سلوک ندیدم.^۲

این کتاب در دو بخش و هر بخش در چهار فصل تنظیم شده است. در بخش اول، طرح کلی از حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن ارائه شده است و عناوین فصول آن عبارت است از:

۱. خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات؛

۲. معرفت اجمالی مقصد؛

۳. دخول به عالم خلوص و معرفت آن؛

۴. سیر در منازل چهل‌گانهٔ عالم خلوص.

۱. حسینی طهرانی، شرح رساله سیر و سلوک، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۷.

اما بخش دوم کتاب، به طور کلی از طریق سلوک و مسافرت الی الله سخن می‌گوید و فصول چهارگانه آن به ترتیب از این قرار است:

۱. بیان اجمالی در طریق سلوک الی الله؛
۲. بیان تفصیلی در طریقه سلوک الی الله؛
۳. آثار سلوک؛
۴. طریق ذکر مؤلف.

تذکره المتقین

کتاب تذکره المتقین، تألیف عالم عارف آیت الله شیخ محمد بهاری همدانی است و در حوزه اخلاق عرفانی و بر مبنای روش سلوک باطنی و تهذیب نفس تألیف شده است. به اعتراف آگاهان، کتاب تذکره المتقین از بهترین کتاب‌های عرفان عملی در زبان پارسی است و در معرفی شیوه سلوکی و ژرفنای مکتب عرفانی نجف اشرف به رهبری مرحوم ملا حسین قلی همدانی و شناخت شیوه عملی آن بزرگوار و شاگردانش بهترین اثر موجود به حساب می‌آید. این کتاب نمونه‌ای از تعالیم آسمانی نوابغ عرفان شیعی است که سینه‌به‌سینه منتقل شده و اکنون با تنزل مراتب، وجود کتبی یافته و به دست ما رسیده است. شخصیت‌هایی مانند ملا حسین قلی همدانی، شیخ محمد بهاری و سید احمد کربلایی به عنوان نمایندگان آن مکتب عرفانی و آفرینندگان این مآدبه، هر کدام ستارگان درخشانده‌ای است که از فقه اصغر و اکبر بهره‌وفی دارند، در فقه اصغر در حد مرجعیت‌اند و در فقه اکبر انسان کامل.

ساختار و محتوای کتاب

مطالب این کتاب، در سه بخش (دفتر) تنظیم و تبویب شده‌اند، بخش اول در آداب سلوک و شامل هفت باب است:

۱. آداب توبه؛
 ۲. آداب مراقبه؛
 ۳. آداب رفاقت؛
 ۴. آداب سلوک با همسر؛
 ۵. آداب تربیت اولاد؛
 ۶. آداب زیارت؛
 ۷. آداب حج که مشتمل بر وظایف ظاهری و باطنی و شمه‌ای از اسرار حج است.
- بخش دوم کتاب شامل مطالبی در سه باب است:
۱. صفات علمای حقه و صفات علمای سوء؛

۲. دستورالعملی به صورت نامه برای مخاطبی به نام شیخ احمد؛
۳. دستورالعمل‌هایی که مرحوم بهاری به شاگردان خود یا دیگران نوشته است. در این بخش شانزده نامه از ایشان درج شده است.
- بخش سوم مشتمل بر نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و نوشته‌هایی از سید احمد کربلایی، ملا حسین قلی همدانی و مرحوم مولی محمد بیدآبادی از عرفا و فقهای نامدار شیعه است.

نظام اخلاق تلفیقی و آمیزه‌ای از روش‌های نقلی، عقلی و سلوکی

مقصود از اخلاق تلفیقی، نظام اخلاقی است که با به کارگیری آمیزه‌ای از روش‌های نقلی، عقلی و عرفانی، یا به عرصه وجود نهاده و از امتیازات هر سه روش، بهره جسته است. به عبارت دیگر، نظام اخلاق تلفیقی آنگاه تحقق و تکون یافت که در پردازش مباحث و موضوعات اخلاقی و همین‌طور تحلیل و بررسی مسائل اخلاقی، از هر سه روش نقلی، عقلی و عرفانی استفاده گردید؛ یعنی تسلیم در برابر نصوص و احکام اخلاقی قرآن و روایات، با قبول نتایج برهان، استدلال و ادراکات عقلی و انقیاد کامل در برابر آن‌ها همراه گردید و در عین حال داده‌های عرفان و سلوک باطنی و شیوه‌های ریاضت و مجاهده با نفس نیز با تمکین مواجه شد. بنابراین، تلفیق، ممکن است میان روش نقلی - عقلی یا میان شیوه اخلاق نقلی - عرفانی و یا میان هر سه روش، صورت پذیرد. روش تلفیقی و ترکیبی در اخلاق از امتیازات خاصی برخوردار است و نسبت به روش‌های دیگر برتری دارد؛ زیرا با داشتن بسیاری از ویژگی‌های آن‌ها و به کار بستن امتیازات‌شان، به مرحله کامل‌تری گام نهاده است. حجم آثاری که با روش تلفیقی، تولید شده است، از قرن پنجم به بعد، به طور محسوسی، بیشتر و فربه‌تر می‌شود. در واقع، روش تلفیق، شیوه به نسبت پیشرفته و نوینی است که همراه با ترقی و تکامل پژوهش‌های اسلامی، در حوزه اخلاق اسلامی به کار گرفته شد و همراه با تولید و تکوین آثار برجسته اخلاقی، ترویج گردید. در حقیقت تا آن زمان، روش‌های نقلی، فلسفی و یا عرفانی استیلا داشتند و بیشتر به چشم می‌خوردند؛ اما از این قرن به بعد، به‌ویژه پس از تولد اثر ماندگار غزالی با عنوان «احیاء علوم الدین»، روش و شیوه تلفیقی با قدرت طرح گردید و با جذابیت رواج یافت؛^۱ به نحوی که آثار و تألیفات فراوان و دانشنامه‌های بزرگی با استفاده از این روش در حوزه اخلاق اسلامی تولید شد. دانشنامه‌های بزرگ اخلاقی مانند «احیاء علوم الدین» تألیف محمد غزالی، «المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء» کاری از فیض کاشانی، «جامع السعادات» نوشته ملا مهدی نراقی و «بحر المعارف» نوشته ملا عبدالصمد همدانی با استفاده از این روش تولید شده‌اند. چنان‌که آثار ماندگار و معروفی همچون «کیمیای سعادت» نوشته محمد غزالی، «ینبوع الاسرار فی نصایح

۱. رودگر، محمدجواد، گذری بر منابع و مسلک‌های اخلاق اسلامی، کتاب نقد، ص ۱۴۶ و روحانی‌نژاد، حسین، نگرشی به مراحل تطور اخلاق اسلامی، کتاب نقد، ص ۱۶۸.

الابرار» نوشته کمال‌الدین، حسین خوارزمی، «الحقایق فی محاسن الاخلاق» تألیف فیض کاشانی، «معراج السعاده» اثر ملا احمد نراقی، «الاخلاق» نوشته سید عبدالله شبر، «چهل حدیث» نوشته امام خمینی و... همگی با استفاده از این روش، تألیف و تکوین یافته است. وجود آثار پر حجم، تأثیرگذار و ماندگاری که با این روش تولید شده‌اند، همان واقعیتی است که می‌تواند دلیل نوعی استیلا و پیشتازی این روش در اندیشه اخلاقی دانشمندان مسلمان، پس از این زمان باشد.

معرفی چند اثر مهم و مشهور در حوزه اخلاق تلفیقی

اگر بخواهیم مهمترین و تأثیرگذارترین آثار اخلاقی تألیف‌یافته با این روش را شناسایی و بررسی کنیم، بدون هیچ‌گونه تردیدی، سراغ کتاب «احیاء علوم الدین»، نوشته محمد غزالی و «المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء» اثر فیض کاشانی و «جامع السعادات»، تألیف ملا مهدی نراقی می‌رویم. این سه اثر ممتاز، به‌ویژه کتاب «احیاء علوم الدین»، توانست هم در حوزه تربیت و عمل اخلاقی و هم در زمینه تألیفات اخلاقی الگو شود، به این معنا که هم در حوزه اخلاق و تربیت، دستورالعمل ساخت و سوزهای نفسانی، سیر و سلوک باطنی و رفتارهای اخلاقی عامی و عارف گردید و هم در حوزه علم اخلاق، الگویی تألیفات بسیاری، گردیدند، به نحوی که نویسندگان بعدی، حتی از ساختار آن‌ها و نحوه تنظیم و تبویب مباحث اخلاقی تأثیر پذیرفتند.

احیاء علوم الدین

کتاب احیاء علوم الدین، نوشته دانشمند نامدار و بلندآوازه مسلمان، محمد غزالی است. این کتاب، با به کارگیری روش نقلی و استفاده فراوان از آیات و روایات در مسائل و مباحث گوناگون اخلاقی از یک سو و روش سلوکی و عقلی و استفاده متناسب از دیدگاه‌های فلسفی و شیوه‌های عرفانی و مجاهده با نفس از سوی دیگر، به نیکی تلفیق و ترکیب کرده است. شاید بدین جهت بود که توانست روح جدیدی در اخلاق بدمد: «عزم من جزم شده است که در زنده‌گردانیدن علم‌های دینی و تازه کردن بحث‌های یقینی کتابی نویسم.»^۱ از قراین و شواهد پیداست که غزالی، «احیاء علوم الدین» را پس از پشت سرگذاشتن دوره پُرسوز و ساخت عزلت و ریاضت و تهذیب نفس و سیر و سلوک باطنی و در مرحله کمال و پختگی نوشته است. از همین رو، به ترکیب و پیراستن نفس از رذایل و تحلیه و آراستن دل به فضایل و تدارک از دست‌رفته‌ها، دردمندانه توجه می‌دهد و هشدار می‌دهد: «آخرت در آمدن، مسارعت می‌فرماید و دنیا در رفتن، مبادرت می‌نماید و اجل در غایت نزدیکی است و سفر در نهایت دوری و زاد نیک اندک و خطر سخت بزرگ و راه مسدود و علم و عمل که عیار اخلاص

۱. غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه موالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، ربع عبادات، ص ۱۵.

ندارد، در حضرت ناقد بصیر مردود و راه آخرت سپردن، با بسیاری غایله، بی‌رفیق و راهبر در غایت دشواری.^۱) عبارات و جملات غزالی، روان و دل‌نشین و تحلیل‌های او عمیق و وزین است. صفا، اخلاص و خوف زاهدانه به علاوهٔ درک و درد و شور عارفانه‌ای بازتاب یافته در این عبارات همان واقعیتی‌اند که آن را دل‌نشین، ماندگار و به شدت تأثیرگذار نموده‌اند.

بیش از نه قرن، از تولد «احیاء علوم الدین» گذشته است و تا این روزگار، ده‌ها اثر، اعم از رساله، مقاله و کتاب، در رد، نقد و یا تأیید آن نوشته و تولید شده است. درست است که کاستی‌هایی دارد، چنان‌که کارهای افراد غیر معصوم چنین‌اند؛ اما با این همه، روشن است که هیچ پژوهنده مسائل اخلاقی، بی‌نیاز از این شاهکار اخلاقی نیست و کاستی‌های آن، به هیچ صورت، توان کاستن ارج و منزلت آن را ندارد. همین ارج و منزلت موجب گردید تا به چندین زبان برگردانده شود. نخستین برگردان به فارسی، در سال ۶۲۰ق. در دهلی، به دست مؤیدالدین محمد خوارزمی انجام گرفت.^۲ وی دربارهٔ این کتاب چنین می‌نویسد: «تصنیفی که اعلام حقیقت و معالم طریقت را جامع است و براهین عقلی و دلایل نقلی را شامل و اعلیٰ مطالب عارفان و اقصیٰ مقاصد طالبان در آن مذکور و غایات علما و نهایت اوهام حکما در آن مسطور، احیاء علوم دین است.»^۳

ساختار و محتوای کتاب

کتاب احیاء علوم الدین در چهار ربع عبادات، عادات، مهلکات و منجیات، تألیف یافته و هر ربع آن به ده کتاب تقسیم شده است.

بخش عبادات: کتاب علم، کتاب قواعد عقائد، کتاب اسرار طهارت، کتاب اسرار نماز، کتاب اسرار زکات، کتاب اسرار روزه، کتاب اسرار حج، کتاب آداب تلاوت قرآن، کتاب اذکار و ادعیه و کتاب ترتیب اوراد در اوقات مختلف.

بخش عادات: کتاب آداب غذا خوردن، کتاب آداب ازدواج، کتاب آداب احکام کسب، کتاب حلال و حرام، کتاب آداب مصاحبت و معاشرت با مردم، کتاب عزلت، کتاب آداب سفر، کتاب آداب سماع و وجد، کتاب امر به معروف و نهی از منکر و کتاب اخلاق نبوت و آداب معیشت.

بخش مهلکات: کتاب شرح شگفتی‌های دل، کتاب ریاضت نفس، کتاب آفات شهوت‌های شکم و فرج، کتاب آفات زبان، کتاب نکوهش خشم، کینه و حسد، کتاب نکوهش دنیا، کتاب نکوهش ثروت و بخل، کتاب نکوهش جاه و ریا، کتاب نکوهش کبر و خودپسندی و کتاب نکوهش غرور.

۱. همان، ص ۱۶.

۲. روحانی‌نژاد، پیشین، ص ۱۶۴.

۳. همان، ص ۲۲۵.

بخش مُنجیات: کتاب توبه، کتاب صبر و شکر، کتاب خوف و رجا، کتاب فقر و زهد، کتاب توحید و توکل، کتاب محبت، انس، شوق و رضا، کتاب نیت، صدق و اخلاص، کتاب مراقبه و محاسبه، کتاب تفکر و کتاب یادآوری مرگ و آنچه پس از آن است.

از چهار بخش کتاب احیاء علوم الدین، دو بخش مهلکات و منجیات به طور مستقیم مربوط به اخلاق و مباحث اخلاقی است. بدین جهت، رهیافت تلفیقی غزالی در این دو بخش بیشتر خود را نشان می‌دهد. غزالی به تحلیل نفس انسان و تفکیک قوای آن و همین‌طور به امهات فضایل اخلاقی که چهار فضیلت حکمت، شجاعت، عفت و عدالت است. در بخش مهلکات و کتاب ریاضت نفس، توجه می‌کند و به بحث می‌گیرد. دربارهٔ عقل عملی و عقل نظری سخن می‌گوید و فضیلت‌های چهارگانهٔ نفسانی را از رهگذر تحلیل قوای نفس، بررسی و تحلیل می‌کند و در یک کلام، تعریف، منشأ و تقسیمات فرعی که غزالی از این فضایل ارائه می‌کند با نظریهٔ یونانی مطابقت دارد.^۱ رد پای فراوانی از مباحث شورانگیز عرفانی و روش سلوک باطنی با تکیه بر تهذیب نفس، نیز در دو بخش مهلکات و منجیات به خوبی خود را نشان می‌دهد چنان‌که ترکیب برهان و عرفان با نصوص قرآنی و روایی، کاملاً مشهود است. همین ترکیب و تلفیق است که جذابیت، کشش و تأثیرگذاری وصف‌ناپذیر به این دو بخش کتاب داده است.

محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء

چنان‌که به اشارت گذشت، پس از انتشار احیاء علوم الدین، در میان دانشمندان مسلمان و مجامع علمی مباحثی داغ و مشاجرات فراوانی در نقد و ابرام و رد و قبول آن شکل گرفت. این بحث‌ها و نزاع‌ها سال‌ها ادامه یافت، تعدادی با شدت و حدت با آن مخالفت کردند و به گردآوری و سوزاندن نسخه‌های آن فتوا دادند.^۲ گروه دیگر تمام قد به قبول و تأیید صد در صد آن برخاستند.^۳ تا این‌که در قرن یازدهم هجری، فیلسوف و محدث بزرگ شیعه، مرحوم فیض، در پیرایش و زدودن زیاده‌ها و تدارک کاستی‌های آن قیام نمود. کتاب «محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء» ثمرهٔ آن قیام و اقدام مبارک و پیرایش‌شدهٔ احیاء علوم الدین است. مرحوم فیض، با تلاش و کوشش عظیمی که به کار بست، توانست بخش عظیمی از کاستی‌ها و ایرادهای وارده به کتاب را بر طرف سازد و از طریق حفظ ابعاد مفید و سودمند کتاب، کوشش بی‌مانند غزالی را ارج نهد. فیض، دلایل اقدامش به این کار را چنین توضیح می‌دهد: «بدین جهت که احیاء علوم الدین به هنگام سنی بودن غزالی نگارش

۱. اعوانی، پیشین، ص ۲۱۴؛ ناجی، زهره سادات و جوادی، محسن، روان‌شناسی اخلاقی غزالی، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، سال یازدهم، شماره اول، ص ۱۳۶. ۱۳۲.

۲. ر.ک: مقدمهٔ فیض بر کتاب «المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء» با تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱-۲.

۳. روحانی‌نژاد، پیشین، ص ۱۶۷.

یافته است، از رکن عظیم و والای ایمان که شناخت ائمه معصومین (ع) است، بی‌بهره بوده است و سخنی از آنان به میان نیاورده است. از این گذشته، بسیاری از مطالب خویش را به‌ویژه در بخش عبادات، بر اسناد ناستوار و بدعت‌های ناروا بنیان نهاده و روایات فراوانی از راویان دروغ‌پرداز و افتراء آفرین، که هیچ‌گونه اعتمادی به نقل‌شان نیست، آورده است در حالی که در همین موضوعات، روایات صحیح مطابق با عقل و متناسب با دین از اهل بیت عصمت و طهارت، به نیکوترین بیان و استوارترین طریق آمده است. افزون بر این دو، حکایات شگفت‌انگیز و قصه‌های دور از ذهن از صوفیان، به مناسبت‌های مختلف نقل کرده که نه سود شایسته‌ای دارد و نه عاقلان، این‌گونه داستان‌ها را می‌پذیرند. بدین‌سان، من به پیراستن لغزش‌ها و ناروایی‌های آن همت گماشتم، تا پایه‌های مطالب آن را بر اصولی استوار بنیان نهم و ابوابی چند از گفتار و حکمت‌های امامان (ع) و شیعیان بر آن بیفزایم. فصل‌های طولانی آن را با دُرّ چینی و پیرایش افزونی‌های ناهنجار کوتاه سازم، تا میل و کشش خوانندگان افزونی یابد و جستجوگران حقایق را به ستوه نیاورد. تا آن‌جا که ممکن بوده است، در ترتیب فصول و عبارات وی تصرفی نکردم، چرا که ترتیب کتاب در نهایت استواری و نیکویی است.^۱

ساختار و محتوای کتاب

چنان‌که مرحوم فیض تصریح می‌کند، ساختار کتاب «المحجة البيضاء»، همان ساختار کتاب «احیاء علوم الدین» است و تغییری در این جهت به وجود نیاورده است؛ زیرا در نظر فیض همان‌گونه که کتاب از بیان نیکو و تحریری دل‌پذیر بهره‌مند است از ساختار و چینش ارزشمند نیز برخوردار است. کار ایشان، منحصر در تقویت و اصلاح محتوا و افزودن بر زیبایی‌ها و کاستن از نارسایی‌ها و کاستی‌ها بوده است.

پس از پالایش نقاط ضعف و تکمیل و تهذیب کتاب احیاء علوم الدین و احیا و نوسازی آن به دست فیض کاشانی این کتاب در میان شیعیان، رواج و رونق زاید‌الوصف و فوق‌العاده یافت تا آن‌جا که تعداد بسیاری از علمای شیعه، آن را بهترین کتاب موجود در اخلاق اسلامی می‌دانستند و هم اکنون نیز چنین است. حتی برخی از علما و بزرگان اخلاق، مقید بودند که روزانه بخش‌ها و صفحاتی از آن کتاب را بخوانند و خود را به رعایت آن ملزم و وادار نمایند، چنان‌که بعضی از عرفای شیعه، جویندگان طریق سیروسولوک الی‌الله را در آغاز به خواندن این کتاب و تفکر و تأمل در مطالب آن سفارش می‌کنند.^۲

۱. فیض کاشانی، مولی محسن؛ المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء؛ تحقیق و اعداد مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیه، ص ۱۷، ۱۸.

۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

جامع السعادات

جامع السعادات کار سترگ علامه ذوفنون، ملا محمد مهدی نراقی است. این اثر بزرگ با ترکیبی از روش‌های نقلی، عقلی و سلوکی نگارش یافته است و با اسلوبی بدیع، میان عقل و نقل و نظر و عمل الفت و همنشینی برقرار نموده است. در این کتاب، فلسفه، عرفان و شریعت در کنار هم، قیام می‌کنند تا با همکاری هم، اخلاق، مسائل و قضایایی اخلاقی را تبیین و تحلیل کنند: «من در این کتاب، گزیده‌ای از آنچه در شریعت حقه آمده است، گرد آوردم و زبده‌ای از آنچه اهل عرفان و حکمت در این باره پرداخته‌اند، به آن افزودم، به گونه‌ای که دیده، پژوهشگران را روشن سازد و دل‌های جویندگان را به سرور و نشاط آورد.»^۱ مرحوم نراقی، در روزگار اوج افکار صوفیانه و اخباری‌گری، اثری خلق کرد که ناشی و ملهم از شناخت عمیق و درست معارف اسلامی بود. وی می‌کوشید که حقایق جاری‌گشته در اصطلاحات و اندیشه‌های گوناگون را به هم نزدیک گرداند و حقیقت را روشن سازد، تا زمینه جولان و خودنمایی را از افکار انحرافی، بستاند. به همین جهت، مرحوم مظفر گسترش تصوف و توسعه اخباری‌گری در مجامع علمی را به همراه فرو پاشیدن ارزش‌های اخلاقی در عصر مؤلف، در فراهم آمدن این اثر صاحب نقش و تأثیر می‌داند: «طغیان تصوف از یک سو و لجام‌گسیختگی اخلاق عمومی از سوی دیگر مؤلف را واداشت تا مردم را به سوی اعتدال در سلوک اخلاقی که از آبش خورهای شرعی گرفته شده، رهنمون سازد و او در عین آن که کتاب خود را بر اساس فلسفه اشراق مبتنی ساخته، زیرکانه با فرقه تصوف به جنگ پرداخته است و آرا و دعوت خود به اخلاق را بر اساس ذوق اسلامی که در احادیث نبوی و اهل بیت (ع) تجلی یافته استوار ساخته، از این جهت او، هم ویران‌گر و هم سازنده است و به همین دلیل کتاب او با کتاب احیاء علوم الدین که در نخستین درجه بر روح تصوف تکیه دارد، متفاوت است.»^۲

ساختار و محتوای کتاب

محقق نراقی در آغاز، درباره نفس انسان و قوا و غرایز او سخن می‌گوید و هر یک از فضایل اخلاقی را به یکی از قوای نفس نسبت می‌دهد و هر یک از رذایل اخلاقی را به غریزه‌ای مربوط می‌کند. آن‌گاه به شناساندن هر یک از فضایل و رذایل اخلاقی می‌پردازد و با استفاده از آیات و روایات و تعالیم اخلاقی اسلام، آن‌ها را تبیین و راه‌های درمان و معالجه هر رذیلتی را به شیوه حکیمانه بیان می‌کند و در مطاوی مباحث به مناسبت، موعظه و نصیحت می‌کند. بر همین اساس، کتاب جامع السعادات در سه باب تنظیم شده است:

در باب نخست، مباحث مقدماتی، در قالب شانزده فصل مطرح گردیده است و مطالبی در تجرد

۱. نراقی، مهدی، پیشین، ص ۱۶.

۲. نراقی، مولی مهدی، جامع السعادات، تصحیح محمد کلاتر، ج ۱، ص ح.

نفس، امکان تربیت اخلاقی، مفهوم خیر و سعادت، تأثیر طبیعت و مزاج آدمی بر اخلاق او، برتری علم اخلاق، حقیقت انسان، غایت سعادت، و... در این باب طرح و بررسی شده است. باب دوم، در اقسام و گونه‌های اخلاق بحث می‌کند و در پنج فصل تنظیم شده است. مطالبی در تقسیم‌بندی قوای نفسانی و چهار قسم اصلی فضایل (حکمت، عفت، شجاعت و عدالت)، بحث اعتدال در اخلاق، مفهوم فضیلت و رذیلت و... در این باب بحث و بررسی شده‌اند. اما باب سوم که عمده‌ترین مباحث کتاب را تشکیل می‌دهد، درباره اخلاق پسندیده است و از یک مقدمه و چهار مقام شکل گرفته است. محتوای مقدمه را مباحثی پیرامون راهکار حفظ اعتدال در فضایل اخلاقی چهارگانه، راه شناخت بیماری‌های نفسانی، عوامل بیماری‌های نفسانی و راهکارهای علاج بیماری‌های نفسانی، شکل می‌دهند؛ اما محتوای مقامات سه‌گانه، حول محور فضایل چهارگانه و ویژگی‌های منبعث از این فضایل و مرتبط با این فضایل، سامان و سازمان گرفته است.

در مقام نخست، مفهوم قوه عاقله و رذایل برخاسته از این قوه همچون شک، شرک، وسواس و... بحث و بررسی شده است. چنان‌که در مقام دوم، مفهوم قوه غضبیه و رذایل مربوط به آن همچون: خوف، غضب، عجب، کبر و... تبیین و تحلیل شده‌اند. مقام سوم به قوه شهویه و رذایل برخاسته از آن همچون حب دنیا، حرص، طمع، بخل و... اختصاص یافته است. و در مقام چهارم فضایل و رذایل مرتبط با هر سه قوه یا دو قوه نفسانی شهویه و غضبیه مورد ارزیابی و کنکاش قرار گرفته‌اند.

طرح بحث فضایل و رذایل اخلاقی در کنار هم و ضد را قرینه و وسیله درک و فهم ضدش قرار دادن، به همراه شناساندن قوه برانگیزاننده فضایل و رذایل و راه‌های پیش‌گیری از رذیلت‌ها، از ویژگی‌های کتاب جامع السعادات است که با علم و مهارت بالای خالق کتاب و با استفاده از شیوه اخلاق فلسفی، ممکن و محقق شده است.

روش اخلاقی آیت‌الله محقق خراسانی

در میان آثار و تألیفات مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی، تألیفی که مستقلاً به اخلاق و مباحث اخلاقی پرداخته است، کتابی با عنوان «سَلْمُ الصَّعُودِ إِلَى مَنْتَهَى الْمَقْصُودِ» است. آن طوری که نویسنده دانشمند، در مقدمه کتاب گزارش می‌کند قرار بوده است که در سه بخش و به ترتیب با عنوان‌های «ایمان یا اصول سعادت»، «سموم قتاله» و «اخلاق رفیعه»^۱ تدوین شود. بخش اول در نجف و از سوی مطبوعه نعمان چاپ و منتشر شده است؛ اما از بخش دوم و سوم که علی‌القاعده مشتمل بر مباحث اصلی اخلاق است فعلاً چیزی در دسترس نیست و معلوم نیست که چاپ‌نشده و یا

۱. محقق خراسانی، محمدعیسی، سلم‌الصعود، ص ۶.

پروژه‌ای بوده که به اتمام نرسیده است، ولی روی هم رفته، از همان بخش چاپ شده و در دسترس، می‌توان به روش مرحوم آیت‌الله خراسانی در تدوین اخلاق پی برد و روش اخلاقی ایشان را استخراج نمود. طرحی که محقق خراسانی برای پروژه اخلاقی سَلْم الصَّعُود ارائه می‌دهد و همین‌طور عناوین بخش‌های آن، می‌تواند دلیل تأثیر ایشان از روش احیاء العلوم و غزالی باشد، به این معنا که عناوین ارائه شده با عناوین بخشی از کتاب احیاء العلوم انطباق دارد. از مباحث و مطالب بخش عبادات در کتاب احیاء العلوم، فقط به مبحث ایمان پرداخته است، گرچند شیوه بحث و زاویه دید ایشان تا حدود بسیار زیادی متفاوت از احیاء العلوم است؛ اما عنوان «سموم قتاله» و «اخلاق رفیعه» با عنوان «مهلکات» و «منجیات» در احیاء العلوم، منطبق است. به هر حال، می‌توان گفت که روش ایشان تلفیقی است و حداقل میان روش عقلی و نقلی تلفیق نموده است و در مواردی برای توضیح و تبیین مسائل و قضایای اخلاقی از داده‌ها و شیوه عرفانی نیز مدد می‌گیرد.

ساختار و محتوای بخش ایمان از کتاب سَلْم الصَّعُود

بخش ایمان از کتاب سلم الصعود در هشت فصل تدوین شده است. در فصل اول، ایمان را پایه سعادت معرفی می‌کند و سه اصل افکار نیک، اخلاق نیک و اعمال سودبخش را به عنوان اصول سعادت، به ایمان ارجاع می‌دهد و آن‌ها را ناشی از ایمان می‌داند و چگونگی ناشی شدن افکار نیک از ایمان را با استفاده از آیات قرآن، روایات معصومین، داده‌های تاریخی و عقل، بحث و بررسی می‌کند. فصل دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم درباره اخلاق نیک و چگونگی و چرایی ناشی شدن آن از ایمان و آثار آن بحث می‌کند و ایمان را عامل اصلی و اساسی این اصل معرفی می‌کند. چنان‌که نمونه‌های فراوانی از آثار ایمان و اخلاق نیک در تاریخ اسلام را به تفصیل و تحلیل متفاوت، بیان و ارائه می‌کند. به نقشه‌های سیاسی قریش برای جلوگیری از گسترش ایمان و اسلام می‌پردازد و علت ناکارآمدی و بی‌نتیجه شدن آن نقشه‌ها را در ایمان و اخلاق پیامبر (ص) و مسلمانان آدرس می‌دهد. فصل هشتم را به اصل اعمال نیکو اختصاص دارد و به چگونگی ناشی شدن اعمال سودبخش از ایمان می‌پردازد و از آن بحث می‌نماید.

جمع‌بندی یافته‌های تحقیق

نوشته حاضر با عنوان روش‌شناسی نظام اخلاق اسلامی، در صدد شناسایی روش یا روش‌های به کاررفته در نظام اخلاق اسلامی بود و با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه داده‌های موجود، روی هم رفته، به این یافته‌ها باز یافت که نظام اخلاق اسلامی از چهار خرده‌نظام اخلاقی شکل گرفته است و علت شکل‌گیری و تکوین این خرده‌نظام‌ها در اخلاق اسلامی به کار بستن شیوه‌ها و رهیافت‌های متفاوت برای تحلیل، تبیین و توصیف مسائل و قضایای اخلاقی است که منتهی به تولید و به کارگیری دستگاه‌های مفهومی متفاوت و شکل‌دهی نظام‌های اخلاقی گوناگون

شده است. گوناگونی این رهیافت‌ها و روش‌ها در اخلاق اسلامی همان‌گونه که می‌تواند نوعی تفاوت دید و چشم‌انداز به حساب آید، می‌تواند روایت‌گر نوعی تطور و تحول در اخلاق اسلامی نیز باشد و از چارچوب‌ها و چهره‌های متفاوت اخلاق اسلامی در مراحل و ظروف گوناگون خبر دهد. حاصل این تحول و تطور، واقعیتی تجسّد یافته در قالب میراث عظیم مکتوبی است که بازتاب‌دهنده و حامل چهار نظام علمی اخلاقی است؛ نظام اخلاق روایی، نظام اخلاق فلسفی، نظام اخلاق عرفانی و نظام اخلاق تلیفی. هر کدام از این نظام‌ها روش و شیوه‌ای را که به شکل‌گیری آن انجامیده است، در درون خود مستتر دارد و نشان می‌دهد که نظام اخلاق اسلامی از چهار روش ساخته و پرداخته شده است:

۱. روش نقلی - روایی: این روش بر پایه معارفی از متن دین و استخراج آموزه‌های اخلاقی از قرآن و روایات، متکی است.
۲. روش عقلی - فلسفی: این روش در تحلیل مسائل و قضایای اخلاقی از آموزه‌های فلسفی کمک می‌گیرد. در این روش محتوا یک نظام هنجاری و چارچوب، مقوله‌بندی فلسفی است.
۳. روش سلوکی - عرفانی: در این روش بر سلوک باطنی و تربیت نفس به عنوان مقدمه کشف، تجرد و رسیدن به کمال شهودی تأکید می‌شود.
۴. روش تلیفی - ترکیبی: در این روش از نقل و عقل و عرفان به صورت توأمان کمک می‌گیرند. هم آیات و روایات در توضیح مسائل اخلاقی کاربرد دارد و هم از مبانی فلسفی به علاوه مایه‌ها و داده‌های عرفانی بهره می‌گیرند.

فهرست منابع

قرآن کریم

الف. کتاب

- ابن سینا، حسین؛ *الالهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق: حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸.
- ابی علی مسکویه، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، قم: انتشارات بیدار، چ اول، ۱۳۶۸.
- _____، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۸.
- اعوانی، غلامرضا، *اخلاق*، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷.
- امام فخرالدین رازی، *شرح عیون‌الحکمه*، تحقیق: احمد حجازی و احمد السقا، تهران: مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۳.

امینی، عبدالحسین، الغدير في الكتاب و السنه و الادب، قم: دايرة المعارف الفقه الاسلامي، ج اول، ۱۴۱۶ق.

پاکتچی، احمد، اخلاق دينی، دايرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران: مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامي، ج اول، ۱۳۷۵.

پاینده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحة، اصفهان: انتشارات خاتم الانبياء، ج اول، ۱۳۸۵.

ترمذی، محمد، السنن، به كوشش احمد محمد شاكر و ديگران، بيروت: دار احياء التراث، ۱۴۲۷ق.

جوادى آملی، عبدالله، مبادئ اخلاق در قرآن، قم: نشر اسراء، ج هفتم، ۱۳۸۸.

_____، عبدالله، مراحل اخلاق در قرآن، قم: نشر اسراء، ج سوم، ۱۳۷۹.

چتيك، ويليام، راه عرفاني عشق (تعاليم معنوي مولوي)، ترجمه شهاب الدين عباسي، تهران: نشر پيكان، ۱۳۸۲.

حسينی طهرانی، حسين، رساله سيروسلك علامه بحر العلوم، مشهد: انتشارات علامه طباطبائي، ۱۴۱۸ق.

حسينی طهرانی، شرح رساله سير و سلوك، مشهد: علامه طباطبائي، ۱۴۱۷ق.

دكتور ابراهيم و ديگران، المعجم الوسيط، مصر: مكتبة الشروق الدولي، طبع چهارم، ۱۴۲۵ق.

راغب الاصفهاني، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق: صفوان عدنان داودي، بيروت: ذوى القربى، ۱۴۱۶ق.

رضی الدين نيشابوري، محمد، دو رساله در اخلاق، به كوشش محمدتقي دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

الزبيدي، محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دار مكتبة الحياة، بی تا.

ساروخانی، باقر، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۵.

سراج طوسی، ابونصر، اللمع، تصحيح: عبدالحليم محمود و طه عبدالباقي سرور، مصر، دارالكتب الحديثه، ۱۹۹۷م.

شريف رضی، نهج البلاغه، نسخه معجم المفهرس، قم: مؤسسه الاسلامي، ج ششم، ۱۴۲۲.

صدرا، محمد بن ابراهيم، كسر اصنام الجاهليه، تهران: بنياد حكمت اسلامي صدرا، ج اول، ۱۳۸۱.

_____، محمد بن ابراهيم، اسفار اربعه، تهران: بنياد حكمت اسلامي صدرا، ج اول، ۱۳۸۲.

طباطبائي، محمد حسين، الميزان، بيروت: مؤسسه الاعلمي، ۱۴۱۷ق.

طبرسي، حسن بن فضل، مكارم الاخلاق، قم: شريف رضی، ۱۳۷۷.

طوسی، خواجه نصيرالدين، اخلاق ناصري، تصحيح: مجتبي مینوی، علي رضا حيدري، شرکت

- سهامی انتشارات خوارزمی، چ دوم، ۱۳۶۰.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به اهتمام سید مهدی شمس الدین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ سوم، ۱۳۷۳.
- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشرنی، چ دوازدهم، ۱۳۸۳.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، تصحیح و تعلیق: شفیع کدکنی، تهران: سخن، چ چهارم، ۱۳۸۷.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر، چ چهارم، ۱۳۷۹.
- غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه موالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۲.
- فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه، ۱۳۸۳.
- فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، گوهر مراد، قم: مؤسسه تحقیقاتی امام صادق، چ اول، ۱۳۸۳.
- فیض کاشانی، مولی محسن، الحقایق فی محاسن الاخلاق، قم: دارالکتاب الاسلامی، چ چهارم، ۱۴۲۷.
- فیض کاشانی، مولی محسن، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تحقیق و اعداد: مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیه، قم: انتشارات حسنین، چ اول، ۱۴۲۶.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، الرسالة القشیریه، تحقیق: عبدالحکیم محمود و محمدبن الشریف، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۴.
- قیصری، داود بن محمود، رسائل قیصری، تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
- کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۸۵.
- _____، عزالدین محمود، مصباح الهدیه و مفتاح الکفایه، تصحیح: جلال‌الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۶.
- کاظمی، علی اصغر، روش و بینش در سیاست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چ اول، ۱۳۷۴.
- کریمی زنجانی اصل، محمد، تهذیب الاخلاق، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چ اول، ۱۳۸۷.
- گولد، جولیس و کولب، ولیام. ل، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه گروهی از مترجمان، به کوشش محمدجواد زاهدی، تهران: مازیار، چ دوم، ۱۳۸۴.
- متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: بکری حیّانی و صفوه

سقا، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه وفا، ۱۴۰۴ق.
محقق خراسانی، محمد عیسی، سلم الصعود، نجف، مطبعه النعمان، بی تا.
محمدی، مجید، نظام‌های اخلاقی در اسلام و در ایران، تهران: کویر، ۱۳۷۹.
مصباح یزدی، محمد تقی، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، تحقیق و نگارش: غلامرضا متقی فر، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ اول، ۱۳۹۱.
مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، چ اول، ۱۳۸۳.
مظفر، محمدرضا، مقدمه بر جامع السعادات، تصحیح محمد کلانتر، بیروت: مؤسسه اعلمی، بی تا.
مینوی، مجتبی، مقدمه و تعلیقات بر اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.

نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعاده، نشر اسماعیلیان، ۱۳۸۲.
—، ملامهدی، جامع السعادات، قم: اسماعیلیان، چ هشتم، ۱۳۷۹.
نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت، چ اول، ۱۴۰۸ق.
های، کالین، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۳.
یحیی بن عدی، تهذیب الاخلاق، ترجمه، تصحیح و تعلیق: محمد دامادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۰.

ب. مجله

احمدی طباطبایی، محمدرضا، اخلاق و سیاست در آموزه‌ها و اندیشه‌های اخوان‌الرضا، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲.
بابایی، مهدی، عناصر و مؤلفه‌های عرفان عملی، فصلنامه معارف عقلی، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۶.
پارسانیا، حمید، روش‌شناسی و اندیشه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، ۱۳۸۳، شماره ۲۸.
روحانی‌نژاد، حسین، نگرشی به مراحل تطور علم اخلاق اسلامی، فصلنامه کتاب نقد، بهار ۱۳۸۳، شماره ۳۰.

رودگر، محمدجواد، گذری بر منابع و مسلک‌های اخلاقی اسلامی، کتاب نقد، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۳.

محمدرضا ضیایی بیگدلی، متدولوژی حقوق بین‌الملل، مجله پژوهش حقوق و سیاست سال هفتم،

۱۳۸۴، شماره ۱۵ و ۱۶.

ناجی، زهره سادات و جوادی، محسن، روان‌شناسی اخلاقی غزالی، فصلنامهٔ علمی پژوهشی دانشگاه قم، سال یازدهم، شمارهٔ اول.

جستاری در تاریخ منطق

(در جستجوی ریشه‌ها)

حبیب‌الله فهیمی

چکیده

نوشته پیش رو با تکیه و تأکید بر منابع معتبر موجود و در دسترس و با تردید در صدق روایت متعارف از تاریخ منطق نزد مسلمانان (تأسیس نظام منطقی کامل و تمام به وسیله ارسطو) کوشیده در پرتو منابع جدید و از زاویه دیگر تاریخ منطق را بازخوانی کند. این پژوهش مختصر و ناتمام به این نتیجه رسیده است که منطق به عنوان یک توانایی و استعداد انسانی از فجر تاریخ، همزاد و همراه بشر بوده و در حقیقت عمری به درازای خود انسان بر این کره خاکی دارد. از جانب دیگر منطق به عنوان یک رشته علمی مشخص (دست کم منطق موجود نزد مسلمانان) به طور مستند ریشه در یونان باستان دارد و به طور مشخص منطق به صورت مکتوب و مدون حاصل کار ارسطو و شاگردان اوست. صد البته به موازات منطق ارسطویی، دانشمندان مگاری - رواقی نظام منطقی دیگر هم تدوین کرده بودند که از بد حادثه از آن آثار منطقی اکنون جز چند قطعات محدود و فهرست برخی آثار، چیز دیگر باقی نمانده است. آثار محدود باقی مانده هم بیشتر در لابه لای تاریخ فلسفه، به وسیله کسانی حفظ شده که این مقدار نمونه‌ای را بیشتر برای فروداشت و تحقیر صاحبان این نظام منطقی در آثارشان یاد کرده بوده‌اند. با این وجود در پرتو تحقیقات جدید و به میان آمدن منطق ریاضی منطق مگاری - رواقی دو باره نگاه‌ها و نظرها را به خود جلب کرده و اکنون نزد منطق دانان اهمیت برابر با منطق ارسطو و نزد کسانی چه بسا اهمیت بیشتر از آن را احراز کرده است. روی هم رفته با همه اهتمام به منطق رواقیان به عنوان پایه و اساس «منطق گزاره‌ها» در منطق جدید، تعیین دقیق سهم رواقیان و مگاریان در پیشرفت منطق کاری به غایت دشوار است و لازمه این کار این است که یک نظام منطقی متمایز بر اساس چند قطعه موجود و برخی نقل قول‌ها بایستی بازسازی گردد؛ کاری که اگر ناممکن نباشد، به غایت دشوار است. با این همه آنچه تا کنون به برکت این چند قطعه اثر باقی مانده از رواقیان و برخی فهرست آثار، اثبات شده شگفت‌انگیز و بیش از حد انتظار است.

کلیدواژه‌ها: منطق، منطق ارسطویی، منطق رواقی، منطق مگاری، قیاس حملی و قیاس شرطی.

طرح مسأله

متعارف و مسلم این است که ارسطو علم منطق را تدوین کرده است و اغلب چنین پنداشته می‌شود که گویا وی یک نظام کامل منطقی چونان میراث فاخر در اختیار انسان‌های پس از خود قرار داده است که دیگران پس از وی نتوانسته، بر این میراث گران‌قدر مطالب مهم و درخور اعتنا بیفزایند. این انگاره نزد دانشمندان مسلمان یک امر قطعی و مسلم بوده است. پیرو همین برداشت از سرشت و سرگذشت منطق ابن‌سینا در منطق شفا (اواخر کتاب سفسطه) می‌گوید: «پس از ارسطو تا به امروز با این دوری عصر و درازی زمان، کسی پیدا نشده که بر منطق ارسطو چیزی بیفزاید یا کاستی و قصوری برای آن اثبات کند، بلکه آن‌چه ارسطو آورده، کامل و میزان صحیح و حق صریح است.» از همین چشم‌انداز و در پرتو چنین سپهر فکری مسلط (پارادایم) مرحوم حکیم سبزواری به اعتبار این که ارسطو به پیشینیانی و تحت حمایت اسکندر منطق را تدوین کرده در سر آغاز منطق منظومه این علم را «تألیف ارسطوی حکیم و میراث ذوالقرنین قدیس» نامیده است. نوشته حاضر در جستجوی ریشه‌ها بر آمده و از سر آغازها پرسش دارد.

این نوشته با تردید در این انگاره مسلط، میزان صحت و سقم آن یا دست‌کم میزان دقیق بودن این گزاره را به عنوان مسأله تحقیق خود قرار داده از صدق روایت متعارف در تاریخ منطق (آن‌گونه که میان ما متعارف و متداول است) پرسش دارد و در پی آن است تا با نظر به برخی منابع ثابت کند که علی‌رغم شهرت ارسطو در بنیان‌گذاری علم منطق، حقیقت این است که وی یکی از افراد تأثیرگذار در تاریخ این علم است. به تعبیر دقیق‌تر وی مبتکر بخشی از قیاس منطقی است (قیاس حملی) که از بختیاری و اقبال بلند مقام بنیان‌گذاری علم منطق به نام او سکه خورده است. گذشته از این که اصولاً نگاه تاریخی به دانش‌های بشری نزد مسلمانان سنت و سابقه روشن ندارد، انصافاً که این‌گونه نگاه به علوم و دانش بشری دست‌آورد کسانی دیگر است. علم منطق به دلیل انتزاعی بودن مسائل آن و نیز اتهامی که به آن بسته بودند، در میان ما همواره مشتاقان اندک داشته است؛ چه برسد به این که کسانی فرصت و عمر گرانمایه صرف بررسی تاریخ آن بکنند.

طبیعی است که در مجال اندک و در حد چند صفحه نمی‌توان این ماجرا را به طور شایسته بازگفت با این همه امید می‌رود همین اشارات کوتاه برای افراد شایسته و کسانی که صلاحیت علمی بیشتر دارند، شوقی برانگیزد تا ادامه ماجرا را پیگیرند.

۱. در جستجوی گهوارهٔ منطق (منطق تکوینی و تدوینی)

حقیقت این است که از راه تمدن‌سازی و فرهنگ‌پروری که نتیجه خرد انسان است و تعقل و

خردورزی تنها مایه امتیاز انسان از دیگر جانداران به شمار آمده است؛ در قالب «برهان آئی» می‌توان استدلال کرد و این‌گونه مدعی شد: بشر از روزی که در این پهنه خاکی و در زیر «سقف ساده و بسیارنقش» آسمان خود را توانا یافته تا از راز هستی پرسش کند و بر آن شده تا با سرپنجه حکمت و نیروی خرد از معمای وجود راز بگشاید، همواره از موهبت تفکر منطقی برخوردار بوده است و همین توانایی سرمایه اصلی بشر در گذر از بدویت به مدیّت و نیز تنها زادراه انسان برای گام گذاشتن در شاهراه علم و دانش به حساب آمده است. از این رو، می‌توان گفت به‌طور طبیعی و تکوینی فکر منطقی همزاد و همراه بشر بوده است. ولی درباره پیشینه منطقی به عنوان یک رشته علمی نظرهای گوناگون وجود دارد. ابن‌سینا در کتاب «منطق المشرقیین» به صورت احتمال گفته است:

«أما نحن فسهل علينا التفهيم لما قالوه اول ما اشتغلنا به و لا یبعد ان یكون قد وقع الینا من غیر جهة الیونانیین علوم و كان الزمان الذی اشتغلنا فیه بذلك ریعان الحدائة و وجدنا من توفیق الله ما قصر علینا بسببه مدّة التفتّن لما اورثوه ثم قابلنا جمیع ذلك بالنمط من العلم الذی یسمّیه الیونانیون «المنطق» و لا یبعد ان یكون عند المشرقیین اسم غیره.»^۱ ما آن‌چه را که آنان (فلاسفه یونان) درباره منطقی می‌گویند از همان آغاز که بدان می‌پردازیم به سادگی و آسانی درک می‌کنیم و بعید نیست که از دیگران به جز یونانیان علمی در زمان‌های پیشین به ما رسیده باشد و ما به یاری خداوند هنگام آگاهی و التفات به این رویداد آن‌ها را با آن‌چه یونانیان آورده‌اند و منطقی نامیده شده مقابله و مقایسه کرده باشیم و نیز بعید نیست که این فن در نظر مردم مشرق نامی به جز منطقی داشته است.

بوعلی با استفاده از سهل الوصول بودن میراث منطقی یونانیان و این‌که مطالب رسیده از آنان برای ما گویا از پیش آشنا بوده، این گمان را مطرح می‌کند که چه بسا همین مطالب به نام و عنوان دیگر از راه دیگر به ما رسیده و ما با آن سابقه آشنایی داشته‌ایم.

۲. زاده دیر مغان یا بالیده در دولت شهر یونان

سخن منقول از بوعلی چه بسا سبب شده برخی دانشمندان معاصر ایرانی به مقتضای روحیه ناشی از «هنر نزد ایرانیان است و بس» کوشیده‌اند پیشینه علم منطقی را هم وامدار دیر مغان دانند و منطقی‌دانان بعدی و علاقه‌مندانی به این علم را روزی خوار خوان کرم موبدان زرتشتی سازند. به‌طور نمونه مرحوم استاد محمود شهابی خراسانی در کتاب خوب و خواندنی «رهبر خرد» پس از طرح دیدگاه رایج در باب خاستگاه علم منطقی و شخص تدوین‌کننده آن به صراحت می‌گوید: «نویسنده این اوراق احتمال می‌دهد که این منقولات اگر بالمّرّه بی‌اصل نباشد لاقلاً مثل باشد و ارسطو نخستین مدوّن منطقی در دنیا، یا لاقلاً نخستین مستنبط آن، نباشد، بلکه احتمال قوی می‌رود که منطقی پیش از طلوعش

در یونان از مشرق به‌ویژه ایران، مهد دانش و مرکز علم و معرفت، طالع و در مظهر کتابت و تدوین و لباس نظام و تألیف متجلی شده و آنگاه در فتنه اسکندر، به وسیله وی کتب منطقی نیز، در طی سائر نفائس علمی و مادی، به یونان انتقال یافته باشد.^۱) مرحوم شهابی پس از طرح اصل ادعای احتمالی طی چند فقره می‌کوشد که مدعایش را موجه سازد و دلایلی برای اثبات آن ارائه دهد که تمام آن‌ها باز احتمالی بیش نیست. هرچند برخی از این مستندات به صورت احتمال در متون قدیمی‌تر هم آمده است. به طور نمونه ابن خلدون در مقدمه معروف تاریخش در جایی می‌گوید: «و هم گویند که این علوم [علوم عقلی مانند منطق و فلسفه و ...] پس از آن‌که اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسیده است.^۲) سخن مرحوم اشکوری از شاگردان میرداماد در کتاب «محبوب القلوب» مطابق آن‌چه سید احمد اردکانی در ترجمه آزاد خود از این کتاب گزارش کرده به لحاظ محتوا به آن‌چه از ابن خلدون نقل شد بسیار نزدیک و تفاوت تنها در عبارت‌پردازی و شیوه بیان است: «جمعی گفته‌اند که منطق و حکمتی که ارسطو آن را تألیف و تهذیب نمود، اصلش مأخوذ از خزاین فرس بود، در وقتی که اسکندر بر دارا و مملکتش غالب گردید و ارسطو را میسر نبود که بدون استمداد از آن کتب، این همه علوم را استنباط نماید.^۳)

از دانشمندان معاصر ایرانی جناب سید محمد خامنه‌ای حکمت‌پژوه و رئیس «بنیاد حکمت اسلامی صدر» بیش از دیگران سعی بلیغ دارد تا نشان دهد که حکمت و منطق، ایرانی زاد است. وی در مواضع گوناگون به طرح این مدعا و انگاره پرداخته است؛ ولی در مقدمه مفصل و ابن خلدونی بر کتاب «المظاهر الالهیه» اثر صدرالدین شیرازی که به بیش از سیصد صفحه بالغ می‌گردد و خود در ادامه کار شهرزوری و اشکوری تاریخ‌نگاری ویژه برای فلسفه است، بیش از هر جای دیگر تمام توانش را به کار برده تا با نقل قول‌های گوناگون و پر تعداد از کتاب‌های تاریخ فلسفه و تاریخ عمومی و ... این انگاره را هرطوری شده به مخاطب بقبولاند. وی به صراحت اظهار می‌دارد که یونان نه تنها خاستگاه و زادگاه فلسفه نیست، بلکه یونانی‌ها در حقیقت فلسفه و حکمت را به انحطاط دچار کردند:

«ما در لابه‌لای بررسی‌های خود خواهیم گفت یونان (به معنای خاص خود) به حکمت و علوم دیگر نه فقط یاری نرسانده و بر آن چیزی نیفزوده که شاید بتوان گفت آن را از مدارج پیشین خود پایین‌تر آورده و آن را از اصل خود دور ساخته است. این سخن اگر چه ممکن است برای بسیاری سخت‌شگفت‌آور و دور از انتظار باشد؛ اما یک حقیقت تاریخی است که قرن‌ها زیر پرده تعصب

۱. شهابی، میرزا محمود، مقدمه کتاب.

۲. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۰۲.

۳. قطب‌الدین، اشکوری، محبوب القلوب، ترجمه سید احمد اردکانی، ص ۴۰ تا ۴۱.

نژادی و قاره‌ای پوشیده مانده است.^۱)

ایشان در بحث و همپرسی مشترک با برخی دیگر از فیلسوفان معاصر ایرانی در باب فلسفه و فرهنگ که صورت مکتوب آن در شماره هیجدهم مجله «نامه فرهنگ» به مدیریت دکتر رضا داوری اردکانی نشر شده، هر چند می‌کوشد حکمای متقدم یونان را راویان علوم ایرانی قلمداد کنند ناخواسته و به طور ناقص به یک حقیقت اعتراف کرده است: «یونان مانند فروشگاه یا نمایشگاهی بوده است که کالای دیگران را عرضه می‌کرده و البته بعد از طالس و فیثاغورس و انبازقلس و مانند آن‌ها که ظاهراً فقط راوی علوم ایرانی و شرقی بوده‌اند و کلمات‌شان با رمز و پیچیدگی همراه است. ارسطو بنای جدیدی در فلسفه به وجود آورد که به ریاضت و اشراق و اصول پیشین حکما ربطی نداشت و به تعبیر غربی‌ها یک آکادمیسن بود.^۲» حقیقتی که در این سخنان به بیان آمده همان نامربوط بودن فلسفه ارسطو با ریاضت و اشراق است، ولی این که ارسطو را گسست از پیشینیان یونانی تبارش بدانیم و حکمای قدیم یونان را که معروف به طبیعی دانان یا طبیعت‌گرایان است بی‌ربط به کار ارسطو قلمداد کنیم، در حالی که وی در آثارش به خصوص متافیزیک به تکرار، سخنان آنان را نقل و تکمیل یا رد می‌کند، اندکی مشکل است. اگر چنین است که ایشان می‌گویند چرا از این همه مفاخر در کتاب‌های مترجمان اولیه نشان و اثری نیست، در حالی که یک فصل درخشان از تاریخ اندیشه در دوره اسلامی را ترجمه آثار علمی و فلسفی از دیگر زبان‌ها تشکیل می‌دهد. سرانجام این که با انحصار تعلیم و تربیت به یک قشر خاص در ایران قدیم و نبود فضای بازپرسش و پژوهش چگونه باورپذیر است که آثار آن‌چنان فاخر که فیلسوفان یونان را روزی خوار خوان خویش سازد، پدید آمده باشد.

دانشمند دیگر ایرانی با طرح این دیدگاه با ادعای ایرانی‌زاد بودن منطق، برخورد واقع‌بینانه‌تر دارد. وی اظهار می‌دارد که مسأله تأثیرپذیری یونانیان از ایرانیان را به این آسانی نمی‌توان اثبات کرد؛ چون در منابع قدیم چیزی نیامده و منابع اسلامی متأخر و تدوین‌یافته در قرن ششم که بیش و کم اشاراتی در این باب دارند، به دلیل فاصله زمانی، اعتبار ندارد. سرانجام می‌گوید: «آری در این که یونانیان از ایران و هند و ممالک متمدّن آن زمان الهام گرفته‌اند، شکی نیست، ولی مانند الهام گرفتن خلیل عروسی است از صدای اصطکاک چکش مسگران یا مثل اقتباس نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع از کلمات و جمل فصیح و بلیغ عرب و این ربطی به تدوین علم و اختصاص واضح و مدوّن و فضیلتی که در میدان علم نصیب او شد ندارد.^۳» استاد جلال‌الدین همایی در کتاب «تاریخ علوم اسلامی» که تقریرات درس ایشان است، در این باره منصفانه‌ترین نظر را اظهار کرده است:

«کسانی که می‌گویند سرچشمه و مادر همه علوم و فنون عقلی و نظری مملکت روم یا یونان بوده

۱. خامنه‌ای، سید محمد، المظاهر الهیه، ص ۱۸-۱۹.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. شانه‌چی، محمدکاظم، تاریخچه ادوار منطق، ص ۶.

است، از انصاف به دورند. در مقابل هم اعتقاد به این که همه علوم و معارف بشری مدیون ایران و ایرانی است، هم به نظر من خالی از تعصّب نیست.^۱)

استاد محمدتقی دانش‌پژوه از کسانی است که بیش از هر کس دیگر در ایران معاصر دربارهٔ منطق تحقیق کرده، وی در مقدمه بر کتاب «تبصره» اثر عمر ابن سهلان ساوی از تدوین همزمان علم منطق در سه کشور چین، هند و یونان سخن گفته است: «این فنّ آنچنان که تاریخ علم به ما نشان می‌دهد، در سالیانی نه چندان دور از هم در سه کشور چین و هند و یونان آغاز شد و در هر یکی از این سه کشور مراحل را گذراند تا این که امروزه به شکل برترین منطقی، خواه صوری یا مادی یا ریاضی در آمده است.^۲)» وی پس از این اظهارات به تفصیل بیشتر ویژگی‌های منطق چینی و هندی را برشمرده به اسامی نحله‌ها و برخی منابع مکتوب اشاره می‌کند. غرض این که در سخنان ایشان به عنوان داناترین فرد ایرانی معاصر دربارهٔ منطق، حتی نامی از ایران در مقام بنیان‌گذاری این علم نیامده است، این دیدگاه بیش از پیش روایت سید محمد خامنه‌ای از تاریخ منطق را به چالش می‌کشد. شایسته است دیدگاه ایشان دربارهٔ منطق در چین به دو دلیل تفصیل بیشتر داده شود: اول این که در بیان ایشان به نقل از تاریخ فلسفه چین چنانچه خواهد آمد سخن از منطق نه بخشی در چین است که این روایت (دست‌کم به لحاظ ساختار) از قرابت و همانندی منطق چین و یونان حکایت می‌کند. دیگر این که برخی صاحب‌نظران اصولاً منطق در چین را امتداد منطق هندیان می‌دانند. از این رو، خوب است روی این قسمت از سخنان استاد دانش‌پژوه درنگ بیشتر صورت گیرد.

آقای دانش‌پژوه به نقل از کتاب تاریخ فلسفه چینی، منطق‌نگاری در چین را این‌گونه روایت می‌کند: «دربارهٔ منطق چینی که مانا کهن‌ترین روش علمی است، در کتاب تاریخ فلسفه چینی نگارش ا.و. زنکر (E.v.zenker) چاپ ۱۹۳۲ در پاریس (payot) صفحه ۱۸۵ و پس از آن فصلی آمده است و از آن بر می‌آید که در کشور آسمانی چین گذشته از سوفسطائیان که به روش جدل و خلاف، آشنایی داشته و به راه استدلال می‌رفته‌اند، دانشمندی هم بودند که آن‌ها را مینگ کیا (Mingkia) یا دوست‌دار منطق و دیالکتیکایی می‌خوانده‌اند. آنان به مینگ یا «نام» و «مفهوم» می‌پرداخته‌اند و از آن کاوش می‌کرده‌اند و به زبان آن‌ها «مینگ هیو» (Ming Hio) همان منطق است. این منطق یادگاری است از مئی تی (Meiti) دانشمند اجتماعی یا سوسیالیست و دوستار سود (Utilitaire) که به آیین تائویی می‌گراییده و گوشه‌نشین بوده است. تاریخ زندگی او را ۴۲۰ تا ۵۰۰ پیش از مسیح دانسته‌اند. شاگردان این دانشمند بودند که به منطق و شناخت‌شناسی یا بحث معرفت می‌پرداختند. از خود «مئی تی» کتابی به زبان چینی بر جای مانده که سی‌وهفتمین اثر اوست و کهن‌ترین کتاب

۱. همایی، جلال‌الدین، تاریخ علوم اسلامی، ص ۲۱.

۲. دانش‌پژوه، محمدتقی، تبصره و دو رسالهٔ دیگر در منطق، ص ۲.

منطق جهان است و نه بخش می‌باشد.^۱

ماکولسکی فیلسوف و منطق‌دان شوروی سابق در کتاب «تاریخ منطق» که آقای فریدون شایان از زبان فرانسه آن را به پارسی ترجمه کرده، درباره‌ی آغاز منطق دیدگاه متفاوت دارد. وی برخلاف استاد دانش‌پژوه، زادگاه منطق را منحصر به یونان و هند می‌داند و پیشگامی چینی‌ها در آفرینش نظریات منطقی را منکر است و آنان را در این خصوص ریزه‌خوار خوان هندیان به شمار آورده است. وی بر این است که منطق در اصل در هند و یونان آغاز شده و منطق یونانی بیشتر در قالب منطق ارسطویی در تمام اروپا و نیز در خاور نزدیک رواج یافت و منطق هندی در کشورهایمانند چین، ژاپن، تبت، مغولستان، سیلان و اندونزی شایع گردید: «یونانیان قدیم و هندیان، نخستین کسانی بودند که نظریه‌های منطقی آفریدند. منطق ارسطویی بعدها در اروپای باختری و خاوری و در خاورمیانه و در خاور نزدیک رواج یافت؛ اما کشورهایمانند چین، ژاپن، تبت، مغولستان، سیلان و اندونزی منطق هندی را جذب نمودند.»^۲

۳. منطق رایج میان مسلمانان

پرونده‌ی زادگاه منطق را مفتوح می‌گذاریم و به همین اشارات کوتاه در باب زادگاه منطق بسنده می‌کنیم. با قطع نظر از شرقی یا غربی بودن منطق به لحاظ زادگاه، اکنون می‌رویم سراغ این امر که بر فرض یونانی تبار بودن منطق (به خصوص منطق رایج میان مسلمانان که واقعا و حقیقتا هم یونانی تبار است). در خود یونان پیش از ارسطو آیا منطق و قواعد منطقی بوده یا این که مطابق مشهور ارسطو منطق و قواعد منطقی را ابداع کرده، از میان تمام آدمی‌زادگان این افتخار تنها نصیب او شده است. خود این پرسش باز به دو گونه قابل بررسی است؛ یک بار به لحاظ اصل وجود قواعد منطق در یونان باستان و این که شایسته است بررسی شود، پیش از ارسطو آیا اصولا قواعد منطقی موجود بوده است یا نه. صورت دیگر این که وجود قواعد منطقی مسلم گرفته شود و از وجود منطق مدون و مکتوب و سازمان‌یافته، پرسش گردد که آیا پیش از ارسطو منطق به صورت یک رشته علمی و در قالب متن مکتوب وجود داشته است یا نه؟

آن طوری که از سخنان ارسطو در اواخر کتاب «سفسطه» بر می‌آید، وی یادآور می‌شود و به درستی گوشزد می‌کند که یک علم در آغاز به صورت برخی مبادی و اصول اولیه ظهور و بروز می‌کند و به مرور رو به پیشرفت و توسعه می‌گذارد و گویا علم منطق نیز این گونه است که برخی قواعد آن در کلام پیشینیان به طور عملی به کار رفته بودند که وی بر اساس این کاربردهای جزئی توانسته است، قواعد کلی‌ای را استنباط کند. در بخش‌های خاص منطق (به‌طور نمونه خطابه) از گذشتگان میراث

۱. همان، ص ۲-۳.

۲. ماکولسکی، تاریخ منطق، ص ۲۱.

قابل توجه به یادگارمانده است، ولی بخش‌هایی هم این‌گونه نیست، بلکه بیشتر در اثر رنج و زحمت وی به ثمر نشست است:

«فأما في عمل القياس فلم يكن عندنا قديما فيه شيء؛ إلا أننا بعد أن كدنا في الطلب زمانا طويلا فإن كان قد يظهر لنا عند الفحص أن لهذه الصناعة من الأمور التي تجرى هذا المجرى في ابتداء أمرها ما يكتفي به و هو زائد على ما للصنائع الأخر التي إنما تزيد بتعاقب الناظرين فيها عليها، فليتشاغل جميع من سمع قولی الى الصفح عما وقع فيه تقصير من هذه الصناعة»^۱؛ در کار قیاس (برخلاف خطابه) از گذشتگان نزد ما چیزی درخور، نبود. ما بودیم که در پی تنظیم این قواعد زمانی دراز رنج بردیم و در هنگام فحص و جستجو از قواعد قیاس به این نتیجه رسیدیم که صنعت قیاس هم بسان خطابه در آغاز خود بسنده نبوده و مانند صنعت‌های دیگر منطقی به مرور زمان و در اثر دقت و نظر کاربران منطق رو به فزونی نهاده است، از این رو اگر کوتاهی در این باب به چشم آید، بزرگوارانه آن را نادیده انگارید.

ارسطو در این متن ضمن اشاره به یک حقیقت کلی که عبارت باشد از توسعه تدریجی علوم، به رنج کوشش خویش در جهت سامان دادن قواعد منطقی اشاره می‌کند. این که ارسطو وجود قیاس رسیده از پیشینیان را منکر می‌شود با این که در سخنان سوفسطائیان و نیز هم‌پرسه‌هایی افلاطونی قیاس و قواعد منطقی به فراوانی یافت می‌شود، سخنان ابن‌سینا چنان که در ادامه خواهد آمد، از این راز پرده برمی‌دارد و به این مطلب تصریح دارد که منظور ارسطو قواعد منسجم و سامان‌یافته و کلی است نه وجود برخی قواعد منطقی در مقام کاربرد و عمل و به طور بسته‌گریخته و جزئی؛ یعنی ارسطو در این باب خصوص قیاس قواعد کلی رسیده از پیشینیان را منکر است، نه وجود و حضور قیاس در سخنان ایشان در مقام کاربرد را.

مطابق گزارش محمدتقی دانش‌پژوه فارابی در دیباچه اوسط کبیر (نسخه ۵۹۵ مجلس) به این مطلب تصریح دارد: «گرچه دانشمندان پیش از ارسطو مانند کسانقراطیس درباره اکتساب حد از برهان و افلاطون درباره اکتساب آن از راه قسمت و مباحث دیگر، و ارخوطس در حدود و افروطاغوراس درباره سفسطه و ثراماخوس در خطابه، اومیروس در شعر سخنانی داشته‌اند، ولی آن‌ها از روی صنعت و هنر و علم در این‌گونه مسائل سخنی نیاورده‌اند، بلکه آشنایی آن‌ها از روی آزمایش و مزاولت بوده است نه این که این مباحث را تدوین کرده باشد. ایشان در ادامه به صریح سخنان فارابی اشاره می‌کند: «و اما المنشیء لهذه الصناعة و المثبت لها في كتاب والجاعل لها سبيلا بها يمكن اقتناؤها فقد اليها و تعلمها بقول ارسطو وحده.»^۲

۱. ارسطو، منطق ارسطو، ج ۳، ص ۱۰۵۱.

۲. دانش‌پژوه، پیشین، ص ۷-۸.

مطابق آنچه از فارابی به ما رسیده است وی اعتقاد داشته بنیان‌گذار این صنعت (قیاس منطقی) و تثبیت‌گر این امر به صورت مکتوب و مدون که حفظ آن را میسر گردانیده و نیز نخستین کسی به طور آگاهانه با گفتار خویش به آموزش منطق اقدام کرد، ارسطو است.

ابن سینا نیز در فصل ششم از مقاله دوم کتاب سفسطه عبارتی را از ارسطو نقل کرده که بیانگر همین محتواست: «و قد كان لنا في الصنائع البرهانية و الجدلية المذكورة أصول مأخوذة ممن سبقنا»^۱ مطابق سخن ابن سینا ارسطو اذعان کرده که اصول و مبادی برهان و جدل را وی روزی خوار خوان دانشمندان گذشته است.

بوعلی در ادامه همین متن کوتاه به تأکید و تفصیل بیشتر یادآور می‌شود که مقصود ارسطو از این سخن وجود قیاس به طور پراکنده در سخنان سوفسطائیان و دیگران است که به ارسطو انتزاع قوانین کلی به وی داده است: «لیس یعنی من حیث هی مجردة عن المواد، بل من حیث استعملت فی مواد، فکان هناك جزئیات استعملت فی البراهین - مثلاً فی الهندسه - و جزئیات استعملت فی السؤال و الجواب فی الجدل و الخطابه، أمکن ان ینتزع منها قوانین کلیة.»^۲

بوعلی در پاره عبارات چنان که دیده می‌شود به صراحت به همان امری تأکید کرده که پیش از این در سخنان فارابی دیدیم؛ یعنی کاربرد قوانین و قیاس منطقی در ضمن خطابه و جدل و به طور عملی که می‌توان با نظر به موارد کاربرد، قوانین کلی و فراگیر به دست آورد و این به معنای وجود منطق مدون و مکتوب به وسیله افراد پیش از ارسطو نیست.

با این وجود، برخی از تاریخ‌نگاران منطق معتقد است که شخصی به نام «دموکریت» نخستین کسی است که بسیار پیشتر از ارسطو نظام منطقی را در یونان قدیم بنیان گذاشته است: «دموکریت پایه‌گذار نخستین نظام منطقی در یونان قدیم است. وی رساله خاصی در این زمینه تحت عنوان شمه‌ای در منطق یا اصول به رشته تحریر در آورده که شامل سه کتاب است. متأسفانه به علت دستبرد زمانه، از این کتاب به جز بخش‌های منفردی به دست ما نرسیده است.»^۳ وی در ادامه با کوشش تمام با استناد به کارهای سوفسطائیان و برخی از شاگردان دموکریت می‌خواهد این ادعا را قابل قبول سازد و برخی ویژگی‌هایی نیز برای منطق دموکریت بر می‌شمارد: «دموکریت منطق خود را بر شالوده تجربی بنا می‌نهد. او یکی از بنیان منطق استقرایی است که بعداً به توسطه نحله اپیکور توسعه می‌یابد.»^۴ این تاریخ‌نگار منطق در ادامه با از این فراتر می‌گذارد و مدعی می‌گردد که منطق دموکریت صورت زودرسی از منطق بیکن است و علاوه بر آن، ارسطو برخی از آرای خود را از دموکریت اخذ و

۱. ابن سینا، سفسطه، ج ۴، ص ۱۱۱.

۲. همان.

۳. آ. ماکولسکی، پیشین، ص ۷۵-۷۶.

۴. همان، ص ۷۶.

اقتباس کرده است: «در حقیقت می‌توان گفت که [در] جریان فکری منسوب به دموکریست و اپیکور اندیشه‌های اصلی و آرای اساسی وجود دارد که صورت زودرسی از منطق یبکن محسوب می‌شود. ارسطو پاره‌ای از آرای دموکریست را اقتباس نموده، چنانچه می‌توان نشانه‌های فکری دموکریست را در مقولات (قاطیغوریاس) نخستین تحلیل‌ها (قاطیغوریاس) مابعد الطبیعه و توپیک متعلق به ارسطو مشاهده کرد.»^۱

استاد دانش‌پژوه در مقدمه مفصل خویش بر کتاب تبصره اثر زین‌الدین عمر بن سهلان ساوی پس از طرح دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی انتساب کتاب مقولات به ارسطو و تشکیک در اصالت آن، به نقل از ابن زرعه در کتاب «اغراض ارسطاطالیس المنطقیه» یادآور می‌شود که مطابق گزارش ابن زرعه مستند به گواهی ثاؤفراسطس و ادیموس کتاب مقولات از آن خود ارسطو است.^۲ وی پس از این به شرح و توضیح ترتیب و سامان منطقی کارهای ارسطو پرداخته می‌گوید: «او نخست از مفاهیم کلی موجودات آن چنان‌که خود دریافته بود بحث نمود و از مقولات یاد کرد، سپس به مرکبات پرداخت و از قضایا کاوش نمود آنگاه از ترکیب قضایا و تشکیل قیاس و سپس از مواد برهانی و جدلی و مغالطی و خطابی و شعری یاد کرده است. فرفوربوس صوری مباحثی مربوط به اجناس و انواع را از کتاب جدل ارسطو در آورده و کتاب مدخل را نوشته است و روی هم‌رفته این‌ها همان نه کتاب منطق می‌شود که کندی و فارابی (در احصاء) و مسکویه رازی (در ترتیب السعادات) و ابن‌هشام از آن‌ها تعریف کرده و اغراض آن‌ها را روشن کرده داشته‌اند. این روشی که ارسطو در پیش گرفته در منطق چین و هند دیده نمی‌شود و دانشمندان یونانی پیش از وی هم چنین راهی نرفته‌اند.»^۳

به هر روی چه پیش از ارسطو آثار منطقی مکتوب نبوده یا از اقبال بلند ارسطو گردش روزگار و تحولات زمانه این آثار را به یغما برده باشد، اکنون آثار منطقی مکتوب و سامان‌یافته پیش از وی در دست نداریم؛ می‌توان گفت در عمل وی تنها کس و نیز نخستین کسی است که افتخار سازماندهی و تدوین و حفظ قواعد منطق به طور مکتوب، به نام وی در تاریخ ثبت شده است. تعیین این که ریشه‌ی اندیشه‌های ارسطو به کجا بر می‌گردد و تا چه میزان وی و امدار متفکران پیش از خود است، داستان شورانگیز در تاریخ تفکر است، ولی شگفت‌انگیزتر از این پیشینه‌ی چگونگی سیر و سفر فکر و اندیشه‌ی وی در عالم مسیحیت و عالم اسلام است. شاید بیان یکی از محققان در این باره ما را بسنده باشد و بی‌نیازکننده از هرگونه زبان‌درازی: «هزار و پانصد سال پس از درگذشت او، شاعر بزرگ قرون وسطی، دانته، او را استاد حکیمان می‌نامد؛ مجامع کلیسایی اروپای مسیحی هرگونه انحراف را از

۱. همان، ص ۷۸.

۲. دانش‌پژوه، پیشین، ص ۸.

۳. همان، ص ۸-۹.

تعالیم بنیادی این متفکر بی‌دین را زیان‌بار می‌شمردند و رد می‌کردند و هر چند گاه یک بار توده‌هیزم برای سوزاندن مخالفان او شعله‌ور می‌گردید. این متفکر محبوب دنیای مسیحیت، در عالم اسلام نیز از حرمت و تکریم فراوان برخوردار بود و در بغداد و قاهره و قرطبه و سمرقند، زمام ذهن‌ها را به دست داشت و جنگجویان صلیبی و مسلمانان آنگاه که زبان به ستایش او می‌گشودند و در تجلیل او بر یکدیگر پیشی می‌جستند، خصومت و ستیز را از یاد می‌بردند.^{۱)}

قدیس‌سازی از ارسطو در عالم اسلام خود حکایت عجیب و حدیث غریبی است که بازگفت شایسته آن مجال مستقل می‌طلبد. اثبات خدای ادیان با برهان محرک اول این دانشمند بی‌دین (مطابق تعبیر گمپرتس) خود داستان جالب در تاریخ اندیشه است. در سخنانی که پیش از این از ابن سینا نقل شد نیز این شیفتگی و اعجاب نسبت به ارسطو آشکار است.

۴. مگاری‌ها و رواقی‌ها زبان می‌کشایند

سلطه و حاکمیت نام ارسطو بر قلمرو منطق هر چند دیر پا بود، ولی در پرتو پیشرفت منطق جدید موسوم به منطق ریاضی و نگاه دیگرگونه به تاریخ منطق و اهمیت یافتن بیش از پیش منطق گزاره‌ها، سرانجام این سلطه به پایان آمد. اکنون محققان منطق به خصوص کسانی که با منطق جدید سر و کار دارند دوران استیلای بی‌رقیب ارسطو را خیلی پیش از این پایان یافته اعلام کردند. شاید بهتر باشد حکایت این ماجرا را از زبان یکی از منطق‌دانانی که خود سهمی در روشن‌سازی نقش ارسطو در منطق و تعیین جایگاه وی داشته، بشنویم: «بینسون میتس» در مدخل کتاب «منطق رواقی» پس از نقل سخنان فیلسوف معروف آلمانی ایمانوئل کانت مبتنی بر این‌که منطق از زمان ارسطو تا امروز نتوانسته یک گام به پیش بردارد، به گونه‌ای که بر اساس همه ظواهر، می‌توان آن را تام و کامل به شمار آورد، با حفظ احتیاط و آوردن قید احتمالاً در سخنش به صراحت اظهار می‌دارد که طی پنجاه سال پس از این اظهارات کانت منطق چنان پیشرفت کرد که دانشجویان منطق اکنون ارسطو را تنها در پانویس و حاشیه‌های متون درسی‌شان، بایست جستجو کنند شاید نقل مستقیم سخنان این محقق خالی از لطف نباشد:

«طی پنجاه سال پس از آن‌که عبارات کانت نوشته شدند، پیشرفتی آغاز گردید که سرانجام موفق شد منطق را به رشته‌ای دگرگون سازد به همان اندازه دقیق و رضایت‌بخش که هر بخشی از ریاضیات. چندان گام‌های رو به جلو برداشته شده است که دانشجوی امروزی منطق احتمالاً باید ارسطو را تنها در پانویس‌های تاریخی متن درسی‌اش مذکور بیابد. اگر متون کهن معینی دقیق‌تر بررسی می‌شدند، دوره تسلط ارسطویی بر منطق شاید خیلی زودتر به سر آمده بود.»^{۲)}

۱. گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ج ۳، ص ۱۲۳۸.

۲. میتس، بینسون، منطق رواقی، ص ۳۲ تا ۳۳.

در این کتاب که شاید جامع‌ترین کتاب موجود و ترجمه‌شده در زبان فارسی باشد، بنیان‌گذاران و نیز ویژگی‌های منطق رواقی - مگاری به تفصیل بیان شده که مطابق ادعای این کتاب تمام آنچه در منطق ارسطویی و مشایی به عنوان قیاس‌های شرطی یاد شده، حاصل کار منطق‌دانان رواقی - مگاری است. از جانب دیگر، همین کار رواقیان پایه برای تمام منطق‌گزاره‌های جدید به شمار آمده است. نویسنده و محقق کتاب در این اثر برخی از وجوه منطق رواقیان را با دیدگاه پیشگامان منطق ریاضی چون «فرگه» و «کارناپ» سنجیده و در این کارش کوشیده قرابت‌ها و تفاوت‌ها را، روشن سازد.^۱

از نگاه نویسنده کتاب «منطق رواقی» دستاوردهای رواقیان به مرور زمان با منطق حملی ارسطویی در هم آمیخته و به نام ارسطو شناخته شده است. از قضا با پیشرفت منطق نمادی یا منطق ریاضی و اهمیت یافتن منطق گزاره‌ها و نیز توجه به تاریخ منطق، در اثر کارهای پژوهشی برخی منطق‌دانان به خصوص پژوهش‌های «لوکاسیه ویچ» منطق‌دان لهستانی اندک‌اندک غبار تاریخی و دیرینه‌سال از چهره برخی حقیقت‌ها زدوده شده است و اکنون در میان منطق‌دانان سهم رواقیان در تدوین و ابداع بخشی از قوانین منطق، امر مسلم و پذیرفته شده است.

از منطق‌دانان مسلمان فارابی در کتاب «شرح العبارة» پس از نقل عبارت کوتاهی از ارسطو می‌گوید:

«ینبغی ان نعلم انه انما ینظر فی هذا الكتاب و فی اولوطیقی الاولى فی القول الجازم من جهة مادته. و هذا القانون ینبغی ان نحتفظ فی جمیع الاقوال الجازمة، کانت بسیطة او کانت مرکبة. و فی هذا الكتاب خاصة، انما ینظر فی القول الجازم الحملی البسیط. و ذلک ان القول منه حملی، و منه شرطی. فهو لیس ینظر فی تألیف الشرطی فی هذا الكتاب اصلا، و ینظر فی کتاب القیاس نظرا یسیرا. و قد نظر فیہ اصحاب الرواق و اخروسیب و غیره من الرواقیین نظرا مستقصی و افراطیہ و استقصوا امر القیاسات الشرطیة. و کذلک ثاوفرستس و اودیمس بعد ارسطوطالیس. و زعموا انّ لارسطوطالیس کتبا فی المقایس الشرطیة، و اما فی المنطق فما نعلم انه افرد قولاً فی المقایس الشرطیة، و انما یوجد ذلک فی تفاسیر المفسرین یحکونها عن ثاوفرستس.^۲»

فارابی در عبارات توضیح می‌دهد که ارسطو در کتاب عبارت و نیز کتاب قیاس تنها به قول جازم (گزاره حملی) پرداخته آن هم از لحاظ ماده‌اش و شایسته است همین مطلب در بررسی گزاره‌های حملی همواره به یاد ما باشد، خواه گزاره بسیط باشد یا مرکب. از یاد نبریم که ارسطو در این کتاب (کتاب عبارت) با گزاره‌های حملی بسیط سر و کار دارد. وی در این جا به هیچ وجه قیاس شرطی

۱. همان، ص ۶۱ تا ۷۲.

۲. فارابی، ابونصر، منطقیات‌الفارابی، ج ۲، ص ۴۵.

را بررسی و بحث نکرده است و در کتاب قیاس هم به طور بسیار مختصر به آن پرداخته است. ناگفته نماند که این رواقیان به خصوص «خریسیوس» و دیگر رواقیان است که به طور مستوفی از قیاس‌های شرطی بحث کرده‌اند و در این کارشان افراط هم کرده‌اند و همین‌طور شاگرد ارسطو تئوفراستس و اودیوموس هم پس از ارسطو به قیاس‌های شرطی پرداخته‌اند. این که برخی گمان کرده‌اند که ارسطو در قیاس‌های شرطی کتابی نوشته، گمانی بیش نیست و این انگاره در سخنان مفسران بعدی بیشتر تحت تأثیر تئوفراستس رواج یافته است.

با صرف نظر از منابع تازه تفحص‌شده غربیان اگر به همین سخنان فارابی با ذهن مسأله‌مند و گرانبار از پرسش رویارو شویم و نگاه تاریخی هم به منطق و مسائل منطقی داشته باشیم، یک دنیا سخن در آن موج می‌زند.

ابن‌سینا که به گواهی محققان تاریخ منطق بیشترین کار و بهترین شرح و تفصیل قیاس‌های شرطی از آن اوست، معتقد بوده که ارسطو کتابی در قیاس‌های شرطی نوشته، ولی به دست ما نرسیده است. وی در کتاب قیاس ناظر به سخنان رواقیان می‌گوید:

«و ان هذا التكلف منهنم إنما دعاهم إليه سبب واحد، وهو فقدانهم ما تولاها المعلم الاول من تفصیل القیاسات الشرطیة، واحتیاجهم الی ان یخوضوا فیہ بأنفسهم»^۱. رواقیان برای ساماندهی به قیاس‌های شرطی این همه زحمت کشیده‌اند، از این رو است که به کارهای ارسطو و تفصیلی که وی درباره قیاس‌های شرطی داده بود، دسترسی نداشته و به ناگزیر به این‌گونه کارها در این باب خود را سرگرم کرده بوده‌اند.

ابوالبرکات بغدادی یکی دیگر از منطق‌دانان مهم دوره اسلامی در کتاب معروف «المعتبر فی الحکمة» که مطابق سنت رایج میان متکلمان و فیلسوفان اسلامی اسلامی جلد اول آن را به عنوان مقدمه فلسفه و کلام، به منطق اختصاص داده، معتقد است سخن برخی از دانشمندان پسین در باب این که ارسطو کتابی درباره قیاس‌های شرطی نوشته ولی به عربی ترجمه نشده، ظن و گمانی بیش نیست:

«و لم یذکر ارسطوطالیس فی کتابه فی المقاییس الّتی تکون من الشرطیة سوی هذه الاستثنائیة... قال بعضی المتأخّرين ان ارسطوطالیس صّنف فیها کتابا خاصا و لم ینقل الی العربیة و هو تخمین لا حقیقة له»^۲. ارسطو در کتابش درباره قیاس‌های شرطی غیر از همین قیاس استثنایی چیزی دیگر ندارد، این که برخی از منطق‌دانان پسین گفته که ارسطو درباره قیاس‌های شرطی کتابی نوشته بی‌شک گمانی است که بهره‌ای از حقیقت ندارد.

۱. ابن‌سینا، الشفاء (المنطق)، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲. ابوالبرکات بغدادی، المعترف فی الحکمة، ج ۱، ص ۱۵۵.

یکی از منطق‌دانان معاصر ایرانی معتقد است که شیوهٔ کار ارسطو در «ارغنون» سبب سوء فهم تاریخی و مانع نگاه دیگرگونه به منطق گزاره‌ها بوده است:

«شاید در تاریخ منطق چیزی شگفت‌انگیزتر از این نباشد که ارغنون ارسطو را ورق بزیم و به شرحی که خواهیم آورد، دریابیم که منطق جمله‌ها از آن غایب است. اساس منطق ارسطو قیاس‌های حملی است که به منطق محمول‌ها تعلق دارد و منطق جمله‌های آن به قیاس استثنایی و یکی دو قاعدهٔ دیگر محدود می‌شود. از این گذشته، ارسطو از همین مقدار بسیار ناچیز منطق جمله‌ها هم پس از قیاس‌های حملی بحث می‌کند. این ترتیب که درست عکس ترتیب طبیعی و پذیرفته‌شدهٔ امروز است، تأثیر بنیادی در تاریخ منطق سنتی نهاده است. بدین معنی که پس از ارسطو منطق‌دانان دیگر که به این خلأ اساسی در منطق ارسطویی بردند پنداشتند که باید منطق جمله‌ها را بر پایهٔ منطق محمول‌ها استوار کرد.»^۱

این محقق در دو مقاله پرنکته و خواندنی «ارسطو و منطق جمله‌ها: تاریخ یک اشتباه» و «نظریه قیاس‌های شرطی ابن سینا» که در کتاب «از ارسطو تا گودل» نشر شده، تمام همّت و توانش را به کار می‌گیرد تا اثبات کند که کوشش‌های فراوان بوعلی در بسط و تفصیل قیاس‌های شرطی؛ چون بر بنیان ناستوار و برداشت ناصحیح بنا شده بود، به نتیجهٔ دلخواه نرسید. وی در ادامه با نقل قولی از ارسطو در تحلیل اول که گویا وعده داده بوده که دربارهٔ قیاس‌های شرطی شرح دهد، ادعا می‌کند که ارسطو هرگز آن‌چه را وعده داده بود نوشت، بلکه جانشین ارسطو و گردآورندهٔ آثارش تئوفراستوس و سپس اسکندر افرویدسی به این مهم پرداختند. وی با استناد به چندین منبع خارجی و تحقیق‌های انجام‌شده به وسیلهٔ مورخان غربی می‌گوید: «همه برآنند که در استنتاج‌های شرطی تنها رواقیان بوده‌اند که به معنای دقیق کلمه نوآوری کرده‌اند نه پیروان ارسطو.»^۲

نیکولاس رشر منطق‌دان و فیلسوف آلمانی که شاید بتوان گفت شایسته‌ترین فرد زنده برای اظهار نظر در تاریخ منطق در سطح جهان است، مطابق ترجمه و روایت استاد لطف‌الله نبوی در کتاب «منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر» اظهار می‌دارد که کارهای ابن‌سینا دربارهٔ قضایای فصلی و شرطی ریشه در یونان دارد و در واقع بر اساس منابع تا کنون موجود، ادامهٔ کاری است که رواقیون به آن پرداخته بوده است: «فیلسوفان عرب‌زبان در آثار منطقی خویش با تلاش‌های طاقت‌فرسا مستقیماً به منابع یونانی راه یافته‌اند. در نتیجه جالب خواهد بود که در کارهای ابن‌سینا بحثی دربارهٔ قضایای فصلی و شرطی بیابیم که از نقطه نظر تاریخی به وضوح از یونان ریشه گرفته و در واقع بر اساس منابعی که تا کنون، یافت شده از رواقیون آغاز می‌شود.»^۳

۱. موحد، ضیا، از ارسطو تا گودل، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. نبوی، لطف‌الله، منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر، ص ۲۳.

دکتر علی سامی‌النشار دانشمند مصری که از ظاهر کتابش پیداست با جریان‌های فکری جدید و تحولات پدیدآمده در منطق آشنا بوده و معمولاً کسانی که با منطق جدید آشنا باشند صاحب‌چشم‌ان باز و بینا درباره کار رواقیان می‌گردند. با این وجود در کتاب «المنطق الصوری منذ ارسطو الى عصورنا الحاضرة» از کارهای رواقیان به طور مشخص نام نبرده و تنها در مقدمه چاپ اول کتابش ادعا کرده که میراث یونان به طور آمیخته از منطق ارسطویی، رواقی به دست منطق‌دانان مسلمان رسیده است و در ادامه از کتابی نام برده که دکتر ابراهیم بیومی مدکور به زبان فرانسه نگاشته و در آن جا به طور مشخص منطق موجود نزد مسلمانان را به ریشه‌های ارسطویی - رواقی‌شان برگردانده است که متأسفانه بر اثر گرفتاری و مشغله فراوان، نویسنده تا هنوز نتوانسته این اثرش را به عربی ترجمه نماید: «اذا حاولنا ان نتكلم عن دراسة المنطق الارسطاطاليسي في بلادنا لوجدنا أن المفكرين الاسلاميين الأقدمين تناولوه بالبحث المفصل و تعمقوا في أبحاثه و عرضه في صورة مختلفة عرفوه خالصا احيانا و مزجوه بعناصر رواقية احيانا اخرى، والكتب العربية القديمة بين أيدينا فيها عرض تام للتراث المنطقي اليوناني جميعه في صور مختلطة متشابهة، والكتاب الوحيد الذي نظره به و هو يحدثنا في اسلوب علمي ممتاز عن منطق ارسطو في العالم العربي، هو كتاب حديث للعالم المصري الاستاذ الدكتور ابراهيم بيومي مدكور كتبه في لغة الفرنسية... يرد مسائل المنطق عند الاسلاميين الى اصولها في المنطق اليوناني أرسطاطاليسيا كان أو رواقيا.»^۱ اگر قرار باشد منطق ارسطو را در عالم اسلام به طور شایسته بررسی کنیم می‌یابیم که دانشمندان مسلمان در روزگاران گذشته این مطلب را به طور مستوفی بررسی کرده‌اند و به صورت گوناگون عرضه کرده‌اند گاه خالص و گاه به طور آمیخته به منطق رواقیان. آثار منطق‌دانان مسلمان گذشته منطق یونانی را در هیچ‌کدام از صورت‌ها فروگذار نکرده و همه را در پیوند هم برای ما به یادگار گذاشته است. تنها کتابی نو و در دسترس که به‌طور روشمند منطق ارسطو را بررسی کرده، کتابی است که استاد دکتر ابراهیم بیومی مدکور به زبان فرانسه نگاشته و ایشان در این کتاب مسائل منطق موجود نزد مسلمانان را به ریشه‌های یونانی آن بر می‌گردانده و تعیین کرده که کدام مسائل ریشه ارسطویی دارد و کدام یک دیگر خاستگاه رواقی. از کتاب دیگر این محقق که با عنوان «مناهج البحث عند مفكرى الاسلام و اكتشاف المنهج العلمى فى العالم الاسلامى» نشر شده، آشکار می‌گردد وی به اصل منطق یونانی چندان اعتقادی ندارد تا بخواهد به جزئیات و سیر تحول آن التفات محققانه نشان دهد. با این وجود، وی در مبحث تصدیقات همین کتاب با اشاره به «کتاب العبارة» ارسطو یادآور می‌شود که تقسیم قضیه به شرطیه و حملیه در کار ارسطو نبوده و این امر نتیجه کار شارحان یونانی و مسلمان، ارسطو است. وی پیش از همه از تئوفراستس و ادیموس نام می‌برد و سرانجام می‌گوید صورت کامل قضیه شرطیه کار رواقیان

۱. سامی‌النشار، علی، المنطق الصوری منذ ارسطو حتى عصورنا حاضرة، ص ۲.

است که از طریق شارحان یونانی به عالم اسلامی منتقل شده است: «ان المنطق الأرسطاطالسی لم يعرف علی لاطلاق القضایا الشرطیه بنوعیها. و لکن وجدت اؤلا لدی ثیوفراسطس و اذیموس، ثم ظهرت فی صورتها الکامله لدی الرواقیین و عن طریق الشراح الیونانیین انتقلت الی عالم الاسلامی»؛^۱ در منطق ارسطویی هیچ یک از اقسام قضایای شرطیه (متصله و منفصله) شناخته شده نبوده، اولین بار تتوفراستس و اذیموس به آن پرداخته، ولی صورت کمال یافته آن حاصل کار منطق دانان رواقی است و از طریق شارحان یونانی به عالم اسلام انتقال یافته است.

یکی دیگر از محققان و تاریخ‌نگاران منطق با تأکید تمام این امر را یادآور می‌شود که شایسته است آنچه را به منطق رواقی معروف شده، منطق مگاری - رواقی بنامیم؛ زیرا بنیان‌گذار این رویکرد در منطق «اقلیدس» مگاری یکی از شاگردان سقراط بوده که منطق دانان رواقی کار وی و دیگر مگاری‌ها را بسط و گسترش داده، تکمیل کرده‌اند. از این رو، سزاوار است این منطق مگاری - رواقی نامیده شود. وی در یک فصل نسبتاً بلند از کتابش ضمن اشاره به دیدگاه تاریخ‌نگاران منطق نسبت به این رویکرد منطقی به برخی از ویژگی‌های منطق مگاری - رواقی نیز اشاره کرده است؛ از قبیل این که این رویکرد منطقی به امر زبانی و مباحث لغوی بیشتر اهمیّت می‌داده است و نیز منطق در نگاه آنان جزو علوم فلسفی به شمار می‌آمده است، در حالی که ارسطو و تابعان او منطق را ابزار فلسفه می‌دانسته‌اند.^۲

کارهای منطق دانان رواقی - مگاری به بررسی مستوفای قیاس‌های شرطی محدود نیست، برخی از محققان معاصر پرداختن به مفهوم «استلزام مادّی» را هم از ابتکارات آنان دانند: «مفهوم استلزام مادّی را اؤلین بار فیلون مگاری در قرن چهارم قبل از میلاد شناسایی کرد. منطقیون کلاسیک به‌ویژه منطقیون مسلمان با مفهوم مزبور آشنایی داشته و آن را در تعریف شرطیه مائصله (متصله مقسمی) به کار برده‌اند و استفادهٔ مجدّد آن در منطق جدید به کارهای فرگه (۱۸۷۹) و پیرس (۱۸۸۵) بر می‌گردد. استلزام مادّی یکی از پایه‌ای‌ترین مفاهیم منطق جدید محسوب می‌شود.»^۳ پارادوکس دروغگو که در سنت منطق‌نگاری مسلمانان هم فوق‌العاده به آن توجه شده و رساله‌ها دربارهٔ آن پرداخته‌اند^۴، ریشه یونانی دارد. مطابق گفتهٔ یکی از دانشمندان معاصر این کار خاستگاه یونانی دارد

۱. همان، ص ۴۷.

۲. بلانشی، روبیر، المنطق و تاریخه من ارسطو حتی راسل، ص ۱۲۳ تا ۱۶۱.

۳. نبوی، لطف‌الله، ص ۱۲۲.

۴. استاد احد فرامرزی قراملکی منطق‌دان ایرانی و استاد دانشگاه تهران دوازده رساله منطقی در باره پارادوکس دروغگو از منطق‌دانانی چون دشتکی، دوانی، خفری و بخاری را گردآوری، تصحیح و نشر کرده است که وجود این همه رساله در این موضوع نشان اهتمام منطق دانان مسلمانان به این مسأله منطقی و نیز زنده بودن آن در گذر روزگار است.

و به طور مشخص کار منطق دانان مگاری - رواقی است: «صورت مدون پارادوکس دروغگو، از آن منطق دانان مگاری و رواقی است، تقریرهای فراوان و راه‌حل‌های گوناگون آن، موضوع تأملات و رساله‌های متعدد نزد یونانیان شده است. می‌گویند این پارادوکس بسیاری از متفکران را زجر داده و حتی مرگ نابهنگام یکی از آنان به نام فیلاتس از اهالی قس منجر شده است (دردا که این معما شرح و بیان ندارد). چنان که میتس در منطق رواقیان گزارش می‌کند بر سنگ نبشته مزار این فیلسوف و شاعر رواقی نوشته است: این‌جا مدفن من، فیلاتس قسی است / این معمای دروغگو بود که مرا هلاک کرد / و چه شبهای سخت که از این بابت بر من گذشت.»^۱

در زبان پارسی تنها اثری که درباره منطق مگاری - رواقی نوشته شده (یا دست‌کم تنها اثری که من خبر دارم) رساله دکتری جناب دکتر مهدی امامی‌جمعه است که با عنوان «منطق مگاری - رواقی و تأثیر آن در منطق ابن سینا» با راهنمایی مرحوم استاد دکتر محمد خوانساری و مشاوره دو تن از منطق دانان معاصر ایرانی آقایان دکتر ضیاء موحد و دکتر لطف‌الله نبوی، خزان سال ۱۳۷۸ در دانشگاه تربیت مدرس دفاع شده است. محقق محترم در این رساله که در اصل پیگیر نشان دادن میزان تأثیر منطق مگاری - رواقی بر منطق ابن سیناست؛ به مناسبت و به مقتضای منطق تحقیقش هنگام بررسی پیشینه بحث، نکات آموزنده تاریخی درباره منطق مگاری - رواقی دارد. وی در مقدمه رساله مدعی است که منطق مگاری - رواقی در زمان خودش نظام منطقی منسجم و کاملاً جدید بوده است: «باری بحث‌های منطقی جدید که توسط مگاری‌ها آغاز شده بود، به دست رواقیون نظام منسجمی پیدا کرد و به صورت یک مکتب منطقی که مغایر منطق ارسطویی بود، عرض اندام کرد. منطق رواقی - مگاری از چند جهت شایسته توجه است:

۱. حوزه‌های درس منطق در ایران، فقط به منطق ارسطویی می‌پردازند و منطق رواقی - مگاری در این حوزه‌ها شناخته شده نیست و اصولاً منطق ارسطویی را تنها نظام منطقی می‌دانند که در عصر باستان شکل گرفته و تدوین شده است.

۲. منطق رواقی - مگاری به لحاظ بنیادی با منطق جدید قرابت دارد. چرا که همچون منطق جدید حوزه منطق جمله‌ها را شناسایی نموده و آن را زیربنای نظام استنتاجی قرار داده است. از این رو، به عنوان مدخلی برای منطق جدید قابل تأمل است.

۳. منطقیون متقدم در جهان اسلام و به خصوص ابن سینا، با دیدگاه‌های منطق رواقی - مگاری آشنا بوده و از آن الهام‌های زیادی گرفته‌اند. منطق ابن سینا اگر چه از جهت نظام و سیستم منطق ارسطویی است؛ اما در مسائل زیادی که در جهت تکمیل منطق ارسطویی مطرح نموده، از مبانی

۱. فرامرز قراملکی، احد، دوازده رساله در پارادوکس دروغگو، ص ۱۷.

رواقی - مگاری متأثر بوده است.^(۱)

برخی از محققان عرصه منطق پژوهی بی‌میل نیست تا مباحث مربوط به دلالت الفاظ و دلالت‌شناسی در علم منطق را که در آثار منطق‌دانان مسلمان یافت می‌شود و آنان از منظر گوناگون به رابطه لفظ و معنا پرداخته‌اند، الهام‌پذیر از رواقیان بدانند - کارهایی از قبیل:

۱. دلالت لفظ بر معنا؛

۲. عام و یا خاص بودن معنا؛

۳. جایگاه لفظ در مراتب وجود (وجود لفظی)؛

۴. بررسی لفظ از جهت مفرد یا مرکب بودن؛

۵. چیستی معنای مفرد در منطق؛

۶. نسبت لفظ و معنا.

از دید این محقق گویا همه این مباحث حاصل کار رواقیان یا الهام‌یافته از آنان است:

«ان من الثابت أن هذا التقسيم لم يعرفه المنطق الارسطي على هذه الصورة، كما لم يعرفه منطق الشراح اليونانيين. و بذلك تكون امام احتمالات ثلاثة: اولها: ان المناطقة العرب ابدعوا هذا التقسيم تحت تأثيرات لغوية. و ثانيها: انهم استمدوا ذلك من الرواقية، و قد وصلتنا الفكرة «الدلالة» و «المدلول» من الرواقية. و هو احتمال لا يمكن الجزم به. و ثالثها وهو الارجح: ان المناطقة العرب استمدوا او عرفوا فكرة الدلالة من الرواقية، مع وجود فكرة اخرى عن هذا المبحث لديهم، فقد قدم رجال النحو تعريفا آخر للدلالة غير هذا التعريف المنطقي. مما يدل على ان هذا الفكرة ليست غريبا عليهم و لا جديدة بالنسبة لهم.^(۲) مطابق گزارش محمد مهران، در این کتاب پس از نفی و انکار وجود مباحث دلالت سه گانه لفظ (دلالت مطابقی، تضمنی و التزامی) در منطق ارسطویی و شارحان یونانی، درباره خاستگاه این مباحث در علم منطق سه دیدگاه مطرح شده است: دیدگاه نخست این است که منطق‌دانان مسلمان این سنخ از مباحث را تحت تأثیر لغویان عرب و مسلمان ابداع کرده است. دوم این که این فکر را از رواقیان اقتباس کرده باشد و در نتیجه فکر بررسی مدلول و دلالت از آنان به ما رسیده باشد. احتمال سوم و احتمال برتر این است که بگوییم آنان هرچند چه بسا از رواقیان هم استمداد و اقتباس کرده باشد، ولی این گونه مباحث برای آنان بیگانه نبوده و خود آنان با سطوحی از مباحث آشنا بوده و نحویان در این میان تعریفی از دلالت ارائه داده که می‌توان گفت غیر از تعریف منطقی آن است. این کار برای آنان تازگی نداشته است. نقل آقای رشر این دیدگاه و گذر از آن را بدون نقد و بررسی می‌رساند که وی هم در این باره مانند دکتر سامی‌النشار می‌اندیشد.

۱. امامی‌جمعه، مهدی، منطق رواقی-مگاری و تأثیر آن بر منطق ارسطو، ص ۱۱.

۲. رشر، نیکولاس، پیشرفت منطق عربی، ترجمه محمد مهران، ص ۴۳، به نقل از مناهج البحث عند مفکری الاسلام و اکتشاف المنهج العلمی فی العالم الاسلامی.

از آن‌چه تا کنون گفته شد روشن می‌گردد که ارسطو یگانه پهلوان بی‌رقیب این عرصه نیست. اگر ارسطو از برکت چندین رساله و کتاب منطقی مفصل که به همت شاگردان با واسطه وی سده‌ها پس از وی تدوین و حفظ گردیده توانست، سلطه‌اش را بر قلمرو منطق ادامه دهد مگاری‌ها و رواقی‌ها اکنون پس از دو هزار و پانصد سال به زبان آمده مدعی رقابت و سهم‌خواهی شراکت با ارسطو است. با کمال شگفتی آنان این سهم‌خواهی را به مدد آثاری به فرجام رساندند که بیشتر برای استهزا و فروداشت آنان نگاشته شده بوده است و در خلال آثار دیگران و بیشتر مخالفان این رویکرد، حفظ شده است. از آثار خود آنان به گواهی منطق‌نگاران جز قطعات محدود چیزی باقی نمانده است، در حالی که گفته می‌شود تنها «خروسیپوس» یکی از منطق‌دانان رواقی (البته که مهم‌ترین‌شان) ۷۰۵ رساله و کتاب در منطق نگاشته بوده است: «اگر فهرستی که دیوگنس به دست داده بتواند موثق باشد، خروسیپوس ۷۰۵ کتاب نوشته است. از این‌ها ما تنها عناوین و شمار اندکی از قطعات را در دست داریم، ولی عناوین نشان می‌دهد که او تقریباً درباره هر جنبه مهمی از منطق گزاره‌ها مطلب نوشته است.»^۱ با این وجود، شیفتگی برخی منطق‌دانان جدید و ادعای این‌که کار رواقیان پایه منطق گزاره‌ها در منطق ریاضی است، بیش از پیش اهمیت کار آنان را نشان می‌دهد.

اگر خروسیپوس هم مانند ارسطو این بخت و اقبال را می‌داشت که شاگردان وی کتاب‌هایش را جمع‌آوری و حفظ می‌کرد، شاید اکنون تاریخ منطق طوری دیگر نوشته می‌شد، چنان‌که به گواهی منطق‌نگاران آن‌چه ما امروزه به نام منطق ارسطو (ارگانون) می‌شناسیم حاصل کار یازدهمین حلقه و سلسله از شاگردان ارسطو کسی به نام اندرونیکوس رودسی است که آثار استاد استادانش را گرد آورده و به ترتیبی که می‌شناسیم سامان داده است: «والحقیقة أن ترتیب هذه الرسائل و عنوانها لیساً من ارسطو و ان تألیف کتاب الاورغانون له تاریخ لا نعرف منه الا جزءاً یسیراً. ففي القرن الاوّل قبل المسيح، قام التلمیذ الحادی عشر لارسطو، اندرونیکوس الرودسی بنشر أعمال المعلم فرتبها حسب مواضعها.»^۲ آن‌گونه که این تاریخ‌نگار منطق روایت می‌کند ما از تاریخ گردآوری ارگانون چندان چیز روشن نمی‌دانیم جز این‌که گویا آقای اندرونیکوس یکی از شاگردان ارسطو در یک قرن قبل از میلاد مسیح یعنی بیش از دو صد و اندی سال پس از مرگ ارسطو (۳۲۲ ق.م.) آثار وی را تدوین کرده، ترتیب امروزی به آن داده است.

۵. نتیجه

حاصل تحقیق این است که منطق به طور تکوینی و طبیعی همرا و همزاد بشر و یکی از نعمت‌های خداوند به انسان و عامل مهم در پی‌ریزی مدنیت و فرهنگ به شمار می‌رود. از این رو، پیشینه‌ای به

۱. میتس، بینسون، پیشین، ص ۴۱.

۲. بلانشی، رویبر، پیشین، ص ۳۷.

درازای عمر بشر دارد، ولی منطق به‌طور مدوّن و به‌عنوان یک رشتهٔ علمی مطابق تحقیق تاریخ‌نگاران در هند و چین و بنا بر ادعای برخی در ایران قدیم هم وجود داشته و در این کشورهای صاحب تمدّن دیرینه، ریشه دارد. ولی آنچه اکنون به‌طور مستند به‌عنوان آثار منطقی در دست داریم و آنچه در مجامع علمی، نزد دانشمندان به‌عنوان یک رشتهٔ علمی موضوع بحث و بررسی و نقد است، بر محور آثار منطقی است که از یونانیان به ارث رسیده است؛ به‌خصوص میراث منطقی ارسطو که قریب به دو هزار سال بر فکر بشر سیطرهٔ بی‌رقیب داشته است، ولی در پرتو توسعهٔ منطق و به‌میان آمدن منطق ریاضی با گرایش‌های گوناگونش و نیز کاوش در آثار کهن به‌خصوص تحقیقات منطق‌دان لهستانی جناب «لوکاسبه ویچ» منطق رواقیان و مگاریان هم توانست نگاه‌ها و نظرها را به خود جلب کند و اکنون محققان در عرصهٔ منطق و منطق‌نگاری پذیرفته‌اند که منطق‌دانان رواقی - مگاری در تدوین و توسعهٔ قواعد منطق نقش مهم و حتی از نگاه برخی نقشی برابر با ارسطو داشته‌اند؛ به طوری که گزاره‌های شرطی در منطق رواقیان پایه برای منطق گزاره‌ها در منطق جدید به‌شمار آمده است. با این همه تعیین دقیق سهم هر یک از منطق ارسطویی و منطق رواقی - مگاری در پیشرفت منطق کار آسانی نیست به‌خصوص با در نظر داشت این واقعیت تلخ که از آن همه کار منطقی رواقیان و مگاریان جز قطعات کوتاه و برخی عناوین کتاب‌ها و نیز اندک مطالب پراکنده در لابه‌لای آثار فلسفی - منطقی دیگران، چیز دیگر به‌عنوان اثر مستقل در دسترس نداریم و تاریخ منطق بایستی با توجه به آن اندک آثار باقی‌مانده بازنگاری گردد؛ کاری که به زودی و به این راحتی ناممکن است. قدر مسلم این است که اکنون منطق رواقیان و مگاریان در جنب منطق ارسطو به امر غیر قابل انکار تبدیل شده است.

منابع

- آ. ماکوولسکی، تاریخ منطق (ترجمه فریدون شایان)، تهران: نشر مرزبان - پیشرو، ۱۳۶۴.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ابن سینا، منطق المشرقیین، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵.
- _____، الشفاء، قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۴۲۸.
- ارسطو، منطق ارسطو (با تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بدوی)، بیروت: دارالقلم، ۱۹۸۰م.
- اشکوری، قطب‌الدین، محبوب القلوب (ترجمه سید احمد اردکانی)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- امامی جمعه، مهدی، منطق رواقی - مگاری و تأثیر آن در منطق ابن سینا (رساله دکتری با راهنمایی دکتر محمد خوانساری و مشاوره استادان ضیاء موحد و لطف‌الله نبوی)، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، پاییز ۱۳۷۸.

بغدادی، ابوالبرکات، المعترف فی الحکمة، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
خامنه‌ای، سید محمد، المظاهر الالهیه (مقدمه کتاب)، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۷۸.
_____، نامه فرهنگ (مجله - فصلنامه تحقیقاتی)، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی،
شماره ۱۸، تابستان ۱۳۷۴.

دانش پژوه، محمدتقی، تبصره و دو رساله دیگر در منطق (مقدمه کتاب)، تهران: دانشگاه تهران،
۱۳۳۷.

رشر، نیکولاس، تطور المنطق العربی (ترجمه محمد مهران)، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۵ م.
روبیر - بلانشی، المنطق و تاریخه من ارسطو حتی راسل، (ترجمه الدكتور خلیل احمد خلیل)،
الجزائر، دیوان المطبوعات الجامعیة، بی تا.
سامی‌النشار، علی، المنطق الصوری منذ ارسطو حتی عصورنا الحاضرة، مصر، دار المعرفه الجامعیة،
۲۰۰۰ م.

_____، مناهج البحث عند مفکرى الاسلام و اكتشاف المنهج العلمی فی العالم الاسلامی،
قاهره، دارالاسلام للطباعة و النشر و التوزیع و الترجمة، ۲۰۰۷ م.

شانه‌چی، محمد کاظم، تاریخچه ادوار منطق، بی جا، ۱۳۳۸.

شهابی، میرزا محمود، رهبر خرد، تهران، خیام، ۱۳۶۴.

ضیاء موحد، از ارسطو تا گودل، تهران، هرمس، ۱۳۸۲.

فارابی، المنطقیات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.

فرامرز قراملکی، احد، دوازده رساله در پارادوکس دروغگو (مقدمه، تصحیح و تعلیق با همکاری
طیبه عارف نیا)، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۶.

گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.

متیس، بنسون، منطق رواقی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۶.

نبوی، لطف الله، منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،
۱۳۸۱.

_____، تراز اندیشه، انتشارات بصیرت (با همکاری مؤسسه انتشارات حکمت)، ۱۳۸۵.

همایی، جلال‌الدین، تاریخ علوم اسلامی، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۳.

تأملی در شرایط مقدمات برهان منطق

عبدالله جعفری

چکیده

برهان در علوم فلسفی قدیم روش کشف واقع و تبیین آن برای دیگران است. شناخت حقیقی تنها از کانال برهان امکان‌پذیر است. استدلال برهانی به لحاظ قالب ساختار خاصی را باید داشته باشد و از نظر محتوا مواد خاص محتوای آن را تشکیل دهد، افزون بر شرایط حاکم بر ساختار و محتوا، گزاره‌های تشکیل‌دهنده برهان نیز واجد رابطه درون‌گزاره خاص باشد، به این معنا که میان موضوع و محمول، مقدم و تالی رابطه خاص حاکم باشد تا بتواند افاده یقین نماید. این نوشتار کوشیده با نگاهی به آثار آیت‌الله محقق خراسانی شرایط درون‌گزاره‌ای مقدمات برهان را بررسی نماید. ذاتی بودن، اولی بودن، ضرورت، کلی بودن و رابطه لزومی در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته، تفسیرهایی که از شرایط مذکور شده و آرای که از سوی منطق‌دانان در این زمینه ابراز شده، در این مقاله آمده‌اند. نگارنده سعی نموده با نگاه انتقادی هر یک از شرایط را مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: برهان، ذاتی، کلی، ضروری، اولی، علاقه لزومیه.

درآمد

هدف فلسفه شناخت حقیقت و ارائه نگاه کلی به ساختار جهان هستی و ویژگی‌های آن است. شناخت حقیقی کاشفیت از واقع را دارد و غیرقابل زوال است، چنین شناختی یقینی است و در علوم عقلی از طریق استدلال برهانی به دست می‌آید. استدلال برهانی در صورتی مفید یقین است که از نظر ساختاری، محتوایی و ارتباط درون‌گزاره‌ها واجد شرایط لازم باشد. اگر استدلال به لحاظ ساختار در قالب قیاس باشد نه در قالب استقرا و تمثیل، واجد شرایط شکلی خواهد بود. از نظر محتوا اگر از گزاره‌های مفید یقین در آن به کار رفته باشد، واجد شرایط محتوایی خواهد بود. افزون بر شرایط ذکر شده اگر گزاره‌ها از نظر ارتباط درون‌گزاره‌ای شرایط لازم را داشته باشد که در کتب منطق از آن به عنوان شرایط مقدمات برهان یاد شده، عنصر سوم شرایط نیز کامل خواهد بود. هر یک از ساختار، محتوا و ارتباط درون‌گزاره‌ای می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ اما در این نوشتار

سعی شده شرایط مقدمات برهان با نگاهی به آثار آیت‌الله محقق خراسانی که این اثر به منظور یادبود از ایشان نگارش یافته، مورد بررسی قرار گیرد. شرایط مقدمات برهان را می‌توان به شرایط ناظر به معرفت و ناظر به واقع تقسیم‌بندی نمود که در کتب منطق دانان یک جا ذکر شده است. شرایط ناظر به معرفت مربوط به حصول شناخت ماست، اموری مانند یقینی بودن مقدمات برهان، شناخته‌تر بودن مقدمات از نتیجه از این قبیل‌اند. ما در صدد بیان این نوع از شرایط نیستیم. مورد بحث این نوشتار شرایط ناظر به واقعیت خارجی است. این شرایط عبارتند از: ذاتی بودن محمول برای موضوع، اولی بودن، ضروری بودن، شمول موضوع نسبت به همه افراد و دوام به حساب زمان و رابطه لزومی میان موضوع و محمول. هر یک از شرایط ذکر شده در مقال گفتاری را به خود اختصاص داده است.

گفتار اول: ذاتی بودن محمول نسبت به موضوع

۱. مفهوم ذاتی بودن محمول

ذاتی بودن محمول برای موضوع اولین شرط مقدمات برهان است. ذات به مفهوم نفس شیء، هویت و نحوه وجود شیء و چیزی که در تحقق خود وابسته به چیز دیگر نیست آمده، ذاتی منسوب به ذات است، به چیزی که وابسته و متعلق به ذات و نفس شیء است ذاتی گفته می‌شود. در اصطلاح منطق به معانی متعدد به کار رفته است، گاهی ذاتی به مفهوم چیزی است که قوام ذات به آن است، تمام ماهیت ذات و یا جزء ماهیت ذات را تشکیل می‌دهد، در برابر عرضی چیزی است که خارج از ذات است. ذاتی به این معنا بر جنس و فصل اطلاق می‌گردد. مقصود از ذاتی در باب کلیات خمس این معناست. گاهی مراد از ذاتی چیزی است که نفس ذات در انتزاع محمول و وصف کافی است و نیاز به ضمیمه شدن چیز دیگر ندارد، مثل انتزاع سفید از سفیدی؛ غیرذاتی چیزی است که نفس ذات در انتزاع محمول از آن کافی نیست، بلکه نیاز به ضمیمه دارد، مثل حمل سفیدی بر جسم، چون جسم جوهر قابل ابعاد سه‌گانه است و سفیدی از آن قابل انتزاع نیست و وقتی ایض بر آن قابل حمل است که چیزی به آن ضمیمه شود.

گاهی ذاتی به مفهوم چیزی است که در حمل و عروض خود بر موضوع نیاز به واسطه ندارد، بلکه بدون واسطه عارض می‌شود، مانند عروض خط بر سطح که بدون واسطه عارض می‌گردد، در برابر عرض غریب چیزی است که با واسطه بر موضوع عارض می‌گردد. البته بر نوع اول محمول من ضمیمه و بر نوع دوم محمول بالضمیمه نیز گفته می‌شود.^۱

ذاتی باب برهان در بسیاری از کتاب‌های منطق این‌گونه تعریف شده است: چیزی است که موضوع، ماهیت محمول یا جزء ماهیت محمول را تشکیل می‌دهد و یا بر عکس محمول، ماهیت

۱. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، تحقیق غالب کعبی، ص ۱۱۰ تا ۱۱۱.

موضوع و یا جزء ماهیت موضوع به شمار می‌رود. فارابی می‌گوید:
 «والعرض الذاتى هو الذى يكون موضوعه ماهيته أو جزء ماهيته، أو توجب ماهية موضوعه أن يوجد له على (النحو) الذى توجب ماهية أمر ما أن يوجد له عرض ما»؛^۱ عرض ذاتی چیزی است که موضوع آن تمام ماهیت و یا جزء ماهیت او را تشکیل می‌دهد و یا ماهیت موضوع موجب می‌شود که محمول برای او تحقق یابد، همان‌گونه که موجب می‌شود عرض بر او عارض شود.

مشابه این تعریف در سایر کتب منطق دانان قدیم مانند شفا و نجات ابن‌سینا، التحصیل ابو‌الحسن بهمنیار و شرح اشارات محقق طوسی آمده است.^۲

در میان معاصرین علامه طباطبایی همین تفسیر را پذیرفته و می‌گوید:
 «ما يحمل على الشئ في نفس الامر ويحدّ بآئه المحمول الذى موضوعه او موضوع موضوعه مأخوذ في حده او هو في حد الموضوع وهذا هو المراد بالذاتى فى كتاب البرهان»؛^۳ ذاتی عبارت است از چیزی که بر چیز دیگر قابل حمل است و این‌گونه تعریف می‌شود؛ محمولی است که مقوم موضوع باشد و یا این که موضوع و یا یکی از مقومات موضوع مقوم آن باشد. مقصود از ذاتی در کتاب برهان به این معناست. مشابه این تعریف را مرحوم مظفر از منطق دانان معاصر دارد.^۴

بنابراین تعریف یادشده برای ذاتی، باب برهان تعریف رایج است که هم منطق دانان قدیم و هم منطق دانان جدید آن را پذیرفته‌اند. به نظر می‌رسد طبق این تعریف ذاتی شامل چهار امر می‌شود:
 الف. محمولی که تمام ماهیت موضوع را تشکیل دهد، مثل الانسان ناطق؛ در این صورت از قبیل

۱. فارابی، ابو نصر محمد، کتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی، ص ۹۵.

۲. ابن‌سینا، الشفاء (المنطق)، البرهان، ص ۲۷؛ و يقال ذاتی للمحمول إذا أخذ في حده الموضوع أو جنسه. أى أن كل محمول برهانی إما مأخوذ في حد الموضوع أو الموضوع وما يقومه مأخوذ في حده.

ابن‌سینا، حسین، النجاة من الغرق في بحر الضلالات، ص ۱۳۱-۱۳۲: الحمل الذاتى، يقال على وجهين: فانه اما أن يكون المحمول، مأخوذاً في حد الموضوع، مثل الحيوان في حد الانسان؛ واما أن يكون المحمول، مأخوذاً في حده الموضوع، أو جنسه، مثل الفطوسة التي يؤخذ في حدها الانف، والمثلث الذي يؤخذ في حده السطح وانما كان هذا ذاتياً، لانه خاص بشيء من موضوع للصناعة التي الشئ في جملته، فهو يتبع الشئ؛ أو موضوع صناعته من حيث هو، ولا يكون دخيلاً عليه، غريباً. بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، ص ۲۰۹: المقدمات البرهانية يجب ان تكون ذاتية، ونعنى بالذاتى شيئين: احدهما أن يكون المحمول مأخوذاً في حد الموضوع، مثل الحيوان في حد الانسان. والثاني ان يكون الموضوع مأخوذاً في حد المحمول او جنس الموضوع او موضوع المعروض له.

طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیهاات للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۶۰: و حينئذ يكون رسمها ما يؤخذ في حده موضوعه، أو ما يقوم موضوعه، أو معروضه، أو معروض جنسه.

طوسی، محمد بن الحسن و حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، الجوهر النضید، ص ۲۰۸: والذاتى هاهنا أعم من المقوم فإنه يشمل أيضاً الأعراض الذاتية وهي التي تلحق الموضوع لماهيته كالحضح للإنسان والزوجية للعدد فكل ما يقع في حد الموضوع أو يقع الموضوع في حده فهو ذاتی له كما سنبينه.

۳. طباطبایی، محمدحسین، البرهان في المنطق، ص ۱۱۱.

۴. مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۳۲۷: فاعلم ان مقصودهم من الذاتى فى كتاب البرهان ما يعم المعنى الاول والثانى و يجمعهما فى البيان ان يقال: الذاتى هو المحمول الذى يؤخذ فى حد الموضوع او الموضوع او احد مقوماته يؤخذ فى حده.

حمل فصل بر نوع خواهد بود؛

- ب. معمولی که جزء ماهیت موضوع باشد، مثل الانسان حیوان و یا حیوان ناطق. در این صورت، از قبیل حمل جنس بر نوع و یا فصل بر جنس می‌گردد؛
- ج. موضوعی که تمام ماهیت محمول را تشکیل دهد، مانند الاثنان زوج؛
- د. موضوعی که جزء ماهیت محمول را تشکیل دهد، مانند العدد زوج؛

بررسی و ارزیابی تعریف

اشکال اول: ابهام تعریف

به نظر می‌رسد این تعریف برای بیان ذاتی دو اشکال دارد، اشکال اول این‌که تعریف به قرار دادن اخذ موضوع در حد محمول فی حد ذاته تعریف مبهم و مجمل است؛ چرا که به اعتراف منطقیین و فلاسفه مشاء ارائه تعریف حدی به غایت دشوار است، اگر تعریف حدی دشوار است منوط دانستن شناخت ذاتی به شناخت حد و معیار قراردادن نوعی ارائه معیار مجمل و مبهم است که هیچ مشکلی را حل نمی‌کند.

اشکال دوم: اختصاص به ذاتی کلیات خمس

طبق این تفسیر ذاتی از دایره ذاتیات کلیات خمس خارج نیست؛ زیرا یا موضوع دخیل در ماهیت محمول است یا محمول دخیل در ماهیت موضوع، اگر موضوع دخیل در ماهیت محمول باشد، محمول جزئی از موضوع است و اگر محمول دخیل در ماهیت موضوع باشد، نیز همین‌گونه است. حمل ذات و اجزای ذات بر ذات از دایره حمل ذاتیات کلیات باب خمس به شمار می‌رود. آنچه که در برخی از کتب فلسفی آمده که حمل فصل بر جنس از قبیل حمل عرضی است نه حمل بر ذات، بر فرض در جای خود درست باشد؛ ولی حمل ذات و ذاتیات در دایره ذاتیات می‌چرخد و خارج از آن را در بر نمی‌گیرد، در حالی که تردیدی نیست پاره‌ای از محمولات ذاتی جزء ذاتیات کلیات خمس نیست، بلکه خارج از محدوده ذاتیات کلیات خمس است.

۲. معیار ذاتی باب برهان

تعریف ذکرشده برای ذاتی باب برهان هم به جهت تبیین و توضیح ناکافی است و هم به لحاظ تحلیلی تنها شامل ذاتیات کلیات خمس می‌شود. از این رو، لازم است ما به جای تعریف ذاتی باب برهان سراغ معیار در ذاتی باب برهان برویم. تفاوت معیار و تعریف در این است تعریف هر شیء در صدد است که مجموعه شاخصه‌های یک شیء را ذکر نماید؛ اما معیار در صدد بیان شاخص اصلی یک شیء و عامل تمایز یک شیء از اشیای دیگر است. با توجه به این امر، تردیدی نیست ذاتی باب برهان ویژگی محمول بودن و عارض بودن بر چیزی را دارد؛ اما این مقدار به عنوان شاخص کافی نیست،

مهم آن است که ما مشخص نماییم در کنار این ویژگی وجه تمایز آن با سایر اشیا در چیست. به طور کلی می‌توان گفت چهار معیار به عنوان شاخصهٔ ذاتی باب برهان ذکر شده است.

دیدگاه اول: عروض بدون واسطه و مساوات با موضوع

علامه طباطبایی دو چیز را در ذاتی بودن دخیل می‌داند یکی عروض بدون واسطه و دیگری مساوات محمول با موضوع. اگر عارض بدون واسطه بر موضوع عارض شود و مساوی با موضوع هم باشد، عارض ذاتی خواهد بود؛ اما اگر یکی از دو مؤلفهٔ مذکور فراهم نباشد، عارض ذاتی نخواهد بود. می‌گوید:

«وقد بان من ذلك ان العارض الذاتي يمتنع ان يكون اعم من موضوعه او اخص، اذ لو كان اعم يوجد مع غير نوع الموضوع كانت الخصوصية التي في الموضوع لغوا، و انما الذاتي للموضوع حصة منه لا هو نفسه؛ ولو كان اخص كان موضوعه هو حصة ما من الموضوع المفروض لا هو نفسه؛ فيجب ان يكون مساويا مع الموضوع؛»^۱ از مطالب پیشین روشن شد که عارض ذاتی محال است اعم و یا اخص از موضوع باشد؛ زیرا اگر اعم از موضوع باشد، اخذ خصوصیت در موضوع لغو خواهد بود، محمول ذاتی حصة‌ای از موضوع است نه ذاتی کل موضوع. اگر عارض اخص از موضوع باشد، موضوع عارض حصة‌ای از موضوع است، نه تمام موضوع؛ بنابراین لازم است عرض ذاتی مساوی با موضوع باشد.

در تعلیقه اسفار نیز عروض بدون واسطه و مساوی بودن با موضوع را شرط ذاتی بودن دانسته است. می‌گوید:

«و خامسها: أن المحمول الذاتي لا يعرض موضوعه بواسطة أصلا سواء كانت مساوية أو أعم أو أخص. والمراد بالواسطة ما يؤخذ في حد المحمول وحده من غير أخذ الموضوع ذي الوساطة كعروض السواد للغراب مثلا بواسطة ريشه. و سادسها: أن المحمول الذاتي يجب أن يكون مساويا لموضوعه لا أعم منه، إذ المأخوذ في حده حينئذ هو الأعم من الموضوع الأخص ولا أخص منه إذ المأخوذ في حده حينئذ حصة من الموضوع لا نفسه؛»^۲ امر پنجم این که محمول ذاتی به واسطه شیئی دیگر بر موضوع عارض نمی‌گردد، چه واسطه مساوی با موضوع باشد و یا اعم و یا اخص. مراد از واسطه چیزی است که در تعریف محمول و حد محمول اخذ می‌گردد، بدون آن که موضوع ذی‌الواسطه مانند عروض سواد نسبت به غراب اخذ گردد که به واسطه پرهای اوست. امر ششم این که محمول ذاتی لازم است مساوی با موضوع باشد، نه اعم از آن؛ زیرا در این صورت چیزی که در تعریف موضوع اخذ می‌گردد، امر اعم از موضوع خواهد بود. همین‌طور نباید محمول اخص از

۱. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۱۶.

۲. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، حاشیة الطباطبائی، ج ۱، ص ۳۲.

موضوع باشد؛ زیرا در این صورت چیزی که در تعریف آن اخذ خواهد گردید حصه‌ای از موضوع است نه نفس موضوع.

وجه دیدگاه اول

علامه طباطبایی برای اثبات نظریه خود این‌گونه استدلال می‌کند: هدف از اقامه برهان تحصیل یقین است، یقین به ثبوت محمول برای موضوع در صورتی حاصل می‌شود که با وضع موضوع محمول وضع شود و با رفع آن رفع گردد؛ چرا که اگر با محمول با وضع موضوع وضع نشود ما نمی‌توانیم از ثبوت موضوع وجود محمول را استنتاج نماییم و بر عکس نمی‌توانیم از ثبوت محمول وجود موضوع را کشف نماییم. همین‌طور نمی‌توانیم از رفع موضوع رفع محمول و از رفع محمول رفع موضوع را به دست آوریم.

این معنا که وضع و رفع محمول دایر مدار وضع و رفع موضوع باشد، در صورتی حاصل می‌گردد که اولاً: محمول فی حد نفسه بر موضوع عارض گردد و الا اگر نیاز به ضمیمه شدن چیزی باشد و یا نیازی به واسطه داشته باشد، در این صورت صرف وضع موضوع برای وضع محمول و رفع موضوع برای رفع محمول کافی نیست، بلکه اگر یکی از قیود موضوع حذف گردد حکم رفع خواهد شد و حکم دایر مدار وجود موضوع نخواهد بود، بنابراین ما نمی‌توانیم از وضع و رفع موضوع یقین نماییم موضوع هم‌چنان باقی است. ثانیاً: لازم است محمول مساوی با موضوع باشد؛ زیرا اگر محمول ذاتی اعم باشد، در این صورت نیز با رفع موضوع، ضرورتاً حکم رفع نخواهد گردید و اگر اخص باشد چه بسا با وجود موضوع، محمول ثابت نگردد؛ در نتیجه از طریق وضع و رفع موضوع نمی‌توانیم وضع و رفع محمول را اثبات نماییم.^۱

بنابراین، اثبات می‌گردد عارض ذاتی لازم است فی حد نفسه بر ذات موضوع عارض گردد نه بر واسطه، افزون بر آن مساوی با موضوع نیز باید باشد. از این‌جا می‌توان نتیجه گرفت معیار در عارض ذاتی آن است که بدون واسطه بر ذات عارض گردد و مساوی با ذات هم باشد.

اختصاص نظریه به علامه طباطبایی

در بعضی از کتب فلسفی این نظریه به به فخر رازی نسبت داده شده که معتقد است: اگر عارض بر ذات اخص و یا اعم از موضوع باشد، عرض ذاتی نخواهد بود، در صورتی عرض ذاتی است که مساوی با موضوع باشد و بدون واسطه بر موضوع عارض گردد، صدر المتألهین در تعلیقه الهیات شفا می‌گوید: «کل ما يلحق الشيء لذاته ولا يتوقف لحوقه على شرط ولا أيضا على أن يصير نوعا خاصا من أنواعه فذلك الشيء من عوارضه الذاتية و أحواله الأولية و لا ينافي ذلك كون اللاحق العارض أمرا

۱. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۱۷ تا ۱۱۸؛ طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، ج ۱، ص ۶-۷.

أخص من ذلك الشيء كما توهمه بعضی أجلة المتأخرين ونسب كلام الشيخ إلى التناقض حيث إن ما يلحق الشيء لأمر أخص فهو عرض غريب ليس عرضاً ذاتياً مع أنه مثل العرض الذاتي بالمستقيم و المستدير للخط و منشأ هذا التوهم عدم الفرق بين العارض الأخص وبين العارض لأمر أخص أو توهم أن كل ما يعرض الشيء لذاته يجب أن يكون لازماً لذاته و ليس كذلك فإن الفصول المقسمة لجنس واحد كفصول الحيوان من الناطق و غيره كل واحد منها عارض ذلك الجنس لذاته مع كونه أخص منه؛ «هر چیزی که بر ذات فی حد نفسه عارض گردد و عروض آن متوقف بر شرطی نباشد و نیاز به این که تبدیل به نوع خاص گردد نباشد، آن شی از عوارض ذاتی و اولی ذات شمرده می‌شود. عارض بر ذات ممکن است امر اخص از ذات باشد. آنچه را که بعضی از بزرگان متأخرین (فخر رازی) تصور کرده و کلام ابن سینا را به تناقض نسبت داده و گفته است آنچه بر امر اخص عارض می‌گردد، عرض غریب است نه ذاتی، نادرست است. این تصور از این جا نشأت گرفته است که میان عارض اخص و عارض بر امر اخص نتوانسته تفاوت بگذارد یا این تصور از این جا نشأت گرفته است که هر چیزی که عارض بر ذات می‌گردد، ضروری است که لازم ذات باشد، در حالی که چنین نیست، فصول مقسم جنس واحد مثل فصول حیوان عارض جنس می‌گردد و اخص از حیوان است. پیش از صد المتألهین شهرزوری این سخن را به امام رازی نسبت داده و می‌گوید: ذکر فخر الدین أن الأعراس الذاتية ما يلحق الموضوع، لا لأمر أعم، و لا أخص؛ فخر رازی گفته است اعراض ذاتی چیزی است که عارض بر موضوع می‌گردد، نه به واسطه امر مساوی و یا اخص.

منشأ این سخن آن است که فخر رازی در کتاب المنطق الملخص خود دارد: موضوع کل علم ما يبحث فيه عن عوارضه التي تلحقه لما هو هو؛^۳ موضوع هر علم چیزی است که از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌شود و عوارض ذاتی اموری است که بر ذات فی حد نفسه و بدون واسطه عارض می‌گردد.

در تنزیل الافکار می‌گوید: والمراد من الذات هاهنا المحمول الذي يلحق الموضوع من ذاته؛ مثل ما يلحق الكم من المساواة والمناسبة، و ما يلحق العدد من الزوجية و الفردية؛ وكل ما يلحق الشيء لماهيته او لبعض اجزائه فهو ذاتي له؛ و أما ما يلحق الشيء لا امر أخص، كالصّحك للحيوان، فليس بذاتي. والذي يلحقه لا امر أعم فان كان الاعم مقوماً لحقيقة الشيء فهو ذاتي؛ و الا فلا، و ما يلحق الشيء لا لأمر اعم، و لا لأمر اخص فيقال له الذات الاولي؛^۴ مراد از ذاتی در باب برهان محمولی است که فی حد ذاته و بدون واسطه بر موضوع عارض می‌شود، مانند آنچه بر کم از مساوات و

۱. صدر المتألهين، محمد شیرزای، الحاشية على الهيات الشفاء، ص ۱۱.

۲. شهرزوری، شمس الدین محمد، رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية، ص ۳۸۰.

۳. رازی، فخر الدین محمد، منطق الملخص، ص ۹.

۴. به نقل از: طوسی، محمد، تعديل المعيار في نقد تنزیل الافکار، ص ۲۲۸.

تناسب عارض می‌گردد و آنچه بر عدد از زوجیت و فردیت عارض می‌شود، بنابراین هر چیزی عارض بر ماهیت و یا بر بعضی اجزای ماهیت شود، ذاتی است؛ اما آنچه به واسطه امر اخص بر شیء عارض می‌گردد، مانند ضحک نسبت به حیوان، ذاتی به شمار نمی‌رود؛ اما چیزی که به واسطه امر اعم بر موضوع عارض می‌گردد، اگر امر عام مقوم حقیقت شیء باشد، ذاتی خواهد بود، و الا ذاتی نیست. چیزی که نه به واسطه امر اعم و نه به واسطه امر اخص عارض می‌گردد، اولی شمرده می‌شود.

اگر مستند مطلب ذکر شده کتاب تنزیل الافکار و منطق الملخص باشد، نسبت مذکور به فخر رازی صحیح نیست، بلکه فخر رازی همان مطلبی را می‌گوید که مشهور گفته است؛ یعنی عرض ذاتی چیزی است که به واسطه امر اخص و یا اعم بر ذات عارض نگردد؛ اما این که خود عرض ذاتی عام باشد و یا خاص نفیا و اثباتا از آن ساکت است، چون عبارت ذکر شده در منطق الملخص دارد: «تلحقه لما هو هو» این عبارت این معنا را می‌رساند که بدون واسطه بر موضوع عارض گردد؛ اما این که عارض اعم باشد و یا اخص از عبارت مذکور فهمیده نمی‌شود؛ این عبارت در کلام ابن سینا نیز آمده است، می‌گوید:

و یعنی به ما يعرض للشيء أو يقال عليه لذاته و لما هو هو، لا لأجل أمر أعم منه، ولا لأجل أمر أخص منه. و حين استعمل على هذا المعنى في التعليم الأول فقد يتضمن شرط الأولية؛ گاهی مراد از ذاتی چیزی است که بر موضوع فی حد نفسه عارض گشته و بدون واسطه بر آن حمل می‌گردد، امر خاص و یا عام واسطه در ثبوت نیست. هرگاه ذاتی به این معنا در منطق به کار رود شرط اولی بودن را نیز همراه دارد.

روشن است که این معنا از ذاتی با خاص بودن و عام بودن محمول نیز سازگار است، مهم آن است که واسطه عام و خاص وجود نداشته باشد، در حالی که طبق نظریه علامه طباطبایی مساوات محمول با موضوع ضروری است.

در تنزیل الافکار تصریح می‌کند که اگر عرضی بر ذات و یا بعضی اجزای ذات عارض گردد عرض ذاتی خواهد بود، روشن است این به این معناست که چه عارض اعم باشد و یا اخص جزء عرض ذاتی خواهد بود، این نشانه آن است که نسبتی که به فخر رازی داده شده ناتمام است. در نتیجه چنین نظریه‌ای از سوی فخر رازی ابراز نشده و این نظریه از اختصاصات علامه طباطبایی است.

گستره دیدگاه اول

این دیدگاه ضیق‌ترین دیدگاه به لحاظ دایره و قلمرو است. طبق آن تنها اموری عارض ذاتی شمرده می‌شود که اولاً بدون واسطه بر موضوع عارض شوند و ثانیاً مساوی با موضوع باشند؛ اما اگر چیزی

با واسطه عارض شود، هر چند واسطه مساوی باشد، عارض ذاتی به شمار نمی‌رود.

دیدگاه دوم: عدم واسطه در ثبوت

پیروان حکمت متعالیه معتقدند عارض ذاتی آن است که عارض بر ذات شود، چه بر تمام ذات عارض شود و یا بر جزء ذات عارض گردد و آن جزء اعم باشد و یا اخص ذاتی شمرده می‌شود. ذاتی را به آن جهت ذاتی گویند که مستند به ذات است، فرقی نمی‌کند عرض به جزء ذات مستند گردد و یا به تمام ذات، در هر صورت ذاتی حساب می‌شود. معیار در عروض بر ذات آن است که واسطه در ثبوت میان ذات و عرض وجود نداشته باشد. واسطه سه نوع است، واسطه در اثبات، واسطه در ثبوت و واسطه در عروض. واسطه در اثبات چیزی است که واسطه در حصول علم و یقین می‌گردد و بیش از آن نقشی در عروض عارض بر موضوع نداشته باشد. واسطه در ثبوت آن است که شیء واسطه در عروض عارض بر ذاتی داشته باشد، به این معنا که عرض در گام اول بر واسطه عارض شود، سپس به خاطر اتحاد میان واسطه و موضوع، بر موضوع نیز عارض گردد. واسطه در عروض آن است که چیزی حقیقتاً بر واسطه عارض گردد، ولی از باب مجاز بر ذات نیز عارض گردد، مثل عروض حرکت بر جالس سفینه و عروض جریان بر ناودان. تفاوت دو نوع اخیر در این است که در قسم اول عرض حقیقتاً بر واسطه و ذات هر دو عارض می‌گردد؛ ولی در قسم دوم عرض حقیقتاً بر ذات عارض نمی‌گردد. این اصطلاح منطقی است.^۱ البته واسطه در عروض به معنای مذکور از زمان صدر المتألهین رایج شده و در کلمات سبزواری به این معنا به کار رفته است و سپس این معنا در میان عالمان علم اصول رایج شده است.^۲ اما قبل از صدر المتألهین واسطه در عروض تقریباً مرادف با واسطه در ثبوت به کار رفته است.

به هر روی طبق این دیدگاه عرض ذاتی آن است که میان عارض و معروض واسطه در ثبوت وجود نداشته باشد. صدر المتألهین در کتاب‌های مختلف خود مانند اسفار و شواهد ربوبیه تصریح به این مطلب نموده و صریح‌ترین آن در حاشیه بر الهیات شفاست. می‌گوید:

«كل ما يلحق الشيء لذاته ولا يتوقف لحوقه على شرط ولا أيضا على أن يصير نوعا خاصا من أنواعه فذلك الشيء من عوارض الذاتية وأحواله الأولية. ولا ينافي ذلك كون اللاحق العارض أمرا

۱. ر.ک: سبزواری، هادی، شرح الاسماء الحسنی، تحقیق نجفقلی حبیبی، ص ۳۳۱. حاشیه رقم ۱؛ تهنوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج ۲، ص ۱۷۵۱. البته در این کتاب واسطه در ثبوت را واسطه در عروض نامیده، به نظر می‌رسد صحیح نیست.

۲. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۵، ص ۱۳؛ سبزواری، هادی، شرح المنظومة، تصحیح و تعلیق حسن‌زاده آملی، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۸۷؛ ج ۳، ص ۵۰۴؛ مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، ص ۲۷۸؛ صنقر، محمد، المعجم الاصولی، ج ۲، ص ۶۰۱ و سبحانی، جعفر، ارشاد العقول، تقریر محمدحسین، عاملی، ج ۱، ص ۱۳.

أخص من ذلك الشيء كما توهمه بعضى أجلة المتأخرين و نسب كلام الشيخ إلى التناقض حيث إن ما يلحق الشيء لأمر أخص فهو عرض غريب ليس عرضا ذاتيا مع أنه مثل العرض الذاتي بالمستقيم و المستدير للخط و منشأ هذا التوهم عدم الفرق بين العارض الأخص و بين العارض لأمر أخص أو توهم أن كل ما يعرض الشيء لذاته يجب أن يكون لازما لذاته وليس كذلك فإن الفصول المقسمة لجنس واحد كفصول الحيوان من الناطق و غيره كل واحد منها عارض ذلك الجنس لذاته مع كونه أخص منه؛^۱ هر عرضی که عارض بر ذات شیئی می‌گردد و عروض آن متوقف بر شرطی نیست و نیز متوقف بر این که آن شیئی نوع خاصی بگردد، نیست؛ آن عارض از اعراض ذاتی و احوال نخستین آن شیئی خواهد بود، فرقی نمی‌کند که عارض اخص از آن شیئی باشد و یا نباشد. بنابراین، آن گونه که بعضی از بزرگان متأخرین (فخر رازی) تصور کرده و به ابن سینا نسبت تناقض داده و گفته است عارض اخص عرض غیرذاتی است نه ذاتی، سخن نادرست است؛ چون که عارض اخص بودن منافات با ذاتی بودن ندارد. منشأ این تصور از آن جا ناشی شده که بین عارض اخص و عارض بر امر اخص فرق نگذاشته است. یا این تصور از این جا نشأت گرفته است که عارض بر ذات شیئی لازم آن شیئی است، به تبع مساوی آن خواهد بود نه اخص از آن، در حالی که این چنین نیست.

مشابه همین مطلب را شاگرد او فیاض لاهیجی دارد و می‌گوید: والمعتبر فی ذلك عروضه للمعروض من حيث ذاته من غير ان يتوقف عروضه له على صيرورته نوعا معينا اولا ليعرضه ذلك العارض ثانيا كالتعجب بالنسبة الى الحيوان فانه لا يعرض الحيوان الا بعد صيرورته انسانا و ان كان المعروض بعروض ذلك العارض يصير نوعا معينا كالناطق للحيوان فهو عرض ذاتي له لان عروضه له لا يتوقف على صيرورته نوعا معينا بل يصير بذلك نوعا معينا؛^۲ معیار در عرض ذاتی آن است که بر ذات معروض عارض گردد و عروض آن توقف بر تحصیل شیئی به صورت نوع معین نداشته باشد، و الا اگر عروض عرض متوقف بر تحصیل شیئی به صورت نوع معین داشته باشد، چنین عرضی ذاتی نخواهد بود، مانند تعجب نسبت به حیوان که عروض آن توقف بر تحصیل حیوان به صورت انسان دارد. البته اگر عرض به گونه‌ای است که با عروض آن معروض تبدیل به نوع معین می‌گردد، مانند ناطق نسبت به حیوان، چنین چیزی عرض ذاتی خواهد بود؛ زیرا عروض آن بر تحصیل آن به صورت نوع معین ندارد، بلکه با عرض تبدیل به نوع معین می‌شود.

محقق عراقی از عالمان طراز اول اصول نیز مشابه این عقیده را دارد که اگر عارض بر ذات یا بر جزء ذات بدون واسطه باشد و یا واسطه علی وجود داشته باشد عرض ذاتی خواهد بود؛ اما اگر

۱. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحاشیة علی الهیات الشفاء، ص ۱۱.

صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، ص ۳۳-۳۴؛ صدر المتألهین، محمد شیرازی، شرح الهدایة الاثیریة، ص ۲۵۹.

۲. لاهیجی، فیاض، عبدالرزاق، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، ص ۵-۶.

واسطه حیثیت تقییدی باشد که طبق تعبیر منطقی نیاز به تحصیل نوعی دارد، در این صورت عرض غریب خواهد بود. می‌گوید:

فعلی کل تقدیر لا مجال للقول بالتفصیل بین کون الواسطة مساویةً و بین کونها أعمّ أو أخصّ بل لا بد من ملاحظة کون الواسطة من الجهات التعليلية الموجبة لعروض الشیء علی شیء أو من الجهات التقييدية الموجبة لصحة سلب العروض علی نحو الاستقلال عن الجامع بينها، فعلى الأول يكون العرض المنسوب إلى الشیء من الاعراض الذاتية و علی الثانی يكون من الاعراض الغريبة لذلك الشیء؛^۱ در هر صورت تفصیل میان این که واسطه مساوی و یا اعم و اخص باشد قابل پذیرش نیست، معیار آن است که ملاحظه نماییم واسطه از حیثیات تعلیلی است که موجب عروض چیزی بر چیز دیگر می‌شود و یا از حیثیات تقییدی که موجب صحت سلب عارض از معروض به صورت استقلالی می‌گردد، در فرض اول عارض بر شیء از اعراض ذاتی است و در فرض دوم از اعراض غیرذاتی شمرده می‌شود.

بر اساس این دیدگاه محقق عراقی معتقد است سه نوع عارض ذاتی و چهار نوع دیگر جزء اعراض غیرذاتی به شمار می‌رود. عوارض ذاتی طبق دیدگاه ایشان عبارت‌اند از:

۱. عرضی که از اجزای ماهیت شیء باشد، مانند جنس و فصل.
۲. عرضی خارج از ماهیت و لازم شیء بدون آن که نیاز به واسطه و حیثیت تعلیلی و یا تقییدی داشته باشد، بلکه نفس وجود موضوع برای ثبوت محمول کافی است، مثل حرارت نسبت به آتش.
۳. عرض خارج از ماهیت که عروض و ثبوت نیاز به واسطه و حیثیت علی وجود دارد، مانند عروض حرارت نسبت به آب که در ثبوت حرارت نیاز به واسطه علی وجود دارد، نه حیثیت تقییدی.
۴. عرض نوع نسبت به جنس؛ عرض در این قسم به واسطه حیثیت تقییدی بر موضوع عارض می‌شود؛ اما موضوع جزء تحلیلی واسطه است و ذی‌الواسطه به صورت ضمنی معروض عرض قرار می‌گیرد.
۵. عرض فصل نسبت به جنس؛ در این قسم عرض بر موضوع به واسطه حیثیت تقییدی عارض می‌گردد و واسطه جزء تحلیلی موضوع است.
۶. عرض فصل نسبت به جنس؛ در این قسم عرض بر موضوع به واسطه حیثیت تقیید عارض می‌گردد و واسطه ذاتا مباین با ذی‌الواسطه و وجوداً با آن متحد می‌باشد.
۷. عرض مباین نسبت به مباین؛ در این نوع عرض به واسطه حیثیت تقییدی بر موضوع عارض می‌گردد و واسطه ذاتا و وجوداً مباین با ذی‌الواسطه است، مانند عروض کنندی و تبدی بر جسم، در حقیقت بر حرکت عارض می‌گردد و به واسطه حرکت بر عارض می‌گردد، جسم و حرکت وجوداً و ماهیتاً با همدیگر متغایرند.^۲

۱. عراقی، ضیاء الدین علی، نهاية الأفكار، تقریر محمدتقی بروجردی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. عراقی، ضیاء الدین، نهاية الأفكار، تقریر محمدتقی بروجردی، ج ۱، ص ۱۶ تا ۱۵ و بدائع الافکاري الأصول، تقریر میرزا

دلیل نظریه دوم

محقق عراقی این‌گونه استدلال کرده است، عرض ذاتی از نام آن پیداست چیزی است که ذات به طور مستقیم معروض عارض قرار بگیرد، در هر جایی ذات و یا جزء ذات معروض عرض قرار بگیرد عارض ذاتی است و هر جایی ذات و جزء ذات معروض عرض قرار نگیرد، عارض ذاتی نیست؛ تنها یک فرض از این حالت استثنا می‌شود و آن جایی است که واسطه حیثیت تعلیلی باشد نه تقییدی، چون حیثیت تقییدی ضمیمه حساب نمی‌شود؛ لذا منافات با عروض عارض بر ذات ندارد. بر همین پایه محقق عراقی معتقد است سه نوع اول از اعراضی که او ذکر عرض ذاتی و چهار نوع دیگر عرض غیرذاتی به شمار می‌رود.^۱

شهید صدر بر نظریه محقق عراقی اشکالاتی را مطرح کرده که به طور مبسوط در کتاب بحوث فی علم الاصول آمده است؛ اما پاره‌ای از اشکالات بر پایه تقریر میرزا هاشم آملی از درس‌های محقق عراقی در کتاب بدائع الافکار صورت گرفته، این اشکالات بر تقریر محمدتقی بروجردی در کتاب نه‌ایة الافکار وارد نیست. برخی از اشکالات ناشی از آن است که شهید صدر نظریه فیلسوفان حکمت متعالیه را با فیلسوفان حکمت مشاء در باب عرض ذاتی، واحد دانسته است، در حالی که دو دیدگاهی است که با همدیگر قدری تفاوت دارند، این دسته از اشکالات نیز وارد نیست.^۲ تفصیل آن در این مقال نیست.

گستره عرض ذاتی

اعراض از نگاه منطق دانان پنج دسته است: عارض بر ذات، عارض بر جزء ذات و عارض بر امر خارج از ذات. در فرض دوم امر خارج واسطه میان ذات و عارض یا مساوی با ذات است و یا اعم از آن و یا اخص از آن. برخی از منطق دانان قسم ششمی را نیز اضافه نموده‌اند و آن در جایی است که واسطه مباین با ذات باشد، ولی همان‌گونه که صاحب شارح تذکر داده است، این قسم را نمی‌توان جزء اعراض شمرد؛ زیرا امر مباین موضوع عارض بر موضوع نمی‌شود.^۳ طبق این دیدگاه تنها دو قسم اول جزء اعراض ذاتی به شمار می‌رود.

دیدگاه سوم: عدم واسطه در ثبوت جز واسطه مساوی

مشهور منطق دانان و فیلسوفان حکمت مشاء معتقدند معیار در عارض ذاتی آن است که واسطه

هاشم آملی، ص ۱۰ تا ۱۱.

۱. عراقی، ضیاء الدین، نه‌ایة الأفکار، تقریر محمدتقی بروجردی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۱، ص ۸۱.

۳. رازی، قطب‌الدین محمد، شرح مطالع الانوار فی المنطق، ص ۱۸.

در ثبوت نداشتن باشد، جز واسطه مساوی که منافات با ذاتی بودن ندارد.^۱ محقق طوسی در شرح اشارات می‌گوید:

وهی علی ما رسمه کل ما يلحق الموضوع من جوهر الموضوع و ماهيته فجوهر الشيء حقيقته، سواء كان بسيطاً أو مرکباً، والماهية ربما يخص بالمرکبات و کل ما يلحق الموضوع فهو إما أن يلحقه لأنه هو، وإما أن يلحقه لأمر آخر، و ذلك الأمر إما أن يساويه، أو يكون أعم منه، أو أخص منه، والأول وحده هو العرض الذاتي الأولی، وهو مع القسم الثاني أعني الذي يلحقه بسبب أمر يساويه كالفصل أو العرض الذاتي الأولی إنما يلحقان الموضوع من جوهر الموضوع و مهيته، إلا أن الأول يلحقه من غير واسطة، والثاني يلحقه بواسطة، فالمجموع هو العرض الذاتي؛^۲ عرض ذاتی چیزی است که به حسب ذات و جوهر موضوع بر آن عارض می‌گردد، چه ذات بسیط باشد و یا مرکب، هر چند ماهیت مرکب است. چیزی که بر موضوع عارض می‌گردد یا بر ذات عارض می‌گردد و یا به واسطه امر دیگر عارض می‌شود و آن امر دیگر یا مساوی با ذات است و یا اعم و یا اخص. قسم اول و قسم دوم که به سبب امر مساوی عارض می‌گردد مانند فصل عرض ذاتی است، چون این دو عارض بر ذات به حسب جوهر و ماهیت آن می‌گردد، جزء آن که نوع اول بدون واسطه عارض می‌گردد و نوع دوم با واسطه عارض می‌شود؛ ولی هر دو عرض ذاتی اند.

قطب‌الدین رازی نیز مشابه همین بیان را دارد و می‌گوید: «أن العوارض ست: لأن ما يعرض للشيء إما أن يكون عروضة لذاته أو لجزئه أو لأمر خارج عنه، والأمر الخارج عن المعروف إما مساو له أو أعم منه أو أخص منه أو مبين له؛ فالثلاثة الأول - وهي العارضة لذات المعروف و العارضة لجزئه و العارضة للمساوي - تسمى «أعراضاً ذاتية» لاستنادها إلى ذات المعروف؛^۳ عارض بر یک شیء شش نوع است، چیزی که عارض بر چیز دیگر می‌شود یا بر ذات آن شیء عارض می‌گردد و یا بر جزء ذات و بر امر خارج از ذات. امر خارج از ذات یا مساوی با ذات است و یا اعم و یا اخص و یا مباین با آن. سه نوع اول، یعنی چیزی که بر ذات و یا بر جزء ذات و یا بر امر مساوی عارض می‌گردد اعراض ذاتی نامیده می‌شود؛ چون این سه نوع مستند به ذات موضوع‌اند؛ اما سه قسم دیگر اعراض غریب به شمار می‌روند.

۱. شهرزوری، شمس‌الدین محمد، رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية، ص ۳۷۹ و نعني بـ «الأعراض الذاتية» ما يلحق الماهية إما لذاتها، كالتعجب للإنسان، أو لأمر يساوي ذاتها؛ حلي، حسن بن يوسف، القواعد الجلية في شرح الرسالة الشمسية، ص ۱۸۹ تا ۱۹۰ و نعني بالأعراض الذاتية: الأعراض التي تلحق الموضوع لذاته، كالتعجب اللاحق للإنسان لذاته لا باعتبار آخر. أو التي تلحقه لجزئه، كالشمي اللاحق للإنسان بواسطة كونه حيواناً أو التي تلحقه باعتبار عرض آخر يساوي ذاته، كالضحك اللاحق للإنسان بواسطة التعجب؛ شهابی، محمود، رهبر خرد، ص ۳۷ تا ۳۸: ذاتی در کتاب برهان عبارت است از عارض ذاتی که به واسطه امر اعم یا اخص خارج از شیء بر آن عارض نشده باشد.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبيهات للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۵۹.

۳. رازی، قطب‌الدین محمد، تحرير القواعد المنطقية في شرح الرسالة الشمسية، ص ۷۰.

گستره عرض ذاتی

طبق این نظریه عرض ذاتی شامل سه نوع از انواع پنجگانه اعراض منطقی دانان می‌شود، و آن عبارت است از عرض عارض بر ذات، عارض بر جزء ذات و عارض بر ذات به واسطه امر خارج مساوی؛ اما شامل سه نوع دیگر نمی‌شود که عبارتند از عارض بر ذات به واسطه امر عام و یا خاص و یا مابین.

وجه نظریه سوم

شهید صدر برای اثبات این نظریه این‌گونه استدلال کرده است: معیار در عارض ذاتی طبق نظر فلاسفه علت بودن موضوع نسبت به محمول است چه با واسطه علت باشد و یا بدون واسطه. برای تبیین این دیدگاه این‌گونه توضیح داده است: اگر عرض ذاتی بدون واسطه بر موضوع عارض می‌گردد، روشن است عرض ذاتی است؛ چون وقتی بدون واسطه بر موضوع عارض می‌گردد، نشانه آن است که موضوع به تهایی منشأ آن بوده و نفس موضوع برای ثبوت محمول کافی بوده است.

اگر عرض به واسطه امر مساوی بر موضوع عارض گردد، واسطه از سه حال خارج نیست یا اعم از موضوع است و یا اخص و یا مساوی و یا بدون واسطه. اگر واسطه به واسطه امر اخص عارض شود، خلف فرض است، چون چیزی که به واسطه امر اخص عارض می‌گردد، اخص خواهد بود، در حالی که فرض این است که مساوی باشد. اگر واسطه به واسطه امر اعم عارض گردد، نیز خلف فرض است، چون چیزی که به واسطه امر اعم عارض می‌گردد اعم خواهد بود، در حالی که فرض آن است که واسطه مساوی است. در نتیجه دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا واسطه میان موضوع و محمول بدون واسطه بر موضوع عارض می‌گردد و یا به واسطه امر مساوی.

اگر واسطه بدون واسطه دیگر بر موضوع عارض می‌شود، معنایش این است که موضوع فی نفسه منشأ واسطه است؛ واسطه نیز منشأ وجود محمول است. بنابراین، موضوع با واسطه منشأ و علت محمول است. اگر واسطه به واسطه امر مساوی دیگر بر موضوع عارض شده، نقل کلام به واسطه دوم می‌شود و همان برهان سابق جاری می‌شود، به منظور پرهیز از تسلسل باید منتهی به واسطه مساوی شود که بدون واسطه بر موضوع عارض می‌گردد. در این فرض نیز محمول با وسایط متعدد معلول موضوع خواهد بود و منشأ آن موضوع است.

در برابر عرض ذاتی که به واسطه امر اخص عارض بر موضوع می‌شود عرض ذاتی نیست؛ چون اگر عرضی به واسطه امر اخص بر موضوع عارض شود، مثل عروض ضحک بر حیوان که به واسطه انسان عارض می‌گردد، موضوع فی حد ذاته منشأ و سبب محمول نخواهد بود، بلکه ذات موضوع به علاوه امر دیگر سبب و منشأ برای تحقق محمول شده است، روشن است وقتی موضوع فی حد نفسه منشأ و سبب محمول نباشد، سببیت بالذات نخواهد داشت، در نتیجه ذاتی و عرض ذاتی موضوع نخواهد بود.

همین‌طور اگر عرضی به واسطه امر اعم بر موضوع عارض گردد، چه اعم ذاتی باشد؛ مانند جنس نسبت به نوع و یا غیرذاتی، چنین عرضی ذاتی نخواهد بود؛ زیرا اگر عرضی به واسطه امر اعم بر موضوع عارض گردد، مثل عروض حرکت بر انسان که به واسطه جسم بودن انسان است، در حقیقت آن امر اعم سبب و منشأ عروض عرض است و امر خاص هیچ‌گونه نقشی در عروض عرض ندارد. ضمیمه کردن امر خاص در کنار امر عام بسان ضمیمه نمودن حجر در جنب انسان است و هیچ‌گونه نقشی در عروض عرض ندارد، از این‌رو موضوع خاص فی حد نفسه منشأ عرض ذاتی نیست و چنین عرضی ذاتی نخواهد بود. در نتیجه هرگاه چیزی بر موضوع بدون واسطه و یا به واسطه امر مساوی داخلی و یا خارجی عارض گردد، ذاتی خواهد بود.^۱

قابل ذکر است که مراد از اعم و اخص و مساوی گاهی مراد از آن مساوات و عموم و خصوص به لحاظ انطباق و صدق است، طبق این تفسیر اگر مورد انطباق دو چیز با همدیگر مساوی بودند، مساوی اند و اگر مورد انطباق با همدیگر متفاوت بودند، اعم و اخص اند. گاهی مراد مساوات و عموم و خصوص به لحاظ مورد است، مقصود از مساوات آن است که دو شیء به لحاظ مورد کاملاً متکافئ و برابر باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه این یکی وجود داشته باشد دیگری نیز باشد. مراد از تساوی و اعم و اخص در این‌جا معنای دوم مراد است.

دیدگاه چهارم: عروض حقیقی

حکیم سبزواری و آخوند خراسانی معیار در ذاتی بودن را عروض و انصاف حقیقی می‌دانند. به این معنا که عارض شدن عرض بر موضوع و به تبع انصاف موضوع به وصف و حمل آن بر موضوع دو حالت دارد: گاهی عارض شدن عرض بر موضوع حقیقی می‌باشد و به تبع موضوع حقیقتاً متصف به آن وصف می‌گردد، مثل انصاف زید به قیام و قیام بر آن حمل می‌گردد، گاهی عرض حقیقتاً بر موضوع عارض نمی‌گردد، بلکه بر امر مقارن و ملازم آن عارض می‌شود و به تبع موضوع حقیقتاً متصف به آن وصف نمی‌شود، بلکه ملازم آن متصف به وصف می‌گردد، ولی از باب مجاز وصف به شیء نسبت داده می‌شود، مثل نسبت حرکت به شخص نشسته در کشتی و نسبت جریان به ناودان، در حالی که آنچه جاری می‌شود آب است و آنچه حرکت می‌کند کشتی است. آخوند خراسانی معتقد است اگر عرضی حقیقتاً بر شیء عارض گردد و شیء حقیقتاً متصف به آن گردد، آن عارض ذاتی خواهد بود؛ اما اگر چیزی بر شیء عارض نگردد و صرفاً آن شیء از باب مجاز به آن متصف گردد، در این صورت عارض غیرذاتی است. حکیم سبزواری در تعلیقه اسفار می‌گوید:

والحق فی معنی العرض الذاتی أن یقال: هو ما یکون عارضاً للشیء و وصفاً له بالحقیقة بلا شائبة مجاز و کذب، أن یکون من قبیل ما یقال له عند أهل العریبة الوصف بحال الشیء لا الوصف بحال

۱. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۱، ص ۸۲ تا ۸۵.

متعلق الشيء و بعبارة أخرى العرض الذاتي ما لا يكون له واسطة في العروض؛^۱ حق در تفسیر عرض ذاتی آن است که عرض ذاتی عبارت است از چیزی که حقیقتاً بر چیزی عارض می‌گردد و آن شیء به طور حقیقی متصف به آن می‌گردد و به تعبیر عالمان ادب از قبیل وصف به حال شیء است نه از قبیل وصف به حال متعلق شیء، به بیان دیگر عرض ذاتی به عرضی اطلاق می‌گردد که بین عرض و موضوع واسطه در عروض نباشد.

آخوند خراسانی می‌گوید:

أن موضوع كل علم و هو الذي يبحث فيه عن عوارضه الذاتية أي بلا واسطة في العروض؛^۲ موضوع هر علم چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود، مراد از عوارض ذاتی آن است که میان موضوع و محمول واسطه‌ای در عروض نباشد.

شاید مقدم بر حکیم سبزواری بتوان این نظر را از کلام حکیم نوری از شارحان برجسته حکمت متعالیه استفاده کرد. او در حاشیهٔ اسفار می‌گوید: والملاک فی العرض الأولى هو نفی الواسطة فی العروض؛^۳ ملاک در عرض ذاتی اولی آن است که واسطه در عروض میان موضوع و محمول نباشد. مقصود از نبودن واسطه در عروض آن است که حمل محمول بر موضوع بالذات باشد، نه بالعرض، چون طبق اصطلاح منطقی حمل با واسطه در عروض اختصاص به جایی دارد که محمول بر موضوع مجازاً حمل گردد؛^۴ اما اگر حمل حقیقی باشد، هر چند میان موضوع و محمول واسطه وجود داشته باشد، در این صورت حمل حقیقی و بالذات است و مجاز نیست.

محقق اصفهانی معتقد است مراد آخوند خراسانی از واسطه در عروض، واسطه در عروض اصطلاحی نیست، بلکه مراد عدم وجود واسطه در ثبوت است، مگر در جایی که واسطه مساوی باشد. بنابراین، با نظر مشهور فیلسوفان مشاء هماهنگ است. می‌گوید: وتفسیر العرض الذاتي بما فسره - مدّ ظله - هو المعروف المنقول عن أهالی فن المعقول، فإنه المناسب لمحمولات قضايا العلم، دون العرض الذاتي المنتزع عن مقام الذات، فإن التخصيص به بلا موجب - كما هو واضح - مع أنهم

۱. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، تعلیقه سبزواری، ج ۱، ص ۳۲. مشابه همین سخن را در تعلیقات خود بر شواهد الربوبیة دارد، می‌گوید: والأولی فی تفسیر العرض الذاتي أن یقال هو العارض الذي لا یكون له واسطة فی العروض و إن كان له واسطة فی الثبوت و بعبارة أخرى ما یقال له عند أهل العربیة الوصف بحال الشيء لا الوصف بحال متعلق الشيء فیكون حاله و وصفه بالحقیقة بلا شائبة مجاز و لا یعتبر المساواة و لا یمنعه الأخصیة. (سبزواری، هادی، التعلیقات علی الشواهد الربوبیة، ص ۴۰۸).

۲. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، ص ۷.

۳. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، حاشیهٔ شماره ۱، ملا علی نوری، ج ۱، ص ۳۴. ۴. سبزواری، هادی، شرح المنظومة، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، ج ۳، ص ۵۰۵: الواسطة فی العروض أن تكون منشأً لتصرف ذي الواسطة بشيء و لكن بالعرض كواسطة حركة السفينة لحركة جالسها. خراسانی، محمد عیسی قاسمی، البیمة شرح و ایضاح لحاشیة التهذیب، ص ۱۰۴: ومعنی الواسطة فی العروض هو أن یكون اسناد العرض و حمله علی الواسطة علی سبیل الحقیقة و علی ذي الواسطة علی سبیل المجاز و المسامحة.

صرحوا أيضاً: بأن العارض للشيء بواسطة أمر أخصّ أو أعمّ - داخلها كان، أو خارجاً - عرض غريب، و الأخصّ و الأعمّ واسطة في العروض؛^۱ تفسیر عرض ذاتی ذکرشده در کلام محقق خراسانی همان تفسیری است که فیلسوفان برای عرض ذاتی نموده‌اند، این تفسیر مناسب با محمول قضایای علم است، نه عرض ذاتی به معنای چیزی که از مقام ذات انتزاع می‌شود، اختصاص دادن عرض ذاتی به آن وجهی ندارد، این امر آشکار است، به علاوه این که آنان تصریح کرده‌اند که عارض بر چیزی به واسطهٔ امر خاص یا عام داخلی باشد و یا خارجی عرض غریب است، اعم و اخص واسطه در عروض حساب می‌شود.

به نظر می‌رسد مراد محقق خراسانی از واسطه در عروض معنای اصطلاحی منطقی آن است؛ چرا که محقق خراسانی شاگرد حکیم سبزواری است و از آرای او تأثیر پذیرفته و شاید فرصت این که در این مسأله بازنگری مجدد نماید نداشته و هم این که شاگرد دیگر محقق خراسانی ابو الحسن مشکینی کلام استاد خود را مطابق با رأی حکیم سبزواری تفسیر نموده است. می‌گوید:

أشار المصنف - قدس سره - بقوله: (أى بلا واسطة فى العروض) إلى خطأهم فى ذلك، و أنّ الملاك فى الذاتية عدم الوساطة فى العروض، سواء لم يكن له واسطة أصلاً، أو يكون التوسط فى الثبوت؛^۲ مؤلف با این سخن خود که فرمود: «(بلا واسطه فى العروض)» به اشتباه منطقدانان و فیلسوفان اشاره می‌کند و این که از نگاه ایشان ملاک در ذاتی بودن آن است که واسطه در عروض نباشد، چه اصلاً واسطه نباشد و یا واسطه در ثبوت باشد.

آیت‌الله شیخ محمدعیسی قاسمی معروف به محقق خراسانی که این نوشتار به منظور تجلیل از او نگارش یافته در این مسأله به تبع حکیم سبزواری و محقق خراسانی در برابر سعدالدین تفتازانی و شارح معتقد است عرض ذاتی چیزی است که واسطه در عروض در آن نباشد. می‌گوید:

(و العرض الذاتى ما يعرض الشيء إما أولاً وبالذات) أى بلا واسطة فى العروض دون الإثبات و الثبوت، فاحتياج العرض الذاتى الى واسطة فى الإثبات أو الثبوت لا يضر بكونه ذاتياً؛^۳ (ماتن می‌گوید): عرض ذاتی چیزی است که بر ذات اولاً و بالذات، (محقق خراسانی به عنوان تعلیقه بر آن می‌گوید): مقصود از ذاتی بودن عرض ذاتی آن است که میان موضوع و محمول واسطه در عروض نباشد؛ اما وجود واسطه در اثبات و ثبوت با ذاتی بودن منافات ندارد.

آیت‌الله خراسانی در عبارت فوق به صورت آشکار مراد خود از عرض ذاتی را بیان می‌کند، ولی شایسته بود عبارت مؤلف و شارح را این‌گونه تفسیر نمی‌کرد، بلکه به عنوان تعلیق و رد بر آن ذکر می‌نمود تا دقیقاً دیدگاه ایشان در برابر دیدگاه دیگران روشن باشد.

۱. اصفهانی، محمدحسین، نهاية الدراية فى شرح الكفاية، ج ۱، ص ۱۹.

۲. مشکینی، ابوالحسن، حاشية كفاية الاصول، ص ۴۶ تا ۴۷.

۳. خراسانی، محمدعیسی قاسمی، الیتمة شرح و ایضاح لحاشية التهذيب، ج ۱، ص ۱۰۳.

دلیل نظریه چهارم

برای اثبات این نظریه آیت‌الله خراسانی این‌گونه استدلال کرده است: عرض ذاتی از دو حال خارج نیست یا مراد از عارض ذاتی، عارضی است که اولاً و بالذات بر موضوع عارض می‌گردد و هیچ واسطه‌ای میان موضوع و محمول وجود ندارد، نه واسطه در اثبات وجود دارد، نه در ثبوت و نه در عروض؛ یا مراد از عارض ذاتی آن است که واسطه در عروض ندارد. احتمال اول باطل است، چرا که اگر مراد از عرض ذاتی به این معنا باشد که هیچ واسطه‌ای در کار نباشد، در این صورت در مسائل برهانی ما نیاز به استدلال و برهان نخواهیم داشت، بلکه بدون دلیل ثابت خواهد شد، در حالی که ما نیاز به استدلال و برهان داریم. بنابراین، احتمال دوم ثابت می‌گردد و مراد از عرض ذاتی آن است که تنها واسطه در عروض میان موضوع و محمول نباشد.^۱

گستره ذاتی طبق دیدگاه چهارم

طبق این دیدگاه قلمرو ذاتی بسیار گسترده است، همه اقسام شش‌گانه اعراض منطقی را شامل می‌گردد و چیزی از قلمرو آن خارج نمی‌ماند.

۳. وجه شرط نمودن ذاتی بودن محمول

پس از مشخص شدن مفهوم ذاتی و معیار آن در باب برهان نوبت به بحث دیگری می‌رسد این که وجه شرط نمودن ذاتی بودن مقدمات برهان و به تعبیر دقیق‌تر علت شرط نمودن ذاتی بودن محمول برای موضوع چیست؟ دو وجه برای لزوم ذاتی بودن محمول ذکر شده است.

وجه اول: تحصیل یقین

علامه طباطبایی علت لزوم ذاتی بودن محمول را برای موضوع تحصیل یقین می‌داند و این‌گونه استدلال می‌کند: هدف از برهان تحصیل یقین است، یقین در صورتی حاصل می‌شود که محمول نسبت به موضوع ذاتی آن باشد، و الا اگر محمول ذاتی نباشد، محمول با وضع موضوع وضع و بارفع آن رفع نمی‌شود؛ چون لازمه ذاتی بودن همین است. اگر وضع و رفع محمول دایر مدار وضع و رفع موضوع نباشد، چه بسا ممکن است موضوع باشد و محمول نباشد و چه بسا ممکن است موضوع رفع شود، ولی محمول هم‌چنان باقی باشد. از این رو، در فرض وضع موضوع یقین به وضع محمول و در فرض رفع موضوع یقین به رفع محمول حاصل نمی‌شود. می‌گوید:

وان یکون ذاتية المحمول الموضوع ای بحیث یوضع المحمول مع الموضوع ویرفع برفعه، مع قطع النظر عما عداه اذ لو رفع مع وضع الموضوع او وضع مع رفعه لم یحصل یقین وهذا خلف؛^۲ از شرایط

۱. همان، ص ۱۰۳ تا ۱۰۴.

۲. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، حاشیة طباطبایی، ج ۱، ص ۲۰.

مقدمات برهان آن است که محمول ذاتی موضوع باشد، به گونه‌ای که با وضع موضوع محمول وضع شود و با رفع موضوع محمول رفع گردد؛ چرا که اگر با وجود موضوع محمول رفع شود و یا با رفع موضوع محمول باقی بماند، یقین حاصل نمی‌گردد.

بر این اساس، اگر محمول اعم از موضوع باشد، مانند انسان ماش، با رفع موضوع محمول رفع نخواهد شد، اگر محمول اخص از موضوع باشد با وضع موضوع ضرورتاً محمول وضع نمی‌شود، در نتیجه در این دو فرض با وضع و رفع موضوع یقین به رفع و وضع محمول حاصل نمی‌گردد.^۱ بر پایه این استدلال می‌توان گفت تنها اعراض ذاتی اموری است که بدون واسطه بر موضوع عارض گردد و مساوی با موضوع باشد و اعم و یا اخص از موضوع هم نباشد و الا از مقدمات برهان یقین حاصل نمی‌گردد.

وجه دوم: کاشفیت از واقع

وجه دوم برای شرط نمودن ذاتی بودن محمول آن است که در صورتی برهان کاشفیت دارد که رابطه علی و معلولی میان موضوع و محمول وجود داشته باشد و الا اگر رابطه علی و معلولی نباشد، کاشف از واقع نخواهد بود، چون کشف از واقع در فرضی صورت می‌گیرد که ملازمه میان دو شیء باشد و الا وجود یکی کاشف از وجود دیگری نیست، ملازمه در فرضی میان دو شیء وجود دارد که یا نسبت میان دو شیء نسبت علت و معلول باشد و یا هر دو معلول علت سوم باشد. اگر نسبت میان دو شیء نسبت علت و معلول باشد، می‌توانیم از طریق علت به معلول برسیم و از وجود معلول وجود علت را کشف نماییم. همین‌طور اگر هر دو معلول علت سوم باشد، از وجود یکی وجود دیگری نیز کشف خواهد شد. بنابراین، شرط صدق و حکایت‌گری از واقع گزاره‌ها وابسته به این است که میان دو شیء رابطه علت و معلولیت باشد و به تعبیر دقیق‌تر ملازمه میان آن دو وجود داشته باشد، همان‌گونه که گفته شد، ذاتی بودن به معنای وجود ملازمه میان موضوع و محمول است، اگر ذاتی بودن به مفهوم ملازمه میان موضوع و محمول را در مقدمات برهان شرط نمودیم به منظور تحصیل شرط صدق گزاره‌های برهانی است. شاید بتوان گفت کلام ابن‌سینا به این برهان اشاره دارد. می‌گوید:

يجب ان تكون ذاتية المحمولات للموضوعات، الذاتية التي تشترط في البرهان غير غريبتها فان الغريبة لا تكون عللاً و لو كانت المحمولات البرهانية يجوز ان تكون غريبة لم تكن مبادى البرهان عللاً فلا تكون مبادى البرهان عللاً؛^۲ لازم است محمول موضوعات ذاتی موضوعات باشد، چون اگر محمول عرض غریب باشد، موضوع علت آن نخواهد بود، اگر بنا شود محمول مقدمات برهان عرض غریب باشد، مقدمات برهان تشکیل یافته‌ای از علت‌ها نخواهد بود و در نتیجه نمی‌تواند علت نتیجه باشد.

۱. طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، ج ۱، ص ۷.

۲. ابن‌سینا، حسین، الشفاء - المنطق (البرهان)، ص ۱۲۵.

بررسی دیدگاه‌ها

پیوستگی بحث ایجاب می‌نمود که بررسی و نقد دیدگاه‌ها در مورد عرض ذاتی به دنبال طرح دیدگاه‌ها مطرح شود؛ اما از آن جهت که بررسی دیدگاه‌ها منوط به دانستن علت شرط ذاتی بودن محمول نسبت به موضوع در مقدمات برهان بود، این بحث را تأخیر انداختیم. همان‌گونه که از مباحث پیشین دانسته شد، راز شرط ذاتی بودن محمول نسبت به موضوع در مقدمات برهان دو چیز است: یکی تحصیل مطابقت گزاره‌ها با واقع و کاشفیت و حکایت‌گری از واقع و دیگری تحصیل یقین از راه مقدمات، این دو هدف در صورتی تحصیل می‌گردد که محمول ذاتی موضوع باشد. حال پرسش این است که این دو هدف با کدام معنای ذاتی قابل تحصیل است؟

روشن است ما سه نوع برهان داریم، گاهی برهان کشف معلول از راه علت است که به آن برهان لم گفته می‌شود و گاهی کشف علت از طریق معلول است که برهان انّ نامیده می‌شود و گاهی از دو شیء متلازم که دارای منشأ واحد است به دیگری پی برده می‌شود.

اگر ذاتی به معنای اول باشد؛ یعنی محمول مساوی با موضوع و بدون واسطه بر موضوع عارض گردد، روشن است دو هدف فوق تأمین می‌گردد، در هر یک از انواع سه‌گانه برهان کاربرد دارد، هم مطابقت و کاشفیت واقع تأمین می‌گردد؛ زیرا فرض این است که محمول مساوی با موضوع است، از این رو علم به هر یک کاشفیت از دیگری دارد، چه علم به موضوع حاصل گردد، علم به محمول حاصل می‌گردد که در این فرض برهان لم خواهد شد و چه علم به محمول حاصل گردد، کاشف از موضوع خواهد بود که در این فرض برهان انّ خواهد شد، ممکن است موضوع و محمول در واقع رابطه سببیت و مسببیت نداشته باشد و سبب ثالث داشته باشد. در این فرض، به دلیل تلازم هر دو علم به هر کدام موجب علم به دیگری می‌گردد و برهان تلازم تحقق می‌یابد. نیز اگر ذاتی به معنای اول باشد، موجب حصول یقین در هر یک از اقسام سه‌گانه برهان خواهد شد، چون مساوات محمول با موضوع و عدم وجود واسطه موجب می‌شود چنین یقینی حاصل گردد.

اگر ذاتی به معنای دوم باشد؛ یعنی این که میان موضوع و محمول واسطه در ثبوت نباشد، اعم از این که عارض مساوی با موضوع باشد و یا اعم و یا اخص از موضوع، مهم آن است که بدون واسطه بر موضوع عارض شده باشد. در این فرض باید توجه داشت که برهان موجب تأمین دو هدف فوق نمی‌گردد؛ زیرا در فرض اخص بودن عارض از وجود موضوع نمی‌توان وجود محمول را کشف کرد. بنابراین، هدف کاشفیت و مطابقت با واقع محقق نمی‌گردد و همین‌طور با وجود موضوع یقین به وجود محمول پیدا نمی‌شود. در فرض اعم بودن عارض از وجود عرض نمی‌توان وجود موضوع را کشف کرد، چون تحقق عام نشانه تحقق خاص نیست، تنها در فرض مساوات کاشفیت و مطابقت با واقع وجود دارد.

ممکن است گفته شود در کلام بزرگان حکمت مانند صدر المتألهین سخن از عارض اعم نیست، تنها آنان وجود عارض اخص را منافی با ذاتی بودن نمی‌دانند و عارض اعم تنها در کلام محقق عراقی مطرح شده است. پاسخ آن است که تنها نقض به عرض اخص برای عدم صحت این نظریه کافی است.

بر این اساس، با روشن شدن اشکال نظریه دوم، نظریه سوم و چهارم نیز قابل قبول نیست؛ چرا که این دو نظریه با مقداری توسعه همان نظریه دوم است، در نتیجه اشکال نظریه دوم بر دو نظریه دیگر نیز وارد خواهد بود. تنها پرسشی که باقی می‌ماند این است که آیا اگر واسطه مساوی با موضوع باشد، خللی در دو هدف مذکور وارد خواهد کرد یا خیر؟ پاسخ آن است که واسطه مساوی منافات با دو هدف مذکور ندارد، ولی ما نیاز به توسعه ذاتی به این معنا که عارض با واسطه مساوی را شامل گردد نداریم، چرا که چینش برهان این‌گونه است که در مقدمه اول موضوع با عارض ذاتی مساوی بدون واسطه ذکر گردد، در مقدمه دوم عارض ذاتی موضوع قرار گرفته و محمول دیگر حمل بر آن گردد، اگر ما مقدمه دوم را برداریم و محمول عارض را به صورت مستقیم بر ذات حمل نماییم، عارض با واسطه مساوی خواهد بود، ما نیازی به این کار نداریم، ترتیب طبیعی چینش برهان ایجاب می‌کند که در مقدمه اول عارض ذاتی بر موضوع حمل گردد و در مقدمه دوم عارض ذاتی محمول بر محمول حمل گردد. همین‌طور در صورت نیاز سلسله مقدمات برهان ادامه یابد. در نتیجه تلاش بر توسعه ذاتی نسبت به عارض با واسطه مساوی تلاش غیر ضروری و غیر لازم است.

تنها اشکال باقی‌مانده‌ای که سخن آیت‌الله خراسانی داشت این است که اگر بنا شود عرض ذاتی اختصاص به اعراض ذاتی داشته باشد، در این صورت نیاز به استدلال و برهان نخواهیم داشت؛ زیرا اگر عرض ذاتی بدون واسطه در ثبوت بر موضوع عارض گردد، ثبوت آن بین خواهد بود. این اشکال هم وارد نیست؛ زیرا هدف در برهان این نیست که تنها عارض ذاتی ثابت گردد، بلکه هدف آن است که محمول‌ها و عوارض اشیا هر چند با چند واسطه ثابت گردد؛ به گونه‌ای که هم مطابق با واقع باشد و هم موجب یقین شود؛ اما رسیدن به این هدف تنها از این طریق میسر است که مقدمات برهان واجد شرایط برهان باشد، یکی از شرایط برهان این است که هر مقدمه فی حد نفسه محمول ذاتی موضوع باشد؛ به این معنا که بدون واسطه بر موضوع عارض گردد و مساوی با موضوع باشد.

۴. ذاتی بودن عوارض موضوع علم

یکی از مباحثی که بسیار مورد بحث و جدال میان علمای مختلف قرار گرفته است، بحث عوارض ذاتی موضوع علم است. طبق نظریه فیلسوفان و منطقیان قدیم مسائل و مباحث یک علم از اعراض ذاتی موضوع آن علم است؛ اما عوارض غریب مورد بحث قرار نمی‌گیرد. در این‌جا که آیا ذاتی بودن محمول موضوعات علوم لازم است یا نیست؟ نظریات گوناگون ابراز شده‌اند، بعضی به طور مطلق آن

را لازم دانسته‌اند و برخی دیگر به طور مطلق آن را انکار نموده‌اند و بعضی دیگر میان علوم برهانی و علوم اعتباری تفصیل داده‌اند.

هدف ما در این جا بحث از لزوم و عدم لزوم ذاتی بودن عوارض موضوعات علوم نیست، صرفاً می‌خواهم این نکته را بیان کنم که با توجه به مباحث پیشین می‌توان گفت هدف از بیان چنین مطلبی در میان منطقدانان قدیم این بوده است؛ اگر بنا شود علم ما کاشف از واقع باشد و ما بتوانیم به چنین کشفی یقین حاصل نماییم، لازم است محمول مسائل علم از عوارض ذاتی آن علم باشد. روشن است این معنا اختصاص به علوم حقیقی دارد که برهان در آن‌ها جاری می‌شود، اگر علمی اصولاً عوارض ذاتی نداشت، بلکه وجود آن دایر مدار اعتبار بود، بحث از عوارض ذاتی در مورد آن معنا ندارد.

گفتار دوم: اولی بودن محمول نسبت به موضوع

اولی بودن شرط دیگر مقدمات برهان است که در بسیاری از کتاب‌های منطقی آمده است. به این معناست که محمول اولاً و بالذات بر موضوع عارض شده و بر آن حمل گردد. ابن‌سینا می‌گوید: «و کل واحد من نوعی الذاتی قد یقال أولاً، و قد یقال غیر أول. فإذا كان الشيء محمولاً علی کلیة الموضوع مثل الجنس و الفصل و العرض اللازم، فإنما یکون أولیا له إذا كان لا یحمل أولاً علی شیء أعم منه حتی یحمل بتوسط ذلك الشيء علیه. فإنما إذا قلنا کل إنسان جسم فإن الجسم لیس أولیا للإنسان؛ لأن الجسم یحمل علی الحيوان فیکون حملاً علی الحيوان قبل حملة علی الإنسان، فلا یتوقف حملة علی الحيوان أن یتوقف محمولاً علی الإنسان. و لا یحمل علی الإنسان إلا و قد حمل علی الحيوان. والشیء الذی یتوقف علی شیء و لم یکن لآخر، لا یتوقف لآخر إلا و قد کان له، فهو للشیء أولاً و قبل کونه لآخر؛»^۱ هر یک از دو نوع ذاتی باب کلیات خمس و باب برهان گاهی اولی و گاهی غیر اولی است، هرگاه چیزی مانند جنس و فصل و عرض لازم محمول همه افراد موضوع باشد، این محمول زمانی برای آن موضوع اولی خواهد بود که قبلاً بر چیزی اعم از موضوع حمل نشده باشد تا به واسطه آن چیز اعم بر موضوع مذکور حمل شود. وقتی می‌گوییم «هر انسانی جسم است» حمل جسم بر انسان اولی نیست؛ زیرا جسم بر حیوان حمل می‌شود و حمل آن بر حیوان قبل از حمل آن بر انسان است؛ پس حمل جسم بر حیوان متوقف بر حمل آن بر انسان نیست و جسم بر انسان حمل نمی‌شود، مگر این که قبل از آن بر حیوان حمل شود و چیزی که برای چیزی است، ولی برای دیگری نیست، بر چیز سوم حمل نمی‌شود، مگر آن که ابتدا بر چیز دوم حمل شود؛ زیرا آن چیز برای چیز دوم قبل و اول از بودنش برای چیز سوم است.^۲

۱. ابن‌سینا، حسین، الشفاء (المنطق)، البرهان، ص ۱۳۵.

۲. در ترجمه برهان شفا از کتاب ترجمه برهان شفای مهدی قوام صفری استفاده شده است. به احتمال قوی ترجمه ایشان برگرفته از درس‌های آیت‌الله مصباح است. ما در سال ۱۳۸۱ درس‌های آیت‌الله مصباح یزدی را از نوار استفاده نموده و با جناب آقای جو یا مباحثه نمودیم، متوجه شدیم ترجمه ایشان مطابق با ترجمه عبارات توسط آیت‌الله مصباح است. اگر این احتمال درست باشد، شایسته بود مترجم حداقل در مقدمه یادی از ایشان می‌کرد.

۱. مفهوم اولی بودن

مراد از اولی بودن محمول برای موضوع چیست؟ سه دیدگاه عمده میان منطق دانان مسلمان وجود دارد:

دیدگاه اول: حمل بلاواسطه

جمعی از منطق دانان مانند علامه حلی، شیخ مظفر و محمود شهابی بر این عقیده‌اند که مقصود از اول بودن محمول نسبت به موضوع آن است که محمول بدون واسطه چیزی بر موضوع عارض گردد و هیچ واسطه‌ای میان موضوع و محمول در مقام عروض نباشد، اگر محمولی با واسطه بر موضوع حمل گردد، آن محمول اولی نخواهد بود، چون اولاً و بالذات و بدون واسطه حمل نشده است.^۱ علامه حلی می‌گوید:

قد بینا أن مقدمات البرهان يجب أن تكون أولية ونعني بالأولى ما يكون محمولاً على الموضوع لا بتوسط غيره وذلك كحمل الجنس والفصل القرييين على النوع والعرض الذاتي الحقيقي أعني العرض اللاحق بالموضوع لذات الموضوع لا لغيره كالتعجب المحمول على الإنسان لذات الإنسان لا لشيء آخر غيره، فإن هذه كلها محمولة على الموضوع حملاً أولياً؛ أما الأجناس والفصول العالية فإنها إنما تحمل على النوع بواسطة حملها على ما هو أعم منه فإن الجسم إنما يحمل على الإنسان بواسطة حملة على الحيوان؛^۲ ما این مطلب را بیان کردیم که مقدمات برهان لازم است اولی باشد. مراد از اولی این است که محمول بدون واسطه بر موضوع حمل گردد، مانند حمل جنس و فصل قریب بر نوع و عرض ذاتی حقیقی که بدون واسطه بر موضوع عارض می‌گردد، مانند تعجب که بدون واسطه حمل بر انسان می‌شود، این نوع از محمول‌ها حمل‌شان اولی است؛ اما اجناس و فصول عالی حمل آن‌ها بر نوع به واسطه نوع اعم است، مثلاً جسم بر انسان به واسطه حیوان حمل می‌گردد. شیخ مظفر می‌گوید:

و المراد من الاولى هنا هو المحمول لا بتوسط غيره اي لا يحتاج الى واسطة في العروض في حملة على موضوع؛^۳ مقصود از اول بودن آن است که محمول بدون واسطه بر موضوع حمل گردد و هیچ واسطه‌ای در عروض موضوع بر محمول در کار نباشد.

واسطه در عروض در اصطلاح منطقی آن است که عروض محمول بر موضوع بالعرض والمجاز باشد، مانند نسبت جریان به ناودان. عدم واسطه در عروض به این معناست که عروض محمول بر موضوع حقیقی باشد، اعم از این که واسطه در ثبوت وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. مراد

۱. شهابی، محمود، رهبر خرد، ص ۳۳۶.

۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، الجوهر النضید، ص ۲۱۱.

۳. مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۳۲۷.

شیخ مظفر از عدم وجود واسطه در عروض در این جا مفهوم اصطلاحی آن نیست، بلکه مراد مفهوم لغوی آن است، مفهوم لغوی نبود واسطه در عروض این است که در عروض محمول بر موضوع واسطه در ثبوت نباشد. شاهد بر مدعا این که به دنبال متن فوق شیخ مظفر این گونه مثال می‌زند: مثلاً اگر گفته شود جسم سفید است و سطح سفید است، حمل ایض بر سطح حمل اولی است؛ اما حمل آن بر جسم به واسطه سطح است، واسطه در عروض وجود دارد. از این رو، حمل ایض بر سطح اولاً و بالذات است و حمل آن بر جسم ثانیاً و بالعرض است. روشن است در این مثال حمل ایض بر جسم نیز حقیقی است، مع ذلک آن را حمل با واسطه در عروض می‌داند، از این جا روشن می‌شود که مراد از واسطه در عروض، مفهوم لغوی آن مقصود است.

دیدگاه دوم: حمل بدون واسطه اعم و اخص

جمعی دیگر از منطقیین بر این عقیده‌اند که مراد از حمل اولی آن است که محمول بر موضوع به واسطه امر اعم و یا اخص بر موضوع حمل نگردد. به این بیان که حمل محمول بر موضوع سه گونه است: گاهی حمل محمول بر موضوع بدون واسطه است، مثل حمل ناطق بر انسان. بدون شک این نوع از حمل، اولی و بالذات است، چون هیچ واسطه‌ای میان محمول و موضوع در مقام حمل در کار نیست. گاهی حمل محمول بر موضوع با واسطه امر مساوی است، مثل عروض ضحک بر انسان به واسطه تعجب، این نوع از حمل نیز حمل اولی و بالذات است، چرا که محمول از عوارض موضوع است و متعلق به موضوع دیگری نیست، هر چند در مقام حمل نیاز به واسطه دارد. گاهی محمول بر موضوع به واسطه امر عام و یا خاص حمل می‌گردد؛ مثل حمل ماشی بر انسان که به واسطه حیوان صورت می‌گیرد و یا حمل عالم بر انسان که اخص از انسان است. این دو نوع از حمل در حقیقت حمل اولی نیست، بلکه از عوارض چیز دیگر است، در نتیجه نمی‌توان آن را حمل اولی دانست. محقق طوسی در شرح اشارات این نظر را دارد و می‌گوید:

«حماً اولیاً ای لا یمکن بحسب امر اعم من الموضوع فان المحمول بحسب امر اعم کالحساس لا یكون محمولاً اولیاً و لا بحسب امر اخص من الموضوع فان المحمول بحسب امر اخص کالضاحک علی الحساس لا یكون محمولاً علی جمیع ما هو حساس بل علی بعضه؛»^۱ حمل اولی باشد به این معنا محمول بر موضوع به واسطه امر عام‌تر از موضوع و یا اخص از موضوع حمل نشده باشد؛ چرا که اگر محمول به واسطه امر عام بر موضوع حمل شده باشد، محمول اولی نخواهد بود و اگر به واسطه امر خاص حمل شده باشد، بر همه افراد موضوع حمل نخواهد گردید.

مطلب فوق روشن‌تر از کلام محقق طوسی در شرح اشارات در کلام بهمنیار در التحصیل آمده است:

۱. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیها للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۷.

والمقدّمة الأولى يقال لها أولية من وجهين: أحدهما ان يحصل التصديق بها في أول الامر، مثل ان الكل اعظم من الجزء. والثاني من جهة أنّ الايجاب والسلب فيها لا يقال على ما هو اعمّ من الموضوع؛ اما الايجاب فمثل قولك «كل مثلث فزاياه مساوية لثلاثين»، فان هذا لا يحمل على ما هو اعم من المثلث حملا كليا. وليس من شرط الأولى بالمعنى الثاني ان لا يكون بينه وبين الموضوع واسطة، فانّ بين المثلث والعارض المذكور حدودا ووسائط كلّها اقرب منه، بل الشرط ما ذكرنا؛^۱ گزاره اولی به دو معنا به کار می رود: یکی به این معناست که تصدیق به آن در اول امر حاصل گردد، مثل بزرگ بودن کل نسبت به جزء. دوم این که ایجاب و سلب در گزاره بر چیزی که اعم از موضوع باشد، حمل نگردد، گزاره ایجابی مثل هر مثلثی زوایای آن مساوی با دو قائمه است، محمول در این گزاره به طور مطلق بر اعم از مثلث حمل نمی گردد. از شرایط اولی به معنای دوم این نیست که بین موضوع و بین محمول اول هیچ واسطه ای نباشد، چون روشن است بین مثلث و بین محمول مذکور حدود و وسایطی دیگری است که نزدیک تر از این گزاره است، مراد آن است که اعم از موضوع نباشد.

۲. مساوات و عدم مساوات با موضوع

پرسش دیگر آیا طبق این شرط لازم است محمول و عارض مساوی با موضوع باشد و یا چنین چیزی لازم نیست؟ مشهور منطق دانان چه کسانی که طبق این شرط قایل اند محمول بدون واسطه ای بر موضوع عارض گردد و چه کسانی که گفته اند واسطه اعم و اخص میان موضوع و محمول نباشد، مساوات محمول با موضوع را شرط ندانسته اند، بلکه تصریح کرده اند با رعایت شرط عدم واسطه طبق نگاه اول و رعایت شرط عدم واسطه اعم و اخص طبق نگاه دوم، محمول می تواند اعم و یا اخص از موضوع باشد و می تواند مساوی باشد. بهمینار می گوید:

و قد يكون العرض الذاتى الأولى مساويا للموضوع كمساواة الزوايا الثلاث لثلاثين فأنه مساوية للمثلث، وقد يكون انقص من الشيء على الاطلاق مثل الزوج للعدد، وقد يكون اخص من وجه و اعم من وجه مثل المساواة فأنها اعم من الأعراس الذاتية للعدد، لأنّ جنس العدد يؤخذ في حدّه وهو الكمّ؛ ولكنّه اخص من العدد لأنّه يوجد في بعضى العدد، و اعم منه لأنّه يوجد فيما ليس بعدد كالمقادير؛^۲ عرض ذاتی اولی گاهی مساوی با موضوع است؛ مانند مساوی بودن زوایای سه گانه با دو قائمه که مساوی با مثلث است و گاهی اخص از موضوع است، مثل زوج نسبت به عدد و گاهی نسبت میان موضوع و محمول عام و خاص من وجه است، مثل مساوات نسبت به عدد، از جهتی اخص است چون بر بعضی اعداد صدق می کند و از جهت دیگر اعم است؛ زیرا بر مقادیر نیز صادق است.

۱. بهمینار بن مرزبان، التحصیل، تحقیق مرتضی مطهری، ص ۲۱۰.

۲. بهمینار، التحصیل، تحقیق مرتضی مطهری، ص ۲۱۲.

۳. جایگاه شرط اولیت در مقدمات برهان

آیا اولی بودن محمول برای موضوع در مقدمات برهان شرط است یا خیر؟ سه دیدگاه در مورد این شرط وجود دارد:

دیدگاه اول: شرط مستقل بودن اولیت

جمعی از منطق دانان از جمله شهرزوری از شارحان برجسته حکمت اشراق همین نظر را دارد. می‌گوید:

و محمولات المقدمات كما يشترطون أن تكون ذاتية - على ما فصلناه - يشترطون أن تكون أولية، ويفسرون «الأولى» بمعنيين: الأول: أن يكون نفس الحكم بالتصديق لا يتوقف إلا على تصور الطرفين وفي القضايا الأولية المذكورة. الثاني: أنه المحمول الذي يلحق الشيء لا بواسطة أمر أعم ولا أخص؛ فمساواة الزوايا الثلاثة لقائمتين للمثلث أولى بالمعنى الثاني دون الأول، والجسمية أولية للإنسان بالمعنى الأول دون الثاني؛ فإن الجسمية لحقت بالإنسان بتوسط الحيوان والحيوانية أولية للإنسان، فإنها ما لحقت بواسطة أمر أعم، بل الحيوانية عامة لا واسطة لكونها في الإنسان؛^۱ محمول مقدمات برهان همان‌گونه که شرط است ذاتی باشد، لازم است اولی باشد. اولی به دو معناست: معنای اول این است که صرف تصور دو طرف قضیه در تصدیق و حکم به ثبوت محمول برای موضوع کافی باشد و نیاز به برهان نداشته باشد، قضایای اولی این‌گونه‌اند. معنای دوم این است که محمولی که عارض بر چیزی می‌شود به واسطه امر اعم و یا اخص عارض نگردد، مثل مساوی بودن زوایای سه‌گانه با دو قائمه، این محمول نسبت به مثلث اولی به معنای دوم است نه به معنای اول، همان‌گونه که ثبوت جسم بودن برای انسان اولی به معنای اول است نه به معنای دوم؛ چون جسم بودن به واسطه حیوان بر انسان عارض می‌گردد؛ اما حیوان بودن نسبت به انسان اولی به معنای دوم است، چون به واسطه امر اعم عارض نگردیده، هر چند خود اعم از انسان است.

البته ابن‌سینا در کتاب نجات نیز تعبیری دارد که ممکن است همین نظر از آن استفاده شود.

می‌گوید:

مقدمات البرهان تكون صادقة يقينية ذاتية وتنتهي الى مقدمات أولية، مقولة على الكل كلية، وقد تكون ضرورية، الا على الامور المتغيرة التي هي في الأكثر على حكم ما، فيكون أكثرية، وتكون عللا لوجود النتيجة، فتكون مناسبة؛^۲ مقدمات برهان ضروری است که یقین آور و ذاتی باشد و به مقدمات اولی منتهی گردد، نیز شرط است که کلی باشد و بر همه افراد حمل شود، البته در امر متغیره حکم اکثری خواهد بود. همین‌طور لازم است ضروری باشد و علت برای وجود نتیجه باشد در این صورت مناسب خواهد بود.

۱. شهرزوری، شمس‌الدین محمد، رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية، ص ۳۸۵ تا ۳۸۶.

۲. ابن‌سینا، حسین، النجاة من الغرق في بحر الضلالات، ص ۱۳۱.

اما به حسب ظاهر این شرط معنای دیگری را افاده می‌کند؛ این که مقدمات برهان بایستی به مقدمات ضروری اولی منتهی گردد و در صدد افاده شرط اولی بودن به معنای مقصود در مقدمات برهان نیست.

دیدگاه دوم: شرط مندرج در کلی

ابن‌سینا در برخی از کتاب‌های منطقی خود این شرط را مندرج در کلی دانسته است، در کتاب برهان شفا می‌گوید:

فان الکلی فی کتاب البرهان هو المقول علی کل واحد، فی کل زمان و اولاً، فیکون کلیاً باجتماع شرائط ثلاثة؛^۱ مراد از کلی در کتاب برهان محمولی است که بر همه افراد موضوع در همه زمان‌ها، اولاً و بالذات حمل می‌شود، هرگاه این سه شرط جمع شود، شرط کلی بودن محمول محقق می‌گردد.

دیدگاه سوم: شرط مندرج در ذاتی

مشهور منطق‌دانان اولی بودن مقدمات برهان را مندرج در ذاتی دانسته‌اند. از جمله محقق طوسی در شرح این جمله ابن‌سینا «و أن تكون مناسبة أعنی تكون محمولاتها ذاتية لموضوعاتها أولية»، می‌گوید: و خامسها أن تكون مناسبة للنتائج بمعنی أن تكون ذاتية أولية و نعنی بالذاتی ما یعم المقوم والعرض الذاتی علی ما سیأتی بیانہ و نعنی بالأولی ما یحمل لا بواسطة أمر أعم، كالحساس علی الإنسان فإن المحمول بحسب الأعم لا یكون أولیا و إنما شرطنا ذلك لأن الغریب لا یفید الیقین بما لا یناسبه لعدم العلقه ای الطبیعیة بینهما؛^۲ شرط پنجم آن است که مقدمات برهان با نتایج آن مناسبت داشته باشد، به این معنا که مقدمات برهان ذاتی و اولی باشد، مراد از ذاتی چیزی است که هم ذاتی مقوم را شامل می‌شود و هم عرض ذاتی را که تفسیر آن خواهد آمد. مراد از اولی این است که به واسطه امر اعم بر موضوع حمل نگردد؛ مانند حساس نسبت به انسان، چون محمول به واسطه امر اعم اولی نخواهد بود. این شرط را به آن جهت آوردیم که عرض غریب مفید یقین نیست؛ زیرا علقه طبعی میان موضوع و محمول وجود ندارد.

محقق طوسی به طور صریح مندرج بودن این شرط را در ذاتی در شرح اشارات ذکر کرده و قطب رازی نیز به تبع او همین نظر را پذیرفته و در شرح این جمله محقق طوسی «و کونه اولیا یندرج فی کونه ذاتیا بالمعنی الثانی علی بعضی الوجوه» می‌گوید:

قوله «و کونه اولیا یندرج» هذا استفاد من الشرط الثالث فانه اذا كانت محمولات المقدمات ذاتیات أو أعراضاً ذاتية فالحمل فیها لا یكون بسبب أمر أعم أو أخص؛^۳ شرط اولی بودن مندرج در

۱. ابن‌سینا، حسین، الشفاء-المنطق (البرهان)، ص ۱۳۵.

۲. طوسی، محمد بن الحسن و حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید، ص ۲۰۸.

۳. رازی، قطب‌الدین محمد، المحاکمات بین شرحی الاشارات، ج ۱، ص ۲۹۷.

شرط ذاتی بودن است؛ زیرا وقتی محمول مقدمات ذاتی و یا اعراض ذاتی باشد، حمل در آن به واسطه امر اعم و یا اخص نخواهد بود.

شیخ مظفر نیز همین نظر را دارد و می‌گوید: ان تكون مناسبة للنتائج و معنى مناسبتها ان تكون محمولاتها ذاتية اولية لموضوعاتها على ما سيأتي من معنى الذاتى والاولى هنا؛ لان الغريب لا يفيى اليقين بما لا يناسبه لعدم العلة الطبيعية بينهما؛^۱ شرط پنجم آن است که مقدمه با نتیجه تناسب داشته باشد، معنای تناسب این است که محمول مقدمات برهان نسبت به موضوع ذاتی و اولی باشد، معنای اولی و ذاتی خواهد آمد، چون عرض غریب مفید یقین نیست؛ زیرا علت طبیعی میان آن دو وجود ندارد.

از کلمات علامه طباطبایی نیز استفاده می‌شود که این شرط را تابع ذاتی بودن می‌داند. می‌گوید: وايضا ان العارض الذاتى ينقسم الى اولى وغيره والقانون فى تمييز القسمين؛^۲ عرض ذاتی به دو قسم اولی و غیر اولی تقسیم می‌شود و قانون در تمیز این دو قسم خواهد آمد.

۴. بررسی شرط اولی بودن در مقدمات برهان

کسانی که اولی بودن را تابع کلی بودن مقدمات و یا تابع ذاتی بودن آن قرار داده‌اند، این شرط به عنوان شرط مستقل نیست، بلکه تفسیر و توسعه شرط متبوع است. از این رو، همان وجهی که شرط متبوع را در مقدمات برهان لازم می‌داند، علت لزوم این شرط نیز به شمار می‌رود؛ اما کسانی که این شرط را به عنوان شرط مستقل در مقدمات برهان قرار داده‌اند، دو پرسش فراروی آنان قرار می‌گیرد: اولاً: این امر چه شرط را در مقدمات برهان می‌افزاید که سایر شرایط شامل آن نمی‌شود؟ ثانیاً: توجیه عقلانی برای لزوم این شرط چیست؟

به نظر می‌رسد با توجه به این که این نظریه تفسیر متفاوت از این شرط ذکر نکرده و استدلالی هم برای آن ذکر نکرده است. از این رو، هر چند به حسب عدد این شرط را به عنوان شرط مستقل آورده، ولی در حقیقت شرط تابع ذاتی بودن است.

به هر روی در میان دو نظریه اخیر این شرط با ذاتی بودن تناسب دارد و به عنوان امر مندرج در ذاتی و توضیح و تبیین آن به شمار می‌رود. شاید اگر در کلام ابن سینا تابع شرط کلیت قرار داده شده، ایشان در صدد بیان این نکته نیست که این شرط تابع کلیت است، بلکه در صدد تأکید این نکته است که در عین حال که مقدمه کلیت داشته باشد، بایستی حمل آن اولی باشد؛ زیرا مفهوم اولی بودن در کلیت قابل اندراج نیست؛ اما در ذاتی بودن قابل اندراج است. شاهد بر مدعا این که محقق طوسی در عین حال که تصریح می‌کند اولی بودن مندرج در ذاتی بودن است، در بحث کلیت نیز این شرط

۱. مظفر، محمدرضا، المنطق، ۳۲۵.

۲. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۰۹.

را می‌آورد. می‌گوید:

و خامسها أن تكون كلية وهي هاهنا أن تكون محمولة على جميع الأشخاص وفي جميع الأزمنة حملا أوليا؛ أي لا يكون بحسب أمر أعم من الموضوع... و كونه أوليا يندرج في كونه ذاتيا بالمعنى الثاني على بعضى الوجوه؛ شرط پنجم آن است که کلی باشد، کلی بودن به این معناست که بر همه افراد موضوع در همه زمانها اولاً و بالذات حمل گردد به این معنا که به حسب امر اعم از موضوع نباشد. سپس در ادامه می‌گوید: شرط اولی بودن در ذاتی به معنای دوم مندرج می‌باشد.

گفتار سوم: ضروری بودن مقدمات

ضرورت به معنای حتمیت و وجوب است و به عنوان یکی از شرایط مقدمات برهان در کتاب‌های منطق ذکر شده است. علامه طباطبایی می‌گوید:

يجب أن تكون مقدمات البرهان ضرورية، فنقول كما بينوا: إن المحمول لو جاز زواله من الموضوع لم يمتنع نقيضه، فلا يكون هناك يقين بالمقدمات، فلا يكون يقين بالنتيجة. هذا خلف فاذن المطلوب ثابت؛ لازم است مقدمات برهان ضروری باشد؛ چرا که اگر زوال محمول از موضوع ممکن باشد، نقيض آن ممتنع نخواهد بود. اگر عروض نقيض آن نسبت به موضوع ممتنع نباشد، در این صورت، يقين به نتیجه حاصل نخواهد گردد. این خلاف چیزی است که مقصود در برهان است. بنابراین، اثبات می‌گردد که مقدمات برهان بایستی یقینی باشد.

۱. مفهوم ضروری بودن مقدمات برهان

ضرورت در منطق گاهی به عنوان ضرورت به حسب ماده و جهت قضیه به کار رفته و گاهی به مفهوم ضرورت صدق قضیه است. در ضرورت به حسب جهت نسبت محمول با موضوع سنجیده می‌شود، چنانچه نسبت میان محمول و موضوع ضروری باشد؛ یعنی ثبوت محمول برای موضوع ضروری باشد، از آن به عنوان قضیه ضروری نام می‌برند و اگر ثبوت محمول برای موضوع ممتنع باشد، از آن به عنوان قضیه ممتنع یاد می‌کنند و اگر ثبوت محمول برای موضوع نه ضرورت داشته باشد و نه امتناع، قضیه ممکنه خواهد بود.^۳ در ضرورت صدق، نسبت قضیه با خارج ملاحظه می‌شود که آیا مطابق با خارج است یا خیر؟ چنانچه قضیه مطابق با خارج باشد قضیه ضرورت صدق دارد، فرقی نمی‌کند که جهت قضیه به مفهوم منطقی آن وجوب باشد و یا امکان و یا امتناع، اگر قضیه مطابق با خارج

۱. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات والتنبیها للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۲۹۷.

۲. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۲۱.

۳. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبیب، مجموعه مصنفات (اللمحات)، ج ۴، ص ۱۵۷: أنّ المحمول نسبتبه إلى الموضوع إما أن يكون واجبة كقولك: «الإنسان حيوان» أو ممكنة كقولك: «الإنسان كاتب» أو ممتنعة كقولك: «الإنسان حجر». ولفظة «الضرورة» صادقة على الأولى و «الإمكان» على الثانية و «الامتناع» على الثالثة. وهذه الألفاظ الثلاثة بمدلولاتها تسمى «جهة».

نباشد، در این صورت قضیه کاذب خواهد بود.

مقصود از ضرورت در بحث برهان که به عنوان یکی از شرایط مقدمات برهان ذکر شده، چیست؟ دو دیدگاه در مسأله مطرح است.

دیدگاه اول: ضرورت جهت

مشهور منطق دانان گفته‌اند مراد از ضرورت شرط مقدمات برهان، ضرورت به حسب جهت است، با این توسعه که ضرورت در این جا اختصاص به ضرورت به حسب ذات ندارد، بلکه شامل ضرورت به حسب وصف نیز می‌شود. مظفر می‌گوید:

ان تكون ضرورية اما بحسب الضرورة الذاتية او بحسب الوصف و ليس المراد من الضرورى هنا المعنى المقصود منه فى القياس، فاذا قيل هناك: كل ح ب بالضرورة يعنون به ان كل ما يوصف بانه ح كيفما اتفق وصفه به فهو موصوف بانه ب بالضرورة وان لم يكن موصوفا بانه ح بالضرورة؛ و اما هنا فيعنون به المشروطة العامة اى ان كل ما يوصف بانه ح بالضرورة فانه موصوف بانه ب؛^۱ از شرایط مقدمات برهان آن است که به حسب ذات و یا وصف ضروری باشد. مراد از ضرورت در این جا، به معنای ضرورت به کار رفته در بحث قیاس نیست. از این رو وقتی گفته می‌شود هر ح ب ضرورتاً ب است؛ به این معناست که هر چیزی که متصف به ح شود این اتصاف هر گونه باشد (چه اتصاف ضروری باشد و یا نباشد)، ضرورتاً ب خواهد بود. در این جا مقصود از ضروری مشروطه عامه است؛ یعنی هر چیزی که به صورت ضروری متصف به ح شود، ضرورتاً ب خواهد بود. به هر روی مقصود از ضرورت ذاتی و وصفی ضرورت بحسب جهت است. استاد ربانی از اساتید رشته تخصصی کلام در مؤسسه امام صادق (ع) به تبع مظفر همین رأی را دارد.^۲

دیدگاه دوم: ضرورت صدق

علامه طباطبایی معتقد است مراد از ضرورت به عنوان یکی از شرایط مقدمات برهان ضرورت صدق قضیه است. می‌گوید:

والضرورة تطلق على معينين: احدهما: وجوب ثبوت المحمول للموضوع بحيث يستحيل سلبه عنه او وجوب سلبه كذلك، وهى كيفية النسبة وهذه هى الضرورة فى كتاب القضايا. الثانى: استحالة النسبة مما هى عليه سواء كانت جهة القضية هى الضرورة او الامكان وهذا القسم هو المراد بالضرورة فى كتاب البرهان؛^۳ ضرورت به دو معنا به کار می‌رود: اولی به معنای وجوب ثبوت محمول برای موضوع است به گونه‌ای که سلب آن از موضوع محال باشد و یا سلب آن از موضوع ضروری باشد،

۱. مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۳۶۵.

۲. ربانی گلپایگانی، علی، مناهج الاستدلال، ص ۱۳۹.

۳. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فى المنطق، ص ۱۱۱ تا ۱۱۲.

این نوع از ضرورت کیفیت نسبت است و مقصود از ضرورت در کتاب قضایا به این معناست. دومی ضرورت به معنای محال بودن تغییر نسبت است، چه جهت قضیه ضرورت باشد و یا امکان، مقصود از ضرورت در کتاب برهان این معنا از ضرورت است.

از پاره‌ای از کلمات ابن‌سینا نیز همین معنا استفاده می‌شود، ابن‌سینا در تفسیر کلام معلم اول ارسطو می‌گوید: أنهم قالوا لا يستنتج فی البرهان إلا من الضروریات و فی غیر البرهان یستنتج من غیر الضروریات و لم یرد به غیر هذا، أراد أن صدق مقدمات البرهان فی ضرورتها أو إمكانها أو إطلاقها صدق ضروری؛^۱ فلاسفه مشاء پیشین گفته‌اند که برهان تنها از ضروریات استنتاج می‌شود و غیربرهان از غیرضروریات استنتاج می‌گردد، مقصود شان این است که صدق مقدمات برهانی در ضرورت و امکان و اطلاق خود، صدق ضروری و حتمی است.

محقق طوسی در شرح آن می‌گوید: ان المبرهن یطلب الیقین فی کل حکم ضروریاً کان او غیر ضروری، یستنتج کل حکم مما یناسبه و ینسب به الا انه انما یصدق بجمیع ما یصدق به مقدمة کانت او نتیجة بالضرورة التي لا تزول، وهذه ضرورة اخرى متعلقة بالقضية الیقینیة غیر التي هی جهة لبعضها؛^۲ اقامه‌کننده برهان همواره طالب یقین است، چه آن حکم ضروری باشد و یا غیرضروری و حکمی را استنتاج می‌کند که مناسب با مورد باشد، چنین استدلالی با مقدمات و نتیجهٔ خود به گونه‌ای ضروری صدق می‌کند و این صدق قابل زوال نیست، این ضرورت غیر از ضرورت جهت است.

۲. ضرورت شرط عام و یا خاص

آیا ضروری بودن مقدمات برهان به عنوان شرط عام است و هر مقدمه برهانی لازم است این شرط را داشته باشد و یا اختصاص به مقدمات برهانی دارد که در صدد نتیجهٔ ضروری هستیم؟ پیرو اختلاف پیشین در تفسیر ضرورت (ضرورت به حسب جهت و ضرورت به حسب صدق)، دو دیدگاه در مورد عام بودن و یا خاص بودن این شرط وجود دارد.

دیدگاه اول: ضرورت؛ شرط خاص

مشهور منطق‌دانان مسلمان ضرورت را به ضرورت به حسب ماده و جهت تفسیر کرده‌اند، این شرط را مخصوص برهانی دانسته‌اند که مقصود در آن نتایج ضروری است؛ زیرا از نگاه فیلسوفان برهان اختصاص به نتایج ضروری ندارد، بلکه امور امکانی نیز در قلمرو برهان قرار دارد، اگر ضرورت در مقدمات برهان شرط شود به منظور رسیدن به نتایج ضروری است. رئیس فیلسوفان مسلمان ابن‌سینا می‌گوید:

۱. ابن‌سینا، حسین، الاشارات و التنبیها، ص ۵۰.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیها للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۵.

ثم إن مقدمات البرهان يجب أن تكون ضرورية، و ذلك إذا كانت على مطلوبات ضرورية؛^۱ مقدمات برهان لازم است ضروری باشد، رعایت این شرط در صورتی لازم است که در صدد به دست آوردن نتیجه ضروری باشیم.

اما ابن سینا و به تبع سایر منطق دانان مسلمان معتقد است، برهان اختصاص به مطالب ضروری ندارد، بلکه در امور امکانی نیز جاری می‌شود.^۲ ابن سینا می‌گوید:

كما أن المطالب في العلوم قد يكون عن ضرورة الحكم، و قد يكون عن إمكان الحكم، و قد يكون عن وجود غير ضروري مطلق كما قد يتعرف من حالات اتصالات الكواكب و انفصالاتها، و كل جنس يخصصه مقدمات و نتيجة؛ فالمبرهن ينتج الضروري من الضروري و غير الضروري من غير الضروري خلطا أو صريحا، فلا تلتفت إلى من يقول إنه لا يستعمل المبرهن إلا الضروريات و الممكنات الأكتريّة دون غيرها بل إذا أراد أن ينتج صدق ممكن أقلّي و يستعمل في كل باب ما يليق به؛^۳ مطلوب و مقصود در علوم گاهی ضرورت حکم است و گاهی امکان حکم و گاهی وجود غیر ضروری مطلق، همان‌گونه که این امر از حالات مختلف اتصالات و انفصالات ستارگان دانسته می‌شود، هر کدام از این اقسام مقدمات و نتیجه خاص خود را دارد. استدلال‌کننده برهانی از مقدمات ضروری نتیجه ضروری را اخذ می‌کند و از مقدمات غیر ضروری نتیجه غیر ضروری را خواهد گرفت یا به صورت مختلط و یا به صورت صریح. بنابراین، به سخن کسی که می‌گوید استدلال برهانی فقط در دایره ضروریات و ممکنات اکثری جاری می‌شود نه در غیر آن، قابل التفات نیست، بلکه حتی در جایی که ممکن به صورت اقلی قابل صدق باشد، برهان‌پذیر است.

دیدگاه دوم: ضرورت؛ شرط عام

کسانی که در مسأله پیشین مراد از ضرورت را ضرورت به حسب صدق دانسته‌اند، این شرط را شرط عام برای همه مقدمات برهان دانسته‌اند. علامه طباطبایی در کتاب برهان می‌گوید: ان مقدمة البرهان يجب ان تكون ضرورية؛^۴ مقدمه برهان لازم است ضروری باشد. این سخن به این معناست که این شرط در همه مقدمات برهان لازم است. از ظاهر کلمات فارابی نیز همین نظریه استفاده می‌شود.^۵ از کلام محقق طوسی استفاده می‌شود که جمهور منطق دانان قبل از ابن سینا همین نظر را داشته‌اند، می‌گوید:

ذهب الجمهور إلى أن مقدمات البرهان و نتائجها لا تكون إلا ضرورية كما سنذكره، و ذهب بعضهم

۱. ابن سینا، حسین، الشفاء - المنطق (البرهان)، ص ۱۵۰.

۲. ابن سینا، حسین، النجاة من الغرق في بحر الضلالات، ص ۱۴۶.

۳. ابن سینا، حسین، الاشارات و التنبیها، ص ۵۰.

۴. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۰۹.

۵. فارابی، ابونصر محمد، المنطقیات للفارابی، ج ۱، ص ۳۵۴.

إلی أن الممكنات الأكثرية أيضا قد يقع فيها؛^۱ جمهور منطق دانان قایل‌اند که مقدمات برهان و نتایج آن جز امور ضروری نمی‌تواند باشد به زودی آن را ذکر خواهیم کرد، بعضی دیگر گفته‌اند ممکنات اکثری نیز می‌توانند مورد اقامه برهان قرار بگیرند.

۳. علت شرط ضرورت در مقدمات برهان

پیرو اختلاف پیشین در تفسیر ضرورت و عام بودن و یا خاص بودن این شرط، در لزوم این شرط نیز دو دلیل ذکر شده است. کسانی که ضرورت را ضرورت به حسب جهت و ماده تفسیر نموده و این شرط را شرط خصوص قضایای ضروری دانسته‌اند. وجه لزوم این شرط در قضایای ضروری واضح است؛ زیرا اگر بخواهیم نتیجه ضروری را استنتاج نماییم، جز با مقدمات ضروری امکان‌پذیر نیست. از این رو، لازم است که مقدمات ضروری باشد، این امر، جزء اموری است که دلیل آن در خود مدعا نهفته است، به تعبیر منطق دانان جزء قضایای قیاسات‌ها معهاست، امکان ندارد به دنبال نتیجه ضروری باشیم؛ اما در مقدمات استدلال ضروری بودن آن را شرط ندانیم. به طور طبیعی اگر ما در صدد استنتاج ضروری نباشیم، چنین شرطی هم ضرورت ندارد.

اما طبق دیدگاه کسانی که ضرورت را تفسیر به ضرورت صدق نموده و ضرورت را شرط عام می‌دانند، راز این شرط را نهفته در حصول یقین می‌دانند؛ به این معنا که اگر قضیه ضرورت صدق نداشته باشد، یقین به نتیجه حاصل نخواهد شد، فی‌المثل اگر گفته شود: کل انسان ضاحک، چنین گزاره‌ای ضرورت صدق ندارد، در نتیجه موجب یقین نخواهد شد، در حالی که هدف در برهان تحصیل یقین است. می‌گوید:

ان المحمول لو جاز زواله من الموضوع لم يمتنع نقبضه، فلا يكون هناك يقين بالمقدمات، فلا يكون يقين بالنتيجة. هذا خلف فاذن المطلوب ثابت؛^۲ اگر زوال محمول از موضوع ممکن باشد، نقبض آن ممتنع نخواهد بود، در نتیجه یقین به مقدمات وجود نخواهد داشت و به تبع یقین به نتیجه نیز حاصل نخواهد گردید، این خلاف هدف برهان است. بنابراین، ضروری است که مقدمات آن ضروری باشد.

۴. بررسی شرط ضرورت در مقدمات برهان

نکته اول: نقد و بررسی ضرورت طبق دیدگاه‌ها؛ اگر ما ضرورت را به معنای ضرورت به حسب جهت بدانیم و از طرف دیگر آن را در خصوص نتایج ضروری لازم بدانیم. در این صورت، بهتر است از اساس این شرط را الغا نماییم؛ زیرا اموری به عنوان شرط در برهان ذکر می‌شود که وجود آن فی حد نفسه در برهان لازم باشد، اگر چیزی تنها در بعضی از فرض‌ها وجود آن شرط باشد، چنین چیزی شرطیت ندارد، بلکه از توابع آن است، مثل آن است که اگر بخواهیم نتیجه امکانی بگیریم، لازم است

۱. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیها للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۲۱.

حداقل یکی از مقدمات آن امکانی باشد، در این فرض چنین چیزی شرطیت ندارد، بلکه از خواص نتیجه مقدمات است. اگر بخواهیم قلمرو برهان را در گزاره‌های امکانی نیز جاری بدانیم و این شرط را به عنوان شرط بدانیم، در این صورت ضروری است، ضرورت را به حسب صدق بدانیم؛ چرا که این نوع از ضرورت هم با گزاره‌های امکانی سازگار است و هم با گزاره‌های ضروری.

نکته دوم: بررسی لزوم شرط ضرورت و مفهوم آن؛ به نظر می‌رسد هدف در علوم حقیقی کشف رابطه علی و معلولی میان پدیده‌هاست، ممکن است این هدف با برهان کشف شود و یا با تجربه کشف گردد و در قالب برهان بیان گردد، در هر صورت هدف بیان رابطه علی و معلولی است، هیچگاه محققان علوم صرفاً در صدد کشف امکان میان پدیده‌ها نیست؛ زیرا چنین چیزی ارزش تحقیق را ندارد، رابطه علی و معلولی میان پدیده‌ها با ضرورت به حسب ماده و جهت سازگار است. بر این اساس آنچه در مقدمات برهان شرط است، اولاً ضرورت به حسب ماده و جهت است و ثانياً این شرط عام است و اختصاص به برخی از براهین ندارد؛ سوم این که هدف در برهان کشف ضرورت‌ها و رابطه علت و معلول‌ها است.

گفتار چهارم: کلی بودن مقدمات برهان

کلیت شرط دیگر مقدمات برهان است. بسیاری از منطق‌دانان به این شرط تصریح کرده‌اند. محقق طوسی در متن الجوهر النضید می‌گوید:

يجب أن تكون مقدمات البرهان بعد كونها يقينية أقدم بالطبع و عند العقل من النتائج لتكون عللاً بحسب الأمرين وأعرف من النتائج لتعرفها وأن تكون مناسبة أعني تكون محمولاتها ذاتية لموضوعاتها أولية وأن تكون ضرورية كلية؛^۱ مقدمات برهان لازم است یقینی باشد و به حسب ذات خود مقدم بر نتیجه باشد، همین‌طور به حسب فهم نیز مقدم بر نتیجه باشد، تا این که بتواند در عالم واقع و اثبات علت نتیجه قرار بگیرد و همین‌طور لازم است از نتیجه معروف‌تر باشد و میان موضوع و محمول تناسب و سنخیت وجود داشته باشد، به این معنا که محمول از عوارض ذاتی اولی موضوع باشد و نیز لازم است مقدمات برهان ضروری و کلی باشد.

۱. مفهوم کلی بودن

مفهوم کلیت مورد نزاع و اختلاف نیست، منطق‌دانان متفق‌اند که مراد از کلیت فراگیری و شمول محمول نسبت به همه افراد موضوع در همه زمان‌هاست، مثلاً اگر گفته شود: انسان موجود عاقل است، این ویژگی در همه افراد انسان و در همه زمان‌ها باید ثابت باشد. به بیان دو نفر از اعلام منطق بسنده می‌کنیم. محقق طوسی می‌گوید:

و خامسها أن تكون كلية وهي هاهنا أن تكون محمولة على جميع الأشخاص وفي جميع الأزمنة

۱. طوسی، محمد بن الحسن، الجوهر النضید، ص ۲۰۷.

حملاً اولیا؛^۱ شرط پنجم آن است که مقدمات برهان کلی باشد، مراد از کلی بودن در کتاب برهان این است که محمول بر همه افراد موضوع در همه زمان‌ها اولاً و بالذات حمل گردد. در سایر کتب منطقی نیز مشابه این بیان آمده است.^۲
 علامه طباطبایی می‌گوید:

ثم نبین فی فصل ان مقدمة البرهان يجب ان تكون كلية. والكلية يطلق على معينين: احدهما ما لا يمتنع فرض صدقه على كثيرين او هو ان يكون الحكم ثابتاً على جميع الأفراد و يكون سورا للقضية وهو الكلّي فی كتاب القضايا. الثاني: ان يكون الحكم ثابتاً فی جميع الازمنة و جميع الافراد و لا يكون سورا للقضية، بل كالجبهة لمجموعها سواء كان السور هو الكل او البعض وسواء كانت الكيفية هي الدوام او الفعلية، نظير ما مرّ فی الضرورة. فلو كانت القضية موجهة بالفعل او بعضی الأوقات دون الدوام، كقولنا كل انسان متنفس وقتاً ما، و جب ان يصدق كذلك فی جميع الأوقات. ولو كان الموضوع غير كلي، كقولنا القمر منخسف بالضرورة وقت الحيلولة، و جب ان يصدق الحكم على كل قمر فرض قمراً للأرض، و هذا هو المراد بالكلية فی كتاب البرهان؛ فلو فقدت القضية شيئاً من ذلك كانت خارجة عن صناعة البرهان غير مستعملة فيها؛^۳ سپس در فصل دیگر به بیان این مطلب خواهیم پرداخت که مقدمه برهان لازم است کلی باشد. کلی به دو معنا به کار می‌رود: معنای اول: کلی عبارت است از چیزی که قابل انطباق بر اشیای زیاد است، یا به این معناست که حکم بر همه افراد صادق باشد و کلی بودن سور قضیه است. کلی در باب قضایا به این معناست. معنای دوم: کلی عبارت است از این که حکم در همه زمان‌ها و نسبت به همه افراد ثابت باشد، کلی در این معنا سور قضیه نیست، بلکه بسان جهت متعلق به مجموع قضیه است، چه سور قضیه کل باشد و یا بعضی و نیز اعم از آن است که کیفیت قضیه دوام باشد و یا فعلیت. از این رو، اگر قضیه موجهه بالفعل باشد و یا در بعضی اوقات، مانند «هر انسانی در یک زمانی نفس می‌کشد» لازم است این قضیه به همین صورت در همه اوقات صدق کند. اگر گفته شود «هر مهتابی هنگام حایل شدن زمین بین ماه و آفتاب خسوف پیدا می‌کند.» این قضیه باید نسبت به هر مهتابی که برای زمین تصور شود قابل صدق باشد. مقصود از کلی در باب برهان این معناست. اگر مقدمات برهان یکی از این شرایط را فاقد باشد، برهان نخواهد بود.

۲. کلیت شرط عام و یا خاص

آیا کلیت در همه انواع برهان شرط است یا در بعضی اقسام برهان شرط است؟ باز مثل مسأله پیشین

۱. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیهاث للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۲۹۷.

۲. ر.ک: ابن سینا، حسین، النجدة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۱۳۳.

۳. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۱۰.

در این جا نیز دو دیدگاه مطرح است.

دیدگاه اول: کلیت؛ شرط عام

از بیان علامه طباطبایی استفاده می‌شود کلیت به عنوان شرط عام است و در همه مقدمات برهان لازم است این شرط تحقق داشته باشد. بعد از بیان شرط ضرورت و کلیت می‌گوید: فلو فقدت القضية شيئا من ذلك كانت خارجة عن صناعة البرهان غير مستعملة فيها؛^۱ اگر مقدمات برهان یکی از این شرایط را فاقد باشد، برهان نخواهد بود.

از کلمات ابن‌سینا نیز استفاده می‌شود که کلیت به عنوان شرط عام است و وجود آن در همه مقدمات برهان‌ها لازم است. می‌گوید:

مقدمات البرهان تكون صادقة يقينية ذاتية، و تنتهي الى مقدمات أولية، مقولة على الكل كلية، وقد تكون ضرورية، الا على الامور المتغيرة التي هي في الأكثر على حكم ما، فيكون أكثرية، و تكون عللا لوجود النتيجة، فتكون مناسبة؛^۲ مقدمات برهان لازم است صادق يقيني و ذاتی باشد و به مقدمات بدیهی منتهی گردد و بر همه افراد در همه زمان‌ها حمل گردد. گاهی مقدمات برهان ضروری می‌باشد، مگر نسبت به امور متغیر که در این صورت حکم اکثری خواهد بود. نیز لازم است مقدمات علت برای نتیجه باشد، در نتیجه میان مقدمات و نتیجه سنخیت وجود خواهد داشت. از این که شیخ فیلسوفان مسلمان در مورد ضروری بودن می‌گوید: گاهی ضروری خواهد بود؛ اما در مورد کلیت به صورت مطلق آن را ذکر می‌کند به این معناست که کلیت در همه مقدمات برهان لازم است. از ظاهر کلمات فارابی نیز همین نظریه استفاده می‌شود.^۳

دیدگاه دوم: کلیت؛ شرط خاص

مشهور منطق‌دانان مسلمان مانند محقق طوسی، علامه حلی و از معاصران شیخ مظفر قائل‌اند که کلیت از شرایط خاص است؛ یعنی تنها در برهان‌هایی این شرط لازم است که شخص در صدد نتیجه کلی باشد و الّا رعایت این شرط لازم نیست. محقق طوسی می‌گوید:

واعلم أن الأخيرين من هذه الشروط يختصان بالمطالب الضرورية و الكلية؛^۴ بدان دو شرط اخیر اختصاص به مطالب ضروری و کلی دارد. عین مطلب را علامه حلی در الجوهر النضید آورده است.^۵ مظفر می‌گوید:

وهذان الشرطان الأخيران (الكلية والضرورية) يختصان بالنتائج الضرورية الكلية، فلو جوزنا ان

۱. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۱۰.

۲. ابن سینا، حسین، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۳. فارابی، ابونصر محمد، المنطقیات الفارابی، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبيهات للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۷.

۵. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، الجوهر النضید، ص ۲۰۸.

تكون نتيجة البرهان غير ضرورية وغير كلية، فما كان بأس في ان تكون احدى المقدمات ممكنة او غير كلية بذلك المعنى من الكلية، لانه ليس يجب في جميع مطالب العلوم ان تكون ضرورية او كلية، الا ان يراد من الضرورية، ضرورة الحكم وهو الاعتقاد الثانى و ان كانت جهة القضية هى الإمكان، فان اليقين كما تقدم يجب ان يكون الإعتقاد الثانى فيه لا يمكن زواله؛ و لكن هذا الشرط عين اشتراط يقينية المقدمات وهو الشرط الاول؛^۱ اين دو شرط اخير كليت و ضرورت اختصاص به نتایج ضرورى و كلى دارد، اگر خواسته باشيم نتیجه برهان غير ضرورى و غير كلى باشد، در اين صورت مى توانيم از مقدماتى استفاده نمايم كه ممكنه باشد و يا كليت نداشته باشد؛ چرا كه لازم نيست، همه مطالب علوم ضرورى و كلى باشد؛ مگر اين كه كسى بگويد مقصود از ضرورى، ضرورى بودن حكم است، هر چند جهت قضيه امكان باشد، ولى ضرورى بودن حكم همان اعتقاد دوم در يقين است؛ چون يقين عبارت است از يقين به ثبوت محمول براى موضوع و يقين به استحاله زوال محمول از موضوع، در اين فرض اين شرط به شرط اول كه عبارت است از يقينى بودن مقدمات، باز خواهد گشت و چيزى جديدى نيست.

۳. علت شرط كليت در مقدمات برهان

علت اين شرط طبق ديدگاه كسانى كه كليت را تنها در گزاره‌هاى كلى به معناى به كاررفته در باب برهان شرط مى دانند، روشن است؛ چرا كه اگر بنا شود نتیجه كلى به دست بياوريم، ضرورى است مقدمات با نتیجه سنخيت داشته باشد و الا نتیجه كلى به دست نخواهد آمد. از اين رو نياز به استدلال ندارد، بلكه دليل قضيه همراه با اصل مدعاست.

اما طبق نظريه كسانى كه به طور مطلق اين شرط را در برهان لازم دانسته‌اند مانند علامه طباطبايى علت ذكر اين شرط را حصول يقين مى داند، به اين دليل اگر مقدمات برهان كلى نباشد، به اين معناست كه زوال محمول از بعضى افراد موضوع و يا در بعضى زمان‌ها ممكن است، با وجود اين احتمال ديگر يقين به نتیجه حاصل نخواهد شد؛ در حالى كه هدف از برهان يقين به نتیجه است. بنابراين لازم است مقدمات برهان كلى باشد.^۲

۴. بررسى شرط كليت در مقدمات برهان

اگر از كليت در مقدمات برهان دو تفسير مختلف ميان منطق دانان صورت مى گرفت: كليت به معناى كلى بودن موضوع در برابر جزئى بودن موضوع و ديگرى كليت به معناى شمول محمول نسبت به همه

۱. مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۳۲۵.

۲. طباطبايى، محمد حسين، البرهان فى المنطق، ص ۱۲۳: يجب ان تكون مقدمة البرهان كلية، فنقول كما بينوا: ان المحمول لو لم يكن كليا، جاز زواله عن الموضوع فى بعضى الاوقات او عن بعضى الافراد، فلا يحصل يقين بالمقدمة، فلا يحصل يقين بالنتيجة، هذا خلف، فاذن المطلوب ثابت.

افراد موضوع با قطع نظر از این که موضوع جزئی باشد و یا کلی، دو نظریهٔ مختلف در عام بودن و یا خاص بودن شرط کلیت معقول بود؛ چرا که طبق معنای اول این شرط اختصاص به مواردی داشت که موضوع کلی باشد؛ اما در مواردی که موضوع جزئی بود این شرط جریان نداشت. در مقابل طبق تفسیر دوم همهٔ انواع برهان چه برهان بر کلی و جزئی را شامل می‌گردید، ولی همان گونه که گذشت در مفهوم کلیت میان منطق دانان اختلافی وجود ندارد، همهٔ منطق دانان کلیت را به معنای فراگیری و شمول محمول نسبت به همهٔ افراد موضوع در همهٔ زمان‌ها می‌دانند، چه موضوع فی حد نفسه جزئی باشد و یا کلی؛ از این رو اختلاف در این قضیه قابل توجیه نیست.

در هر صورت، این شرط در تمام مقدمات برهان لازم است؛ زیرا اگر این شرط نباشد، برهان به لحاظ افراد و به لحاظ زمان نه تنها موجب یقین نمی‌گردد، آن گونه که در استدلال علامه طباطبایی مطرح گردید، بلکه کاشفیت از واقع نیز نخواهد داشت؛ چون در فرض فراگیر نبودن محمول نسبت به همهٔ افراد موضوع، نمی‌توان از وجود چنین مقدمه‌ای حصول محمول را کشف کرد و با عدم کشف محمول، نتیجه نیز کشف نخواهد گردید.

گفتار پنجم: علاقهٔ لزومیه میان موضوع و محمول

یکی از شرایط برهان وجود رابطهٔ لزومی میان موضوع و محمول در مقدمات برهان است، محمول و موضوع با همدیگر ملازمه داشته باشند؛ به گونه‌ای که به لحاظ وجودی هرگاه یکی محقق شود، وجود دیگری نیز لازم باشد.

۱. تبیین ملازمه میان موضوع و محمول

رابطهٔ لزومی میان موضوع و محمول به این معناست که هرگاه یکی از موضوع و محمول تحقق یابد، وجود دیگری نیز لازم و ضروری باشد. برهان تشکیل یافته‌ای از سه گزاره است اصغر، اوسط و اکبر. در گزارهٔ اصغر ملازمه میان اصغر و اوسط بیان می‌شود و در اوسط ملازمه میان اوسط و اکبر و در اکبر ملازمه میان اصغر و اکبر استنتاج می‌گردد. با توجه به تسلسل ملازمه میان موضوع و محمول در گزاره‌ها، اوسط در عین حال که ملازمه میان اوسط و اکبر را می‌رساند، نقش ملازمه میان اصغر و اکبر را نیز به اثبات می‌رساند.

منطق دانان ملازمه میان موضوع و محمول را به عنوان شرط فراگیر و مستقل در بحث برهان مطرح نکرده‌اند؛ اما در جاهای مختلف به ضرورت ملازمه میان موضوع و محمول اشاره کرده‌اند که این خود ضروری بودن این شرط را می‌رساند. در بحث شرایط مقدمات برهان ملازمه میان موضوع و محمول را از شرایط برهان لمی دانسته و به عنوان لزوم معلوم السبب بودن مقدمات برهان و یا اقدم بالطبع بودن آن یاد کرده‌اند. علامه طباطبایی می‌گوید:

ان مقدمة البرهان يجب ان تكون معلومة بالسبب فيما له سبب. و يتبين عند ذلك ان البرهان

ینقسم الی ان و برهان لم، هذا. واعلم ان من فوائد العلم بالسبب، العلم بکلیة التصدیق، اذ ربما علم حکم جزئی بحس او غیره، ثم اذا حصل العلم بالسبب -والمسبب يدور مدار سببه- حصل العلم بکلیة المسبب. و من فوائد العلم بالسبب حصول التحلیل فی المسبب بتوسیط السبب و تمیز ما بالعرض فيه عما بالذات؛^۱ مقدمه برهان لازم است در مواردی که سبب دارد، سبب و علت آن معلوم باشد. بر اساس این شرط برهان به دو قسم برهان لمی و انی تقسیم می‌گردد و از فواید علم به سبب آن است که شخص به فراگیری و شمول تصدیق علم پیدا می‌کند؛ زیرا چه بسا شخص به حکم جزئی از طریق حس و امثال علم به حکم جزئی پیدا می‌کند، هرگاه علم به سبب حاصل شود، علم به کلی بودن مسبب نیز حاصل می‌گردد؛ چون مسبب دایر مدار وجود سبب است. از فواید علم به سبب توانایی تجزیه و تحلیل در مسبب از طریق سبب است و شخص می‌تواند از این طریق ما بالعرض را از ما بالذات تمیز دهد.

محقق طوسی با تعبیر اقدم بودن بالطبع آن را بیان می‌کند، می‌گوید:

أن شرائط مقدمات البرهان خمسة: أولها أن يكون أقدم من نتائجها بالطبع لتكون عللا لها، و ثانيها أن تكون أقدم منها عند العقل أيكون أعرف منها ليكون عللا للتصديق بها. الی ان يقول: و اقتصر الشيخ هاهنا علی ذکر شرطین من هذه الخمسة (ان يكون اقدم بالطبع من النتيجة، ان تكون اقدم عند العقل، ان تكون مناسبة لنتائجها، ان تكون ضرورية وان تكون کلیة) و هما الثالث و الرابع، و ذلك لأن الأول يختص ببرهان اللم و سنذكره مع الشرط الثاني عند ذکر أقسام البرهان؛^۲ شرایط برهان پنج امر است اولین آن این است که مقدمه نسبت به نتیجه تقدم طبعی داشته باشد (تقدم طبعی تقدم علت ناقصه بر معلول است) تا مقدمه علت نتیجه باشد. شرط دوم: مقدمه در عالم ذهن مقدم بر نتیجه باشد به این معنا که شناخته شده‌تر از نتیجه باشد تا مقدمه بتواند علت تصدیق نتیجه قرار بگیرد. تا به این جا می‌رسد: شیخ الرئیس از میان شروط پنج‌گانه (اقدم بودن بالطبع، اقدم بودن عند العقل، مناسب بودن مقدمه با نتیجه، ضروری بودن و کلی بودن) تنها دو شرط مناسب بودن مقدمه با نتیجه و ضروری بودن را ذکر کرده است، چون شرط اول (مقدم بودن طبعی مقدمه بر نتیجه) اختصاص به برهان لم دارد و شرط دوم را ما در جای خود بحث خواهیم کرد.

ما در ابتدای بحث میان شرایط معرفت‌شناختی و شرایط واقعی برهان تفکیک نمودیم به این معنا که باید هر کدام را به طور مستقل بحث کرد و ما در این مقال در صدد بررسی شرایط ناظر به واقع مقدمات برهان هستیم. اگر با این نگاه به قضیه بنگریم، شرطی را که علامه طباطبایی مطرح کرده است، شرط معرفت‌شناسانه نسبت به مقدمات برهان است، مناسب بود که مثل سایر شرایط

۱. طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، ص ۱۱۱.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، شرح الاشارات و التنبیها للمحقق الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۲۹۷.

تنها شرایط ناظر به واقع را ذکر می‌کرد تا دقیقاً برای ما شرایط ناظر به واقع مقدمات برهان مشخص می‌گردید؛ اما آنچه را محقق طوسی مطرح کرده است تا حدی میان شرط واقعی و شرط ناظر به معرفت تفکیک کرده است، لذا مقدم بودن طبعی مقدمه را با مقدم بودن در ذهن از همدیگر جدا دانسته است.

در بحث اقسام برهان قطب‌الدین شیرازی می‌گوید:

برهان منقسم می‌شود ببرهان لمّ و برهان انّ؛ اما برهان لمّ آن است که اعطاء علت وجود و تصدیق کند با هم، چنانکه گویند هذه الخشبة مستها النار و کل خشبة مستها النار فهي محترقة، فهذه الخشبة محترقة؛ و اوسط در آن با آنکه علت تصدیق است علت حکم است اکبر بر اصغر، و اگر چه علت اکبر نباشد در نفس خویش، بل بسیار باشد کی معلول احد الطرفين باشد، چون حرکت آتش کی معلول اوست، و علت وصول او بخشبه؛ اما برهان انّ آنست که اعطاء علت تصدیق کند فقط، چنانکه هذه الحمى تشتد غبا، و کل حمى تشتد غبا فهي محرقة؛ و بسیار باشد کی اوسط درین معلول حکم باشد؛ و حینئذ آن را دلیل خوانند، چنانکه هذه الخشبة محترقة، و کل محترق فقد مسته النار.^۱

مشابه این بیان در کلمات بسیاری از منطق‌دانان آمده و بر اساس آن برهان به دو قسم برهان‌انی و لمی تقسیم می‌گردد،^۲ برهان چه برهان «لم» و چه برهان «ان» بدون ملازمه امکان‌پذیر نیست؛ از این رو وجود ملازمه در برهان کاشف از وجود ملازمه در مقدمات آن نیز هست. بر این اساس، ما نتیجه می‌گیریم که وجود ملازمه در برهان، در رتبه قبل از آن میان موضوع و محمول ضروری است. مورد سوم در بحث قضایای لزومیه و اتفاقیه شرطیه گفته شده، لازم است قضایای لزومیه میان مقدم و تالی علاقه لزومیه باشد. شارح مطالع می‌گوید:

الشرطية المتصلة اما لزومية او اتفاقية لأنها ان كان بين طرفيها علاقه‌ای بسببها يقتضى المقدم لزوم التالى له فهي لزومية مثل ان يكون المقدم علّة للتالى او معلولا له او لعلته او مضافا له او غير ذلك فان لم يكن بين طرفيها علاقه‌ای يقتضى اللزوم فهي اتفاقية؛^۳ شرطیه متصله یا لزومیه است و یا اتفاقیه؛ زیرا اگر میان دو طرف رابطه‌ای وجود داشت که به سبب آن مقدم مقتضی لزوم تالی باشد، قضیه لزومیه است، مثل جایی که مقدم علت تالی یا معلول تالی یا علت تالی و یا مضاف با تالی باشد و اگر میان دو طرف رابطه مقتضی لزوم وجود نداشت، قضیه اتفاقیه خواهد بود.

وجود علاقه لزومیه به معنای ضرورت این امر در قضایاست، این ضرورت در حقیقت نشأت گرفته

۱. شیرازی، قطب‌الدین محمود بن مسعود، درة التاج، تصحیح سید محمد مشکات، ص ۴۴۸. حمی: تب. غب: یک روز در میان. حمی الغب: تب نوبه.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، الجوهر النضید، ص ۲۰۲.

۳. رازی، قطب‌الدین محمد، شرح مطالع الانوار فی المنطق، ص ۲۰۲ تا ۲۰۳.

از مقدمات برهان است که بایستی چنین ویژگی را داشته باشند.

۲. وجه شرط رابطه لزومی میان موضوع و محمول

می‌توان برای لزوم این شرط این‌گونه استدلال نمود اگر رابطه لزومی میان موضوع و محمول نباشد، وجود موضوع کاشف از وجود محمول نخواهد بود؛ زیرا وجود رابطه لزومی باعث می‌شود که وجود موضوع وجود محمول را لازم داشته باشد و الا وجود موضوع، محمول را در پی ندارد، اگر وجود موضوع، محمول را در پی نداشته باشد، مقدمات نیز نمی‌توانند کاشف از نتیجه باشند؛ چرا که با کاشف بودن موضوع از محمول در مقدمه اول و سپس کاشف بودن موضوع از محمول در مقدمه دوم نتیجه شکل می‌گیرد. بر این اساس ضروری است که رابطه لزومی میان موضوع و محمول باشد. از قضا در مورد ذاتی بودن به همین دلیل استدلال شده است. علامه حلی می‌گوید:

و إنما شرطنا ذلك لأن الغريب لا يفيد اليقين بما لا يناسبه لعدم العلاقة ای الطبیعیة بینهما؛^۱ ذاتی بودن مقدمه برهان را به این جهت شرط نمودیم که عرض غریب مفید یقین نیست؛ زیرا در این صورت به دلیل عدم تناسب و سنخیت رابطه طبیعی میان موضوع و محمول وجود ندارد.

ممکن است تصور شود این شرط تکرار همان شرط ضرورت است که قبلاً بحث گردید، چون رابطه لزومی میان موضوع و محمول بیان دیگری از رابطه ضروری میان موضوع و محمول است. می‌توان این‌گونه توضیح داد همان‌گونه که در مباحث پیشین دانسته شد، در مورد ضرورت اختلاف نظر وجود دارد، طبق هر یک از دیدگاه‌ها این‌همانی میان ضرورت و لزوم تفاوت می‌یابد. طبق دیدگاه کسانی که ضرورت را به ضرورت به حسب جهت تفسیر کرده‌اند، گزاره‌های امکانی جزء مقدمات برهان به شمار می‌رود، طبق این دیدگاه شرط ضرورت شامل این شرط نمی‌گردد. طبق دیدگاه کسانی که ضرورت را تفسیر به ضرورت به حسب جهت نموده‌اند، ضرورت شامل این شرط می‌گردد، ولی همان‌گونه که دانسته شد طبق این دیدگاه ضرورت شرط عام نیست، بلکه اختصاص به امور ضروری دارد. تنها طبق مبنای مختار که مراد از ضرورت، ضرورت به حسب جهت و ماده قضیه است، شامل این شرط می‌شود. در این صورت ذکر این شرط در حقیقت تبیین شرط پیشین خواهد بود؛ اما این نفع را دارد که ما از این طریق اولاً می‌توانیم سخن منطق‌دانان را در این بحث بررسی نماییم و هم این‌که می‌توانیم از این طریق وجه تقسیم برهان به برهان لمّ و انّ را بیان نماییم و عیار اعتبار هر کدام را بسنجیم.

۳. انواع رابطه لزومی میان موضوع و محمول

علاقه لزومی و ملازمه میان دو شیء در سه مورد وجود دارد: ملازمه میان علت و معلول، ملازمه میان

۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، الجوهر النضید، ص ۲۰۸.

معلول و علت، ملازمه میان دو معلول دارای علت ثالث، در غیر این سه مورد ملازمه میان دو شیء وجود ندارد؛ زیرا رابطه لزوم از سه حالت خارج نیست یا یک شیء با شیء دیگر به این جهت ملازمه دارد و یک شیء مستلزم وجود شیء دیگر است که شیء الف علت وجود ب است، روشن است با وجود علت معلول نیز محقق می‌گردد و یا به این جهت یک شیء مستلزم وجود شیء دیگر است که معلول شیء دیگر است؛ زیرا هرگاه معلول وجود داشته باشد علت نیز در رتبه پیشین وجود دارد و الا مستلزم آن است که معلول بدون علت محقق گردد و یا دو شیء به آن جهت با همدیگر تلازم وجودی دارند که هر دو معلول علت شیء سوم اند؛ اما به لحاظ وجودی هر دو معلول به گونه‌ای است که هرگاه یکی محقق شود دیگری نیز محقق می‌گردد، وجود هر یک کاشف از وجود دیگری است. در غیر این سه مورد ملازمه وجودی میان اشیاء وجود ندارد؛ از این رو برهان هم منحصر به همین سه قسم خواهد بود. صدر المتألهین می‌گوید:

إذ العلاقة ای العقلية إنما يتحقق بين أمور يكون بعضها علة موجبة لبعض آخر أو بين أمور تكون معلولة لعلة واحدة موجبة بلا واسطة أو بوسط فإننا نعلم أن الأمور التي ليست بينها علاقة ای العلية و المعلولية و الافتقار و الارتباط بغير وسط أو بوسط يجوز عند العقل وجود بعضها منفكا عن الآخر؛ 'علاقة و رابطه عقلی یا بین اموری تحقق می‌پذیرد که بعضی علت موجبه بعض دیگر باشد و یا بین اموری که معلول علت واحد باشد اعم از این که با واسطه باشد و یا بدون واسطه؛ اما اموری که میان آن‌ها علاقه علی و معلولی وجود ندارد، از نظر عقلی ممکن است بعضی آن‌ها از بعضی دیگر منفک شود.

صدر المتألهین در تعلیقات بر الهیات شفا با صراحت تمام اظهار می‌کند که ملازمه صرفا در همین سه مورد وجود دارد و در غیر این سه مورد ملازمه میان دو امر وجودی تحقق ندارد. می‌گوید:

أن التلازم عند التحقيق لا بد له من علة مقتضية و يكون إما بينها و بين معلولها أو بين معلولين لها لا كيف اتفق بل من حيث يقتضى العلة الموجبة تعلقا ما و حاجة لكل واحد منهما بالآخر؛ إذ كل شئین ليس أحدهما علة موجبة للآخر ولا معلولا له ولا ارتباط بينهما بالانتساب إلى ثالث كذلك فلا تعلق لأحدهما بالآخر ولا وجوب له بالقياس إليه و يمكن للعقل فرض أحدهما منفكا عن الآخر لكن كثير من الناس و منهم أبو البركات البغدادي و الإمام الرازي و صاحب الإشراق لم يتفطنوا لذلك و زعموا أن التلازم بين شئین ليس أحدهما علة للآخر ربما يكون من غير أن يوجب الارتباط بينهما ثالث و يتمثلون في ذلك بالمتضايين و ذلك ظن باطل؛^۲ ملازمه میان دو شیء نیاز به سبب و علت دارد و آن یا میان شیء و معلول آن است و یا میان دو معلول علت سوم است به گونه‌ای که علت مقتضی

۱. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، ص ۹۴.

۲. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحاشیة علی الهیات الشفاء، ص ۳۲.

نیاز هر کدام به دیگری باشد؛ زیرا اگر دو شیء یکی علت دیگر و یا معلول دیگری نباشد و از طریق شیء سوم نیز با همدیگر ارتباط نداشته باشد، هیچ کدام به دیگری ارتباط نخواهد داشت و یکی نسبت به دیگری واجب بالقیاس نخواهد بود، عقل می‌تواند یکی را منفک از دیگری فرض نماید؛ اما بسیاری از مردم مانند ابوالبرکات بغدادی؛ امام رازی و شیخ اشراق متوجه این نکته نشده و تصور نموده‌اند که ملازمه میان دو شیء در صورتی که یکی علت دیگری نباشد و هیچ ارتباط با همدیگر نداشته باشد، امکان‌پذیر است و به متضایفین مثال زده‌اند، چنین تصویری باطل است. آیت‌الله محقق خراسانی به تبع شارح تهذیب نیز همین نظر را دارد.^۱

۵. اعتبارسنجی اقسام برهان

اگر ملازمه میان دو شیء از قبیل ملازمه میان علت و معلول باشد، به این معنا که موضوع علت و محمول معلول آن در هر دو مقدمه باشد، برهان لمّی خواهد بود. اگر ملازمه میان دو شیء از قبیل ملازمه میان معلول و علت باشد، به گونه‌ای که موضوع معلول و محمول علت آن در هر دو مقدمه قرار بگیرد، برهان اَنّ خواهد بود. اگر ملازمه میان دو شیء از قبیل دو معلول دارای علت سوم باشد، این قسم نیز برهان اَنّ به شمار می‌رود. اگر ملازمه میان دو شیء از قبیل دو متلازم بدون علت باشد، در این صورت نیز برهان اَنّ مطلق نام دارد. بر این اساس ما چهار نوع برهان داریم. در این بحث سخن در مورد اعتبار هر یک از براهین ذکر شده است، کدام یک از اقسام چهارگانه برهان مفید یقین است و کدام یک مفید یقین نیست؟

الف. برهان لمّ

برهان لمّ برهانی است که به ترتیب اصغر علت وجود اوسط و اوسط علت وجود اکبر باشد، لازمهٔ علّیت اوسط برای وجود اکبر آن است که علّت برای ثبوت اکبر برای اصغر نیز قرار بگیرد. البته این که گفته شده است حد اوسط علّت ثبوت اکبر برای اصغر باشد، هر چند خود معلول اصغر باشد، سخن ناتمامی است، ولی مجال تفصیل فعلاً در این باره وجود ندارد، معیار آن است که اصغر علّت وجود اوسط و اوسط علّت اکبر باشد.

این قسم از برهان کاشف از واقع و مفید یقین است؛ زیرا ملازمه میان علت و معلول جزء امور بدیهی است، هرگاه علت تامه تحقق یابد به این معناست که معلول نیز تحقق می‌یابد، انفکاک معلول از علت تامه محال است. بنابراین، وجود علت تامه کاشف از وجود معلول است و افزون بر این که اصل وجود معلول کشف می‌گردد نوع وجود معلول نیز کشف می‌گردد.

۱. خراسانی، محمدعیسی قاسمی، الیتمه شرح و ایضاح لحاشیة التهذیب، ص ۲۴۹ تا ۲۵۰.

ب. برهان انّ دلیل

برهان انّ برهانی است که اصغر معلول اوسط و اوسط معلول اکبر است، لازمه معلول بودن اوسط برای اکبر آن است، که اصغر نیز معلول اکبر باشد.

این قسم از برهان نیز کاشف از واقع و مفید یقین است؛ زیرا ملازمه میان معلول و علت روشن است، چون هیچ معلولی بدون علت تحقق نمی‌یابد، هرگاه معلول تحقق داشته باشد، کاشف از تحقق علت در رتبه قبل است. البته روشن است وجود معلول صرفاً خبر از اصل وجود علت می‌دهد و هیچگاه علت را به صورت واضح و آشکار مشخص نمی‌کند.

ج. برهان انّ متلازم

برهان ان متلازم برهانی است که اصغر و اوسط و اکبر هر سه معلول شیئی ثالث‌اند که در مقدمات برهان ذکر نشده است، ولی معلول بودن این سه به گونه‌ای است که هرگاه یکی تحقق یابد نشانه آن است که دیگری نیز تحقق دارد.

این قسم از برهان نیز دارای اعتبار و مفید یقین است؛ زیرا با فرض این که دو معلول با همدیگر تلازم وجودی داشته باشند، وجود هر یک کاشف از تحقق دیگری نیز هست. تمام سخن در این است که تلازم میان دو معلول علت شیئی سوم باید اثبات گردد.

اشکال علامه طباطبایی

علامه طباطبایی این دو نوع اخیر از برهان را لغو و تحصیل حاصل دانسته است، به این دلیل که در این دو قسم سیر از معلول به علت وجود دارد، علم به معلول بودن در صورتی حاصل می‌شود که در مرتبه قبل علم به علت آن حاصل گردد و الا معنا ندارد چیزی به عنوان معلول فرض شود. اگر بنا شود در رتبه قبل از علم به معلول، علم به علت حاصل گردد، دوباره از معلول پی به علت ببریم لغو و تحصیل حاصل خواهد بود. می‌گوید:

و فرعوا علی ذلک عدم إفادة أحد - قسمی البرهان الإثنی للعلم و هو القیاس الذی أوسطه علّة لوجود الأصغر و بعبارة أخرى - القیاس الذی یتوسل فیہ بآثار الشیء إلى إثبات نفسه؛ و ذلک ان العلم بالمعلول لا یتّم إلا مع العلم به و وجود علّة قبله فیکون اثبات وجود العلة به ثانیاً لغوّاً لا اثر له؛^۱ متفرع بر مطلب پیشین برهان انّ مفید یقین نخواهد بود، برهان انّ برهانی است که اوسط علت وجود اصغر است و یا به عبارت دیگر استدلالی است که از راه آثار برای اثبات شیئی استدلال می‌شود؛ زیرا علم به معلول در صورتی حاصل می‌گردد که در رتبه پیشین علم به علت آن حاصل شده باشد، در چنین فرضی اثبات وجود علت با معلول لغو خواهد بود.

۱. صدر المتألهین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، تعلیقة الطباطبائی، رقم ۱، ج ۳، ص ۳۹۶.

به نظر می‌رسد ضرورتاً چنین تلازمی وجود ندارد که علت به معلول بودن تنها در فرض علم به علت حاصل گردد، بلکه چه بسا ممکن است شخص از راه نشانه‌ها علم به معلول بودن چیزی بی‌برد، از همین طریق می‌تواند برای اثبات معلول بودن و وجود علت استدلال کند. البته روشن است صرف معلول بودن وجود اصل علت را ثابت می‌کند، آنگاه اگر علت منحصره باشد همان علت ثابت می‌گردد، اگر علت غیرمنحصره باشد، علت خاص از میان علل متعدد معین نمی‌گردد.

د. برهان تلازم

علامه طباطبایی قسم چهارم از برهان را ذکر کرده است و آن برهانی است که هیچ‌گونه رابطه علی و معلولی میان دو شیء وجود ندارد؛ اما دو شیء از نظر حقیقت خارجی شیء واحد است، ولی به لحاظ تحلیل عقلی متعدد است، در این صورت به دلیل وحدت وجود خارجی می‌توان از طریق حیثیت و جهت، حیثیت و جهت دیگر را اثبات نمود، مثلاً حقیقت واحدی به نام وجود هست می‌توان از آن مفاهیم متعدد مثل اصالت، وحدت، فعلیت و... را انتزاع نمود که همه این امور از حقیقت واحد حکایت می‌کند، مصداق واحد است و مفاهیم متلازم‌اند، مثلاً خارجیت ملازم فعلیت است و فعلیت ملازم اصالت است. منشأ این تلازم علیت و معلولیت نیست، چون علیت و معلولیت فرع بر دوگانگی و اثبیت است و مفروض آنست در خارج اثبیت در کار نیست، بلکه صرفاً بعضی ملازمات نسبت به ذهن اظهر از بعضی ملازمات دیگر است. فلذا حد وسط برای وصول به ملازم دیگر قرار می‌گیرد. این قسم از برهان مفید یقین است. می‌گوید:

ان برهان انّ یجب ان یتألف من مقدمات لا سبب فیها. قال الشیخ فی الفصل الثامن من المقالة الاولى من کتاب البرهان: فان كان الاکبر للاصغر لا سبب لذاته لکنه لیس بین الوجود له و الاوسط کذلک للاصغر الا انه بین الوجود للاصغر ثم الاکبر بین الوجود للاوسط فینعقد برهان یقینی و یکون برهان انّ لیس برهان لمّ؛ برهان انّ لازم است از مقدماتی تشکیل شود که سبب ندارد. شیخ رئیس در برهان شفا می‌گوید: اگر ثبوت اکبر برای اصغر فی حد ذاته سبب نداشته باشد؛ اما بین الوجود نسبت به آن نباشد، همین‌طور اوسط برای اصغر سبب نداشته باشد، ولی بین الوجود برای اصغر باشد و اکبر بین الوجود برای اوسط باشد، در این صورت برهان یقینی فراهم می‌گردد. این قسم برهان انّ است نه برهان لمّ.

در مباحث فلسفی صرفاً این قسم از برهان را مفید یقین می‌داند:

ای کون موضوعها اعم الاشياء یوجب ان لا یکون معلول لشیء خارج منه اذ لا خارج هناک، فلا علة له فالبراهین المستعملة فیها لیست ببراهین لمّیه و اما البرهان الان فقد تحقق فی کتاب البرهان من المنطق ان السلوک من المعلول الی العلة لا یفید یقیناً فلا یبقی للبحث الفلسفی الا البرهان الانّ

الذی يعتمد فيه على الملازمات العامة فيسلک فيه من احد المتلازمين العامين الى الآخر؛^۱ موضوع فلسفه عام‌ترین اشیاست، این امر موجب می‌شود که موضوع آن معلول چیز خارج از این موضوع نباشد؛ زیرا چیزی خارج از وجود نیست. در نتیجه برای موضوع آن علت وجود ندارد. بر این اساس، برهان‌هایی که در فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد، برهان لمّ نیست؛ اما برهان آن همان‌گونه که در کتاب برهان ثابت شده سیر از معلول به علت مفید یقین نیست. بنابراین، در فلسفه تنها بر برهان مبتنی بر ملازمات عامه اعتماد می‌شود، در این نوع از برهان‌ها یکی از دو امر متلازم عام به دیگری سیر می‌شود.

نقد و بررسی

تلازم در وجود خارجی منحصر به ملازمه علی و معلولی و ملازمه دو معلول علت سوم است، در غیر از سه مورد مذکور میان اشیای خارجی تلازم وجود ندارد. در نتیجه ما نمی‌توانیم به جز از سه راه ذکر شده از چیزی به چیزی دیگر استدلال نماییم.

اما یک مشکل در این مسأله وجود دارد مباحث فلسفه یکی از بارزترین موارد استدلال برهانی است، موضوع فلسفه هستی است و مسائل آن مباحث کلی هستی است، روشن است کلی هستی علت ندارد تا بتوان برای اثبات و یا نفی چیزی استدلال برهانی نمود؛ از این رو ما باید برای این مشکل راه‌حلی بیابیم.

آیت‌الله مصباح این مشکل را از این طریق حل نموده است: مقصود از علیت اعم از علیت خارجی و علیت به حسب اعتبارات عقلی است، در فلسفه درست است برهان به حسب علیت و معلولیت خارجی وجود ندارد؛ ولی علیت و معلولیت به حسب اعتبارات عقلی وجود دارد، فی‌المثل امکان علت نیاز ممکن به واجب است. از این رو، اگر استدلال فلسفی به این شکل تشکیل شود: عالم ممکن است و هر ممکنی نیاز به واجب دارد. بنابراین، عالم نیز نیاز به واجب دارد، چنین برهانی لمّی خواهد بود.^۲

پذیرش این سخن دشوار است؛ زیرا مراد فلاسفه از علیت و معلولیت به حسب خارج و عالم عین است و علیت و معلولیت در اعتبارات عقلی جایی ندارد. در خصوص امکان اگر مراد امکان ماهوی باشد، علت وجود نیست، چون امکان وصف ماهیت متأخر از ماهیت است و ماهیت متأخر از وجود است، شیء متأخر نمی‌تواند علت احتیاج شیء متقدم باشد. اگر مراد امکان فقری باشد نحوه‌ای وجود است. در این صورت، این که جزء اعتبارات عقلی باشد، جای بحث دارد.

راه‌حل دیگر این است که در مباحث فلسفی نیز همواره برهان فلسفی از طریق علیت و معلولیت

۱. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمة، ص ۶.

۲. مصباح یزدی، محمدتقی، تعلیقة علی نهاية الحکمة، ص ۱۵.

است، این که موضوع فلسفهٔ هستی فی حد نفسه است، مانع آن نیست که استدلال فلسفی علی و معلولی در آن راه نداشته باشد؛ زیرا هستی فی حد نفسه نه علت دارد و نه نیاز به علت دارد، امر بدیهی است؛ اما استدلال همواره به منظور اثبات صفات و ویژگی‌ها و یا برخی ساحت‌های وجود است. در این گونه موارد علت و معلولیت راه دارد، چرا که مراد از علت و معلولیت در مباحث فلسفی ضرورتاً علت و معلولیت به معنای علت ایجادی نیست، بلکه مطلق سببیت و مسببیت میان دو شیء را شامل می‌شود، رابطهٔ سببیت و مسببیت همواره میان ذات و صفات وجود دارد، اگر هستی را بسان ذات تصور نماییم و صفات آن بسان اعراض ذات است، اگر با واسطهٔ قرار دادن ذات به صفات برسیم برهان علی و اگر از راه آثار برسیم برهان اتئی و اگر از راه صفات به صفات دیگر برسیم برهان تلازم خواهد بود. شاهد بر مدعا که مراد از علت و معلولیت، سببیت و مسببیت است، این که از شرایط برهان ذاتی بودن مقدمات است، ذاتی بودن به این معناست که صفت عارض بر ذات ذاتی آن باشد، این با سببیت سازگار است.

پایان و نتیجه بحث

در پایان این نوشتار به عنوان نتیجه این که در بحث مقدمات برهان، ذاتی بودن از شرایط مقدمات برهان است و از تفسیرهای ذکر شده، نظریهٔ علامه طباطبایی دقیق‌تر است. ضروری بودن به معنای ضرورت به حسب ماده و جهت است و بر خلاف آرای منطقدانان شرط لازم برای همهٔ مقدمات برهان است و اختصاص به استنتاجات ضروری ندارد. کلیت به مفهوم شمول و فراگیری نسبت به همهٔ افراد در همهٔ زمان‌ها شرط دیگری است که بایستی در مقدمات برهان باشد و اختصاص به نتایج کلی ندارد. در آخر رابطهٔ لزومی میان موضوع و محمول و مقدم و تالی نیز شرط است. بر پایهٔ همین شرط برهان به سه دسته برهان لمّی، برهان اتئی دلیل و برهان اتئی تلازم تقسیم می‌شود و همهٔ اقسام آن مفید یقین است و قسم سوم به نام برهان تلازم مطلق که بدون رابطهٔ علی و معلولی باشد، وجود ندارد.

ختم این نوشتار مورخه ۲۳ / ۱ / ۱۳۹۶ ه.ش برابر با ۱۳ رجب سالروز ولادت مولای متقیان علی بن ابی طالب سال ۱۴۳۸ ه.ق.

منابع

- ابن سینا، حسین (۳۷۰-۴۲۸ه.ق)، الاشارات و التنبيهات، قم: نشر البلاغة، اول، ۱۳۷۵.
- _____، الشفاء-المنطق، البرهان، تحقیق: سعید زاید و همکاران با نظارت ابراهیم مدکور، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بر اساس چاپ مصر، اول، ۱۴۰۴.
- _____، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، تحقیق و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه،

- تهران: دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۹.
- اصفهانى، محمدحسين (۱۲۹۶-۱۳۶۱هـ.ق)، نهاية الدراية فى شرح الكفاية، بيروت: مؤسسه آل البيت، دوم، ۱۴۲۹.
- بهمنياربن مرزبان (۴۵۸هـ.ق)، التحصيل، تحقيق مرتضى مطهرى، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۵.
- تهانوى، محمدعلى، كشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، بيروت: مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۶م.
- حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (م۷۲۶)، القواعد الجلية فى شرح الرسالة الشمسية، تحقيق شيخ فارس الحسون، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، اول، ۱۴۱۲.
- خراسانى، محمدعيسى قاسمى، اليتيمة شرح و ايضاح لحاشية التهذيب، نجف: مطبعة النعمان، اول، ۱۳۸۶ = ۱۹۶۷م.
- خراسانى، محمدكاظم (۱۲۵۵-۱۳۲۹هـ.ق)، كفاية الاصول، قم: مؤسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۹.
- رازى، فخر الدين محمد بن عمر (۵۴۴-۶۰۶هـ.ق)، منطق الملخص، تهران: دانشگاه امام صادق، اول، ۱۳۸۱.
- رازى، قطب الدين محمد محمد بن محمد بويه ورامينى (م۷۷۶هـ.ق)، المحاكمات بين شرحى الاشارات، قم: نشر البلاغة، اول، ۱۳۷۵.
- رازى، قطب الدين محمد، تحرير القواعد المنطقية فى شرح الرسالة الشمسية، تصحيح محسن بيدارفر، انتشارات بيدار، قم: دوم، ۱۳۸۴.
- رازى، قطب الدين محمد، شرح مطالع الانوار فى المنطق، قم: انتشارات كتبي نجفى، بى تا.
- ربانى گلپايگانى، على، مناهج الاستدلال، مؤسسه النشر الاسلامى، اول، ۱۴۱۴.
- سبحانى، جعفر، ارشاد العقول، تقرير محمدحسين، عاملى، قم: مؤسسه امام صادق، اول، ۱۳۲۴.
- سبزوارى، هادى (۱۲۱۲-۱۲۸۹هـ.ق)، شرح المنظومة، تصحيح و تعليق حسن حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب، اول، ۱۳۶۹.
- سبزوارى، هادى (۱۲۱۲-۱۲۸۹هـ.ق)، التعليقات على الشواهد الربوبية، تحقيق سيد جلال الدين آشتياني، ايران: مشهد، المركز الجامعى للنشر، دوم، ۱۳۶۰.
- سبزوارى، هادى، شرح الاسماء الحسنى، تحقيق نجفقلی حبيبي، تهران: دانشگاه تهران، اول، ۱۳۷۲.
- سهروردى، شهاب الدين يحيى بن حبيش (۵۴۹-۵۸۷هـ.ق)، مجموعه مصنفات (اللمحات)، تصحيح و مقدمه هانرى كرين، سيد حسين نصر و نجفقلی حبيبي، تهران، مؤسسات مطالعات و تحقيقات فرهنگى، دوم، ۱۳۷۵.

- شهابی، محمود، رهبر خرد، قم: انتشارات عصمت، ۱۳۸۲.
- شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود (زنده تا ۶۸۷هـ.ق.)، رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية، تحقیق نجفقلی حبیبی، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، اول، ۱۳۸۳.
- شیرازی، قطب الدین محمود بن مسعود (۶۳۳-۷۱۰هـ.ق.)، درة التاج، تصحیح سید محمد مشکات، تهران: انتشارات حکمت، سوم، ۱۳۶۹.
- صدر المتألهین، محمد شیرازی (۹۷۹-۱۰۴۵هـ.ق.)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۹۸۱م.
- صدر المتألهین، محمد شیرازی، شرح الهدایة الاثریة، تحقیق محمد مصطفی فولادکار، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، اول، ۱۴۲۲.
- _____ الحاشیة علی الهیات الشفاء، قم: انتشارات بیدار، بی تا.
- صدر، محمدباقر (۱۳۵۳-۱۴۰۰)، بحوث فی علم الأصول، تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه السلامی، ج ۱، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- صنقور، محمد، المعجم الأصولی، قم: منشورات الطیار، دوم، ۱۴۲۸.
- طباطبایی، محمدحسین، البرهان فی المنطق، تحقیق و تعلیق غالب الکعبی، قم: انتشارات مدین، اول، ۱۴۲۸.
- _____ حاشیة الکفایة، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، اول، ۱۴۰۲.
- _____ نهایة الحکمة، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- طوسی، محمد بن الحسن و حلّی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید، تصحیح محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار، پنجم، ۱۳۷۱.
- طوسی، محمد بن الحسن، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، سوم، ۱۳۶۱.
- _____ تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار، تهران: دانشگاه تهران، اول، ۱۳۸۵.
- _____ شرح الاشارات و التنبیهاة للمحقق الطوسی، قم: نشر البلاغة، اول، ۱۳۷۵.
- عراقی، ضیاء الدین علی بن ملا محمد، بدائع الافکار فی الأصول، تقریر میرزا هاشم آملی، نجف، المطبعة العلمیه، اول، ۱۳۷۰.
- _____ نهایة الأفکار، تقریر محمدتقی بروجردی، قم: انتشارات اسلامی، اول، ۱۴۱۷.
- فارابی، ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان (۲۶۰-۳۳۸هـ.ق.)، کتاب الحروف، تحقیق محسن

مهدی، دارالمشرق، بیروت: اول، ۱۹۸۶م.

_____ المنطقیات للفارابی، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، اول، ۱۴۰۸.

فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۰۷۲هـ.ق)، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان، بی تا.

قوام صفری، مهدی، ترجمه و پژوهش برهان شفا، تهران: انتشارات فکر روز، اول، ۱۳۷۳.

مشکینی، ابوالحسن، حاشیة کفایة الاصول، (کفایة الاصول با حواشی مشکینی)، قم: لقمان، اول، ۱۴۱۳.

مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم أبحاثها، قم: الهادی، ششم، ۱۳۷۴.

مصباح یزدی، محمدتقی، تعلیقة علی نهاية الحکمة، قم: مؤسسه در راه حق، اول، ۱۴۰۵.

مظفر، محمدرضا، المنطق، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۷هـ.ق = ۲۰۰۶م.

فصل پنجم

نگاهی به آثار علمی محقق خراسانی

نردبان عروج به آسمان

(نگاهی به سلم الصعود اثر اخلاقی آیت الله محقق خراسانی)

اسدالله جعفری

ماه شعبان ماه مناجات با یگانه معبود است، درهای آسمان بر روی کبوتران حرم باز شده تا بال نیاز گشایند و برتارک قاف وصال آشیان گزینند و بر ماسوی برافشانند. در این ایام عروج و صعود به جهان متعالی، می‌خواهم کتابی از عالم ربانی، زاهد مجاهد، علامه محقق خراسانی را به دوستان معرفی کنم تا در پرتو انفاس قدسیه مؤلف پارسایش پله‌پله تا ملاقات خدا عروج کنیم.

اصول ایمان یا اصول سعادت قسمت اول از کتاب گران سنگ سلم الصعود الی منتهی المقصود است که به زبان فارسی نگارش یافته است. این اثر در حوزه علمیه نجف نوشته شده و به قطع رقعی در ۳۴۴ صفحه در مطبعة النعمان نجف اشرف بدون تاریخ نشر به چاپ رسیده است. همان طوری که از نام کتاب پیداست، کتاب اخلاقی در حوزه آموزه‌های اخلاق دینی می‌باشد.

محقق خراسانی کتاب «سلم الصعود» را در سه قسمت نوشته و یا قصد نوشتن آن را داشته است که عبارتند از: ایمان یا اصول سعادت، سموم کشنده و اخلاق رفیعه. بخش اول کتاب سلم الصعود درباره ایمان تدوین شده و دارای شش فصل می‌باشد. نویسنده علی‌رغم این که عنوان کتاب ایمان یا اصول سعادت است به تعریف ماهوی ایمان و سعادت پرداخته، بلکه به نمودهای عینی از عمل مؤمنان پرداخته و در همین راستا تاریخ ظهور و بروز ایمان را در حیات مؤمنان بیان کرده است. برای همین کتاب در عین حال که اثر مذکور یک کتاب اخلاقی است، یک دوره مختصر تاریخ اسلام نیز می‌باشد. جلوه‌های از ایمان را در میدان نبرد صدر اسلام گزارش داده است.

محقق خراسانی فصل اول را به تعریف نقلی ایمان از دیدگاه قرآن و سنت اختصاص داده است و در همین فصل راجع به علم و ارزش علم هم سخن گفته و علم را زیربنای ایمان دانسته و ایمان را سرچشمه فضایل اخلاقی و سعادت دستیابی به اخلاق تعریف نموده است و در تبیین و شرح گفته‌های خود آیات قرآن و احادیث و روایات را گردآورده و تاحدی شرح و بسط داده است.

در فصل دوم راجع به اخلاق و غرایز و چگونگی تهذیب آن سخن گفته است. در این فصل نیز از روایات و تاریخ فراوان بهره برده و به شیرینی کتاب افزوده است به گونه‌ای که خواننده ناخودآگاه به

ادامهٔ خواندن کتاب تشویق و ترغیب می‌شود.

از فصل سوم به بعد وارد بحث‌های تاریخی ایمان می‌شود، جلوه‌های از ایمان یاران رسول را در رویارویی با کفار و پیش‌آمدهای فتنه‌انگیز با نثر روان، عموم‌فهم، شیرین، جذاب و در عین حال مختصر و دقیق گزارش می‌دهد. فصل‌های آخر خواندنی‌ترین بخش کتاب است و دایرة‌المعارفی از پدیدهٔ ایمان به خواننده عرضه می‌شود.

محقق خراسانی در جای‌جای از فصول کتاب به نقد بعضی از روایات و گزارش‌های تاریخی می‌پردازد و عالمانه و منصفانه نقد علمی می‌کند که از تتبع و تحقیق و تدقیق ایشان در حوزهٔ حدیث، رجال، تاریخ، تفسیر و ادبیات حکایت دارد.

این کتاب برای عموم خوانندگان عزیز، در گروه‌های سنی مختلف قابل استفاده است، دارای نثر روان و به دور از اصطلاحات پیچیده علمی می‌باشد و در گزارش‌های تاریخی هم بسیار روان و دقیق و در عین حال گویا و رسا گزارش داده است.

مؤلفان معاصر افغانستان

(نگاهی به کتاب المؤلفون الافغانیون المعاصرون)

محمد علی برهانی شهرستانی

کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» تألیف محمد عیسی القاسمی الافغانی، به زبان عربی، با قطع رقعی، در ۲۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۹ هـ.ق مطابق ۱۹۷۰ م در مطبعة النعمان نجف اشرف و با هزینهٔ مرد خیری به نام «عبد الجلیل محمد افضل» که دوست مؤلف بوده، به چاپ رسیده است. کیفیت چاپ مرغوب نیست، کاغذ کاهی، حروف چینی نامطلوب، اغلاط چاپی و نارسایی‌های دیگر؛ اما وزن بودن محتوا این نارسایی‌ها را تحت الشعاع قرار داده است.

همان‌گونه که از صفحهٔ اول کتاب پیداست، کتاب مذکور بخش اول کتاب «الافغانیون فی التاریخ» می‌باشد، در صفحهٔ دوم تصویری از مؤلف زینت بخش کتاب شده که حکایت از دوران جوانی، شور و نشاط و رشادت مؤلف دارد.

در صفحهٔ سوم اهدانامه درج شده است. مؤلف اثر خود را به محمد ظاهر، پادشاه وقت افغانستان، با ذکر القاب و عناوین پرطمطراق اهدا نموده و در پایان صفحه نوشته است: «این اثر ناچیز خود را توسط سفیر کبیر افغانستان استاد خلیل‌الله خلیلی، به مقام شامخ اعلیٰ حضرت همایون اهدا نموده، امیدوارم مورد قبول آن شاه ادب دوست بگردد.»

آیت‌الله محقق خراسانی با اهدای کتاب خود به محمد ظاهر شاه این هدف را دنبال می‌کرد که روابط حسنه با حکومت افغانستان داشته باشد تا بتواند از این طریق برای طلاب خدمت کند. در همین راستا با استاد خلیل‌الله خلیلی سفیر وقت دولت افغانستان در بغداد، طرح مراد و دوستی می‌ریزد، از این طریق موفق می‌شود مسائل اقامتی و تمدید پاسپورت و امور دیگر طلاب را تسهیل نماید؛ طلابی که برای حل مشکل‌شان از محقق خراسانی به سفارت نامه می‌برده‌اند، کارشان بدون تکلف حل می‌گردیده است.

از صفحهٔ چهار تا چهارده، عناوین «ملاحظه»، «اعتذار عن الحوزة العلمية و اساتیدها الکرام»، «اعتذار آخر»، «کلمة المؤلف» و «تمهید» به چشم می‌خورند که در ذیل این عناوین، مؤلف گرانمایه

به مطالب مختلفی از جمله به مشکلات فراروی نبود منابع مکتوب در موضوع مورد نظر و اهمیت و اولویت موضوع، در دل داشتن آرزوی به انجام رساندن این مهم، علل و اسبابی که مشوق مؤلف در خلق این اثر نفیس شده، اشاره کرده است. از علما و بزرگان و مؤلفین افغانستانی که نام‌شان در این کتاب نیامده عذر خواسته و وعده داده است، در مجلد یا مجلدات بعدی این پروژه مهم را تکمیل نماید. همین‌طور، از بزرگان و مؤلفینی که زندگی‌نامه‌های‌شان در کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» آمده، ولی حق‌شان به خوبی ادا نشده، عذرخواهی کرده است.

در ذیل عناوین «سخن مؤلف» و «مقدمه»، مؤلف می‌نویسد: یکی از آرزوهاییم که همواره تحقق آن را از خدای بزرگ مسألت می‌نمودم، این بود که کتابی بنویسم که شامل زندگی‌نامه‌ی علما و فضایی افغانستانی از گذشته تا حال باشد و معرفی آثار علمی و ادبی آن‌ها را احتوا نماید، خداوند این توفیق را داد که این آرزو تا حدی محقق گردد، لذا در ملاقات از قبل تعیین‌ناشده با سفیر افغانستان در بغداد استاد خلیل‌الله خلیلی در منزل یکی از کارمندان سفارت افغانستان داشتیم، در زمینه‌های مختلف بحث و گفتگو شد و از جمله از موقعیت و تقدم علمی طلاب مهاجر افغانستانی در حوزه علمی نجف اشرف صحبت به میان آمد. ایشان بنده را مکلف نمود تا رساله‌ای بنویسم که شامل زندگی‌نامه علمی طلاب و مؤلفین و نویسندگان افغانستانی در عراق باشد؛ از آنجایی که تألیف چنین کتابی از هدف‌های جدی و آرزوهای اصلی‌ام بود، تشویق و ترغیب استاد خلیل‌الله خلیلی مرا مصمم‌تر کرد و به کارم سرعت بخشید و در همان‌جا به ایشان وعده دادم که به زودی چنین کتابی خواهم نوشت. بعد در آخر کتاب می‌نویسد: از همان وقتی که استاد خلیل‌الله خلیلی مرا به نوشتن این جزوه تکلیف نمود آن را در طی بیست روز نوشته و تکمیل نمودم و در تاریخ ۱/۵ / ۱۳۹۰ از چاپ آن فارغ شدم. از صفحه پنزده مطالب اصلی کتاب آغاز گردیده و شرح حال ۲۳ نفر از علما، بزرگان و مؤلفین افغانستانی که دارای آثار و تألیفات مطبوع و غیرمطبوع بوده به طور فشرده گردآوری شده است. زندگی‌نامه هر شخصی در فصل جداگانه مورد بررسی قرار گرفته، به ذکر نام و نام خانوادگی، نام پدر، زادگاه، محل رشد و نمو، آثار و تألیفات، خدمات علمی و تبلیغی و دینی و اجتماعی او پرداخته شده است. بعضی از بزرگان تصویر مبارک‌شان نیز زینت‌بخش فصل شده است.

افرادی که شرح حال‌شان در کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» آمده است، به ترتیب و عناوین مذکور در کتاب به صورت ذیل است:

۱. سیدمحمدسرور واعظ بهسودی؛
۲. شیخ محمداسحاق فیاض؛
۳. شیخ قربانعلی محقق ترکمانی؛
۴. شیخ محمدعلی مدرس افغانی؛

۵. شیخ محمد آصف محسنی قندهاری؛
۶. شیخ موسی عالمی بامیانی؛
۷. شیخ صفر محمد عالمی؛
۸. شیخ غلام حسین توسلی؛
۹. سید نادر واعظی؛
۱۰. شیخ عبدالله موحدی کیسوی؛
۱۱. شیخ امان الله عارفی؛
۱۲. شیخ محمد حسین نوری؛
۱۳. شیخ علی محمد شریعتی؛
۱۴. سید محمد محقق دیزنگی؛
۱۵. سید غلام حسین موسوی؛
۱۶. شیخ غلام حسن فصیحی؛
۱۷. سید اسماعیل حسینی؛
۱۸. شیخ محمد حسن مولوی قندهاری؛
۱۹. سید جواد حسینی؛
۲۰. شیخ نصر الله ناصری.

مؤلف محترم با این که تابعیت ایران را دارد؛ ولی روی هویت اصلی و تاریخی اش بیشتر تأکید می‌ورزد، لذا در آخر مقدمه و پایان کتاب خود را این گونه معرفی می‌نماید: «محمد عیسی القاسمی الافغانی المدعو لدی الاحباب بالمحقق الخراسانی».

در قسمت آخر کتاب، متن زندگی نامه آیت الله محقق خراسانی است به قلم دو تن از دوستان و شاگردان ایشان به زبان فارسی تهیه و ضمیمه کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» چاپ شده است.

تعداد زیادی از شاگردان و دوستان استاد علامه محقق داوطلب شده که برای آن بزرگوار نیز زندگی نامه‌ای تهیه نمایند تا در کتاب مذکور به مناسبت این که ایشان شاه فرد «مؤلفان افغانستانی» است به چاپ برسد، ولی ایشان حاضر نمی‌شده که شرح حال ایشان در این کتاب بیاید، بعد از اصرار زیاد قبول می‌کند و از مجموع زندگی نامه‌های تهیه شده برای ایشان، نوشته سید محمد محقق ورسی و استاد شیخ غلام حسن فصیحی یک‌هولنگی را انتخاب و در آخر کتاب چاپ می‌شود.

مبارزه با فقر

(نگاهی به کتاب الکفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر)

یوسف عارفی

کتاب: «الکفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر» نوشته علامه بزرگوار مرحوم آیت الله محقق خراسانی است. این کتاب در سال ۱۳۹۳ ه.ق. در نجف اشرف و به وسیله چاپخانه نعمان (مطبعة النعمان)، در قطع وزیری و جلد شومیز چاپ شده است.

نویسنده کتاب آیت الله محقق خراسانی، از دانش‌آموختگان حوزه علمیه نجف است. مرحوم علامه، در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی، عقلی و نقلی، دارای تخصص و آگاهی گسترده و عمیق بوده است، از فقه، اصول، حدیث و تفسیر گرفته تا منطق، فلسفه و کلام آبخور اندیشه و حوزه‌های آگاهی و تخصص او را شکل می‌داد. آثار به‌جامانده از ایشان گویای این واقعیت است؛ اما آن ویژگی بارزی که موجب شهرت فراگیر ایشان گردید و او را در نظر عالم و عامی بزرگ و متمایز ساخت، خطابه‌های متفاوت و ابتکاری او بود؛ خطابه‌های بی‌نظیر و شیوای مرحوم علامه آن‌چنان گیرا و عالمانه بوده است که علاوه بر اقشار مختلف مردم از عرب و عجم و بزرگان حوزه علمیه نجف، سرآمدان حوزه، مانند مرحوم آیت الله العظمی خویی، مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی و آیت الله صدرای بادکوبه‌ای را نیز به پای منبرهای او می‌کشاند. برخی از آثار ایشان که در نجف چاپ شده است عبارت است از:

۱. سلم الصعود، در حوزه عقاید و اخلاق؛

۲. الیتیمه، شرح کتاب حاشیه، در حوزه منطق؛

۳. هداية المنطق، شرح منطق منظومه، در حوزه منطق؛

۴. المؤلفون الافغانیون، معرفی عالمان و نویسندگان افغانستانی.

کتاب «الکفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر» چنان‌که از عنوانش پیداست رویکرد اقتصادی دارد و به زبان عربی نوشته شده است. مرحوم علامه، در این کتاب، در صدد شناسایی، شرح و تفسیر امروزی راه‌حلهایی است که دین اسلام برای رهایی از چنگال فقر ارائه کرده است. براساس آنچه که مؤلف علامه در مقدمه یادآوری نموده است، این کتاب قرار بوده در سه جزء و جلد تدوین و منتشر

شود، ولی فعلاً فقط یک جزء از کتاب در دسترس است. جلد اول کتاب به صورت کلی، از دو بخش شکل گرفته است. بخش اول مفاهیم و کلیات است که سهم بسیار اندکی نسبت به کل کتاب دارد. بخش دوم راه‌حل‌ها است که به تعداد راه‌حل‌های ارائه شده قابل تقسیم است.

به هر حال کتاب با بحث دقیق مفهومی در مفهوم فقر، شروع می‌شود و پس از یکسری مباحث مقدماتی، وارد بحث و راه‌حل‌هایی که هدف اصلی تدوین و تکوین کتاب است، می‌گردد. از نظر مرحوم علامه، راه‌حل‌هایی را که اسلام برای رهایی از چنگال فقر ارائه نموده است، تدریجی و فرایندی است. از توجه به فرد و برنامه دادن به افراد جامعه شروع می‌شود و به جامعه و ارائه برنامه‌های اجتماعی منتهی می‌گردد. مطالب کتاب بر مبنای همین رأی و نظر ترتیب داده شده و روی هم رفته، سه راه‌حل فردی و اجتماعی در این جلد از کتاب بحث شده است.

الف. اولین راه‌حل به نظر ایشان، راه‌حل فردی و تربیتی است که با ترغیب و تشویق افراد به کار و کسب شروع می‌شود. برخی از مباحث و عناوین زیرمجموعه این راه‌حل، از این قرار است: کسب و کار در قرآن، کسب و کار در سنت، آثار شوم فقر، توجه جدی به کار در سیره انبیاء، کار در سیره رهبران و پیشوایان مسلمین، سیره امامان معصوم (ع)، کار عبادت است، کار جهاد در راه خدا است ... و

ب. دومین راه‌حل، راه‌حل اخلاقی است: مؤلف علامه برای این راه‌حل دو وجه تعریف می‌کند؛ از یک جهت، آن را یک راه‌حل فردی و از جهت دیگر نوعی راه‌حل اجتماعی محسوب می‌دارد:

۱. وجه فردی: راه‌حل اخلاقی از یک جهت متوجه فقیر است و آموزه‌های اسلامی به انسان گرفتار فقر، جهت بهره‌برداری درست، توصیه‌های اخلاقی دارد و او را به پایداری، ریاضت و تربیت نفس فرا می‌خواند. مباحثی چون اصل پایداری و ریاضت، فضیلت فقر بر غنا و جایگاه بلند فقر و فقیر صابر در آموزه‌های اسلامی، زیرمجموعه این وجه بحث قرار گرفته‌اند.

۲. وجه اجتماعی: راه‌حل اخلاقی از جهت دیگر متوجه جامعه و اجتماع است و آموزه‌های اسلامی جامعه و اجتماع را به تعاون و هم‌دردی با فقرا فرا می‌خواند. مؤلف علامه، مباحثی چون ارزش تعاون و هم‌دردی، ارزش شاد کردن دل‌ها، ارزش برآوردن نیازمندی‌های مؤمن، ارزش تلاش برای رفع گرفتاری مؤمن، ارزش اطعام و پوشاندن مؤمن و... را در آموزه‌های اسلامی مطرح می‌کند.

ج. کفالت و تکافل اجتماعی: تکافل اجتماعی به این معنا است که افراد جامعه همدیگر را سرپرستی و ضمانت کنند و در آن‌چه که در اختیار دارند به همدیگر کمک و مساعدت نمایند چه به صورت ایجابی، مانند سرپرستی یتیمان و از کارافتادگان و کمک به فقیران و... و یا به صورت سلبی، مانند تحریم احتکار و جلوگیری از غش و خیانت. مرحوم علامه، از سه نوع کفالت سخن می‌گوید: کفالت بعضی از اقارب مانند انفاق بر پدر و مادر و...، کفالت دولت و حکومت اسلامی و کفالت

عام. مباحث و مطالبی چون فقر و اصل کفالت بعضی از اقارب، اصل کفالت بعضی از اقارب و اندازهٔ کارایی آن، فقر و اصل کفالت حکومت اسلامی و... در این راه‌حل مطرح شده است.

مباحث کتاب در نوع خود ابتکاری و شرح آموزه‌های اسلامی مربوط به هر باب بسیار عالمانه است. روش کتاب آمیزه‌ای از روش نقلی و عقلی است. هدف استخراج راه‌حل‌های دین اسلام از آیات قرآن و روایات معصومین (ع) برای مدیریت فقر در جامعهٔ بشری است، ولی در مواردی، بینش فلسفی مرحوم علامه چه در شرح و تفسیر آیات و روایات، چه در تحلیل مباحث و چه در رد شبهات و پاسخ به سؤالات، با روش نقلی در می‌آمیزد. با این‌که مرحوم علامه، عرب‌زبان نیست؛ اما از زبان و ادبیات فاخر عربی امروزی بهرهٔ وافر دارد. کلمات در نوشتار ایشان در عین سلاست و روانی، ترکیب فاخر، ادبی و سحرآمیز می‌گیرد. مطالب غامض و پیچیدهٔ علمی، بدون این‌که از شأن و عمق علمی‌شان کاسته شود، در قالب جذاب، روان و همه‌فهم جای داده می‌شود.

کتاب الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر، پس از کتاب اقتصادنا، اثر گران‌سنگ شهید صدر نوشته شده است، به همین جهت در جای‌جای کتاب از آن کتاب نقل قول می‌کند و آرای شهید صدر را به نقد و بررسی می‌گیرد. احتمالاً شیوع ایدئولوژی‌های ضد دین به‌ویژه ایدئولوژی کمونیستی در کشورهای اسلامی خصوصاً در دانشگاه‌ها یکی از دلایل قیام به نوشتن این کتاب بوده است. چنان‌که می‌دانید در زمان تألیف این کتاب؛ یعنی نیمهٔ دوم قرن بیستم، ایدئولوژی کمونیستی در جوامع اسلامی و مجامع دانشگاهی جایگاه و پایگاه خاص یافته و طرفداران زیادی را جذب خود نموده بود. یکی از شاهراه‌های نفوذ این ایدئولوژی در کشورهای اسلامی، مسائل اقتصادی خصوصاً مشکل فقر فراگیر در این کشورها بود. کمونیست‌ها با شعار حمایت از کار و کارگر و بهانه ساختن فقر، بسیاری از آموزه‌های اسلامی را زیر سؤال می‌بردند. مؤلف علامه بدون این‌که یادی از این ایدئولوژی نماید، راه‌حل دین برای فقر و جایگاه کار و کارگر در دین اسلام را بیان و برخی از شبهات را با بیان عالمانه رد می‌کند.

دَرِّیگانه در منطق

(معرفی دو اثر منطقی از آیت‌الله محقق خراسانی)

حبیب‌الله فهیمی

«علم منطق علم ترازوست و علم‌های دیگر علم سود و زیان است و رستگاری مردم بپاکی جانست و پاکی جان به صورت بستن هستی‌هاست اندر وی و به دور بودن از آرایش طبیعت و راه بدین هر دو به دانش است و هر دانشی که به ترازو سخنه نشود یقین نبود، پس به حقیقت دانش نبود، پس چاره نیست از آموختن علم منطق.»^۱

مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعیسی قاسمی معروف به محقق خراسانی یکی از انسان‌های خودساخته و فرهیخته‌ای است که به نکبت «هزاره بودن» گرفتار آمده است. فقیه فرزانه‌ای که می‌توانست خود «مرجع تقلید» باشد، ولی او در کمال پارسایی ترجیح داد تا آخر «مرجع تحقیق» بماند. خراسانی عالم زمان بودن را نه تنها در مرجعیت و «درس خارج» بلکه در اهتمام به «خارج درس» و درک درست واقعیت‌ها و الزامات ناگزیر زمانه می‌دانست و به همین دلیل درست در نقطه‌های عطف از تاریخ قومش در کمال تواضع و فروتنی و با بیان رسا و گویا و قدرت استدلال و اقناع بی‌مانند که خداوند به وی ارزانی داشته بود، در راه تثبیت مرجعیت اولین مرجع تقلید از میان مردم نگون‌بختش کوشید و با شجاعت و بصیرت تمام بی‌آمد این کارش را هم به جان خرید. اکنون که چند سالی بیش از درگذشت غریبانه وی نمی‌گذرد، غباری از خاموشی و فراموشی نام و یاد و خاطره او را نزدیک است از یادها بزدايد، در حالی که فرزاندگی شخصیت و اصالت آثار علمی وی می‌طلبد تا آثارش به بهترین شکل ممکن تجدید چاپ شود و از شخصیت علمی و انقلابی وی تکریم شایسته به عمل آید. البته در این روزگار غلبه میان‌مایگی که محتوای آگاهی بسیاری از ماها را به طور یکسان یادداشت‌های ژورنالیستی منتشره در اینترنت تشکیل می‌دهد و به کمک «گوگل» این آصف بن برخیاى دنیای جدید مطلوب را به یک چشم برهم‌زدن در دسترس داریم، زبان نخبه‌پسند و

۱. ابن‌سینا، دانشنامه‌ی علایی، بخش منطق، صفحه ۶.

محتوای عمیق کتاب‌های خراسانی، در ناشناخته ماندن شخصیت و آثار وی بی‌تأثیر نیست، ولی در دسترس نبودن کتاب‌ها و نایاب بودن بیشتر این آثار که از چاپ برخی بیش و کم نیم‌قرن زمان گذشته می‌تواند دلیل عمدهٔ گمنامی این شخصیت در محافل علمی باشد. بگذریم از برخی عوامل بیرونی دیگر که جای گفتن آن این‌جا نیست «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند». با این وجود در این قحط‌سال همت و جوانمردی این‌که دوستانی پیدا می‌شود تا به خواست دل و انگیزش وجدان، نور چشم و نقد عمر صرف کاری کند که برای آنان نه نامی دارد و نه نانی، بر این همت‌ها آفرین باید گفت. از جان و دل از بارگاه بلند باری به دعا خواستاریم تا به این دوستان سلامتی و توفیق عنایت کند، تا بتواند در این مسیر گام‌های استوارتر بردارد و در زنده نگهداشتن شعله یاد این فرزندان توفیق روزافزون به دست آرد که به راستی اگر وجدان ما به خواب نرفته باشد، حَسْتُو می‌شویم (اعتراف می‌کنیم) که این بزرگان حق بس عظیم بر ذمه هر یک از ما دارد. به هر روی آنچه این دوستان از روی پندار نیک‌شان از این کمترین بنده خدا خواسته معرفی اجمالی دو اثر منطقی از مرحوم خراسانی است که سطری چند به اندازه فهم و درک ناقص خود دربارهٔ این کتاب‌ها ارائه خواهیم کرد تا باشد که چه در نظر آید.

۱. الیتیمه فی شرح الحاشیه

کتاب نخست از آثار منطقی مرحوم خراسانی که در این نوشته معرفی می‌گردد «الیتیمه» نام دارد که شرح تحقیقی بر کتاب معروف «الحاشیه علی التهذیب» است. خود کتاب «الحاشیه» از آثار منطقی قرن دهم هجری قمری و مؤلف آن جناب مولی شهاب الدین حسین یزدی معروف به ملا عبدالله (متوفی ۹۸۱ ق) از شاگردان غیاث‌الدین منصور بن صدرالدین دشتکی است. همان‌گونه که از نام کتاب پیداست این اثر حاشیه بر کتاب «تهذیب المنطق» اثر دانشمند منطقی و متکلم نام‌آور جهان اسلام جناب مسعود بن عمر سعد تفتازانی (متوفی ۷۹۳ ق) از دانشمندان قرن هشتم است. نظر به این‌که کتاب حاشیه در زمان مرحوم محقق خراسانی یکی از اصلی‌ترین متون آموزشی در علم منطق بوده و تا کنون هم به طور کامل کنار گذاشته نشده است، ایشان مطابق سنت رایج در حوزه‌های علمیه و به ضرورت پاسخ‌گویی به نیازمندی طالبان علوم دینی، به شرح و توضیح این کتاب اقدام کرده است. کتاب مرحوم خراسانی دقیقاً نیم‌قرن پیش؛ یعنی در سال (۱۹۶۷ م مطابق با ۱۳۸۶ هجری قمری) در نجف اشرف منتشر شده است. ساختار کتاب مانند بسیاری از دیگر آثار منطقی تدوین‌یافته، دو بخشی در دو قسمت اصلی و جداگانه «تصورات» و «تصدیقات» سامان داده شده است که با در نظر گرفتن مباحث مقدماتی و خاتمه کتاب می‌توان گفت اجزای اصلی کتاب را چهار بخش تشکیل می‌دهد که عبارتند از:

۱. امور مقدماتی که برای ورود به مباحث اصلی کتاب لازم است؛

۲. بخش اصلی قسمت اول؛ یعنی بحث تصورات، که مباحث الفاظ و دلالت‌شناسی، بحث از کلیات و مباحث تعریف را در بر دارد؛

۳. مباحث تصدیقات (بخش اصلی قسمت دوم) که در آن انواع قضایا از جهات گوناگون بررسی می‌شوند و سپس از گونه‌های مختلف استدلال (قیاس، استقراء، تمثیل) سخن به میان می‌آید و سرانجام نوبت به مواد قیاس می‌رسد که در این کتاب هم مانند معمول کتاب‌های منطق دو بخشی صناعات خمس (مواد قیاس) به طور بسیار فشرده و گذرا بررسی شده است؛

۴. بخش پایانی کتاب بررسی اجزای علوم است که از موضوع، مسائل و مبادی علوم و دیگر (رئوس ثمانیه) علم مانند وجه تسمیه، مؤلف، جایگاه شناسی و سنخ‌شناسی علم بحث می‌کند. مباحث این بخش از کتاب را اگر به ادبیات رایج امروز معادل‌سازی کنیم، در واقع به روش‌شناسی (متدولوژی) و علم‌شناسی فلسفی یا فلسفه علم نزد منطق‌دانان گذشته به طور اجمال اشاره دارد. اگر به این نگاه اجمالی بسنده نشود و اندک تأملی پیرامون مباحث کتاب صورت گیرد، آشکارا دیده می‌شود که کتاب مرحوم محقق خراسانی یک دوره منطق تحقیقی در قالب شرح حاشیه است. به دیگر سخن کاربرد متعارف و متداول از شرح دست‌کم در زمانه ما این است که شارح با توجه به متن کتاب خاص، می‌کوشد غرض مصنف را با بیان روشن‌تر و به تفصیل بیشتر برای خوانندگان بازگوید تا محتوای سخن او هماهنگ و هم‌پیوسته با عبارات کتابش در دسترس خوانندگان قرار گیرد. اگر مقصود از شرح یک کتاب همین معنا باشد به راستی که شرح محقق خراسانی فراتر از این است؛ مگر این که شرح یک کتاب و دیدگاه را به معنایی بگیرییم که در قدیم معمول و متعارف بوده است و مبتنی بر آن گاه گفته می‌شده که مثلاً «المنطقیات» فارابی یا منطق «شفا»ی بوعلی شرح «ارگانون» ارسطو است که در این کار بست سخنان شارح از تفسیر ظاهر عبارات بسی فراتر می‌رود و در این تلقی شرح در واقع همان تفسیر و هم‌افق شدن با مؤلف و در برخی مواقع فراروی از آن است. به نظر می‌رسد شرح خراسانی از سنخ دوم است.

با در نظر داشت این واقعیت که شارح یک اثر به الزام حرکت در چهارچوب متنی از پیش تعیین شده در سنجش با نویسنده کتاب در استفاده از متون و منابع، قدرت انتخاب محدودتری دارد، استفاده

۱. اصطلاح منطق دو بخشی و نه بخشی، اصطلاحی است که جناب آقای دکتر احد فرامرز قرامرملکی استاد دانشگاه تهران، منطق‌دان و روش‌شناس معاصر ایرانی با نظر به ساختار متفاوت در دو کتاب منطق شفا و منطق اشارات بوعلی بر ساخته و به کار برده و اکنون در محافل علمی و نزد منطق‌دانان معاصر ایرانی تقریباً جا افتاده است. توضیح بیشتر رجوع شود به مقدمه مفصل و عالمانه ایشان بر کتاب «التنقیح فی المنطق» اثر منطقی فیلسوف عالیقدر جهان اسلام صدرالدین شیرازی معروف به ملا صدرا، نشر بنیاد حکمت اسلامی صدرا صفحات (۸ تا ۱۵) و نیز مقاله «الاشارات و التنبیها، سرآغاز منطق دو بخشی»، مجله آینه پژوهش، شماره ۲۴ و هم‌چنین مقاله خانم فرشته ابوالحسنی نیارکی با عنوان «مقایسه الگوی رشد و قرامرملکی در تفسیر تطور تاریخی منطق در دوره اسلامی»، کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۶. ویژه‌نامه نیکولاس رشر منطق‌دان و فیلسوف آلمانی.

محقق خراسانی از آثار متنوع و گوناگون در این شرح حیرت‌انگیز است؛ به خصوص که منابع کتاب خراسانی گسترهٔ وسیع علوم اسلامی را دربر می‌گیرد. به پندار این نوشته تنوع منابع در شرح خراسانی بیانگر دو امر است: نخست، این ویژگی بیانگر اشراف خراسانی به گستره‌های گوناگون علوم اسلامی است. خراسانی در واقع علامه‌ای است که گریز از نام‌جویی و فروتنی بیش از حد لازم و نیز شرایط عمومی زندگی و زمانهٔ وی سبب شده آن طوری که شایسته شخصیت وی بود، مطرح نشود. در گام دوم حضور این همه منابع متنوع در آثار خراسانی از نگاه مسأله‌یاب و ذهن پرسشگر وی پرده برمی‌دارد و به خوبی نشان می‌دهد که این محقق فرزانه با ذهن مسأله‌مندش با فراخوان گستره‌های گوناگون علوم اسلامی از آن‌ها برای یافتن پرسش و حل مسأله‌ای که دارد استمداد می‌کند. روشن است که هیچ‌گاه یک ذهن منفعل، خنثی و خالی از مسأله نمی‌تواند علوم گوناگون از گستره‌های مختلف را به گفتگو وا دارد تا از دیالکتیک هدایت‌شده میان این گستره‌ها معرفت نو پدید آید یا مسألهٔ کهن از چشم‌انداز متفاوت نگریده شود. اصولاً ذهن‌های بسیط اگر هم بخواهد به دیدن ابعاد گوناگون مسأله و توجه به زوایای پنهان و ناپیدای آن توانا نیست.

علی‌رغم محدودیت خراسانی در چهارچوب متن از پیش تعیین‌شده، این رویکرد و نگاه جامع به خوبی در کار او پیداست. منابع کار خراسانی در این اثر تا جایی که بررسی شد، به بیش از سی و چهار اثر بالغ می‌گردد. از «کتاب الحروف» اثر معروف فارابی (الیتیمه: ۲ / ۱۳) تا کتاب معروف «رهبر خرد» از میزرا محمود شهابی خراسانی که معاصر به حساب می‌آید؛ به دیگر سخن تمام آثار منطقی قابل توجه و مربوط به بحث در دورهٔ اسلامی تا جایی که در دسترس بوده از آغاز تا فرجام از دید این محقق گرامی پنهان نمانده‌اند، به علاوهٔ این، امتیازی که وی از برخی آثار تفسیری، ادبی، کلامی و اصولی نیز برای شرح و توضیح متن مورد نظر هر جا مناسبت دست داده، کوتاهی نکرده است. مهم‌تر از همه باید این واقعیت را فراموش نکنیم که خراسانی این اثر را در حدود سی سالگی نوشته است. سال تولد ایشان اگر دقیقاً (۱۳۵۵ قمری) باشد با توجه به سال نشر کتاب که سال (۱۳۸۶ قمری) می‌باشد و حدود یک سال را هم برای فرایند چاپ در نظر بگیریم به همین نتیجه می‌رسیم. در چنین سن و سال مواجههٔ چنین استادانه با آثار پهلوانان عرصهٔ منطق و پدید آوردن اثری که در آن از منابع درجه‌یک هم چون شفای بوعلی، شرح اشارات، شرح شمسیه، الجوهر النضید و شرح مطالع به خوبی و با اشراف کامل استفاده شده و برخی از حاشیه‌های بسیار گمنام چون حاشیهٔ عطار بر شرح تهذیب خبیبی و حاشیه مرحوم فاضل جیلانی بر «التقریب» فروگذار نشده است، وسعت دامنه تحقیق خراسانی را به خوبی نشان می‌دهد. در یک کلام منابع اثر خراسانی در این شرح بسی بیش از منابع بسیاری از معاصران صاحب‌نام برای تألیف مستقل است.^۱

۱. برای نمونه دکتر غلام‌حسین ابراهیمی دینانی کتابی دارد به نام «درخشش ابن رشد در حکمت مشاء» که منابع این کتاب با

توجه معنادار خراسانی به شرح‌ها و حاشیه‌های نگاشته‌شده بر تهذیب المنطق مانند حاشیه محقق دوانی بر تهذیب و حاشیه مرحوم عطار بر شرح خبیبی نشان می‌دهد مرحوم خراسانی به فراز و فرود بحث و تمام گستره‌ای کارهای انجام‌شده دربارهٔ مسأله یا متن مورد تحقیق نگاه فراگیر دارد و خوب می‌داند که کاروان تحقیق در این موضوع خاص از کجا حرکت کرده، اکنون در کدام منزلگاه بار انداخته و در آینده باید به کدام مسیر گام بردارد تا به سر منزل مقصود برسد. این نگاه تاریخی وی به مسأله یا موضوع بحث موجب می‌گردد تنگناها و کاستی‌های احتمالی بیشتر و نمایان‌تر به چشم آیند. برخلاف برخی از شروع متداول و رایجی که عبارات آسان‌یاب کتاب‌ها را با تفصیل خسته‌کننده و بیش از حد نیاز شرح و توضیح داده، از جاهای سخت و دیریاب با ماله‌کشی عبور می‌کند، خراسانی در اثرش عملاً نشان داده که بر نقاط عطف در مسائل و مباحث به خوبی واقف است. برای مستندسازی این ادعا بسی شایسته است به برخی از این مسائل اشاره شود.

از باب مثال توجه ایشان به اختلاف دیدگاه صاحب رهبر خرد و حکیم سبزواری از یک سو و محقق دوانی از طرف دیگر دربارهٔ مقسم، در تقسیم علم به تصور و تصدیق که محقق دوانی مطلق علم را مقسم می‌داند، ولی شهابی و حکیم سبزواری معتقدند تنها علم حصولی مقسم این تقسیم است و نقد دیدگاه دوانی،^۱ جالب توجه است. شاید بسیاری برای اولین بار از طریق اثر خراسانی به این دیدگاه واقف شود؛ چه این که بدیهی‌انگاری برخی مسائل مشهور و غفلت از دیدگاه غیرمتعارف به یک رویه و عادت ذهنی ما تبدیل شده است. هم‌چنین طرح تفصیلی دیدگاه‌ها دربارهٔ بساطت یا ترکیب تصدیق در قضیه و بیان دیدگاه فخر رازی در این باب که در نتیجه بر مبنای فخر هر یک از تصورات موضوع و محمول و نسبت میان آن دو شرط و جزو تصدیق و بر مبنای حکما و فلاسفه تصورات چندگانه شرط تصدیق است و خود تصدیق امر بسیط به حساب می‌آید.^۲

یکی دیگر از مباحث جالب توجه است. شجاعت و اعتماد به نفس ایشان در نوآوری و طرح دیدگاه ویژه دربارهٔ مشتقات شایسته ستایش و تحسین است؛ بر خلاف دیدگاه جمهور که معتقدند ماده و هیأت افعال و مشتقات به طور جداگانه و مستقل بر امر مخصوص به خودشان دلالت دارد. خراسانی معتقد است در افعال و مشتقات ماده در ضمن هیأت خاص بر معنایی به خصوص دلالت

احساب مجله مورد استناد به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد، ولی شهرت نویسنده موجب گردیده این ضعف به چشم نیاید و کسی به نقد آن هم چندان مایل نباشد. شاید گفته شود ایشان نظام فکری ابن رشد را تحلیل کرده و در کار تحلیل نیازی به استفاده از منابع نبوده است. ناگفته پیداست که هر تحلیلی مسبوق و مبتنی بر توصیف و توضیح کافی داده‌های پیش از خود است و هر توصیف و توضیح اگر قرار است حداقل‌هایی از قواعد روش تحقیق در آن رعایت گردد، بایستی مستند باشد. تاجایی که می‌دانم تنها آثار منطقی ابن رشد بیش از تمام منابع کتاب دکتر دینانی است.

۱. همان، ج ۱، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۸۳.

دارد از باب مثال «ضرب» با این ماده و هیأت خاص وضع شده است، برای زدن منسوب به فاعل این‌طور نیست که ماده جدا و هیأت هم جدا از هم در بردارنده معنای مستقل باشد.^۱ مهم‌تر از همه اشاره ایشان به دیدگاه فارابی و بوعلی درباره «عقد الوضع» قضیه است که یکی عقد الوضع قضیه را امکانی و دیگری فعلی می‌داند.^۲ و نیز توجه دادن به تفاوت میان قضایای موجه معدوله موجهه سالبه^۳ المحمول و سالبه محصله که یک بحث بسیار دقیق و فنی در منطق است^۴ و پیگیری تفصیلی بحث از موجهات که یکی از پیچیده‌ترین بخش منطق است، همه گواه بر مدعای ما است.^۴

به هر روی کتاب خراسانی با این که شرح است، ولی بیش از هر کتاب مستقل و مشابه معاصر در عرصه خودش در بردارنده نکته‌ها و دقت‌های شگرف و جالب توجه است که ای کاش خراسانی این تحقیقش را فارغ از چهارچوب متن تهذیب تفتازانی و حاشیه ملاعبدالله سامان می‌داد که در این صورت شاید با خارج شدن کتاب حاشیه از درسی بودن و محوریت در منطق آموزی عارضه فراموشی دامنگیر آن نمی‌شد. اگر در پایان قرار باشد در کنار این همه هنر و محسنات کتاب از عیب آن هم چیزی بگوئیم، نداشتن شناسنامه کامل، نبود فهرست تفصیلی و راه یافتن اشتباهات مطبعی فراوان، نداشتن نمایه اعلام و اصطلاحات از کاستی‌های مهم این کتاب به شمار می‌آیند.

۲. نگاهی به هدایة المنطق

اثر منطقی دیگری که قرار است در نوشته کم‌برگ و بار به آن اشاره شود، کتاب «هدایة المنطق» شرح تفصیلی بخش منطق کتاب منظومه، اثر حکیم ملاحادی سبزواری است. آن طوری که مؤلف کتاب در پشت جلد اثرش بشارت داده گویا دو جلد دیگر از این کتاب هم آماده چاپ بوده‌اند و حتی جلد اول قسمت حکمت و فلسفه هم تدوین شده بود، ولی اکنون ما دقیقاً نمی‌دانیم که آیا مؤلف گرامی

۱. همان، ص ۸۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. اگر به یک نکته جانبی دیگر توجه داشته باشیم که قضیه‌ای به نام قضیه «موجهه سالبه المحمول» موضوع یکی از بحث‌برانگیزترین مکاتبات علمی می‌اند و متفکر اصیل و فیلسوف عالی‌مقام معاصر، فیلسوف و مفسر گرانقدر علامه طباطبایی و جامع‌الحکمتین دکتر مهدی حائری یزدی نویسنده کتاب‌های «کاوش‌های عقل نظری» و «هرم هستی» و ... واقع شده توجه و التفات خراسانی به این قضیه بیشتر معنادار می‌گردد. به خصوص این که تمرکز خراسانی برای نقضیه و بیان تفاوت آن با دو قضیه همگون دیگر پیش از مکاتبات و مجادلات علمی این دو فیلسوف بوده است، این پندار که خراسانی تحت تأثیر مباحث مذکور به این قضیه توجه کرده باشد از میان می‌رود؛ بلکه باید گفت خراسانی در توجه به این قضیه بر آن دو فیلسوف عالی‌مقام فضیلت قدم دارد. به دلیل این که از نشر کتاب خراسانی دقیقاً نیم قرن می‌گذرد؛ ولی مقاله دکتر مهدی حائری یزدی به نام «موجهه سالبه المحمول چیست؟» در پاسخ به مقاله «امکان عام» از علامه طباطبایی که سرآغاز بحث تفصیلی از این قضیه است، مطابق آن چه در مقدمه کتاب «جستارهای فلسفی» آمده اولین بار در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی در مجله دانشکده ادبیات نشر گردیده است که چیزی حدود چهل و دو سال از نشر آن می‌گذرد. تفصیل این مکاتبات را در کتاب جستارهای فلسفی، نشر موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۴، صفحات ۲۰۳ تا ۲۷۸ ببینید.

این آثار موفق شده به این بشارت‌ها و وعده‌ها عمل کند و این آثار را چاپ و منتشر سازد یا این که وی هم بسان بسیاری از آدمی‌زادگان آرزوهایش را به خود به خاک برده است. اکنون دست‌کم نویسنده این سطور در این باره چیزی نمی‌داند. آنچه عجالتاً در دسترس است، تنها جلد اول از مجموعه سه جلدی شرح منطق منظومه است که در این جلد تا پایان مباحث «کلیات خمس» به همان سبک و سیاق کتاب پیش‌گفته تدوین گردیده است. این کتاب هم مانند کتاب دیگر محقق خراسانی طبع نجف است که در چاپخانه نعمان چاپ گردیده و ناشر آن معلوم نیست که خود مؤلف است یا کسی دیگر. هرچند به لحاظ سال‌های قمری این کتاب هم سال ۱۳۸۶ را نشان می‌دهد؛ ولی از جهت تاریخ میلادی ثبت شده در جلد کتاب که سال ۱۹۶۶ میلادی را نشان می‌دهد، گویا این کتاب یکی دو ماه یا شاید چند ماه زودتر از کتاب «الیتیمه» چاپ و منتشر شده است. همان‌طوری که از پیش گفته شد، روش خراسانی در این کتاب هم مانند کتاب الیتیمه است؛ یعنی مطالب کتاب شرح منظومه را با استفاده از مهمترین منابع در دسترس با نگاه اجتهادی و انتقادی شرح می‌دهد و در صورت لزوم دیدگاه خود را با ذکر دلیل در رد یا اثبات آن بیان می‌کند. با در دسترس نبودن همه مجلدات این کتاب، نمی‌توان میان این دو اثر سنجش منصفانه داشت و یکی را از دیگری برتر نهاد، ولی از این که خود مصنف بارها در شرح حاشیه به کتاب شرح منظومه ارجاع داده، نشان می‌دهد، این کتاب گذشته از این که به لحاظ زمانی بر کتاب الیتیمه تقدم دارد، به لحاظ اهمیت و تفصیل مباحث هم در نظر مؤلف جایگاه ویژه داشته است. اکنون بیش از این درباره این کتاب نمی‌توان تفصیل داد. با این وجود یک امر نیاز به گفتن ندارد که این کتاب با نقص بزرگ ناتمام بودن مطابق برداشت و فهم این حقیر یکی از بهترین شرح‌های موجود است.

منابع

حائری یزدی، مهدی، جستارهای فلسفی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۴.
قراملکی، احدفرامرزی، التنقیح فی المنطق (مقدمه کتاب)، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.

ابوالحسنی نیارکی، فرشته، کتاب ماه فلسفه، تهران: خانه کتاب، شماره پیوسته ۲۶، آبان ماه ۱۳۸۸.
قراملکی، احدفرامرزی، آینه پژوهش، قم: بوستان کتاب، شماره پیوسته ۲۴، فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۳.

فصل ششم

نکته‌ها و خاطره‌ها

ویژگی‌های درس آیت‌الله محقق خراسانی

محمدحسین فاضل^۱

کیفیت درس آیت‌الله محقق خراسانی بدون اغراق و مبالغه در حد بسیار عالی بود. ما در درس‌های استاد سید جعفر سیدان و استاد صابری از فضیلتی مشهود مقدس حضور یافتیم، درس تجرید آیت‌الله محقق را هم دیدیم. با حفظ حرمت همه اساتید، استاد محقق با دیگران قابل قیاس نبود، بسیار مسلط بر مطالب و مسلط بر عبارات بود، قدرت تبیین ایشان بی‌نظیر بود. شرح منظومه سبزواری و کشف المراد را حدود چهل دقیقه از خارج توضیح می‌داد، مطالب را بدون مکث و تکرار بیان می‌کرد، سپس در حدود ده الی پانزده دقیقه به توضیح عبارات می‌پرداخت. شیوه اساتید و مدرسان در تدریس متون پیچیده و مطالب سنگین این‌گونه است، وقتی عبارت ابهام دارد، استاد سعی می‌کند با بیان‌های مختلف آن را توضیح دهد و چه بسا در کلام استاد تکرار زیاد صورت می‌گیرد؛ اما درس آیت‌الله محقق این‌گونه نبود، ایشان در عین حالی که بسیار بیان واضح از مطالب داشت، تکرار در کلام ایشان وجود نداشت. کتاب شرح منظومه در زمینه فلسفه دارای متن مغلق و پیچیده است، متن و شرح و حواشی در مجموع بر پیچیدگی این متن درس افزوده است. ایشان بسیار روان و عالی این کتاب را درس می‌گفت. افزون بر آن بر حواشی دیگران مانند حاشیه آملی، حاشیه هیدجی و دیگران اشراف کامل داشت و مطالب آنان را طرح می‌کرد. بنابراین، ویژگی‌های تدریس ایشان را می‌توانم در چند جمله خلاصه نمایم: اول این‌که تسلط ایشان بر متن عالی بود؛ دوم، قدرت تبیین ایشان بسیار

۱. حجت الاسلام و المسلمین محمدحسین فاضل از اساتید سطوح عالی و فضیلتی حوزه علمیه قم و از شاگردان آیت‌الله محقق خراسانی به شمار می‌رود. ایشان از سال ۱۳۶۱ دروس ادبیات و منطق را در مشهد مقدس در نزد استاد حجت هاشمی خراسانی و استاد واعظی و دروس فقه و اصول سطح را نزد استاد سید حسن صالحی مدرس فراگرفته است. جلدین کفایة الاصول را نزد استاد رضا زاده تلمذ نموده است. درس‌های کشف المراد و شرح منظومه را نزد آیت‌الله محقق خراسانی آموخته است. از درس‌های خارج اصول اعظام مشهد آیت‌الله میرزا علی فلسفی و آیت‌الله سید حسن مرتضوی بهره برده است. بعد از ۱۳ سال اقامت در مشهد مقدس به قم منتقل شده و در محضر اساتید بلندآوازه دروس خارج آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله وحید خراسانی حضور یافته است. همزمان مدت ده سال مشغول تدریس سطوح عالی در حوزه علمیه قم می‌باشد. در زمینه تألیف آثاری چون کتاب بازسازی افغانستان و بزرگان افغانستان در حوزه‌های علمیه دارد. در یک روز زمستانی در منزل ایشان واقع در مدینه العلم قم حضور یافته و از ویژگی‌های درس آیت‌الله محقق خراسانی از ایشان جو یا شدیم. فشرده صحبت ایشان مطالب فوق بود. عبدالله جعفری زمستان ۱۳۹۵.

عالی بود؛ سوم، متنی را که تدریس می‌کرد به حواشی و تعلیقات آن نظر داشت. البته قبلاً در حوزهٔ علمیه مشهد اقبال زیاد نسبت به مباحث کلامی و فلسفی وجود نداشت، از سال ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰ حوزهٔ علمیه مشهد بنا گذاشت مباحث کلامی و فلسفی را در برنامهٔ درسی حوزه بگنجانند، از آن زمان اساتیدی مانند آیت‌الله سید جعفر سیدان و استاد صابری درس‌های کلام شرح تجرید محقق طوسی را گذاشتند و در سال ۱۳۷۳ ما از آیت‌الله محقق خراسانی درخواست نمودیم که درس شرح منظومه را بگذارد و پس از اصرار ایشان پذیرفت و در حقیقت بانی دورهٔ اخیر درس فلسفهٔ ایشان بنده بودم. مباحث امور عامه را در خدمت ایشان به پایان رساندیم، سپس مسیر انتقال به حوزهٔ علمیهٔ قم باز شد و به قم منتقل شدیم، بعد از آن نتوانستیم در درس ایشان حضور یابیم. از این جهت که به قم انتقال یافتیم، خوشحال شدیم و از این جهت که درس ایشان را از دست دادیم، متأسفیم. تقریرات درس کشف المراد و تقریرات درس شرح منظومهٔ ایشان موجود است. در همان زمان یکی از طلاب کابل به نام شیخ مقداد صادقی معروف به جهش درس‌های شرح منظومهٔ ایشان را ضبط می‌کرد، اگر این نوارها موجود باشد، می‌تواند منبع مناسب برای نوشتن متن درس ایشان قرار بگیرد. آقای صادقی فعلاً در مسجد فاطمیه در کابل مشغول فعالیت است.

به هر روی کیفیت تدریس آیت‌الله محقق خراسانی عالی بود. شاید آیت‌الله محقق خراسانی اولین کسی باشد که از همشهریان در نجف درس خارج گذاشته باشد. ایشان به من گفت بابت درس خارج بنده نزد آیت‌الله شهید صدر شکایت شد، ایشان جواب داده بود اگر قوت علمی درس خارج ایشان به پایهٔ دروس خارج دیگران باشد، چه اشکال دارد که ایشان هم درس بگذارد. این نشان می‌دهد که ایشان بر مباحث تسلط کامل داشت.

خاطراتی از آیت‌الله محقق خراسانی

آیت‌الله محقق خراسانی در عین توانایی علمی مظلوم بود. دو خاطره از مظلومیت ایشان را می‌آورم.

خاطرهٔ اول: خاطرهٔ درس خارج

آیت‌الله محقق اشتغال به تدریس سطوح عالی مانند رسایل و مکاسب و کفایه و اشارات داشت؛ اما ایشان در سال ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹ درس خارج فقه گذاشت. از همین زمان برخی از برخوردارهای نامناسب شروع شد. در حوزهٔ علمیه این‌گونه معمول است که شهریهٔ اساتید به واسطهٔ پرداخت می‌گردد، بر اساس همین روال شهریهٔ آیت‌الله محقق خراسانی نیز به واسطهٔ پرداخت می‌گردید؛ اما همین‌که ایشان درس خارج گذاشت، پیام دادند که خود ایشان بیاید شهریه‌اش را دریافت کند، انگار حوزه نمی‌خواست عالم دیگر درس خارج بگوید، این یک نوع اهانت و بی‌احترامی به ایشان بود. البته این درس هم ادامه نیافت و به دلیل گرفتاری‌های شخصی و مشکلات اقتصادی و شاید عوامل دیگر بعد

از یک ماه این درس تعطیل گردید.

خاطرهٔ دوم: خاطره از زمان کسالت ایشان

وقتی مرض دیابت ایشان تشدید یافت برای دریافت کمک و مساعدت از دفاتر آیات عظام جهت درمان و معالجه به قم آمد، شاید ایشان به دفاتر و بیوت تعداد زیادی از مراجع مراجعه کرد. واقعا مایهٔ تأسف است که شخصیت‌های علمی و اجتماعی ما برای حل مشکلات درمان و معالجه‌شان دفتر به دفتر سراغ مساعدت و کمک بروند؛ متأسفانه از سوی دفاتر مراجع مساعدت کافی نشد، به خصوص انتظار می‌رفت دفتر آیت‌الله محقق کابلی مساعدت کافی نماید؛ چرا که ایشان جزء شخصیت‌های علمی ما و جزء اعضای دفتر بود و کسی بود که برای بسط و ترویج مرجعیت تلاش کرده بود، اگر تلاش‌ها و تبلیغ خالصانه ایشان نبود، نظام مرجعیت در افغانستان استوار نمی‌گردید؛ لذا جا داشت که دفتر مرجعیت با تمام توان از این شخصیت فرزانه حمایت کند و نیازمندی‌های ایشان را رفع نماید و درمان ایشان را به عهده بگیرد.

تلاش برای ترویج مرجعیت

علی احمد راسخ

هر وقت به آیت‌الله کابلی فکر می‌کنم، ناخودآگاه به یاد مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی (رضوان الله تعالی علیه) می‌افتم. شاید به این دلیل که اگر ایشان نمی‌بود، نه آیت‌الله کابلی مسأله مرجعیت را قبول می‌کرد و نه موافق اجازه می‌دادند. بنابراین، آیت‌الله خراسانی نباید به این راحتی از اذهان ما پاک شود. آن روزهایی که طلبه‌ها و نیروهای فکری فعال در مشهد اطراف آیت‌الله محقق کابلی را گرفتند و تقاضا کردند که ایشان مرجعیت را بپذیرد و رساله چاپ کنند، آیت‌الله کابلی قبول نمی‌کرد. این وضعیت چند روز دوام آورد. راستی نیروهای جوان خواهان مرجعیت پشت سر آیت‌الله محقق خراسانی قرار داشتند، ایشان باید در صف اول کار اصلی را انجام می‌داد، یادم است یکی از روزها در یکی از جلسات، آقای خراسانی صحبت کرد و به آیت‌الله کابلی گفت که ایشان اعلم علمای این مردم است و باید مرجعیت را قبول کند. آیت‌الله کابلی باز قبول نمی‌کرد، ایشان متقابلاً آقای خراسانی را اعلم خطاب کرد و گفت که اگر اعلمیت را در نظر بگیریم، شخص آیت‌الله خراسانی باید مرجعیت را قبول کند. پس از ختم یکی از جلسات، ما چند نفر آیت‌الله خراسانی را تا بیت‌شان همراهی کردیم؛ با توجه به این احساس که ممکن است آیت‌الله کابلی قبول نکنند، من به آیت‌الله خراسانی عرض کردم چه اشکال دارد که ایشان پیشنهاد آیت‌الله کابلی را مبنی بر مرجعیت قبول کند. ایشان در جواب فرمود که گذشته از مسأله اعلمیت به دو دلیل آقای کابلی مناسب‌ترین فرد است:

اولاً؛ ایشان آدم متدین است، یقیناً خداوند در این راه توفیقش می‌دهد؛

ثانیاً؛ ایشان قوم دارد، حتی اگر دیگران وجوهات خود را ندهند، به کمک آنان می‌تواند به کار ادامه دهد. با آن که در آن روزها هزینه جلسات بر دوش حاجی‌های بازاری ترکمنی بود، من متوجه تحلیل درست و عمیق آیت‌الله خراسانی نشدم.

یادگاری از استاد محقق خراسانی

غلام‌نبی نظری

۱. یکی از روزها حوالی ساعت ۱۰ قبل از ظهر با حاجی آقای محمدنبی خطیبی جهت احوال‌جویی حضور آیت‌الله محقق خراسانی رسیدیم، ایشان ما را به گرمی به حضور پذیرفت، در زمینه‌های مختلف صحبت شد که برای من بسیار شیرین و لذت‌بخش بود. در پایان آن دیدار به حضرت استاد گفتم: از یکی از دوستان شنیده‌ام حضرت‌عالی دعای سر سفره خیلی خوب بلد هستید، اصل آن دعا فارسی بوده و شما آن را به عربی برگردانده‌اید، خواهش می‌کنم آن دعا را به من هم بیاموزید. فرمود: بنویس، گفتم اگر شما لطف نموده آن را با دست خط مبارک خود بنویسید و من به رسم یادگار پیش خود نگهدارم، سپاسگزار می‌شوم. خدا رحمتش کند اخلاق ایشان به گونه‌ای بود که خواهش و تمنای کسی را رد نمی‌کرد، قبول فرمود و بعد از مدتی دعای منظور را نوشته توسط حاجی آقای خطیبی برایم فرستاد و من بسیار خوشحال شدم.

۲. یکی از سخنان ناروایی که بعضی از جاهلان به آیت‌الله محقق خراسانی می‌زدند این بود که ایشان را ضد سادات معرفی می‌کردند و حال آن‌که آن بزرگوار به سادات واقعی و متدین احترام خاص قائل بود. خوب به خاطر دارم که در کتابخانه قائم آل محمد (عج) مراسمی بود و آیت‌الله خراسانی سخنرانی داشت، بنده تقریباً در تمام سخنرانی‌های آیت‌الله خراسانی شرکت می‌کردم در آن مجلس نیز بودم، وقتی آقای خراسانی روی منبر قرار گرفت و می‌خواست خطبه بخواند، سیدی که من او را نمی‌شناختم از جلسه بلند شد و کاغذی را به دست آقای فاضل پسر مرحوم آقای شیخ سلطان ترکستانی داد تا به آیت‌الله خراسانی بدهد، آقای خراسانی فرمود: من عینک ندارم چشمم نمی‌بیند، آقای فاضل آن نوشته را برای آیت‌الله خراسانی خواند ایشان فرمود خیلی خوب، فهمیدم. در آن کاغذ نوشته بود که شما با سادات خصومت دارید، بعد آیت‌الله خراسانی فرمود: این‌ها حرف‌های جهال است، من با سادات هیچ‌گونه خصومت و دشمنی ندارم؛ بلکه ارادت خاص به سادات دارم.

۳. یکی از سوژه‌هایی که علیه آیت‌الله خراسانی استفاده کردند، عکس ایشان با داوود سرخوش بود، عده‌ای که با اندیشه‌ها و تلاش‌های آقای خراسانی مخالف بودند، سر و صدا و تبلیغات کردند که

فلانی با داوود سرخوش عکس گرفته و آبروی روحانیت را برده است. شبی در کتابخانهٔ رسالت پای منبر آیت‌الله خراسانی بودیم ایشان فرمود: دوست من آقای نهضت به من گفت که بعضی‌ها می‌گویند شما با شخصی به نام داوود سرخوش عکس گرفته‌اید و او را تأیید نموده‌اید. من در یک جلسه‌ای دعوت شدم و آن‌جا کسی ایشان را برای من معرفی نمود و گفت این آقا یکی از هنرمندان و شعرای افغانستان است و من هم شناختی از ایشان نداشتم، وی را در مسیر انقلاب و مجاهدین افغانستان تشویق نمودم و خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ وقت کسی را در راه خلاف تأیید نکرده و نمی‌کنم. دیگر این‌که هر کسی که دوست دارد با من عکس بگیرد، بگیرد، ولی من عاشق عکس کسی نیستم.

صدای رسای عزت و شکوه ملت

غلام حسن اکبری

آیت‌الله محقق خراسانی در سال‌هایی که دید در پرتو جهاد مقدس و مقاومت خستگی‌ناپذیر و تحولات پیش‌آمده در افغانستان بعد از سال‌ها محرومیت، یأس و حرمان، روزنه‌امیدی بر روی مردم ما گشوده شده، از دل و جان مایه گذاشت و نقش‌آفرینی کرد و در طی چند سال با تمام وجود از سر دلسوزی و با مهر و محبت تمام با سخنان شیوا و شورانگیز و خطابه‌های آگاهی‌بخش و تحول‌آفرین با مردم سخن گفت. آن مرحوم با بیانات ارزنده‌اش مردم را جهت داد و امیدها را در دل زنده نمود و پایه‌یک اقتدار و سربلندی در عرصه‌های علمی و سیاست را بی‌ریزی کرد. خدایش بیامرزد و او را همنشین انبیا و اولیا قرار دهد.

خوب به خاطر دارم که در کتابخانه‌قائم آل محمد (عج) و کتابخانه‌رسالت گلشهر مشهد که آن روز مراکز مهم تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز و محل اجتماعات بزرگ مردمی بود، آن مرحوم در این دو مکان و جاهای دیگر به کزات در اوج صحبت‌هایش مشت‌های مبارک را گره کرده بالابرده فریاد می‌زد:

مردم عزیز! ملت غیور! من محصول سه حوزه (حوزه علمی مشهد، قم و نجف) و یک عمر تجربه‌ام، سرد و گرم روزگار را دیده، شیرینی‌ها و تلخی‌های فراوان چشیده‌ام، با عرب و عجم کار کرده‌ام، در کنار آیت‌الله سید محسن حکیم بوده‌ام و آیت‌الله خوبی و امام خمینی را همراهی کرده‌ام. امروز همین چند صباحی که در کنار شما قرار دارم، راحتم و احساس می‌کنم بار مسئولیت‌م را به منزل رسانده‌ام. مردم حرمان‌زده و غیور و شجاع امروز تحول پیش‌آمده، شما را در جایگاه بلندی قرار داده، نسبت به سرنوشت خود و کشور و مملکت بی‌تفاوت نباشید. من بارها گفته و بازهم می‌گویم اگر می‌خواهید برای خود مردمی باشید، اگر می‌خواهید به حق و حقوق خود برسید، اگر می‌خواهید در تصمیم‌گیری‌های کشور سهیم باشید، اگر می‌خواهید در بدنه‌دولت آینده جایگاهی داشته باشید و نظر شما را لحاظ کنند، سه چیز را باید داشته باشید: اول، داشتن رهبر قدرت‌مند و قوی؛ دوم، داشتن مرکزیت فقهی؛ سوم، داشتن قدرت سیاسی و نظامی. اگر این سه امر را داشتید جای نگرانی

نیست به همهٔ خواسته‌های تان می‌رسید و گرنه به کوچکترین خواسته‌تان دست پیدا نخواهید کرد و در فردای انقلاب کسی از شما نام نخواهد برد. همان‌گونه که با وجود دادن این همه شهید در مقابل تجاوز شوروی و حتی داشتن سنگرهای مشترک جهادی با برادران اهل سنت، بعد از شکست ارتش سرخ برادران مجاهد اهل سنت رفتند در پاکستان به توافق هم دولت ائتلافی تشکیل دادند بدون این که نامی از شما ببرند.

پس ملت بزرگوار! مردم عزیز! رهبران جهادی! روی این سه موضوع با همبستگی و اتحاد و اتفاق سرمایه‌گذاری کنید، سیاسیون با تدبیرشان اهل علم با تنویرشان، تجار با صرف مال و هر کس به هر نحوی برای تحقق این سه موضوع عزّت‌آفرین تلاش کنند.

محقق خراسانی گمنام و مظلوم زیست و مظلوم رفت

محمدحسین ابراهیم زاده

به یاد دارم وقتی آیت الله محقق خراسانی از سفر پاکستان برگشته بود با چند نفر برای زیارت به منزل ایشان واقع در منطقه طلاب مشهد رفتیم. هنگام ورود چند نفر طلبه از منزل ایشان خارج شدند، من آن‌ها را خوب می‌شناسم، ولی صلاح نمی‌دانم نام‌شان را ذکر کنم.

بعد از احوال‌پرسی، ایشان شروع به صحبت کردند و گلایه داشتند از علمایی که لحظه‌ای قبل به زیارت‌شان رفته بودند. آیت الله گفت: «آقایان طلاب مرا سخت محکوم می‌کنند به این که من آبروی علما و روحانیون را برده‌ام. می‌گویند چرا شما با یک دمبوره‌چی؛ یعنی داوود سرخوش عکس گرفتید؟»

ایشان توضیح دادند اگر این جماعت به خود نیابند، مردم ما روی خوبی را نخواهند دید. عکس گرفتن من چند دلیل دارد: اولاً که من به منزل آن‌ها نرفتم و آن‌ها به دیدن من آمدند؛ ثانیاً، وظیفه من به عنوان آیت الله این است که به سؤالات آن‌ها پاسخ بگویم و آن‌ها را نصیحت کنم؛ سوم، خداوند برای مردم حجت فرستاده و من نمی‌توانم این حق را از آن‌ها بگیرم.

ایشان اضافه کرد: من به سرگذشت تلخ شما خیلی آگاه هستم و تاریخ و گذشته مردم را به خوبی می‌دانم. چرا تاریخ و گذشته خود را از من نمی‌پرسید؟ چرا تحقیق و پرسش نمی‌کنید؟ من تاریخ مظلومیت هزاره را به خوبی می‌دانم. من به خوبی می‌دانم که مردم ما و شما برای این که مالیات سنگین و کمرشکن دولت ستمگر وقت را تأمین کنند، مجبور شدند دختران جوان‌شان را بفروشند و بهای‌شان را مالیات بدهند.

شما نمی‌دانید و یا خیلی کم می‌دانید این مردم همه چیز خود را داد برای این که روغن کته‌پاوی را بدهد. ایشان بعد از گفتن این حرف اشک از چشمان‌شان ریخت. گفت: «به خدا قسم اگر توان مالی داشتم، مجسمه ابراهیم خان گاو‌سوار را از طلا می‌ساختم. چون این ابراهیم خان گاو‌سوار بود که در آن زمان شجاعت کرد و قیام نمود و این مالیات کمرشکن را از دوش مردم برداشت.»

آیت‌الله هم‌چنان سخن می‌گفت و اشک می‌ریخت و معلوم بود که دل پر خون و قلبی آکنده از درد دارند.

آیت‌الله خراسانی گمنام و مظلوم زیست و مظلوم رفت و مردم هزاره از گنجینهٔ وجود و حضورشان هیچ بهره‌ای نبرد و ایشان را از دست داد.

بنده ماهیانه یک بار به زیارت آیت‌الله می‌رفتم. به یاد دارم یک بار ایشان می‌گفت: فلانی ظلمی که در حق مردم و قوم هزاره شد، در دنیا بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر است. از تاریخ عبدالرحمان و دستگیر شدن و کشتار رجال ارزگان گفت. به قدری در این باره سخن گفت که من خود را فراموش کرده بودم.

آیت‌الله فرمودند: «فلانی طاقت شنیدن تاریخ قوم خود را نداری؟» روزی آیت‌الله گفت: فلانی من شعری سروده‌ام و چند بیتش را می‌خوانم. ببینی که خواندند به عربی بود، من چیز زیادی به یاد ندارم فقط می‌دانم مطلع آن این بود: ای هزارستان وای لانهٔ شیران... آیت‌الله بنده را خیلی نصیحت فرمود و گفت: خود را فراموش مکن و سعی کن خود را بشناسی. حرف مردم را بشنو، ولی تا برایت ثابت نشود باور مکن.

می‌گفت: فلانی آثار قلمی و نوشته‌جات زیاد دارم؛ اما افسوس که بعد از من از بین خواهند رفت و کسی پیدا نمی‌شود که آن را چاپ کند.

بندهٔ حقیر تنها یک سؤال برایم باقی ماند: علما و شاگردانی که فیض فراوان از حضور آیت‌الله خراسانی بردند، چرا یادی از این گنجینه علم و تاریخ نمی‌کنند و بعد از ده سال مراسم یادبودی هم برگزار نمی‌کنند.

در آخر این سؤال را از خود می‌کنم که من کی هستم؟ باز هم یادم می‌آید نصایح آیت‌الله خراسانی که فرمود: باید خودت باشی تا با مردمت باشی. زبانم و توانم قاصر است از وصف صفات آیت‌الله خراسانی آن دریای علم و معرفت. افسوس، افسوس که کسی نمانده تا از حضرت آیت‌الله خراسانی یادی کند. چه کنم از این که لیاقت ندارم یا خداوند لایق ندیده است.

قصیده‌ای در شرح زندگی «استاد محقق»

سید جواد حسینی

بلبل طبعم سخن آغاز کرد
بیر فکرم دفتر نو باز کرد

رفت در دریای مواج وجود
موج‌ها از هر طرف در کار بود

بهر یک ترکیب ناقص یا تمام
جمله ذرات در جنبش مدام

هر گروهی از عناصر سوی هم
گاه در جنگ و گاهی دلجوی هم

بیشتر از صد فزون اندر شمار
رفت در اشیای این عالم به کار

از تسالم در کنار هم شدند
وز تخالف دشمن خود می زدند

اولین سلول چون بیدار شد
هی به خود جنبید تا بسیار شد

رفت در ترکیب انسان بی‌شمار
هر کدامین بهر کاری زیر بار

گاه یار و گاه مار هم شدند
باربر، هم گاه بار هم شدند

زین عوامل صد هزار اندر گرو
تا که آدم پیشتازد در جلو

ای خوش انسانی ز حیوانی رمید
رفت تا بر حد انسانی رسید

شد مقدم آدم از آدم شدن
نی فقط همچون بهائم دم زدن

هر که چون خر خورد و خوابش کار شد
همچو خر از بهر هر کس بار شد

عرش انسانی اگر داری گنان
رو نفخت فیه من روحی بخوان

غرق نعمت دسته‌ای گمراه شد
دسته‌ای از فقر مرد راه شد

خود تحول پخته سازد مرد را
پختگی خود می‌رساند درد را

از نوابغ هر چه شد از درد شد
هر که دردش نیست خود بی‌درد شد

یک هزار و سیصد و پنجاه و پنج
رفت از تاریخ هجرت خود بسنج

روستایی نام او قاسم‌علی
در گیامی اصلش از کرمان ولی

نی ز کرمانی که در ایران بود
تابع لعل است و در افغان بود

در دهستانی که بودی پای کوه
کوه بدهد مرد بینا را شکوه

کودکی در خانه‌اش بگشاد چشم
خالی از مهر و دلی خالی ز خشم

از محبت کرد عیسی نام او
همچو عیسی صید چرخش دام او

در گیامی مانند ده سال دگر
بود شغلش در فلاحت سر به سر

برد آخر روزگار از وی قرار
می‌کشایدش به هر سو و کنار

تا در آخر در نجف بگذاشت پای
همچو دری در صدف بگرفت جای

چون نجف هر شهر دانش را در است
بحر گیتی دان، نجف چون گوهر است

دین احمد زین نجف بر جاستی
منطق حق زین نجف بر پاستی

نی نجف بل بحر مواج علوم
کوه آهن را نجف سازد چو موم

مرشد خلقان نجف را مسکن است
حی و میت را نجف خود مأمّن است

رفت عیسی اندر آن امواج‌ها
گه حضيض و گاه در معراج‌ها

گر نباشد موج او جش از کجاست
گر نباشد عسر یسرش بی بهاست

عمر او نبود فزون از سی و چار
هم کنون آثار مغزش را شمار

رفت در علم لغت استاد شد
تا که هر استاد را زو یاد شد

در عرب شد یک ادیب ماهری
در فصاحت یکه تاز باهری

«الیتیمه» منطق گویای او
«هادی حکمت» ید بیضای او

فقه شرح بیع تحریرات ازو
در اصولش نیز تقریرات از او

فلسفه رکنی‌ست در «ارغام» او
وز بیانش زنده باشد نام او

دیگر از تعلیم و تدریس و حساب
وز علوم اجتماعی کامیاب

«الکفاحش» وعظ و توجیهاات او
«هادی منطق» ز تنزیهاات او

هست اخلاقش ز «سَلَم» بازگو
المؤلف سیر در تاریخ او

شد محقق چون که تحقیقش به جاست
هر که تحقیقش نباشد بی بهاست

هر که را ظرفی‌ست چون دریای نیل
گر بداند خود ورا نبود بدیل

بر سبیل رشد هر کس اوفتاد
می‌شود همچون محقق اوستاد

مر «حسینی» را چه باشد بیش ازین
تا کند تشریح یک مغز وزین

قصیده‌ای در وصف کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون»

محمد حسین نوری

ای دل ز انصاف در این ورطه گذر کن
گلزار اثرها تو تماشا و نظر کن

جاوید بود آن کس که آثار گذارید
دائم تو خواهی ماند رو ابراز اثر کن

تحقیق محقق چه عجب جالب و زیباست
هرگز نشود محو تو امعان نظر کن

سلم چو مسلم از او پاینده و باقی‌ست
احوال رجالش بنگر باز بصر کن

از راه هدایت سوی منطق در بگشود
در منطقه منطق ازین راه سفر کن

گرخواهی در این دهر ابدالدهر بمانی
در صحنه ایام چنین رسم و هنر کن

او از منطقه کرمان نسبش هست هزاره
نسبت نبود فضل تو تکمیل هنر کن

ای شاخ فضیلت ز قاسم شده ممتد
جاوید اگر مانی چنین شاخ و ثمر کن

بود مرکز پیدایش او ارض گیامی
تبریک باد ای ارض چنین بار دگر کن

زان پس به نجف شیوه تحصیل بیمود
نوری بسرا شعر و زو شرح دگر کن

در مرحله تحصیل قصب السبق ربودی
آری که ربودی تو جولان دگر کن

ای شیر میادین ای استاد سخنور
وز سحر بیانت همه را زیر اثر کن

این بحر سخن گر سخن آغاز نماید
تسخیر کند افکار وزین سحر سحر کن

گر نقطه لب او به تدریس گشاید
لعل و گهر بارد ازو کسب هنر کن

داریم تقاضا ما ز درگاه تو ای حق
وی را تو مسلم ز انواع خطر کن

تصاویر آیت الله خراسانی



آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی



آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی



آیت‌الله خراسانی در حال سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر(ع)،
کوی صاحب‌الزمان - مشهد مقدس.



آیت‌الله خراسانی در حال سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر(ع)، کوی صاحب
الزمان، مشهد مقدس.



آیت الله خراسانی در حال سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر (ع)،
کوی صاحب الزمان - مشهد مقدس.



آیت الله خراسانی در حال سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر (ع)،
کوی صاحب الزمان، مشهد مقدس.



از راست: استاد نهضت یکه‌ولنگی، استاد فصیحی، آیت‌الله العظمی محقق کابلی، آیت‌الله محقق خراسانی، بیست متری طلاب، منزل آیت‌الله کابلی.



از راست: استاد حاجی کاظم یزدانی، آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی، بیست متری طلاب، منزل آیت‌الله کابلی.



جلسه اعلام مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی در مشهد.



از راست: آیت الله محقق خراسانی، حاجی اخلاقی، آیت الله العظمی
محقق کابلی و حاجی خطیبی، سال ۱۳۷۲.



از راست: حاجی خطیبی، مرحوم آیت‌الله حسن خسروی، آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی، مشهد، منزل آیت‌الله کابلی، آغاز مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.



از راست: حاجی خطیبی، استاد نهضت، استاد فصیحی، آیت‌الله العظمی محقق کابلی، آیت‌الله محقق خراسانی، احسانی، شهید سردار جهانی (در حال سخنرانی) و حاجی اخلاقی، مشهد، منزل آیت‌الله کابلی، آغاز مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.



از راست: استاد اسنا عشری پنجابی، حلیمی یکه ولنگی، حاجی ناصر اخلاقی، آیت الله محقق خراسانی و محمدعلی دانش دایکندی، قم.



نهضت، استاد فصیحی، اخلاقی، آیت الله خراسانی و خطیبی، هیأت تبلیغ از مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی در بندر عباس.



حاجی اخلاقی، آیت الله محقق خراسانی و حاجی خطیبی، سال ۱۳۷۲.



آیت الله خراسانی و حاجی اخلاقی در پاکستان.



از چپ: مرحوم استاد فصیحی یکه‌ولنگی، آیت‌الله خراسانی، حاجی اخلاقی، غلام‌نبی نظری و نوری، بیست متری طلاب، منزل آیت‌الله العظمی محقق کابلی، سال ۱۳۷۳ مشهد



از راست: آیت‌الله محقق خراسانی، برهانی شهرستانی و عارفی. مراسم شیرینی خوری دکتر علی احمد راسخ، مشهد.

